

(مجموعه‌ی خلفای راشدین)



عثمان ذوالنورین رضی الله عنه

(بررسی و تحلیل زندگانی خلیفه‌ی سوم)

مؤلف:

دکتر علی صلابی

این کتاب با همکاری کتابخانه عقیده چاپ شده است.

www.aqeedeh.com

مشخصات کتاب

نام کتاب:	عثمان ذوالنورین <small>رضی الله عنه</small>
نویسنده:	دکتر علی صلابی
تیراژ:	۳۰۰۰
سال چاپ:	۱۳۸۸ هـ ش برابر با ۱۴۳۱ هـ ق
نوبت چاپ:	اول
آدرس ایمیل:	aqeedehlibrary@gmail.com

سایتهای مفید

www.aqeedeh.com	www.tabesh.net
www.islamtxt.com	www.sadaislam.com
www.ahlesonnat.net	www.islamhouse.com
www.isl.org.uk	www.bidary.net
www.islamtape.com	www.sunni-news.net
	www.farsi.sunnionline.us

صلى الله عليه وسلم

تقدیم به

عالمان اهل عمل، دعوتگران با تقوی، دانشجویان زحمتکش و فرزندان برومند این امت اسلامی، خداوند بزرگ را با اسماء و صفات والایش مورد استدعا قرار می‌دهم که این اثر را در پیشگاه ملکوتیش مورد قبول قرار دهد.

زیرا خداوند عزوجل می‌فرماید:

﴿مَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا ۝۱۱۰﴾

(الکھف: ۱۱۰)

(پس هر کس که خواهان دیدار خدای خویش است، باید که کار شایسته کند، و در پرستش پروردگارش کسی را شریک نسازد).

فهرست مطالب

مقدمه	۱۲
فصل اول: عثمان بن عفان از مکه تا مدینه	۲۴
گفتار نخست: اسم، نسب، کنیه، القاب، صفات، خاندان و جایگاه ایشان	
در عصر جاهلیت	۲۶
نخست: اسم، کنیه و القاب	۲۶
دوم: خانواده هی ایشان	۲۸
سوم: جایگاه حضرت عثمان در زمان جاهلیت	۳۰
چهارم: اسلام آوردن ایشان	۳۱
پنجم: ازدواج آن حضرت با رقیه دخت بزرگوار رسول خدا ﷺ	۳۳
ششم: آزمایش حضرت عثمان ﷺ و هجرت ایشان به حبشه	۳۵
گفتار دوم: رابطه‌ی حضرت عثمان ﷺ با قرآن کریم	۴۲
گفتار سوم: ملازمت و مصاحبت با نبی اکرم ﷺ در مدینه	۵۲
اول: همراهی عثمان ﷺ در میدان‌های جهاد با پیامبر ﷺ	۵۴
دوم: زندگی اجتماعی حضرت عثمان ﷺ در مدینه	۶۷
سوم: مشارکت اقتصادی حضرت عثمان ﷺ در تشکیل و تقویت دولت	۷۱
گفتار چهارم: احادیثی که در فضیلت عثمان بن عفان ﷺ بیان شده اند	۷۴
نخست: احادیثی که در فضیلت او و دیگران می‌باشد	۷۴
دوم: رسول خدا ﷺ خبر از فتنه‌ای می‌دهد که منجر به شهادت عثمان شد	۷۷
گفتار پنجم: ذی‌النورین ﷺ در دوران خلافت صدیق و فاروق رضی الله عنهما ...	۸۴
نخست: در عهد صدیق ﷺ	۸۴
دوم: در عهد خلافت عمر فاروق ﷺ	۸۸

فصل دوم: به خلافت رسیدن عثمان رضی الله عنه. راه و روش او در حکومت و**مهمترین ویژگیهای شخصیتی ایشان..... ۹۲****گفتار اول: به خلافت رسیدن عثمان..... ۹۴**نخست: بینش عمر رضی الله عنه در انتصاب جانشین خود..... ۹۴

دوم: وصایای عمر به خلیفه بعد از خود..... ۱۰۰

سوم: روش عبدالرحمن بن عوف در نحوه اداره شوری..... ۱۰۴

چهارم: أباطیل و أكاذیب رافضیها در مورد ماجرای شورا..... ۱۰۸

پنجم: سزاوارتر بودن عثمان بن عفان به امر خلافت..... ۱۱۲

ششم: اجماع مسلمانان بر لایقتر بودن عثمان به امر خلافت..... ۱۱۷

هفتم: حکم آنکه علی رضی الله عنه را بر عثمان رضی الله عنه ترجیح می دهد..... ۱۲۱بیان آرای علما در خصوص مسأله ترجیح دادن علی بر عثمان رضی الله عنه..... ۱۲۲**گفتار دوم: روش حکومت داری عثمان بن عفان رضی الله عنه..... ۱۲۴**نخست: نامه های عثمان رضی الله عنه به کارگزاران، والیان، فرماندهان لشکری و عامه مردم

..... ۱۲۵

دوم: مرجع عالی قوانین دولت..... ۱۲۹

سوم: حق امت در بازخواست خلیفه..... ۱۳۱

چهارم: شورا..... ۱۳۲

پنجم: عدالت و مساوات..... ۱۳۴

ششم: آزادی های مشروع..... ۱۳۴

هفتم: محاسبه و بازخواست..... ۱۳۵

گفتار سوم: مهمترین صفات ذی النورین رضی الله عنهما..... ۱۴۴

نخست: علم به شریعت و توانایی ارشاد و تعلیم افراد امت..... ۱۴۴

دوم: وقار و آرامش..... ۱۵۰

سوم: بزرگواری و جوانمردی..... ۱۵۱

چهارم: نرم‌خویی	۱۵۲
پنجم: عفو و گذشت	۱۵۲
ششم: تواضع	۱۵۴
هفتم: شرم و حیا و عفت و پاکی	۱۵۵
هشتم: کرم و سخاوت	۱۵۵
نهم: شجاعت	۱۵۶
دهم: قاطعیت	۱۵۸
یازدهم: صبر و تحمل	۱۶۰
دوازدهم: عدل و داد	۱۶۱
سیزدهم: عبادت او	۱۶۲
چهاردهم: ترس از خدا و محاسبه نفس	۱۶۳
پانزدهم: زهد عثمان	۱۶۴
شانزدهم: شکر و سپاس پروردگار	۱۶۶
هفدهم: پرس‌وجو از احوال و اوضاع مردم	۱۶۶
هیجدهم: تعیین حدود و اختیارات کارگزاران	۱۶۷
نوزدهم: به کار گرفتن افراد لایق و شایسته	۱۶۷
فصل سوم: سیاست‌های مالی و قضائی عثمان بن عفان	۱۷۰
گفتار اول: سیاست‌های مالی	۱۷۲
نخست: اصول سیاست مالی عثمان <small>رضی الله عنه</small>	۱۷۲
دوم: دیدگاه عثمان <small>رضی الله عنه</small> در مورد اصول و قواعد زکات	۱۸۳
سوم: خمس غنایم	۱۸۷
چهارم: درآمدهای حاصل از جزیه در زمان خلافت عثمان <small>رضی الله عنه</small>	۱۹۲
پنجم: درآمدهای حاصل از خراج و عشریه مال التجاره در عهد عثمان <small>رضی الله عنه</small>	۱۹۶
ششم: سیاست عثمان بن عفان <small>رضی الله عنه</small> در اقطاع و تقسیم اراضی و املاک	۱۹۷

- هفتم: سیاست عثمان رضی الله عنه در خصوص مناطق حفاظت شده ۲۰۰
- هشتم: انواع هزینه‌های عمومی در عهد عثمان رضی الله عنه ۲۰۱
- نهم: حفظ و استمرار نظام پرداخت‌ها در عهد عثمان بن عفان رضی الله عنه ۲۰۶
- دهم: تأثیرات این ثروت‌ها در زندگی اجتماعی و اقتصادی مردم ۲۰۷
- یازدهم: روابط عثمان با خویشاوندان خود و میزان پرداخت به آنان از بیت‌المال ۲۰۸

گفتار دوم: سیستم قضایی عهد عثمان رضی الله عنه و مهم‌ترین اجتهادات ایشان ۲۱۶

- عبدالله بن عمر رضی الله عنهما مقام قضا را نمی‌پذیرد ۲۱۸
- محکمه / دادگستری ۲۱۹
- مشهورترین قاضیان عهد عثمان رضی الله عنه ۲۱۹
- نخست: اجتهادات مربوط به قصاص و جنایات، حدود و تعزیرات ۲۲۰
- دوم: اقدامات و اجتهادات عثمان رضی الله عنه در زمینه عبادات و معاملات ۲۳۱

فصل چهارم: فتوحات عهد عثمان بن عفان رضی الله عنه ۲۴۸

- مقدمه ۲۵۰
- گفتار اول: فتوحات عثمان رضی الله عنه در فلات ایران و ماوراءالنهر ۲۵۲
- نخست: فتوحات کوفیان در آذربایجان در سال ۲۴ هـ ۲۵۲
- دوم: سهیم بودن کوفیان در شکست سپاهیان روم ۲۵۳
- سوم: جنگ‌های سعید بن عاص در طبرستان - سال: ۳۰ هـ ۲۵۴
- چهارم: فرار یزگرد پادشاه ایران به خراسان ۲۵۵
- پنجم: قتل یزدگرد به سال ۳۱ هـ ۲۵۶
- ششم: مسیحیان بعد از مرگ یزگرد اعلام عزا می‌کنند ۲۵۸
- هفتم: فتوحات عبدالله بن عامر در سال ۳۱ هـ ۲۵۸
- هشتم: نبرد «الباب» و «بلنجر» در سال ۳۲ هـ ۲۶۰
- نهم: اولین اختلافاتی که میان سپاهیان کوفه و شام پیش آمد ۲۶۳

- دهم: فتوحات ابن عامر در سال سی و دوم بعد از هجرت ۲۶۴
- یازدهم: جنگ میان سپاه احنف بن قیس و مردم طخارستان، جوزجان، طالقان و
فاریاب ۲۶۶
- دوازدهم: صلح احنف بن قیس با مردم بلخ ۲۶۷
- سیزدهم: به شکرانه این فتوحات از همین جا احرام حج را میبندم و به مکه
می‌روم ۲۶۸
- چهاردهم: شکست «قارن» در خراسان ۲۶۹
- پانزدهم: از جمله فرماندهان عثمان رضی الله عنه در فتح سرزمین‌های شرق ۲۷۰
- گفتار دوم: فتوحات شام ۲۸۳**
- نخست: فتوحات حبيب بن مسلمه ۲۸۳
- دوم: عثمان رضی الله عنه اولین فردی بود که فرمان نبرد دریایی را صادر نمود ۲۸۴
- سوم: نبرد قبرص ۲۸۵
- چهارم: مردم قبرص مصالحه می‌کنند ۲۸۸
- پنجم: تعیین عبدالله بن قیس به عنوان فرماندهی ناوگان دریایی شام ۲۸۹
- ششم: مردمان قبرص نقض پیمان می‌کنند ۲۹۲
- هفتم: اگر مردمان بر خداوند تبارک و تعالی طغیان کنند عقاب و مجازات آنان نزد خداوند
چه آسان است ۲۹۳
- هشتم: عباد بن صامت رضی الله عنه غنایم قبرص را تقسیم می‌کند ۲۹۴
- گفتار سوم: فتوحات جبهه مصر و آفریقا ۲۹۵**
- نخست: سرکوب شورشیان در اسکندریه ۲۹۵
- دوم: تصرف سرزمین «نوبه» ۲۹۹
- سوم: فتح آفریقا ۳۰۰
- چهارم: رشادت‌های عبدالله بن زبیر رضی الله عنه در فتح آفریقا ۳۰۵
- پنجم: نبرد «ذات الصواری» ۳۰۸

- ششم: مهم‌ترین درس‌ها و عبرت‌های فتوحات در عهد عثمان بن عفان رضی الله عنه ۳۱۶
- گفتار چهارم: تدوین مصحف واحد، بزرگترین افتخارات عثمان بن عفان**
- است ۳۳۴**
- نخست: مراحل کتابت قرآن کریم ۳۳۴
- دوم: مشورت با جمهور صحابه رضی الله عنهم در خصوص تدوین مصحف واحد ۳۴۱
- سوم: تفاوت میان اقدام ابوبکر رضی الله عنه و اقدام عثمان رضی الله عنه در زمینه جمع‌آوری و کتابت قرآن کریم ۳۴۳
- چهارم: آیا مصحف عثمان رضی الله عنه تمام گویش‌ها و حروف هفت‌گانه قرائت قرآن را شامل می‌شد؟ ۳۴۵
- پنجم: تعداد مصحف‌هایی که عثمان رضی الله عنه تدوین و به دیگر نقاط فرستاد ۳۴۷
- ششم: موضع عبدالله بن مسعود رضی الله عنه در قبال مصحف عثمان رضی الله عنه ۳۴۷
- هفتم: فهم و درک صحابه رضی الله عنهم از آیاتی که امت را از اختلاف منع می‌کنند ۳۵۰
- فصل پنجم: نظام اداری و تقسیمات کشوری عهد عثمان رضی الله عنه ۳۵۶**
- گفتار نخست: سرزمین‌های تحت سلطه دولت عثمان رضی الله عنه و سیاست او در**
- رابطه با والیان ۳۵۸**
- نخست: مکه مکرمه ۳۵۸
- دوم: مدینه منوره ۳۵۸
- سوم: بحرین و یمامه ۳۵۹
- چهارم: یمن و حضرموت ۳۶۰
- پنجم: ولایت شام ۳۶۲
- ششم: ارمنستان ۳۶۳
- هفتم: ولایت مصر ۳۶۴
- هشتم: ولایت بصره ۳۶۶
- نهم: ولایت کوفه ۳۶۹

- گفتار دوم: سیاست عثمان رضی الله عنه در قبال والیان و وظایف و حقوق آنان در این دوران ۳۷۶**
- نخست: سیاست عثمان رضی الله عنه در قبال والیان ۳۷۶
- دوم: روش‌های عثمان رضی الله عنه در نظارت بر اعمال والیان و کارگزاران خود ۳۷۸
- سوم: حقوق والیان ۳۸۱
- چهارم: وظایف والیان ۳۸۵
- گفتار سوم: واقعیات و حقایق مربوط به والیان عثمان رضی الله عنه ۳۹۶**
- نخست: معاویه بن ابی سفیان بن حرب ۳۹۸
- دوم: عبدالله بن عامر بن کریز ۴۰۴
- سوم: ولید بن عقبه ۴۰۹
- چهارم: سعید بن عاص ۴۱۷
- پنجم: عبدالله بن سعد ابی سرح ۴۲۴
- ششم: مروان بن حکم و پدر او ۴۲۷
- هفتم: آیا عثمان در مورد مسلمانها با خویشان خود مجامله می‌نمود؟ ۴۳۱
- گفتار چهارم: واقعیت رابطه ابوذر و عثمان رضی الله عنه ۴۳۷**
- نخست: خلاصه ماجرا ۴۳۷
- دوم: ابوذر تحت تأثیر تفکرات ابن سبأ نبود ۴۴۸
- سوم: پس از وفات ابوذر، عثمان رضی الله عنه خانواده او را تحت تکفل خویش قرار داد ۴۵۰
- فصل ششم: دلایل و مقدمات بروز فتنه شهادت عثمان رضی الله عنه ۴۵۲**
- گفتار نخست: اهمیت مطالعه حوادثی که در جریان فتنه شهادت عثمان رضی الله عنه و پس از آن روی می‌دادند و بررسی احادیثی که خبر از وقوع این فتنه بزرگ داده‌اند ۴۵۵

- نخست: اهمیت مطالعه حوادثی که در جریان فتنه شهادت عثمان رضی الله عنه و پس از آن روی دادند ۴۵۵
- دوم: احادیثی که خبر از وقوع چنین فتنه‌ای داده‌اند خود دلیلی است بر حکمت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ۴۶۲
- گفتار دوم: عوامل و زمینه‌های بروز فتنه شهادت عثمان رضی الله عنه ۴۶۹**
- نخست: رفاه و آسایش ۴۷۴
- دوم: گروه‌های تأثیرگذار در تغییرات اجتماعی و فرهنگی عهد عثمان رضی الله عنه ۴۷۸
- سوم: عثمان رضی الله عنه بعد از عمر رضی الله عنه به خلافت رسید ۴۸۹
- چهارم: خروج بزرگان صحابه رضی الله عنهم از مدینه ۴۹۰
- پنجم: تعصبات جاهلیت ۴۹۲
- ششم: توقف روند فتوحات ۴۹۳
- هفتم: برداشت نادرست از مفهوم ورع ۴۹۴
- هشتم: جاه طلبی‌های افراد ۴۹۴
- نهم: توطئه دشمنان کینه‌توز ۴۹۵
- دهم: نقشه‌ها و تدابیر زیرکانه فتنه‌انگیزان علیه عثمان رضی الله عنه ۴۹۶
- یازدهم: به کارگیری وسایل و روش‌های مختلف برای تحریک مردم ۴۹۸
- دوازدهم: تاثیر سبئیت بر روند ماجرای فتنه ۴۹۹
- ۱- سبئیت میان حقیقت و خیال ۴۹۹
- ۲- نقش عبدالله بن سبأ در ماجرای فتنه ۵۰۴
- فصل هفتم: قتل عثمان بن عفان رضی الله عنه ۵۱۰**
- گفتار نخست: آغاز فتنه ۵۱۲**
- نخست: دنیاخواهان و هواپرستان از اصلاحات سعید، احساس خطر می‌کنند ۵۱۳
- دوم: عبدالله بن سبأ یهودی، رئیس گروه فتنه‌انگیزان ۵۱۴
- سوم: فتنه‌انگیزان، مجلس سعید بن عاص را به آشوب می‌کشند ۵۱۶

- چهارم: فتنه‌انگیزان به شام تبعید می‌شوند..... ۵۱۸
- پنجم: عثمان رضی الله عنه بازگشت آشوب طلبان به کوفه و تبعیدشان به جزیره..... ۵۲۵
- گفتار دوم: روش عثمان رضی الله عنه در مواجهه با فتنه و آشوب ۵۳۴**
- نخست: عثمان رضی الله عنه به پیشنهاد صحابه رضی الله عنهم هیأت‌های تحقیق و تفحص را به مناطق مختلف اعزام می‌کند..... ۵۳۴
- دوم: ارسال نامه به سرزمین‌های مختلف ۵۳۵
- سوم: مشورت عثمان رضی الله عنه با والیان و امرای شهرها ۵۳۶
- چهارم: اقامه حجت و برهان بر ضد توطئه‌گران ۵۴۱
- پنجم: اجابت تعدادی از درخواست‌های معترضان ۵۴۵
- ششم: اصولی که عثمان رضی الله عنه بر اساس آن‌ها با فتنه برخورد می‌کرد..... ۵۴۵
- گفتار سوم: شورشیان، مدینه را اشغال می‌کنند..... ۵۵۰**
- نخست: حرکت فتنه‌انگیزان از سرزمین‌های خود..... ۵۵۰
- دوم: آغاز محاصره و موضع عثمان رضی الله عنه در مورد اقامه نماز به امامت رؤسای فتنه ۵۵۶
- سوم: مذاکرات عثمان رضی الله عنه با محاصره‌کنندگان ۵۵۷
- چهارم: عثمان رضی الله عنه صحابه را با وجود درخواست آنان از نبرد با معترضان منع می‌کند..... ۵۶۴
- پنجم: موضع امهات المؤمنین و زنان صحابه رضی الله عنهم..... ۵۷۱
- ششم: در آن سال، امیر حج که بود؟ و آیا عثمان از والیان خود طلب کمک نمود؟ ۵۷۵
- هفتم: شهادت عثمان رضی الله عنه..... ۵۸۷
- هشتم: تاریخ شهادت عثمان رضی الله عنه، سن ایشان هنگام شهادت و مراسم کفن و دفن آن حضرت ۵۹۵
- گفتار چهارم: مواضع صحابه رضی الله عنهم در قبال شهادت عثمان رضی الله عنه ۶۰۱**

- موضع صحابه رضی الله عنهم دلیلی بر برائت آنان از قتل عثمان رضی الله عنه است ۶۰۳
- نخست: برائت اهل بیت رسول الله صلی الله علیه و آله از شهادت عثمان رضی الله عنه ۶۰۳
- دوم: موضع عمار بن یاسر رضی الله عنه ۶۱۲
- سوم: عمرو بن عاص نیز در قتل عثمان دخالت نداشت ۶۱۷
- چهارم: گفتار صحابه رضی الله عنهم در محکومیت فتنه ۶۱۹
- پنجم: تأثیر قتل عثمان در ایجاد فتنه‌های دیگر ۶۲۳
- ششم: ظلم و تجاوز به حقوق دیگران باعث هلاک در دنیا و آخرت است ۶۲۳
- هفتم: مرتبه‌ی اصحاب برای شهادت امیرالمؤمنین ۶۲۵
- چکیده کتاب ۶۳۱
- توضیح مناطق نامبرده در کتاب ۶۴۵
- فهرست منابع ۶۵۰

مقدمه

إِنَّ الْحَمْدَ لِلَّهِ نَحْمَدُهُ، وَنُسْتَعِينُهُ، وَنَسْتَغْفِرُهُ، وَنَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ شُرُورِ أَنْفُسِنَا، وَمِنْ سَيِّئَاتِ أَعْمَالِنَا، مَنْ يَهْدِهِ اللَّهُ فَلَا مُضِلَّ لَهُ، وَمَنْ يَضِلَّ فَلَا هَادِيَ لَهُ. وَأَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ.

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تَقَاتِهِ وَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ﴾ (١٠٢)

آل عمران: ١٠٢

﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَوَحْدَةٍ وَخَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا وَبَثَّ مِنْهُمَا رِجَالًا كَثِيرًا وَنِسَاءً وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي تَسَاءَلُونَ بِهِ وَالْأَرْحَامَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَيْكُمْ رَقِيبًا﴾ (١) النساء: ١

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَقُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا﴾ (٧٠) يُصْلِحْ لَكُمْ أَعْمَالَكُمْ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ فَازَ فَوْزًا عَظِيمًا﴾ (٧١) الأحزاب: ٧٠ - ٧١

این کتاب در ادامه مطالعه تاریخ خلفای راشدین و بعد از کتابهای ابوبکر صدیق رضی الله عنه و عمر فاروق رضی الله عنه در مورد شخصیت و دوران خلافت عثمان بن عفان رضی الله عنه نگاشته شده است. هدف از تألیف این سلسله کتابها، آن است که با مطالعه عصر آن بزرگواران درسها بگیریم و پندها پذیریم و با شناخت سنتها و قوانین ثابت الهی در جهت احیای جوامع، تشکیل حکومتها و پرورش رهبران و افرادی که در راستای گسترش دین خداوند در میان مردم مثمر ثمر باشد، حرکت کنیم.

باید دانست که بازگشت امت اسلام به جایگاه رهبریت کاروان بشریت که در سالهای اولیه تاریخ خود بدان دست یافته بود تنها در گرو تبعیت از راه و روش نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و خلفای راشدین آن حضرت رضی الله عنهم است. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم خود در حدیثی خبر از مراحل داده‌اند که در طول تاریخ، امت او آنها را پشت سر خواهند گذاشت، ایشان در آن حدیث چنین فرموده‌اند:

«تكون النبوة منكم ما شاء الله أن تكون، ثم يرفعها الله إذا شاء أن يرفعها، ثم تكون خلافة على منهاج النبوة، فتكون ما شاء الله أن تكون، ثم يرفعها إذا شاء الله أن يرفعها، ثم

تكون ملكاً عاصياً فيكون ماشاء الله أن تكون، ثم يرفعها إذا شاء الله أن يرفعها. ثم تكون خلافةً على منهاج النبوة.»^۱

(تا آن زمان که خداوند ﷻ بخواهد نبوت در میان شما خواهد ماند سپس خداوند ﷻ خلافتی را که به سنت نبوت وفادار است جایگزین آن می نماید، پس از آن امت اسلام در دورانی بسیار سخت و در سرزمینی نابسامان به سرخواهند برد. تا آن زمان که خداوند بخواهد آن دوران سخت بطول خواهد انجامید. سپس بار دیگر خلافتی برقرار خواهد شد که پایه های آن بر راه و روش نبوت بنیان گذاشته شده است).

در واقع شناخت عمیق و درست دوران خلفای راشدین و راه و روش نبوت، گامی است که برای تحقق اهداف امت اسلام، ناگزیر به رعایت و تبعیت آن می باشیم، همانطور که رسول اکرم ﷺ چنین فرموده اند:

«عليكم بسنتي وسنة الخلفاء الراشدين المهديين من بعدي»^۲

(از سنت من و راه و روش خلفای راشدین و هدایت یافته ای که پس از من می آیند تبعیت کنید).

تاریخ خلفای راشدین مملو از درس ها و عبرت هایی است که در لابه لای کتاب ها و منابع تاریخی، حدیثی، فقهی، ادبی و تفسیری به طور پراکنده ثبت شده و ما نیازمند آنیم که آن ها را جمع آوری کنیم، مرتب سازیم، صحت و سقم آن ها را معین نماییم و به تجزیه و تحلیل آن ها پردازیم؛ زیرا که این تاریخ، اگر خوب و به نحو احسن عرضه گردد، می تواند روح را تغذیه کند، جان ها را تهذیب نماید، قلب ها را روشن سازد، عقل ها را پرورش دهد، همّت ها را بلند گرداند، افکار را نضج دهد، پندها و درس ها عرضه دارد و ویژگی های آن عصر، خصوصیات رهبران، نظام حکومتش، اخلاق مردمانش، عوامل شکوفایی و پیشرفتش و دلایل زوال و سقوطش را بیان دارد و ما تنها با شناخت این مسایل است که می توانیم نسلی مسلمان را بر اساس شیوه و سنت پیامبر ﷺ و

۱- مسند احمد (۲۷۳/۴) و بزار (حدیث ۱۵۸۸)، راویان این حدیث ثقه و مورد اطمینان هستند.

۲- سنن ابوداود (۲۰۱/۴) و ترمذی (۴۴/۵).

خلفای راشدین تربیت کنیم و تنها با مطالعه‌ی آن دوران است که می‌توان مردمان آن عصر را شناخت. آنانی که خداوند متعال در ستایش‌شان فرموده است:

﴿وَالسَّابِقُونَ الْأَوَّلُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ وَأَعَدَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ﴾ (التوبة: ۱۰۰)

(پیشگامان نخستین مهاجران و انصار، و کسانی که به نیکی روش آنان را در پیش گرفتند و راه ایشان را به خوبی پیمودند، خداوند از آنان خوشنود است و ایشان هم از خدا خوشنودند، و خداوند برای آنان بهشت را آماده ساخته است که در زیر (درختان و کاخهای) آن رودخانه‌ها جاری است و جاودانه در آن جا می‌مانند. این است پیروزی بزرگ و رستگاری سترگ).

و در جایی دیگر می‌فرماید:

﴿مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ تَرَاهُمْ رُكْعًا سُجَّدًا يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا سِيمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ ذَلِكَ مَثَلُهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَمَثَلُهُمْ فِي الْإِنْجِيلِ كَرَجٍ أَخْرَجَ سَطْرَهُ فَفَازَهُ، فَاسْتَعْلَظَ فَاسْتَوَىٰ عَلَىٰ سُوقِهِ يُعْجِبُ الزُّرَّاعَ لِيغِيظَ بِهِمُ الْكُفَّارَ وَعَدَّ اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنْهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا﴾ (الفتح: ۲۹)

(محمد فرستاده‌ی خدا است، و کسانی که با او هستند در برابر کافران تند و سرسخت، و نسبت به یکدیگر مهربان و دلسوزند. ایشان را در حال رکوع و سجود می‌بینی. آنان همواره فضل خدای را می‌جویند و رضای او را می‌طلبند. نشانه ایشان بر اثر سجده در پیشانیهایشان نمایان است. این، توصیف آنان در تورات است، و اما توصیف ایشان در انجیل چنین است که همانند کشتزاری هستند که جوانه‌های (خوشه‌های) خود را بیرون زده، و آن‌ها را نیرو داده و سخت نموده و بر ساقه‌های خویش راست ایستاده باشد، بگونه‌ای که بزرگران را به شگفت می‌آورد. (مؤمنان نیز همین گونه‌اند. آنی از حرکت بازنمی‌ایستند، و همواره جوانه می‌زنند، و جوانه‌ها پرورش می‌یابند و بارور می‌شوند، و باغبانان بشریت را بشگفت می‌آورند. این پیشرفت و قوت و قدرت را الله نصیب مؤمنان می‌کند) تا کافران را به سبب آنان خشمگین کند. خداوند به کسانی از

ایشان که ایمان بیاورند و کارهای شایسته بکنند آموزش و پاداش بزرگی را وعده می‌دهد).

آنانی که رسول خدا ﷺ خود، در شأن آنان چنین فرموده است:

«خَيْرُ أُمَّتِي الْقَرْنُ الَّذِي بُعِثْتُ فِيهِمْ»^۱

(بهترین امت من آنانی هستند که در میانشان مبعوث شدم و با آنان زیستم).

و عبدالله بن مسعود رضی الله عنه در وصف آنان می‌فرماید: «هر کس می‌خواهد از سنت تبعیت کند، از راه و روش آنان (صحابه) که مرده‌اند پیروی کند؛ زیرا که زندگان را از فتنه و انحراف امانی نیست، آنان یاران محمد صلی الله علیه و آله و سلم و بهترین افراد این امت بودند، آنان را پاکترین قلب‌ها و ژرف‌ترین شناخت‌ها و معرفت‌ها بود و از کمترین تکلف‌ها در دین برخوردار بودند، قومی که خداوند، آنان را برای مصاحبت و یاری پیامبرش و اقامه دین او برگزید، پس ای مردم! مقام آنان را بشناسید، از سنت‌شان تبعیت کنید و به اخلاق و دین آنان چنگ زنید که آنان، به حقیقت، بر راه راست بودند.»^۲

صحابه رضی الله عنهم افرادی بودند که به اجرای احکام اسلام اقدام نمودند و آن‌را در سرتاسر جهان گسترانیدند، و عصر آن‌ها بهترین دوران تاریخ اسلامی بود، کسانی که به امت، قرآن کریم را آموختند و سنت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم را به آنان منتقل ساختند، بنابراین تاریخ آنان، گنجی است پر از ذخایر فکری، فرهنگی، علمی، جهادی و تعامل با دیگر ملت‌ها و ادیان که نسل‌های مختلف می‌توانند با مطالعه این تاریخ با شکوه، مسیر درست و صحیح را بشناسند و از شناخت عمیق آن به رسالت و نقش آن در میان بشریت پی ببرند.

دشمنان اسلام با هر مذهب و اعتقادی که دارند با ایجاد شبهات و افتراءات در اسلام و تاریخ درخشان آن این دین را آماج حملات خود قرار داده تا از این طریق، مردمان را از آن شریعت عظیم و میراث گران‌بهای علم و تمدن آن جدا سازند و در این راستا برای سم‌پاشی افکار زهراگین خویش از هیچ کوششی دریغ نکرده‌اند.

۱- صحیح مسلم (۴/۱۹۶۳-۱۹۶۴).

۲- شرح السنّة بغوی (۱/۲۱۴-۲۱۵).

خاورشناسان - و پیش از آن‌ها رافضی‌ها - با اشاعه‌ی روایات و احادیث باطل، کوشیده‌اند از شأن و مقام صحابه کاسته و در تاریخ عظیم این امت خلل وارد نمایند، آنان چنان وانمود کرده‌اند که تاریخ صحابه، سرشار از اختلافات و درگیری‌های آنان بر سر قدرت و ریاست بوده است، بنابراین لازم می‌آید با اجتناب از همه رافضی‌های دروغگو، خاورشناسان کینه‌توز و سکولارهای نادان و هر کس که پیرو افکار آنان است، به دفاعی شجاعانه و همه‌جانبه از تاریخ جاودانمان پردازیم و با هجومی دلیرانه بر صف افکار دروغگویان و منحرفان از دین حمله‌ور شویم اما باید دانست که لازمه‌ی این کار مسلح شدن به سلاح علم، حقیقت، دلیل و برهان روشن و کوبنده است.

در واقع پرداختن به تاریخ اسلام از خلال عقائد اهل سنت و جماعت ضرورتی است مبرم که خوشبختانه محققان و نویسندگان به تدوین تاریخ از این دیدگاه روی آورده‌اند البته آن‌ها این کار را بدون پشتیبانی محکمی آغاز نکرده‌اند چون که خداوند تبارک و تعالی برای حمایت از دین خود و امت اسلام، افرادی را برخواهد انگیخت تا با تحقیق در تاریخ صحابه به پالایش آن اقدام نمایند و اکاذیب و اباطیل جاعلان و دروغگویان را آشکار کنند، با این اوصاف واضح است که امتیاز و افتخار این کار نخست از آن خداوند تبارک و تعالی است و سپس متعلق به فقها و محدثان اهل سنت و جماعت؛ آنان که کتاب‌هایشان آکنده از احادیث و روایات صحیحی است که اکاذیب متقلبان و جاعلان را برملا می‌سازد.^۱

بر این اساس من در عین التزام به راه و روش اهل سنت و جماعت به مطالعه کتاب‌ها و منابع قدیم و جدید پرداختم و در این مسیر تنها به تاریخ طبری، ابن اثیر، ذهبی و دیگر تاریخهای مشهور اکتفا ننموده، بلکه به دیگر منابع مطالعه این عصر، چون کتاب‌های تفسیر، حدیث و شرح‌های آن‌ها، کتاب‌های عقائد، فرق و مذاهب، تراجم و زندگینامه‌ها، کتب فقه، جرح و تعدیل راویان و رجال حدیث مراجعه نمودم. در طول تحقیق با انبوهی از مطالب مربوطه رو به رو شدم که یافتن حقیقت را بسیار مشکل می‌نمود.

در این کتاب من تلاش نموده‌ام راجع به عثمان بن عفان رضی الله عنه؛ آن یار با وفای پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، و کسی که رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در وصف او فرمودند: «وَأَصْدُقُهَا حَيَاءً»^۲.

۱- المنهج الإسلامي فی كتابة التاريخ، محمد محزون، ع.

۲- فضائل صحابه، احمد بن حنبل (۶۰۴/۱).

(عثمان در حیا و آزر، صادق‌ترین است).

نیز که پیامبر ﷺ در غزوه‌ی تبوک در ستایش سخاوتی که عثمان برای تأمین مایحتاج سپاه اسلام، از خود نشان داد فرمودند:

«مَا ضَرَّ عَثْمَانَ بَعْدَ الْيَوْمِ»^۱

(عثمان بعد از امروز (با این کارش) هرگز زیان نخواهد دید).

آن‌که بخاطر مصیبتی که بر سر او خواهد آمد بشارت بهشت را بدو دادند.^۲ و مردم را سفارش می‌فرمود در هنگام بروز فتنه‌هایی که در آینده رخ خواهد داد جانب عثمان و یارانش را بگیرند و او را تنها نگذارند. از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند:

«إِنَّكُمْ تَلْقَوْنَ بَعْدِي فِتْنَةً وَ اِخْتِلَافًا (أو اختِلافًا و فِتْنَةً)، فَقَالَ لَهُ قَائِلٌ مِنَ النَّاسِ: فَمَنْ لَنَا يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: عَلَيْكُمْ بِالْأَمِينِ وَ أَصْحَابِهِ (و هو يُشِيرُ إِلَى عَثْمَانَ)»^۳.

(شما بعد از مرگ من دچار فتنه و اختلاف عظیمی خواهید شد. یاران پرسیدند یا رسول الله! در این صورت از که حمایت کنیم؟. ایشان در حالی که به عثمان رضی الله عنه اشاره می‌کردند فرمودند: امین و یارانش را رها نسازید).

خود صحابه در زمان حیات نبی اکرم صلی الله علیه و آله کسی را در شأن ابوبکر و عمر و عثمان نمی‌دانستند. ابن عمر در شأن عثمان رضی الله عنه فرموده‌اند: «ما در زمان حیات نبی اکرم صلی الله علیه و آله، هیچ کس را در شأن ابوبکر نمی‌دانستیم، بعد از او کسی را هم طراز عمر نمی‌پنداشتیم و بعد از عمر نیز هیچ کس را هم شأن عثمان تصور نمی‌کردیم، بعد از این سه تن، میان دیگر صحابه، کسی را برتر از دیگران قرار نمی‌دادیم»^۴.

شاعر نمیری در رثای عثمان رضی الله عنه گفته است:

۱- سنن ترمذی (۳۷۸۵).

۲- بخاری (۳۶۹۵).

۳- فضائل الصحابه (۵۰/۱).

۴- بخاری، کتاب فضائل أصحاب النبی صلی الله علیه و آله (۳۶۹۸).

عَشِيَّةً يَدْخُلُونَ بَغْيِرِ إِذْنٍ عَلَى مُتَوَكِّلِ أَوْفَى وَطَابَا
خَلِيلٍ مُحَمَّدٍ وَوَزِيرُ صِدْقٍ وَرَابِعُ خَيْرِ مَنْ وَطَى الثُّرَابَا
(آن طغیانگران) شبانگاه و بدون اذن بر مردی وارد شدند که تنها بر خدایش توکل داشت و در ایمان پاکش وفادار ماند. او که دوست محمد و وزیر راستین او بود، مردی که بعد از رسول خدا ﷺ و ابوبکر و عمر بهترین انسان‌ها بود).

ابومحمد قطحانی^۲ نیز در منقبت آن حضرت چنین سروده است:

لَمَّا قَضَى صَدِّيقُ أَحْمَدَ نَحْبَهُ دَفَعَ الْخِلَافَةَ لِلْإِمَامِ الثَّانِي
أَعْنَى بِهِ الْفَارُوقَ عَنوَةً بِالسَّيْفِ بَيْنَ الْكُفْرِ وَالْإِيمَانِ
هُوَ أَظْهَرَ الْإِسْلَامَ بَعْدَ خَفَائِهِ وَ مَحَا الظُّلَامَ وَ بَاخَ بِالْكَثْمَانِ
وَمَضَى وَ خَلَى الْأَمْرَ شُورَى بَيْنَهُمْ فِي الْأَمْرِ فَاجْتَمَعُوا عَلَى عُثْمَانَ
مَنْ كَانَ يَسْتَهْرَ لَيْلَةً فِي رُكْعَةٍ وَثَرًا فَيَكْمُلُ خْتَمَةَ الْقُرْآنِ

(آنگاه که ابوبکر؛ آن دوست راستین محمد وفات نمود، خلافت را به پیشوای دوم مسلمانان سپرد، آن پیشوا؛ عمر فاروق بود که با عزمی راسخ و با تمام توان، شمشیرش را برای جدا نمودن کفر و ایمان از همدیگر به کار بست. او اسلام را بعد از این که در خفا و نهان بود آشکار نمود و تاریکی‌های کفر را از میان برد. پس از رحلت او شورای امت، عثمان را به مقام خلافت برگزید. او که شب‌ها را در یک رکعت نماز وتر به صبح می‌رساند و در آن یک رکعت تمام قرآن را ختم می‌نمود).

تا آن جا که می‌گوید:

وَالْوَيْلُ لِلرُّكْبِ الَّذِينَ سَعَوْا إِلَيَّ عُثْمَانَ فَاجْتَمَعُوا عَلَى الْعِصْيَانِ
(وای بر آن مردمانی که بر ضد عثمان ﷺ قیام کردند و علیه او سرکشی نمودند).

زندگی عثمان ذی النورین ﷺ، خود، صفحه‌ای درخشان در تاریخ باشکوه امت اسلام است، به همین دلیل من تصمیم گرفتم پس از جستجو و تحقیق در زندگی حضرت عثمان و حوادث و رویدادهای دوران خلافت او، آن‌ها را مرتب و هماهنگ نموده و سپس به تجزیه و تحلیل و پالایش آن‌ها پردازم تا تمامی اقشار مختلف مردم اعم از علما

۱- البداية و النهايه (۲۰۶/۷).

۲- نوتية القحطاني، ص ۲۱-۲۵.

و داعیان، سیاستمداران و متفکران، فرماندهان ارتش، دانشجویان و عامه مردم بتوانند با مطالعه آن، از درس‌ها مفاهیم والای آن تاریخ برای سعادت در دنیا و آخرتشان سود جویند.

من در این کتاب به ترتیب راجع به مسایل زیر سخن رانده‌ام: اسم ذی النورین، نسب حضرت عثمان، کنیه، القاب، خانواده و جایگاه آن حضرت در زمان جاهلیت، اسلام آوردن آن بزرگوار، ازدواجشان با رقیه دختر رسول اکرم ﷺ، هجرت آن بزرگوار به حبشه، رابطه‌ی او با قرآن و مصاحبت و ملازمت ایشان با پیامبر اکرم ﷺ، نقش او در غزوات رسول الله ﷺ، زندگی او در مدینه و مشارکت ایشان در ایجاد دولت اسلامی، تحقیق در مورد احادیثی که در مورد فضائل آن حضرت روایت شده و نیز احادیثی که خبر از وقوع فتنه‌ای می‌دهد که منجر به شهادت حضرت عثمان رضی الله عنه شد، جایگاه آن بزرگوار در دوران خلافت ابوبکر صدیق و عمر فاروق رضی الله عنهما، داستان به خلافت رسیدن او و مدیریت شگرفی که عبدالرحمان بن عوف رضی الله عنه در طول جلسات شوری از خود نشان داد، پاسخ به دروغها و اباطیل رافضیها در خصوص مسایل شوری و اثبات بطلان و کذب بودن سخنان آنان با استناد به دلایل علمی و محکم، بازگو کردن سخنان علما در خصوص شایسته‌تر بودن آن حضرت به امر خلافت و بیان این مطلب که اجماع شوری بر تأیید او، خود، بیانگر این مهم است، بیان راه و روش آن حضرت در حکومت از طریق مطالعه و بررسی نامه‌های ایشان به والیان و فرماندهان لشکر و عامه مردم.

همچنین ما در این کتاب بیان می‌کنیم که آن حضرت مرجع وضع قوانین را قرآن و سنت می‌دانست و در عین حال بازخواست از خلیفه را از حقوق امت برمی‌شمرد. سپس به بیان قواعد و اصول شوری، اهمیت عدالت و مساوات، آزادی و امر به معروف و نهی از منکر در جوامع می‌پردازیم. بیان خصوصیات آن حضرت در مقام رهبری و خلافت از دیگر موضوعات این کتاب است که در این مبحث با استناد به چند مورد از موضعگیری‌های ایشان، نوزده صفت از این خصوصیات را عرضه می‌نماییم. سیاست‌های حضرت عثمان رضی الله عنه بعد از به خلافت رسیدن، و نیز هزینه‌های عمومی دوران ایشان چون حقوق والیان و سربازان، هزینه‌ی امور حج، بازسازی مسجد النبی و توسعه مسجد الحرام، تشکیل اولین ناوگان دریایی حکومت، انتقال ساحل حجاز از شعیبه به جدّه، حفر چاه‌ها،

حقوق مؤذنان و پرداختن به تأثیر این هزینه‌ها در زندگی اجتماعی و اقتصادی مردم از موضوعات دیگر این کتاب می‌باشد. سپس به واقعیت روابط عثمان با نزدیکانش، سیاست‌های حقوقی و قضایی آن حضرت، اجتهادات فقهی ایشان و تأثیر آن اجتهادات در مدارس و مکاتب فقهی، فتوحات دوران آن حضرت و ترسیم مسیر حرکت لشکریان اسلام در شرق جزیره العرب شام، مصر و شمال آفریقا و تبیین درس‌ها و عبرت‌های آن جریان، تحقق وعده‌ی خداوند ﷻ به مؤمنان و نیز پیشرفت در فنون جنگ و سیاست، چون توجه به حفظ حدود دولت، اهتمام به حفظ وحدت میان مسلمانان در مقابله با دشمن، کسب اطلاعات در مورد دشمنان، همچنین پرداختن به زندگینامه چند تن از فرماندهان لشکر اسلام، مثل احنف بن قیس، عبدالرحمان بن ربیعہ جاهلی، سلمان بن ربیعہ، حبیب بن مسلمہ فہری خواهیم پرداخت. بیان تلاش‌های حضرت عثمان در ایجاد وحدت امت در خصوص قرائت قرآن، بیان مراحل کتابت قرآن و عوامل اهتمام مسلمانان به کتابت آن در دوران خلافت آن حضرت و مشورت‌های ایشان با همه صحابه در این رابطه، تعداد مصحف‌هایی که ایشان به سرزمین‌های مختلف ارسال نمودند، بیان نوع فهم صحابه از آیاتی که مسلمانان را از اختلاف برحذر می‌دارند نیز موضوعات دیگر این کتابند. سپس ما در مورد دیوان والیان و سرزمین‌های تحت سلطه‌ی خلافت در دوران آن حضرت، سیاست آن حضرت در رابطه با والیان و میزان اختیارات و حقوق‌شان، روش‌های آن حضرت در تحقیق و تفحص از آنان، بیان واقعیات والیان آن حضرت، بیان نوع رابطه‌ی آن حضرت با ابوذر، ابن مسعود و عمار بن یاسر رضی اللہ عنہم سخن گفته و بعد از آن به دلایل بروز فتنه‌ای که به شهادت حضرت عثمان رضی اللہ عنہ منجر شد و بررسی حوادث و رخدادهای آن واقعه و دلایل پیدایش آن، همچون رشد رفاه و آسایش در میان مسلمانان و تأثیر آن بر جامعه، پیدایش تغییرات مهم در جامعه، و برگزیدن عثمان بعد از عمر فاروق به عنوان خلیفه‌ی مسلمانان، علل خروج بزرگان صحابه از مدینه، بروز تعصب‌های عصر جاهلیت، طمع و آرزو طلبان، توطئه‌ی کینه‌توزان، اتخاذ تدابیر زیرکانه بر ضد خلیفه مظلوم و به کارگیری وسایل تحریک‌آمیز در میان مردم، تأثیر سبیه در این فتنه و گام‌هایی که حضرت جهت برطرف نمودن آن برداشتند و تلاش‌هایی که آن حضرت در رد ادعاهای شورشیان انجام داد را به طور جداگانه مورد مطالعه قرار می‌دهیم، تلاشهایی همانند:

ارسال هیئت تحقیق و بررسی، و ارسال نامه‌ای سرگشاده به تمام شهرها و برای تمام مردم، و مشورت با والیان تمام شهرها، و اقامه‌ی حجت بر شورشگران، و پذیرفتن برخی از مطالبات آن‌ها. سپس با بررسی مواضع عثمان رضی الله عنه در آن شرایط به تبیین ضوابط تعامل با فتنه‌ها چون مقاومت، صبر، اهتمام به عوامل وحدت و اجتناب از عوامل تفرقه، و لزوم پرهیز از زیاده‌گویی، و مشورت با علما، تبعیت از احادیث رسول الله صلی الله علیه و آله در رابطه با فتنه‌ها و آشوب‌ها خواهیم پرداخت. توصیف وضعیت مدینه، مواقع اشغال آن و محاصره خانگی حضرت عثمان توسط شورشیان و مواضع صحابه نسبت به آن حضرت، شهادت ایشان و سخنان آنان در وصف آن فتنه، آخرین مباحث این کتاب می‌باشد.

در واقع این کتاب با ارائه‌ی دلیل و برهان به اثبات عظمت شخصیت و جایگاه حضرت عثمان در اسلام می‌پردازد و علم و معرفت و اخلاق والای ایشان را نشان می‌دهد، عظمت و جایگاهی که برگرفته از فهم او از اسلام و اجرای احکام و ارتباط تنگاتنگ ایشان با قرآن و سنت رسول الله است.

حضرت عثمان رضی الله عنه یکی از پیشوایان دین است که مسلمانان به سخنان و سنت او اقتدا می‌کنند و سیرت ایشان خود از منابع ایمان و فهم درست از دین اسلام است، به همین دلیل تلاش نمودم که در بررسی شخصیت این رادمرد بزرگ و دوران ایشان از هر نوع ادعای عصمت و یا مبراً بودن از اشتباه دوری جویم و تنها رضای خداوند کریم و اجر و پاداش او را مد نظر قرار دهم.

من این کتاب را در ساعت هفت صبح چهارشنبه، هشتم ربیع الثانی ۱۴۲۳ ه مطابق با ۲۰۰۲/۶/۱۸ م به پایان رساندم و از خداوند پاک و سبحان می‌خواهم که به وسیله‌ی اُسمای حسنی و صفات علیای خویش این کار مرا خالص گرداند و آن‌را مثمر ثمر برای بندگانش قرار دهد. از او می‌خواهم مرا در ازای هر حرف آن از پاداش خود بی‌نسیب نسازد، و نیز به تمامی برادرانی که مرا در تألیف این اثر یاری دادند اجر جزیل عطا فرماید. نیز از تمامی مسلمانانی که با این کتاب آشنا شده و آن‌را مطالعه می‌نمایند، می‌خواهم این عبد نیازمند مغفرت و رحمت پروردگار را از دعای خویش بی‌بهره نکنند.

﴿ رَبِّ أَوْزِعْنِي أَنْ أَشْكُرَ نِعْمَتَكَ الَّتِي أَنْعَمْتَ عَلَيَّ وَعَلَىٰ وَالِدَيَّ وَأَنْ أَعْمَلَ صَالِحًا تَرْضَاهُ وَأَدْخِلْنِي بِرَحْمَتِكَ فِي عِبَادِكَ الصَّالِحِينَ ﴾ (النمل: ۱۹)

(پروردگارا! چنان کن که پیوسته سپاسگزار نعمتهائی باشم که به من و پدر و مادرم ارزانی داشته‌ای، و (مرا توفیق عطاء فرما تا) کارهای نیکی را انجام دهم که تو از آن‌ها راضی باشی (و من بدان‌ها رستگار باشم)، و مرا در پرتو مرحمت خود از زمره‌ی بندگان شایسته‌ات گردان).

﴿ مَا يَفْتَحُ اللَّهُ لِلنَّاسِ مِنْ رَحْمَةٍ فَلَا مُمْسِكَ لَهَا وَمَا يُمْسِكُ فَلَا مُرْسِلَ لَهُ مِنْ بَعْدِهِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ﴾ (فاطر: ۲)

(خداوند (در خزائن) هر رحمتی را برای مردم بگشاید، کسی نمی‌تواند (آن را ببندد و) از آن جلوگیری نماید، و خداوند هر چیزی را که باز دارد و از آن جلوگیری کند، کسی جز او نمی‌تواند آن را رها و روان سازد، و او توانا و کار بجا است. (لذا نه در کاری در می‌ماند، و نه کاری را بدون فلسفه انجام می‌دهد).

وصلی الله علی سیدنا محمد و علی آله و صحبه أجمعین

سبحانک اللهم وبحمدک، أشهد أن لا إله إلا أنت، أستغفرک وأتوب إليك.

وآخر دعوانا أن الحمد لله رب العالمین.

دلباخته‌ی رحمت و مغفرت و رضایت خداوند

علی محمد محمد صلابی

فصل اول عثمان بن عفان از مکه تا مدینه

این فصل دربرگیرنده‌ی پنج گفتار زیر می باشد:

گفتار نخست: اسم، نسب، کنیه، القاب، صفات، خاندان و منزلت عثمان بن عفان رضی الله عنه در عصر جاهلیت

گفتار دوم: رابطه‌ی عثمان رضی الله عنه با قرآن کریم

گفتار سوم: ملازمت و مصاحبت نبی اکرم صلی الله علیه و آله در مدینه

گفتار چهارم: احادیثی که در فضیلت عثمان بن عفان رضی الله عنه روایت شده‌اند

گفتار پنجم: ذوالنورین در دوران خلافت صدیق و فاروق رضی الله عنهما

گفتار نخست

اسم، نسب، کنیه، القاب، صفات، خاندان و جایگاه ایشان در عصر جاهلیت

نخست: اسم، کنیه و القاب

۱- ایشان عثمان بن عفّان، ابوالعاص بن امیّه بن عبدالشمس بن عبد مناف بن قصی^۱ بن کلاب است که نسب ایشان در عبد مناف به نسب پیامبر ﷺ می‌رسد. مادرشان آروی دختر گریز بن ربیع بن حبیب بن عبدشمس بن عبد مناف بن قصی^۲ و مادر بزرگ مادری ایشان، ام حکیم البیضاء دختر عبدالمطلب، خواهر تنی عبدالله، پدر نبی اکرم ﷺ می‌باشد، زبیر بن بکار نقل می‌کند که ام حکیم و عبدالله دوقلو بوده‌اند. بنابراین عثمان^۳ پسر دختر عمه‌ی رسول الله ﷺ بود و حضرت رسول، پسر دایی / مامای مادر حضرت عثمان بودند. مادر حضرت عثمان، در دوران خلافت پسرش، مسلمان از دنیا رفت و ایشان، خود، در تشییع جنازه مادر شرکت نمودند^۴ اما پدر ایشان در زمان جاهلیت فوت نمود.

۲- کنیه‌ی ایشان: در زمان جاهلیت کنیه ایشان، أبو عمرو بود اما پس از این که رقیه دخت رسول اکرم ﷺ از ایشان، صاحب عبدالله شد، مسلمانان، ایشان را با کنیه‌ی ابو عبدالله صدا می‌زدند.^۵

۳- لقب ایشان: لقب آن حضرت ذی‌النورین بود. بدرالدین العینی^۶ در شرح خود بر صحیح بخاری گفته است: از مهلب بن ابی صفره^۷ سؤال شد: چرا به عثمان، ذی‌النورین

۱- طبقات ابن سعد (۵۳/۳). الإصابة (۳۷۷/۴).

۲- التمهید والبیان فی مقتل الشهید عثمان، محمد یحیی الأندلسی، ص ۱۹.

۳- الخلافة الراشدة والدولة الأمویة، یحیی الیحیی، ص ۳۸۸.

۴- التمهید و البیان، ص ۱۹.

۵- محمود بن احمد بن موسی العینی، از علمای تاریخ، حدیث و فقه بود و صاحب تألیفات بسیار (متوفی ۸۵۵ هـ) (نگا: شذرات الذهب (۲۸۶/۷) و الضوء اللامع (۱۳۱/۱۰)).

۶- مهلب بن ابی صفره ازدی (د ۸۳ هـ) از امراء و سرداران شجاعی بود که در عهد معاویه^۸ در هند نبردهای بسیاری انجام داد. او از جانب ابن زبیر، امارت منطقه جزیره را عهد دار بود و در دوران عبدالملک بن مروان، جنگهای بسیاری میان او و خوارج روی داد. سپس در سال (۷۹ هـ) از جانب عبدالملک، امارت خراسان یافت، شهرت او بیشتر به خاطر جنگهای او با خوارج است. نگا: وفيات الأعیان (۳۵۰/۵). سیرأعلام النبلاء (۳۸۳/۴).

می گفتند؟ او گفت: زیرا ایشان تنها فردی بود که با دو دختر نبی اکرم ازدواج نمود.^۱ عبدالله بن عمر بن أبان جعفی در این مورد گفته است: دائم / مامایم، حسین جعفی به من گفت: پسر! آیا می دانی چرا به عثمان، ذی النورین می گفتند؟ من گفتم: نه نمی دانم، او گفت: زیرا که از میان مخلوق آدم تا روز قیامت تنها عثمان است که با دو دختر یک پیامبر ازدواج کرده است.^۲ هر چند در این رابطه، قولی بر این است که چون در هنگام شب، زیاد قرآن تلاوت می نمود، به این لقب شهرت یافت؛ زیرا قرآن و قیام در شب هر دو بسان نور می باشند.^۳

۴- تولّد ایشان: آن حضرت در مکه و شش سال بعد از عام الفیل به دنیا آمد.^۴ هر چند که قولی دیگر، شهر طائف را محل تولد ایشان می داند. به این ترتیب می بینیم که ایشان، پنج سال از حضرت رسول صلی اللہ علیہ و آله و سلم کوچکتر بوده اند.^۵

۵- ظاهر ایشان: آن حضرت، مردی بودند میان بالا، با پوستی نازک، ریشی پرپشت، مفاصلی بزرگ و پستی پهن، موی سرشان انبوه بود و عادت داشتند ریششان را زرد می کردند. امام زهری در وصف ظاهر ایشان می فرماید: عثمان مردی چهارشانه، با موها و صورتی زیبا که موهای دو طرف پیشانی ریشته بود، بینشان باریک و دراز بود و ساق های پایشان کلفت می نمود، دستانی بلند، موهایی مجعد، دهانی زیبا و سیمایی زیبا داشتند. گویند ایشان، پوستی سفید داشت، اگرچه قولی دیگر بر آن است که ایشان رنگی گندمی داشته اند.^۶

۱- عمدة القاری شرح صحیح البخاری (۲۰۱/۱۶).

۲- سنن البیهقی (۷۳/۷) که بنا به قول دکتر عاطف لماضه این خبری حسن است.

۳- ذوالنورین عثمان بن عفان، ص ۷۹.

۴- الإصابة (۳۷۷/۴).

۵- عثمان بن عفان، صادق عرجون، ص ۴۵.

۶- تاریخ الطبری (۴۴۰/۵).

۷- صفة الصفوة (۲۹۵/۱). صحیح التوثیق فی سیرة و حیاة ذی النورین، ص ۱۵.

دوم: خانواده ی ایشان

حضرت، هشت همسر داشتند که همه، بعد از اسلام با ایشان ازدواج نمودند. آنان به ترتیب عبارتند از: رقیه دختر نبی اکرم، حضرت از ایشان صاحب عبدالله شدند. سپس آن حضرت بعد از وفات رقیه، با ام کلثوم دختر دیگر حضرت رسول ازدواج نمود. همسر دیگر آن حضرت فاخته دختر غزوان و خواهر امیر عتبه بن غزوان است که از ایشان صاحب عبدالله اصغر شدند. سپس با ام عمرو دختر جندب ازدواج کرد و از او صاحب عمرو، خالد، أبان، عمر و مریم شدند. پس از آن با فاطمه دختر ولید بن عبدشمس بن مغیره مخزومی وصلت نمود و از او صاحب ولید، سعید، ام سعد شدند. حاصل ازدواج ایشان با ام البنین دختر عینیه بن حصن فزاری، عبدالملک بود. ایشان از رمله دختر شبیه بن ربیع اموی صاحب عثمان، عائشه، ام أبان و ام عمرو شدند. لازم به ذکر است که رمله در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله اسلام آورده و با ایشان بیعت نمود. آخرین همسر ایشان، نائله دختر فرافصه کلبی بود که قبل از زفاف، از مسیحیت برگشته و به دین اسلام گروید.^۱

ایشان را نه پسر بود که عبارت بودند از: عبدالله از همسرش رقیه، که دو سال قبل از هجرت به دنیا آمد و حضرت عثمان او و مادرش را با خود به مدینه برد. در طفولیت، خروس نزدیک چشم او را مجروح کرد. این زخم به تدریج بزرگ شد^۲ تا این که در سال چهارم بعد از هجرت بر اثر شدت این زخم، عبدالله در سن شش سالگی فوت کرد. دومین پسر او عبدالله اصغر پسر فاخته بنت غزوان بود. سومین پسر ایشان، عمرو که از ام عمرو دختر جندب بود که عمرو بعدها از پدر خود حضرت عثمان و اسامه بن زید حدیث روایت نمود و علی بن حسین، سعید بن مسیب و ابوالزناد از او حدیث روایت کرده‌اند. او با رمله دختر معاویه بن ابی سفیان ازدواج نمود و در سال هشتم بعد از هجرت وفات یافت. دیگر پسران آن حضرت از ام عمرو، خالد، أبان و عمر بودند. أبان در فقه، امام بود که بعدها در دوران خلافت عبدالملک بن مروان و به مدت هفت سال امارت

۱ - تاریخ طبری (۴۴۱/۵). التمهید و البیان فی مقتل الشهید عثمان، ص ۱۹. الامین ذوالنورین محمود شاکر، ص ۳۶۴.

۲ - الامین ذوالنورین، ص ۳۶۵، التمهید و البیان، ص ۱۹.

مدینه را برعهده داشت. ابان احادیثی را از پدر خود و زید بن ثابت رضی الله عنه روایت نمود که یکی از آن‌ها این حدیث می‌باشد: هر کس در آغاز روز و ابتدای شب بگوید:

«بِسْمِ اللَّهِ الَّذِي لَا يَضُرُّ مَعَ اسْمِهِ شَيْءٌ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ».

(با نام آن فرمانروا و پروردگاری که با پناه بردن به نام او هیچ کس و هیچ چیز را یارای زیان رسانیدن به انسان نیست و او پروردگاری است شنوا و دانا).

هیچ کس و هیچ چیز نمی‌تواند در طول آن روز و آن شب به او زیانی رساند. آن روز که فلیح شد گفت: سوگند به خدا این جزای فراموش کردن آن دعاست که خداوند آن‌را در مورد من اجرا نمود^۱. او، خود، از فقهای مدینه بود و در سال صد و پنج هجری وفات یافت^۲. و عمر نیز از ام عمرو دختر جندب زاده شد، ولید و سعید دیگر پسران حضرت رضی الله عنه بودند که ایشان از فاطمه دختر ولید مخزومی صاحب آنان شد. سعید در سال (۵۶ هـ) و در زمان خلافت معاویه بن ابی سفیان امارت خراسان داشت. عثمان رضی الله عنه از ام البنین صاحب پسری به نام عبدالملک شد که در طفولیت فوت کرد. نقل است که آن حضرت رضی الله عنه از نائله دختر فرافصه نیز صاحب پسری شد که نام او را عنبسه گذاشتند^۳.

دختران ایشان نیز عبارت بودند از: مریم، دختر ام عمرو، ام سعد، دختر فاطمه بنت ولید مخزومی، عائشه، ام ابان و ام عمرو دختران رمله بنت شیبه، مریم دختر نائله بنت فرافصه و ام ولد دختر ام البنین^۴. آمنه دختر عفان و خواهر تنی حضرت عثمان در زمان جاهلیت آرایش‌گر بود و با حکم بن کیسان خدمت‌کار هشام بن مغیره مخزومی ازدواج کرد، حکم در سریه عبدالله بن جحش اسیر شد و به مدینه برده شد. در آن‌جا مسلمان شد و همان‌جا ماند تا این‌که در سال چهارم بعد از هجرت و در حادثه‌ی «بئر معونه» شهید شد. آمنه برخلاف شوهر در مکه و بر کفر خویش ماند. تا این‌که در روز فتح مکه، با مادر و

۱- سنن ترمذی، کتاب الدعوات: ۳۳۸۵.

۲- سیراً علام النبلاء (۴/۲۵۳).

۳- الامین ذوالنورین، ص ۳۶۹.

۴- التمهید و البیان، ص ۲۰.

دیگر خواهرانش اسلام آورد و همراه هند، دختر عتبه و همسر ابوسفیان، با پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بیعت نمود که هرگز شرک نوزد، دست به سرقت نزند و مرتکب زنا و فحشا نشود.^۱

برادران مادری آن حضرت رضی الله عنه عبارت بودند از: ولید بن عُقبه بن اُبی مُعیط، عماره بن عقبه و خالد بن عقبه. پدر آنان، در روز بدر، از کشته شدگان سپاه کفر بود. بعد از صلح حدیبیه، ولید همراه برادر خود، عماره، برای پس گرفتن خواهرشان، اُم کلثوم که اسلام آورده و به مدینه هجرت کرده بود، به مدینه رفتند، اما رسول الله صلی الله علیه و آله از تحویل او به برادرانش امتناع کرد. ولید در روز فتح مکه، اسلام آورد اما اسلام آوردن عماره، دیر صورت گرفت.

خواهران مادری آن حضرت نیز عبارت بودند از: اُم کلثوم دختر عقبه بن اُبی معیط که در مکه اسلام آورد و هجرت نمود. او اولین زنی است که بعد از مراجعت رسول الله صلی الله علیه و آله از حدیبیه به مدینه، به این شهر هجرت کرد. دیگر خواهران مادری آن حضرت رضی الله عنه ام حکیم و هند دختران عقبه بودند.^۲

سوم: جایگاه حضرت عثمان در زمان جاهلیت

در آن دوران جزء بهترین افراد قوم خود بود، مردی بود صاحب قدر و منزلت و ثروتمند، با حیا و آزر و شیرین سخن بود، قومش او را بسیار دوست می داشتند و برایش احترام زیادی قائل بودند، برای هیچ بتی به سجود نرفت، مرتکب هیچ فحشا و کار ناپسندی نشد، هرگز لب به شراب نزد و می گفت: شراب، عقل را زائل می کند و عقل گران بهاترین نعمتی است که خداوند به انسان داده، بنابراین بر انسان لازم است قدر آن را بداند و آن را بی ارزش ننماید. هرگز آوازه های خنیاگران و مجالس لهو و لعب او را مجذوب خود نکرد و بحدی با حیا بود که شرم داشت کسی عورت او را ببیند.^۳ به واقع اگر به این سخنان خود او نظری بیفکنیم، راه شناخت او بر ما آسان می شود: «هرگز آواز نخواندم، آرزوهای

۱- الامین ذوالنورین، ص ۳۴۶.

۲- الامین ذوالنورین، ص ۳۵۴.

۳ موسوعة التاريخ الإسلامی، احمد شلبی (۱/۶۱۸).

باطل ننمودم، از آن هنگام که با پیامبر بیعت نمودم، شرمگاه خود را با دست راستم لمس نکردم، نه در جاهلیت و نه در اسلام، هرگز شراب ننوشیدم و دچار زنا نشدم.^۱

ایشان نسبت به علوم و معارف آن روزگار عرب، چون علم انساب، أمثال و حکم و تاریخ جنگ‌های قبائل عرب (الایام) مطلع بود، اهل سفر بود و از سرزمین‌های شام و حبشه دیدن کرده با اقوام و ملت‌های عرب برخورد داشته و با وضعیت و شرایط آنان آشنا شده بود. مرد تجارت بود و با ثروتی که از پدر به ارث برده بود بدان اقدام نمود و توانست پس از موفقیت‌های بسیار، جزو ثروتمندان و بزرگان بنی‌امیه که خود، صاحب قدر و منزلتی والا در میان قریش بودند، شود. در آن روزگاران، در جامعه‌ی مکه، شرف و منزلت هر فردی بر اساس میزان مال و ثروت او تعیین می‌شد و قدرت او بر پایه‌ی تعداد فرزندان، برادران و اقوام و طایفه‌اش شکل می‌گرفت و عثمان بن عفان نه تنها توانست بدان‌ها دست یابد بلکه از محبت و احترام زیادی در میان قوم خود و قریش برخوردار شد. از جالب‌ترین داستان‌هایی که در مورد میزان محبت و احترام مردم به عثمان در زمان جاهلیت نقل شده آن است که به عنوان مثال زن عرب، آن هنگام که برای طفل خویش آواز می‌خواند، آوازهایی بر زبان می‌آورد که بیانگر میزان این محبت و احترام مردم نسبت به عثمان می‌بوده است:^۳

أَجْبِكِ وَالرَّحْمَنِ حُبِّ قُرَيْشِ لِعُثْمَانَ

[فرزندم] من تو را همان قدر دوست دارم که قریش، عثمان را دوست دارد)

چهارم: اسلام آوردن ایشان

عثمان، سی و چهار سال داشت که ابوبکر صدیق رضی الله عنه او را به دین جدید دعوت نمود و او نیز بدون هیچ‌گونه مکث و تأخیری بدان گروید و بدین‌سان جزو سابقین اولین امت گردید. ابواسحاق در این رابطه می‌گوید: «عثمان بعد از ابوبکر، علی و زید بن

۱- حلیه الأولیاء (۶۰/۱، ۶۱).

۲- عبقریة عثمان، عقّاد، ص ۷۲.

۳- موسوعة التاريخ الإسلامی (۶۱۸/۱).

حارثه^۱، نخستین کسی است که اسلام آورد و خود را به عنوان چهارمین فرد مسلمان مطرح نمود، هر چند که ممکن است اسلام آوردن سریع او به این خاطر باشد که در بازگشت از سفر شام، ماجرای شگفت‌انگیز برایش پیش آمده بود و رسول خدا صلی الله علیه و آله نزد او و طلحه بن عبیدالله رضی الله عنه رفت و چون آنان را به اسلام فراخواند و بشارت خداوند را به آن دو داد، و ایشان را از حقوق اسلام آگاه کرد، و به آن‌ها از جانب خداوند وعده‌ی اکرام داد، ایشان هم ایمان آوردند و عثمان آن ماجرا را برای حضرت رسول صلی الله علیه و آله بازگو کرد: به حضرت رسول صلی الله علیه و آله عرض کرد: یا رسول الله! من به تازگی از شام بازگشته‌ام، چون کاروان ما در حد فاصل «معان» و «الزرقاء» اتراق کرد، شب هنگام صدایی را شنیدیم که به ما می‌گفت: ای خفتگان، بیدار شوید که احمد در مکه برانگیخته شد و چون به مکه آمدم، از شما رسالتان را شنیدیم^۲. بدون شک این حادثه، تأثیر شگرفی بر عثمان گذاشته و او را به سوی اسلام سوق داد. او، خود، حقیقت را به چشم دید و پیش از ورود به مکه خبر رسالت محمد را شنید، پس چگونه می‌تواند آن هنگام که صداقت و حقیقت شنیده‌هایش را می‌بیند، در پذیرش آن تردیدی به خود راه دهد؟ به واقع در این حالت انسانی با هر درجه از عناد و مخالفتی که داشته باشد جز قبول حق و ایمان آوردن به آن هیچ راه دیگری را پیش روی خود نمی‌بیند و لو این که تلاش زیادی نماید. جلوی روح حقیقت طلب خویش را بگیرد اما باز قادر به این کار نخواهد بود و به ندای وجدان آگاه خویش پاسخ مثبت می‌دهد. باید دانست که پاسخ عثمان رضی الله عنه به این دعوت مبارک، نه از روی جهالت که از روی یقینی راسخ و باوری بدور از شک بود^۳. او همان‌طور که عادت داشت در تمامی امور با آرامش و تدبیر بیان‌دیشد، در این مسأله نیز همین روش را در پیش گرفت و به یقین پی برد که این دعوت، فراخوانی است به سوی فضائل و نه رزائل و پستی‌ها، او این دعوت را راهی به سوی توحید و اجتناب از شرک دید که مردمان را به عبادت و اطاعت پروردگارشان فرا می‌خواند و آنان را از غفلت و خواب جهالت برحذر می‌دارد و در این میان به قوم خویش نگرست و دید که آنان جاهلانه بت می‌پرستند،

۱- السیرة النبویة، ابن هشام (۲۸۷/۱ - ۲۸۹).

۲- طبقات ابن سعد (۵۵/۳).

۳- جولة تاریخیة فی عصر الخلفاء الراشدين ص ۳۰۲.

مردار می‌خورند، به همسایه خویش بد می‌کنند و محرماتی چون ریختن خون دیگران را مباح می‌دانند^۱، آنگاه در محمد صلی الله علیه و آله اندیشید، فردی راستگو و امین، که مردمان تنها از او خوبی دیده‌اند و هرگز بدی را از او مشاهده ننموده‌اند. هیچ کس دروغی را از او نشنیده و خیانتی از او سر نزده، حال این فرد، با این فضایل، عثمان را به عبادت و پرستش خداوند تنها فرامی‌خواند؛ خدایی که او را هیچ شریکی نیست، عثمان می‌بیند که محمد صلی الله علیه و آله او را دعوت به صله رحم و محبت به خویشان و همسایگان می‌کند، او را به اقامه نماز و گرفتن روزه می‌خواند و از او می‌خواهد که تنها خداوند تعالی را پرستش و اطاعت نماید^۲، بنابراین به ندای محمد صلی الله علیه و آله لبیک می‌گوید و توسط ابوبکر صدیق رضی الله عنه اسلام می‌آورد و در این راه پیشگامانه و در عین صلابت، با آرامش گام می‌نهد، راهی که می‌بایست در آن چون او، صبور و بزرگ‌منش، آرام و با گذشت، بزرگوار و نیکوکار و مهربان و سخاوتمند بود، بایست با مؤمنان همدل بود و یار ضعیفان شد تا نهال اسلام رشد نماید و ثمر دهد.^۳

در وصف اسلام آوردن عثمان، خاله‌اش، سعدی بنت کریز چنین سروده است:

وَأَرْشَدَهُ وَاللَّهُ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ	وَأَرْشَدَهُ وَاللَّهُ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ
وَكَانَ بَرَأً لَا يَصُدُّ عَنِ الصِّدْقِ	وَكَانَ بَرَأً لَا يَصُدُّ عَنِ الصِّدْقِ
فَكَانَ كَبْدَرٍ مَازَجَ الشَّمْسَ فِي الْأَفْقِ	فَكَانَ كَبْدَرٍ مَازَجَ الشَّمْسَ فِي الْأَفْقِ
وَأَنْتَ أَمِينُ اللَّهِ أُرْسِلْتَ لِلْخَلْقِ	وَأَنْتَ أَمِينُ اللَّهِ أُرْسِلْتَ لِلْخَلْقِ

(خداوند، عثمان را به راه راست رهنمون کرد و تنها خداوند است که راه حق را نشان می‌دهد. عثمان با تصمیمی درست، پیرو محمد صلی الله علیه و آله شد، تصمیم درستی که او را از حقیقت باز نداشت. رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز دخترش را به عقد او در آورد، وصلتی که بسان برخورد بدر و خورشید در افق بود. (ای محمد!) ای فرزند هاشمیان! جانم به قربانت، تو امین خداوندی که برای هدایت مردمان مبعوث شده‌ای).

پنجم: ازدواج آن حضرت با رقیه دخت بزرگوار رسول خدا صلی الله علیه و آله

۱- مرویات العهد المکی، عادل عبدالغفور (۲/۸۰۵).

۲- فتنه مقتل عثمان (۱/۳۷).

۳- عثمان بن عفان، صادق عرجون، ص ۵۳. البداية و النهایة (۷/۲۱۰).

با اسلام آوردن حضرت عثمان پیوندهای محبت و اخوت بین او و دیگر مسلمانان برقرار شد و با ازدواج آن حضرت با رقیه دخت نبی اکرم صلی الله علیه و آله قدر و منزلت او نزد مسلمانان دو چندان شد. داستان این ازدواج به این شرح است که رسول خدا صلی الله علیه و آله پیشتر رقیه را به عقد عتبه پسر ابولهب و دختر دیگرشان، ام کلثوم را به نکاح عتبه، دیگر پسر ابولهب درآورده بود اما پس از نزول آیات سوره مبارکه مسد که عبارتند از:

﴿ تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ وَتَبَّ ۝۱ مَّا أَغْنَىٰ عَنْهُ مَالُهُ، وَمَا كَسَبَ ۝۲ سَيَصْلَىٰ نَارًا ذَاتَ لَهَبٍ ۝۳ وَامْرَأَتُهُ حَمَّالَةَ الْحَطَبِ ۝۴ فِي جِيدِهَا حَبْلٌ مِّن مَّسَدٍ ۝۵ ﴾ المسد: ۱ - ۵
(نابود باد ابولهب! و حتماً هم نابود می‌گردد. دارائی و آنچه (از شغل و مقام) به دست آورده است، سودی بدو نمی‌رساند (و او را از آتش دوزخ نمی‌رهاند). به آتش بزرگی در خواهد آمد و خواهد سوخت که زبانه کش و شعله‌ور خواهد بود. و همچنین همسرش که (در اینجا آتش بیار معرکه و سخن چین است در آنجا بدبخت و) هیزم کش خواهد بود. در گردنش رشته طناب تافته و بافته‌ای از الیاف است).

ابولهب و ام جمیل دختر حرب بن امیه، مادر عتبه و عتبه، آندو را امر به طلاق دختران محمد صلی الله علیه و آله دادند و آنان نیز قبل از همبستر شدن ایشان را طلاق دادند تا خود لطفی باشد از جانب خداوند بر آل محمد و ذلّتی باشد از آن ابولهب و فرزندان او^۱. عثمان به محض شنیدن این ماجرا نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و از رقیه خواستگاری نمود، رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز ایشان را به عقد حضرت عثمان رضی الله عنه درآورد و حضرت خدیجه رضی الله عنها، خود، دختر بزرگوارشان را برای این امر آماده کردند، و این ازدواجی بود میمون و مبارک با مردی که از خوش سیماترین مردان قریش بود و می‌توانست همپایه‌ی جمال و زیبایی رقیه باشد. هنگام ازدواج آن دو، مردم این بیت شعر را می‌سرودند:

أَحْسَنُ زَوْجَيْنِ رَأَاهُمَا إِنْسَانٍ رُقِيَّةً، وَ زَوْجَهَا عَثْمَانُ^۲

(رقیه و همسرش، عثمان، زیباترین هسمرانی هستند که تا به حال مردم آن‌ها را به

چشم دیده‌اند).

۱- ذوالنورین عثمان بن عفان، محمد رشیدرضا، ص ۱۲.

۲- أنساب الأشراف، ص ۸۹.

عبدالرحمان بن عثمان قریشی نقل می کند که هنگامی که رقیه مشغول شستن سر عثمان بود، رسول خدا صلی الله علیه و آله بر او وارد شد و به ایشان فرمودند «دخترم نسبت به ابوعبدالله (عثمان) به نیکی رفتار کن که اخلاق او از دیگر صحابه بیشتر به من شبیه است».^۱

در واقع ام جمیل و ابولهب گمان می بردند که با طلاق رقیه و ام کلثوم رضی الله عنهما آل محمد را خوار و ذلیل می کنند، اما خداوند بزرگ و عظیم الشان، سرنوشتی خوب را برای دختران محمد صلی الله علیه و آله رقم زده بود، بدون شک این ذلت به خود ام جمیل و ابولهب بازگشت و خداوند عز و جل خود، بیت نبوت را از بدی ها محفوظ نمود که هر چه خداوند بخواهد همان می شود.^۲

ششم: آزمایش حضرت عثمان رضی الله عنه و هجرت ایشان به حبشه

قانون آزمایش و تحمل مشکلات، قانونی است که همه ی افراد و اقوام آن ها را تجربه نموده اند و صحابه نیز از این قانون مستثنی نبوده و مشکلاتی را به چشم دیدند که کوه را از جا می کند. آنان جان و مال خود را در راه خدا فدا کردند و نهایت تلاش خود را در این راه مبذول داشتند. در این مسیر، مسلمانان ثروتمند نیز از بلایا و مصائب آن در امان نماندند، عثمان بن عفان نیز یکی از آنان بود که در راه خدا و دین او آزار و اذیت بسیاری را از جانب عمویش، حکم بن ابی العاص بن أمیه متحمل شد. حکم بن ابی العاص، او را با طناب می بست و او را وادار می کرد تا دست از محمد و دین او بکشد، و به او می گفت: آیا مگر از دین آبا و اجداد خویش روی گردان و به دین تازه دیگری گرویده ای؟ به خدا سوگند تا این که از آن دین دست بر نداری تو را آزاد نخواهم کرد. اما عثمان مقاومت می نمود و بر ایمان خود اصرار می ورزید تا این که عمویش چون استقامت او را مشاهده کرد، دست از اذیت و شکنجه او برداشت.^۳

۱- «إِنَّهُ أَشْبَهُ أَصْحَابِي بِي خُلُقًا»: طبرانی این حدیث را روایت کرده است و ابن حجر هبشی در المجمع (حدیث:

۱۴۵۰۰) رجال و راویان آن را ثقه می داند.

۲- دماء علی قمیص عثمان، ابراهیم المتناوی، ۸۴.

۳- التمهید و البیان، ص ۲۲.

پس از اوج گرفتن آزار و اذیت مسلمانان و به خصوص مسلمانان فقیر و بی‌پناه و بعد از شهادت دلخراش سمیه و همسرش یاسر، پدر و مادر عمار رضی اللہ عنہ، پیامبر اکرم صلی اللہ علیہ و آله و سلم امر فرمود تا مسلمانان به حبشه هجرت نمایند و به ایشان فرمودند:

«لَوْ خَرَجْتُمْ إِلَى الْحَبَشَةِ، فَإِنَّ بِهَا مَلِكًا صَالِحًا لَا يُظْلَمُ عِنْدَهُ أَحَدٌ»^۱.

(به حبشه بروید زیرا در آنجا پادشاه صالحی حکومت می‌کند که به کسی ظلم و ستم روا نمی‌دارد).

به این ترتیب هجرت آغاز شد و مسلمانان دسته دسته و به صورت مخفیانه از مکه خارج می‌شدند و خود را سواره و پیاده به ساحل دریای سرخ می‌رساندند.^۲ آنان عثمان بن مظعون را سرپرست خود قرار دادند تا وضعیت‌شان را منظم کند؛ عنایت خدا شامل حال آنان شد و دو کشتی، آنان را در ازای پرداخت نیم دینار برای هر نفر، سوار نمودند.^۳ با اطلاع یافتن قریش از قضیه، بلافاصله افرادی را در تعقیب آنان گسیل داشتند اما مسلمانان در نیمه‌ی راه حبشه بودند و دیگر دست قریش به آنان نمی‌رسید. حضرت عثمان و همسرش؛ رقیه، هم در هجرت اول و هم در هجرت دوم مسلمانان به حبشه حضور داشتند. مسلمانان در رجب سال پنجم بعثت به حبشه رسیدند و در آنجا بود که امنیت و آزادی انجام شعائر خود را مشاهده نمودند. در قرآن کریم در مورد هجرت اول مسلمانان چنین آمده است:

﴿وَالَّذِينَ هَاجَرُوا فِي اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مَا ظَلَمُوا لَنَبُوْتَنَّهُمْ فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً ۖ وَلَا جَزَاءَ الْآخِرَةِ أَكْبَرَ لَوْ

كَانُوا يَعْلَمُونَ ﴿٤١﴾ النحل: ٤١

(کسانی که برای خدا هجرت کردند، پس از آن که (در مکه) مورد ظلم و ستم قرار گرفتند، در این دنیا جایگاه و پایگاه خوبی بدانان می‌دهیم، و پاداش اخروی (ایشان از پاداش دنیوی آنان) بزرگتر است اگر بدانند).

امام قرطبی از قتاده نقل می‌کند که مراد از این آیه، أصحاب حضرت رسول صلی اللہ علیہ و آله و سلم است که مشرکان مکه آنان را مورد ستم خود قرار داده و آنان را از مکه اخراج کردند و به همین

۱- الهجرة فی القرآن الکریم، ص ۲۹۰ و السیرة النبویة، ابن هشام (۱/۴۱۳).

۲- دماء علی قمیص عثمان، ص ۱۵ و طبقات ابن سعد (۱/۲۰۴).

۳- طبقات (۱/۲۰۴) و تاریخ الطبری (۲/۶۹).

دلیل مسلمانان به حبشه مهاجرت کردند اما خداوند آنان را در هجرت گاه سکنی داد و یارانی را برای ایشان فراهم نمود^۱. همانطور که خود در قرآن چنین فرموده است:

﴿ قُلْ يٰعِبَادِ اللّٰزِينَ ءَامَنُوا اَنْقَرُوا رِبَّكُمْ لِّلَّذِينَ اَحْسَنُوا فِي هٰذِهِ الدُّنْيَا حَسَنَةٌ وَّاَرْضُ اللّٰهِ وَّسِعَةٌ اِنَّمَا يُؤَفِّقُ الصّٰبِرُوْنَ اَجْرَهُمْ بِغَيْرِ حِسَابٍ ﴿۱۰﴾ ﴾ الزمر: ۱۰

((ای پیغمبر! از سوی من به مردمان) بگو: ای بندگان مؤمن من! از (عذاب) پروردگارتان پرهیزید. کسانی که نیکی کنند، در همین جهان بدیشان نیکی می‌شود. (در مراکز کفر و شرک و ظلم و غرق در گناه زندگی نکنید و پستی و خواری را نپذیرید و هجرت را پیشه سازید). زمین خداوند وسیع و فراخ است (و در دیار غربت شکیبائی کنید). قطعاً به شکیبایان اجر و پاداششان به تمام و کمال و بدون حساب داده می‌شود). از ابن عباس روایت است که منظور از این آیه، جعفر بن ابی‌طالب و افرادی است که با او به حبشه هجرت کردند^۲. حضرت عثمان از این سفر، درس‌ها و عبرت‌ها گرفت و آن‌ها را در مسیر زندگی مبارک خود به کار گرفت.

مهمترین این درس‌ها و عبرت‌ها عبارتند از:

۱- ثبات مؤمنان بر اعتقادات خود و استقامت آنان در برابر همه شکنجه‌ها و ستم‌هایی که اشرار و گمراهان بر سرشان آوردند، خود، این دلیلی است بر صدق ایمان و اخلاص آنان در باورهایشان و عظمت روح و جان آنان، بطوری که آرامش روح و درون و رضای خداوند متعال را برتر از تمامی شکنجه‌ها و ستم‌های کفار می‌دانند. در واقع در نزد مؤمنان راستین و مخلص، این روح است که قدرت دارد، نه جسم، بنابراین با تمام توان خود در مسیر اجابت خواست روحشان حرکت می‌کنند و به مطالبات و نیازهای جسمشان اعتنایی ندارند و این، خود، راز موفقیت و آزادی ملت‌ها از زیر یوغ ظلم و جور ستمکاران و نجات از تاریکی‌های جهالت است^۳.

۱- الجامع لأحكام القرآن (۱۰/۱۰۷).

۲- الجامع لأحكام القرآن (۱۵/۲۴۰).

۳- السيرة النبوية، مصطفى السباعي، ص ۵۷.

۲- عثمان رضی اللہ عنہ از سنت پیامبر اکرم صلی اللہ علیہ و آله و سلم آموخت که باید نسبت به اُمّت مهربان بود و بر آنان شفقت ورزید و این درس مهم در دوران خلافت خود او نیز و در روزگار حیات حضرت رسول صلی اللہ علیہ و آله و سلم و خلافت ابوبکر صدیق و عمر فاروق هویدا بود. او به چشم خود می‌دید که نبی اکرم چقدر نسبت به یاران خویش مهربان است و تمام تلاش خود را می‌نماید که آنان در امنیت و آسایش به سر برند و به همین دلیل بود که به مسلمانان امر فرمود تا به نزد پادشاهی بروند عادل که به هیچ کس ستم نمی‌کند و کلام آن حضرت صلی اللہ علیہ و آله و سلم راست بود، مسلمانان در حبشه در امان بودند و توانستند دین خود را حفظ و گسترش دهند^۱. بنابراین، این پیامبر صلی اللہ علیہ و آله و سلم بود که سرزمین حبشه را برگزید و مسلمانان را تشویق به هجرت بدانجا نمود تا در امنیت قرار گیرند و این درس مهمی است برای رهبران جهان اسلام که باید برنامه‌های خود را براساس حکمت و دوراندیشی در جهت حمایت از اسلام و مسلمین تدوین کنند و در جستجوی مکانی امن به عنوان مرکزی باشند که در صورت به خطر افتادن مراکز اصلی و پایه‌ای، بتوانند داعیان و اُمّت اسلام را پناه دهد؛ زیرا که ثروت واقعی، همان داعیان راستین هستند که باید دولت‌ها تمام تلاش‌های خود را صرف حفظ و حمایت از آنان بنمایند؛ زیرا که هر فرد مسلمان در اسلام بنا به اندازه‌ی تمام انسان‌های غیر مسلمان ارزشمند است و باید در حفظ جان و امنیت او کوشید.

۳- دیگر درسی که عثمان رضی اللہ عنہ از این هجرت گرفتند آن بود که در موقع بروز خطر^۲، باید رهبر جامعه و دار و دسته‌ی او برای دفاع از جامعه و در میدان نبرد پیش قدم و پیش قراول باشند، و خود را سپر قرار دهند و نباید خود از میدان کارزار بگریزند و پیروان را به معرکه بفرستند، زیرا این روشی است بدور از سنت نبی اکرم صلی اللہ علیہ و آله و سلم^۳. و بر اساس این اصل بود که عثمان رضی اللہ عنہ در دوران خلافت خویش، نزدیکان و اهل بیت خود را در صف مقدم لشکر قرار می‌دهد، کما این که عبدالله بن ابی سرح در فتوحات آفریقا، عبدالله بن عامر در فتوحات مشرق، خود، پیشاپیش سپاهیان‌شان نبرد می‌کردند و نیز حضرت رضی اللہ عنہ به

۱- الهجرة فی القرآن الکریم، ص ۳۱۲.

۲- التربية القيادية (۳۳۳/۱).

۳- التربية القيادية (۳۳۳/۱)، السيرة النبوية، الصلابة (۳۴۸/۱).

معاویه رضی اللہ عنہ دستور داد که همراه همسرش سوار بر کشتی در صف مقدم ناوگان خود به نبرد با رومیان پردازد. البته در این خصوص، در مبحث فتوحات به تفصیل سخن خواهیم گفت.

۴- عثمان رضی اللہ عنہ اولین مسلمانی است که همراه با اهل بیت خویش هجرت نمود^۱ و پیامبر خدا صلی اللہ علیہ و آله و سلم نیز همین مطلب را تدبیر نموده‌اند:

«صَحِبَهُمَا اللَّهُ، إِنَّ عَثْمَانَ لَأَوَّلُ مَنْ هَاجَرَ إِلَى اللَّهِ بِأَهْلِهِ بَعْدَ لُوطٍ»^۲.

(خداوند یار و همراه عثمان و رقیه باشد، عثمان، بعد از لوط علیه السلام اولین فردیست که با اهل بیتش در راه خدا هجرت کرده است).

هنگامی که شایع شد مردم مکه اسلام آورده‌اند، دسته‌ای از مهاجران حبشه به نزدیکی‌های مکه بازگشتند، اما متوجه شدند که این خبر دروغ است، بنابراین در جوار چند تن از اهل مکه سکنی گزیدند. عثمان رضی اللہ عنہ همراه با رقیه، همسر خود، نیز جزو این دسته از مهاجران بودند^۳. این دسته از مهاجران همچنان تا زمانی که خداوند عز و جل امر به هجرت به مدینه داد، در محل استقرار خود ماندند. حضرت عثمان، فردیست که از همان بدو اسلام آوردن، جز در زمان‌هایی که به خاطر هجرت و یا انجام امور مهم از جانب رسول خدا صلی اللہ علیہ و آله و سلم مأموریت می‌یافتند، همیشه هم صحبت و ملازم رسول خدا صلی اللہ علیہ و آله و سلم بودند و هیچ کس نمی‌توانست جای او را آن‌چنان که باید بگیرد.

در واقع این وضعیت حضرت عثمان، درست بمانند شرایط دیگر خلفای راشدین بود، گویا که این خصوصیت و امتیاز، مختص آنان بوده و خود، دلیلی برای به خلافت رسیدنشان شد.^۴

حضرت ذی‌النورین رضی اللہ عنہ همیشه رابطه‌ای محکم با اسلام و قرآن داشت و هرگز امری، چه عام و چه خاص، از امور زندگی پر برکت نبی اکرم صلی اللہ علیہ و آله و سلم و خلافت ابوبکر صدیق و

۱- الصواعق المرسله (۱/۳۱۴).

۲- المعرفة و التاريخ (۳/۲۶۸).

۳- السيرة النبوية، ابن هشام (۱/۴۰۲).

۴- عثمان بن عفان، عمّان، ص ۸۰.

عمر فاروق از دید او پنهان نماند و از آن‌ها غفلت نورزید و به تعبیر امروزی، ایشان تمام امور مربوط به کارهای بنیادین در حکومت و دولت اسلامی را مدنظر داشتند.^۱

گفتار دوم

رابطه‌ی حضرت عثمان رضی الله عنه با قرآن کریم

تنها راه و روشی که حضرت عثمان و دیگر صحابه بزرگوار رضی الله عنهم براساس آن پرورش یافتند و به رشد و تعالی رسیدند قرآن کریم بود؛ کتابی که پروردگار عالمیان آن را بر پیامبر خویش صلی الله علیه و آله نازل فرمود و به همین دلیل هم نبی اکرم صلی الله علیه و آله تأکید داشت که این وحدت روش را حفظ کند و تک تک مسلمانان و جوامع آنان بر این اساس تربیت شوند. آیاتی را که حضرت عثمان، به طور مستقیم از زبان حضرت رسول صلی الله علیه و آله می شنیدند، تأثیر شگرفی در ساختن شخصیت ایشان داشت، همین آیات بود که قلب ایشان را از پلیدی‌ها پاک گردانید، جانشان را پرورش داد و روحشان را تربیت نمود تا عثمان به انسان جدیدی تبدیل شود؛ انسانی با ارزش‌ها، احساسات، اهداف، معرفت و راه و روشی دیگر.^۱

و به این صورت بود که عثمان شیفته‌ی قرآن شد. ابو عبدالرحمن رضی الله عنه، از کیفیت فراگرفتن قرآن توسط عثمان نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و میزان عشق شدید او به قرآن و عمل به آن چنین سخن می گوید: افرادی چون عثمان بن عفان و عبدالله بن مسعود هرگاه ده آیه از قرآن را نزد حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرا می گرفتند، تا زمانی که تمامی معارف آن ده آیه را فهم نمی نمودند و بدان عمل نمی کردند، به آیات دیگری نمی پرداختند، بنابراین ما هم قرآن را یاد گرفتیم، هم معارف آن را و هم بدان عمل می نمودیم. آنان مدتی را صرف حفظ آن آیات می کردند^۲ تا بتوانند با آن‌ها انس بگیرند، قرآن در این رابطه چنین می فرماید:

﴿ كَتَبُ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ مُبْرَكٌ لِيَدَّبَّرُوا آيَاتِهِ وَلِيَتَذَكَّرَ أُولُو الْأَلْبَابِ ﴾ ص: ۲۹

(ای محمد! این قرآن) کتاب پرخیر و برکتی است و آن را برای تو فرو فرستاده‌ایم تا درباره آیه‌هایش بیندیشند، و خردمندان پند گیرند).

عثمان رضی الله عنه از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل می کند:

۱- السيرة النبوية، الصلابي (۱/۱۴۵).

۲- الفتاوى (۱۳/۱۷۷).

«خَيْرُكُمْ مَنْ تَعَلَّمَ الْقُرْآنَ وَعَلَّمَهُ»^۱.

(بهترین شما کسی است که قرآن را یاد بگیرد و به دیگر مسلمانان نیز یاد دهد). ایشان قبل از وفات رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم تمام قرآن را بر ایشان عرضه داشت تا صحت آن را تأیید نمایند.

از مشهورترین شاگردان حضرت عثمان، می توان به ابو عبدالرحمن سلمی، مغیره بن ابی شهاب، ابوالأسود، زر بن حبیش^۲ اشاره نمود. در این جا شایسته است این صفحات را با جملاتی از حضرت عثمان که در مورد قرآن کریم است، بیاراییم: ایشان فرموده اند: اگر قلبهای ما از پلیدی های دنیا پاک گردد هرگز از کلام خداوند بزرگ سیراب نخواهیم شد.^۳ نیز فرموده اند: بدترین روز، آن وقتی است که چشم به عهد و پیمان خداوند، یعنی قرآن کریم، نیافتد.^۴ باز فرموده اند: سه چیز در دنیای من نیکو هستند: سیر کردن گرسنگان، پوشانیدن برهنگان و تلاوت قرآن.^۵ ایشان همچنین گفته اند: چهار چیز است که ظاهرشان فضیلت و باطنشان فریضه می باشند و آنها عبارتند از: همنشینی با صالحان فضیلت است اما تبعیت از آنان واجب، تلاوت قرآن فضیلت می باشد اما عمل بدان فریضه، زیارت قبور که فضیلت است اما مهیا شدن برای مرگ فریضه، عیادت بیمار فضیلت است اما اجرای وصیت و سفارش او فریضه.^۶ نیز چنین گفته اند: مضرترین چیزها ده چیز است: عالمی که از او سؤال نشود، علمی که بدان عمل نکنند، نظر درستی که مورد قبول قرار نگیرد، اسلحه ای که مورد استفاده واقع نشود، مسجدی که در آن نماز نخوانند، مصحف قرآنی که به تلاوت آن نپردازند، مالی که از آن صدقه ندهند، اسبی که سوار آن نشوند، علم زهد که در نزد طالب دنیا باشد و عمر درازی که صاحب آن برای تدارک زاد و توشه ای آخرت سود نجوید.^۷ ایشان حافظ کامل قرآن بودند و همیشه مصحف شان را در دست داشتند، به نحوی که مردم

^۱ - صحیح بخاری، فضائل القرآن، حدیث شماره: (۵۰۲۷).

^۲ - تاریخ الإسلام؛ عهد الخلفاء الراشدين، الذهبي، ص ۴۶۷.

^۳ - الفتاوى (۱۲۲/۱۱) والبدایة و النهایة (۲۲۵/۷).

^۴ - البدایة و النهایة (۲۲۵/۷) و فوائد الکلام، ص ۲۷۵.

^۵ - إرشاد العباد لاستعداد لیوم المعاد، ص ۸۸.

^۶ - همان، ص ۹۰. فوائد الکلام، ص ۲۷۸.

^۷ - همان، ص ۹۱. فوائد الکلام، ص ۲۷۸.

به ایشان می گفتند مردی با برکت، کتابی با برکت را آورد! آن قدر به قرائت آن مصحف مبادرت نموده بودند که پاره پاره شد.^۲ همسرشان، هنگام محاصره بیت حضرت، خطاب به شورشیان گفت: یا او را بکشید و یا رهایش سازید، او مردیست که شب را با یک رکعت به صبح می رساند و در همان یک رکعت کل قرآن را تلاوت می کرد.^۳ از او روایت است که در یک شب کل قرآن را در یک رکعت تلاوت کردند.^۴ و این تحقق سخن خدا در مورد اوست:

﴿مَنْ هُوَ قَلْبٌ عَانَاءَ الْإِيلِ سَاجِدًا وَقَائِمًا يَحْذَرُ الْآخِرَةَ وَيَرْجُو رَحْمَةَ رَبِّهِ قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُو الْأَلْبَابِ﴾ ﴿الزمر: ۹﴾

((آیا چنین شخص مشرکی که بیان کردیم، بهتر است) یا کسی که در اوقات شب سجده کنان و ایستاده به طاعت و عبادت مشغول می شود و (خویشترن را) از (عذاب) آخرت به دور می دارد، و رحمت پروردگار خود را خواستار می گردد؟ بگو: آیا کسانی که (وظیفه خود را در قبال خدا) می دانند، با کسانی که (چنین چیزی را) نمی دانند، برابر و یکسانند؟! (هرگز). تنها خردمندان (فرق اینان را با آنان تشخیص می دهند، و از آن) پند و اندرز می گیرند).

حضرت از چشمه‌ی زلال قرآن نوشید و نزد رسول خدا صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم شاگردی نمود و از خلال آیات قرآن دانست که، که‌را باید پرستید و اطاعت نمود. رسول خدا صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم درخت ایمان و عشق به قرآن را در درون عثمان بارور نمود و تلاش نمود که صحابه به فهمی درست از پروردگارشان و حقوق او بر آنان دست یابند، زیرا ایشان می دانستند که این فهم درست اگر بر اساس تطهیر روح و جان و فطرت پاک باشد به یقین و ایمان راسخ منتهی می شود و به همین خاطر عثمان نیز چون دیگر صحابه، فهم خویش از خداوند متعال، کائنات، مرگ و زندگی، بهشت و جهنم، قضا و قدر و حقیقت انسان و نبرد او با شیطان را از خود قرآن و سنت رسول خدا صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم دریافت نمود.

۱- البیان و التبیان (۱۷۷/۳). فوائد الکلام، ص ۲۷۳.

۲- البداية و النهایة (۲۲۵/۷).

۳- همان (۲۲۵/۷).

۴- الخلافة الراشدة و الدولة الأمویة، ص ۳۹۷.

خداوند پاک و بزرگ، از هر نقص و عیبی مبراست و صاحب کمالاتی بی‌انتها است، همانند: وحدانیت و نداشتن شریک و مانند و همسر و فرزند.^۱

آن ذات پاک، خود مفهوم عبودیت و توحید خویش را در کلام خود؛ قرآن کریم، به عیان بیان داشته است. حال به آن مفاهیم والایی که صحابه با استناد به آن‌ها به فهم درستی از دین دست یافتند می‌پردازیم: آنان بینش خود را در مورد کائنات از این آیات دریافت کردند:

﴿ قُلْ أَيْنَكُمْ لَتَكْفُرُونَ بِالَّذِي خَلَقَ الْأَرْضَ فِي يَوْمَيْنِ وَتَجْعَلُونَ لَهُ أَنْدَادًا ذَلِكَ رَبُّ الْعَالَمِينَ ﴿٩﴾ وَجَعَلَ فِيهَا رُوسَىٰ مِنْ فَوْقِهَا وَيُرَكِّبُ فِيهَا وَقَدَّرَ فِيهَا أَقْوَاتَهَا فِي أَرْبَعَةِ أَيَّامٍ سَوَاءً لِّلسَّالِبِينَ ﴿١٠﴾ ثُمَّ اسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ وَهِيَ دُخَانٌ فَقَالَ لَهَا وَلِلْأَرْضِ ائْتِيَا طَوْعًا أَوْ كَرْهًا قَالَتَا أَتَيْنَا طَائِعِينَ ﴿١١﴾ فَفَضَّلَهُنَّ سَبْعَ سَمَوَاتٍ فِي يَوْمَيْنِ وَأَوْحَىٰ فِي كُلِّ سَمَاءٍ أَمْرَهَا وَزَيَّنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِمَصَابِيحَ وَحِفْظًا ذَلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ ﴿١٢﴾ ﴾

فصلت: ۹ - ۱۲

(بگو: آیا به آن کسی که زمین را در دو روز آفریده است ایمان ندارید، و برای او همگونها و انبازهایی قرار می‌دهید؟ او (علاوه از این که آفریدگار زمین است) آفریدگار جهانیان هم می‌باشد. او در زمین کوه‌های استواری قرار داد، و خیرات و برکات زیادی در آن آفرید، و مواد غذایی (مختلف ساکنان) زمین را به اندازه‌ی لازم مقدر و مشخص کرد. اینها همه (اعم از خلق زمین و ایجاد کوهها و تقدیر اقوات) روی هم در چهار روز کامل به پایان آمد، بدان گونه که نیاز نیازمندان و روزی روزی خواهان را برآورده کند (و کمترین کم و زیادی در آن نباشد). سپس اراده آفرینش آسمان کرد، در حالی که دود (گونه، و به شکل سحابها در گستره‌ی فضای بی‌انتهاء پراکنده) بود. به آسمان و زمین فرمود: چه بخواهید و چه نخواهید پدید آئید (و شکل گیرید). گفتند: فرمانبردارانه پدید آمدیم (و به همان صورت درآمده‌ایم که اراده فرموده‌ای). آن گاه آن‌ها را به صورت هفت آسمان در دو روز به انجام رساند، و در هر آسمانی فرمان لازم‌ه‌اش را صادر (و نظام و تدبیر خاصی مقرر) فرمود (و مخلوقات و موجودات متناسب با آن‌جا را آفرید). آسمان نزدیک را با چراغهای بزرگی (از ستارگان درخشان و تابان) بیاراستیم (و آن را کاملاً از

۱- منهج الرسول فی غرس الروح الجهادیة، ص ۱۰-۱۶.

آفات و استراق سمع شیاطین) محفوظ داشتیم. این (امور مذکوره، اعم از آفرینش جهان هستی و دوران شکل‌گیری و نظم دقیق، برجوشیده از) برنامه‌ریزی خداوند بسیار توانا و بس آگاه است).

آنان با بینش درست از قرآن دانستند که عمر انسان‌ها، هرچند که طولانی باشد، باز رو به زوال و نابودی دارد و دنیا و متاع آن، هرچند که زیاد و زیبا باشد، ناچیز و بی‌ارزش است، همانطور که قرآن می‌فرماید:

﴿ إِنَّمَا مَثَلُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا كَمَاءٍ أَنْزَلْنَاهُ مِنَ السَّمَاءِ فَاخْتَلَطَ بِهِ نَبَاتُ الْأَرْضِ مِمَّا يَأْكُلُ النَّاسُ وَالْأَنْعَامُ حَتَّى إِذَا أَخَذَتِ الْأَرْضُ زُخْرُفَهَا وَازَّيَّنَتْ وَظَنَّ أَهْلُهَا أَنَّهُمْ قَدِرُوا رَبَّ عَلَيْهِمَاتٍ أَلَيْسَ اللَّهُ بِذِي فَضْلٍ كَثِيرٍ لَقَوْمٍ يُفْكِرُونَ ﴿٢٤﴾ ﴿ يونس: ٢٤ ﴾

(حال دنیا (از حیث زوال و فنا و از میان‌رفتن نعمت آن) همانند آبی است که از آسمان می‌بارانیم و بر اثر آن گیاهان زمین که انسان‌ها و حیوان‌ها از آن‌ها می‌خورند (و استفاده می‌کنند، می‌رویند و) به هم می‌آمیزند تا بدانجا که زمین (در پرتو آن) کاملاً آرایش و زیبایی می‌گیرد و آراسته و پیراسته می‌گردد و اهل زمین یقین پیدا می‌کنند که بر زمین تسلط دارند (و حتماً می‌توانند از ثمرات و غلات و محصولات آن بهره‌مند شوند. در بحبوحه این شادی و در گیراگیر این سرسبزی و آراستگی) فرمان ما (مبنی بر درهم کوبیدن و ویران کردن آن) در شب یا روز در می‌رسد (و با بلاهای گوناگون، از قبیل: سرمای سخت، تگرگ شدید، سیل، طوفان، و غیره، آن را نابود می‌سازیم) و گیاهانش را از ریشه برآورده و آنچنان آن را درو می‌کنیم انگار دیروز در اینجا نبوده است (و هرگز وجود نداشته است، و انسان‌هایی در آن سرزمین نزیسته‌اند). ما (بدین وضوح) آیه‌ها (ی‌خویش) را برای قومی تشریح و تبیین می‌کنیم که می‌اندیشند (و می‌فهمند)).

نیز آنان با اعتقاد راسخ و درست به بهشت و دوزخ که از آیات قرآن دریافت کرده بودند، خود و زندگی‌شان را از انحراف و تمرّد نسبت به شریعت خداوند پاک نگه داشتند. هر کس به سیره حضرت عثمان و دیگر صحابه بزرگوار رضی الله عنهم نظری عمیق بیافکند،

می‌بیند که چقدر آنان در مسیر شناخت دین خداوندشان تلاش کردند و تا چه میزان خوف و ترس از عذاب و عقاب او را در دل خویش می‌پروراندند. حضرت عثمان چون دیگر صحابه، مفهوم درست قضا و قدر را از بطن قرآن و سیره رسول خدا صلی الله علیه و آله درک کرد و در آن دچار افراط و تفریط نگشت. این مفهوم در دل و جان او رسوخ پیدا کرد و یقین یافت که علم خداوند عز و جل بر همه چیز احاطه دارد، کما این که خداوند در قرآن چنین می‌فرماید:

﴿ وَمَا تَكُونُ فِي شَأْنٍ وَمَا تَتْلُوا مِنْهُ مِنْ قُرْآنٍ وَلَا تَعْمَلُونَ مِنْ عَمَلٍ إِلَّا كُنَّا عَلَيْكُمْ شُهُودًا إِذْ تُفِيضُونَ فِيهِ وَمَا يَعْزُبُ عَنْ رَبِّكَ مِنْ مِثْقَالِ ذَرَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ وَلَا أَصْغَرَ مِنْ ذَلِكَ وَلَا أَكْبَرَ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ ﴿٦١﴾ ﴾ یونس: ۶۱

((ای پیغمبر!) تو به هیچ کاری نمی‌پردازی و چیزی از قرآن نمی‌خوانی، و (شما ای مؤمنان!) هیچ کاری نمی‌کنید، مگر این که ما ناظر بر شما هستیم، در همان حال که شما بدان دست می‌یازید و سرگرم انجام آن می‌باشید. و هیچ چیز در زمین و در آسمان از پروردگار تو پنهان نمی‌ماند، چه ذره‌ای باشد و چه کوچکتر و چه بزرگتر از آن، (همه اینها) در کتاب واضح و روشنی (در نزد پروردگارتان، به نام لوح محفوظ) ثبت و ضبط می‌گردد).

نیز باور داشت خداوند متعال، همه چیز را نزد خویش ثبت می‌کند و هیچ چیز را از قلم نمی‌اندازد:

﴿ إِنَّا نَحْنُ نُحْيِي الْمَوْتِ وَنَكْتُبُ مَا قَدَّمُوا وَءِثْرَهُمْ وَكُلُّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُبِينٍ ﴾

﴿ ۱۲ ﴾ یس: ۱۲

(ما خودمان مردگان را زنده می‌گردانیم، و چیزهایی را که (در دنیا) پیشاپیش فرستاده‌اند و (کارهایی را که کرده‌اند، و همچنین) چیزهایی را که (در آن) برجای نهاده‌اند (و کارهایی را که نکرده‌اند، ثبت و ضبط می‌کنیم) و ما همه چیز را در کتاب آشکار (لوح محفوظ) سرشماری می‌نمائیم و می‌نگاریم). او یقین داشت خواست خداوند نافذ و قدرتش کامل است:

﴿ أُولَئِكَ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ وَكُنُوا أَشَدَّ مِنْهُمْ قُوَّةً وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعْجِزَهُ مِن شَيْءٍ فِي السَّمَوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ إِنَّهُ كَانَ عَلِيمًا قَدِيرًا ﴾ ﴿٤٤﴾ فاطر: ٤٤

(آیا در زمین به گشت و گذار نمی‌پردازند تا ببینند فرجام کار پیشینیان به کجا کشیده است، در حالی که آنان از اینان قدرت و قوت بیشتری داشته‌اند؟ هیچ چیزی چه در آسمان‌ها و چه در زمین خدا را درمانده و ناتوان نخواهد کرد. چرا که او بسیار فرزانه و خیلی قدرتمند است).

و اعتقاد راسخ داشت که خداوند، آفریدگار همه چیز است:

﴿ ذَلِكُمُ اللَّهُ رَبُّكُمْ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ خَلِقُ كُلَّ شَيْءٍ فَأَعْبُدُوهُ وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ وَكِيلٌ ﴾ ﴿١٠٢﴾ الأنعام: ١٠٢

(آن (متصف به صفات کمال است که) خدا و پروردگار شما است. جز او خدائی نیست؛ و او آفریننده‌ی همه چیز است. پس وی را باید پرستید (و بس؛ چرا که تنها او مستحق پرستش است) و حافظ و مدبّر همه چیز است).

این فهم صحیح و عمیق و اعتقاد راسخ نسبت به مسأله قضا و قدر، نتایج و آثار مهمی در درون این مرد بزرگ گذاشت که در مباحث آینده به تفصیل به آن خواهیم پرداخت. او از طریق درک عمیق قرآن، به حقیقت خود و همه انسان‌ها پی برد و دانست حقیقت او نخست به اصلی دور که همان خلقت از خاک است برمی‌گردد و سپس وجود خود را به عنوان یک انسان از یک نطفه‌ی ناچیز و بی‌ارزش می‌گیرد:

﴿ الَّذِي أَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ، وَبَدَأَ خَلْقَ الْإِنسَانِ مِن طِينٍ ﴾ ﴿٧﴾ ثُمَّ جَعَلَ نَسْلَهُ مِن سُلَالَةٍ مِّن مَّاءٍ مَّهِينٍ ﴿٨﴾ ثُمَّ سَوَّاهُ وَنَفَخَ فِيهِ مِن رُّوحِهِ. وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ قَلِيلًا مَّا تَشْكُرُونَ ﴿٩﴾ السجدة: ٧ - ٩

(آن ذاتی است که هر چه را آفرید، نیکو آفرید، و آفرینش انسان (اول) را از گل آغازید. سپس خداوند ذریّه او را از عصاره آب (به ظاهر) ضعیف و ناچیزی (به نام منی) آفرید. آن گاه اندامهای او را تکمیل و آراسته کرد و از روح متعلق به خود (که سرّی از اسرار است) در او دمید، و برای شما گوشها و چشمها و دلها آفرید (تا بشنوید و بنگرید و بفهمید، اما) شما کمتر شکر (نعمتهای او) را به جای می‌آورید).

آن حضرت به این باور رسیده بود که خداوند، خود، انسان را به صورت و ظاهری زیبا و متناسب آفریده، به او نعمت عقل و تشخیص و توان سخن گفتن عطا فرموده، آسمان‌ها و زمین و هر آنچه در آنهاست را مسخر او گردانیده، این موجود را بر بیشتر آفریده‌هایش برتری داده و او را با فرستادن پیامبران، قدر و منزلت فرموده است.

و از جمله‌ی مهمترین نماد اکرام و احترام خداوند ﷻ نسبت به انسان این است که زمینه‌ی ایجاد محبت و رضایت خداوند را در وجود انسان به ودیعت نهاده، و این اوج کرامت و شرافت نوع انسان است و این شرافت را تنها از طریق تبعیت نبی اکرم ﷺ که مردم را به سوی اسلام و حیات طیبه در دنیا و آخرت فرا می‌خواند، می‌توان جست:

﴿ مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِّنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيٰوةً طَيِّبَةً وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿٩٧﴾ النحل: ٩٧

(هرکس چه زن و چه مرد کار شایسته انجام دهد و مؤمن باشد، بدو (در این دنیا) زندگی پاکیزه و خوشایندی می‌بخشیم و (در آن دنیا) پاداش (کارهای خوب و متوسط و عالی) آنان را بر طبق بهترین کارهایشان خواهیم داد).

عثمان رضی الله عنه با شناخت آیات قرآن به حقیقت عداوت شیطان با انسان و لزوم نبرد بشر با این موجود پلید پی برد که به طرق مختلف و شیوه‌های گوناگون تلاش می‌کند انسان را به انجام معصیت و سوسه نماید و آتش سوزان شهوت را در او شعله‌ور سازد.

حضرت و دیگر صحابه کرام، با استعانت از خداوند بزرگ و توانا به جهاد با آن موجود پست و نیز شیطان درون خویش پرداختند. آنان با پند گرفتن از داستان حضرت آدم و اخراج او از بهشت و رحمت الهی، به این اصل پایبند بودند که جوهر و اساس اسلام، اطاعت مطلق و بی‌چون و چرا در برابر خداوند است، و انسانی که قابلیت گناه و عصیان را دارد باید با عبرت گرفتن از عصیان آدم، ضرورت توکل بر پروردگارش را از یاد نبرد و از اهمیت توبه و استغفار غافل نشود. او و دیگر یاران رسول ﷺ نفس خویش را از تکبر حفظ می‌نمودند و به خوبی، اهمّیت سخنان زیبا و تأثیر آن بر مخاطب خویش را دریافته بودند:

﴿ وَقُلْ لِعِبَادِي يَقُولُوا الَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِنَّ الشَّيْطَانَ يَنْزِعُ بَيْنَهُمْ إِنَّ الشَّيْطَانَ كَانَ لِلْإِنْسَانِ عَدُوًّا مُّبِينًا ﴾ ۵۳ الإِسْرَاءُ: ۵۳

((ای پیغمبر!) به بندگانم بگو: سخنی (در گفتار و نوشتار خود) بگویند که زیباترین (و نیکوترین سخنها) باشد. چرا که اهریمن (به وسیله سخنهای زشت و ناشیرین) در میان ایشان فساد و تباهی به راه می‌اندازد، و بی‌گمان اهریمن (از دیر باز) دشمن آشکار انسان بوده است (و پیوسته درصدد برآمده تا آتش جنگ را با افروزیتهی وسوسه شعله‌ور سازد)).

آری، این چنین بود که عثمان رضی اللہ عنہ با اسلام زیست، و در راه نشر آن جهاد نمود، اصول و فروع دینش را از قرآن و سنت پیامبرش جست و از پیشوایان اسلام شد؛ امامانی که راه راست را به مردم نشان می‌دهند و مردم از رفتار و گفتارشان تبعیت می‌کنند و نباید فراموش کرد که عثمان از کاتبان وحی و مورد اعتماد پیامبر خدا صلی اللہ علیہ و آله و سلم بود.^۱

۱- السیاسة المالية لعثمان بن عفان ص ۲۲. التبیان فی أنساب القرشیین، ص ۹۴.

گفتار سوم ملازمت و مصاحبت با نبی اکرم ﷺ در مدینه

بدون شك عاملی که در شخصیت و روحیه‌ی عثمان رضی الله عنه تأثیری شگرف نمود و استعدادها و توانایی‌های او را بارور کرد، مصاحبت و ملازمت با رسول خدا ﷺ و شاگردی آن حضرت ﷺ در مدرسه‌ی نبوت بود؛ زیرا عثمان رضی الله عنه چه در مکه چه در مدینه، همیشه با پیامبر ﷺ بود و خود را ملزم به حضور در جلسات مدرسه رسالت و فراگرفتن انواع معارف نزد آن معلم و هدایت‌گر بشریت؛ حضرت رسول اکرم ﷺ که خود پرورش یافته‌ی پروردگار بود، می‌دانست و با عشق و علاقه به فراگرفتن قرآن و سنت پاک سرور مردمان، حضرت رسول اکرم ﷺ پرداخت. خود ایشان درباره‌ی مصاحبت و ملازمت رسول خدا ﷺ چنین فرموده است: «خداوند بزرگ و عظیم‌النشان، محمد را به حق نزد ما فرستاد و قرآن را بر او نازل نمود و من از آنانی بودم که دعوت ایشان را لیک گفتم، در دو هجرت نخستین شرکت نمودم، افتخار دامادی رسول اکرم ﷺ را یافتم و سنت ایشان را به چشم دیدم». عثمان در مکتب قرآن و به دست مبارک رسول خدا ﷺ پرورش یافت و نقطه‌ی آغازین این حرکت بزرگ، ملاقات او با نبی اکرم ﷺ بود که به مجرد پیش آمدن این دیدار تحولات شگرفی در او پدیدار گشت، تحولاتی که عثمان از تاریکی‌های کفر و ضلالت به سرزمین نور و ایمان رهنمون شد و او را برای تحمل سختی‌ها و مصائب این راه پرخطر اما سعادت‌بخش مهیا نمود.

شخصیت رسول اکرم ﷺ، از عظمت و قدرت تأثیرگذاری عجیبی برخوردار بود و این امریست که از تربیت ایشان به دست پروردگارشان حاصل آمده بود، پرورشی که آن حضرت را به کامل‌ترین انسان‌ها در طول تاریخ بشریت تبدیل نمود. این دو امر، خود، سبب گرایش مردم به سوی آن حضرت ﷺ و اظهار محبت و ارادت آنان به ایشان می‌شد. اما باید به این نکته مهم توجه داشت که رسول خدا ﷺ جدا از این خصائص منحصر به فرد، پیامبر خدا و دعوتگر مردم به سوی حق بود و این بُعد دیگری است که

احساسات مؤمنان نسبت به آن حضرت صلی اللہ علیہ و آله و سلم را تحت الشعاع خود قرار می‌دهد؛ زیرا آنان، حضرت صلی اللہ علیہ و آله و سلم را تنها به خاطر خود ایشان دوست ندارند، بلکه در کنار این محبت، ارادت نسبت به آن مقام والایی که خداوند به ایشان عطا فرموده‌اند و احساس حضور با آن حضرت در آستانه وحی، خود، عامل این احساسات عمیق و خالصانه نسبت به آن حضرت است. مؤمنان در پیامبرشان انسانی والا و بزرگوار و پیامبری بزرگ را می‌بینند که به صورت ذات واحدی، عشق و ارادت عمیق و خالصانه‌ی پیروانش را به هر دو بعد خویش جذب نموده است. این عشق به پیامبر همان محبت به خدا است که در وجود رسول اکرم صلی اللہ علیہ و آله و سلم تبلور یافته است و محور احساسات و رفتار مؤمنان گشته است.

این عشق، کلید تربیت و پرورش اسلامی است و مسیر حرکت در آن وادی است^۱. که نسل اول مسلمانان را به چنان نهضت عظیمی واداشت. و به برکت مصاحبت و ملازمت رسول اکرم، ایمانی والا را نصیب عثمان و دیگر صحابه نمود، آنان در محضر نبی اکرم صلی اللہ علیہ و آله و سلم قرآن را آموختند، سنت ایشان را دیدند و راه و روش پرورش و تربیت روح و جان را فراگرفتند:

﴿ قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَلَا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئًا وَلَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضًا أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُولُوا اشْهَدُوا بِأَنَّا مُسْلِمُونَ ﴾

﴿ ۶۴ ﴾ آل عمران: ۶۴

(بگو: ای اهل کتاب! بیائید به سوی سخن دادگرانه ای که میان ما و شما مشترک است (و همه آن را بر زبان می‌رانیم، بیائید بدان عمل کنیم، و آن این) که جز خداوند یگانه را نپرستیم، و چیزی را شریک او نکنیم، و برخی از ما برخی دیگر را، به جای خداوند یگانه، به خدائی نپذیرد. پس هرگاه (از این دعوت) سر بر تابند، بگوئید: گواه باشید که ما منقاد (اوامر و نواهی خدا) هستیم).

عثمان نیز بر همین اساس، از خلال مصاحبت و ملازمت رسول خدا صلی اللہ علیہ و آله و سلم و حضور در جنگ و صلح ایشان، از سنت پیامبر خدا صلی اللہ علیہ و آله و سلم تبحر یافت که در این مسیر، علم و معرفت او نسبت به مسایل جنگ و شناخت خصوصیات انسان‌ها ایشان را کمک نمود و در

مباحث آینده به طور مفصل به مواضع و فعالیت‌های جهادی، سیاسی، اجتماعی و اقتصادی ایشان در زمان حیات رسول خدا صلی الله علیه و آله خواهیم پرداخت.

اول: همراهی عثمان رضی الله عنه در میدان‌های جهاد با پیامبر صلی الله علیه و آله

با استقرار رسول خدا صلی الله علیه و آله در مدینه، ایشان به تحکیم پایه دولت اسلامی اقدام نمود و در اولین مرحله بین مهاجرین و انصار پیمان اخوت ایجاد نمود که در این میان نصیب حضرت عثمان، اوس بن ثابت بود.^۱ سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله به بنای مسجد، بستن معاهده با یهودیان ساکن مدینه، ساخت زیربناهای اقتصادی و آموزشی و پرورشی جامعه‌ی جدید پرداخت. به تدریج سریه‌ها شدند و در این اثنا حضرت عثمان رضی الله عنه از ارکان این دولت بود و از هیچ نوع مشورت و بذل مالی دریغ نمی‌نمود و در تمامی غزوات، جز غزوه بدر، شرکت جست.^۲

۱- عثمان و غزوه بدر

هنگامی که مسلمانان عازم غزوه بدر شدند، بانو رقیه، دخت گرامی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و همسر با وفای حضرت عثمان، به حصه مبتلا شده و به این بیماری گرفتار آمده و به همین خاطر بستری بود، لذا پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به عثمان امر فرمود که در کنار رقیه بماند و از او مراقبت نماید و عثمان نیز با رضایت کامل، امتثال امر رسول خدا صلی الله علیه و آله نمود و نزد همسر بیمار خویش ماند که هر روز وضعیتش وخیم‌تر می‌شد. بانو رقیه در آن لحظات سخت تنها آرزویش این بود که قبل از ترک این دنیا چشمش به نور جمال پدر بزرگوارش حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله، روشن شود و برای آخرین بار خواهر محبوبش زینب کبری رضی الله عنها را که در مکه و میان کفار بود ببیند و عثمان این لحظات پر از حزن و اندوه را از ورای اشک‌های ریزان خویش نظاره می‌نمود.^۳ رقیه، فوت کرد بدون آن‌که به دیدار رسول اکرم صلی الله علیه و آله نائل آید، او را بدون حضور رسول خدا صلی الله علیه و آله که هنوز در بدر و مشغول نبرد با کفار بود، در بقیع دفن کردند و چون بازگشتند زید بن حارثه، سوار بر ناقه‌ی

۱- الامین ذوالنورین، ص ۴۰.

۲- الخلفاء الراشدون، عبدالوهاب النجار، ص ۲۶۹.

۳- نساء أهل بیت، أحمد خلیل جمعه، ص ۴۹۱-۵۰۴.

رسول خدا صلی الله علیه و آله، مژده نصرت و پیروزی مسلمانان و سلامت رسول الله صلی الله علیه و آله را برای اهل مدینه آورد، و این خبری بود شادی آور و مسرت بخش که سرتاسر مدینه را فراگرفت. عثمان نیز از این فتح و پیروزی عظیم خشنود بود، اما آیا می توانست حزن و اندوه فراق از همسر با وفایش را بدان سرعت از یاد برد؟

رسول خدا صلی الله علیه و آله چون بازگشت و از فوت دخترشان آگاه شدند، با غم و اندوه بر سر مزارش ایستاده و از خداوند متعال برایش طلب مغفرت نمودند.^۱

برخلاف ادعای دروغین هوس پرستان، حضرت عثمان رضی الله عنه از حضور در میان سپاهیان بدر فرار نکرد و با دستور رسول اکرم صلی الله علیه و آله مخالفت نورزید، بلکه به خاطر اطاعت امر خدا و رسولش به همان فضل و پاداشی که اهل بدر بدان دست یافته بودند نائل آمد. زیرا ایشان همانند سایر مسلمانان مهیای عزیمت به سوی بدر شد اما به فرمان رسول خدا صلی الله علیه و آله مؤظف به مراقبت از دختر بیمار آن حضرت و همسر خویش شدند و رسول خدا صلی الله علیه و آله از اردوگاه بدر به مدینه بازگشتند، حضرت عثمان را در غنایم سپاه اسلام و پاداش آنان سهیم نمودند.^۲

عثمان بن عبدالله بن موهب روایت می کند: مردی مصری در ایام حج نزد ابن عمر آمد و از او سؤال کرد: تو را قسم می دهم به حرمت این بیت، بگو آیا عثمان در بدر حاضر شد؟ ابن عمر در جواب او گفت: درست است که عثمان در بدر حاضر نبود اما باید دانست که در آن زمان چون رقیه، همسر عثمان و دختر پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله بیمار بود، رسول اکرم صلی الله علیه و آله ایشان را مأمور مراقبت از رقیه نمودند و به ایشان فرمودند: «که او در اجر و پاداش اهل بدر سهیم است».^۳

از ابو وائل نقل است که حضرت رضی الله عنه فرمودند: من در روز بدر، به امر رسول الله صلی الله علیه و آله نزد همسر بیمار خویش ماندم اما حضرت رسول صلی الله علیه و آله مرا در غنایم آن سهیم نمود. نیز از زائده روایت است که گفت: هر کس را که رسول الله صلی الله علیه و آله در غنایم بدر سهیم نمود، بدر

۱- دماء علی قمیص عثمان بن عفان، ص ۲۰.

۲- الإمامة و الرد علی الرافضة، الإصبهانی، ص ۳۰۲.

۳- صحیح بخاری (۳۶۹۸).

را درک کرده است.^۱ به این ترتیب به باور تمام مورخان و محدثان حضرت عثمان جزو اهل بدر می‌باشد.^۲

۲- عثمان و غزوه‌ی أحد

در نبرد أحد، نصرت در ابتدا از آن مسلمانان بود و آنان توانستند مشرکان را تار و مار کنند، شکست کفار، حتمی بود و بسیاری از آنان به قتل رسیدند و هیچ کس را جرأت بر افراشتن علم آنان نبود، زاننانشان که در آغاز جنگ آواز می‌خواندند و دف می‌زدند، شیون کنان به کوه‌ها و اطراف گریختند. اما ورق برگشت و دلیل آن، این بود که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله افرادی را بر دامنه‌ی کوه أحد گماشت و آنان را مأمور نمود که نتیجه‌ی جنگ هر چه باشد، آنان محل خود را ترک نمایند، اما پس از پیشروی‌های اولیه مسلمانان و کسب غنایم، بیشتر آن افراد از دامنه کوه پایین آمدند و به جمع کردن غنایم پرداختند. در این اثنا، خالد بن ولید، سردسته سوارکاران قریش، که کوه را بدون نگهبان و کماندار دید با عکرمه بن ابی جهل و دیگر سوارکاران بر آن جا تاخت و آن تعداد از کماندارانی را که در محل خود مانده بودند همراه فرمانده شان، عبدالله بن جبیر به شهادت رساندند و سپس با غنیمت شمردن غفلت مسلمانان، از پشت بر آنان یورش بردند و بسیاری از آنان را به شهادت رساندند. در این شرایط، وضعیت سپاه اسلام متشنج شد و دسته‌ای از مسلمانان که عثمان رضی الله عنه نیز جزو آنان بود به نزدیکی‌های مدینه عقب‌نشینی کردند و دیگر به اردوگاه باز نگشتند، دسته‌ای دیگر با شنیدن خبر مرگ رسول خدا صلی الله علیه و آله حیران و سرگردان شدند و دسته‌ای هم مقاومت نمود و در کنار نبی اکرم صلی الله علیه و آله به جنگ با کفار ادامه داد.

خداوند بزرگ راجع به وضعیت آنان که از معرکه گریختند و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را تنها گذاشتند با بیان اشتباه این گروه، آنان را مورد عفو قرار داده و چنین فرموده است:

﴿إِنَّ الَّذِينَ تَوَلَّوْا مِنْكُمْ يَوْمَ الْجُمُعَانَ إِنَّمَا أَسْتَرَلَهُمُ الشَّيْطَانُ بِبَعْضِ مَا كَسَبُوا

وَلَقَدْ عَفَا اللَّهُ عَنْهُمْ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ حَلِيمٌ ﴿١٥٥﴾ آل عمران: ۱۵۵

۱- الإمامة والرد على الرافضة، ص ۳۰۴.

۲- عثمان بن عفان، صادق عرجون، ص ۴۷.

(آنان که در روز رویارویی دو گروه (مسلمانان و کافران در جنگ احد) فرار کردند، بیگمان اهریمن به سبب پاره‌ای از آنچه کرده بودند (که سرکشی از فرمان خدا بود) آنان را به لغزش انداخت و خداوند ایشان را بخشید، چرا که خداوند آمرزنده و شکیا است).

اما هوس پرستان و دنیا طلبان که تنها میل و خواهش نفس خویش را مدنظر قرار دارند، از میان همه آنان که از معرکه عقب نشینی کردند، تنها حضرت عثمان را می‌بینند و پیکان اتهامات را تنها به سوی او نشانه می‌روند. باید دانست که عثمان بن عفان رضی الله عنه به هر دلیلی که از صحنه نبرد اُحد گریخت، خداوند متعال به صورتی واضح و روشن از او و همراهان او در گذشته و آنان را مورد بخشایش خود قرار داد. بنابراین جای هیچ شک و شبهه باقی نمی‌ماند و دیگر هیچ اتهامی متوجه حضرت عثمان نمی‌باشد. زیرا اولاً خداوند صراحتاً او را مورد عفو خویش قرار داده و در ثانی حضور ایشان در دیگر میادین جهاد و مبارزه، گواهی بر لیاقت و ایمان ایشان است.

۳- غزوه‌ی غطفان یا ذی‌أمر

هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم همراه با چهار صد تن از صحابه برای نبرد با قبایل غطفان حرکت نمود، حضرت عثمان را به عنوان جانشین خویش بر مدینه منصوب نمودند. در طول راه، سپاه اسلام در منطقه (ذوالقصه) به مردی از بنی ثعلبه که از طوایف غطفان بود، برخورد کردند، این مرد که جبار نام داشت و با دعوت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم به اسلام گروید، عرض کرد که قبایل غطفان به کوه‌های اطراف گریخته و دیگر نیازی به ادامه حرکت سپاه صحابه به آن جا نیست. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نیز آن مرد را به حضرت بلال رضی الله عنه سپرد و همراه سپاه خویش بدون هیچ‌گونه کارزاری پس از گذشت یازده شب به مدینه بازگشتند.^۱

۴- غزوة «ذات الرقاع»

با رسیدن خبر حرکت مردان طوایف ثعلبه و أنمار از قبیله غطفان برای یورش به مدینه، حضرت رسول صلی الله علیه و آله، حضرت عثمان رضی الله عنه را بر مدینه گماشت و خود با چهار صد تن از یارانش رهسپار کارزار شدند. در منطقه «صرار» سپاهیان اسلام با جمع کثیری از غطفانیان روبه‌رو شدند اما هیچ جنگی بین طرفین صورت نگرفت. هر دو سپاه از یکدیگر بیم حمله داشتند و به همین دلیل پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و یارانش نماز خوف را به جا آوردند. پس از گذشت زمان، دو سپاه متفرق شدند و به سرزمینهای خویش بازگشتند، این غزوه پانزده شبانه‌روز طول کشید.

۵- بیعة الرضوان

هنگامی که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و یارانشان به حدیبیه رسیدند، لازم دانستند که نماینده‌ای از جانب خود نزد قریش بفرستند تا پیام صلح ایشان و تأکید آن حضرت بر حفظ حرمت اماکن مقدسه را بدان‌ها برساند و به آن‌ها بگوید که مسلمانان تنها قصد ادای مناسک حج عمره را دارند و پس از آن به مدینه بازخواهند گشت. رسول خدا صلی الله علیه و آله ابتدا خراش بن أمیه خزاعی را سوار بر شتری به نام (ثعلب) به سوی قریش روانه نمودند. اما به محض ورود خراش به مکه، قریشیان شتر او را هلاک کردند و قصد کشتن خود او را نمودند که حبشی‌ها آنان را از این کار بازداشتند. با بازگشت خراش نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و بازگو کردن واقعه، حضرت تصمیم گرفتند سفیر دیگری را نزد قریش بفرستند و به همین خاطر نخست عمر بن خطاب رضی الله عنه را برای این کار برگزیدند^۱، اما عمر رضی الله عنه از حضرت خواستند که ایشان را از این کار معذور دارند و عثمان بن عفان رضی الله عنه را نزد قریش بفرستند. خواسته عمر به حق بود و دلایل روشنی را برای این خواسته ارائه نمود. ایشان عثمان بن عفان را برای این بهتر می‌دانستند^۲ زیرا که عثمان رضی الله عنه از قبیله‌ای بود قدرتمند و صاحب اعتبار که می‌توانست تحت حمایت آنان، پیام رسول خدا صلی الله علیه و آله را به مکیان ابلاغ کند^۳. حضرت

۱- غزوة الحدیبیة، أبوفارس، ص ۸۳.

۲- المغازی (۲/۶۰۰).

۳- المغازی (۲/۶۰۰).

عمر رضی الله عنه به رسول خدا صلی الله علیه و آله گفتند: قریش از عداوت من با آنان خبردار هستند و از طرفی دیگر بنی عدی در مکه حضور ندارند تا از من در برابر قریش دفاع کند هر چند اگر پیامبر صلی الله علیه و آله باز مصلحت را در رفتن من ببیند، اطاعت امر خواهم نمود^۱. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به حضرت عمر جوابی ندادند. عمر رضی الله عنه در ادامه چنین گفت: یا رسول الله صلی الله علیه و آله من کسی را به شما پیشنهاد می‌کنم که در مکه از من بزرگوارتر و خاندان او بیشتر است، این مرد، عثمان بن عفان است که قبیله او می‌توانند از او حفاظت و حمایت کنند. رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز به حضرت عثمان رضی الله عنه فرمودند:

«اذهب إلی قریش فخیبرهم أنا لم نأت لقتال أحد، وإنما جئنا زواراً لهذا البیت، معظمین لحرمته، معنا الهدی، نحره ونصرف».

«نزد قریش برو و به آنان بگو ما نه به قصد جنگ که به قصد حج و زیارت کعبه آمده‌ایم و همراهان حیواناتی برای ذبح است و بعد از ادای این مناسک باز خواهیم گشت».

عثمان بن عفان به راه افتاد تا به منطقه «بُلْدَح» رسید^۲ که در آنجا با قریش برخورد کرد. آنان از آن حضرت پرسیدند که به چه دلیلی به آنجا آمده است. ایشان فرمودند: رسول خدا صلی الله علیه و آله مرا نزد شما فرستاده تا شما را به دین خدا فراخوانم و به شما بگویم که خدا دینش را پیروز می‌گرداند و پیامبرش را عزت‌مند، بدانید اگر دشمنان بر محمد فائق آیند به آرزویتان می‌رسید اما اگر محمد پیروز شود به خاطر رأفت و محبتشان به بندگان خدا، شما را بین جنگ و ایمان مُخیر می‌کند و اگر بخواهید جنگ کنید شکست خواهید خورد، زیرا جنگ‌های این چند ساله اخیر شما را تضعیف نموده و شکوه و عظمت شما را از میان برده است. عثمان از این نوع سخنانی که مورد پسند قریش بود می‌گفت و قریش آن‌ها را نمی‌پذیرفت و می‌گفت: حرف‌هایت را شنیدیم اما این اتفاق نخواهد افتاد و محمد نمی‌تواند با زور به مکه وارد شود، نزد محمد برگرد و به او بگو که هرگز دستش به ما نمی‌رسد. در این میان أبان بن سعید بن عاص خود را ظاهر کرد و از عثمان استقبال کرد و او را پناه داد و بدو گفت: مأموریتت را انجام بده و پیام محمد را به قریش برسان. سپس از

۱- المغازی (۲/۶۰۰).

۲- مکانی است نزدیک مکه.

اسب پایین آمد و عثمان را بر ترکه اسبش سوار کرد و به مکہ برد. در مکہ، اشراف و بزرگان قریش چون ابوسفیان بن حرب و صفوان بن أمیه که در بلدح با عثمان ملاقات کرده بودند، نزد عثمان آمدند تا بدو گویند محمد هیچ گاه حق ورود به مکہ را ندارد.^۱ مشرکان به عثمان پیشنهاد کردند تا خود او در صورت تمایل کعبه را طواف نماید، اما حضرت رضی اللہ عنہ از این کار امتناع ورزید.^۲ در مدت زمانی که حضرت رضی اللہ عنہ در مکہ اقامت داشت شروع به رسانیدن پیام رسول خدا صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم به مردم و به ویژه مردم مستمند و تحت ستم مکہ نمود و آنان را به دین آزادی بخش اسلام فراخواند و آنان را به آزادی و رهایی قریب الوقوعی بشارت می داد.^۳ آنان نیز به ایشان می گفتند. سلام ما را به رسول خدا صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم برسان که ما یقین داریم خدایی که محمد را به حدیبیه آورده، می تواند او را به مکہ نیز وارد نماید.^۴ از طرفی دیگر در میان مسلمانان شایع شد که حضرت عثمان به دست قریش به قتل رسیده است، بنابراین رسول خدا صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم یارانش را فراخواند تا بر سر نبرد با کفار با آن حضرت بیعت کنند. صحابه نیز به دعوت ایشان لبیک گفتند و با حضرت رضی اللہ عنہ پیمان بستند که تا پای مرگ در رکاب ایشان بمانند.^۵

در این میان تنها یکی از منافقان به نام جد بن قیس از بیعت سرباز زد.^۶ هر چند که در روایاتی دیگر پیمان صحابه با رسول خدا صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم بر سر صبر و استقامت^۷ و یا فرار نکردن از حدیبیه بوده است، اما باید دانست که صبر و فرار نکردن با پیمان مرگ تفاوت چندانی ندارد و به یک معنا هستند.^۸

۱- زادالمعاد (۲۹۰/۳) و السیرة النبویة، ابن هشام (۳/۳۴۴).

۲- زادالمعاد (۲۹۰/۳).

۳- زادالمعاد (۲۹۰/۳).

۴- غزوة الحدیبیة، ابوفارس، ص ۸۵.

۵- البخاری (۴۱۶۹).

۶- السیرة النبویة فی ضوء المصادر الأصلیة، ص ۴۸۶.

۷- صحیح البخاری (۴۱۶۹).

۸- السیرة النبویة فی ضوء المصادر الأصلیة، ص ۴۸۶.

در میان صحابه، اولین نفری که با پیامبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم بیعت کرد، ابوسنان عبدالله بن وهب أسدی^۱ بود و بعد از او دیگر صحابه نیز با پیامبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم پیمان بستند.^۲ سلمه بن اکوع نیز سه بار بیعت کرد، او جزو نخستین افرادی بود که با پیامبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم بیعت کرد اما بعد از آن در میانه و نیز در آخر کار بیعت صحابه، با رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم پیمان مجدّد بست.^۳ سپس رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم دست راست خویش را به جای دست عثمان بردست خویش گذاشت، و فرمود:

«هذه يد عثمان».

«این دست عثمان است».^۴ شمار صحابه‌ای که در حدیبیه با رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم بیعت کردند، هزار و چهار صد نفر بودند،^۵ قرآن در مورد بیان فضل اهل بیعة الرضوان بر دیگران چنین فرموده است.

﴿إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ فَمَنْ نَكَثَ فَإِنَّمَا يَنْكُثُ عَلَىٰ نَفْسِهِ ۗ وَمَنْ أَوْفَىٰ بِمَا عَاهَدَ عَلَيْهِ اللَّهُ فَمَسْئُورَةٌ لَّهِ أَجْرًا عَظِيمًا ﴿١٠﴾﴾ الفتح: ۱۰

(بی گمان کسانی که (در بیعة الرضوان حدیبیه) با تو پیمان (جان) می‌بندند، در حقیقت با خدا پیمان می‌بندند، و در اصل (دست خود را که در دست پیشوا و رهبرشان پیغمبر می‌گذارند، و دست رسول بالای دست ایشان قرار می‌گیرد، این دست به منزله‌ی دست خدا است و) دست خدا بالای دست آنان است! هر کس پیمان‌شکنی کند به زیان خود پیمان‌شکنی می‌کند، و آن کس که در برابر پیمانی که با خدا بسته است وفادار بماند و آن را رعایت بدارد، خدا پاداش بسیار بزرگی به او عطاء می‌کند).

و باز می‌فرماید:

- ۱- السيرة النبوية في ضوء المصادر الأصلية، ص ۴۸۶.
- ۲- السيرة النبوية في ضوء المصادر الأصلية، ص ۴۸۶.
- ۳- زادالمعاد (۲۹۱/۳).
- ۴- صحيح السيرة النبوية، ص ۴۰۴.
- ۵- السيرة النبوية في ضوء المصادر الأصلية، ص ۴۸۲.

﴿لَيْسَ عَلَى الْأَعْمَى حَرْجٌ وَلَا عَلَى الْأَعْرَجِ حَرْجٌ وَلَا عَلَى الْمَرِيضِ حَرْجٌ وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ يُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ وَمَنْ يَتَوَلَّ يَعدِبْهُ عَذَابًا أَلِيمًا ﴿١٧﴾﴾ لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمْ فَأَنْزَلَ السَّكِينَةَ عَلَيْهِمْ وَأَثَبَهُمْ فَتْحًا قَرِيبًا ﴿١٨﴾﴾

الفتح: ۱۷ - ۱۸

بر نایبنا و لنگ و بیمار گناهی نیست (اگر در میدان جهاد شرکت نکنند). هر کس از خدا و فرستاده‌اش فرمانبرداری کند، خدا او را به باغهای بهشتی وارد می‌سازد که رودبارها در زیر (کاخها و درختان) آن روان است، و هر کس که سرپیچی کند، خدا او را به عذاب دردناکی گرفتار می‌سازد. خداوند از مؤمنان راضی گردید همان دم که در زیر درخت با تو بیعت کردند. خدا می‌دانست آنچه را که در درون دلهایشان (از صداقت و ایمان و اخلاص و وفاداری به اسلام) نهفته بود، لذا اطمینان خاطری به دلهایشان داد، و فتح نزدیکی را (گذشته از نعمت سرمدی آخرت) پاداششان کرد).

از جابر بن عبدالله رضی الله عنه نقل است که رسول اکرم صلی الله علیه و آله در روز حدیبیه فرمودند:

«أنتم خير أهل الأرض».

«شما، ای یاران من، بهترین مردمان زمین هستید». و ما آن روز هزار و چهار صد نفر بودیم و اگر امروز چشمانم بینا بودند، جای آن درخت را به شما نشان می‌دادم^۱. و این حدیث صراحتاً بیانگر فضل یاران بیعة الرضوان می‌باشد. اما شیعیان با تمسک به این ماجرا و عدم حضور عثمان در جمع آن صحابه، ادعای برتری علی رضی الله عنه بر عثمان رضی الله عنه را دارند اما این ادعا باطل است؛ زیرا حضرت رسول صلی الله علیه و آله، خود، به جای حضرت عثمان، بیعت نمودند و بدین سان عثمان بن عفان رضی الله عنه در اجر و پاداش اهل بیعة الرضوان شریک بود. از دیگر سو هدف این حدیث تفضیل تعدادی از صحابه بر سایر یاران پیامبر صلی الله علیه و آله نیست^۲.

محب طبری در کتاب خود می‌گوید: در روز حدیبیه، عثمان از چند امتیاز نسبت به دیگر اصحاب رضی الله عنهم برخوردار بود که عبارتند از: پیامبر صلی الله علیه و آله به جای حضرت عثمان رضی الله عنه با دست مبارک خویش بیعت عثمان را به جا آورد، نیز پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله عثمان بن عفان را

۱- صحیح مسلم (۳/۴۸۵).

۲- فتح الباری (۷/۴۴۳).

مأمور ابلاغ پیام خویش به مسلمانان ساکن مکه نمودند و حضرت رسول صلی الله علیه و آله عمل حضرت عثمان رضی الله عنه مبنی بر امتناع طواف کعبه، بدون حضور رسول خدا صلی الله علیه و آله را تأیید نمودند.^۱ ایاس بن سلمه از پدرشان روایت می‌کنند که چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله، به جای حضرت عثمان رضی الله عنه، با دست خویش بیعت او را به جا آوردند، یاران گفتند خوشا به حال عثمان که با امنیت به طواف کعبه می‌پردازد، اما رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند:

«لو مکث کذا ما طاف حتی أطوف».

«هر چند آنجا باشد تا زمانی که من طواف نکنم عثمان نیز طواف نمی‌کند».^۲

بعضی‌ها ظالمانه حضرت عثمان را، متهم می‌نمایند که در بیعة الرضوان شرکت نجسته و غایب بوده است، اما این اتهامات تنها به این دلیل مطرح شد تا ارکان خلافت را فرو ریزد.^۳ در این مسأله در مباحث بعد به طور مفصل صحبت خواهیم نمود.

أنس بن مالک رضی الله عنه روایت می‌کنند که چون رسول خدا صلی الله علیه و آله صحابه را به امر به بیعت با ایشان نمود، عثمان بن عفان به دستور پیامبر صلی الله علیه و آله در مکه و دور از مسلمانان بود و هنگامی که صحابه با رسول خدا صلی الله علیه و آله بیعت کردند، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: عثمان در مأموریتی است که خدا و رسولش بدو داده‌اند و سپس یکی از دستان خویش را بر زمین زد. خوشا به حال عثمان که دست رسول خدا صلی الله علیه و آله، به جای دست او بیعت نمود که دست پیامبر بهتر از دست خود آنان برای صحابه بود.^۴

۶- شفاعت حضرت عثمان رضی الله عنه در مورد عبدالله بن ابی سرح در روز فتح مکه هنگامی که مسلمانان، مکه را فتح نمودند، عبدالله بن سعد بن ابی سرح به حضرت عثمان پناه آورد و خود را نزد ایشان پنهان کرد، حضرت عثمان نیز او را نزد نبی اکرم صلی الله علیه و آله آورد و به ایشان گفت: یا رسول الله! بیعت عبدالله را بپذیر، اما حضرت رسول صلی الله علیه و آله از این کار

۱- الرياض النضرة فی مناقب العشرة، ص ۴۹۰ و ۴۹۱.

۲- همان؛ هرچند که در سند این حدیث ضعف وجود دارد.

۳- ذوالنورین مع النبی، ص ۳۲.

۴- سیره السلف الصالحین (۱/۱۸۱). اسناد این روایت ضعیف است. و حدیث صحیح در سنن الترمذی (۳۷۰۲) می‌باشد.

امتناع می‌ورزید تا این که حضرت عثمان برای بار سوم این درخواست را مطرح و رسول خدا آن را پذیرفت. سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله رو به یارانشان کردند و فرمودند:

«أما كان فيكم رجل رشيد يقوم إلى هذا حيث رأي كفت يدي عن بيعته فيقتله».

«آیا در میان شما مردی نبود، که چون من از پذیرش بیعت آن مرد خوداری

ورزیدم، گردن او را بزند».

یاران گفتند یا رسول خدا! ما که به درون شما علم نداریم، چرا به ما اشاره فرمودید

که آن کار را بکنیم؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

«إنه لا ينبغي لنبی أن يكون له خائنة الأعین».

«هیچ پیامبری را سزاوار نیست که چشمان خائنه داشته باشد»^۱.

در روایتی دیگر چنین آمده است: در روز فتح مکه رسول خدا صلی الله علیه و آله همه مشرکان

جز چهار تن را مورد عفو قرار دادند و دستور دادند که:

«اقتلوهם وإن وجدتموهم متعلقين بأستار الكعبة: عكرمة بن أبي جهل، وعبد الله بن

خطل، ومقيس بن حبابه وعبد الله بن سعد بن أبي السرح».

«آن چهار نفر را به قتل برسانید و لو خود را به پرده‌های کعبه آویزان نمایند: عکرمة

بن اَبی جهل، عبدالله بن خطل، مقیس بن حبابه و عبدالله بن سعد بن اَبی سرح»^۲. عبدالله بن

خطل خود را به پرده‌های کعبه آویزان کرد تا امان بگیرد اما سعید بن حارثه رضی الله عنه و عمار بن

یاسر رضی الله عنه برای کشتن او دویدند، که سعید به خاطر گام‌های بلند از عمار پیش افتاد و ابن

اخطل را به هلاکت رسانید. عکرمة بن اَبی جهل خود را به دریا رساند و سوار بر کشتی

شد اما در میانه راه، کشتی دچار طوفان شدیدی شد و سرنشینان آن از همه خواستند تا با

ایمانی خالص و بدور از شرک، خداوند را به مدد بطلبند، عکرمة در آن جا بود که تصمیم

گرفت اگر خداوند او را از آن مهلکه نجات دهد نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله رود و به او ایمان

آورد و از او طلب عفو و بخشایش نماید که محمد، فردی است رؤوف و بزرگوار، ایشان

آمدند و مسلمان شدند. عبدالله بن سعد بن اَبی سرح به عثمان بن عفان پناه برد و هنگامی

۱- الصارم المسلول علی شاتم الرسول، ص ۱۰۹.

۲- أضواء البيان فی تاریخ القرآن، صابر أبوسلیمان، ص ۷۹.

که رسول خدا صلی الله علیه و آله مردم را برای بیعت با ایشان فرا خواند، حضرت عثمان رضی الله عنه او را نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله بردند و بقیه داستان که در سطرهای فوق بیان شد.

عبدالله بن عباس روایت می‌کند: عبدالله بن سعد بن ابی سرح کاتب وحی بود، اما شیطان او را گمراه کرد و به کفار پیوست و رسول خدا صلی الله علیه و آله در روز فتح مکه دستور داد تا او را بکشند. عثمان او را پناه داد و از رسول خدا صلی الله علیه و آله خواست تا او را امان دهد.^۱ ابن اسحاق در مورد فرمان قتل عبدالله بن ابی سرح و شفاعت حضرت عثمان چنین می‌گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله دستور داد تا مسلمانان ابن ابی سرح را به قتل برسانند. زیرا او قبلاً مسلمان بود و از کاتبان وحی که بعدها مرتد شده و به صف کافران پیوست. پس از فتح مکه او به عثمان بن عفان که برادر شیری او بود، پناه برد و او نیز عبدالله را پنهان کرد تا این که او را نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله برد و از ایشان برای عبدالله امان خواست. ابن هشام در کتاب خود می‌گوید: عبدالله مسلمان شد و در زمان خلافت عمر بن الخطاب و عثمان بن عفان، عبدالله بن ابی سرح به امارت چند منطقه از سرزمین‌های خلافت منصوب شد.^۲

۷- غزوه‌ی تبوک

در سال نهم بعد از هجرت، هراکلیوس، امپراتور روم، تصمیم گرفت تا به جزیره‌ی عرب حمله کند و آن را تحت تصرف خود در آورد، به همین دلیل به سپاهیان خود فرمان داد تا مهیای لشکرکشی به شبه‌جزیره عربستان گردند. خبر این تحرکات به رسول خدا صلی الله علیه و آله رسید و ایشان، مسلمانان را امر به تدارک حرکت به سوی روم نمود اما در آن تابستان گرم و خشک و بیابان‌های سوزان و بی‌آب چگونه می‌توان به راه افتاد؟ چگونه می‌توان وسائل و تجهیزات سپاه را فراهم نمود؟ هرچند مسلمانان و زنان آنان، داوطلبانه، هر آنچه در اختیار داشتند به پیامبر خدا صلی الله علیه و آله تقدیم می‌کردند، اما باز این مقدار کفاف هزینه‌های این سفر را نمی‌نمود. پیامبر چون صفوف دراز مسلمانانی را که آماده‌ی عزیمت به سمت روم بودند می‌دید و از دیگر سو امکانات و تجهیزات محدود آنان را، ندا برآورد که:

«من یجهز هؤلاء ویغفر الله له؟»

۱- همان، ص ۸۰.

۲- السیرة النبویة، ابن هشام (۴/ ۵۷ و ۵۸).

«کیست که این سپاه را تجهیز کند تا خدایش او را بیامرزد؟»

این ندا کافی بود تا عثمان را دچار تحوّل عظیم نماید، او به سوی آموزش و رضوان پروردگارش شتافت و سپاه اسلام، در آن شرایط سخت، عثمان سخاوتمندی را یافت^۱. عثمان سپاه اسلام را تجهیز کرد و هیچ چیز از نیازهای آن را باقی نگذاشت، چنان که این سپاه حتی به دهن بند و پابند شتری نیز نیازی نداشت.

ابن شهاب زهری در این رابطه چنین گفته است: عثمان بن عفان، در غزوة تبوک، سپاه اسلام را با نهصد و چهل شتر و شصت اسب تجهیز نمود و ده هزار دینار را به رسول خدا صلی اللہ علیہ و آله و سلم تقدیم نمود. رسول خدا صلی اللہ علیہ و آله و سلم نیز چون آن سکه‌ها را تحویل گرفتند دوبار تکرار فرمودند:

«ما ضرّ عثمان ما عمل بعد الیوم».

«عثمان با این کاری که انجام داد دیگر از امروز به بعد دچار ضرر و زیان نخواهد شد».^۲

عثمان بن عفان صاحب بزرگترین انفاق این اردوگاه و پیروزی این میدان شد^۳. عبدالرحمان بن حباب راجع به این انفاق بزرگ چنین گفته است: در آن روز پیامبر صلی اللہ علیہ و آله و سلم را دیدم که یاران خویش را به تجهیز سپاه اسلام دعوت می‌نمودند و در آن هنگام عثمان برخاست و گفت: ای رسول خدا! من در راه خدا، دویست شتر را با زینشان می‌بخشم. باز رسول خدا صلی اللہ علیہ و آله و سلم یارانشان را به تجهیز سپاه تشویق نمودند و این بار هم عثمان بن عفان از جای خود برخاست و گفت: ای رسول خدا! من در راه خدا سیصد شتر را با زینشان انفاق می‌کنم. من به چشم خود دیدم که رسول خدا صلی اللہ علیہ و آله و سلم از منبر پایین آمدند و در مورد عثمان دوبار چنین فرمودند:

«ما علی عثمان ما عمل بعد هذه، ما علی عثمان ما عمل بعد هذه».

«از این به بعد هیچ گناهی بر عثمان نیست».^۴

۱- فتح الباری (۶۷/۷)، خلفاء الرسول، ص ۲۵۰ و العشرة المبشرون بالجنة، محمد صالح عوض، ص ۵۳.

۲- سنن الترمذی (۳۷۸۵). صحیح التوثیق، ص ۲۶.

۳- السيرة النبوية في ضوء المصادر الأصلية، ص ۶۱۵.

۴- سنن الترمذی (۳۷۰۰)

از عبدالرحمن بن سمره نیز نقل است که چون پیامبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم سرگرم تجهیز سپاه اسلام بودند عثمان با هزار دیناری که در لباس خود قرار داده بود نزد رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم آمد و آنرا به ایشان داد، حضرت رسول صلی اللہ علیہ وسلم نیز آن دینارها را دست به دست می نمودند و فرمودند:

«ما ضر ابن عفان ما عمل بعد الیوم».

«از امروز به بعد، عثمان هر کاری که بکند زیان نمی بیند».^۱

به این ترتیب مقدمات حرکات سپاه اسلام فراهم شد و آن حضرت همراه یاران خویش رهسپار میدان کارزار شدند تا این که به منطقه‌ای به نام «تبوک» که در میانه راه مدینه به دمشق واقع بود، رسیدند و همان جا خبر رسید که هراکلیوس با اطلاع از حرکت سپاه عظیم اسلام از تصمیم خود منصرف شده و مزبوحانه دمشق را ترک نموده است. سپاه اسلام نیز با تمام تجهیزات و وسائل خویش به مدینه بازگشت. آیا ممکن بود که عثمان آن وسائل و مرکب‌ها را بازپس گیرد؟ هرگز، بلکه پس از آن نیز هرگاه رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم مسلمانان را تشویق به بذل و بخششی جدید می نمود، به سرعت به این دعوت لیبک می گفتند.^۲

دوم: زندگی اجتماعی حضرت عثمان رضی اللہ عنہ در مدینه

۱- ازدواج با أمّ کلثوم در سال سوم بعد از هجرت

در لابه‌لای کتاب‌ها راجع به این دختر پیامبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم تنها کنیه‌شان ثبت شده و اسم ایشان بیان نشده است، تنها حاکم از مصعب زبیری روایت کرده که نام ایشان «أمیه» و بزرگتر از فاطمه بوده است.^۳

سعید بن مسیب روایت می کند: چون رقیه، همسر عثمان، فوت کرد و حفصه دختر عمر، شوهرش را از دست داد، عمر نزد عثمان آمد و به او گفت: آیا با حفصه ازدواج می کنی؟ و عثمان چون قبلاً از رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم شنیده که ممکن است آن حضرت با

۱- همان (۳۷۰۲).

۲- خلفاء الرسول، ص ۱۳۸ و العشرة المبشرون بالجنة، ص ۳۱.

۳- الدوحة النبویة الشریفة، فاروق حمادة، ص ۴۵ و ۴۶.

حفصه ازدواج نمایند، به عمر جواب مثبتی نداد. عمر نزد رسول خدا صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم آمد و ماجرا را تعریف کرد. حضرت صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم بدو گفت:

«هل لك في خير من ذلك؟ أتزوج حفصة، وأزوج عثمان خيرا منها: أم كلثوم».

«آیا ازدواجی بهتر از این وصلت را می‌خواهی؟ من با دخترت حفصه، ازدواج می‌کنم و عثمان را به عقد زنی بهتر از حفصه، یعنی دخترم، ام کلثوم، در می‌آورم!»^۱

در صحیح بخاری در این رابطه چنین آمده است: عمر بن خطاب گفت که پس از فوت خنیس بن حذافه سهمی، شوهر حفصه، که از صحابه‌ی پیامبر نیز بود، نزد عثمان بن عفان رفته و پیشنهاد ازدواج با حفصه را بدو نمود اما عثمان در جواب من گفت: اگر خواستم با حفصه ازدواج کنم به تو خواهم گفت، چند روز به من مهلت بده تا در این مسأله فکر کنم، عمر گفت: پس از گذشت چند روز عثمان را دیدم و از او در رابطه با آن مسأله سؤال کردم که عثمان به من گفت: من حالا نمی‌خواهم که ازدواج کنم. سپس عمر بیان داشت: نزد ابوبکر رفته و همین پیشنهاد را به او نمودم، اما ابوبکر سکوت کرد و هیچ جوابی را به من نداد. از او بیشتر از عثمان ناراحت شدم تا این که بعد از گذشت چند روز، رسول خدا صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم حفصه را از من خواستگاری نمودند و من نیز او را به عقد آن حضرت صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم در آوردم. بعداً که ابوبکر را دیدم به من گفت: شاید به این خاطر که در مورد ازدواج با حفصه به تو جواب مثبتی ندادم از من ناراحت شده باشی؟ بدان که تنها به این دلیل این پیشنهاد را نپذیرفتم که پیغمبر صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم در مورد این ازدواج صحبت کرده بودند و نمی‌خواستم که راز رسول خدا صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم را برملا سازم و اگر رسول خدا صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم با او ازدواج نمی‌نمود من با دخترت، حفصه، ازدواج می‌کردم.^۲

ام المؤمنین عائشه رضی اللہ عنہا دختر ابوبکر صدیق در مورد ازدواج ام کلثوم با عثمان چنین روایت می‌کند:

چون نبی خدا صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم دخترشان، ام کلثوم، را به نکاح عثمان بن عفان در آورد، به امّ

ایمن فرمودند:

«هیی ابنتی أم كلثوم وزفيها إلى عثمان، وخفقي بين يديها بالدف».

۱- مستدرک الحاکم (۴/۴۹) و الآثار، أبویوسف، حدیث: (۱۹۵۷).

۲- صحیح البخاری، کتاب النکاح، (۵۱۲۲).

«دخترم، ام کلثوم، را آماده کن و او را با دف به خانه عثمان ببر» و او همین کار را کرد. بعد از گذشت سه روز نزد دخترشان رفتند و از او در مورد عثمان پرسیدند و فرمودند: «ای دخترم! شوهرت را چگونه می بینی؟» و او گفت: عثمان، بهترین شوهر است!

از ابوهریره نقل است که پیامبر خدا صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم بر در مسجد ایستاد و به عثمان فرمود:
«یا عثمان، هذا جبریل أخبرني أن الله قد زوجك أم كلثوم بمثل صداق رقية، وعلى مثل صحبتها».

«جبرئیل خبر آورده که خداوند ﷻ ام کلثوم را با همان صداق و مهریه رقیه به عقد تو در آورده است».

این رویداد در ربیع الأول سال سوم بعد از هجرت رخ داد و ازدواج در جمادی الآخر همان سال صورت گرفت.^۲

۲- وفات عبدالله بن عثمان

در جمادی الأولى سال چهارم بعد از هجرت، عبدالله بن عثمان، پسر رقیه، در شش سالگی فوت کرد. پیامبر، خود، بر او نماز گذارد، و عثمان به دست خود او را دفن نمود^۳ و این ضایعه و مصیبتی بزرگ برای عثمان بود، اما باید دانست که در زندگی دعوتگران و مبلغان دین، این قبیل مصائب و مشکلات به وفور وجود دارند.

۳- وفات ام کلثوم رضی اللہ عنہا

ام کلثوم بر اثر بیماری در شعبان سال نهم بعد از هجرت فوت نمود و پیامبر بر او نماز خواندند. انس بن مالک روایت می کند: رسول خدا را دیدم که بر قبر ام کلثوم نشسته و اشک می ریخت، سپس فرمودند:
«هل منكم رجل لم يقارف الليلة؟».

۱- السيرة النبوية، أبو شهبه (۲/۲۳۱) و دماء علی قميص عثمان، ص ۲۲.

۲- سنن ابن ماجه (۱۱۰).

۳- الكامل، ابن اثیر (۲/۱۳۰) و دماء علی قميص عثمان، ص ۲۲.

«کدامیک از شما امشب با زنش همبستر نشده؟» و ابوطلحه گفت: من، پس به این گفتند که:

«فانزل فی قبرها».

«داخل قبر ام کلثوم شو» و او را دفن کن^۱.

از لیلی بنت قانف ثقفی روایت شده: من جزو زنانی بودم که ام کلثوم را غسل دادند، پیامبر دم در ایستاده و کفن دخترشان را در دست داشتند و آن‌ها را یکی یکی به ما می‌دادند، اول پارچه برای بستن میان‌تنه، سپس پیراهن ایشان، بعد روسری او را دادند و پس از آن ملحفه را بر او پوشانیدم و در آخر، ایشان را در لباسی دیگر قرار دادیم^۲.
ابن سعد روایت می‌کند که علی بن ابی طالب، فضل بن عباس و أسامه بن زید همراه با ابوطلحه وارد قبر ام کلثوم شدند و أسماء بنت عمیس و صفیه بنت عبدالمطلب ایشان را غسل دادند^۳.

عثمان از این مصیبت بسیار ناراحت و اندوهگین شد و رسول خدا صلی اللہ علیہ و آله و سلم این را در چشمان عثمان می‌دید، پس به ایشان فرمودند:
«لو كانت عندنا ثالثة لزوجناکها یا عثمان».

«اگر دختری دیگر داشتم آن‌را به نکاح تو درمی‌آوردم»^۴.

این، خود، بیانگر میزان محبت پیامبر خدا صلی اللہ علیہ و آله و سلم به عثمان و دلیل آن همه وفاداری و احترام عثمان نسبت به نبی خداست. این سخن خط بطلانی است بر باورهای بدبینانه مردم که در چنین شرایطی از خود بروز می‌دهند، زیرا که خواست و تصمیم خدا نافذ و غیرقابل برگشت است^۵. و باید تسلیم بی‌چون و چرای آن شد.

۱- صحیح البخاری، کتاب الجنائز، حدیث شماره: (۱۳۴۲).

۲- سنن أبوداود (۳۱۵۷).

۳- والدوحة النبویة، ص ۴۸ - طبقات ابن سعد (۳۹/۸).

۴- مجمع الزوائد، علی بن ابی بکر الهیثمی (۸۳/۹).

۵- الخلفاء الراشدون: أعمال و أحداث، داکتر أمین القضاة، ص ۷۳.

سوم: مشارکت اقتصادی حضرت عثمان رضی الله عنه در تشکیل و تقویت دولت

اگرچه حضرت عثمان از ثروتمندان و تاجران بزرگ عرب بود، اما او این ثروت را در راه کسب رضای خداوند بزرگ و عظیم‌الشأن صرف نمود. او در هر امر خیری پیش قدم بود و هیچ هراسی از فقر نداشت. در این جا ما به عنوان نمونه، به چند مورد از این هزینه‌ها و بخشش‌های فراوان ایشان اشاره می‌کنیم:

۱- بئر رومه

هنگامی که نبی خدا صلی الله علیه و آله وارد مدینه شد، این شهر از آب شیرین کمی برخوردار بود و تنها بئر رومه آب شیرین کافی داشت. پیامبر صلی الله علیه و آله خطاب به یاران خویش فرمود:

«من يشتري بئر رومة فيجعل دلوه مع دلاء المسلمين بخير له في الجنة».

«هر کس بئر رومه را بخرد و دیگر مسلمانان را در آن سهم گرداند، نعمتی بهتر از نعمتهای بهشت پاداش اوست»^۱.

نیز فرمودند: «من حفر بئر رومة فله الجنة».

«هر کس چاهی بمانند بئر رومه بکند (و آن را در اختیار مسلمانان قرار دهد) بهشت نصیب او می‌شود»^۲.

پیش از ورود نبی خدا صلی الله علیه و آله به مدینه، آب بئر رومه در برابر پرداخت بهای آن، به مردم داده می‌شد. هنگامی که مهاجران به مدینه رسیدند، آبی برای خوردن نیافتند. بئر رومه از آن مردی غفاری به نام «رومه» بود که هر دلو آن را به ازای دریافت مدّ گندم یا دیگر غلات و حبوبات و میوه‌جات می‌فروخت. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به او فرمودند:

«تبعها بعين في الجنة؟».

«که آن را در برابر چشمه‌ای از چشمه‌های بهشت می‌فروشی؟». اما آن مرد به نبی خدا صلی الله علیه و آله عرض کرد که آن چاه، تنها منبع درآمد او و خانواده‌اش است. چون این خبر به عثمان رسید آن چاه را به سی و پنج هزار دینار خرید و نزد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد: ای رسول خدا آیا آن پاداشی را که به صاحب آن بشارت دادید، نصیب من

۱- صحیح سنن النسائی، الألبانی (۲/۷۶۶).

۲- صحیح البخاری (۲۷۷۸).

می‌شود؟ رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم به او جواب مثبت داد. عثمان نیز گفت: من آنرا در اختیار مسلمانان قرار می‌دهم.^۱ در روایتی دیگر در مورد این چاه چنین آمده است که چاه رومه، متعلق به یک فرد یهودی بود که آب آنرا به مسلمانان می‌فروخت و عثمان آنرا به ده هزار درهم از او خرید و آنرا در اختیار همه، اعم از ثروتمند و فقیر و مسافران، قرار داد.^۲

۲- توسعه مسجدالنبی

بعد از این که رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم مسجدشان را در مدینه بنا نمودند، مسلمانان برای ادای نمازهای پنجگانه، شنیدن خطبه‌ها و أوامر و نواهی رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم، تعلیم و تعلّم امور دین و تجمع در آنجا جهت عزیمت به غزوات و بازگشت از آنها، در آن محل گرد هم می‌آمدند، اما به هر حال آن مسجد مکان بزرگی نبود و مسلمانان در آنجا برای اجرای این مراسم دچار تنگنا می‌شدند. به همین خاطر پیامبر صلی اللہ علیہ وسلم به صحابه فرمودند:

«من یشتری بقعة آل فلان فیزیدها فی المسجد بخیر له منها فی الجنة؟».

«هر کس زمین اطراف مسجد را بخرد و آنرا به مسجد اضافه نماید، خداوند تعالی در بهشت، پاداشی بهتر به او خواهد داد». عثمان نیز زمین اطراف مسجد را از مال خود و به قیمت بیست^۳ یا بیست و پنج^۴ هزار درهم خرید و آنرا به مسجد افزود.^۵

۳- سپاه تبوک و بخشش فراوان عثمان رضی اللہ عنہ

هنگامی که رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم سپاه خویش را جهت عزیمت به سوی روم و نبرد با آنان مهیا می‌نمود، ثروتمندان را ترغیب به تجهیز این سپاه و فراهم نمودن لوازم و وسایل آن می‌کردند و صحابه هر یک به مقدار توان خویش به این سپاه کمک می‌کرد، اما در این میان، عثمان رضی اللہ عنہ بیشترین بخشش و کمک را به این سپاه نمود^۶ که جزئیات آن در مبحث غزوه تبوک مطرح شد.

۱- تحفة الأحوذی بشرح سنن الترمذی (۱۰/۱۹۶).

۲- فتح الباری (۵/۴۰۸) و الحکمة فی الدعوة إلى الله، ص ۲۳۱.

۳- صحیح سنن النسائی، الألبانی (۲/۷۶۶).

۴- صحیح سنن الترمذی، الألبانی (۳/۲۰۹).

۵- أعلام المسلمین، خالد بیطار (۳/۴۱).

۶- الحکمة فی الدعوة إلى الله، الألبانی، ص ۲۳۱.

گفتار چهارم

احادیثی که در فضیلت عثمان بن عفان رضی الله عنه بیان شده اند

نخست: احادیثی که در فضیلت او و دیگران می باشد

۱- او را به بهشت بشارت دهید

ابوموسی رضی الله عنه روایت می کند که: در یکی از باغ های مدینه، خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بودم که مردی در باغ را زد. نبی خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:
«افْتَحْ لَهُ وَ بَشِّرْهُ بِالْجَنَّةِ».

«در را به روی او بگشای و او را به بهشت بشارت ده».

در را که باز کردم ابوبکر را دیدم و او را به آنچه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گفته بود بشارت دادم و او نیز خدا را حمد و سپاس گفت. سپس بار دیگر مردی در را زد. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم همان عبارت پیشین را تکرار نمود. من هم در را که باز کردم دیدم عمر پشت در است و او را به سخنان نبی خدا بشارت دادم و او نیز شاد شد و خدا را سپاس گفت. بعد از گذشت مدتی بار دیگر در باغ را زدند، این بار رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:
«افْتَحْ لَهُ وَ بَشِّرْهُ بِالْجَنَّةِ عَلٰی بَلْوٰی تُصِيبُهُ»

«در را به روی او بگشای و او را به خاطر [صبر و تحمل در برابر] مصیبتی که بر سر او می آید به بهشت بشارت ده».

وقتی که در را باز کردم، عثمان را دیدم و او را از سخن رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آگاه نمودم. او نیز با حمد و ثنای خدا در جواب گفت: «اللَّهُ الْمُسْتَعَانُ: خداوند یار و یاور ماست»^۱

این حدیث بیانگر فضیلت ابوبکر، عمر و عثمان است که نبی خدا صلی الله علیه و آله و سلم بشارت بهشت را به آنها داده است، و نیز مبین فضیلت ابوموسی می باشد که در خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بوده است. از طرفی دیگر این حدیث بیان می کند که اگر احتمال غرور و تکبر وجود نداشته باشد جائز است رو در روی خود افراد، آنان را مدح و ثنا کرد.

۱ صحیح بخاری (حدیث ۳۶۹۵).

این حدیث، خود، از معجزات رسول خدا است که از فاجعه قتل عثمان و آن آشوب و بلوی و نیز تداوم و استمرار آن سه تن بر ایمان و اسلام خویش خیر داده است.^۱

۲- ای أحد! آرام گیر...

انس رضی الله عنه روایت می کند که: هنگامی که نبی خدا صلی الله علیه و آله همراه ابوبکر، عمر و عثمان بر کوه أحد رفتند، کوه به لرزه افتاد، آن گاه رسول خدا پای خویش را بر آن زد و فرمود:

«اسکن أحد - أظنه ضربه برجله - فليس عليك إلا نبي وصديق وشهيدان».

«ای احد! آرام گیر - گمان می کنم با پای خویش بر کوه زدند- زیرا جز یک پیامبر و یک صدیق و دو شهید بر پشت تو وجود ندارد».^۲

۳- آرام گیر

از ابوهریره رضی الله عنه روایت شده که: رسول خدا صلی الله علیه و آله همراه ابوبکر، عمر، عثمان، علی، طلحه و زبیر بر روی حراء ایستاده بودند که ناگهان صخره ای به لرزه افتاد. پیامبر در این هنگام چنین فرمودند:

«اهدأ، فما عليك إلا نبي أو صديق أو شهيد».

«آرام گیر زیرا بر روی تو جز پیامبر، یا صدیق و یا شهید [راه حق] نایستاده اند».^۳

۴- شرم و حیای عثمان رضی الله عنه

از یحیی بن سعید بن عاص روایت است که أم المؤمنین عائشه رضی الله عنها و عثمان، هر دو، برای او تعریف کردند که روزی پیامبر صلی الله علیه و آله در منزل عائشه رضی الله عنها دراز کشیده و در حال استراحت بودند که ابوبکر اذن ورود خواست، پیامبر صلی الله علیه و آله بدون این که بلند شده و بنشیند به او اذن ورود داد، ابوبکر نیز وارد شد و کارش را با پیامبر صلی الله علیه و آله مطرح نمود و بعد رفت. پس از رفتن او، عمر نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و این بار نیز حضرت رسول صلی الله علیه و آله بدون

۱- شرح النووی علی صحیح مسلم (۱۷۰/۱۵ - ۱۷۱).

۲- صحیح البخاری (حدیث ۳۶۹۷).

۳- صحیح مسلم (حدیث ۲۴۱۷).

این که بلند شود با او به صحبت پرداخت. اما چون عثمان نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد، پیامبر صلی الله علیه و آله بلند شد و خود را مرتب نمود و به عائشه رضی الله عنها نیز فرمود:

«اجمعي عليك ثيابك».

«خود را کاملاً در لباست بپوشان».

پس از رفتن عثمان، عائشه رضی الله عنها از رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسید که چرا موقعی که ابوبکر و عمر نزدتان آمدند به همان حالت، راحت با آنان صحبت کردید، اما چون عثمان پیش شما آمد بلند شدید و خود را مرتب نمودید؟ حضرت صلی الله علیه و آله به او پاسخ داد:

«إن عثمان رجل حيي، وإنني خشيت إن أذنت له على تلك الحال أن لا يبلغ إلي في حاجته».

«عثمان مرد بسیار با حیائی است، ترسیدم که اگر در آن حالتی که من بودم بر من وارد می شد، خجالت و شرم و حیا نگذارد که او کارش را به من بگوید».^۱

۵- شرم و حیای فرشتگان از عثمان

ابوسلمه بن عبدالرحمن از عائشه رضی الله عنها نقل می کند: که روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله در منزل او به پشت دراز کشیده و ساق پایش از زیر لباس بیرون افتاده بود که در این هنگام ابوبکر نزد ایشان آمد و آن حضرت صلی الله علیه و آله بدون این که بلند شود با ابوبکر به گفتگو پرداخت. پس از ابوبکر، عمر نزد آن حضرت صلی الله علیه و آله آمد اما باز پیامبر صلی الله علیه و آله از جای خود تکان نخورد و به همان حالت با عمر نیز به صحبت کردن مشغول شد، تا این که عثمان نزد حضرت صلی الله علیه و آله آمد با آمدن او، حضرت صلی الله علیه و آله بلند شد و لباس خود را مرتب نمود و به صحبت با عثمان پرداخت. هنگامی که عثمان رفت، عائشه رضی الله عنها از حضرت صلی الله علیه و آله سؤال کرد که یا رسول الله صلی الله علیه و آله، چرا شما هنگامی که ابوبکر و عمر نزدتان آمدند شما بلند نشدید و به همان حالت استراحت با آنان صحبت کردید، اما چون عثمان نزد شما آمد، بلند شدید و خود را مرتب کردید. حضرت صلی الله علیه و آله فرمود:

«ألا أستحي من رجل تستحي منه الملائكة».^۲

۱- صحیح مسلم (حدیث ۲۴۰۲).

۲- صحیح مسلم (حدیث ۲۴۰۱).

(آیا نباید از مردی شرم داشته باشم که فرشتگان از او شرم می‌کنند).
 مناوی در کتاب خویش می‌گوید: مقام عثمان مقام شرم و حیاء است، مقام شرم و حیا برگرفته از عظمت مقام و منزلت مخاطب است، آن‌هم همراه با نقصی که در نفس خویش می‌یابد. در مورد عثمان رضی اللہ عنہ باید گفت که عظمت و جلال خداوند متعال بر او غالب آمده بود. خود او نیز در برابر آن ذات بزرگ، احساس حقارت می‌کرد و این دو خصلت از ویژگی‌های مهم بندگان مقرب درگاه حضرت احدیت است. به همین دلیل، مقام عثمان نیز والا شد و بهترین بندگان خدا، حضرت رسول اکرم صلی اللہ علیہ و آله و سلم، از او شرم می‌نمود کما این که هر کس خدا را دوست داشته باشد، دوستان مخلص خداوند نیز او را دوست خواهند داشت و هر کس خوف خداوند را در دل جای دهد، همه چیز و همه کس نیز در برابر او خوفی عجیب در خود خواهند یافت.^۱

۶- عثمان، باحیاتی‌ترین فرد بود

از انس بن مالک رضی اللہ عنہ روایت است که رسول خدا صلی اللہ علیہ و آله و سلم فرمود:

«أَرْحَمُ أُمَّتِي أَبُو بَكْرٍ، وَأَشْدُّهَا فِي دِينِ اللَّهِ عُمَرُ، وَأَصْدَقُ حَيَاءً عُثْمَانُ، وَأَعْلَمُهَا بِالْحَلَالِ وَالْحَرَامِ مُعَاذِ بْنِ جَبَلٍ، وَأَقْرَأُهَا لِلْكِتَابِ اللَّهُ أُبَيُّ بْنُ كَعْبٍ، وَأَعْلَمُهَا بِالْفَرَائِضِ زَيْدُ بْنُ ثَابِتٍ، وَلِكُلِّ أُمَّةٍ أَمِينٌ، وَأَمِينُ هَذِهِ الْأُمَّةِ أَبُو عُبَيْدَةَ بْنُ الْجَرَّاحِ.»^۲

(مهربان‌ترین امت من، ابوبکر است، سخت‌گیرترینشان در اجرای دین، عمر، با حیاتی‌ترین ایشان عثمان، داناترین آنان به حلال و حرام معاذ بن جبل می‌باشد، ابی بن کعب داناترین امت به قرائت قرآن است و زید بن ثابت آگاه‌ترینشان به مسایل تقسیم ارث، و هر امتی را امینی است و امین امت من ابوعبیده بن جرّاح می‌باشد).

دوم: رسول خدا صلی اللہ علیہ و آله و سلم خبر از فتنه‌ای می‌دهد که منجر به شهادت عثمان شد

۱- هر که از سه چیز نجات یابد از همه چیز نجات خواهد یافت

عبدالله بن حواله از رسول خدا روایت می‌کند که حضرت صلی اللہ علیہ و آله و سلم فرمود:

۱- فیض القدیر (۳۰۲/۴).

۲- فضائل الصحابة (۶۰۴/۱).

«مَنْ نَجَا مِنْ ثَلَاثٍ فَقَدْ نَجَا: مَوْتِي، وَالذَّجَالُ، وَقَتْلُ خَلِيفَةِ مُصْطَبِرٍ بِالْحَقِّ مُعْطِيهِ»^۱.
 (هرکس از سه جریان خود را حفظ کند، نجات یافته است و آن سه چیز عبارتند از: مرگ من، مسیح دجال و قتل خلیفه‌ای بر حق که بر آن، صبر و استقامت می‌ورزد).
 واضح است که منظور از آن خلیفه، عثمان بن عفان است، و دلایل و قراین نیز همین مطلب را تأیید می‌کنند. در واقع، این حدیث، مخاطب را به درگیر نشدن در آن فتنه فرا می‌خواند. این مشارکت در فتنه، ممکن است عملی و مستقیم باشد که همان مشارکت مستقیم در قتل خلیفه و تشویق و ترغیب مردم به آن آشوب و بلوا است و ممکن است زبانی و معنوی باشد که از طریق ردّ و بدل سخنان باطل و ناروا و شایعات و اکاذیب در مورد آن خلیفه صورت می‌گیرد که در این صورت، این حدیث عامّ و فراگیر است و همه‌ی مسلمانان را در هر زمان و مکانی در برمی‌گیرد.^۲

۲- این مرد، در آن فتنه بزرگ کشته خواهد شد

ابن عمر رضی الله عنهما از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل می‌کند که روزی آن حضرت در مورد فتنه‌ای که گریبان‌گیر مسلمانان خواهد شد، صحبت می‌کرد که مردی از آن‌جا رد شد که سر و صورتش را با عمامه پوشانیده بود؛ پیامبر صلی الله علیه و آله با سر به او اشاره نموده و فرمود:
 «يَقْتُلُ فِيهَا هَذَا الْمَقْنَعُ يَوْمَئِذٍ مَظْلُومًا».

«در آن روز، این مرد مظلومانه کشته خواهد شد».

من نیز در آن مرد دقت کردم و دانستم که او عثمان بن عفان بود.^۳

۳- این مرد، در روز فتنه، بر راه راست است

کعب بن عجره از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت می‌کند: روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله در مورد فتنه‌ای که امت را در بر خواهد گرفت صحبت می‌نمود که ناگاه مردی از آن‌جا رد شد. پیامبر فرمود: «هَذَا يَوْمَئِذٍ عَلِيٌّ الْهَدِيُّ».

«در آن روز، این مرد بر راه راست خواهد بود».

۱- مسند احمد (۴/۴۱۹).

۲- فتنه مقتل عثمان (۱/۴۴).

۳- فضائل الصحابة (۱/۵۵۱).

من با سرعت خود را به آن مرد رساندم و دیدم که او عثمان بن عفان است. سپس نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله برگشتم و از ایشان پرسیدم: یا رسول الله صلی الله علیه و آله! آیا منظورتان همین مرد است؟ ایشان پاسخ داد: «بله، منظورم همین مرد است».^۱

۴- فتنه عظیمی روی خواهد داد و این مرد و یارانش در آن روز، بر حق هستند مرّه بهزی روایت می کند که روزی نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله بودیم و ایشان از فتنه عظیمی که امت را در بر خواهد گرفت صحبت می کردند. سپس فرمودند:

«تهیج فتنه کالصیاصی، فهذا ومن معه علی الحق».

«در آن روز این مرد و حامیان او بر حق هستند».

در این لحظه من بلند شدم و نزد آن مرد رفتم، دیدم که عثمان بن عفان است.^۲

۵- در آن روز این مرد و یارانش بر حق هستند

ابوالأشعث روایت می کند که در دوران امارت معاویه بر شام، دسته‌ای از خطبا، در منطقه «ایلیا» گردهم آمده و هر یک سخنانی را بیان کرد، در این میان، مرّه بن کعب، بلند شد و گفت: می خواهم حدیثی را برایتان بازگو کنم که اگر به خاطر گفتن آن نبود در این جا سخن نمی گفتم: روزی نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله بودیم و ایشان راجع به فتنه‌ای که امت دچار آن خواهد شد سخن می گفت که ناگهان مردی از آن جا رد شد که سر و صورت خود را با عمامه پوشانیده بود، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله با دیدن او فرمود:

«هذا یومئذ وأصحابه علی الحق والهدی».

«این مرد و حامیان او در آن روز، بر حق هستند و آنانند نجات یافتگان آن فتنه».

من سؤال کردم: یا رسول الله صلی الله علیه و آله! آیا منظورتان همین مرد است؟ و ایشان رو به آن مرد کردند و فرمودند: «بله»، منظورم همین مرد است. چون دقت کردم فهمیدم که آن مرد کسی نبود جز عثمان بن عفان.^۳

۱- صحیح سنن ابن ماجه (۲۴/۱).

۲- مسند احمد (۳۳/۵).

۳- فضائل الصحابة (۵۵۰/۱).

۶- جانب امین امت و حامیان او را بگیرید

ابوحیبه نقل می کند: چون در جریان فتنه وارد منزل عثمان، که در محاصره شورشیان بود، شدم به یاد سخن ابوهریره افتادم که در مجلس از عثمان، اذن سخن گفتن را خواست و چون عثمان به او این اذن را داد، او بلند شد و پس از حمد و ثنای پروردگار، گفت: من از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که ایشان فرمود:

«إنکم تلقون بعدی فتنة واختلافاً».

«شما بعد از من، دچار فتنه و اختلاف عظیمی خواهید شد».

یاران عرض کردند: یا رسول الله صلی الله علیه و آله، در آن هنگام چه باید کرد؟ و ایشان در حالیکه به عثمان نگاه می کردند، فرمودند:

«علیکم بالأمین وأصحابه».

«باید جانب امین امت و یاران و حامیان او را بگیرید».^۱

۷- اگر مردمانی خواستند که آن پیراهن را از تنت درآورند تو مقاومت کن

عبدالله بن عامر از نعمان بن بشیر از امّ المؤمنین عائشه رضی الله عنها نقل می کند که روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله فردی را به جانب عثمان فرستاد تا او را نزد ایشان بیاورد، هنگامی که عثمان رضی الله عنه نزد حضرت صلی الله علیه و آله آمد حضرت صلی الله علیه و آله از او استقبال کردند و به گفتگو با هم پرداختند، هنگام رفتن عثمان، حضرت صلی الله علیه و آله سه بار به او گفت:

«یا عثمان، إن الله -عز وجل- عسی أن یلبسک قمیصا، فإن أرادک المنافقون علی خلعہ فلا تخلعه حتی تلقانی. یا عثمان، إن الله عسی أن یلبسک قمیصا، فإن أرادک المنافقون علی خلعہ فلا تخلعه حتی تلقانی».

«عثمان! به یاد داشته باش که خداوند متعال، پیراهنی مبارک را بر تن تو خواهد کرد و اگر مردمان منافقی خواستند آن را از تنت درآورند، تو در برابر آنان مقاومت کن».

به حضرت عایشه رضی الله عنها گفتم: ای مادر مؤمنان! این چه حدیثی است که نزد تو می -باشد؟ گفت: به خدا سوگند آن را فراموش کرده و به یاد نمی آوردم. می گوید: معاویه را از این روایت با خبر کردم، اما ایشان به خبر من رضایت ندادند تا این که نامه ای به

حضرت عایشه رضی الله عنها نوشت تا آن روایت را برای وی بنویسد، حضرت عایشه رضی الله عنها هم آن را برای وی نوشت.^۱

۸- پیامبر خدا صلی الله علیه و آله با من پیمانی بسته است که من باید به آن وفادار بمانم
ابوسهله از امّ المؤمنین عائشه رضی الله عنها روایت می کند که روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله به من گفت:
«می خواهد با یکی از صحابه صحبت کند». من پرسیدم: می خواهید فردی را به دنبال
پدرم، ابوبکر بفرستم؟ حضرت پاسخ رد دادند. چون من گفتم که آیا رسول خدا صلی الله علیه و آله
می خواهد با عثمان صحبت کند، ایشان پاسخ مثبت دادند. هنگامی که عثمان نزد
حضرت صلی الله علیه و آله آمد، آن حضرت صلی الله علیه و آله به من فرمود که از آنان دور شوم و سپس به صورتی
آرام و آهسته با هم به گفتگو مشغول شدند. در اثنای این گفتگو بود که دیدم رنگ
رخسار عثمان دگرگون شد. آن روزی که شورشیان، خانه عثمان را محاصره کرده بودند
نزد او رفتیم و به او گفتیم: یا امیرالمؤمنین! آیا نمی خواهید فرمان جنگ با شورشیان را
صادر کنید؟ ایشان پاسخ داد: هرگز؛ زیرا که مرا با رسول خدا صلی الله علیه و آله عهدی است که باید
بدان پایند بمانم.^۲ این حدیث، بیانگر شدت محبت حضرت رسول صلی الله علیه و آله نسبت به عثمان رضی الله عنه
و اصرار شدید آن حضرت صلی الله علیه و آله بر حفظ مصالح دین و امت است. آن حضرت صلی الله علیه و آله عثمان
را از مسایل مهم آن فتنه که منجر به قتل او نیز می شد، آگاه نمود، عثمان نیز بنا به توصیه
حضرت رسول صلی الله علیه و آله آن را پنهان نگه داشته بود و از آن سخنان، تنها آن مقدار را که خود
عثمان، در گرماگرم فتنه بازگو نموده به دست ما رسیده است. بنابر این حدیث، روشن
می شود که رسول خدا صلی الله علیه و آله عثمان را به اتخاذ مواضع درست و مناسب در قبال این رویداد
مهم فراخوانده و دستورات لازم را به او داده بود و عثمان رضی الله عنه نیز از این دستورات و
رهنمودها تبعیت نموده و به این طریق، مانع گسترش فتنه به دیگر مناطق شد. در روایاتی
دیگر، مطالبی آمده است که گوشه هایی از این اسرار را که رسول خدا صلی الله علیه و آله به عثمان
بازگو کرد برای ما روشن می کند و به عنوان مثال، در روایتی نقل است که رسول
خدا صلی الله علیه و آله به عثمان فرمود:

^۱ - مسند أحمد، باقی مسند الأنصار، (۲۴۰۴۵).

^۲ - فضائل الصحابة (۱/۶۰۵)

«وإن سألوک أن تنخلع من قميص قمصک الله - عز وجل - فلا تفعل»^۱.

«ای عثمان! خداوند لباسی را بر تنت خواهد کرد که باید به یاد داشته باشی اگر مردمانی از تو خواستند تا آن را از تنت در آورند، باید در برابر آنان مقاومت کنی».

مضمون این پیمانی است که عثمان در روز فتنه بازگو نمود و مربوط به همان سفارش رسول خدا صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم به اوست که به فرمودند: «باید در برابر آن فتنه صبر و استقامت در پیش گیرد». اگرچه در این احادیث، سخن از این است که او روزی بر مسند خلافت خواهد نشست.

واضح است که در این میان، عثمان راهنمایی‌ها و سفارشات را از رسول خدا صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم دریافت نمود که دیگر صحابه رضی اللہ عنہم از آن بی‌خبر بودند. نهان‌سازی در ارائه‌ی این مطالب به عثمان، به نحوی است که ام‌المؤمنین عائشه رضی اللہ عنہا نیز نباید آن‌ها را بشنود و نیز دگرگون شدن رنگ رخسار عثمان بهنگام شنیدن آن سخنان، خود، دلیلی است واضح بر این که آن مطالب راجع به حادثه بسیار مهم و سرنوشت‌سازی چون آن فتنه‌ی بزرگ بود. در عین حال، آن سخنان، دربرگیرنده توصیه‌ها و دستوراتی بود که بر اساس آن سفارشات، عثمان در روز حادثه، مواضع درست و مناسبی در برابر آن جریان‌ات مشکوک اتخاذ نمود. در واقع، رسول خدا صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم دستورات و سفارشات را به عثمان نمود که شاید بر پایه همان توصیه‌ها بود که عثمان در جریان فتنه، نه از مقام خود کناره گرفت و نه به جنگ با فتنه‌گران و آشوب‌طلبان پرداخت. به واقع، این دو مسأله، همیشه، ذهن محققان و مورخان را به خود مشغول ساخته که چرا عثمان در آن ایام، نه از مقام خود استعفا داد و نه فرمان جنگ با شورشیان را صادر کرد^۲. باید گفت رسول خدا صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم همانطور که خبر از وقوع حوادث بسیاری دادند، در این مورد نیز، چون با غیب در ارتباط بودند، خبر از وقوع چنین فتنه بزرگی دادند. هرچند یقین داریم که غیب را تنها خداوند بزرگ و بی‌همتا می‌داند، اما او بنا به شرایط و حکمت‌هایی خاص، اخباری را در اختیار نبی خود صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم قرار می‌داد تا مردم را از آن‌ها آگاه سازد، کما این که در قرآن آمده است که:

۱- فضائل الصحابة (۱/۶۳۱)، طبقات ابن سعد (۳/۶۶).

۲- فتنة مقتل عثمان (۱/۴۸).

﴿قُلْ لَا أَمْلِكُ لِنَفْسِي نَفْعًا وَلَا ضَرًّا إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ وَلَوْ كُنْتُ أَعْلَمُ الْغَيْبَ لَأَسْتَكْبَرْتُ

مِنَ الْخَيْرِ وَمَا مَسْنِيَ السُّوءُ إِنْ أَنَا إِلَّا نَذِيرٌ وَبَشِيرٌ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ ﴿۱۸۸﴾ الأعراف: ۱۸۸

(بگو: من مالک سودی و زیانی برای خود نیستم، مگر آن مقداری که خدا بخواهد و (از راه لطف بر جلب نفع یا دفع شر، مالک و مقتدرم گرداند.) اگر غیب می دانستم، قطعاً منافع فراوانی نصیب خود می کردم (چرا که با اسباب آن آشنا بودم) و اصلاً شر و بلا به من نمی رسد (چرا که از موجبات آن آگاه بودم. حال که از اسباب خیرات و برکات و از موجبات آفات و مضرات بی خبرم، چگونه از وقوع قیامت آگاه خواهم بود؟). من کسی جز بیم دهنده و مژده دهنده مؤمنان (به عذاب و ثواب یزدان) نمی باشم).

گفتار پنجم

ذی‌النورین علیه‌السلام در دوران خلافت صدیق و فاروق رضی‌الله‌عنهما

نخست: در عهد صدیق رضی‌الله‌عنه

۱- عثمان یکی از اعضای مهم شورای مشورتی حکومت بود
عثمان از جمله صحابه‌ای بود که ابوبکر صدیق، برای رأی و نظر او ارزش زیادی قائل بود، در دستگاه خلافت ایشان، عثمان، بعد از عمر بن خطاب رضی‌الله‌عنه، دومین فردی بود که از جایگاه ممتازی نزد ابوبکر صدیق برخوردار بود، زیرا ایشان با آن رأفت و آرامش، در واقع، نقطه‌ی مقابل عمر بن خطاب بود که مردی قاطع و محکم به حساب می‌آمد. اگر عمر بن خطاب، وزیر ابوبکر صدیق محسوب می‌شد، عثمان به مانند دبیر کل دولت، کاتب برتر آن و فردی به حساب می‌آمد که بیشتر از دیگران مورد اعتماد و اطمینان بود.^۱
به عنوان مثال، هنگامی که، جنگ‌های رده به پایین رسید، ابوبکر صدیق، در مورد اعزام سپاه به جانب روم با صحابه به مشورت پرداخت؛ در این مسأله، هر یک از مهاجرین و انصار، نظر خویش را مطرح نمودند، سپس عثمان به ابوبکر گفت: همه ما می‌دانیم که شما دلسوز این امت و نسبت به آنان مهربان هستید، اگر می‌بینید کاری به صلاح آنان است آنرا انجام بدهید که شما نزد ما مورد اعتماد و اطمینان هستید و کسی در حسن نیت شما شک ندارد.^۲ دیگر صحابه چون طلحه، زبیر، سعید بن ابی‌وقاص، ابو عبیده بن جراح، سعید بن زید و سایر حضار آن مجلس نیز سخنان عثمان را مورد تأیید قرار دادند.^۳
نیز هنگامی که ابوبکر صدیق خواست که حاکمی را برای سرزمین بحرین انتخاب نماید با صحابه مشورت نمود، عثمان به او پیشنهاد کرد که فردی را به عنوان حاکم به آن سرزمین بفرستد که رسول خدا صلی‌الله‌عنه‌وآله‌وسلم‌علیه‌السلام، او را به جانب مردمان آن دیار فرستاد و او بود که آنان را به دین اسلام وارد کرد، کسی که مردم آنجا او را می‌شناسند و او نیز هم آنان را

۱- عثمان بن عفان، صادق عرجون، ص ۵۸.

۲- تاریخ دمشق، ابن عساکر (۲/۶۳ - ۶۵).

۳- همان.

می‌شناسد و هم سرزمینشان. این فرد، علاء بن حضرمی نام داشت که بنا به توصیه عثمان، ابوبکر او را به جانب بحرین فرستاد.^۱

همچنین هنگامی که ابوبکر صدیق در بستر بیماری بود، صحابه را فرا خواند تا نظر خود را در مورد جانشین او مطرح کنند و آنان، عمر را پیشنهاد کردند. عثمان نیز همین نظر را داشت و گفت: خداوندا! می‌دانم که درون او بهتر از ظاهر اوست و همه ما اعتراف می‌کنیم که در میانمان چون او کسی وجود ندارد. ابوبکر گفت: رحمت خداوند بر تو باد.

۲- بحران اقتصادی دوران خلافت صدیق رضی الله عنه

ابن عباس روایت می‌کند که در عهد صدیق، سرزمین حجاز، دچار قحطی و خشک‌سالی شدیدی شد. مردم نیز نزد ابوبکر رضی الله عنه آمدند و وخامت اوضاع و احوال خود را به او اطلاع دادند؛ ابوبکر رضی الله عنه به آنان گفت: برگردید و صبر کنید که امشب، شما را، *إن شاء الله*، فرجی حاصل آید، شامگاه کاروان عثمان با صد شتر بار گندم به مدینه رسید، مردم بر در خانه او گرد آمدند، عثمان به آنها گفت: چه می‌خواهید؟ گفتند: قحطی ما را در بر گرفته، از آسمان باران نمی‌بارد، و از زمین چیزی سر در نمی‌آورد، و مردم در اوج وخامت به سر می‌برند، و به ما خبر داده‌اند که شما دارای گندم فراوانی هستید، از شما می‌خواهیم که از آن گندمها به ما بفروشید تا از شدت و وخامت اوضاع مستمندان و ایتام و بیوه‌زنان کاسته شود، گفت: عزیزان بفرمایید و آنها را بخرید، آنها وارد شدند و دیدند که در خانه عثمان گندم وجود دارد، آنان گفتند: که حاضرند در ازای هر ده درهم که در شام در برابر هر کیسه گندم پرداخته است دوازده درهم به او سود بدهند، عثمان گفت: که یک نفر دیگر پیشنهاد سود بیشتری را به او داده است، مردم با تعجب از او پرسیدند: ای ابوعمرو! تنها تاجران و ثروتمندان مدینه ما هستیم، این کیست که مبلغی بیشتر از پول ما به تو سود می‌پردازد. او پاسخ داد: خداوند سبحان الله به من قول داده است که در مقابل هر یک درهم، ده درهم به من سود می‌پردازد، آیا شما می‌توانید بیشتر از آن به من بدهید؟ مردم گفتند: به خداوند سوگند که توان پرداخت چنین مبلغی را ندارند، آنگاه

۱- کنز العمال (۵/۶۲۰)، تاریخ الطبری (۴/۱۲۲)، القیود الواردة علی سلطنة الدولة، ص ۱۶۹.

عثمان گفت: خدا را شاهد می گیرم که تمام گندم‌ها را به او می فروشم و آن‌ها را در راه او به فقرا و گرسنگان می بخشم^۱. ابن عباس رضی اللہ عنہ در ادامه روایت، چنین می گوید: که همان شب، در خواب، رسول خدا صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم را دیدم که سوار بر اسبی بود و لباس زیبا و درخشان به تن داشت و کفش پرنور به پا، عرض کردم: یا رسول الله صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم! صبر کنید که شوق دیدار شما و شنیدن آن صدای دلنشیتان، توان صبر از ما ستانده است، با این شتاب و تعجیل به کجا تشریف می برید؟ حضرت صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم فرمودند:

«یا ابن عباس، إن عثمان قد تصدق بصدقة، وإن الله قد قبلها منه وزوجه عروسا في الجنة، وقد دعينا إلى عرسه».

«عثمان، امروز، بخشش عظیم نموده است و به همین دلیل، خداوند، او را عروسی از حوریان بهشت داده و ما را به آن مراسم دعوت کرده‌اند»^۲.

آیا ممکن است که خداوند، ندای پرتین این بخشش و سخاوت بزرگ را به گوش مال پرستان آزمند و حریص و بخیل و آن محترمان سیری ناپذیر برساند که بندگان نیازمند را از نان و قوت خویش محروم ساخته‌اند و قلب خفته آنان را با این ندای زیبا بیدار کند تا شاید فریاد و فغان فقرا، ایتام، بیوه‌زنان و نیازمندان را بشنوند و اجساد در هم شکسته آنان را با باران رحمت و احسان سخاوتمندانه خویش از زیر چرخهای سنگین فقر و محرومیت نجات دهند؟!

به یقین، امروز دنیای اسلام به چنین حرکت‌ها و سخاوت‌ها نیازمند است تا بتواند خُنک نسیم محبت و عاطفه پاک و احسان و نیکوکاری را در میان نیازمندان خویش بدمد.^۳

عثمان از مهربان‌ترین و دلسوزترین صحابه بود و همیشه این کلام پروردگار را در خاطر داشت که:

﴿كَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنَّاظِرٌ ﴿٦﴾ أَنْ رَأَاهُ مُسْتَقِرًّا ﴿٧﴾﴾ العلق: ۶ - ۷

۱- الرِّقَّة و البكاء، ابن قُدامه، ص ۱۹۰، الخلفاء الراشدون، حسن ایوب، ص ۱۹۱، شهید الدار، احمد خروف، ص ۲۱.

۲- الرِّقَّة و البكاء، ص ۱۹۰.

۳- عثمان بن عفان، صادق عرجون، ص ۵۲.

هستند که راست می گویند (در ادّعیای ایمان راستین و پیجوئی اعمال نیک) و به راستی پرهیزکاران (از عذاب خدا با دوری گرفتن از معاصی و امتثال اوامر الهی) اینانند).
اهتمام خویش را صرف آن نمود تا مصداق کامل این آیه شود.^۱

دوم: در عهد خلافت عمر فاروق رضی الله عنه

عثمان رضی الله عنه در عهد فاروق نیز از اعتبار و احترام بسیار زیادی نزد خلیفه برخوردار بود به نحوی که هرگاه صحابه و دیگر مسلمانان، سؤال و یا درخواست مهمی داشتند او و یا عبدالرحمن بن عوف رضی الله عنه را پیشقدم می کردند؛ آنان به عثمان لقب «ردیف» داده بود که به کسی اطلاق می شد که پشت کسی می نشیند و عرب به کسی که بعد از رهبر و رئیس، به او امید انجام کاری را داشتند، این لقب را می دادند، آنگاه چون از طریق عثمان و یا عبدالرحمن به خواسته خود نمی رسیدند به عباس بن عبدالمطلب، عموی رسول خدا صلی الله علیه و آله، که از ارج و قرب خاصی نزد همه صحابه برخوردار بود، مراجعه می کردند.^۲

گویند که یک روز، عمر فاروق دستور داد تا مردان مدینه آماده شوند، آنگاه آنان را به منطقه «صیرار» برد؛ عثمان نزد او آمد و پرسید: هدف از این کار چیست؟ عمر، قبل از پاسخ دادن به سؤال عثمان، مردم را برای ادای فریضه نماز جمعه فرا خواند و چون نماز تمام شد به آنان اعلام نمود که قصد دارد نیروهایی را به سرزمین عراق اعزام کند و از مردان می خواهد خود را برای این کار مهیا کنند.^۳ نیز گویند آن روزی که عمر به خلافت رسید، بزرگان صحابه را فراخواند و راجع به نحوه مصرف بیت المال با آنان مشورت نمود، عثمان بدو گفت: هم خودت از آن بخور و بهره ببر و هم دیگران را از آن بهره مند ساز.^۴ همچنین، هنگامی که ابو عبیده جراح رضی الله عنه، نامه ای را به جانب عمر رضی الله عنه فرستاد و از او خواست که به جبهه مسلمانان در بیت المقدس بیاید تا خود او دروازه های آن شهر را به روی مسلمانان بگشاید، عمر با صحابه به مشورت پرداخت، عثمان پیشنهاد کرد که عمر

۱- شهید الدار، ص ۲۲-۲۳.

۲- تاریخ الطبری (۸۳/۴)، المرتضی تألیف ابوالحسن الندوی، ص ۱۳۱.

۳- الخلیفة الشاکر الصابر عثمان بن عفان، ص ۶۳.

۴- الخلیفة الشاکر الصابر عثمان بن عفان، ص ۶۳.

بدان جا نرود تا با ردّ درخواست مسیحیان، آنان را تحقیر کرده باشد و به آنان بفهماند که درخواست آنان نزد او بی ارزش است و او آماده جنگ با آنان می باشد و آنان باید با قبول شکست و ذلّت حاصل از آن، مجبور به پرداخت جزیه شوند.^۱ اما علی بن ابی طالب رضی الله عنه، بر خلاف عثمان رضی الله عنه، نظرش این بود که بهتر آن است که خلیفه به بیت المقدس برود تا مسلمانان در نبرد خود با مسیحیان و رومیان، روحیه گیرند که عمر نیز نظر علی را پذیرفت و به فلسطین عزیمت نمود.^۲

در واقع، عثمان، در دوران خلافت عمر رضی الله عنه بمانند وزیر خلیفه بود، به عبارت بهتر، جایگاه او در نزد عمر، چونان جایگاه عمر نزد ابوبکر بود. اگر خداوند با وزارت عمر در خلافت ابوبکر بهترین نعمت را به بهترین مردمان عطا فرمود، با وزارت عثمان نیز، بهترین هدیه را به بهترین خلق خدا بخشید. اگر ابوبکر، مهربان ترین مردم نسبت به خود آنان بود، عمر قاطع ترین و سختگیرترین ایشان در امر دین و حق محسوب می شد و خداوند جل جلاله رأفت ابوبکر را با قاطعیت عمر درهم آمیخت تا خلافت بر پایه صدق و رحمت و عدل پدید آید. عثمان نیز چون ابوبکر، مهربان بود و رئوف، و به این ترتیب، خداوند، در دوران خلافت عمر، جایگزینی مناسب برای ابوبکر انتخاب نمود و از تعاون و مشورت این دو شخصیت بزرگ اسلام، محکم ترین و عادلانه ترین سیاست ها و عملکردها ظهور کرد که زبانزد خاص و عام در همه ادوار تاریخ شد. در این جا به عنوان نمونه، به نقش عثمان در چند مسأله مهم می پردازیم که در دوران عمر روی داد، و ما مجملا آنها را ذکر می نماییم:

۱- دیوان

با گسترش فتوحات و افزایش اموال بیت المال، عمر فاروق، صحابه را فراخواند تا در این مورد راه حلی بیابند؛ عثمان گفت: من مال بسیار زیادی را می بینم که می توان آن را به دست همه مردم رسانید تا از آن بهره مند شوند اما باید آن ها را ثبت نمود تا دانست که چه کسانی سهم خود را دریافت کرده اند و چه کسانی آن را نگرفته اند، این کار باعث می شود

۱- عثمان بن عفان، محمد حسین هیکل، ص ۴۷.

۲- الخلیفة الشاکر الصابر عثمان بن عفان، ص ۶۳.

کارها سروسامان گیرند و حکومت و مردم سرگردان نشوند، عمر نیز پیشنهاد او را پذیرفت و در آخر آن جلسه، شورای صحابه، تشکیل دیوان بیت‌المال را به تصویب رسانید.^۱

۲- مبدأ تاریخ

نقل است که در جریان تعیین مبدأ تاریخ، این عثمان بود که پیشنهاد داد تا محرم را اولین ماه سال در نظر بگیرند، در واقع پس از این که صحابه، بعد از مشورت‌های متعدد به این نتیجه رسیدند که هجرت رسول خدا صلی الله علیه و آله از مکه به مدینه را که مثابه مرز میان دوران حق و باطل بود به عنوان مبدأ تاریخ اسلام تعیین کنند، هر یک از آنان در مورد این که کدامیک از ماه‌های سال را ماه اول آن قرار دهند دیدگاه‌های متفاوتی داشتند، در این میان، عثمان بیان کرد که محرم را ماه اول سال قرار دهند، چرا که محرم، ماه حرام است و ماهی است که در آن حجّ از حجّ باز می‌گردند، عمر و دیگر صحابه نیز از این پیشنهاد استقبال کردند و آن را پذیرفتند.^۲

۳- سرزمینهای مشمول خراج

بعد از گسترش فتوحات، نظر عمر بر این بود که سرزمین‌هایی را که مسلمانان فتح کرده‌اند میان فاتحان تقسیم نکند، بلکه تنها خراج آن سرزمین‌ها در میان آنان و فرزندان‌شان تقسیم شود و عثمان از جمله آنانی بود که با این دیدگاه موافق بودند.^۳

۴- حجّ عثمان با أمّهات المؤمنین

چون عمر در سال سیزدهم بعد از هجرت به خلافت رسید، عبدالرحمن بن عوف را امیر حجّ آن سال نمود، در همان سال، عمر به همسران نبی خدا صلی الله علیه و آله اذن داد تا حجّ گذارند اما به عثمان و عبدالرحمن امر نمود تا بازگشت آنان به مدینه مراقب ایشان باشند. گویند که عثمان سوار بر شترش، پیشاپیش آنان حرکت می‌کرد و به هیچ کس اجازه نمی‌داد تا به

۱- تاریخ الطبری (۲۰۳/۵)، عثمان بن عفان، صادق عرجون، ص ۶۰.

۲- عثمان بن عفان، صادق عرجون، ص ۶۰.

۳- السیاسة المالية لعثمان بن عفان، ص ۲۵.

کجاوه‌های امهات المؤمنین نزدیک شود و هر جا قافله‌ی عمر اتراق می‌کرد، قافله ایشان نیز توقف می‌نمود. نقل می‌کنند که در این اتراق‌ها، عثمان و عبدالرحمن، کاروان امهات المؤمنین را در درون دره‌ها اسکان می‌دادند و خود جلوی ورودی و خروجی آن‌ها می‌ماندند و به هیچ کس اجازه عبور از آن‌جا را نمی‌دادند.^۱

۱- طبقات ابن سعد (۳/۱۳۴)، أنساب الأشراف (۱/۴۶۵-۴۶۶).

فصل دوم

به خلافت رسیدن عثمان رضی الله عنه، راه و روش او در حکومت و
مهمترین ویژگیهای شخصیتی ایشان

این فصل شامل سه گفتار می باشد:

گفتار اول: به خلافت رسیدن عثمان بن عفان رضی الله عنه

گفتار دوم: شیوه عثمان بن عفان رضی الله عنه در حکومت

گفتار سوم: مهمترین صفات ذی النورین رضی الله عنهما

گفتار اول به خلافت رسیدن عثمان

نخست: بینش عمر رضی الله عنه در انتصاب جانشین خود

عمر فاروق همیشه به فکر حفظ وحدت امت بود، حتی در آن لحظاتی که بر اثر جراحات شدید، در بستر مرگ افتاده بود، فکر وحدت امت و سرنوشت آن، لحظه‌ای عمر را رها نمی‌ساخت، به واقع این لحظات نمایان‌گر میزان ایمان عمیق فاروق اعظم رضی الله عنه و اخلاص و ایثار او نسبت به دین و پیروان آن بود.^۱ عمر، در آن لحظات سخت، به روشی نو در انتخاب خلیفه رسیده بود، روشی که بیانگر عمق بینش و درک او از سیاست و دین است. قبل از او، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله هیچ کس را به عنوان جانشین انتخاب ننموده بود و ابوبکر نیز پس از مشورت با بزرگان صحابه، عمر را به جای خود برگزیده بود و وقتی که در بستر مرگ به وی پیشنهاد تعیین جانشین نمودند، او بعد از تأمل بسیار، تصمیمی اتخاذ کرد که شایسته‌ی مقام و جایگاه او بود؛ اگر رسول خدا صلی الله علیه و آله فوت کرد، همه صحابه به فضیلت ابوبکر و سابقه او در اسلام اذعان داشتند و او را بهترین گزینه برای مقام خلافت می‌دانستند، زیرا پیامبر با قول و عمل خویش به امت خویش ثابت کرده بود که ابوبکر برای این امر از همه بهتر است، و چون ابوبکر در بستر مرگ افتاد، بعد از مشورت با بزرگان صحابه، عمر را جانشین خود کرد چون می‌دانست که همه صحابه به قدر و کارایی عمر ایمان دارند، لذا بعد از مشورت با بزرگان اصحاب او را بعنوان جانشین خود انتخاب نمود، و هیچ یک از آنها با رأی ایشان مخالفت نورزیدند.^۲ و اما روش جدید این بود که عمر فرمان داد تا شش نفر از بزرگان صحابه که همه آنان صلاحیت مقام خلافت را دارند، گرد هم آیند و از میان خود یکی را به عنوان خلیفه تعیین کنند، او طریقه انتخاب خلیفه و مدت زمانی را به عنوان فرصت برای تعیین خلیفه مشخص نموده و داوری را معین کرده بود تا در صورتی که آرای اعضای شوری برابر شد، او نظر خود را به عنوان داور بگوید، همچنین دسته‌ای از صحابه را مأمور کرده بود تا مراقب و مانع

۱- العانی، الخلیفه الفاروق عمر بن الخطاب، ۱۶۱.

۲- أولیات الفاروق، ۱۲۲.

آشوب و هرج و مرج کردند و نیز نگذارند کسی نه به محل شوری وارد شود و نه به مذاکرات آن گوش دهد.^۱ ما در این جا به ترتیب به هر یک از مطالب فوق می‌پردازیم:

۱- تعداد اعضای شوری و نام آنان

عمر، شش نفر از بزرگان صحابه را تعیین نمود تا خلیفه را از میان خود انتخاب کنند، آنان عبارت بودند از: عثمان بن عفان، علی بن ابی طالب، عبدالرحمن بن عوف، سعد بن ابی وقاص، زبیر بن عوام و طلحه بن عبیدالله. عمر، سعید بن زید را که از عشره‌ی مبشره بود، جزو این شوری قرار نداد، شاید به این علت که سعید از بنی عدی و خویشاوند عمر بود^۲ و او دوست نداشت هیچ کدام از نزدیکانش وارد حکومت شوند، هرچند که در میان آنان افراد شایسته‌ای نیز یافت می‌شدند.^۳

۲- طریقه‌ی انتخاب خلیفه

عمر به اعضای شوری دستور داده بود که در خانه‌ای گردهم آیند و به مشورت با هم بپردازند؛ همچنین ایشان عبدالله، فرزند خویش، را به عنوان حکم و داور در میان آنان منصوب کرده بود تا با آنان در امر تعیین خلیفه مشورت نماید اما هیچ‌گونه حق رأیی نداشت و حق نداشت خود را نامزد این مقام کند، عمر به صُهب دستور داد تا سه روز، امامت مردم را بر عهده گیرد، در واقع عمر رضی الله عنه هیچ کدام از اعضای شورا را امام جماعت نکرد تا گمان نشود عمر، او را برای خلافت ترجیح می‌دهد^۴، نیز به مقداد بن أسود و أبوظلحه انصاری امر کرد، تا ناظر و مراقب روند مذاکرات شوری باشند.^۵

۱- همان، ۱۲۴.

۲- البداية و النهایة (۱۴۲/۷).

۳- الخالدی، الخلفاء الراشدون، ۹۸.

۴- البهنسائی، الخلافة و الخلفاء الراشدون، ۲۱۳.

۵- أشهر مشاهیر الإسلام فی الحرب و السیاسة، ۶۴۸.

۳- مدت زمان فرصت انتخاب خلیفه

عمر رضی الله عنه به اعضای شوری سه روز فرصت داده بود تا از میان خود خلیفه‌ای را تعیین کنند و این مدت برای این کار کافی بود و عمر به آنان گفت که آنان باید در این مدت، خلیفه‌ای را تعیین و نباید روز چهارم امت اسلام بدون امیر باشند^۱.

۴- تعداد آرای لازم برای انتخاب خلیفه

ابن سعد در روایتی که راویان آن ثقة هستند بازگو می‌کند که عمر به صهیب گفت: سه روز بر مردم نماز بخوان و اعضای شوری در خانه‌ای گرد هم آیند، اگر آنان در مورد یک نفر به توافق رسیدند اما کسی با این نظر مخالفت کرد، گردن او را بزنید^۲. عمر براساس حدیث ذیل عمل نمود که پیامبر صلی الله علیه و آله دستور داده بود:

«من أتاكم وأمرکم جمع علی رجل منکم یرید أن یشق عصاکم أو یفرق جماعتکم فاقتلوه»^۳.

«هر کس با نظر شوری مخالفت کرد و از اطاعت جمهور مسلمانان امتناع ورزید او را بکشید تا وحدت امت دچار خدشه نشود».

اما احادیثی نیز در کتاب‌های تاریخ راجع به این قضیه وجود دارند که بر اساس روایت آن‌ها، عمر اعضای شوری را مأمور به تعیین خلیفه نمود و به صحابه گفت اگر پنج نفر از آنان در مورد یک نفر به توافق رسیدند و نفر ششم آنان از این نظر سرباز زد، با شمشیر گردن او را بزنید و همچنین اگر چهار نفر از اعضای شوری در مورد یک نفر به اجماع برسند اما دو نفر دیگر با آن مخالفت نمایند، آن دو نفر را بکشید^۴. باید دانست این روایت از سند درست و صحیحی برخوردار نبوده، بلکه این جمله روایات عجیبی هستند که ابومخنف آن‌ها را روایت کرده است، این روایات مجهول، مخالف قرآن و سنت و سیره صحابه رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌باشند، چطور ممکن است عمر چنین سخنانی را به صحیب گفته باشد و مجوز قتل بزرگان صحابه را داده باشد، اعضای شوری هم، از برگزیدگان

۱- طبقات ابن سعد (۳/۳۶۴).

۲- طبقات ابن سعد (۳/۳۴۲).

۳- صحیح مسلم (۳/۴۸۰).

۴- تاریخ طبری (۵/۲۲۶).

صحابه رسول خدا صلی الله علیه و آله بودند و عمر آنها را با یقین داشتن به علم، فضیلت، ایمان و منزلتشان برگزید^۱ تا از وحدت امت حفاظت کنند. همچنین ابن سعد، روایت معجول دیگری را با این مضمون روایت کرده که آن نیز به هیچ وجه با روحیه صحابه رسول خدا صلی الله علیه و آله سازگار نمی‌باشد، روایت این است: عمر به انصار دستور داد که اعضای شوری را در خانه‌ای گرد هم آورید و سه روز به آنان فرصت دهید، پس از سه روز، داخل خانه شوید و اگر به توافق نرسیده باشند، آنان را بکشید.^۲

از طرف دیگر این روایت از سماک بن حرب نقل شده است، او فردی بود ضعیف‌الایمان که در آخر نیز از دین برگشت و کافر شد.^۳

۵- داوری به هنگام اختلاف

عمر بن خطاب، دستور داد تا عبدالله پسرش، به عنوان حکم و داور، در جلسات شوری حاضر باشد اما به هیچ وجهی حق نامزد شدن جهت مقام خلافت را ندارد. عمر به شوری گفت: اگر سه نفر از آنها بر یک نفر اجماع کردند و سه نفر دیگر در مورد دیگر به توافق رسیدند، عبدالله جانب هر گروه را که گرفت، منتخب آنان خلیفه است و اگر نظر او را نپسندیدند، فرد مورد قبول عبدالرحمن بن عوف را به خلافت برگزینند، عمر به آنان گفت که عبدالرحمن مردیست خردمند و کاردان، پس به سخنان او گوش فرا دهید.^۴

۶- دسته‌ای از مسلمانان مراقب روند کار شوری باشند و از هر نوع آشوب جلوگیری کنند

عمر به ابوطلحه انصاری گفت: ای ابوطلحه! خداوند بزرگ، اسلام را به وسیله شما انصار عزتمند نمود، برو و پنجاه تن از مردان انصار را انتخاب کن و مراقب اعضای شورا باش

۱- یحییٰ الیحیی، مرویات اُبی مخنف فی تاریخ طبری، ۱۷۵.

۲- طبقات ابن سعد (۳/۳۴۲).

۳- مرویات اُبی مخنف فی تاریخ طبری، ۱۷۶.

۴- تاریخ طبری (۵/۳۲۵).

تا خلیفه‌ای را از میان خود برگزینند.^۱ همچنین به مقداد بن اسود گفت: پس از این که مرا دفن کردید، اعضای شورا را به خانه‌ای برید تا از میان خود، خلیفه‌ای را تعیین کنند.^۲

۷- کنار گذاشتن فرد افضل و اصلح و تعیین فردی که از فضل و صلاحیت کمتری برخوردار است، جائز می‌باشد

از جمله نتایج این شورا آن بود که می‌توان فرد اولی و اصلح را کنار گذاشت و فردی که از فضل و صلاحیت کمتری برخوردار است را به خلافت برگزید. عمر، اعضای شورا را از میان شش تن انتخاب نمود و می‌دانست صلاحیت تعدادی از آنان بیشتر از دیگران است و این امر همچنین از نوع انتخاب والیان و حاکمان دوران خلافت عمر نیز آشکار است؛ زیرا او تنها فضیلت یک نفر را در نظر نمی‌گرفت بلکه مرد سیاست بودن و پایبند بودن به شرع را نیز از خصایص لازم آنان می‌دانست، به عنوان مثال او معاویه، مغیره بن شعبه و عمرو بن عاص را به امارت چند منطقه انتخاب کرد حال آن که بودند افرادی که فضیلت‌شان از این مردان بیشتر باشد، همان‌طور که ابودرداء در شام و عبدالله بن مسعود در کوفه از این والیان افضل بودند.^۳

۸- جمع نمودن بین تعیین کردن نامزدها و تعیین نکردن آنان
عمر با مشخص کردن اعضای شورا، هم تعیین نامزد خلافت که ابوبکر آن را انجام داد و هم تعیین نکردن آن که فعل رسول الله صلی الله علیه و آله بود را با هم جمع نمود.^۴

۹- مشورت تنها در میان اعضای شورا نیست
عمر، خوب می‌دانست که حق انتخاب خلیفه تنها از آن اعضای شوری نیست و همه اهل مدینه نیز باید در آن سهم باشند، بنابراین برای اعضای شوری فرصتی را تعیین نمود و در طول آن مدت زمان به مشاوره و گفتگو با خود و دیگران پردازند تا خلیفه که بعد از او تعیین می‌شود از بیشترین حمایت ساکنان دارالهجره برخوردار باشد. باید دانست که در

۱- تاریخ طبری (۲۲۵/۵).

۲- تاریخ طبری (۲۲۵/۵).

۳- المدینه النبویه، فجرالاسلام و العصر الراشدی (۹۷/۲).

۴- المدینه النبویه، فجرالاسلام و العصر الراشدی (۹۷/۲).

آن زمان، بنابر سیاست، عمر بزرگان صحابه را در کنار خویش نگاه داشته و اجازه نداده بود از مدینه خارج شوند و بنابراین، آن شهر تا سال ۲۳ هـ به عنوان مجمع آنان در آمده بود و از دیگر سو، مردم دیگر نقاط، دنباله‌رو صحابه که در اسلام پیشقدم بودند، محسوب می‌شدند.^۱

۱۰- شوری بالاترین هیئت مرجع حکومت و سیاست است

عمر فاروق، تنها به اعضای شورا حق داد که از میان خود، خلیفه را تعیین کنند. نکته‌ای که در این جا لازم است به آن بپردازیم آن است که چون عمر اعضای این شورا را تعیین نمود و وظیفه آنان را به آنان ابلاغ کرد، تا آن جا که براساس روایات، هیچ کس با عمر به مخالفت برنخواست؛ ما از پیشنهادها و دیدگاه‌های دیگر و یا اعتراضات و مخالفت‌های صحابه با این امر اطلاعی نداریم، تنها می‌دانیم که همه مردم از این تدبیر استقبال کردند و مصلحت امت را در قبول آن دیدند. می‌توان گفت که عمر محفلی را تأسیس نمود که مأمور انتخاب خلیفه بود مکانی که نبوغ عمر آن را بر اساس اصول و مبادی اسلام بنیان گذاشت، به ویژه که این محفل، براساس شورا است و شورا، خود از مبادی اسلام می‌باشد. از طرفی دیگر اصل در انتخاب خلیفه، پس از تعیین آن توسط شوری، تأیید آن توسط مسلمانان در مسجد جامع بود. با این توضیحات دیگر سؤالاتی چون: چه کسی این حق را به عمر داد؟ یا عمر بر چه اساسی این تصمیم را گرفت؟ دیگر بی‌معنا می‌شود. همچنین باید در نظر گرفت که جماعت عظیمی از صحابه و مسلمانان این تصمیم را پذیرفتند و از آن استقبال نمودند و هیچ نوع اعتراضی نسبت به این تصمیم در هیچ روایاتی به ما نرسیده است، تا آن جا که می‌توان گفت: مسلمانان در این مورد به اجماع رسیده بودند و می‌دانیم که اجماع، بعد از قرآن و سنت، از مصادر و منابع تشریح و وضع احکام می‌باشد.^۲ نباید این مهم را از یاد برد خلیفه‌ای که این تصمیم را اتخاذ نمود عمری بود که در خرد و تعهد او هیچ شکی نیست. همچنین اعضای آن شورا از بهترین صحابه رسول خدا صلی الله علیه و آله بودند و

۱- المدینه النبویه، فجر الإسلام و العصر الراشدی (۲/۹۷).

۲- نظام الحکم فی الشریعة و التاریخ الإسلامی، ظافر القاسمی (۱/۲۲۷-۲۲۸).

صاحب ویژگی‌ها و امتیازات منحصر به فردی می‌باشند که خداوند عز و جل و رسولش آنرا ابلاغ و اعلام کرده‌اند.^۱

به این ترتیب، عمر چشم از جهان فرو بست اما با وجود آن دردها و جراحات شدید، از سرنوشت امت غافل نشد و نظامی را بنیان نهاد که کسی پیش از او بدان دست نیافته بود؛ هیچ کس در این شک ندارد که اصل شوری، صراحتاً در قرآن و قول و فعل رسول خدا صلی الله علیه و آله بیان شده است و اگر عمر تدبیری را به خرج داد و هیئتی را متشکل از افراد محدود جهت تعیین خلیفه منصوب نمود، هر چند که پیش از او رسول خدا صلی الله علیه و آله و ابوبکر صدیق آنرا انجام نداده بودند، اما یقیناً عمر، آنرا از اسلام راستین و اصل شورا اخذ نمود و چه کار بجا و نیکویی بود و در آن شرایط بهترین گزینه و راه برای حفظ وحدت و مصالح صحابه و امت اسلام محسوب می‌شد.^۲

دوم: وصایای عمر به خلیفه بعد از خود

عمر، در وصیتنامه‌ای، سفارش‌هایی را به خلیفه‌ی خود نمود که به شرح زیر است:

تو را به تقوا و ترس از خدای یکتا و بی‌شریک سفارش می‌کنم، نسبت به مهاجرین نخستین مهربان باش و پیشقدم بودن آنان در اسلام را فراموش نکن، منزلت انصار را نیز رعایت کن، خوبیهای آنان را بپذیر و از اشتباهاتشان در گذر.

نسبت به سربازان جبهه‌های جنگ، خوب کردار باش، بدان که آنان سپر اسلام در برابر دشمنان و خراج‌بگیران دولت می‌باشند؛ از مازاد مال و ثروت مردم، مالیات اخذ کن و به آنان بیش از حد توانشان سخت‌گیر؛ تو را سفارش می‌کنم که با بادیه‌نشینان نیک کردار باش که آنان اصل عرب و پشتوانه دین می‌باشند، از اموال مازادشان جهت تأمین نیازهای فقرا و آنان سود ببر. تو را به رفتار نیک با غیر مسلمان اهل ذمه سفارش می‌کنیم، در صورت جنگ با دشمنان، پشت خود را به آنان منما، در عین حال اگر به وظایف خود در قبال مسلمانان، داوطلبانه و یا از روی ترس و ذلت پایبند بودند، کاری بیش از حد توانشان از آنان نخواه؛ تو را به تقوای خدا و بر حذر بودن از خشم و مجازات او سفارش

۱- همان (۲۲۹/۱).

۲- أولیات الفاروق، ص ۱۲۷.

می‌کنم و بترس از او که تو را در شک و شبهه نسبت به دین خود ببیند. تو را توصیه می‌کنم که خداوند را راجع به نحوه رفتار با مردم در نظر داشته باش اما هرگز در مورد خداوند تعالی و رعایت دستورات او از مردم هراسی به دل راه مده. در حق رعیت عدالت را رعایت کن، به رفع نیازهای آنان و دفاع از مرزها پرداز، اغنیا را بر فقرا برتری مده. در این کارها، اگر خدا بخواهد سلامت قلب تو از پلیدی‌ها، تقویت ارکان حکومت و سعادت و موفقیت آن نهفته است. به تو سفارش می‌کنم در دین خدا و اجرای حدود و دستورات آن نسبت به همه مردم سختگیر و مصمم باشی، در اجرای آن‌ها، نسبت به هیچ کس دچار رحم و شفقت مشو تا گناهی را که مرتکب شد در مورد او اجرا نمایی، مردم را به یک چشم نگاه کن و آن‌ها را با هم برابر دان، به اجرای حق اهمیت بده و به این نگاه نکن که صاحب حق کیست، در اجرای احکام و حدود خداوند، از ملامت هیچکس هراس نداشته باش؛ از تبعیض در نحوه تقسیم بیت‌المال پرهیز و از ظلم و جور دوری کن تا از لطف و فضلی که خدا به تو ارزانی داشته، محروم نگردی، بدان که تو در این مقام مانند کسی هستی که در میان دنیا و آخرت منزل‌گاهی را برگزیده است، پس اگر در دنیایت به عدالت روی آوری و از شهوت و امیال حرامی که در اختیار توست، خود را مصون داری آنگاه به ایمان و رضوان پروردگار نائل آمده‌ای اما اگر هوی و هوس بر تو فائق آیند، در آن صورت به خشم خداوند گرفتار آمده‌ای و از ظلم و ستم به اهل ذمه پرهیزید. من تو را نصیحت و اندرز دادم تا بدان رضایت خدا و سعادت آخرت را به دست آوری، من نصیحتی را بر تو عرضه داشتم که همیشه آن‌ها را به فرزندم سفارش می‌کردم، حال اگر به این پندها و وصایا عمل نمایی، سود و موفقیت بسیاری را نصیب خود ساخته‌ای، اما اگر به آن‌ها پشت نمایی و کارهایی را که مورد رضای پروردگار است انجام ندهی آن وقت خواهی دید که خود و ایمانت را دچار نقصان نموده‌ای و در آن راه به خطا رفته‌ای، بدان که امیال و خواهش‌های نفس در میان همه انسان‌ها مشترک است و سر سلسله گناهان ابلیسی است که همه را به فنا و نابودی فرا می‌خواند؛ موجود پلیدی که مردمان پیشین را گمراه کرد و آنان را به آتش دوزخ درافکند و این آتش بس جایگاهی زشت و دهشتناکی است و عجب قیمت ناچیزی را در قبال اطاعت از دشمن خداوند به کف آوردند. بدون ترس از غیر خدا سوار مرکب حق شو و به میادین نبرد حق و باطل

داخل شو و از مراقبت نفس خویش و پند و اندرز در آن غافل مشو. تو را به خداوند سوگند می‌دهم که نسبت به مسلمانان ترحم داشته باشی، به مردان و زنان احترام گذاری و به کودکان رحم کنی، به علمایشان ارج نهی و آنان را خوار ننمایی. مرزداران را از منافع خراجها و مالیاتها بی بهره نساخته و خشمگین ننمایی، آنانی را که سزاوار پاداش و بخشش هستند از آنها محروم نسازی تا آنان دچار فقر و فلاکت نشوند و آنان را به مدت زیاد از همسر و فرزندانشان دور نگه نداری تا نسل آنان از میان نرود، بیت‌المال را در انحصار اغنیا و ثروتمندان قرار ندهی و درهای حکومت را به روی مردم نبندی که در غیر این صورت ثروتمندان و قدرتمندان، ضعیفان و مستمندان را از میان خواهند برد. این وصیت و سفارش من به توست و خداوند را شاهد آن می‌گیرم، از هم‌اکنون بر تو سلام می‌فرستم و از خداوند تعالی می‌خواهم که تو را در پناه خویش، حفظ نماید.

این وصیت نامه، بیانگر میزان بعد نظر و دوراندیشی عمر بن خطاب رضی الله عنه در مسایل مربوط به حکومت و نحوه اداره آن است؛ این سفارشات نظامی کامل در نحوه حکومت و مدیریت است که مسایل بسیار مهمی را در بردارد که شایسته است آنرا به عنوان پیمان‌نامه‌ای گران‌بها چراغ راه خویش سازیم. در این جا لازم به نظر می‌رسد که به مهمترین اصول و مبادی آن سفارشات در ابعاد و جنبه‌های دینی، سیاسی، نظامی، اقتصادی و اجتماعی نظری بیافکنیم:

۱- تأکید بر لزوم داشتن تقوی و ترس از خدا

الف: بر لزوم داشتن تقوای خدا و ترس از او هم در خفا و هم در ملاء عام و هم در گفتار و هم در کردار تأکید می‌کند؛ زیرا آنکه از خدا می‌ترسد، از دین او و دستوراتش صیانت و حفاظت می‌کند.

ب: اقامه و اجرای قوانین و حدود خداوند نسبت به همه مردم؛ زیرا در دین، صراحتاً حدود خداوند تعالی بیان شده و حدود جزو دین است و دین، خود، حجتی است بر مردم که بر اساس پایبند بودن بدان محاسبه می‌شوند و هر نوع تساهل و غفلت در آنها، موجب از میان رفتن دین و جامعه می‌شود.

ج: استقامت و صبر که از ضروریات دین و دنیا و از اموریست که هم حاکم و هم رعیت او می‌بایست در گفتار و کردار خود به آن ملزم باشند.

۲- سیاست و حکومت

الف: ملزم بودن به عدالت؛ زیرا عدالت اساس و پایه حکومت است و اجرای آن باعث قدرت و ثبات حکومت و جامعه می‌شود، و جایگاه و احترام حاکم را در دل مردم زیاد خواهد کرد.

ب: احترام و عنایت خاص نسبت به مسلمانان نخستین، اعم از مهاجرین و انصار، زیرا آنان در اسلام پیشقدم بودند و دین و قرآن از طریق زحمات و تلاش‌های آنان به دیگر مسلمانان رسیده است.

۳- جنبه نظامی آن

الف: اهتمام به ارتش و تجهیز آن جهت حفاظت از کیان و امنیت دولت و نیز رسیدگی به نیازهای سربازان.

ب: نگذار که سربازان به مدت زیادی در مرزها مانده و از زن و فرزندان خویش بدور باشند که این کار باعث خستگی، افسردگی، فشار روحی و معضلات اخلاقی می‌شود، بنابراین باید به آنان اجازه داد تا در زمان‌های مقرر و معینی به نزد خانواده خویش بازگردند که هم باعث تقویت روحیه می‌شود و هم نسل آنان حفظ می‌شود.

ج: به هر یک از سربازان، براساس لیاقت خود او، خراج و پاداش داده شود که هم وضعیت معیشت او و خانواده‌اش معلوم و روشن باشد و هم فکر و ذهن او مشغول نحوه کسب درآمد نشود.

۴- جنبه اقتصادی و مالی

الف: توزیع عادلانه ثروت میان مردم و ممانعت از انحصار آن در دستان گروهی خاص.
ب: اگر اهل ذمه به وظایف خود در قبال دولت عمل نمودند، نباید بیش از توانشان به آنان فشار آورد.

ج: تأمین مایحتاج مردم و عدم قصور در آن، و نیز نباید بیش از توان و قدرتشان بر آنان سخت گرفت و تنها باید مازاد مال و ثروتشان را به عنوان خراج و مالیات گرفت.^۱

۵- بعد اجتماعی آن

- الف: اهتمام به مردم و تلاش در جهت تأمین نیازها و احتیاجات آنان.
- ب: پرهیز از تبعیض و تبعیت هوی و هوس که خود، سبب انحراف حاکمان و گسترش فساد در جامعه می شود.
- ج: احترام به همه مردم و ارزش قائل شدن برای آنها؛ زیرا این امر باعث رشد روابط میان افراد جامعه شده و ارتباط آنان با حاکمان را تقویت می کند.
- د: درهای دستگاههای حکومت باید به روی مردم باز باشد و به شکایات و اعتراضات آنان گوش داد که در غیر این صورت روابط میان افراد جامعه دچار انحراف و لغزش می شود.
- ه: تبعیت از حق و تلاش در جهت تحقق آن در جامعه که اقامه آن ضروری است که باید در میان مردم محقق شود.
- و - اقامه عدل و پرهیز از ظلم و ستم به هر نوع و صورتی که باشد، به ویژه با غیر مسلمانان اهل ذمه؛ زیرا عدالت، امریست که همه خواهان تحقق آن می باشند. از دیگر سو، با اجرای عدالت، طعم شیرین اسلام را همه خواهند چشید.
- ز: اهتمام به بادیه نشینان و رعایت شرایط و اوضاع خاص آنان.^۱
- ح: همچنین از وصایای عمر به خلیفه بعد از خود می توان به این وصیت اشاره کرد که خلیفه بعد از من، عاملان و والیان خود را تنها یک سال بر مسند قدرت نگه دارد جز ابوموسی اشعری که می تواند او را چهار سال در سمت خود حفظ کند.^۲

سوم: روش عبدالرحمن بن عوف در نحوه اداره شوری

۱- تشکیل جلسات شوری

با به خاک سپردن عمر، اعضای شوری در خانه أم المؤمنین عائشه رضی الله عنها و یا خانه فاطمه دختر قیس و خواهر ضحاک بن قیس، جلسات خود را آغاز نمودند تا به وظیفه مهمی که

۱- عصر الخلافة الراشدة، ۱۰۲.

۲- صادق عرجون، عثمان بن عفان، ۶۲ - ۶۳.

به آنان محوّل شده بود، پردازند و بعد از بحث و گفتگوهای متعدد به نتیجه‌ای رسیدند که همه مسلمانان از آن استقبال نمودند.^۱

۲- عبدالرحمن، اعضای شوری را دعوت به استعفا به نفع افضل آنان می‌کند پس از آغاز فعالیت شورا، عبدالرحمن بن عوف از همه اعضای شوری خواست تا امر تعیین خلیفه را به فرد افضل و اصلح واگذار نمایند که در این میان زبیر به نفع علی، طلحه به نفع عثمان و سعد به نفع عبدالرحمن استعفا دادند؛ سپس عبدالرحمن رو به علی و عثمان نمود و از آنان پرسید: کدام یک از شما دو نفر از این امر خطیر خود را کنار می‌کشید تا آن‌را به دیگری بسپاریم و او نیز فرد افضل و اصلح را تعیین نماید، آن دو ساکت ماندند، عبدالرحمن به آنان گفت: اگر امر تعیین خلیفه را به من بسپارید، من در این امر، نسبت به فرد افضل و اصلحتان قصوری به خرج نخواهم داد و آن دو نیز این امر را پذیرفتند.

۳- تفویض اداره شوری به عبدالرحمن بن عوف

عبدالرحمن، به محض پایان جلسه اعضای شوری، از صبح روز یکشنبه شروع به مشورت با مردم و بزرگان شهر نمود و تا روز چهارشنبه که در آن مهلت شوری تمام می‌شد این کار را ادامه داد. عبدالرحمن ابتدا نزد علی رفت و به او گفت: اگر من با تو بیعت نکنم، تو چه کسی را به خلافت برمی‌گزینی، او نیز عثمان بن عفّان را پیشنهاد کرد. سپس نزد عثمان رفت و از او نیز همین پرسش را نمود و عثمان جواب داد که او علی را برمی‌گزیند. عبدالرحمن بعد از آن نزد دیگر صحابه رفت و همین سؤال را از آنان پرسید، او همچنین نزد دیگر ساکنان مدینه، اعم از ثروتمند و فقیر، زن و مرد، بزرگ و کوچک و حتی بردگان می‌رفت و در این رابطه با آنان سخن می‌گفت. در پایان این پرس‌وجو، عبدالرحمن به این نتیجه رسید که بیشتر مردم، عثمان را برای خلافت بهتر می‌دانند هر چند بودند کسانی که علی را برای خلافت لایق‌تر می‌دانستند، عبدالرحمن در شب روز موعود به خانه پسر خواهرش، مسوربن مخرمه، رفت، هنگامی که به در خانه او رسید، دید که مسور در خواب است، در را زد تا مسور بیدار شود و چون بیدار شد به او گفت: مسور

۱- صحیح البخاری، کتاب فضائل اصحاب النبی (۳۷۰۰).

می‌بینم که به خواب رفته‌ای^۱ اما من امشب اصلاً نتوانستم بخوابم، حالا بلند شو و برو زیر و سعد را به این جا بیاور؛ چون زیر و سعد نزد عبدالرحمن آمدند با آن دو مشورت نمود؛ سپس مسور را به دنبال علی فرستاد و چون علی آمد تا نیم شب با او گفتگو کرد، آن گاه مسور را پس عثمان فرستاد و هنگامی که عثمان بر او وارد شد تا اذان صبح مشغول بحث شدند.^۲

۴- اتفاق نظر در مورد خلافت عثمان

بعد از نماز صبح روز بیعت (آخرین روز از ماه ذی‌الحجه سال ۲۳ هـ / ۶۴۴ م) عبدالرحمن در حالی که عمامه رسول خدا صلی الله علیه و آله را به سر داشت به مسجد آمد، پیش از آمدن او اعضای شورا در کنار منبر گرد هم آمده و منتظر او بودند، عبدالرحمن افرادی را به دنبال مهاجرین و انصار و فرماندهان و والیان حاضر در مدینه فرستاد؛ در آن موقع معاویه، امیر شام، عمیر بن سعد، امیر حمص و عمرو بن عاص، امیر مصر، چون به حج آمده بودند در مدینه حضور داشتند.^۳

در روایت بخاری، در این رابطه چنین آمده است: «چون مردم نماز صبح گزاردند و اعضای شورا کنار منبر گرد هم آمدند، عبدالرحمن افرادی را به دنبال مهاجرین و انصار و فرماندهان و والیان حاضر در مدینه که به حج آمده بودند فرستاد. چون همه جمع شدند، عبدالرحمن بلند شد و بعد از گفتن شهادتین گفت: ای علی! من در این مورد با مردم صحبت کردم، دیدم که بیشتر آنان با خلافت عثمان موافق هستند پس از من ناراحت مشو. سپس رو به عثمان نمود و گفت: من با تو بیعت می‌کنم به این شرط که پایبند به قرآن، سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله و روش دو خلیفه پیشین باشی، بعد از عبدالرحمن، مهاجرین، انصار، فرماندهان و والیان و دیگر مسلمانان با عثمان بیعت کردند.^۴ در روایت کتاب التمهید و البیان آمده که علی بعد از عبدالرحمن اولین فردی بود که با عثمان بیعت نمود.^۵

۱- الخالدی، الخلفاء الراشدون، ۱۵۶-۱۰۷.

۲- صحیح البخاری، کتاب الأحکام (۷۲۰۷).

۳- شهیدالدار، ص ۳۷.

۴- صحیح البخاری، کتاب الأحکام (۷۲۰۷).

۵- التمهید و البیان، ۲۶.

۵- تدبیر و مدیریت عبدالرحمن در اجرای روند شورا

تدبیر و مدیریتی که عبدالرحمن بن عوف در اجرای روند شورا از خود نشان داد خیر از درایت و ایمان و ایثار او نسبت به مصالح امت می‌دهد؛ او برای حفظ وحدت کلمه از خواهش نفس گذشت و به این ترتیب اول اصل از اصول شورای انتخاب خلیفه را به منصفی ظهور رسانید. او با صبر، آرامش، دوراندیشی و حسن تدبیری که از خود بروز داد توانست در آن امر مهم و خطیر به موفقیت دست یابد. در این جا ما به مراحل که او در این فرایند طی نمود، می‌پردازیم:

الف: ارائه روش کار شورا در اولین جلسه آن، همچنین شنیدن دیدگاه و آرای همه اعضا و شناخت اهداف هر یک از آنان اولین گام بود تا او بتواند با علم و بصیرت در این راه حرکت کند.

ب: استعفا و کنار کشیدن خود از نامزدی مقام خلافت تا هر نوع شکی در زمینه را از میان برد.

ج: توانست تا موضوع مورد قبول هر یک از اعضا را بشناسد و در اثنای مذاکرات و با گرایش سعد و زبیر به عثمان تقریباً خلیفه را شناخت.

د: نظر عثمان و علی را که نامزد مقام خلافت بودند در مورد یکدیگر جويا شد و دانست که هر کدام از آنان، در صورتی که خود به آن مقام نرسند، هیچ کس را سزاوارتر از رقیب خود نمی‌داند.

ه: او غیر از اعضای شورا، با خواص و صاحب نظران و نیز دیگر ائمه جماعه مشورت کرد و پی به این نکته برد که بیشتر مردم هیچ کس را چون عثمان سزاوار و شایسته مقام خلافت نمی‌بینند.^۱

عبدالرحمن بن عوف با کیاست، درایت و کنار گذاشتن خود از نامزدی مقام خلافت و چشم بستن بر خواهش و میل درون، توانست امت را از این مرحله مهم عبور دهد که خود، جای بسی تقدیر و ستایش دارد.

۱- صادق عرجون، عثمان بن عفان، ۷۰ - ۷۱.

ذهبی در این رابطه می‌گوید: از بهترین اقدامات عبدالرحمن بن عوف در جریان مذاکرات شوری، حذف خود از نامزدی مقام خلافت بود؛ او سپس فردی را به این مقام برگزید که اهل حل و عقد و بزرگان صحابه او را ترجیح می‌دادند؛ او در این کار مهم، با کنار گذاشتن هر نوع تمایل و تبعیض، امت را به بیعت با عثمان سوق داد، اگر او به فکر این مقام بود یا خود را خلیفه می‌نمود و یا پسر عمویش، سعد بن ابی وقاص را به این مقام می‌رساند.^۱

به این ترتیب تصویری دیگر از ارزش و اهمیت شورا در عصر خلفای راشدین به منصف ظهور رسید که عبارت بود از انتخاب خلیفه از طریق مجلس شورا و تعیین او بعد از مشورت با همه مردم و بیعت آنان با او.^۲ خدا رحمت کند این عاشقان پاک طینت را

چهارم: اباطیل و اکاذیب رافضی‌ها در مورد ماجرای شورا

رافضی‌ها در مورد تاریخ اسلام، دست به جعل اخبار و روایات دروغینی زده‌اند که ماجرای شورا و انتخاب عثمان نیز از این امر مستثنی نیست. خاورشناسان نیز در آثار خود این روایات را منعکس کرده و آن‌ها را گسترش داده‌اند. بعد از آنان، متأسفانه نویسندگان و محققان معاصر نیز بدون تحقیق و پالایش روایت و اخبار، در کتاب‌های خود، آنان را مورد استناد قرار می‌دهند.

رافضی‌ها با اهتمام به این رویداد مهم در تاریخ اسلام، به تألیف در این زمینه و نشر اکاذیب و اباطیل راجع به آن پرداخته‌اند که به عنوان مثال می‌توان به اَبومخنف و کتاب او، کتاب الشوری، ابن عقده، ابن بابویه^۳ اشاره کرد. ابن سعد از طریق واقدی نه روایت راجع به ماجرای شورا و بیعت مردم با عثمان نقل نموده است.^۴ همچنین از طریق عبیدالله بن موسی روایتی در مورد قتل عمر و تعیین اعضای شورا، وصیت او در برای علی و عثمان و وصیت او به صهیب در این زمینه را در کتاب خود به ثبت رسانیده است.^۵

۱- سیر أعلام النبلاء (۸۶/۱).

۲- دراسات فی عهد النبوة و الخلافة الراشدة، ۲۷۸.

۳ الذریعة إلى تصانیف الشیعة (۲۴۶/۱۴).

۴- الطبقات الکبری (۶۳/۳ - ۶۷).

۵- الطبقات الکبری (۳۴۰/۳).

نیز بلاذری خبری را در مورد ماجرای شورا و جریان بیعت با عثمان رضی الله عنه از ابومخنف^۱، هشام کلبی^۲، واقدی^۳ و عبیدالله بن موسی^۴ نقل کرده است. طبری هم در این ماجرا، به روایتی از ابومخنف استناد کرده است.^۵

ابن ابی حدید در بیان جریان شورا، از روایات احمد بن عبدالعزیز جوهری^۶ و همچنین کتاب «الشوری» واقدی استفاده کرده است.^۷ مهمترین مضامین این روایات عبارتند از:

۱- متهم نمودن صحابه به تبعیض در امر تعیین خلیفه

روایات مجعولی وجود دارند که صحابه را متهم به تبعیض و ضایع کردن حق دیگران در تعیین خلیفه نموده‌اند و چنین بیان داشته‌اند که علی از اقدامات عبدالرحمن جهت برگزیدن خلیفه خشنود نبوده است. ابومخنف و هشام کلبی از پدر خود و احمد جوهری روایت می‌کنند که عمر وصیت کرد: در صورتی که تعداد آرای دو نامزد برابر شد، نامزد مورد تأیید عبدالرحمن به خلافت انتخاب گردد و علی به همین خاطر احساس می‌کرد که حقش ضایع خواهد شد؛ زیرا عبدالرحمن، به خاطر رابطه دامادی‌ای که با عثمان داشت و از طریق ازدواج عبدالرحمن با ام کلثوم دختر عقبه بن ابی معیط و خواهر ولید حاصل آمده بود، او را انتخاب می‌کند.^۸ ابن تیمیه با رد هر نوع نسبت نزدیک میان عبدالرحمن و عثمان، بیان می‌کند که عبدالرحمن نه برادر عثمان بود نه پسر عم و نه از قبیله‌ی او؛ عبدالرحمن از بنی زهره بود و عثمان از بنی امیه و رابطه بنی زهره با بنی هاشم به مراتب نزدیکتر از رابطه آن با بنی امیه بوده است. از طرفی دیگر بنی زهره، دائی‌ها/

۱- أنساب الأشراف (۱۸- ۱۹).

۲- أنساب الأشراف (۱۸- ۱۹).

۳- أنساب الأشراف (۱۸- ۱۹).

۴- أنساب الأشراف (۶/۵).

۵- أثر التشیع علی الروایات التاریخیه، عبدالعزیز نور، ۳۲۱.

۶- شرح فتح البلاغه (۹/۴۹، ۵۰ و ۵۸).

۷- شرح فتح البلاغه (۹/۱۵).

۸- الطبقات الكبرى (۳/۱۲۷).

۹- اثر التشیع علی الروایات التاریخیه، ۳۲۲.

ماماهای پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بودند و عبدالرحمن و سعد بن ابی وقاص نیز من جمله آنها بشمار می آمدند، همانطور که رسول خدا صلی الله علیه و آله به سعد گفت: «این مرد، دائی من است»^۱. همچنین باید در نظر داشت که رسول خدا صلی الله علیه و آله هرگز بین دو مهاجر و یا دو انصار پیمان اخوت برقرار نکرد و طبق احادیث مشهور آن حضرت صلی الله علیه و آله سعد بن ربیع^۲ را برادر عبدالرحمن بن عوف تعیین نمودند؛ حال این روایات مجهول از یاد برده اند که نسبت خونی، نزد عرب، از نسبت دامادی قوی تر بوده است؛ همچنین آنان آن رابطه عمیق و شگرف میان مسلمانان نسل اول را درک نموده و پی نبرده اند که این رابطه براساس رابطه خویشاوندی نبوده است.

۲- حزب بنی امیه و حزب بنی هاشم

در روایت ابومخنف چنین آمده که یاران رسول خدا صلی الله علیه و آله در امر تعیین خلیفه به دو دسته طرفداران بنی امیه و طرفداران بنی هاشم تقسیم شدند و در این مورد با هم به مجادله و نزاع پرداختند؛ اما باید دانست که این قبیل روایات بر اساس هیچ سند معتبر و صحیحی نمی باشند^۳. متأسفانه بعضی از مؤرخان بر اساس همین روایات غیرمعتبر، به تحلیل ها و بررسی های اشتباهی گرفتار آمده اند، این که آنان موضوع مشورت اصحاب پیامبر در خصوص انتخاب خلیفه جدید را به اختلافاتی عشائری به تصویر کشیده اند، و این که مردم به دو گروه اموی و هاشمی تقسیم شدند، و این یک تصویری مردود و مطرود است؛ زیرا آنان در کنار هم و به خاطر اسلام با پدران و برادران و قبائل نبرد کردند، آنان متاع بی ارزش دنیا را فدا می کردند تا دین خود را حفظ کنند، بنابراین، این نوع موضعگیری ها و اقدامات از صحابه ای که بشارت بهشت به آنان داده شده کاملاً غیرممکن می باشد، آنان بسیار بزرگوارتر از آن بوده اند که مشکلات و مسایل خود را از این طریق حل و فصل نمایند.^۴

۱- صحیح سنن الترمذی (۴۰۱۸).

۲- صحیح البخاری، کتاب مناقب الأنصار (۳۷۸۰).

۳- مرویات ابی مخنف فی تاریخ الطبری، ۱۷۷- ۱۷۸.

۴- الخلفاء الراشدون، أمین القضاة، ۷۸ - ۷۹.

۳- سخنانی که به دروغ به علی بن ابی طالب نسبت داده‌اند

ابن کثیر در این رابطه می‌گوید: آنچه که مؤرخانی چون ابن جریر از راویانی ناشناس روایت کرده‌اند که علی به عبدالرحمن گفت: تو مرا فریب دادی و عثمان را به مقام خلافت رساندی تا همیشه با تو مشورت نماید و تو در خلافت او صاحب قدرت باشی و عبدالرحمن چون آیه:

﴿إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَكَ اللَّهُ يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ فَمَنْ نَكَثَ فَإِنَّمَا يَنْكُثُ عَلَىٰ نَفْسِهِ ۗ وَمَنْ أَوْفَىٰ بِمَا عَاهَدَ عَلَيْهُ اللَّهُ فَسَيُؤْتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا ﴿١٠﴾﴾ الفتح: ۱۰

(بی‌گمان کسانی که (در بیعه الرضوان حدیبیه) با تو پیمان (جان) می‌بندند، در حقیقت با خدا پیمان می‌بندند، و در اصل (دست خود را که در دست پیشوا و رهبرشان پیغمبر می‌گذارند، و دست رسول بالای دست ایشان قرار می‌گیرد، این دست به منزله دست خدا است و) دست خدا بالای دست آنان است! هر کس پیمان‌شکنی کند به زیان خود پیمان‌شکنی می‌کند، و آن کس که در برابر پیمانی که با خدا بسته است وفادار بماند و آن را رعایت بدارد، خدا پاداش بسیار بزرگی به او عطاء می‌کند).

را شنید از سخن بازماند، مخالف روایات صحیح است؛ زیرا در واقع روش صحابه برخلاف این احادیث ضعیف و مجهولی است که رافضی‌ها و داستان‌پردازانی که حدیث صحیح و باطل را از هم تشخیص نمی‌دهند، روایت کرده‌اند.^۱

۴- متهم کردن عمرو بن عاص و مغیره بن شعبه

ابومخنف روایت می‌کند که عمرو بن عاص و مغیره بن شعبه هنگام جریان جلسه شورا، بر در خانه‌ای که اعضای شورا در آنجا بودند نشسته بودند که سعد بن ابی‌وقاص از کنار آنان رد شد، حال به این رفتاری نگاه کنید که مردمان پست نیز از این کار امتناع می‌کنند، از این عجیب‌تر سخن سعد به آن دو است که گفت: این‌جا نشسته‌اید که مردم فکر کند شما عضو شورا هستید، اما بدانید که اعضای آنرا می‌شناسند. هر کس در این روایت، خوب بیاندیشد کاملاً پی به تناقضات آن می‌برد. دکتر یحیی‌الیحیی در کتاب خود، به

مثالها و نمونه‌هایی پرداخته که برای اثبات بطلان این روایت کفایت می‌کند^۱. در واقع این نگاهی بود کوتاه بر این روایات مجعول تا هوشیار شد و از این نوع روایات که در گوشه گوشه تاریخ و فرهنگ اسلام پراکنده شده است، بپرهیزیم.

پنجم: سزاوارتر بودن عثمان بن عفان به امر خلافت

هیچ شکی وجود ندارد که عثمان بن عفان به مقام خلافت سزاوارتر بودند و این را هر صاحب قلب و فکر پاک و بدور از نفرت بدان اذعان می‌کند و تنها رافضی‌هایی که تنها سرمایه‌شان از دین، لعن و دشنام صحابه رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌باشد به این روایات و اباطیل که بی‌ارزش هستند و بطلان آنها آشکار است، می‌پردازند^۲. در مورد سزاوارتر بودن عثمان نسبت به مقام خلافت، قرآن و احادیث صحیح چنین آمده است:

۱- خداوند متعال در قرآن چنین فرموده است:

﴿ وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَىٰ لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُم مِّن بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا وَمَن كَفَرَ بَعْدَ ذَلِكَ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ ﴿٥٥﴾ ﴾ النور: ٥٥

(خداوند به کسانی از شما که ایمان آورده‌اند و کارهای شایسته انجام داده‌اند، وعده می‌دهد که آنان را قطعاً جایگزین (پیشینیان، و وارث فرماندهی و حکومت ایشان) در زمین خواهد کرد (تا آن را پس از ظلم ظالمان، در پرتو عدل و داد خود آبادان گردانند) همان گونه که پیشینیان (دادگر و مؤمن ملت‌های گذشته) را جایگزین (طاغیان و یاغیان ستمگر) قبل از خود (در ادوار و اعصار دور و دراز تاریخ) کرده است (و حکومت و قدرت را بدانان بخشیده است). همچنین آئین (اسلام نام) ایشان را که برای آنان می‌پسندد، حتماً (در زمین) پابرجا و برقرار خواهد ساخت، و نیز خوف و هراس آنان را به امنیت و آرامش مبدل می‌سازد، (آن چنان که بدون دغدغه و دلهره از دیگران، تنها) مرا می‌پرستند و چیزی را انبازم نمی‌گردانند. بعد از این (وعده راستین) کسانی که کافر

۱- مرویات اُبی مخنف، ص ۱۷۹.

۲- عقیده أهل السنة فی الصحابه (۲/۶۵۶).

شوند، آنان کاملاً بیرون شوندگان (از دایره ایمان و اسلام) هستند (و متمرّدان و مرتدّان حقیقی می‌باشند)).

هر آینه، عثمان از جمله مصادیق این آیه شریفه بود که خداوند آنان را قدرت و مکانت، عطا فرمود، او در دوران خلافت خویش، عدالت را گسترانید و اقامه نماز، پرداخت زکات و امر به معروف و نهی از منکر را سیره خویش ساخت.^۱

۲- خداوند - عزّ وجلّ - در قرآن می‌فرماید:

﴿قُلْ لِلْمُحَلِّفِينَ مِنَ الْأَعْرَابِ سِتْرَةٌ إِلَى قَوْمِ أُولِي الْأَرْبَابِ شَدِيدٍ يُقْتَلُونَهُمْ أَوْ يَسْلَمُونَ فإِنْ تَطِيعُوا يُؤْتِكُمْ اللَّهُ أَجْرًا حَسَنًا وَإِنْ تَوَلَّوْا كَمَا تَوَلَّيْتُمْ مِنْ قَبْلُ يُعَذِّبْكُمْ عَذَابًا أَلِيمًا﴾ الفتح: ۱۶

(به بازپس ماندگان عربهای بادیه‌نشین بگو: از شما دعوت خواهد شد که به سوی قومی جنگجو و پر قدرت بیرون روید. با آنان پیکار می‌کنید یا این که مسلمان می‌شوند. (یعنی دو راه بیشتر در پیش نخواهند داشت: رزم با مسلمانان، یا پذیرش دین آنان). اگر فرمانبرداری کنید، خداوند پاداش خوبی به شما خواهد داد، و اگر سرپیچی کنید، همان گونه که قبلاً نیز سرپیچی کرده‌اید، خداوند با عذاب دردناکی عذابتان خواهد داد).

بعد از رحلت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله، عثمان پس از ابوبکر و عمر، کسی بود که آن بادیه‌نشینان عرب را به جنگ با رومیان، ایرانیان و ترک‌ها فراخواند، بنابراین، طبق نصّ صریح قرآن، آن خلفا واجب‌الاطاعه می‌باشند و قاعدتاً خلافت آنان نیز برحق بوده است.^۲

۳- ابوموسی اشعری رضی الله عنه از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت می‌کند که او روزی با حضرت در یکی از باغهای مدینه نشسته بود که مردی در باغ را کوبید، حضرت صلی الله علیه و آله فرمود:

«ائذن له وبشره بالجنة».

«برو در را باز کن و به آن که پشت در است بگو که رسول خدا صلی الله علیه و آله تو را به بهشت بشارت می‌دهد». و چون در را باز نمود دیدم آن که پشت در است ابوبکر می‌باشد. پس از مدتی، مرد دیگری در باغ را کوبید، رسول خدا صلی الله علیه و آله باز به من فرمود:

۱- عقیده أهل السنة في الصحابة (۲/۶۵۶).

۲- الفصل في الملل والأهواء والنحل (۴/۱۰۹-۱۱۰).

«اِذْنَن لَه وَبَشْرَه بِالْجَنَّةِ».

«به آنکه پشت در است بگویم رسول خدا صلی الله علیه و آله او را به بهشت بشارت می دهد». چون در را گشودم دیدم که او عمر فاروق است. بعد از گذشت لحظاتی، مرد دیگری در باغ را کوید، این بار هم حضرت صلی الله علیه و آله فرمودند:

«اِذْنَن لَه وَبَشْرَه بِالْجَنَّةِ عَلٰی بَلْوٰی تَصِيْبِه».

«برو در را به روی او بگشا و به او بگو که رسول خدا صلی الله علیه و آله تو را به خاطر صبر و تحمل در برابر مصیبتی که بر سر او می آید به بهشت بشارت می دهد». چون در را گشودم، دیدم عثمان پشت در ایستاده است^۱. این حدیث، خود اثبات می کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله به ترتیب خلافت بعد از خویش اشاره نموده و سالها قبل از وقوع ماجرای فتنه مثل عثمان رضی الله عنه و دیگر صحابه رضی الله عنهم را از آن آگاه نمود. از دیگر سو این حدیث، بیانگر رضایت خدا و رسولش صلی الله علیه و آله از این مرد بزرگ می باشد که در راه دین خدا جان خویش را از دست داد.^۲

۴- ابوداود از جابر بن عبدالله رضی الله عنه روایت می کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

«أَرِي اللَّيْلَةَ رَجُلًا صَالِحًا: أَنْ أَبَا بَكْرٍ نَيْطُ بِرَسُولِ اللَّهِ، وَنَيْطُ عَمْرِو أَبِي بَكْرٍ، وَنَيْطُ عَثْمَانَ

بِعَمْرٍ».

«شب گذشته مرد صالحی در خواب دید که ابوبکر دستان رسول خدا صلی الله علیه و آله را گرفته و عمر نیز دستان ابوبکر را و عثمان نیز به عمر چنگ زده است».

جابر گوید: چون رسول خدا صلی الله علیه و آله از پیش ما رفت، ما به یکدیگر گفتیم: به یقین، آن مرد صالح، خود رسول خدا است و این خواب، نشان می دهد که بعد از حضرت رسول صلی الله علیه و آله این بزرگواران، سکان رهبری امت اسلام را به دست خواهند گرفت.^۳

۵- حاکم در کتاب خود، به نقل از ابوهریره رضی الله عنه روایت می کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله به

یاران خود فرمود که:

«إِنَّهَا سَتَكُونُ فِتْنَةً وَاجْتِلَافٌ - أَوْ اجْتِلَافٌ وَفِتْنَةٌ».

۱- صحیح البخاری (حدیث ۳۶۹۵).

۲- عقیده أهل السنة في الصحابة (۲/۶۵۷).

۳- سنن ابوداود (۲/۵۱۳).

«بعد از من فتنه و اختلاف عظیمی در میان امت رخ می‌دهد».
یاران گفتند: یا رسول الله! به ما بگوئید که در آن وضعیت، چکار باید کرد؟ ایشان رضی الله عنه در حالی که به عثمان نگاه می‌کرد، فرمود:
«علیکم بالآمین وأصحابه».

«جانب امین امت و یارانش را بگیرید»^۱.

این حدیث، خود، از معجزات پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم و از دلایل حقایق نبوت ایشان است. از طرف دیگر، این حدیث، مؤید عثمان رضی الله عنه و بیانگر بر حق بودن او و بطلان ادعاهای دشمنان او می‌باشد. نیر در حدیثی دیگر، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم اعلام کرد که عثمان بر طریق هدایت است و هرگز از آن منحرف نخواهد شد.^۲

۶- ابو عیسیٰ ترمذی از ام‌المؤمنین عائشه رضی الله عنها روایت می‌کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم خطاب به عثمان گفت:

«یا عثمان، إنه لعل الله یقَمِّصک قمیصًا فإن أراذوک علی خلعہ فلا تخلعه لهم».

«بدان که خداوند، پیراهنی را بر تن تو خواهد کرد که در هر صورت، اگر مردمانی تو را وادار کنند که آن را از تنت بیرون بیاوری، هرگز این کار را مکن»^۳.

این حدیث، علاوه بر تأیید حقایق خلافت عثمان رضی الله عنه که از آن به پیراهن تعبیر شده است، بیان می‌دارد که اگر مردمانی از عثمان رضی الله عنه بخواهند که بنا به میل آنان، او از آن مقام کناره گیرد، نباید به درخواست آنان عمل کرد و به خواست نامشروع آنان تن در داد.^۴

۷- ترمذی از ابوسهله نقل می‌کند که عثمان در روز فتنه به او گفت که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم با او پیمانی بسته است و او بر آن عهد، صبر و استقامت خواهد نمود و به آن وفادار می‌ماند.^۵ در واقع، این عهد و پیمان، همان حدیث پیراهن می‌باشد که در آن رسول

۱- المستدرک (۹۹/۳).

۲- عقیده أهل السنة فی الصحابة (۶۶۰/۲).

۳- فضائل الصحابة (۶۱۳/۱).

۴- الدین الخالص (۴۴۶/۳).

۵- فضائل الصحابة (۶۰۵/۱)، سنن الترمذی (۲۹۵/۵).

خدا ﷺ به عثمان سفارش کرد که: «در برابر خواست مردمان مقاومت کند و از مقام خود کناره نگیرد».^۱

۸- حاکم از ابوسهله، مولای عثمان، روایت می‌کند که ام‌المؤمنین عائشه رضی الله عنها گفت: روزی رسول خدا ﷺ به ما فرمود: «که دوست دارد یکی از یارانش را ببیند»، به آن حضرت عرض کردیم: آیا مایل هستید که ابوبکر را صدا بزنیم تا نزد شما بیاید؛ ایشان فرمود: «خیر». گفتیم: عمر چطور؟ ایشان باز جواب رد دادند. با آمدن علی نیز موافقت نمود. چون نام عثمان را بردیم، آن حضرت خوشحال شدند و از ما خواستند که او را فرا خوانیم، هنگامی که عثمان به خانه ما آمد، رسول خدا ﷺ از من خواست تا از اتاق بیرون بروم و سپس به صحبت کردن با عثمان پرداخت، بعد از مدتی دیدم که رنگ رخسار عثمان دگرگون شد. آن روزی که خانه عثمان رضی الله عنه در محاصره شورشیان بود به او گفتیم چرا فرمان نبرد نمی‌دهید؟ گفت: رسول خدا ﷺ با من عهدی بسته است که باید به آن وفادار بمانم و بر آن صبر کنم.^۲

این حدیث نیز چون احادیث پیشین، مؤید حقانیت خلافت عثمان رضی الله عنه می‌باشد و نشان می‌دهد که خلافت او مورد تأیید رسول خدا ﷺ بوده است. در واقع، براساس همین احادیث معتبر، هر کس خلافت عثمان را نپذیرد، او را از اهل بهشت و جزو شهدا نداند و با قلب و زبان به توهین و تخریب شخصیت او پردازد باید، در صحت ایمان خود شک کند.^۳

۹- بخاری نیز از عبدالله بن عمر رضی الله عنهما روایت می‌کند که صحابه در زمان حیات رسول خدا ﷺ هیچ کس را با ابوبکر برابر نمی‌دانستند و بعد از او عمر و سپس عثمان را برتر از دیگر صحابه می‌پنداشتند. غیر از این سه نفر، آنان دیگر صحابه را با هم برابر می‌دانستند و هیچکدام را بر دیگری ترجیح نمی‌دادند.^۴ این روایت نشان می‌دهد که چطور خداوند

۱- تحفة الأحمودی (۲۰۹/۱۰).

۲- فضائل الصحابه (۶۰۵/۱)، المستدرک (۹۹/۳) سند این حدیث در هر دو کتاب، صحیح می‌باشد.

۳- الدین الخالص (۴۴۶/۳).

۴- صحیح البخاری (کتاب فضائل أصحاب النبی، حدیث: ۳۶۹۸).

متعالم زمینه به خلافت رسیدن ابوبکر، عمر و عثمان را به قلبهای صحابه الهام نموده و آنان را مهیای پذیرش آن ساخت.^۱

این تیمیه در این رابطه چنین می گوید: این روایت خبر از آن می دهد که صحابه، ابوبکر رضی الله عنه را بر دیگران برتری می دادند و بعد از او عمر و سپس عثمان را بهتر از دیگر صحابه می دانستند. در روایتی دیگر نیز نقل است که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از این ماجرا باخبر بودند اما با آن مخالفتی نمودند، بنابراین، این رجحان و فضیلت خلفای راشدین بر دیگر صحابه، از طریق احادیث و روایات رسول خدا صلی الله علیه و آله به اثبات رسیده است. اگر هم در این احادیث، شک کنیم، خود رفتار مهاجرین و انصار این واقعیت را می رساند و در عین حال با مخالفت رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز مواجه نشدند. از طرف دیگر، اجماع صحابه بر خلافت عثمان رضی الله عنه و بیعت داوطلبانه و از روی رضایت صحابه رضی الله عنهم، خود، دلیلی دیگر بر این نکته می باشد.^۲

تمامی این احادیث، همه و همه، بیانگر لایق تر بودن عثمان نسبت به امر خلافت است و هر کس که خود را پایبند به قرآن و سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله می داند نباید در آن شکی به خود راه دهد. در واقع، بر هر مسلمانی واجب است به این امر مهم باور داشته باشد و در برابر شواهد و نصوصی که صحت این مسأله را به اثبات می رسانند سر تسلیم فرود آورد.^۳

ششم: اجماع مسلمانان بر لایق تر بودن عثمان به امر خلافت

رسول خدا صلی الله علیه و آله و همچنین اهل سنت و جماعت بر این اجماع نموده اند که عثمان رضی الله عنه بعد از ابوبکر و عمر رضی الله عنهما، لایق ترین افراد برای امر خلافت بوده و هیچ کس نیز با این قضیه به مخالفت صحابه برنخواسته است.^۴ ما در این جا آرای تعدادی از علمای حدیث را در این رابطه بازگو می کنیم:

۱- عقیده أهل السنة في الصحابة (۲/۶۶۴).

۲- منهاج السنة (۳/۱۶۵).

۳- عقیده أهل السنة في الصحابة (۲/۶۶۴).

۴- همان.

۱- ابن ابی شیبہ از حارثه بن مضرب روایت می کند که: او در دوران خلافت عمر رضی الله عنه به حج رفت و مشاهده کرد که همگان بعد از عمر، عثمان رضی الله عنه را لایق ترین افراد برای مقام خلافت می دانستند.^۱

۲- ابونعیم از حذیفه بن یمان رضی الله عنه نقل می کند که روزی عمر بن خطاب رضی الله عنه از من سؤال کرد: به نظرت، مردم بعد از من چه کسی را امیر خود خواهند کرد؟ من گفتم: قطعاً عثمان را به خلافت برخواهند گزید.^۲

۳- ذهبی از قول قاضی شریک بن عبدالله چنین روایت می کند: با مرگ رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، مردم، ابوبکر را به خلافت برگزیدند و اگر بهتر از ابوبکر در میانشان بوده باشد اما به هر دلیل، او را کنار گذاشتند، سپس با مرگ ابوبکر، عمر به خلافت رسید و به اقامه حق و عدالت مبادرت ورزید و چون در بستر مرگ افتاد، شورایی را برای تعیین خلیفه تشکیل داد و آنان نیز عثمان را به خلافت برگزیدند و اگر فرض کنیم که در میان ایشان، بهتر از عثمان بوده اما آنان او را انتخاب نکردند، پس آنان به امت خیانت نموده اند.^۳

آرا و احادیث، نشان می دهد که عثمان در میان صحابه رضی الله عنهم بعد از ابوبکر و عمر، از حق اولویت نسبت به سایر صحابه برخوردار بوده است؛ نیز روشن است که خود عمر نیز براساس احادیث رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و گرایشات مردم به این نکته پی برده بود که عثمان به خلافت خواهد رسید.^۴

۴- ابن سعد از قول نزال بن سبره رضی الله عنه روایت می کند که چون عثمان به خلافت رسید، عبدالله بن مسعود رضی الله عنه اعلام نمود: بدانید که ما بهترین افراد را به مقام خلافت برگزیدیم و در این مهم، هیچ قصوری ننمودیم.^۵

۵- حسن بن محمد زعفرانی از امام شافعی (رَحِمَهُ اللهُ) نقل می کند که او در این رابطه چنین گفته است: چون پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم وفات فرمود، مردم ابوبکر رضی الله عنه را به خلافت

۱- المصنّف (۵۸/۱۴).

۲- کتاب الإمامة والرد علی الرافضة، ص ۳۰۶.

۳- میزان الاعتدال (۲۷۳/۲).

۴- عقیده أهل السنة فی الصحابه (۶۶۶/۲).

۵- الطبقات الکبری (۶۳/۳).

برگزیدند؛ پس از او نیز عمر رضی الله عنه خلیفه شد و چون در بستر مرگ افتاد، شورایی را جهت تعیین خلیفه تشکیل داد، اعضای این شورا نیز به اجماع، عثمان رضی الله عنه را به خلافت انتخاب کردند.^۱ همچنین ابوحامد محمد مقدّس از امام شافعی (رَحِمَهُ اللهُ) نقل می‌کند که او چنین گفته است: بدانید که عثمان بعد از عمر، پیشوا و رهبر بر حق امت اسلام بود، زیرا خود اعضای شورا بودند که حق انتخاب خلیفه را به عبدالرحمن بن عوف واگذار کردند و او نیز عثمان را به این مقام برگزید و صحابه نیز بر این انتخاب اجماع نمودند، چون عثمان به خلافت رسید، تا آن هنگام که به شهادت رسید، براساس حق و عدالت حکومت کرد و در راه گسترش دین تلاش نمود.^۲

۶- شیخ الإسلام ابن تیمیه از امام احمد روایت می‌کند که صحابه رضی الله عنهم بعد از ابوبکر و عمر، آن‌گونه که بر خلافت عثمان با هم به توافق رسیدند در مورد هیچ‌کس دیگری به چنین اجماعی دست نیافتند.^۳

۷- ابوالحسن اشعری نیز در این رابطه چنین گفته است: عثمان را اعضای شورایی به خلافت انتخاب کردند که براساس وصیت عمر رضی الله عنه، همه حق خلافت را داشتند اما همه‌ی آنان، خلافت عثمان را پذیرفتند و بر این مسأله اجماع نمودند.^۴

۸- عثمان صابونی در بیان عقیده سلف و اصحاب حدیث نسبت به ترتیب خلفای راشدین، چنین می‌گوید: آنان بعد از خلافت صدیق و فاروق، معتقد به حقانیت خلافت عثمان می‌باشند؛ زیرا که او با اجماع اعضای شورا و سپس همه صحابه به این مقام رسید.^۵

۹- ابن تیمیه نیز، خود، چنین گفته است: همه مسلمانان با عثمان بیعت کردند و هیچ‌یک از این کار امتناع ننمود، حال اگر تصور کنیم که علی یا دیگر صحابه با او بیعت نمی‌کردند، بدون شک، عثمان هرگز به این منصب دست پیدا نمی‌کرد. عمر، اعضای شورا را از میان صحابه‌ای چون علی، عثمان، طلحه، زبیر، سعد بن ابی وقاص و عبدالرحمن

۱- مناقب الشافعی، البیهقی (۱/۴۳۴).

۲- الردّ علی الرافضة، ص ۳۲۰.

۳- منهاج السنّه (۳/۱۶۶).

۴- الابانه عن أصول الديانة، ص ۶۸.

۵- عقیده السلف و أصحاب الحديث ضمن الرسائل النبویة (۱/۱۳۹).

بن عوف انتخاب نمود که هر یک صلاحیت خلافت را داشتند، اما در جریان مذاکرات، زبیر، طلحه و سعد خود را کنار کشیدند، بعد از آنان عبدالرحمن نیز خود را کنار کشید تا از میان علی و عثمان، یکی را به خلافت برگزینند. عبدالرحمن در طی چند شبانه‌روزی که عمر به آنان فرصت داده بود تا خلیفه را از میان خود انتخاب کنند، با مهاجرین، انصار، تابعین، امرا و فرماندهان مشورت نمود و نظر آنان را جویا شد و همه‌ی آنان، عثمان را نسبت به امر خلافت لایق‌تر می‌دانستند، سپس در روز موعود، همه مسلمانان، داوطلبانه و با طیب خاطر و نه از روی تطمیع و یا تهدید - با عثمان رضی الله عنه بیعت کردند. محدثانی چون ایوب سختیانی، احمد بن حنبل و دارقطنی بیان داشته‌اند که هر کس علی را در امر خلافت، لایق‌تر از عثمان بداند، صحابه رضی الله عنهم را تحقیر نموده است؛ در واقع، مهمترین دلیل اولویت عثمان برای مقام خلافت این بود که همه صحابه رضی الله عنهم او را برای این منصب لایق‌تر می‌دانستند.^۱

۱۰- ابن کثیر، در خصوص کیفیت اجماع صحابه بر خلافت عثمان رضی الله عنه چنین می‌گوید: اعضای شورا، بعد از تشکیل اولین جلسه، به عبدالرحمن این اختیار را دادند تا او خلیفه را انتخاب نماید؛ او نیز نخست با همه اعضای شورا نسبت به فرد اصلح و اولی صحبت نمود، همه‌ی آنان در میان خود، عثمان را فرد اصلح و اولی می‌دانستند، او از علی سؤال کرد: اگر من تو را به خلافت انتخاب نکنم تو چه کسی را نسبت به خلافت، از همه لایق‌تر می‌دانی؟ علی نیز در جواب، عثمان را نام برد؛ چون عبدالرحمن همین سوال را از عثمان پرسید او در جواب، علی را لایق‌تر از همه می‌دانست، سپس عبدالرحمن به مشورت با دیگر صحابه رضی الله عنهم، تابعین، امرا و فرماندهان پرداخت، او حتی در این زمینه، نظر زنان، مسافران، دیگر ساکنان مدینه و نیز کودکانی را که به مدرسه می‌رفتند، جویا شد، همه آنان، بالاجماع، به لایق‌تر بودن عثمان به امر خلافت اذعان داشتند و او را فرد اصلح می‌دانستند. عبدالرحمن در طول آن چند شب و روز، وقت خود را صرف نماز، دعا و مشورت با مردم مدینه نمود و کمترین وقت را به استراحت اختصاص داد، چون شبِ روز چهارم فرا رسید، عبدالرحمن به خانه پسر خواهرش، مسور بن مخرمه، رفت و او را به

دنبال علی و عثمان فرستاد، هنگامی که علی و عثمان نزد او آمدند، عبدالرحمن به آنان گفت: همه مردم شما را لایق‌ترین افراد برای این مقام می‌دادند اما باید با من پیمان ببندید که اگر هر یک از شما به این مقام رسید عادل باشد و اگر به این منصب انتخاب نشد، طغیان نکند و در برابر خلیفه جدید، مطیع و فرمانبردار باشد. روز موعود، عبدالرحمن، عمامه رسول خدا صلی الله علیه و آله را بر سر گذاشت و با شمشیری به مسجد رفت، او به دنبال اعضای شورا، دیگر صحابه و ساکنان مدینه فرستاد، چون همه آمدند و مسجد مملو از جمعیت شد، بر منبر رفت و پس از حمد و ثنا و دعا و نیایش، رو به مردم کرد و گفت: ای مردم، من در این چند روز، نظر همه‌ی شما را راجع به خلیفه و پیشوای مسلمانان جویا شدم و دانستم که همه، علی و عثمان را لایق‌تر از دیگران می‌دانید، سپس عبدالرحمن، علی را فراخواند و به او گفت: با من پیمان ببند که در صورت به خلافت رسیدن به قرآن و سنت رسول الله صلی الله علیه و آله و روش ابوبکر و عمر پایبند و وفادار بمانی علی گفت: من چنین پیمانی نمی‌بندم، بلکه براساس فهم و توان خود رفتار خواهم نمود، آنگاه عبدالرحمن، عثمان را فراخواند و همین درخواست را از او نمود و عثمان نیز با او پیمان بست، در این هنگام، عبدالرحمن، دست به دعا برداشت و گفت: خداوند! من حقی را که بر گردنم بود به عثمان واگذار نمودم، چون سخنان عبدالرحمن تمام شد، مردم گرد عثمان جمع شدند و با او بیعت کردند، عبدالرحمن نیز یک پله بالاتر از عثمان، بر منبر نشسته و نظاره‌گر این ماجرا بود. نقل می‌کنند که علی اولین و یا دومین فردی بود که با عثمان بیعت نمود.^۱

این روایات را بدان دلیل آوردیم تا بیان کنیم تعیین عثمان به عنوان خلیفه مسلمین به اجماع همه صحابه رضی الله عنهم صورت گرفت و در این میان، هیچ‌یک از آنان مخالفتی ننمود.^۲

هفتم: حکم آن که علی رضی الله عنه را بر عثمان رضی الله عنه ترجیح می‌دهد

۱- البدایة و النهایة (۱۵۹/۷ - ۱۶۱).

۲- عقیده أهل السنة فی الصحابة (۶۷۱/۲).

بر اساس اعتقادات اهل سنت، هر کس علی را در امر خلافت، نسبت به ابوبکر و عمر، لایق تر و افضل داند، گمراه و بدعت گذار است و هر کس او را بر عثمان ترجیح دهد گناه کار می باشد ولی او را گمراه و بدعت گذار نمی نامند^۱. هر چند در این میان هستند علمایی که اعلام کرده اند که هر کس علی را لایق تر از عثمان بداند، در واقع، صحابه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم را به خیانت در امانت متهم کرده است که به جای علی، عثمان را به مقام خلافت رسانده اند.^۲

شیخ الإسلام ابن تیمیه در همین رابطه چنین می گوید: اعتقاد اهل سنت و جماعت بر این است که عثمان در امر خلافت، نسبت بر علی افضل بوده است اما این مسأله جزو آن اصول و قواعدی نیست که در صورت مخالفت با آن، فرد دچار ضلالت شود؛ مسأله مهم و خطیر در قضیهی خلافت نهفته است؛ زیرا اهل سنت، معتقد به ترتیب خلفای راشدین از ابوبکر تا علی است و هر کس به کم ارزش کردن هر یک از خلفای راشدین پردازد از گمراه ترین افراد امت است.^۳

بیان آرای علما در خصوص مسأله ترجیح دادن علی بر عثمان رضی الله عنه

ابن تیمیه در ضمن این مباحث بیان می دارد که در این رابطه دو نظر وجود دارد:

۱- اعتقاد به افضل بودن علی بر عثمان جائر نیست و هر کس بر این باور باشد از راه سنت خارج شده و به بیراهه‌ی بدعت گام نهاده است، زیرا تعیین عثمان به عنوان خلیفه، بر اساس اجماع صحابه رضی الله عنهم بوده است. علمایی چون ایوب سختیانی، احمد بن حنبل و دارقطنی بر این قول هستند که هر کس به این باور معتقد باشد، مهاجرین و انصار را تحقیر و بی اعتبار کرده است.

۱- مجموعه الفتاوی (۱۰۱/۳-۱۰۲).

۲- حقیبة من التاريخ، عثمان خمیس، ص ۶۶.

۳- مجموعه الفتاوی (۱۰۱/۳).

۲- چون وضعیت و شرایط عثمان و علی به هم نزدیک و تقریباً یکسان بوده است هر کس نیز به افضل بودن علی بر عثمان معتقد باشد، دچار بدعت و ضلالت نگشته است.^۱

گفتار دوم

روش حکومت داری عثمان بن عفان رضی الله عنه

چون بیعت مردم با عثمان تمام شد، خطیبی از جانب او برخاست و اعلام کرد که عثمان بر اساس قرآن و سنت و شیوه شیخین حکومت خواهد نمود، عثمان نیز در خطبه خویش با تأکید بر این مهم، اعلام نمود که او جز در موارد اجرای حدود، براساس صبر و حکمت حکومت خواهد کرد؛ او همچنین مردم را به پرهیز از متاع بی‌ارزش دنیا فراخواند تا دچار نزاع و حسادت نسبت به هم نشوند که این امر سبب تفرقه امت می‌شود. گویا عثمان، با بصیرت ایمان خویش، می‌دید که امت اسلام به خاطر پرداختن به دنیا و تبعیت از هوی و هوس، در دام فتنه‌ای عظیم گرفتار خواهند شد.^۱

عثمان در خطبه خویش چنین گفت: مرا به عنوان خلیفه انتخاب کردند و من هم آن را پذیرفتم؛ بدانید که من پیرو راه راست هستم و بدعت‌گذار نمی‌باشم؛ من سوگند یاد می‌کنم که پیرو قرآن و سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله باشم و از راه و روش خلفای قبل از خود و نیکوکاران و محسنین تبعیت نمایم و جز در موارد اجرای حدود و مجازات، نسبت به شما با صبر و رأفت رفتار کنم، دنیا چون گیاهی است زیبا که نظر مردمان بسیاری را به سوی خود جلب کرده است، ای مردم! به متاع بی‌ارزش دنیا دل نبندید و به آن اطمینان نکنید که آن قابل اطمینان نیست و بدانید که تنها کسی از دام آن نجات می‌یابد که به آن پشت کند.^۲

در این میان روایتی است که در آن گفته شده، عثمان چون شروع به خطبه نمود، دچار لکنت زبان شد و نمی‌دانست که چه می‌گوید، سپس به مردم گفت: سوار کاری برای اولین بار مشکل است، اگر زنده بمانم خطبه را برای شما درست و واضح خواهم خواند. باید دانست این روایت که ابن عبدربه آن را در «العقد الفرید» آورده، نادرست و بی‌اساس می‌باشد.^۳

۱- تحقیق مواقف الصحابة فی الفتنة (۱/۳۹۲).

۲- تاریخ الطبری (۵/۴۴۳).

۳- السلمی، خلافة عثمان بن عفان، ۳۴ و ۳۵.

نخست: نامه‌های عثمان رضی الله عنه به کارگزاران، والیان، فرماندهان لشکری و عامه مردم

عثمان بنا به وصیت عمر، تا یکسال هیچ کدام از کارگزاران دولت را از کار برکنار نکرد. اگر فردی محقق، در نامه‌هایی که عثمان به والیان و کارگزاران دولت نوشت، خوب و عمیق بنگرد به راه و روش او در حکومت پی خواهد برد.^۱ ما در اینجا به تحقیق در این راه و روش خواهیم پرداخت:

۱- اولین نامه عثمان رضی الله عنه به همه‌ی والیان

خداوند، اولین وظیفه رهبران را حفاظت و مراقبت از ملتشان قرار داده و نه جمع کردن خراج و مالیات. بدانید که رهبران نخستین، حافظ و مراقب امت بودند و نه خراج بگیر، اما بعد از آنان، رهبران این امت تنها خراج بگیر خواهند بود و دیگر حافظ و مراقب امت نیستند. اگر اوضاع به این صورت شود، شرم و حیا، حس امانت‌داری و وفاداری از میان می‌رود. بدانید که درست‌ترین روش‌های حکومت این است که حاکمان مراقب امور و مسایل امت باشند و به وظایف خود در قبال آنان عمل کنند، اموال مردم را از آنان نگیرند و تنها آن مقدار که برایشان است از آنان طلب نمایند، اهل ذمه را احترام گذارند، در گام نخست اموالشان را از آنان نگیرند و تنها آن مقدار که برایشان است از آنان طلب کنند و نسبت به دشمنان‌شان از در وفای به عهد و پیمان وارد شوند.^۲

می‌بینیم که عثمان رضی الله عنه در این نامه، وظیفه حاکمان در برابر امت را روشن می‌سازد. او بیان می‌کند که وظیفه حاکمان حفاظت و مراقبت از امت و مصالح و منافع آنان است نه جمع کردن مالیات و خراج از ایشان. به همین دلیل ایشان اعلام می‌دارد که سیاست حکام باید بر این اساس باشد که رهبران با گرفتن تنها آن مقدار مالیات و خراج که بر مردم است، حقوق مردم را رعایت نمایند و از مشغول شدن به جمع‌آوری مالیات و ثروت اندوختن پرهیزند که در غیر این صورت حیا و آزر از میان می‌رود و حس امانت‌داری و وفاداری از جامعه رخت برخواهد بست.^۳

۱- تحقیق مواقف الصحابة (۱/۳۹۳).

۲- تاریخ الطبری (۵/۲۴۴).

۳- تحقیق مواقف الصحابة (۱/۳۹۳).

در واقع در نامه عثمان بر این نکات تأکید شده بود: حفظ عدالت سیاسی، اجتماعی و اقتصادی در جامعه که از طریق رعایت حقوق شهروندان و گرفتن تنها آن مقدار خراج و مالیات که بر عهده آنان است، حاصل می‌آید و نیز اساس قرار دادن این اصل که وظیفه دولت حفاظت و مراقبت از امت است نه جمع کردن مالیات و ثروت اندوختن.^۱

عثمان بن عفان در این نامه بیان می‌دارد که در صورت تبدیل شدن حاکمان به خراج‌بگیران و جمع‌کنندگان مالیات به جای محافظان و سرپرستان امت، اخلاق نیکو و پسندیده از میان جامعه رخت بر بسته و دیگر شاهد شرم و حیا و حس امانت‌داری و وفاداری در میان افراد جامعه نخواهیم بود، زیرا مابین حاکمان و مردم ریسمانی وجود دارد والا و با ارزش که تنها یک چیز آن را استحکام می‌بخشد و آن حرکت به سوی رضای خداوند متعال است.

اگر حاکمان با اطاعت از رهبران امت و امانت‌دار بودن نسبت به بیت‌المال و وفادار ماندن به رهبران، در این مسیر حرکت کنند آن‌گاه حیا و آزر در جامعه فراگیر شده و مردم را از ارتکاب کارهای ناپسند و گرفتار شدن در گناهان منع می‌کند. عثمان رضی الله عنه، والیان را به رعایت عدالت در حق مردم سفارش نمود که آن حاصل نمی‌شود جز آن هنگام که حکام تنها آن مالیاتی را که بر مردم است از آنان بگیرند و تنها انجام وظایفی را که بر دوششان است از آنان بخواهند و در مقابل، اموال مردم را حیف و میل نکنند و آن را حق صاحبان‌شان بدانند.

از دیگر سو عثمان رضی الله عنه، وفادار بودن به پیمان‌ها و عقدنامه‌ها را مهمترین دلایل فتح و پیروزی بر دشمنان می‌داند و والیان را به رعایت آن سفارش می‌کند و این امریست که تاریخ، تأثیر این اخلاق والا را در موفقیت‌های مسلمانان به اثبات رسانیده است.^۲

۲- نامه ایشان به فرماندهان سپاه

اولین نامه‌ای که ایشان به فرماندهان سپاه در دیگر مناطق سرزمین اسلامی نوشتند به این شرح است: شما حافظان و نگهبانان امت هستید، عمر رضی الله عنه، شما را بر اساس شورا منصوب

۱- حمد شاهین، الدولة الإسلامية في عصر الخلفاء الراشدين، ص ۲۴۶.

۲- التاريخ الإسلامي (۳۶۹/۱۲).

کرد و قوانین و دستورات شما را در شورا تدوین نمود، هر کدام از شما که از راه راست منحرف شود، خداوند او را، براساس قوانین خود، از میان می‌برد و دیگران را جایگزین او می‌نماید؛ بنابراین دقت کنید که چگونه رفتار می‌کنید، زیرا من در امر خلافت که خداوند عز وجل مرا ملزم به رعایت و مراقبت آن نموده دقیق بوده و مراقب اعمال کارگزاران دولت می‌باشم.^۱

در این نامه، نکته‌ای که قابل توجه است این می‌باشد که در خلافت اسلامی، با تغییر خلیفه، همه‌ی امور و مسایل دچار تغییر نمی‌شوند، زیرا همه‌ی خلفا و کارگزاران آنان در یک مسیر حرکت می‌کنند و آن اجرای اسلام و احکام آن در دنیا و میان مردمان است. نیز در این نامه به این امر اشاره شده است که حکومت و دستورات خلفا براساس شورای امت می‌باشد و به این ترتیب تمامی امور مهم زیر نظر بزرگان و صاحب‌نظران امت تصویب و اجرا می‌شود و اگر حاکمی بمیرد و جانشین او بیاید، باز همه بر همان روش و در جهت همان هدف والای اجرای اسلام گام برمی‌دارند. همچنین حضرت رضی الله عنه بر این اصل تأکید کرده‌اند که هر کس از دین خدا و صراط مستقیم او منحرف شود، سنت و قانون خداوند متعال در مورد او اجرا خواهد شد؛ زیرا کمک و نصرت خداوند به دوستان خود، مشروط به پایبندی به دین و تسلیم بودن در برابر اوامر و دستورات اوست و اگر مردمانی از این راه منحرف شوند، خداوند با اقتدار کامل، آنان را از میان برده و مردمانی دیگر را جایگزین آنان می‌نماید.^۲ کما این که در قرآن نیز چنین آمده است:

﴿لَهُ مَعْصِيَتٌ مِّن بَيْن يَدَيْهِ وَمَنْ خَلْفَهُ يَحْفَظُونَهُ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ وَإِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِقَوْمٍ سُوءًا فَلَا مَرَدَّ لَهُ وَمَا لَهُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ وَالٍ﴾ ﴿۱۱﴾ الرعد: ۱۱

(انسان دارای فرشتگانی است که به (نوبت عوض می‌شوند و) پیاپی از روبرو و از پشت سر (و از همه جوانب دیگر، او را می‌پایند و) به فرمان خدا از او مراقبت می‌نمایند. خداوند حال و وضع هیچ قوم و ملتی را تغییر نمی‌دهد (و ایشان را از بدبختی به خوشبختی، از نادانی به دانائی، از ذلت به عزت، از نوکری به سروری، و... و بالعکس

۱- تاریخ الطبری (۵/۲۴۴).

۲- التاریخ الإسلامی (۱۲/۳۷۰).

نمی‌کشاند) مگر این که آنان احوال خود را تغییر دهند، و (این سنت جاری در اسباب و مسببات ظاهری است، ولی) هنگامی که خدا بخواهد بلائی به قومی برساند هیچ کس و هیچ چیزی نمی‌تواند آن را (از ایشان) برگرداند، و هیچ کس غیر خدا نمی‌تواند یاور و مددکار آنان شود).

در آخر نامه، حضرت تأکید کرده‌اند که ایشان نسبت به وظایف خود آگاه بوده و بدان‌ها عمل می‌نمایند؛ زیرا اگر حاکمان و مردم به وظایف خود عمل کنند، در آن صورت هر فردی از افراد جامعه به این احساس والا می‌رسد که در راه خدمت به امت گام برمی‌دارد.^۱

۳- نامه ایشان به کارگزاران امر خراج و مالیات

اولین نامه ایشان به کارگزاران امر خراج و مالیات به شرح ذیل می‌باشد:

بدانید که خداوند مردمان را به حق آفرید و جز حق، چیز دیگری را از آنان نمی‌پذیرد. بنابراین دنبال حق باشید و با آن، حق را به صاحب آن بدهید. امانت‌دار باشید و به آن پایبند باشید، اولین افرادی نباشید که آن را از بین می‌برند که در خیانت‌های نسل‌های بعد از خود شریک هستید. وفاداری را ترویج دهید و به یتیمان ستم نکنید، زیرا خداوند عز وجل با هر که به آنان ظلم نماید دشمن است.^۲

در این نامه بیان شده است که خداوند، از بندگان خود تنها حق را می‌پذیرد و حق بر دو رکن امانت‌داری و وفاداری استوار است؛ پس ایشان از یتیمان و هم پیمانان مسلمانان یاد می‌کند و به کارگزاران سفارش می‌کند در مورد آنان نهایت تلاش را نمایند^۳، زیرا خداوند از ستم‌کنندگان به آنان، انتقام خواهد گرفت که دشمن ستمکاران است و این بیانگر جنبه ظلم ستیزی دین اسلام و تأکید آن بر دستگیری از ضعفا است.^۴

۱- صادق عرجون، عثمان بن عفان، ۱۹۹.

۲- تاریخ الطبری (۲۴۴/۵).

۳- صادق عرجون، عثمان بن عفان، ص ۱۹۹.

۴- تاریخ اسلامی (۳۷۱/۲۰).

۴- نامه او به عامه‌ی مردم

بدانید تا زمانی که از قرآن و سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله تبعیت کنید به هدایت دست یافته‌اید. اگر در میان شما سه خصلت پدید آید به بیراهه‌ی بدعت گرفتار خواهید آمد. آن‌ها عبارتند از: نعمت فراوان، ازدواج فرزندان شما با دختران ملل دیگر و خواندن قرآن از جانب عرب‌ها و عجم‌ها، زیرا رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند:

«الكفر في العجمه، فإذا استعجم عليهم أمر تكلفوا وابتدعوا».

«کفر در میان غیر عرب است که آنان هرگاه در امری دچار شک و اختلاف شوند به بدعت و اجتهاد خود در آن امر روی می‌آورند».^۱

در این نامه، عثمان مردم را به تبعیت از قرآن و سنت و اجتناب از بدعت تشویق می‌نماید و آنان را از انحرافات که بر اثر گرفتار آمدن در سه خصلت پدید می‌آید، برحذر داشته است و آن‌ها عبارتند: نعمت فراوان که مردمان را به رفاه و کنار گذاشتن تلاش و کوشش و سستی اراده‌ها دچار می‌کند، ازدواج با زنان و دختران ملل دیگر که در طول تاریخ در تمامی زمینه‌ها تأثیرات خود را به جا گذاشته است و ترویج فراگرفتن قرآن در میان عرب و غیر عرب؛ زیرا اعراب بادیه‌نشین به خاطر سرسخت و خشن بودن، به ندرت به هدایت راستین دست یافته‌اند، کما این که بیشتر خوارج از بادیه‌نشینان بودند، هر چند که بسیار قرآن تلاوت می‌کردند و شب و روز به عبادت مشغول بودند، ملل غیر عرب هم چون تحت تأثیر ادیان و تفکرات کهنی که مخالف قرآن و سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌باشند، قرار دارند، باید از التقاط این ادیان و عقائد و باورهای راستین اسلام و پیدایش انواع بدعت‌ها ممانعت کرد و از آن پرهیز نمود، همانطور که گمراه‌ترین فرقه و مکاتبی که در تاریخ اسلام ظهور کرده‌اند از اینان پدید آمده است.^۲

دوم: مرجع عالی قوانین دولت

عثمان در خطبه نخستین خود اعلام نمود که مرجع عالی قوانین و عملکرد دولت او قرآن، سنت و شیوه حکومت شیخین است، همان‌طور که خود او چنین گفته: «من پیرو قرآن و

۱- تاریخ الطبری (۲۴۵/۵).

۲- صادق عرجون، عثمان بن عفان، ص ۱۹۹.

سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله هستم و از بدعت اجتناب خواهم نمود و سوگند یاد می‌کنم که بعد از تبعیت از آن دو، از راه و روش دو خلیفه پیشین خود که شما بر آنان و حکومت‌شان اجماع نظر داشتید، پیروی نمایم»^۱.

۱- مرجع اول، قرآن است. خداوند در رابطه با مرجعیت آن چنین فرموده است:

﴿ إِنَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِتَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ بِمَا أَرْنَاكَ اللَّهُ وَلَا تَكُنَ لِلْخَائِبِينَ

خَصِيمًا ﴿١٠٥﴾ النساء: ۱۰۵

(ما کتاب (قرآن را که مشتمل بر حق و بیانگر هر آن چیزی که حق است) به حق بر تو نازل کرده‌ایم تا (مشعل راه هدایت باشد و بدان) میان مردمان طبق آنچه خدا به تو نشان داده است داوری کنی، و مدافع خائنان مباش).

بنابراین قرآن شامل تمام احکام مربوط به امور زندگی یک فرد مسلمان و اصول و مبادی می‌باشد که برای اصلاح بخش‌های مختلف حیات یک جامعه لازم است، نیز قواعد و اصولی را که دولت اسلامی باید بر آنها استوار گردد را در بردارد.

۲- مرجع دوم: سنت پاک رسول خدا است که اصول قوانین اسلامی بر پایه آن می‌باشد و از طریق آن می‌توان موارد و مصادیق اجرای احکام قرآن را شناخت.^۲

۳- تبعیت از راه و روش ابوبکر و عمر

رسول خدا صلی الله علیه و آله در مورد آن دو چنین فرمودند:

«اِفْتَدُوا بِاللَّذِينَ مِنْ بَعْدِي: أَبِي بَكْرٍ وَ عُمَرُ.»^۳

«به آن دو نفر بعد از من (ابوبکر و عمر) اقتدا نمایید و از آن‌ها پیروی کنید).

دولت ذی‌النورین، دولتی بود تحت تأثیر دین و احکام آن، به عبارتی دیگر در آن حکومت، شریعت اسلام مافوق تمام قوانین دیگر بود به نحوی که تصویری درخشان از حکومت اسلام را به منصفه ظهور رسانید که در آن حاکم و مردم، همه تابع قوانین و دستورات شریعت می‌باشند.^۴ در واقع در جامعه صحابه، همه در برابر شریعت سر تسلیم

۱- تاریخ الطبری (۵/۴۴۳).

۲- مؤلف، فقه التمکین فی القرآن الکریم، ۴۳۲.

۳- صحیح سنن الترمذی (۳/۲۰۰).

۴- نظام الحکم فی الإسلام، ص ۲۲۷.

فرود آورده و به آن مقید بوده‌اند. در چنین جامعه‌ای، اطاعت از خلیفه، تنها در گرو اطاعت او از شریعت است کما این که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرموده است:

«لَا طَاعَةَ فِي الْمَعْصِيَةِ، إِنَّمَا الطَّاعَةُ فِي الْمَعْرُوفِ»^۱.

«برای انجام گناه از کسی اطاعت نمی‌شود، بلکه باید در صورت فرمان به معروف، دستورات را دنبال نمود».

قدرت شریعت در دولت خلفای راشدین، در کنار دیگر ویژگی‌ها، از مهمترین ویژگی‌های آن دولت بود. این ویژگی‌ها عبارتند از:

• قدرت حکومت فراگیر بوده و در جهت ایجاد تعامل و توازن بین نیازهای دنیا و آخرت امت اسلام بود.

• حکومت متعهد به اطاعت از شریعت بود.

• حکومت فقط بر پایه وحدت امت اسلام استوار بود.^۲

سوم: حق امت در بازخواست خلیفه

بدون شک، قدرت خلیفه، مطلق نبود، بلکه در چهارچوب دو امر بود:

۱- مخالف نصّ صریحی نباشد که در قرآن و سنت آمده است. در ضمن نوع اجرای آن تصمیم نیز مطابق با روح و اهداف شریعت باشد.

۲- مخالف مواردی نباشد که امت اسلام بر آن‌ها اجماع نظر دارد.

اساس این حق امت از آن جا نشأت می‌گیرد که خلیفه نماینده‌ی مردم است، از آنان قدرت خود را می‌گیرد و چارچوب قدرت او را امت تعیین می‌کند، بنابراین هرگاه امت تعیین اجرای شریعت دین و حفظ مصالح امت را در افزایش و یا کاهش قدرت و اختیارات خلیفه بداند، می‌تواند این کار مهم را انجام دهد که این از طریق مجلس شورای منتخبین امت صورت می‌گیرد.^۳ عثمان نیز بر همین اساس خطاب به صحابه فرمود: «هرگاه دیدید که بر اساس دستور قرآن فیصله می‌کنم، باید مرا به زنجیر بکشید، حتماً اینکار را

۱- صحیح البخاری (حدیث ۷۵۴۵)

۲- السننهوری، فقه الخلافة، ۸۰.

۳- فتوحی عبدالکریم، الدولة و السیادة، ۲۶۸.

انجام دهید^۱ بنابراین هنگامی که دسته‌ای از مسلمانان، نسبت به عملکردش به او متعرض شده و او را مورد بازخواست قرار دادند، خواسته آنان را تقبیح و محکوم نکرد و به آنان اعلام نمود که حاضر است در صورتی که اشتباهات او اثبات شود، آنها را اصلاح نماید.^۲

چهارم: شورا

از مهمترین ارکان حکومت اسلامی، مشورت رهبران حکومت با مسلمانان و پذیرش آرا و نظرات شورای امت می‌باشد، کما این که قرآن چنین می‌فرماید:

﴿فِيمَا رَحِمَهُ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَأَنْفَضُوا مِنْ حَوْلِكَ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ ﴿١٥٩﴾﴾

آل عمران: ۱۵۹

(از پر تو رحمت الهی است که تو با آنان (که سر از خط فرمان کشیده بودند) نرمش نمودی. و اگر درشتخوی و سنگدل بودی از پیرامون تو پراکنده می‌شدند. پس از آنان در گذر و برایشان طلب آموزش نما و در کارها با آنان مشورت و رایزنی کن. و هنگامی که (پس از شور و تبادل آراء) تصمیم به انجام کاری گرفتی (قاطعانه دست به کار شو و) بر خدا توکل کن؛ چرا که خدا توکل کنندگان را دوست می‌دارد).

همچنین خداوند در قرآن چنین فرموده است:

﴿وَالَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِرَبِّهِمْ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَأَمْرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ ﴿٣٨﴾﴾

الشوری: ۳۸

(و کسانی که دعوت پروردگارشان را پاسخ می‌گویند، و نماز را چنان که باید می‌خوانند، و کارشان به شیوه رایزنی و بر پایه مشورت با یکدیگر است، و از چیزهایی که بدیشان داده‌ایم (در کارهای خیر) صرف می‌کنند).

۱- مسند أحمد، ۵۲۴.

۲- الدولة و السياسة، ۳۷۹۰.

بر همین اساس، عثمان، در حکومت خود، مجلسی را متشکل از بزرگان صحابه رسول الله صلی الله علیه و آله تشکیل داده^۱ و کارگزاران و فرماندهان خویش را بدان سفارش می کرد: بر آن روشی که در دوران خلافت عمر رضی الله عنه بر آن بودید بمانید و از آن منحرف نشوید و هرگاه در مسأله‌ای مشکل و مهم به تصمیم نیاز داشتید، آن را به من و شورا واگذار کنید تا ما امت را بر آن به اجماع برسانیم و سپس انجام آن را به شما بسپاریم.^۲

فرماندهان و والیان آن حضرت هم، چون قصد نبرد و کارزار با دشمنان را داشتند از خلیفه درخواست اذن می کردند، آن حضرت هم مسأله را با بزرگان صحابه در میان می گذاشت و در مورد لوازم و تجهیزات و همچنین برنامه‌ها و نقشه‌های کار با آنان صحبت می نمود و سپس به فرماندهان اذن آن کار را می داد.^۳ به عنوان مثال هنگامی که عبدالله بن ابی سرح قصد داشت تا به سواحل شمال آفریقا لشکرکشی کند و خطر رومیان را از مرزهای حکومت اسلام دور نماید، نامه‌ای به خلیفه نوشت و از او اذن این کار را درخواست کرد. خلیفه نیز بعد از مشورت با شورای صحابه، این اذن را به او داد.^۴

یا آن هنگامی که معاویه بن ابی سفیان رضی الله عنه قصد حمله به جزایر «قبرص» و «رودس» را داشت، نامه‌ای به خلیفه نوشت و نظر خلیفه را در این مسأله جویا شد. خلیفه نیز تا به نظر و رأی شورای صحابه آگاه نشد به نامه معاویه جوابی نداد و چون صحابه با این کار موافقت کردند، او نیز به معاویه اذن حمله با آن جزایر را صادر نمود.^۵

همچنین خود فرماندهان خلیفه نیز به مشورت با یکدیگر می پرداختند و نظر یکدیگر را در مسایل مهم جویا می شدند.^۶ از دیگر موارد مشورت خلیفه با شورای صحابه می توان به این موارد اشاره کرد: مسأله جمع آوری و تدوین قرآن، قضیه قتل هرمان به دست عبیدالله بن عمر، اتخاذ تدابیر لازم برای کنترل فتنه و شورش معترضان به خلیفه، مسایل قضا و بسیاری موارد دیگر که در مباحث بعد به آن خواهیم پرداخت.

۱- الإدارة العسكرية في الدولة الإسلامية (۲۷۷/۱).

۲- همان.

۳- فتوح مصر، ۸۳.

۴- همان، ۱۸۳.

۵- الإدارة العسكرية (۲۷۸/۱).

۶- الإدارة العسكرية (۲۷۸/۱).

پنجم: عدالت و مساوات

مهمترین وظایف حکومت اسلامی، تشکیل حکومت بر پایه اصول اسلامی است و عدالت و مساوات از مهمترین این اصول می‌باشند. ذی‌النورین هم در نامه خود به مردمان تمامی سرزمین‌های اسلامی از آنان خواست که امر به معروف و نهی از منکر کنند، هیچ مؤمنی خود را خوار و ذلیل دیگران نکند و بدانید من تا زمانی که فردی مورد ستم قرار گرفته، همراه او و علیه فرد ستمکار هستم^۱. ذی‌النورین سیاست خود را بر پایه‌ی عدل و مساوات بنیان نهاد و آن را به بهترین شکل اجرا می‌نمود. به عنوان مثال، هنگامی که شهود گواهی دادند که ولید بن عقبه شرب خمر کرده است، ایشان بدون هیچ عذر و بهانه‌ای، حد را در مورد ولید که برادر مادری او نیز بود به اجرا گذاشت و او را از امارت کوفه عزل نمود و چون سعید بن عاص را جایگزین او نمود، مردم کوفه او را نپذیرفتند و آن حضرت با سعه‌صدر، نظر مردم را قبول کردند و ابوموسی اشعری رضی الله عنه را به امارت کوفه منصوب نمودند. همچنین روایت است که روزی ایشان از دست خدمتکار خود خشمگین شدند و گوش او را محکم کشیدند، شب هنگامی که به بستر خواب رفت، ذی‌النورین از این کار خود بسیار پشیمان شدند و از آن خدمتکار خواستند که او نیز به همان شکل انتقام بگیرد، هر چند خدمتکار، در ابتدا از این کار امتناع می‌کرد اما با اصرار خود حضرت رضی الله عنه سرانجام به این خواسته‌ی ذی‌النورین تن درداد.^۲

ششم: آزادی‌های مشروع

اصل آزادی، از اصولی است که حکومت خلفای راشدین بر پایه‌ی آن استوار بود. این اصل، اعلام می‌دارد که باید آزادی‌های مشروع و در چارچوب دین را حق مردم دانست و نباید آن را از آنان سلب کرد. دین اسلام، نیز در همین راستا مردم را به این مهم فرا می‌خواند و آن‌را حق همه مردم می‌داند. در دوران خلفای راشدین تمام آزادی‌هایی که امروزه مرسوم می‌باشد، وجود داشتند و دولت به آن‌ها احترام می‌گذاشت.^۳ آزادی‌هایی

۱- تاریخ الطبری (۴/۴۱۴).

۲- نظام الحکم فی عهد الخلفاء الراشدين، حمد محمد الصمد، ۱۴۹.

۳- همان، ص ۱۵۷-۱۵۸.

چون آزادی عقیده، آزادی رأی و نظر، آزادی مسافرت، آزادی حق مالکیت، حق داشتن امنیت و حفظ حریم مسکن افراد جامعه.

هفتم: محاسبه و بازخواست

امیر مؤمنان حضرت عثمان رضی الله عنه همچنان که همیشه خود را مورد محاسبه و بازخواست قرار می دادند، از محاسبه و بازخواست دیگر مردمان نیز هرگز غافل نمی شدند. ما در این جا به چند مورد از این مواخذه و سرزنش می پردازیم:

۱- سرزنش کردن به خاطر پوشیدن لباس زرد رنگ

ابوهریره روایت می کند که بعد از این که کاروان خلیفه عازم حج شد، محمد بن جعفر بن ابی طالب نیز قصد رفتن با آنان را کرد اما شب قبل از آن با همسر خود همبستر شد؛ صبح چون در منطقه «ملل» به کاروان رسید، بالاپوش زرد و سرخ رنگ بر تن نموده بود، عثمان رضی الله عنه چون او را دید، بر او خشمگین شد و او را سرزنش نمود که چرا این چنین لباسی بر تن کرده حال آن که رسول خدا صلی الله علیه و آله مردم را از پوشیدن چنین لباسی بر حذر داشته است.^۱

۲- ممانعت از حج و عمره زنانی که در دوران عده بودند

امام عبدالرزاق از مجاهد روایت می کند که هم عمر و هم عثمان، زنانی را که در دوران عده بودند و قصد حج داشتند از «جحفه» و «ذی الحلیفه» به مدینه برمی گرداندند.^۲

۳- دستور ایشان به ذبح کبوتر

چون وضعیت معیشت مردم بهبود یافته بود، اندک شماری از مردم، برای گذراندن اوقات خود، به کارهایی مثل کبوتربازی روی آورده بودند، اما ذی النورین، آنان را از این کار منع می نمود.^۳

۱- مسند احمد (حدیث ۵۱۷).

۲- المصنّف (حدیث ۱۲۰۷۱).

۳- تاریخ الطبری (۴۱۵/۵).

امام بخاری به نقل از حسن روایت می‌کند: شنیدم که عثمان دستور داد سگ‌ها را بکشند و کیوتران را ذبح کنند.^۱

۴- تویخ آنانی که به بازی تخته‌نرد می‌پرداختند

عثمان رضی الله عنه مردم را از تخته‌نرد و سرگرم شدن به آن نهی می‌کرد و دستور می‌داد آن‌ها را بشکنند و بسوزانند. امام بیهقی از زید بن صلت روایت می‌کند که روزی عثمان بر منبر رفت و خطاب به مردم چنین گفت: ای مردم! از قمار - که در این جا منظورشان تخته‌نرد بود - پرهیزید. به من گزارش داده‌اند که در خانه‌های تعدادی از شما این وسیله وجود دارد، هر کس که تخته‌نرد در خانه‌اش دارد آن‌را بشکند و بسوزاند. روزی دیگر عثمان باز بر منبر در مورد تخته‌نرد چنین سخن گفت: ای مردم، من در مورد تخته‌نرد با شما صحبت کردم اما ندیدم که آن را از خانه‌هایتان بیرون بیاورید و از آن اجتناب کنید، من تصمیم دارم که هیزم زیادی را جمع کنم و پس دستور دهم که تمامی تخته‌نردها را از خانه بیرون آورده و بر آن هیزم، آتش زنند.^۲

۵- تبعید نمودن افراد شرور و اراذل و اوباش

عثمان رضی الله عنه هر که را که شرور بود و یا در مدینه با خود سلاح حمل می‌کرد، از شهر اخراج می‌نمود؛ سالم بن عبدالله رضی الله عنه روایت می‌کند که هرگاه عثمان فرد شروری را دستگیر می‌کرد و یا خبر می‌آوردند که فردی با چوب و یا ابزاری خطرناک‌تر در میان مردم ایجاد رعب نموده و آنان را آزار داده است او را از شهر اخراج و تبعید می‌کرد.^۳

۶- مجازات فردی که عموی پیامبر خدا را تحقیر کرده بود

در دوران خلافت ایشان، آن حضرت فردی را که در یک نزاع به عباس بن عبدالمطلب توهین کرده بود، مورد ضرب و شتم قرار داد، هنگامی که از او سؤال شد آیا این اقدام او از نظر شرع درست بوده است، گفت: بله کار من درست بود، آیا ممکن است پیامبر

۱- الأذنب المفرد، باب ذبح الحمام (حدیث ۱۳۰۷).

۲- السنن الکبری، کتاب الشهادات (۲۱۵/۱۰).

۳- تاریخ الطبری (۴۱۶/۵).

خدا ﷻ که عمویش را ارج می گذاشت، اجازه تحقیر نمودن او را می دادند؟! پیامبر خدا ﷺ هر کس که این کار را انجام می داد و یا نسبت به آن کار رضایت خود را نشان می داد، سرزنش می کردند.^۱

۷- ایشان، مردم را از شرب خمر نهی می کرد، زیرا شراب سرچشمه همه‌ی جنایتهاست

نسائی و بیهقی در سنن خود آورده‌اند که عثمان در یک خطبه به مردم چنین گفت: از شرب خمر اجتناب کنید، زیرا که آن سرچشمه تمام جنایتهاست، در روزگار قدیم، فردی عابد شیفته زن همسایه خود شد و به همین دلیل زن یکی از همسایگان خود را به خواستگاری او فرستاد، آن زن شرط گذاشت که اول باید آن مرد را ببیند. چون آن مرد به خانه آن زن رفت، دید آن زن زیبارو با ظرفی از شراب در کنار خدمتکار خود ایستاده است، آن زن به او گفت: یا با من زنا کن، یا این خدمتکار را بکش و یا این ظرف شراب را بخور، آن مرد خوردن شراب را ترجیح داد تا مرتکب آن دو گناه بزرگ دیگر نشود، پس از خوردن ظرف شراب، نه تنها با زن زنا کرد، بلکه خدمتکار او را نیز به قتل رسانید، پس ای مردم! از شرب خمر بپرهیزید و بدانید که هرگز ایمان و شراب با هم در یک فرد جمع نمی شوند بلکه یا در او ایمان وجود دارد و یا علاقه به شراب.^۲

۸- شمه‌ای از خطبه‌ها و سخنان حکمت‌آمیز حضرت عثمان رضی الله عنه

الف: خطبه ایشان در رابطه با تدارک سفر آخرت و حضور برای روز قیامت: حسن بصری روایت می کند که عثمان بر منبر رفت و پس از حمد و ثنای پروردگار چنین گفت: «ای مردم! از خدا بترسید که شما را در ترس از او منفعت است. زیرک‌ترین مردمان آن کسی است که نفس خود را محاسبه نمود، برای آخرت خویش تلاش کرد و به چنگ زدن به نور قرآن، چراغ قبر خویش را مهیا ساخت. کور دلانی که نور حق را نمی بینند از این بترسند که در روز قیامت، خداوند آنان را که در دنیا چشم بینا داشتند،

۱- همان (۴۱۷/۵).

۲- سنن النسائی، کتاب الأشربة و مؤسوعة فقه عثمان، ص ۵۲.

نابینا محشور می‌سازد. انسان خردمند را قرآن و هدایت آن کفایت است. آنان را که گوش دل نیست و ندای حق را نمی‌شنوند، از رحمت خداوند بدورند و بدانید که هر که با خداست از هیچ چیز نهراسد و هر که دور از خداست امید و آخرتی ندارد.^۱ از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمودند: «إِنَّ الْجَمَاءَ لَتُقَصُّ مِنَ الْقِرْنَاءِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ.» «در روز قیامت [عدالت تا بدان حد است] که حیوان بی‌شاخ از حیوان شاخ‌دار انتقام می‌گیرد.»^۲

ب: در رابطه با اخلاق نیک و پسندیده

روزی عثمان رضی الله عنه خطاب به مردم چنین گفت: «ما در همه حال همراه و همگام رسول خدا صلی الله علیه و آله بودیم، چه آن هنگام که ایشان در سفر و در غزوات بودند و چه آن هنگام در شهر مقیم می‌شدند، به عیادت بیمارانمان می‌آمدند و مردگان را تشییع می‌نمودند، با ما به نبرد دشمن می‌آمدند و در فقر و ثروتمان با ما سهیم و همدم بودند، حال مردمانی که هرگز او را ندیده‌اند، راه و روش او را به من یاد می‌دهند.»^۳

ج: گوشه‌ای از سخنان حکمت‌آمیز ایشان

* اگر قلبهایمان از پلیدی‌ها پاک شود هرگز از کلام پروردگاران سیراب نمی‌شویم.^۴

* هر کس رازی را پیش خود نگاه دارد، بداند که خداوند آن را با رنگ رخسار و لغزش زبان او، بر مردم آشکار می‌نماید.^۵

* خداوند توسط سلاطین و پادشان کارهایی را انجام می‌دهد که با قرآن این امر صورت نمی‌گیرد.^۶

۱- صحیح التوثیق فی سیرة و حیاة ذی‌النورین، ۱۰۷.

۲- الموسوعه الحدیثیه فی مسند احمد، حدیث ۵۲۰.

۳- صحیح التوثیق، ۱۰۷.

۴- جامع العلوم و الحكم، ۳۶۳.

۵- فوائد الکلام للخلفاء الکرام، ۲۶۹.

۶- الکامل فی اللغة و الأدب (۱/۱۵۷).

* ایشان برای متاع بی‌ارزش دنیا هیچ ارزشی قائل نمی‌شدند و در همین رابطه چنین فرموده‌اند: «فکر کردن به متاع دنیا ظلمت و تاریکی است که قلب را فرا می‌گیرد اما فکر کردن به آخرت و روز قیامت، نور روشنی‌بخش قلبها است».^۱

* تو را از حسود همین کفایت است که چون شاد باشی، او غمگین شود.^۲

* ایشان در روز وقوع فتنه چنین می‌گفتند: «خداوندا! اگر دچار ظلمی شده‌ام مرا بیخشای و اگر در این واقعه به من ستمی روا داشته‌اند، آنان را بخشودم».^۳

* هر چیز را آفتی است و هر نعمتی را بلایی، و آفت و بلای این دین پُر خیر و برکت، منافقانی سر تا پای عیب و تقصیر می‌باشند که دل‌هایشان آکنده از کینه و نفرت نسبت به اسلام و مسلمانان است، خود را مطابق خواست شما در می‌آورند تا از راز درویشان آگاه نشوید، و اگر چیزی را پسندید، آن را انجام دهند و اگر چیزی را بد دانستند از آن اجتناب ورزند، آنان چون شترمرغان ترسو و احمق هستند.^۴

* چون عبدالله بن زبیر از فتوحات آفریقا بازگشت، عثمان از او خواست که برای مردم صحبت کند، هنگامی که عثمان علاوه بر شجاعت عبدالله، فصاحت او را نیز دید، رو به مردم کرد و گفت: «با زنانی ازدواج کنید که پدران و برادرانشان را به شجاعت، ایمان، فصاحت و دیگر صفات پسندیده می‌شناسید. من در میان فرزندان ابوبکر هیچ کس را در شجاعت و فصاحت چون عبدالله همانند ابوبکر ندیدم».^۵

لازم به ذکر است که عبدالله از اسماء بنت ابوبکر زاده شد و در بسیاری از خصایل همانند جد خویش بود.^۶

* هر کس کاری بکند خداوند لباس نتایج آن کار را بر او خواهد پوشانید.^۷

۱- الإستعداد لیوم المعاد، ص ۹.

۲- مَجْمَعُ الْأَمْثَالِ (۴۵۳/۲).

۳- تاریخ خلیفه بن خیاط، ص ۱۷۱.

۴- مَجْمَعُ الْأَمْثَالِ (۴۵۳/۲).

۵- البیان و التبیان (۹۵/۲).

۶- فوائد الکلام، ص ۲۷۱.

۷- الزهد، امام احمد، ص ۱۸۵.

* مؤمن باید از پنج چیز هراس داشته باشد: نخست- از آن بترسد که خداوند ایمان را از او بگیرد، دوم- از فرشتگان نگهبان و کاتب اعمال او بیم داشته باشد که امر گناهی را در دفتر اعمال ثبت کنند و بدانند در روز قیامت رسوا شود، سوم- این که از شیطان باید بترسد تا مبادا با وسوسه‌های خود سبب از میان رفتن اعمال نیک او شود، چهارم- از ملک الموت بترسد که او را در خواب غفلت نگیرد و پنجم- این که از فریب خوردن دنیا و زرق و برق آن بهراسد تا از آخرت غافل نشود.^۱

* در چهار چیز، حلاوت و لذت عبادت را می‌توان چشید: اول در ادای فرایض و واجبات خداوند، دوم در اجتناب از محرّمات، سوم در امر به معروف که تنها برای رضای خدا انجام گیرد و چهارم در نهی از منکر که تنها برای مصون ماندن از خشم خدا صورت گیرد.^۲

۹- رابطه عثمان با شعر و شعرا

با وجودی که دوران خلافت او نسبتاً طولانی بوده است اما منابع معتبر جز مواردی اندک و محدود، مطالب خاصی از رابطه او با شعر و شعرا را بیان نکرده‌اند، اما همین نکات اندک نیز اثبات می‌کنند که ذی‌النورین بر همان بینش و روشی بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله آن را ترسیم کرده و ابوبکر و عمر به آن پایبند بوده‌اند. بدون شک هر کدام از آن خلفا دارای شخصیت ادبی بارزی بودند، به عنوان نمونه ابوبکر به علم انساب آگاه و از معارف زیادی برخوردار بود و به روایت شعر نیز می‌پرداخت. عمر نیز مردم را به فراگرفتن شعر تشویق می‌کرد و در هر قضیه‌ای به بیت شعری استشهاد می‌نمود. اما عثمان، برخلاف دو خلیفه قبل از خود، چندان در این وادی صاحب‌نظر نبود و رابطه چندانی با شعر و شعرا نداشت. از طرف دیگر باید به این نکته توجه داشت که در آن دوران شاعران بادیه به اقامت در مدینه ترجیح می‌دادند و از تجمع در دارالخلافة اجتناب می‌نمودند.^۳

۱- فوائد الکلام للخلفاء الکرام، ص ۲۷۸.

۲- همان.

۳- أدب صدر الاسلام، واضح الصمد، ص ۹۹.

ابیات زیر را کتاب‌های ادبیات و تاریخ به ایشان نسبت داده‌اند که ما آن‌ها را در این جا می‌آوریم:

*وَأَعْلَمُ أَنَّ اللَّهَ لَيْسَ كَصُنْعِهِ صَنِيعٌ وَلَا يَخْفَى عَلَيَّ مُلْحِدٌ

«بدان که هیچ کس چون خداوند نمی‌تواند چیزی را بیافریند و این حقیقتی است که برای همه و حتی کافران نیز آشکار است».

• تَفَنَّى اللَّذَائِدُ مِمَّنْ نَالَ صَفْوَتَهَا
• يَلْقَى عَوَاقِبَ سُوءٍ مِنْ مَغَبَّتِهَا
مِنَ الْحَرَامِ وَيَبْقَى الْإِثْمُ وَالْعَارُ
لَا خَيْرَ فِي لَذَّةٍ مِنْ بَعْدِهَا نَارٌ^۱

«آنان که لذائذ حرام را چشیده‌اند لذائذشان به پایان می‌رسد و گناه و عار بر آنان باقی می‌ماند. مرتکب جرم عواقب و خیمی را می‌بیند، و لذتی که پس از آن بی‌آبرویی باشد هیچ ارزشی ندارد».

آن روزی که شورشیان وارد خانه او شدند تا او را به قتل رسانند این بیت را به آنان گفت:

*أَرَى الْمَوْتَ لَا يُبْقِي عَزِيزاً وَ لَمْ يَدَعْ

لِعَادٍ مَلَاذاً فِي الْبِلَادِ وَ مَرْتَعاً^۲

(مرگ، هیچ فرد قدرتمندی را رها نمی‌کند چنان‌که برای قوم قدرتمند عاد هیچ پناهگاه و تفرجگاهی را به جا نگذاشت).

همچنین هنگام محاصره خانه خود به دست شورشیان چنین گفت:

*يُبَيِّتُ أَهْلَ الْحِصْنِ وَالْحِصْنُ مُغْلَقٌ وَيَأْتِي الْجِبَالَ الْمَوْتُ شَارِيحَهَا الْعُلَا^۳

۱- شعراء الخلفاء، نبال تيسير الحماش، ص ۲۷.

۲- البداية و النهاية (۱۹۲/۷).

۳- همان.

هر چند مردم خود را در یک قلعه و پشت درهای بسته آن، شب و روز را به سر برند، باز مرگ به سراغ آنان می‌رود. چون مرگ، همه را به چنگ می‌آورد ولو آنکه یک فرد خود را به قتل مرتفع برساند).

غَنِ النَّفْسِ يُعْنِي النَّاسَ حَتَّى يَكْفُهَا وَإِنْ عَصَّهَا حَتَّى يُضُرَّ بِهَا الْفَقْرُ
* وَمَا عُسْرَةُ فَاصْبِرْ لَهَا إِنْ لَقَيْتَهَا بِكَائِنَةٍ إِلَّا سَيُبْعَثُ بِهَا يُسْرٌ

قناعت و مناعت طبع یک انسان، او را بی‌نیاز می‌سازد و لو فقر سخت بر او فشار آورد. در صورت بروز هر نوع پیشامد سخت، صبر پیشه کن که بعد از هر سختی، راحتی و آسایش نهفته است).

او در این بیت مضمون آیه:

﴿فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا﴾ الشرح: ۵

(چرا که همراه با سختی و دشواری، آسایش و آسودگی است).

را بازگو کرده است و این جای تعجب ندارد؛ زیرا او خلیفه مسلمانان و دست‌پرورده دامان رسول خدا صلی الله علیه و آله و دانش‌آموخته مدرسه‌ی او بود؛ او بر همین اساس از شعر هجا و شعر رکیک بیزار بود و مردم را از آن برحذر می‌داشت؛ اما از شعر زیبا که اخلاق و مضامین والا را در برداشت، استقبال می‌نمود. و این همان نگاه اسلام نسبت به ادبیات و شعر است.^۱

اگر چه این خلیفه‌ی هدایت یافته، چندان به شعر اهمیت نمی‌داد و شعرا به دور او حلقه نمی‌زدند، اما با شهادت او باب شعر سیاسی که چون ابزاری با نفوذ در تاریخ اسلام تبلور یافت، باز شد و شعرای صحابه در مرثیه‌ی او اشعار جانگدازی را سرودند.^۲ که در مباحث بعد به آن خواهیم پرداخت.

۱- آدب صد الاسلام، ص ۱۰۲.

۲- الأدب الإسلامي، نایف معروف، ص ۱۹۰.

گفتار سوم

مهمترین صفات ذی‌النورین ﷺ

شخصیت ذی‌النورین، شخصیتی بود که لیاقت رهبریت امت را در خود داشت، در کنار این خصوصیت مهم، داشتن صفات یک رهبر دینی و خدایی، حکومت او را به حد کمال رسانید. مهمترین این صفات عبارتند از: ایمانی بزرگ و خلل‌ناپذیر به خداوند متعال و روز آخرت، علم به شریعت و اصول و فروع آن، اطمینان به خداوند و وعده‌های او، صداقت، لیاقت، شجاعت، مروّت، زهد، فداکاری، تواضع، انتقادپذیری، آرامش، صبر، همّت بلند، قاطعیت، اراده قوی، عدالت، توانایی حل مشکلات، توانایی آموزش و تربیت کارگزاران و رهبران جدید و بسیاری صفات دیگر. ایشان با توسل به خداوند و به پشتوانه ویژگی‌هایی که خداوند در او به ودیعت نهاده بود، توانست دولت را پاس بدارد، بر تمامی شورش‌هایی که در اقصی نقاط سرزمین اسلامی پدید آمده بودند فائق آید، و با گام‌هایی محکم امت اسلام را به سوی اهداف از پیش تعیین شده رهنمون کند؛ حال به صورت مفصّل، به چند مورد از این صفات و ویژگی‌ها می‌پردازیم:

نخست: علم به شریعت و توانایی ارشاد و تعلیم افراد امت

عثمان از بزرگان صحابه بود که در قرآن و سنت رسول خدا ﷺ صاحب علم و معرفت عمیقی بود و از او اجتهادات بسیاری در زمینه‌های متعدد روایت شده است، که در فصول بعد به آن‌ها خواهیم پرداخت. ایشان خود را پاینده سنت رسول خدا ﷺ و شیوه‌ی صدیق و فاروق می‌دانست و تا آخرین لحظات عمر خویش بر همین مسیر گام برمی‌داشتند. عروه بن زبیر از عبیدالله بن عدی بن خیار، روایت می‌کند که چون مسورین مخرمه و عبدالرحمن بن أسود بن عبدیغوث به او رسیدند از او سؤال کردند، چرا از دائیت/مامایت؛ عثمان راجع به سرانجام کار ولید بن عقبه نمی‌پرسی؟، زیرا حرف و حدیث مردم در مورد ولید بسیار زیاد است، عبیدالله هم قبول کرد که این سؤال را از عثمان پرسد، هنگامی که عثمان ﷺ از منزل به قصد مسجد خارج شد، نزد او رفت و به ایشان گفت: که از او سؤالی دارد، عثمان گفت: پناه می‌برم از شر تو به خداوند بزرگ، چون نماز تمام

شد، عثمان مردی را نزد عبیدالله که در مسجد و در کنار مسور و ابن عبدیغوث نشسته بود فرستاد، تا سؤالش را مطرح کند، عبیدالله نزد عثمان آمد و بعد عثمان به او گفت: خداوند بزرگ محمد را به حق، میان مردم فرستاد و من به او ایمان آوردم، دو بار هجرت کردم، داماد ایشان شدم و با او بیعت نمودم و تا آن هنگام که فوت کردند هرگز به ایشان خیانت نکردم و چون ابوبکر و عمر جانشین او شدند، با هر دوی آنان بیعت کردم و از خیانت به آنان اجتناب نمودم، حال که من جانشین آنان شده‌ام آیا روا نیست که شما همان‌گونه با من رفتار کنید که من با پیشینیان خود برخورد می‌کردم؟ عبیدالله گفت: درست می‌فرمایید، عثمان به او گفت: پس قضیه این حرف و حدیث‌هایی که در رابطه با ولید می‌گویید، چیست؟ مطمئن باشید ما تصمیم خود را در مورد او خواهیم گرفت و به اجرا درمی‌آوریم، بعد از چند روز، عثمان به علی بن ابی‌طالب امر کردند که چهل ضربه تازیانه بر ولید زند تا حدّ شرع اجرا شود.^۱

عثمان صحابه‌ای بود که در مدرسه قرآن و سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله معرفت آموخت و توانست به بهترین شکل آموزه‌ها و تجارب خود را بر امت منتقل سازد تا آنان را آموزش و تربیت نماید و برای جهاد در راه خدا مهیا کند. در خطبه خلافت ایشان سخنان هدایت‌گرایانه‌ای وجود دارد که می‌توان به این سخنان اشاره نمود: ای مردم! شما در دنیایی فناپذیر هستید و عمرتان به پایان خواهد رسید، پس قبل از فرا رسیدن مرگ با ایمانی خالصانه و اعمال نیک به پیشواز آن بروید، بدانید مرگ شما را خواهد گرفت و نمی‌توانید از آن بگریزید، دنیا را محل فریب و نیرنگ بدانید، پس مراقب باشید فریب آن را نخورید و از شیطان بهراسید، مبدا شما را از خداوند عز و جل غافل کند، از سرنوشت گذشتگان عبرت بگیرید و بدانید شما هم به همان راه آنان خواهید رفت، پس دنیا را برای به دست آوردن بهتر از آن رها کنید.^۲ همانطور که خداوند می‌فرماید:

۱ فضائل الصحابة (۱/۵۹۷: حدیث ۷۹۱).

۲- البداية والنهاية (۷/۱۵۳).

﴿ وَأَضْرِبْ لَهُمْ مَثَلًا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا كَمَاءٍ أَنْزَلْنَاهُ مِنَ السَّمَاءِ فَاخْتَلَطَ بِهِ نَبَاتُ الْأَرْضِ فَأَصْبَحَ هَشِيمًا تَذْرُوهُ الرِّيحُ وَكَانَ اللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ مُّقْنِدًا ﴿٤٥﴾ أَمْوَالٌ وَالْبَنُونَ زِينَةُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَالْبَاقِيَاتُ الصَّالِحَاتُ خَيْرٌ عِنْدَ رَبِّكَ ثَوَابًا وَخَيْرٌ أَمْلًا ﴿٤٦﴾ ﴾ الكهف: ٤٥ - ٤٦

(ای پیغمبر!) برای آنان (که به دارائی دنیا می‌نازند و به اولاد و اموال می‌بالند) مثال زندگی دنیا را بیان کن که همچون آبی است که از (ابر) آسمان فرو می‌فرستیم. سپس گیاهان زمین از آن (سیراب می‌گردند و به سبب آن رشد و نمو می‌کنند و) تنگاتنگ و تودرتو می‌شوند. (عطر گل و ریحان با آواز پرندگان درهم می‌آمیزد و رقص گلزار و چمنزار در می‌گیرد. ولی این صحنه دل‌انگیز دیری نمی‌پاید و باد خزان وزان می‌گردد، و گیاهان سرسبز و خندان، زرد رنگ و) سپس خشک و پرپر می‌شوند و بادها آن‌ها را (در اینجا و آنجا) پخش و پراکنده می‌سازند! (آری! داشتن را نداشتن، و بهار زندگی را خزان در پی است، پس چه جای نازیدن به وی است. این خدا است که نعمت و حیات می‌دهد و هر وقت که بخواهد نعمت و حیات را بازپس می‌گیرد) و خدا بر هر چیزی توانا بوده (و هست). دارائی و فرزندان، زینت زندگی دنیایند (و زوال‌پذیر و گذرایند). و اما اعمال شایسته‌ای که نتایج آن‌ها جاودانه است، بهترین پاداش را در پیشگاه پروردگارت دارد، و بهترین امید و آرزو است).

در حقیقت سخنان خلیفه سوم در آن خطبه حول: ترس از خدا و پرهیز از متاع دنیا می‌باشد در آن شرایط که پرتو اسلام سرتاسر عالم را فرا گرفته و سرزمین‌های بسیاری به دست مسلمانان فتح می‌شد و به طبع ثروت هنگفتی در اختیار مسلمانان قرار گرفته و بسیاری از مردم به اندوختن آن روی آورده‌اند، این سخنان مناسب حال آن مردمان بود.^۱ از طرف دیگر ذی‌النورین، احادیث مفید و تأثیرگذاری را از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده که افراد بسیاری را تحت تأثیر خود قرار داده‌اند. به عنوان مثال سعد بن عبیده از ابو عبد الرحمن سلمی روایت می‌کند که او از عثمان رضی الله عنه شنید که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «خیرکم من تعلم القرآن وعلمه».

«بهترین شما آن کسی است که قرآن را فرا گیرد و به مردم نیز آموزش دهد»^۱.
من براساس همین حدیث به کار تعلیم قرآن مبادرت نمودم. ابو عبدالرحمن تا زمان حجاج بن یوسف ثقفی زیست و چون دلیل این عمر دراز را از او پرسیدند، او در جواب گفت: عمل به این حدیث مرا به این جا رسانیده است.^۲
حال به چند مورد از احادیثی که ذی النورین آنها را از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت نموده و به مقتضای حال، آنها را به مسلمانان منتقل کرده‌اند، می‌پردازیم:

۱- اهمیت وضو

روزی ذی النورین در میان مردم وضو گرفت، سپس رو به آنان کرد و گفت: می‌خواهم حدیثی را از رسول خدا صلی الله علیه و آله به شما بگویم که خود آن را از ایشان شنیدم. حضرت رضی الله عنه فرمودند:

«مَنْ تَوَضَّأَ فَأَحْسَنَ الْوُضُوءَ، ثُمَّ دَخَلَ فَصَلَّى، غُفِرَ لَهُ مَا بَيْنَهُ وَبَيْنَ الصَّلَاةِ الْأُخْرَى حَتَّى يُصَلِّيَهَا».^۳

(هر کس وضویش را درست بگیرد، سپس نماز گذارد، تمامی گناهایی که در فاصله میان آن نماز تا نماز دیگر مرتکب شده است، مورد بخشایش قرار می‌گیرد).

۲- تبعیت از رسول خدا صلی الله علیه و آله در نحوه وضو گرفتن

حمران بن أبان روایت می‌کند که ذی النورین درخواست آب نمود تا بدان وضو گیرد، او در ابتدا آب را در دهان مضمضه کرد، سپس استنشاق نمود، صورتشان و دو ساعدشان را هر یک سه بار شستند و بعد از مسح سر، پا و پشت پایشان را به دقت شستند، آن‌گاه با لبخند رو به همراهان کرد و گفت: «آیا نمی‌پرسید که چرا می‌خندم؟» همراهان گفتند: یا امیرالمؤمنین چرا می‌خندید؟ ایشان گفتند: «در نقطه‌ای نزدیک همین جا، رسول خدا صلی الله علیه و آله از ما آب خواست، چون آب آوردیم، ایشان به همان صورتی که من وضو گرفتم، وضو گرفت و با لبخند رو به صحابه نمودند و گفتند:

۱- صحیح البخاری (حدیث ۵۰۲۸).

۲- الخلافة الراشدة، یحییٰ الیحییٰ، ص ۴۲۰-۴۲۱.

۳- الموسوعة الحدیثیه، مسند احمد (حدیث ۴۰۰).

«ألا تسألوني ما أضحكني؟»

«آیا از من نمی پرسید چرا می خندم؟» یاران گفتند: یا رسول الله چرا می خندید؟ ایشان فرمودند:

«إِنَّ الْعَبْدَ إِذَا دَعَا بَوْضُوءَ فَعَسَلَ وَجْهَهُ، حَطَّ اللَّهُ عَنْهُ كُلَّ خَطِيئَةٍ أَصَابَهَا بَوَجْهَهُ، فَإِذَا غَسَلَ ذِرَاعِيهِ كَانَ كَذَاكَ، وَإِنْ مَسَحَ رَأْسَهُ كَانَ كَذَاكَ، وَإِنْ طَهَّرَ قَدَمَيْهِ كَانَ كَذَاكَ»^۱.

«اگر فردی وضو بگیرد، خداوند گناهی را که با صورت، دستان، سر و پاهایش انجام داده، مورد عفو قرار می دهد.»

۳- وضو کفاره گناهان است

ذی النورین نقل می کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند:

«مَنْ أَتَمَّ الْوُضُوءَ كَمَا أَمَرَهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ، فَالصَّلَاةُ الْمَكْتُوبَاتُ كَفَّارَاتٌ لِمَا بَيْنَهُنَّ»^۲.

«هر کس طبق دستور خداوند صلی الله علیه و آله وضو بگیرد، نمازهای فرض، گناهان آن فرد را که در فاصله میان آنها انجام می دهد، پاک می کند.»

۴- وضو و خواندن دو رکعت نماز سبب بخشایش گناهان است

روزی عثمان از اطرافیان آب خواست تا وضو بگیرد، چون آب آوردند، با آن دست راستش را شست، سپس دست راستش را داخل ظرف کرد و سه بار دو دستش را شست و بعد از مسح سر، سه بار پاهایش را تا قوزک شست و در آخر گفت: از رسول خدا شنیدم که فرمودند:

«من تَوَضَّأَ نَحْوَ وَضُوءِي هَذَا، ثُمَّ صَلَّى رَكَعَتَيْنِ لَا يَحْدُثُ نَفْسَهُ فِيهِمَا، غُفِرَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِهِ».

«هر کس این چنین وضو بگیرد، پس دو رکعت نماز را خالصانه بخواند، خداوند صلی الله علیه و آله تمام گناهان او را می بخشد.»^۳

۱- الموسوعة الحديثية مسند احمد (حدیث ۴۱۵).

۲- همان (حدیث ۴۰۶).

۳- همان، (حدیث ۴۱۸).

۵- کلمه اخلاص و کلمه تقوا چیست؟

عثمان بن عفان از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایت می کند که ایشان فرمودند:

«إني لأعلم كلمة لا يقولها عبد حقاً من قلبه إلا حُرْم على النار».

«من کلمه‌ای را می دانم که هر کس آن را قلباً بگوید از آتش دوزخ نجات می یابد».
عمر بن خطاب گفت: من به تو خبر می دهم آن کلمه چیست؟ آن کلمه، کلمه اخلاص است که خداوند بزرگ، محمد و یارانش را به آن ملزم نمود، آن کلمه، کلمه تقواست که نبی خدا صلی الله علیه و آله و سلم عمویش ابوطالب را حین احتضار او، به آن فرا می خواند، آن کلمه، گفتن لا إله إلا الله است.^۱

۶- یقین داشتن به کلمه توحید، فرد را وارد بهشت می کند

عثمان بن عفان از نبی خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایت می کند که ایشان فرمودند:

«مَنْ مَاتَ وَهُوَ يَعْلَمُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ دَخَلَ الْجَنَّةَ»^۲.

«هر کس ایمان داشته باشد که هیچ معبود و فرمانروایی جز خداوند صلی الله علیه و آله و سلم وجود ندارد، چون بمیرد وارد بهشت شود».

۷- حسنات و باقیات

حارث، خدمتکار عثمان بن عفان روایت می کند که با خلیفه در مسجد نشسته بودیم، که مؤذن آمد تا اذان گوید، عثمان برای وضو آب خواست، چون آب آوردند، با آن وضو گرفت و پس به همراهان گفت: دیدم که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به همین صورت وضو می گرفت و بعد از آن به اصحاب فرمودند:

«ومن تَوْضأً وضوئي هذا، ثم قال فصلى صلاة الظهر، غفر له ما كان بينها وبين الصبح، ثم صلى العصر غفر له ما بينها وبين صلاة الظهر، ثم صلى المغرب غفر له ما بينها وبين صلاة العصر، ثم صلى العشاء غفر له ما بينها وبين صلاة المغرب، ثم لعله أن يبيت يتمرغ ليلته، ثم إن قام فتوضأ وصلى الصبح غفر له ما بينها وبين صلاة العشاء، وهن الحسنات يذهبن السيئات».

۱- الموسوعة الحديثية مسند احمد (حديث ٤٤٧).

۲- مسند احمد (حديث ٤٦٤).

«هر کس همانند من وضو بگیرد و نماز ظهر را بخواند، تمام گناھانی را که از نماز صبح تا آن موقع انجام داده است، مورد عفو قرار می‌گیرد، چون نماز عصر را خواند، گناھان او در فاصله میان نماز ظهر و عصر مورد بخشایش قرار می‌گیرد، چون به نماز مغرب بایستد، گناھانی را که از نماز عصر تا آن هنگام مرتکب شده بخشوده می‌شوند، چون نماز عشاء را برپا دارد، گناھان او در فاصله میان نماز مغرب و عشا مورد غفران قرار می‌گیرد و چون برای نماز صبح از خواب بیدار شود و آن را اقامه نماید، گناھان او در فاصله میان نماز عشا و صبح مورد بخشایش واقع می‌شوند. این‌ها حسناتی هستند که سیئات را از میان می‌برند.»

همراهان گفتند: یا امیرالمؤمنین پس باقیات کدام‌ها هستند؟ او گفت: باقیات عبارتند از: لا إله إلا الله - سبحان الله - الحمد لله - الله أكبر - لا حول و لا قوة إلا بالله^۱.

۹- سزای آن که بر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم دروغ ببندد

عثمان بن عفان از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایت می‌کند که ایشان گفتند:

«مَنْ تَعَمَّدَ عَلَيَّ كَذِبًا فَلْيَتَبَوَّأْ بَيْتًا فِي النَّارِ.»

«هر کس عمداً، دروغی بر من ببندد، باید خانه‌ای برای خود در آتش دوزخ آماده سازد.»

این گوشه‌ای بود از احادیثی که ذی‌النورین از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده است که خود، دلیلی است بر علم ایشان و علاقه وافر ایشان بر فراگرفتن هر چه بیشتر سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و احکام شریعت اسلام.

دوم: وقار و آرامش

حلم و گذشت از صفات حکیمانه‌ای است که خداوند عز و جل در قرآن، خود را به آن متصف نموده است:

﴿إِنَّ الَّذِينَ تَوَلَّوْا مِنْكُمْ يَوْمَ الْتَقَى الْجَمْعَانِ إِنَّمَا اسْتَزَلَّهُمُ الشَّيْطَانُ بِبَعْضِ مَا كَسَبُوا

وَلَقَدْ عَفَا اللَّهُ عَنْهُمْ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ حَلِيمٌ ﴿۱۵۰﴾ آل عمران: ۱۵۰

(آنان که در روز رویارویی دو گروه (مسلمانان و کافران در جنگ احد) فرار کردند، بیگمان اهریمن به سبب پاره‌ای از آنچه کرده بودند (که سرکشی از فرمان خدا بود) آنان را به لغزش انداخت و خداوند ایشان را بخشید، چرا که خداوند آمرزنده و شکیباست).

ذی‌النورین نیز با اقتدا به گفتار، رفتار و حالات رسول خدا صلی الله علیه و آله، به نمونه‌ای والا در آرامش و گذشت تبدیل شد. او در همه شرایط تلاش داشت فردی آرام باشد. من جمله این شرایط، حادثه فتنه بود که ایشان در آن اوضاع، از صحابه درخواست کرد به خانه‌های خود بازگردند و به روی معترضان سلاح نکشند، این درخواست برگرفته از شوق دیدار پروردگار و ترس از خونریزی میان مسلمانان بود.^۱

سوم: بزرگواری و جوانمردی

عطاء بن فروخ، از موالیان قریش، روایت می‌کند که عثمان، قطعه زمینی را از مردی خرید، هنگام پرداخت پول، آن مرد از تحویل گرفتن آن امتناع می‌کرد و چون عثمان علت این را از او سؤال کرد، او پاسخ داد: مردم به من گفته‌اند در این معامله، زیان کرده‌ای و حالا من از این معامله پشیمان شده‌ام، ذی‌النورین هم در کمال مروّت، او را در لغو معامله مخیر کرد، و بعد گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در این زمینه فرموده‌اند:

«أَدْخَلَ اللَّهُ رَجُلًا كَانَ سَهْلًا مُشْتَرِيًا وَ بَائِعًا، وَقَاضِيًا وَ مُقْتَضِيًا»^۲.

(هر کس در خرید و فروش و یا در گرفتن حق و حقوق خود بر مردم آسان گیرد، خداوند او را به بهشت خویش وارد می‌کند).

این داستان خود بیانگر بزرگواری ذی‌النورین و عدم تعلق خاطر او به مال دنیاست، او مال دنیا را تنها در جهت اخلاق نیک و پسندیده به کار می‌گرفت، خود را از این که اسیر و شیفته دنیا شود حفظ می‌کرد و از ثروت خود به نفع مصالح عموم مردم سود می‌جست، هرچند که در این میان خود متضرر می‌شد.^۳

۱- الکفائة الإدارية، ۶۵.

۲- مسند أحمد (حدیث ۴۱۰).

۳- التاريخ الإسلامی (۱۲۶/۱۷).

چهارم: نرم خویی

خداوند ﷻ در قرآن کریم، اعلام می‌دارد که چون رسولش را نرم‌خو خلق کرده بر او منت نهاده است:

﴿فِيمَا رَحِمَهُ مِنَ اللَّهِ لَئِن لَّهُمْ لَوْ كُنْتَ فَطًّا غَلِيظًا أَلْقَيْتَ لَأَنْفَضُوا مِنْ حَوْلِكَ فَاعْفُ عَنْهُمْ
وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَسَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ ﴿١٥٩﴾﴾

آل عمران: ۱۵۹

(از پرتو رحمت الهی است که تو با آنان (که سر از خط فرمان کشیده بودند) نرمش نمودی. و اگر درشتخوی و سنگ‌دل بودی از پیرامون تو پراکنده می‌شدند. پس از آنان درگذر و برایشان طلب آموزش نما و در کارها با آنان مشورت و رایزنی کن. و هنگامی که (پس از شور و تبادل آراء) تصمیم به انجام کاری گرفتی (قاطعانه دست به کار شو و بر خدا توکل کن؛ چرا که خدا توکل‌کنندگان را دوست می‌دارد).

این آیه بیان می‌دارد که صفت نرم‌خویی، نعمتی است که خداوند ﷻ آن را به بندگان خوب خود، چون حضرت رسول ﷺ و یاران با وفای او، عطا کرده است؛ این آیه اعلام می‌دارد هرآن‌کس را که دارای این صفت باشد، مردم گرد او جمع شوند و به سخنان و دستورات او گوش فرا دهند.^۱

بنابراین صفت نرم‌خویی از آن صفات نیکویی است که عثمان بن عفان رضی الله عنه از آن برخوردار بود.

او نسبت به مردم مهربان و نرم‌خو بود و بیم آن داشت که چون مردم از او دوری گزینند، نتواند نیازهای آنان را بشناسد، او به همین خاطر جویای اخبار و احوال مردم می‌شود تا مبادا ظالمی حق مظلومی را بگیرد و عثمان از آن بی‌خبر باشد.

پنجم: عفو و گذشت

عمران بن عبدالله بن طلحه روایت می‌کند که روزی عثمان رضی الله عنه، هنگام نماز صبح، از همان دری که عادت داشت از آنجا وارد مسجد شود به مسجد آمد، ناگهان مردی با شمشیر به

او حمله ور شد، اما مردم به موقع جلوی او را گرفتند، عثمان از او پرسید: چرا قصد کشتن مرا نمودی؟ آن مرد به او پاسخ داد: در یمن، یکی از کارگزاران تو به من ستمی روا داشته و به همین دلیل خواستم از تو انتقام بگیرم، عثمان به او گفت: اگر تو شکایت او را به من عرضه می‌داشتی و آن گاه من حق تو را از کارگزار خود نمی‌گرفتم، در آن صورت حق انتقام گرفتن از من را داشتی، سپس روبه همراه خود کرد و گفت: به نظر شما من با این مرد چه کار کنم؟ همراهان گفتند: دشمنی است که خداوند او را در اختیار تو قرار داده و می‌توانی هر کاری را که مصلحت می‌دانی، انجام دهی، ایشان گفت: او فردی است که قصد داشت در حق من مرتکب گناه شود، اما خداوند تعالی شر او را از من دور کرد، پس به آن مرد گفت: اگر ضامنی را نزد من بیاوری که تعهد دهد تا زمانی که من خلیفه هستم تو وارد مدینه نشوی، می‌توانی بروی، آن مرد نیز همین کار را انجام داد و مردی از قبیله خود را برای ضمانت نزد عثمان آورد و آن گاه از آن جا رفت^۱.

این تسامح و گذشت بزرگی بود که امیرمؤمنان و خلیفه مسلمانان، در حق مردی که قصد کشتن او را داشت از خود نشان داد؛ زیرا عفو و گذشت در عین داشتن قدرت، از صفات مردان خداست و خود، دلیلی است بر کنار گذاشتن هوای نفس و خواهش‌های خودخواهانه او که از ارتباط عمیق با آخرت و پشت کردن به دنیا حاصل می‌آید. این خصلت والا نه تنها ثواب آخرت را برای صاحب خود به ارمغان می‌آورد، بلکه سیاستی است حکیمانه، اگر عثمان آن مرد را به قتل می‌رساند و یا مجازات شدیدی را در حق او اعمال می‌کرد، قبیله او، کینه عثمان را به دل گرفته و منتظر فرصت مناسبی برای گرفتن انتقام از او، می‌شدند، اما با آن عفو و گذشتی که عثمان در حق آن مرد نمود، جریان را به نفع خود تغییر داد، به نحوی که این، خود قبیله‌ی آن مرد بود که او را به خاطر آن کار ناصواب، سرزنش و ملامت کرد به این ترتیب، با این سیاست خردمندانه و حکیمانه، آتش فتنه‌ای که ممکن بود شعله‌ور شود در نطفه خفه شد و خلیفه مهربان و صاحب گذشت، توانست مردم را دوست و طرفدار خود نماید.^۲

۱- التاريخ الإسلامی (۲۲/۱۷) و تاریخ المدینة المنورة، ص ۱۰۲۷ و ۱۰۲۸.

۲- التاريخ الإسلامی (۲۲/۱۷).

ششم: تواضع

خداوند، در قرآن، راجع به تواضع چنین فرموده است:

﴿وَعِبَادُ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا

﴿۶۳﴾ الفرقان: ۶۳

(و بندگان (خوب خدای) رحمان کسانیند که آرام (و بدون غرور و تکبر) روی زمین راه می‌روند (و تواضع در حرکات و سکناات ایشان و حتی در راه رفتن آنان آشکار است)، و هنگامی که نادانان ایشان را مخاطب (دشنامها و بد و بیراهه‌ی خود) قرار می‌دهند، از آنان روی می‌گردانند و به ترک ایشان می‌گویند).

خداوند تبارک و تعالی، در این آیه، اولین صفت بندگان مؤمن را تواضع دانسته است، عثمان بن عفان نیز برخوردار از این خصلت والا بود که از اخلاص و ترس او نسبت به خداوند پاک و بزرگ نشأت می‌گرفت، عبدالله رومی روایت می‌کند: ذی‌النورین عادت داشت که هرگاه برای نماز شب و تهجد برمی‌خاست، خود، آب وضویش را تهیه می‌کرد، چون از او خواستند که برای این کار، خدمتکارش را بیدار نماید، ایشان گفتند: شب حق آنان است تا استراحت کنند.^۱

این نمونه‌ای است از رأفت و رحمت ذی‌النورین نسبت به اطرافیان خود، او با وجود کهولت سن و منزلت والایی که به خاطر خلیفه بودن از آن برخوردار بود، شب‌ها، خود، مایحتاج خویش را انجام می‌داد و مزاحم خواب و استراحت خدمتکار خویش نمی‌شد، هرچند در اسلام، خدمتکار، بنا به حکمت و خواست خداوند، مسخر صاحب خویش و در اختیار او است، اما مالک او باید بداند که خدمتکار او انسانی است چون خود او که از توان و ظرفیت محدودی برخوردار است و همانند او احساس و عاطفه دارد و باید احساسات و عواطف او را در نظر داشت، کارهای طاقت‌فرسا را به او نسپرد و خواب و استراحت را از او نستاند.^۲

۱- فضائل الصحابة (حدیث ۷۴۲).

۲- التاريخ الإسلامی (۶۲/۱۷).

از دیگر مواردی که دلالت بر تواضع او دارد، احترام بسیار زیاد او نسبت به عمومی بزرگوار نبی اکرم صلی الله علیه و آله بود به نحوی که هرگاه عثمان رضی الله عنه سوار بر مرکبی می‌بود و از کنار عباس بن عبدالمطلب رد می‌شود، به احترام عباس، از مرکب پایین می‌آمد.^۱

هفتم: شرم و حیا و عفت و پاکی

شرم و حیا از مشهورترین خصایل نیکوی عثمان بود که خداوند بدان صفت والا، او را زینت داده بود این خصلت در او، سرچشمه خیر و برکت و عطف و رحمت نسبت به بندگان خدا شد، این خصلت تا بدانجا در او متبلور بود که او را با حیاترین مردم می‌دانستند.^۲

بنانه؛ خدمتکار همسر عثمان رضی الله عنه، نقل می‌کند که هر وقت عثمان، خود را شستشو می‌داد و من هم لباس او را می‌آوردم، به من می‌گفت: به من نگاه نکن که این کار برای تو حرام است.^۳ احادیث بسیاری در مورد شرم و حیا عثمان روایت شده که ما آن‌ها را در جای خود آوردیم.

در مورد عفت و پاکی ایشان از اخلاق زشت و کارهای ناپسند، همین بس که او، نه در جاهلیت و نه در دوران اسلام، هرگز به فحشا و منکرات روی نیاورد؛ خود در این رابطه چنین گفته است: من هرگز آواز نخواندم، به افکار و نیات باطل نیاندیشیدم، از آن زمان که با رسول خدا صلی الله علیه و آله بیعت کردم، با دست راست شرمگاهم را لمس ننموده‌ام، و چه در جاهلیت و چه در دوران اسلام، هرگز نه شراب نوشیده‌ام و نه مرتکب زنا شده‌ام.^۴

هشتم: کرم و سخاوت

عثمان از سخاوتمندترین و بخشنده‌ترین صحابه بود و او را شاهکارهای درخشانی است که هنوز بر تارک رفیع تاریخ اسلام می‌درخشد، ما بخشش‌های سخاوتمندانه و بی‌نظیر او را در غزوه تبوک، خرید چاه «رومه» و بخشش آن به مسلمانان، توسعه مسجدالنبی صلی الله علیه و آله در

۱- التبیان فی أنساب القریشین، ص ۱۵۳.

۲- صادق عرجون، عثمان بن عفان، ص ۴۸.

۳- طبقات ابن سعد (۵۹/۳).

۴- صحیح التوثیق فی سیرة وحیة ذی‌النورین، ص ۴۳.

زمان حیات حضرت رسول صلی الله علیه و آله، انفاق کاروانی از گندم و آذوقه در میان فقرا در زمان خلافت ابوبکر صدیق، در جایی دیگر بازگو نمودیم. از عثمان روایت کرده‌اند که ایشان، هر جمعه، برده‌ای را در راه خدا آزاد می‌کرد، به نحوی که تا زمان شهادتشان، حدود دوهزار و چهارصد برده به دست این مرد بزرگ آزاد شدند.^۱ نیز روایت کرده‌اند که او به طلحه بن عبیدالله که خود از سخاوتمندترین صحابه بود، مبلغ پنجاه هزار درهم را قرض داد، چون طلحه پول او را پس داد، عثمان به او گفت: این را نزد خود نگه‌دار و با دیگر بخشش‌های خود در راه خدا هزینه کن.^۲

این سخاوت و بخشش عظیم، در وجود آن شخصیت بی‌نظیر ریشه دوانیده بود، او اموال و ثروت خود را در راه خدمت به دین خدا و کمک به دولت آن، جهاد فی سبیل الله و خدمت به مردم به کار گرفت و در این مسیر تنها رضای خدا را در نظر داشت.

نهم: شجاعت

عثمان بن عفان از شجاع‌ترین صحابه رسول خدا صلی الله علیه و آله بود که موارد زیر، خود، دلیلی برای اثبات این ادعاست:

۱- شرکت در غزوات

عثمان بن عفان در همه غزوات رسول خدا صلی الله علیه و آله شرکت داشت و در راه خدا با دشمنان دین به نبرد پرداخت. در مورد قضیه غزوه بدر نیز در مباحث قبل توضیح داده شد که ایشان به دستور خود حضرت رسول صلی الله علیه و آله در مدینه ماند و چون مسلمانان از بدر بازگشتند، رسول خدا صلی الله علیه و آله عثمان را جزو اهل بدر نام بردند، به او نیز از غنایم آن سهم داد و او را به اجر و پاداش آن بشارت داد، و دیگر سخنی بعد از سخن پیامبر نمی‌تواند قد علم نماید.

۲- نماینده‌ی مسلمانان به سوی قریش:

ایشان در جریان صلح حدیبیه، از جانب رسول خدا صلی الله علیه و آله مأموریت یافتند که نزد قریش روند و پیغام رسول الله صلی الله علیه و آله را به آنان برسانند. هرچند این کار را به دستور رسول

۱- الصواعق المحرقة، ابن حجر هیثمی (۱/۳۲۷).

۲- البداية و النهایة (۷/۲۲۷).

خدا ﷻ انجام داد اما در آن شرایط خطرناک هر کسی قادر به انجام چنین کار پرخطری نبود و تنها یک فرد شجاع و قهرمان می‌تواند به آن مبادرت ورزد.^۱

۳- جان نثاری:

هنگامی که مارقین و شورشیان، خانه عثمان بن عفان رضی الله عنه را محاصره کردند از او خواستند که یا از مقام خود استعفا دهد و یا والیان و امرای خود را عزل کند و آنان را به شورشیان تسلیم نماید و در غیر این صورت او را خواهند کُشت، اما عثمان، در کمال شجاعت، جان خود را در جام اخلاص گذاشت و تسلیم خواسته‌های آنان نشد تا مبادا مقام خلافت به دست نالایق آنان بیافتد و هر که را خواستند خلیفه کنند و هر که را بخواهند برکنار سازند، و این بعنوان یک روش در انتخاب حکومت به وجود آید؛ او با وجود شمشیر طغیان‌گران مانع آن شد که اصل اجماع امت زیر پا نهاده شود و گروهی کوچک، جای آن را بگیرد، در آن شرایط وخیم گرفتن این موضع محکم و قاطع، تنها از یک فرد شجاعی برمی‌آید که یقین دارد حق به جانب اوست، نه آنان که از مرگ می‌هراسند و چون احساس خطر کنند، جان خود را به دست گیرند و از میدان به در شوند، این مقاومت شگفت‌انگیز، عزم راسخ و شجاعت بی‌نظیر عثمان، ثمره گران‌بهای ایمان به خداوند بزرگ و متعال و اعتقاد به روز قیامت است که ریشه در وجود عثمان دارد تا آن‌جا که او دیگر دنیا و حیات و ملمات آن را کوچک می‌پندارد و از فدای جان خود نیز ابایی ندارد.^۲

۴- بذل مال:

در قرآن، جهاد با نفس بارها در کنار جهاد با مال و ثروت آمده است و در مواقعی هم جهاد با مال مقدم بر جهاد با نفس آمده است:

﴿لَا يَسْتَوِي الْقَاعِدُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ غَيْرُ أُولِي الضَّرَرِ وَالْمُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ عَلَى الْقَاعِدِينَ دَرَجَةً وَكُلًّا وَعَدَّ اللَّهُ الْحُسْنَىٰ وَفَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ عَلَى الْقَاعِدِينَ أَجْرًا عَظِيمًا﴾ النساء: ۹۵

۱- الامین ذی‌النورین، ص ۱۹۴، ۱۹۵، ۱۹۶.

۲- جولة تاريخية في عصر الخلفاء الراشدين، محمد الوكيل، ص ۳۰۴.

((جهاد با رعایت این همه احتیاطی که گذشت، بس بزرگ و ارزشمند است)). مسلمانانی که (به جهاد نمی‌روند و در منازل خود) می‌نشینند، با مسلمانانی برابر نیستند که با مال و جان، در راه یزدان جهاد می‌کنند. خداوند مرتبه والائی را نصیب مجاهدان کرده است که بالاتر از درجه خانه‌نشینان است، مگر چنین خانه‌نشینانی دارای عذری باشند (که ایشان را از بیرون شدن برای جهاد بازداشته باشد. در این صورت درخور سرزنش نیستند، و پاداش بزرگ خود را از خدا دریافت می‌دارند و مرتبه بالائی دارند). خداوند به هر یک (از دو گروه مجاهد و وانشستگان معذور) منزلت زیبا (و عاقبت والائی) وعده داده است. و خداوند مجاهدان را بر وانشستگان (بدون عذر) با دادن اجر فراوان و بزرگ، برتری بخشیده است).

در واقع آنان که مال و ثروت خود را سخاوتمندانه، در راه خدا انفاق می‌کنند، شجاع و مجاهد در راه خدایند. عثمان بارها اموال هنگفتی را در راه رضای خدا و اطاعت رسول او انفاق نمود و بهمین دلیل رسول خدا صلی الله علیه و آله در مورد او فرمود:

«ما ضرَّ عثمان ما عمل بعد اليوم».

«عثمان با این انفاق خود، از امروز هرگز زیان نخواهد دید».^۱

عثمان مردی بود شجاع که بیمی از مرگ نداشت، با باطل به مقابله برخاست و در برابر آن تسلیم نشد و در عین حال مردی بود آرام و متین که هرگز در برابر حماقت نادان، آرامش و متانت خود را از کف نمی‌داد.^۲

دهم: قاطعیت

قاطعیت، خصلتی بود که از ابتدا در شخصیت عثمان وجود داشته است. آن روزی که صدیق او را به اسلام دعوت کرد به او گفت: عثمان! تو مرد قاطع و خردمندی هستی و حق را از باطل تشخیص می‌دهی، به من بگو این بتهایی که قوم تو آنها را پرستش می‌کنند، چیست؟^۳

۱- سنن الترمذی (حدیث ۳۷۸۵).

۲- جولة تاریخیة، ص ۳۰۴.

۳- صادق عرجون، عثمان بن عفان، ص ۴۷.

در سال ۲۶ بعد از هجرت، عثمان اقدام به توسعه مسجدالحرام نمود و به همین دلیل خانه و زمین اطراف را خرید، اما تعدادی از مردم قصد فروش خانه و زمین خود را نداشتند و از این کار امتناع می کردند، عثمان خانه‌های آنان را ویران کرد و پول خرید آن خانه‌ها را به بیت‌المال بازگردانید، چون آن مردمان به عثمان اعتراض کردند، عثمان دستور داد آنان را به زندان بیاورند، سپس آنان را احضار نمود و به آنان گفت آرامش و گذشت، باعث شده که شما نسبت به من این گونه رفتار کنید و دیگر به سخنان من وقعی نمی گذارید، اگر عمر این کار را با شما می کرد، جرأت اعتراض بر او را نداشتید، سپس عبدالله بن خالد بن اُسَید به شفاعت آنان نزد عثمان رفت و توانست رضایت او را نسبت به آنان جلب نماید.^۱

وقوع فتنه، خود، تجلی گاه قاطعیت عثمان بود؛ او برای حمایت و حفاظت از نظام خلافت، به خواسته شورشیان مبنی بر قبول استعفا تن در نداد و در برابر آنان مقاومت نمود و اگر او در آن روز به خواسته نابخردانه شورشیان پاسخ مثبت می داد، خلافت به آلت دست آنان و دیگر دنیا طلبان آزمند تبدیل می شد و هرج و مرج سرتاسر سرزمین را فرا می گرفت، عثمان بسیار دوراندیش و خردمند بود که خواسته‌ی آنان را رد نمود، زیرا در غیر این صورت، بنیان گذار سنتی می شد که براساس آن، دسته‌ای از مردم هر وقت که بخواهند می توانند حاکم منتخب امت را عزل کنند و خود حاکمی دیگر به جای او منصوب نمایند که در این صورت در کشور آشوب و بلوی به راه می افتاد، افراد امت اسلام به نزاع با هم گرفتار می آمدند و تمام توان امت را در این نزاع به هدر می دادند و آن وقت از دشمن او غافل می شدند. عثمان با فدای جان خود، کیان امت اسلام را از خطر رهانید، جامعه را از آشوب و اختلافات شدید حفظ نمود و سکان حکومت را از دست شورشیان و غوغاسالاران دور نمود. او در آن شرایط سخت، راهی را برگزید که کمترین ضرر را به امت اسلام می رسانید، او جان عزیز و مبارک خویش را فدا کرد و با این کار پایه‌های نظام خلافت را پاس داشت و آن را از اضمحلال نجات داد^۲ ما در مباحث بعد به تفصیل به این رویداد خواهیم پرداخت.

۱- تاریخ الطبری (۲۵۰/۵).

۲- تحقیق مواقف الصحابة من الفتنة (۴۷۴/۱).

یازدهم: صبر و تحمل

عثمان مردی بود صبور و پرطاقت که در ماجرای فتنه، این صفت تبلور یافت، موضع او در آن واقعه، نمونه والای فداکاری یک فرد بود که در راه حفظ کیان امت و جلوگیری از خونریزی میان مسلمانان، از خود نشان داد. عثمان می‌توانست خود را از مهلکه به در برد، اما او فردی خودخواه نبود که تنها خود را ببیند و تنها به فکر خویش باشد. اما او بقای کیان جامعه را وظیفه خود می‌دانست و در همین راه، جان خود را فدا کرد. او می‌توانست صحابه و فرزندان آنان را سپر خویش سازد و شورشیان را قتل عام نماید، اما می‌دانست با این کار، امت از هم می‌پاشد و سایه شوم تفرقه و نزاع آنان را فرا خواهد گرفت؛ بنابراین در این جریان، به خاطر رضای خداوند تعالی صبر پیشه کرد و اعلام نمود که در برابر این پیشامد با صبوری نیکو برخورد می‌کند و از هیچ کس بیمی به خود راه نمی‌دهد، او از مصادیق راستین این آیه قرآن بود که:

﴿الَّذِينَ قَالَ لَهُمُ النَّاسُ إِنَّ النَّاسَ قَدِ جَمَعُوا لَكُمْ فَآخَظْتَهُمْ فَزَادَهُمْ إِيمَانًا وَقَالُوا حَسْبُنَا

اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ ﴿۱۷۳﴾ آل عمران: ۱۷۳

(آن کسانی که مردمان بدیشان گفتند: مردمان (قریش برای تاختن بر شما دست به دست هم داده‌اند و) بر ضد شما گرد یکدیگر فراهم آمده‌اند، پس از ایشان بترسید؛ ولی (چنین تهدید و بیمی به هراسشان نیانداخت؛ بلکه برعکس) بر ایمان ایشان افزود و گفتند: خدا ما را بس و او بهترین حامی و سرپرست است).

عثمان ایمانی راسخ به خداوند داشت، دارای روحی بزرگ و بصیرتی عمیق بود، او در دوران فتنه، از خود صبوری بی‌نظیر را نشان داد، خود را فدای امت نمود و این خصلت از بزرگترین فضایل آن حضرت محسوب می‌شد.^۲

شیخ الإسلام ابن تیمیه در این رابطه چنین می‌گوید: عثمان رضی الله عنه به شدت، مردم را از خونریزی منع می‌کرد و در برابر همه توهین‌ها و تجاوزات شورشیانی که قصد جان او را داشتند و خود او نیز به آن واقف بود، صبر پیشه نمود، مسلمانان آمدند و از او دفاع کردند

۱- سیر الشهداء، السحیانی، ص ۵۷ و ۵۸.

۲- تحقیق مواقف الصحابه من الفتنه (۱/۴۷۲).

و به وی اعلام داشتند که آن شورشیان می‌خواهند او را به شهادت برسانند، اما باز مسلمانان را از جنگ با آنان باز می‌داشت. هنگامی که به او گفتند که به مکه برو، از این کار امتناع کرد و گفت: نمی‌خواهم که در حرم کزروی کنم. چون به او پیشنهاد رفتن به شام را کردند، با ردّ این پیشنهاد گفت: آیا دارالهِجره خود را ترک نمایم؟! و چون به او گفتند: که با آنان بجنگد، آن‌را نپذیرفت و چنین جواب داد: «آیا می‌خواهید من اولین نفری باشم که بعد از وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله به کشتن امت او اقدام نموده‌ام». بنابراین عثمان تنها راه را در صبر و مقاومت دانست تا آن‌که در همین راه به قتل رسید و این صبر و استقامت از مهمترین فضایل والای او به حساب می‌آید.^۱

دوازدهم: عدل و داد

در مورد عدل عثمان، عبیدالله بن عدی بن خیار روایت می‌کند که در روز فتنه، او به عثمان گفت: تو امام همه مردم هستی، اما اینان با تو این کار را می‌کنند، مردم پشت سر رهبر فتنه‌گران، عبدالرحمن بن عُدَیس بلوی، نماز می‌گذارند، اما من از این کار اجتناب می‌کنم، عثمان به عبیدالله گفت: نماز بهترین کارهایی است که مردم انجام می‌دهند، بنابراین هر وقت مردم بهترین کار را انجام می‌دادند، تو نیز با آنان باش و چون به کارهای بد و ناپسند روی آوردند از آنان دوری گزین.^۲

این شبه روایت می‌کند که روزی عثمان از کنار خدمتکار خود که مشغول علف دادن به شتری بود رد شد، در میان علوفه چیزهایی را دید که او را ناخوش آمد، به همین دلیل گوش آن خدمتکار را کشید، بعد از این کار خود پشیمان شد و به خدمتکار گفت: که او نیز انتقام خود را بگیرد و گوش او را بکشد، خدمتکار هر چقدر اصرار داشت که این کار را نکند، اما عثمان مکرراً به او می‌گفت: که باید آن خدمتکار از او انتقام بگیرد، سرانجام خدمتکار قبول کرد و گوش عثمان را کشید، عثمان بدو گفت: گوش مرا آن قدر بکش تا به همان مقداری که دردت آمد، تا من نیز احساس درد کنم، سپس گفتند: چه

۱- منهاج السنّة (۲۰۲/۳-۲۰۳).

۲- صحیح البخاری، حدیث ۶۹۵.

خوبی است قصاصی که در دنیا و قبل از روز آخرت از انسان گرفته شود و او را از قصاص روز محشر برهاند.^۱

سیزدهم: عبادت او

عثمان از جمله کسانی بود که بسیار عبادت می کردند. روایت می کنند که او هنگام حج و در کنار حجرالاسود، کل قرآن را در یک رکعت نماز تلاوت کرد و این کار به عادت و روش او تبدیل شده بود.^۲ همچنین ابن عمر رضی الله عنهما روایت می کند که منظور آیه زیر عثمان است.^۳

﴿ أَمَّنْ هُوَ قَلْبُكَ عِندَ آتَاءِ الْإِيلِ سَاجِدًا وَقَائِمًا يَحْذَرُ الْآخِرَةَ وَيَرْجُو رَحْمَةَ رَبِّهِ قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُو الْأَلْبَابِ ﴾ (الزمر: ۹)

((آیا چنین شخص مشرکی که بیان کردیم، بهتر است) یا کسی که در اوقات شب سجده کنان و ایستاده به طاعت و عبادت مشغول می شود و (خویشترن را) از (عذاب) آخرت به دور می دارد، و رحمت پروردگار خود را خواستار می گردد؟ بگو: آیا کسانی که (وظیفه خود را در قبال خدا) می دانند، با کسانی که (چنین چیزی را) نمی دانند، برابر و یکسانند؟! (هرگز). تنها خردمندان (فرق اینان را با آنان تشخیص می دهند، و از آن) پند و اندرز می گیرند)).

نیز ابن عباس رضی الله عنهما بیان می دارد که منظور آیه ۷۶ از سوره نحل عثمان بن عفان می باشد.^۴

﴿ وَضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا رَجُلَيْنِ أَحَدُهُمَا أَبْكَمٌ لَا يَقْدِرُ عَلَى شَيْءٍ وَهُوَ كَلٌّ عَلَى مَوْلَاهُ أَيْنَمَا يُوَجِّههُ لَا يَأْتِ بِخَيْرٍ هَلْ يَسْتَوِي هُوَ وَمَنْ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَهُوَ عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ﴾ (النحل: ۷۶)

۱- أخبار المدينة (۲۳۶/۳).

۲- طبقات ابن سعد (۷۶/۳) تاریخ الإسلام عهد الخلفاء، الذهبي، ص ۴۷۶.

۳- تفسیر ابن کثیر (۴۷/۴).

۴- همان (۵۷۹/۲).

(و خداوند دو مرد را مثل می‌زند که یکی از آنان گنگ مادرزاد است و بر انجام چیزی توانائی ندارد و سربار صاحب خود بوده و به هر جا او را بفرستند نفعی نخواهد داشت. آیا او (که گنگ و ناتوان و سربار و بیفائده است) برابر با کسی است که (زبان آور و کارکن و نان‌آور و سراپا خیر و برکت است و مرتباً دیگران را) به عدل و داد می‌خواند و در جاده صاف و راست قرار دارد (و دارای روش پسندیده و برنامه درست در زندگی است؟)).

روایت می‌کنند که عثمان هر شب جمعه، قرائت قرآن را آغاز می‌کرد و در شب پنجشنبه‌ی هفته بعد، آن‌را به پایان می‌رساند.^۱
او بیشتر روزها را روزه می‌بود و شب را به نماز و عبادت می‌گذراند.^۲

چهاردهم: ترس از خدا و محاسبه نفس

عثمان در یکی از خطبه‌هایش چنین گفته است: ای مردم! از خدا بترسید که ترس از او شما را منفعت است، هر کس خود را محاسبه نماید، با اعمال نیک، خود را برای روز قیامت آماده می‌کند و بدان‌ها قبر خویش را روشن می‌سازد. انسان کوردل باید از این هراس داشته باشد که در روز قیامت کور محسور شود، حال آن‌که در دنیا بینا بوده است.^۳
نیز از او روایت کرده‌اند که گفت: اگر بمیرم و مرا در میان بهشت و جهنم قرار دهند، قبل از این که سرنوشتم را به من ابلاغ کنند و بگویند که اهل بهشتم یا از دوزخیان، از هول و ترس آن جایگاه، آرزو می‌کنم که به خاکستر تبدیل شوم. او هرگاه نامی از آخرت به زبان می‌آمد، از ترس به خود می‌لرزید و اشک‌هایش جاری می‌شد و آن روز را به خاطر می‌آورد که قبرش را شکافته و او را به دادگاه محشر می‌برند.^۴

۱- علو الهمة (۹۳/۳).

۲- صفة الصفوة (۳۰۲/۱).

۳- صحیح التوثیق، ۱۰۷.

۴- نظام الحکم فی عهد الخلفاء الراشدين، ۲۰۵.

هانی، خدمتکار عثمان، روایت می کند که هرگاه عثمان بر سر قبری می ایستاد آن قدر گریه می کرد تا ریشش تر می شد و چون از علت این گریه سؤال می شد، می گفت:

رسول خدا فرموده اند: «إِنَّ الْقَبْرَ أَوَّلُ مَنَازِلِ الْآخِرَةِ فَإِنْ نَجَا مِنْهُ فَمَا بَعْدَهُ أَيْسَرُ مِنْهُ وَإِنْ لَمْ يَنْجُ مِنْهُ فَمَا بَعْدَهُ أَشَدُّ مِنْهُ».

«قبر انسان، اولین منزل گاه سفر آخرت اوست. اگر از آن جا و عذاب آن نجات یابد، روز قیامت راحت تر بر او می گذرد، اما اگر به عذاب قبر گرفتار آید، در قیامت به عذاب هایی شدیدتر از عذاب قبر دچار می شود».

نیز می گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله در مورد قبر فرمودند:

«وَاللَّهِ مَا رَأَيْتُ مَنْظَرًا إِلَّا وَالْقَبْرَ أَفْظَعَ مِنْهُ».

«که قبر زشت ترین چیزی است که انسان دیده است».

همچنین می گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله چون از کفن و دفن مسلمانان فارغ می شدند بر

قبر او می ایستادند و می فرمودند:

«اسْتَغْفِرُوا لِأَخِيكُمْ وَ سَلُّوا لَهُ بِالتَّيْبِتِ فَإِنَّهُ الْآنَ يُسْأَلُ»^۱.

«برای برادران که در این قبر خفته است از خداوند طلب عفو و بخشایش کنید و از خدا بخواهید که او را بر ایمان ثابت قدم گرداند؛ زیرا که او الآن مورد بازخواست و محاسبه قرار گرفته است».

این شیوهی عثمان در یاد خداوند و ترس از اوست که عثمان با این نگرش زیست و با همین بینش رخت از جهان فروبست، بینشی که ما مسلمانان به شدت به آن نیازمندیم تا نفسهای مرده مان از نو جان گیرند و توانایی های خفته مان بار دیگر به کار افتند.

پانزدهم: زهد عثمان

اگر عثمان بن عفان به داشتن ثروت و مال فراوان شهرت داشت اما او با وجود آن همه ثروت، فردی بود زاهدمنش که به متاع دنیا وقعی نمی گذاشت. به عنوان نمونه، حمید بن نعیم روایت می کند که روزی عمر و عثمان رضی الله عنهما به ضیافتی دعوت شدند، چون از آن جا

بیرون آمدند، عثمان گفت: در آنجا غذاهایی را دیدیم که آرزو می‌کردم بدانجا نمی‌رفتم، عمر گفت: چرا؟ او گفت: زیرا می‌ترسم این ضیافت و غذاهای آن به خاطر فخر و مباحات بوده باشد.^۱

این در واقع شناخت عثمان از چارچوب سخاوت و بخشش در اسلام است؛ زیرا در اسلام بخشش و سخاوت نباید در جهت فخر و مباحات باشد، بلکه باید در عین تواضع و اجتناب از اسراف و یا هر نوع تکبری صورت گیرد، تنها برای سپاس خداوند بزرگ و به شکرانه نعمتهای او انجام گیرد.^۲

همچنین امام احمد از میمون بن مهران روایت می‌کند که همدانی گوید: روزی امیرمؤمنان عثمان را دیدم سوار بر استری که خدمتکار او، نائل، بدنبال او حرکت می‌کند.^۳ همچنین باز امام احمد از همدانی نقل می‌کند که او روزی امیر مؤمنان، عثمان را تنها در مسجد یافت که ملحفه‌ای بر روی خود انداخته و به خواب رفته بود.^۴

نیز شرحبیل بن مسلم روایت می‌کند که عثمان عادت داشت به مردم غذاهای خوب بدهد اما خود، در خانه، سرکه و روغن تناول می‌کرد.^۵

این نمونه‌ها بیانگر میزان زهد امیرمؤمنان عثمان می‌باشد. تعجب برانگیز نیست اگر فردی که ثروت متوسطی دارد، زاهد باشد بلکه، تعجب آنجا است که آن فرد متمول و ثروتمند باشد و زهد پیشه نماید، زیرا ثروت فراوان و نعمت زیاد، فرد را به سمت لذت‌ها و خوشی‌ها سوق می‌دهد، حالا اگر فرد ثروتمند باشد و بخواهد که زهد پیشه نماید باید از معرفت و شناخت بالایی نسبت به ایمان به خدا و ترس از او برخوردار باشد، به نحوی که این معرفت بر قلب و جان او استیلا پیدا کند و همه‌ی وجود او را فرا گیرد تا آنجا که دنیا را حقیر و بی‌ارزش ببیند و آخرت را عظیم و با ارزش؛ عثمان نیز چنین بود؛ او که از ثروتمندترین صحابه بود، توانست با قدرت ایمان، بر امیال و خواهش‌های خود

۱- امام أحمد، الزهد، ۱۲۶.

۲- التاريخ الإسلامی (۱۷ و ۱۸/۴۸).

۳- الزهد، ۱۲۷.

۴- الزهد، ۱۲۷.

۵- همان، ۱۲۹.

فاتح آید و به بزرگترین زاهدان تبدیل شود، او توانست خود را نمونه‌ای والا برای ثروتمندان سازد و به آنان اثبات کند که می‌توان هم ثروتمند بود و هم زاهد و در کنار اموال و ثروت‌های فراوان و لذت‌ها و خوشی‌های متنوع، زاهدمنش بود و از آنها صرف‌نظر نمود.^۱

شانزدهم: شکر و سپاس پروردگار

عثمان تا آنجا که می‌توانست با دست و زبان و قلب خویش پروردگار را سپاس می‌گفت و او را شاکر بود. از او روایت کرده‌اند که به تعقیب قومی طغیانگر رهسپار شد، چون به محل اقامت آنان رسید، دید که آنان پیشتر گریخته‌اند، او هم به شکرانه این که سبب ذلت و خواری مسلمانی نشده است، برده‌ای را آزاد نمود.^۲

هفدهم: پرس‌وجو از احوال و اوضاع مردم

ذی‌النورین مردی بود مهربان و رئوف که در مقام خلافت، همیشه جویای احوال مردم و مشکلات آنان می‌شد، در مورد آنانی که نزد ایشان حضور نداشتند سؤال می‌نمودند و به حضار و همراهان خویش محبت می‌ورزیدند. امام احمد از موسی بن طلحه روایت می‌کند که روزی به مسجد رفتم، دیدم عثمان بر منبر نشسته و از مردم احوال و وضعیت معیشتشان را سؤال می‌کند.^۳

همچنین ابن سعد از او روایت می‌کند که روز جمعه، عثمان، دو لباس زرد بر تن کرده و عازم مسجد شد، چون بر منبر نشست، مؤذن اذان گفت، سپس ایشان به پرس‌وجو از احوال مردم و مسافران و بیماران آنان پرداخت.^۴

عثمان به امور مردم اهتمام می‌ورزید و به همین خاطر با آنان و بویژه نیازمندان ارتباط داشت. او از بدو تولد نوزادان، برای آنان سهمی از بیت‌المال در نظر می‌گرفتند و به والدین آنان پرداخت می‌شد.^۱

۱- التاریخ الإسلامی (۱۷ و ۱۸/۴۹).

۲- علو الهمة (۴۸۱/۵).

۳- فضائل الصحابة (حدیث ۸۱۲).

۴- طبقات ابن سعد (۵۹/۳).

عروه بن زبیر در این خصوص چنین روایت می‌کند: من دوران خلافت عثمان را درک کردم، در آن زمان همه‌ی مسلمانان از بیت‌المال، صاحب سهمی بودند که به آنان داده می‌شد.^۲

هیجدهم: تعیین حدود و اختیارات کارگزاران

تعیین حدود و اختیارات عبارت است از تقسیم وظایف یک کار بین کارگزاران آن، به نحوی که هر یک وظیفه خود را بدانند و بدون هیچ نوع قصور و یا خارج شدن از چارچوب وظیفه خود، آنرا انجام دهند. این کار، سنتی است بشری و الهی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و خلفای بعد از او نیز آنرا در دولت خود رعایت می‌کردند. در دوران خلافت عثمان رضی الله عنه نیز براساس این اصل، وظایف و کارهای مهمی چون قضا، امور بیت‌المال، لشکر و امارت ولایات میان مسلمانان تقسیم شد که خود، بیانگر رهبری عالمانه عثمان در دوران خلافت خویش است؛ بدون شک این تقسیم وظایف و مشاغل از مهمترین عوامل موفقیت دولت خلفای راشدین در تمامی زمینه‌ها بود.^۳

نوزدهم: به کار گرفتن افراد لایق و شایسته

احترام گذاشتن به شایستگان امت، به کار گماشتن آنان در مشاغل و کارهایی که توان انجام آنها را دارند، ضایع نکردن حق و حقوق آنان و استفاده بهینه از استعدادها و توانایی‌های آنان، از جمله عواملی هستند که مسلمانان نخستین با مدنظر قراردادن آنها به آن مجد و عظمت خود دست یافتند.^۴

این صفت در عثمان، آن زمان تبلور یافت که در تدوین و جمع‌آوری قرآن، از توانایی‌های زید بن ثابت و شورای تدوین قرآن به نحو احسن سود جست.

۱- تحقیق مواقف الصحابه من الفتنة (۱/۳۹۶).

۲- المصنّف فی الحدیث، ابن شیبّه (۳/۱۰۲۳).

۳- الكفاءة الإدارية، ۱۱۷.

۴- همان، ۱۵۷.

این‌ها برخی از صفاتی بود که در عثمان مشاهده شد، که همه این‌ها باید بعنوان ملاکی برای تبعیت رهبران مسلمانان و مردم عوام قرار داده شوند، و باید کسانی که می‌خواهند از پیامبر و از خلفای راشدین پیروی نمایند آن‌ها را مد نظر قرار دهند. رهبران و کارگزاران امت باید در شناخت صفات و ویژگیهای خلفای راشدین و تبعیت از آن‌ها تلاش نمایند و به این خصایل نیکو و والای آنان دست یابند؛ زیرا تنها با تبعیت از راه و روش آنان است که می‌توان امت را با گام‌هایی استوار، به سوی اهداف او پیش برد.

باید این اصل را باور کرد که برای حاکم نمودن شریعت می‌بایست رهبرانی را تربیت کرد که ایمان در تمام وجودشان ریشه دوانیده و میوه‌های آنان در گفتار و کردارشان تبلور یافته و در همه‌ی احوال و اوضاع ترس از خدا را معیار کار خویش قرار دهند، آن‌گاه می‌توان امیدوار بود که چنین رهبرانی در راه حاکمیت شریعت خداوند گام بردارند و تمام تلاش خود را صرف بارور کردن استعدادها و توانایی‌های افراد امت و هدایت آنان نمایند.

حکومت این مردان، هم در روح و هم در کالبد خویش، اسلام را اصل قرار داد و در راه آن حرکت کردند، حکومتی که هم و غم خویش را مصروف دین و مردم می‌کند و تلاش می‌نماید مشکلات و موانع پیش روی امت را از سر راه بردارد.

فصل سوم

سیاستهای مالی و قضائی عثمان بن عفان رضی الله عنه

این فصل در برگیرنده دو گفتار زیر می باشد:

گفتار اول: سیاستهای مالی عثمان رضی الله عنه

گفتار دوم: سیاستهای قضایی عثمان رضی الله عنه و مهمترین اجتهادات و

فتاوای او

گفتار اول

سیاستهای مالی

هنگامی که ذی‌النورین به مقام خلافت انتخاب شد، در سیاست‌های مالی عمر هیچ‌گونه تغییری ایجاد نمود، اما برخلاف عمر، به مسلمانان این اجازه را داد که بتوانند به اندوختن ثروت، ساختن عمارت و مالکیت زمین‌های وسیع مبادرت ورزند. در دوران خلافت ایشان، از سخت‌گیری‌های عمر که از ثروت‌اندوزی مسلمانان ممانعت می‌کردند، کاسته شد و مسلمانان در رفاه بیشتری نسبت به دوران خلافت عمر، به سر می‌بردند.^۱

نخست: اصول سیاست مالی عثمان رضی الله عنه

عثمان در نامه‌هایی که به والیان، کارگزاران خراج و عامه مردم نوشت، راه و روش حکومت خویش و سیاستهای کلی آنرا اعلام نمود که ما در مباحث مربوطه به طور مفصل به آن‌ها پرداختیم؛ به طور کلی، این سیاست‌ها بر مبادی و اصول زیر بنیان گذاشته شده بود:

- * اجرای سیاست‌های کلی شریعت در امور مالی و اقتصادی
- * متضرر نشدن مالیات دهندگان
- * گرفتن مالیات از صاحبان مال و ثروت
- * پرداخت حق و سهم مردم از بیت‌المال
- * گرفتن جزیه از اهل ذمه و اجتناب از ظلم و ستم نسبت به آنان و ضایع شدن حقوقشان
- * امانت‌دار و وفادار بودن کارگزاران دولت
- * پیشگیری از هر نوع انحراف در جامعه که به دلیل رفاه و ثروت، امکان بروز آن وجود دارد.^۲

۱ مبادی، الإقتصاد الإسلامی، سعاد ابراهیم صالح، ۲۱۷.

۲- قطب ابراهیم، السياسة المالیه لعثمان، ۶۱.

حال به طور مفصل، به هر یک از این اصول و مبادی می‌پردازیم:

۱- اجرای سیاستهای کلی شریعت در زمینه امور مالی و اقتصادی

بدون شك عثمان بن عفان در این حیطة، تمام تلاش خود را صرف اجرای سیاست‌های کلی شریعت در زمینه امور مالی و اقتصادی می‌نمود؛ زیرا مردم به این شرط به او بیعت کردند که او بر اساس قرآن، سنت و شیوه ابوبکر و عمر رفتار نماید، اگر ابوبکر بر اساس قرآن و سنت عمل نمود، عمر، در چارچوب دین، به ایجاد تغییرات و تحولات، تدوین اصول و موازین و افزایش منابع درآمد و موارد هزینه اقدام کرد؛ عثمان نیز راه و روش آنان را در پیش گرفت، در مسایلی که می‌توانست خود اجتهاد نماید، به این کار دست می‌زد، قوانین شریعت را در مسایل مالی و اقتصادی پیاده می‌نمود، بر نحوه‌ی پرداخت زکات به بیت‌المال و تقسیم آن میان افراد مستحق نظارت می‌کرد، در این دولت اهل ذمه با پرداخت جزیه خویش به بیت‌المال در کنف حمایت خلیفه قرار می‌گرفتند و آنان را از امکانات و خدمات دولت بهره‌مند می‌کرد.

در دولت عثمان، همانند دولت خلفای پیشین، مجاهدان، یک پنجم غنایم خود را به بیت‌المال ارسال می‌کردند و دولت نیز آن‌ها را میان ایتام، مساکین و فقراء، مسافران و... تقسیم می‌نمود کما این که قرآن، در این خصوص، چنین فرموده است:

﴿وَأَعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسُهُ، وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسْكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ إِنْ كُنْتُمْ آمَنْتُمْ بِاللَّهِ وَمَا أُنزِلْنَا عَلَيَّ عَبْدًا يَوْمَ الْفُرْقَانِ يَوْمَ الْتَقَى الْأَجْمَعَانِ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾ (٤١) الأنفال: ٤١

((ای مسلمانان!) بدانید که همه غنائمی را که فراچنگ می‌آورید، یک پنجم آن متعلق به خدا و پیغمبر و خویشاوندان (پیغمبر) و یتیمان و مستمندان و واماندگان در راه است. (سهم خدا و رسول به مصالح عامه‌ای اختصاص دارد که پیغمبر در زمان حیات خود مقرر می‌دارد یا پیشوای مؤمنان بعد از او معین می‌نماید. بقیه یک پنجم هم صرف افراد مذکور می‌شود. چهار پنجم باقیمانده نیز میان رزمندگان حاضر در صحنه تقسیم می‌گردد. باید به این دستور عمل شود) اگر به خدا و بدانچه بر بنده خود در روز جدائی (کفر از ایمان، یعنی در جنگ بدر؛ روز هفدهم ماه رمضان سال دوم هجری) نازل کردیم

ایمان دارید. روزی که دو گروه (مؤمنان و کافران) رویاروی شدند (و با هم جنگیدند، و گروه اندک مؤمنان، بر جمع کثیر کافران، در پرتو مدد الهی پیروز شدند) و خدا بر هر چیزی توانا است).

امتیاز دولت خلفای راشدین نسبت به دیگر حکومت‌ها، ارتباط تنگاتنگ آن‌ها با شریعت و پایبندی به تعلیم و دستورات آن بود، دولت خلفای راشدین، سیاست‌های مالی و اقتصادی خود را براساس یک چیز اجرا می‌نمود و آن عبارت بود از نشر شریعت و به اهتزاز درآوردن پرچم اسلام در سرتاسر دنیا و حفظ خیر و مصالح امت. اسلام با هر نوع اسراف و تبذیر مخالفت کرده و انزجار خود را از آنان اعلام نموده است و امت را از برگزیدن افراد نادان و نابخرد به عنوان متوالیان بیت‌المال برحذر می‌دارد؛ در واقع این سیاست از یک طرف قشر مستضعف و آسیب‌پذیر را تحت پوشش قرار می‌دهد و دیگر درآمدهای بیت‌المال را از راههای حرام دور نگه می‌دارد و آن‌را حفظ می‌کند، زیرا خداوند تبارک و تعالی هیچ خیر و برکتی را در مال حرام قرار نداده است.

۲- متضرر نشدن مالیات دهندگان

عثمان بن عفان در نامه خود به والیان و کارگزاران امر مالیات، اعلام داشته است که نباید این امر، وظیفه نخست آنان را که مراقبت و رعایت احوال مردم است، تحت تأثیر قرار دهد، زیرا جمع‌آوری خراج و مالیات، یکی از وظایف دولت نسبت به مردم است و نباید بر دیگر وظایف حکومت مقدم شود.^۱

فقها با شناخت این بینش نبوی و راشدی، به استنباط وظایف و واجبات حکومت در قبال مردم پرداخته‌اند که عبارتند از:

ماوردی در این رابطه چنین می‌گوید: حکومت را در قبال رعیت خویش، ده وظیفه است:

نخست: حفظ و صیانت از دین؛ اصول آن و چیزی که اجماع سلف صالح بر آن صورت گرفته.

دوم: حلّ و فصل اختلافات و مشاجرات میان مردم بر اساس عدل و انصاف تا ستمکاری نتواند بر مظلومی چیره شود.

سوم: حفاظت از شهرها، روستاها و راه‌ها و حفظ امنیت، تا مردم بتواند به کسب معاش حلال و مسافرت در اقصی نقاط بلاد اسلامی بپردازند.

چهارم: اجرای حدود و احکام شریعت اسلام تا از ارتکاب محرّمات و حیف و میل شدن بیت‌المال ممانعت به عمل آید.

پنجم: حفاظت از مرزها و دفاع از امت در برابر خطر حمله دشمنان و حفظ جان و مال و ناموس آنان.

ششم: جهاد با دشمنان اسلام آن‌هم بعد از مرحله دعوت تا کسی یا مسلمان شود و یا به عنوان ذمی تحت حکومت اسلامی درآید و تا دین اسلام بر دیگر ادیان و مکاتب غالب آید.

هفتم: جمع‌آوری خراج و مالیات و صدقات و زکات بدون ایجاد رعب و وحشت در میان مردم و تحت فشار قرار دادن آنان.

هشتم: پرداخت بهنگام سهم مردم از بیت‌المال، بدون اعمال هیچ نوع اسراف و یا مضایقه‌ای نسبت به بیت‌المال و هزینه آن.

نهم: سپردن کارها و مسئولیت‌های مهم به افراد شایسته و متعهد تا کارها با موفقیت انجام گیرند و ثروت امت نیز در راه درست صرف گردد.

دهم: حاکم باید به طور مستقیم به نظارت بر امور دین و مملکت بپردازد و از غفلت ورزیدن نسبت به آن‌ها و تفویض آن‌ها به دیگران بپرهیزد^۱

به طور خلاصه، باید دانست که وظایف حاکم بر دو چیز بنیان نهاده شده است: نخست صیانت از دین و دوم حفظ مصالح و منافع دنیوی مردم و مملکت^۲. حال اگر دانشمندی چون ماوردی به تعیین اختیارات و وظایف حاکم و حکومت پرداخته است، در واقع هرچند او و یا دیگر علما، صاحب علم فراوان و بینش وسیعی نسبت به این قضایا باشند، باز هم این آراء و عقاید را براساس شرایط خاصّ زمان خویش مطرح نموده‌اند و

۱- الأحكام السلطانية و الولايات الدينيّة، ۱۶ و ۱۷.

۲- مقدّمه ابن خلدون، ۱۹۱.

نمی‌توانند فراگیر و دربرگیرنده‌ی همه‌ی وظایف و حقوق حکومت و امت نسبت به هم باشند.^۱

همانطور که بیان شد، وظایف حکومت باید براساس دو رکن صیانت از دین و حفظ مصالح و منافع دنیوی مردم و مملکت باشد و می‌بایست شوراها و انجمن‌های علما و فرزندانگام امت به تطبیق آن‌ها با نیازها و شرایط زمان خود پردازند.^۲ این وظایف و حقوقی را که علما و فقها بیان داشته‌اند، قابل تغییر و مطابقت با تحولات و شرایط زمان است و این تغییرات هیچ‌گونه منافاتی با قرآن و احکام شریعت ندارند.^۳

۳- گرفتن مالیات از صاحبان مال و ثروت

کارگزاران امر مالیات، از طرف دولت مأمور استیفای حقوق بیت‌المال می‌باشند، حال اگر آنان در این کار خویش، براساس حق، مالیات مردم را جمع‌آوری کنند، به وظیفه خود به نحو مطلوب عمل کرده‌اند. اما اگر در جریان این کار، بر مردم فشار آورند و بر آنان سخت گیرند، در آن صورت در حق آنان ستم روا داشته و آنان را متحمل ضرر و زیان نموده‌اند؛ رسول خدا صلی الله علیه و آله به کارگزاران خویش دستور می‌دادند که در جمع‌آوری مالیات راه مبالغه و افراط را در پیش نگیرند و از گرفتن مالیات در بهترین محصولات کشاورزان چشم‌پوشی نمایند.^۴

۴- پرداخت حق و سهم مردم از مالیات

پرداخت‌های حکومت از بیت‌المال به مردم یا به صورت مستقیم انجام می‌گیرد که با پرداخت زکات به افراد مستحق یا دیگر قوانین مربوط به پرداخت مزایا و پاداش‌ها صورت می‌گیرد و یا به صورت غیرمستقیم، که در ارائه خدمات عمومی دولت به مردم تبلور می‌یابد.

۱- الخلافة بين التنظير و التطبيق، محمد المرادوی، ۶۶.

۲- همان، ۶۷.

۳- السياسة المالية لعثمان بن عفان، ۶۳.

۴- السياسة المالية لعثمان بن عفان، ۶۴.

در هر دو روش، باید در پرداخت‌ها، جانب حق و عدالت رعایت شود، به عنوان مثال در پرداخت‌های مستقیم نباید از چارچوب قوانین خارج شده و در آن‌ها تبعیض نسبت به مردم قائل شد، به نحوی که عده‌ای را بدون هیچ دلیل خاصی از این پرداخت‌ها محروم نمود، از طرفی دیگر این پرداخت‌ها باید بهنگام و در موعد مقرر خود صورت گیرد. این قبیل مشکلات ممکن است یا به دلیل عملکرد ضعیف دستگاه‌های ذی‌ربط بروز نماید و یا وجود موانعی بر سر راه ارتباط مداوم میان مردم با مسئولان مربوطه، باعث ایجاد چنین مشکلاتی شود، که در مورد پرداخت‌های غیرمستقیم نیز باید این نکته را در نظر داشت که خدمات عمومی دولت نباید در راستای منافع فرد یا افراد خاصی ارائه شوند، بلکه منافع این خدمات می‌بایست متعلق به همه مردم باشد.^۱

۵- گرفتن جزیه از اهل ذمه و اجتناب از ظلم و ستم نسبت به آنان و ضایع شدن حق و حقوقشان

هیچ مسئولی حق ندارد نسبت به اهل کتابی که جزیه خود را پرداخت نموده‌اند، ستمی روا دارد؛ زیرا آنان در حکومت اسلامی سکنی گزیده و تا زمانی که جزیه خویش را پرداخت کنند، از حمایت دولت برخوردار می‌باشند. رسول خدا صلی الله علیه و آله به کارگزاران خود سفارش می‌فرمودند که نسبت به اهل ذمه، جانب حق و عدالت را در نظر داشته باشند، ایشان هنگامیکه عبدالله بن ارقم را مسئول جمع‌آوری جزیه نمود به او چنین سفارش کردند:

«ألا من ظلم معاهدًا أو كلفه فوق طاقته أو انتقصه أو أخذ منه شيئًا بغير طيب نفسه فأنا حجيجه يوم القيامة».

«خبردار! هر کس در حق اهل ذمه ستمی نماید یا بیش از توان و استطاعت آنان از ایشان جزیه بگیرد و یا چیزی را به زور و برخلاف میل و رضایت صاحب آن از ایشان تصاحب کند، بداند که من در روز قیامت از ستم او به نزد پروردگار شکایت خواهم برد».^۲

۱- همان، ۶۶.

۲- المنتخب من السنة، ۲۶۱.

با استناد به این سفارشات بود که عمر فاروق رضی الله عنه در وصیتنامه‌ی خود به خلیفه بعد از خویش چنین گفته است: به خلیفه بعد از خود سفارش می‌کنم که در حق اهل ذمه، خیرخواه و به عهد و پیمان خود با آنان پایبند باشد، در هنگام کارزار با دشمنان، آنان را سپر خود در مقابل دشمنان نسازد و بیش از توان و استطاعتشان بر آنان فشار نیاورد.^۱

هرگاه کارگزاران جزیه، اهل ذمه را مورد اذیت و فشار قرار دهند و جزیه‌ای ورای توان آنان بر ایشان وضع نماید یا از پیرمردی مسن که در فقر گرفتار آمده و توان کار کردن را ندارد، جزیه اخذ کنند و یا از اهل ذمه که مسلمان شده است، جزیه‌ای بگیرند، در این صورت این کارگزاران مرتکب ظلم و ستم شده‌اند و این همان چیزی است که عثمان، با استناد به آموزه‌های رسول خدا صلی الله علیه و آله، کارگزاران خود را از آن‌ها منع می‌نمود.^۲

همچنین اهل ذمه که بر زمین‌های خراج مشغول کشت و زرع می‌باشند، علاوه بر جزیه، می‌بایست خراج آن زمین‌ها را پرداخت نمایند، زیرا این زمین‌ها و باغها بمتابۀ غنایم فتوحات حکومت اسلامی می‌باشند، اما باید در نظر داشت که کارگزاران امور خراج باید در تعیین میزان خراج، جانب حق را مراعات نمایند و این کار در صورتی ممکن است که کارگزاران چند معیار مهم را در نظر داشته باشند و براساس آن‌ها، میزان و مبلغ خراج را مشخص کنند. این معیارها عبارتند از:

* در نظر داشتن کیفیت و مرغوبیت خاک و زمین که طبیعتاً در کیفیت و میزان محصولات تأثیرگذار است.

* در نظر داشتن نوع محصول، زیرا برخی از محصولات، اعم از حبوبات و میوه‌جات، در بازار به قیمت خوبی به فروش می‌رسند، حال آنکه برخی دیگر از محصولات، از قیمت چندانی برخوردار نیستند.

* در نظر گرفتن نحوه آبیاری زمین و محصولات، زیرا طبیعتاً خراج زمینی که تنها با آب باران و نهرها آبیاری می‌شود با خراج زمینی که از طریق چاه و پمپ به آن آب رسانیده می‌شود، تفاوت دارد.

۱- السیاسة المالیة لعثمان بن عفان، ۶۷.

۲- السیاسة المالیة لعثمان بن عفان، ۶۷.

* نباید در وضع مبلغ خراج، تنها این نکته را در نظر داشت که باید حداکثر میزان خراج را وضع و آن را از خراج‌گذار گرفت، بلکه باید مقداری از میزان خراج را به خراج‌گذار بخشید تا در روز مبادا و هنگام وقوع مصایب و خشک‌سالی‌ها از آن استفاده کند.^۱

در کنار تمام این مطالب، این اصل را نباید از یاد برد که هرگاه مسلمانان و حکومت آنان با اهل ذمه، پیمان و قراردادی را منعقد نمودند باید به عهد و پیمان خود وفادار بمانند، از جمله این پیمان‌ها، مفاد و شروط تعیین میزان جزیه و خراج است که حکومت باید بدان پایبند باشد، زیرا در اسلام است که هرگاه مسلمانان، عهد و پیمانی بستند، باید بدان وفادار بمانند و از خیانت در آن اجتناب ورزند.^۲

۶- جلوگیری از هر نوع ظلم و ستمی به ایتم

در قرآن کریم، ایتم مستمند و فقیر از مستحقین دریافت زکات می‌باشند:

﴿ إِنَّمَا الصَّدَقَتُ لِلْفُقَرَاءِ وَالْمَسْكِينِ وَالْعَمِلِينَ عَلَيْهَا وَالْمَوْلَىٰ فَلَهُمْ فِي الرِّقَابِ وَالْغَرَمِينَ وَفِي سَبِيلِ اللَّهِ وَأَبْنِ السَّبِيلِ فَرِيضَةً مِّنَ اللَّهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ﴿۶۰﴾

التوبة: ۶۰

(زکات مخصوص مستمندان، بیچارگان، گردآورندگان آن، کسانی که جلب محبتشان (برای پذیرش اسلام و سودگرفتن از خدمت و یاریشان به اسلام چشم داشته) می‌شود، (آزادی) بندگان، (پرداخت بدهی) بدهکاران، (صرف) در راه (تقویت آئین) خدا، و واماندگان در راه (و مسافران درمانده و دورافتاده از مال و منال و خانه و کاشانه) می‌باشد. این یک فریضه مهم الهی است (که جهت مصلحت بندگان خدا مقرر شده است) و خدا دانا (به مصالح آفریدگان) و حکیم (در وضع قوانین) است).

همچنین براساس دستور قرآن، آنان را از خمس غنایم سهم و بهره‌ای است:

۱- السياسة المالية لعثمان بن عفان، ۶۷.

۲- السياسة المالية لعثمان بن عفان، ۶۷.

﴿ وَأَعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ حُمُسُهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ
وَالْمَسْكِينِ وَآبِئِ السَّبِيلِ إِنْ كُنْتُمْ آمَنْتُمْ بِاللَّهِ وَمَا أُنزَلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا يَوْمَ الْفُرْقَانِ يَوْمَ
الْجَمْعَانِ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴾ (۴۱) الأنفال: ۴۱

(ای مسلمانان!) بدانید که همه غنائمی را که فراچنگ می‌آورید، یک پنجم آن متعلق به خدا و پیغمبر و خویشاوندان (پیغمبر) و یتیمان و مستمندان و واماندگان در راه است. (سهم خدا و رسول به مصالح عامه‌ای اختصاص دارد که پیغمبر در زمان حیات خود مقرر می‌دارد یا پیشوای مؤمنان بعد از او معین می‌نماید. بقیه یک پنجم هم صرف افراد مذکور می‌شود. چهار پنجم باقیمانده نیز میان رزمندگان حاضر در صحنه تقسیم می‌گردد. باید به این دستور عمل شود) اگر به خدا و بدانچه بر بنده خود در روز جدائی (کفر از ایمان، یعنی در جنگ بدر، روز هفدهم ماه رمضان سال دوم هجری) نازل کردیم ایمان دارید. روزی که دو گروه (مؤمنان و کافران) رویاروی شدند (و با هم جنگیدند، و گروه اندک مؤمنان، بر جمع کثیر کافران، در پرتو مدد الهی پیروز شدند) و خدا بر هر چیزی توانا است).

از طرفی دیگر، مسئولان بیت‌المال، موظف‌اند که به آن همه کودکان و به ویژه کودکان بی‌سرپرست، مبلغی را پرداخت نمایند. در مورد ایتمی که ثروتمند می‌باشند، باید در نظر داشت که زکات اموال آنان باید پرداخت شود، اما قیم آنان می‌بایست در تعیین میزان زکات، کاملاً جانب حق و عدالت را رعایت کند تا از هر نوع ظلم و ستمی در حق مال و ثروت آن ایتم پرهیز شود.^۱

۷- امانت‌دار و وفادار بودن کارگزاران دولت

خداوند در قرآن می‌فرماید:

﴿ إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا وَإِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ إِنَّ
اللَّهَ نِعِمَّا يَعِظُكُمْ بِهِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ سَمِيعًا بَصِيرًا ﴾ (۵۸) النساء: ۵۸

بیگمان خداوند به شما (مؤمنان) دستور می‌دهد که امانتها را (اعم از آنچه خدا شما را در آن امین شمرده، و چه چیزهایی که مردم آنها را به دست شما سپرده و شما را در آنها امین دانسته‌اند) به صاحبان امانت برسانید، و هنگامی که در میان مردم به داوری نشستید این که دادگرانه داوری کنید. (این اندرز خدا است و آن را آویزه گوش خود سازید و بدانید که) خداوند شما را به بهترین اندرز پند می‌دهد (و شما را به انجام نیکیها می‌خواند). بیگمان خداوند دائماً شنوای (سخنان و) بینا (ی کردارتان) بوده و می‌باشد (و می‌داند چه کسی در امانت خیانت روا می‌دارد یا نمی‌دارد، و چه کسی دادگری می‌کند یا نمی‌کند)).

نیز در جای دیگری از قرآن می‌فرماید:

﴿وَالَّذِينَ هُمْ لِأَمْنَتِهِمْ وَعَهْدِهِمْ رَاعُونَ﴾ ^(۸) المؤمنون: ۸

(و کسانی که در امانتداری خویش امین و در عهد خود بر سر پیمانند).

عثمان بن عفان، با استناد به آیات قرآن و احادیث رسول خدا صلی الله علیه و آله همیشه کارگزاران امر خراج را به امانت‌دار بودن توصیه می‌فرمود، زیرا این خصوصیت لازمه فعالیت در امور بیت‌المال می‌باشد و اگر این خصوصیت از میان کارگزاران رخت برنهد، آنگاه، شاهد اجحاف در حق مردم شده و رابطه‌ی مردم و دولت را خدشه‌دار می‌نماید.

عثمان رضی الله عنه همچنین، کارگزاران خویش را به وفادار و متعهد بودن نسبت به همه‌ی مسئولیت‌ها، چون گرفتن همه حق و حقوق بیت‌المال از مردم، ظلم نمودن نسبت به مردم با اجتناب از بالا بردن ناعادلانه نرخ خراج و مالیات، رفتار نیک و همراه با رأفت نسبت به اهل ذمه و اجرای همه‌ی شروط صلح فی ما بین آنان و دولت، مانند پرداخت جزیه و خراج، بدون هر نوع اجحاف و یا ایجاد تغییرات یک طرفه و ناعادلانه در این شروط، امر می‌کرد.^۱

۸- تأثیرات ثروت و رفاه بر جامعه

عثمان ذی النورین هرگز امت را به حال خود رها ننمود و همیشه آنان را از گرفتار شدن در دام لذت‌ها و نعمت‌های دنیا برحذر می‌داشت. او به مردم اعلام نمود که اگر غرق در

ثروت شوند، با زنان ممالک دیگر ازدواج کنند و از آنان صاحب فرزند شوند و از فهم و درک غیر عرب‌ها نسبت به قرآن تبعیت نمایند، دچار افکار و اعمال بدعت‌آمیز خواهند شد.^۱

او تأثیر ثروت و رفاه در منحرف کردن صاحب آن و سرگرم کردن آنان به فساد و کسب لذت‌ها را می‌دانست و بیم آن داشت که آنان فریب دنیا را خورند.^۲ و مصداق این آیه شوند:

﴿ وَإِذَا أَرَدْنَا أَنْ نُهْلِكَ قَرْيَةً أَمَرْنَا مُتْرَفِيهَا فَفَسَقُوا فِيهَا فَحَقَّ عَلَيْهَا الْقَوْلُ فَدَمَّرْنَاهَا تَدْمِيرًا ﴾

الإسراء: ۱۶

هرگاه بخواهیم شهر و دیاری را نابود گردانیم، افراد دارا و خوشگذران و شهوتران آن‌جا را سردار و چیره می‌گردانیم، و آنان در آن شهر و دیار به فسق و فجور می‌پردازند (و به مخالفت با دستورات الهی برمی‌خیزند)، پس فرمان (وقوع عذاب) بر آن‌جا واجب و قطعی می‌گردد و آن‌گاه آن مکان را سخت درهم می‌کوبیم (و ساکنانش را هلاک می‌گردانیم)).

۹- تطابق سیاست‌های مالی عثمان رضی الله عنه با سیاست‌های مالی عمر رضی الله عنه

سیاست‌های مالی که عثمان رضی الله عنه آن‌ها را به امت اعلام نمود، کم و بیش همان سیاست‌های مالی عمر بن خطاب رضی الله عنه بود؛ عمر هنگامی که به مقام خلافت رسید، اعلام نمود که او متعهد است بیت‌المال را به حق و عادلانه از مردم خواهد گرفت و آن‌را تنها در راه حق و بر ضد باطل صرف کند.^۳

در واقع شباهت سیاست‌های مالی این دو مرد بزرگ را باید در یک چیز جستجو کرد و آن سیراب شدن آن‌دو از چشمه گوارای اسلام و فهم صحیح اصول و قواعد آن است.^۴

۱- تاریخ الطبری (۲۴۵/۵).

۲- السياسة المالية لعثمان بن عفان، ۷۰.

۳- السياسة المالية لعمر بن الخطاب، قطب إبراهيم محمد، ۲۳.

۴- السياسة المالية لعثمان بن عفان، ۷۶.

دوم: دیدگاه عثمان رضی الله عنه در مورد اصول و قواعد زکات

عثمان، در مورد زکات، خطاب به مردم چنین گفت: «ماه پرداخت زکات فرا رسیده است، هر کس به دیگری بدهی دارد، آن را بازپس دهد تا زکات اموال خویش را پرداخت نماید. هر کس را استطاعت مالی نیست، زکات از او ستانده نمی‌شود، مگر آن که خود او، بخواهد داوطلبانه از مال خویش صدقه‌ای پرداخت کند و هر کس، در ماه‌های قبل، زکات اموال خویش را داده است، تا سال بعد و فرا رسیدن همان ماه که زکاتش را در آن پرداخت نموده، زکاتی از او دریافت نمی‌شود». ابراهیم بن سعد این ماه را ماه رمضان می‌دانست.^۱

اما ابو عبید در کتاب خود، الأموال، بیان می‌دارد که ماه مورد نظر عثمان، ماه محرم بود.^۲ به این ترتیب عثمان، ارکان دیدگاه خویش، نسبت به زکات را بیان کرده است که عبارتند از:

الف: تعیین مبدأ سالیانه بعنوان شرط در پرداخت زکات، جز زکات محصولات کشاورزی، سپری شدن یک سال کامل از زمان پرداخت آن است. عثمان در خطبه خویش، بر همین نکته تأکید نموده و چنین گفته است: «هر کس زکات اموال خویش را داده است، تا سال بعد و فرا رسیدن همان ماهی که زکاتش را در آن پرداخت نموده، از او زکاتی دریافت نمی‌شود».

ب: براساس گفته ابو عبید، مبنای سال مالی در حکومت خویش را سال هجری و ماه محرم، قرار داد، این نکته مبین آن است که مسلمانان باید بعد از سپری شدن یک سال کامل هجری، زکات اموال خویش را که به حد نصاب رسیده است، در ماه اول سال هجری پرداخت نمایند.

ج: عثمان، مردم را فرا می‌خواند تا با پرداخت دیون و بدهی‌های خود، میزان درست مال خود را حساب کنند تا ببینند به حد نصاب زکات رسیده است یا خیر. در واقع عثمان با این کار، مردم را تشویق می‌کند که با پرداخت دیون خویش، به پیمان خود با طلبکاران

۱- الأموال، ابو عبید، ۵۳۴.

۲- همان، ۵۳۵.

وفادار باشند و در عین حال، کار حساب و کتاب ثروت و مایملک او به سهولت صورت گیرد و از هر نوع ابهام در بدهی‌ها و حساب و کتاب دارایی‌های مردم اجتناب شود.

د: همچنین عثمان در خطبه خود اعلام می‌نماید که هر کس را استطاعت مالی نیست از پرداخت زکات، معاف است مگر آن که خود او، داوطلبانه، صدقه‌ای را پرداخت کند. در واقع عثمان با این اقدام، مسلمانان را به انجام داوطلبانه، و نه از روی اجبار کارها، دعوت می‌کند. او می‌دید که در میان مسلمانان هستند آنان که اموالشان چندان زیاد نیست که شامل زکات گردد اما آنان خود، داوطلبانه، صدقات خود را به بیت‌المال تحویل می‌دهند، او نیز این صدقات را از آنان می‌پذیرفت و در همان راه‌های هزینه زکات، صرف می‌نمود.^۱ از طرف دیگر، ممکن است عثمان با گفتن این مطلب که: «هر کس زکات مال خویش را پرداخت نموده از او زکاتی اخذ نشود تا آن زمان که خود، داوطلبانه، آن را به بیت‌المال تحویل دهد» قصد داشته این نکته مهم را به مسلمانان بفهماند که هر کس را طلا و جواهرات است، تا آن زمانی که خود او داوطلبانه، زکات آن‌ها را به بیت‌المال نپردازد، از او زکاتی گرفته نمی‌شود. باید این را در نظر داشت که زکات محصولات کشاورزی و چهارپایان، به هر شکل ممکن از صاحبان آن‌ها اخذ می‌شد اما عثمان، صاحبان مال التجاره و طلا و جواهرات را که ثروتی پنهان می‌باشند، مخیر نمود که خود، داوطلبانه، زکات آن‌ها را تعیین و پرداخت نمایند و او تنها زمانی زکات این قبیل اموال را قبول می‌کرد که مالک آن‌ها، زکاتشان را داوطلبانه، نزد او می‌آوردند.^۲

کما این که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم چون کارگزاران خود را برای گرفتن زکات چهارپایان می‌فرستاد، به آنان می‌فرمود به هر طریق ممکن زکات آن‌ها را از صاحبانشان بگیرند و دیگر امامان و پیشوایان بعد از آن حضرت نیز روش ایشان در اخذ زکات محصولات کشاورزی و چهارپایان را دنبال نمودند، به نحوی که ابوبکر با آنان که از پرداخت زکات چهارپایان خود امتناع می‌کردند، به نبرد پرداخت، اما هیچ کس از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایت ننموده است که ایشان از صاحبان ثروت‌های پنهان چون طلا و جواهرات، به زور زکات آن‌ها را دریافت کرده، در واقع این نوع ثروت‌ها بسان امانت‌هایی هستند در دست

۱- السیاسة المالیه لعثمان بن عفان، ص ۷۶ - ۷۷.

۲- الأموال، أبو عبید، ۵۳۷.

صاحبان آن که باید با رعایت امانت‌داری، هم دین آن‌ها را پرداخت کنند و هم زکات خود آن‌ها را، اما برخلاف آن‌ها، چهارپایان بمانند احکام و دستوراتی هستند که بر صاحبان آنان است که بدان‌ها پایبند باشند، کما این که احکام و دستورات تنها بر امور آشکاری که میان مردم ملموس و قابل رؤیت می‌باشد، صادق است، هرچند حساب و کتاب میان انسان و خداوند متعال، هم براساس امور آشکار و عیان است و هم براساس امور پنهان و نهان.^۱

۱- دیدگاه عثمان رضی الله عنه در مورد زکات بدهی‌های طلبکاران

سائب بن یزید روایت می‌کند که عثمان در این رابطه به مردم چنین گفت: بدهی‌هایی که طلبکاران آن، هر وقت که بخواهند می‌توانند آن‌ها را از بدهکارانشان بازپس گیرند و آن بدهکاران توان بازپرداخت آن‌ها را دارند، اما فرد طلبکار به هر دلیلی مثل شرم و حیا داشتن از بدهکار و یا مصالحه‌ای که بین او و بدهکار صورت گرفته است، بازپس‌گیری طلب خود را به تأخیر می‌اندازد، این نوع طلب مشمول زکات می‌باشد.^۲

همچنین عثمان در جایی دیگر در همین زمینه چنین گفته است: «هنگامی که بدهکارت توان بازپرداخت طلب تو را دارد، زکات آن را پرداز».^۳

از این دو گفته عثمان، می‌توان نتیجه گرفت: در بدهی‌هایی که بدهکار بتواند بدهی‌های خود را بازپس دهد اما طلبکار به هر دلیلی مثل شرم و حیا داشتن از فرد بدهکار و یا مصالحه‌ای که بین آن‌دو صورت گرفته و براساس آن، پرداخت طلب به تأخیر بیافتد، باید بدهکار در قبال به تأخیر افتادن زمان بازپرداخت طلب، ضرر و زیان طلبکار را جبران نماید، در این صورت زکات آن طلب و دین بر طلبکار واجب است.^۴

۱- الأموال، أبو عبید، ۵۳۷.

۲- الأموال، أبو عبید، ۵۳۷.

۳- المنتخب من السنّة (۳۰۱/۶).

۴- السیاسة المالیه لعثمان بن عفّان، ۷۹.

۲- استقراض از صندوق زکات و هزینه آن در جهت مصالح عامه

عثمان با قرض کردن از اموال زکات، آن‌ها را در راه جهاد و جنگ با دشمنان اسلام و یا مصالح عامه هزینه می‌کرد، اما چون ذخیره بیت‌المال افزایش می‌یافت، آن را به صندوق زکات بازپس می‌داد و این کار هیچ منافاتی با دین و شریعت نداشت و عثمان هیچ نوع روش جدیدی را در شیوه حکومت راشدین بنیان ننهاد، در واقع او با این کار خود، پولی را از صندوقی قرض می‌کرد و در صندوقی دیگر مصرف می‌نمود و در هنگام داشتن استطاعت مالی، آن را به صندوق اول باز می‌گردانید.^۱

هرچند به اعتقاد تعدادی از علما و فقها می‌توان بخشی از اموال زکات را در راه جهاد فی سبیل الله و کمک به مجاهدین صرف نمود، زیرا مجاهدین با رفتن به میدان کارزار از کسب و کار بازمانده‌اند و جهاد در راه خدا و نشر اسلام را بر مصالح خویش ترجیح داده‌اند و حکومت با کمک مالی بدان‌ها، آنان را به جنگ تشویق و دلگرم نماید، در واقع، حکومت با این اقدام، بنا به مقتضیات زمان، مصلحتی را بر مصلحت دیگر ارجحیت داده است؛ از طرفی دیگر تعدادی از علما بر این باورند که هزینه نمودن زکات در جهت مصالح و منافع عامه مردم و رفع نیازها و احتیاجات بروز آنان جائز و درست می‌باشد.^۲

۳- غذا دادن به فقرا و مسافران از محل اموال زکات

عثمان در این زمینه سنت جدیدی را پایه‌گذاری کرد، او در ماه رمضان و در مسجد، از بیت‌المال، به فقراء، مسافران و مسلمانانی که در مسجد اعتکاف می‌کردند، غذا می‌داد، او این کار را به تبعیت از رسول خدا صلی الله علیه و آله که نسبت به مردم بسیار سخاوتمند و بخشنده بود، انجام داد، در واقع عثمان قصد داشت با اطعام مردم در مساجد، آنان را به انجام سنت پسندیده اعتکاف تشویق و ترغیب نماید.^۳

۴- ساختن منزل گاههایی برای اقامت مسافران از محل اموال زکات

۱- السیاسة المالیة لعثمان بن عفان، ۸۰.

۲- السیاسة المالیة لعثمان بن عفان، ۸۰.

۳- السیاسة المالیة لعثمان بن عفان، ۸۲ - ۸۳.

به عثمان خبر دادند که فردی در کوفه به نام ابوسمال اسدی و چند نفر دیگر از ساکنان شهر عادت دارند که هرگاه مسافرانی به شهر وارد می‌شوند و هیچ خویشاوندی در شهر ندارند، این مردمان، آن مسافران را به خانه خود فرا می‌خوانند و به آنان غذا و محلی برای استراحت می‌دهند؛ عثمان نیز، این کار را نیکو دانست و دستور داد تا منزل‌گاههایی را جهت اقامت مسافران غریب تدارک ببینند. نیز نقل است که در بنی هذیل، منزل عبدالله بن مسعود، از جمله‌ی آن منزل‌گاههایی بود که مسافران غریب به آن‌جا می‌رفتند.^۱

۵- دادن سهم هر یک از بردگان از بیت‌المال

هرگاه ذخیره بیت‌المال افزایش پیدا می‌کرد، عثمان به هر یک از بردگان سهمی از بیت‌المال را پرداخت می‌کرد بدون این‌که از میزان سهم صاحبان آنان، کاسته شود، به احتمال بسیار زیاد، منبع این مبالغی که به بردگان اعطا می‌شد، اموال زکات بوده است، زیرا بردگان، طبق آیه قرآن از مستحقین دریافت زکات بودند.^۲

سوم: خمس غنائم

جهاد با کفار و مشرکان از زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله آغاز شد و در دوران خلافت ابوبکر و عمر و عثمان نیز تداوم یافت؛ نتیجه این مجاهدت‌ها، نشر و گسترش اسلام در سرتاسر دنیای آن‌روز بود. در دوران خلافت عثمان، فتوحات بسیاری نصیب حکومت اسلام گردید و به تبع آن غنائم عظیمی به تصرف آن درآمد. همچنین بسیاری از غیر مسلمانان که زیر لوای حکومت اسلام قرار گرفته بودند و بر دین خود ماندند، جزیه و خراج زیادی را به بیت‌المال پرداخت می‌کردند، از طرف دیگر حکومت اسلام نیز به طرق مختلف مجاهدان و سپاهیان اسلام را تقویت و کمک می‌کرد، بنابراین ارتباط تنگاتنگی میان حکومت و جهاد برقرار شد و هر یک دیگری را تقویت می‌نمود. همانطور که بیان شد اهل ذمه بسیار در حیطة سرزمین اسلام قرار گرفتند، اینان می‌بایست جزیه خود را پرداخت می‌کردند و همچنین آنانی که بر زمین‌های تحت تصرف سپاه اسلام، مشغول کار

۱- تاریخ الطبری (۲۷۳/۵).

۲- السیاسة المالیة لعثمان بن عفان، ۸۴.

و فعالیت بودند، ملزم به پرداخت خراج آن زمین‌ها که به مثابه غنایم سپاه اسلام بودند، شدند؛ اگر هم اصل آن سرزمین‌ها به دین اسلام می‌گرویدند، می‌بایست زکات مال خود را که به حد نصاب رسیده بود، پرداخت می‌کردند، زیرا اسلام هیچ کس کامل نیست جز با رعایت ارکان آن، که زکات نیز جزو ارکان آن است. همچنین خمس و یک پنجم غنایمی که مجاهدان در جنگ‌ها به دست آورده بودند و چهار پنجم آن را خود، برداشته بودند به خزانه بیت‌المال سرازیر می‌شد؛ تمام این مسایل و قضایا، درآمدهای هنگفتی را نصیب بیت‌المال می‌نمود،^۱ که باید با سیاست‌هایی درست و مطابق با شریعت و به نحو احسن و جهت منافع و مصالح عموم امت اسلام هزینه می‌شد، که ما در این جا به اهم این سیاست‌ها در دوران خلافت ذی‌النورین می‌پردازیم:

۱- در دوران خلافت عثمان رضی الله عنه، کودکان، از غنایم سهمی نداشتند

تمیم بن مهران روایت می‌کند که پس از فتح مجدد اسکندریه، به من که در نبرد حضور داشتم سهمی داده نشد، به نحوی که قومم به حمایت از من در برابر قریشیان ایستادند، چند نفر را به جانب بصره و نزد ابوذر و عقبه بن عامر رضی الله عنهما جُهنی که از صحابه رسول خدا صلی الله علیه و آله بودند، فرستادند و آن دو گفتند که اگر در صورت من موی سبز شده باشد، از غنایم، سهمی به من تعلق می‌گیرد و در غیر این صورت من از غنایم سهمی ندارم.^۲

بنابراین ثابت می‌شود که کودکان و زنان را از غنایم جنگ سهمی نیست و فقط مقادیر ناچیزی به عنوان پاداش به آن کودکان و زنانی که در جنگ به مجاهدان کمک کرده‌اند، بخشیده می‌شود و این روش در زمان خود حضرت رسول صلی الله علیه و آله نیز اجرا می‌شد.^۳

۲- در جنگ‌های عهد عثمان همانند جنگ‌های دوران رسول خدا صلی الله علیه و آله قاتل، لوازم و تجهیزات مقتول را به غنیمت می‌برد

سلب عبارت است از لباس‌ها، سلاح‌ها و مرکب مقتول که به فرمان رسول خدا صلی الله علیه و آله از آن قاتل او می‌شد. ابوقتاده روایت می‌کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله در روز حنین فرمودند:

۱- السیاسة المالیة لعثمان بن عفان، ۸۶ و ۸۷.

۲- فتوح مصر و أخیارها، ۱۲۱.

۳- همان، ۹۳.

«من قتل قتیلا له بینة فله سلبه».

«هر کس هم‌اورد خود را بکشد و بر این عمل خود، دلیلی بیاورد، سلب مقتول او متعلق به خود اوست».^۱

این حدیث بیان می‌دارد که هیچ کس حق ندارد، سلب مقتولی را تصاحب کند جز با ارائه دلیلی روشن بر این که او قاتل آن مقتول است.^۲

نقل است که چون رومیان به اسکندریه حمله و آن‌را از دست مسلمانان خارج کردند، عمرو بن عاص دستور داد، مسلمانان به مناطق دیگر عقب‌نشینی کنند تا مواضع خود را مستحکم کنند، رومیان در شهر و مناطق اطراف به چپاول و تجاوز پرداختند و به هر جا که وارد می‌شدند، دست به غارت اموال و ایجاد آشوب و بلوی می‌زدند تا آن‌که دو سپاه روم و اسلام در منطقه «نقیوس» از زمین و دریا با هم رودرو شدند، دو سپاه نخست با پرتاب تیر، نبرد با هم را آغاز کردند، پس دو سپاه در ساحل به ادامه نبرد پرداختند، در بحبوحه جنگ، ژنرالی رومی، با لباس و اسلحه زرین و سوار بر اسب، به میدان کارزار آمده و هم‌اورد خواست، مردی از قبیله «زید» به نام «حومل» به نبرد با او شتافت، آن‌دو نخست با نیزه‌هایشان با هم مبارزه کردند، پس نیزه را رها کرده و با شمشیر با هم جنگیدند، در اثنای کارزار آن‌دو، عمرو مدام نام حومل را صدا می‌زد و او نیز به ندای عمرو لبیک می‌گفت، هر دو سپاه بر ساحل رود نیل نظاره‌گر این نبرد سنگین میان آن دو مرد بودند که ناگهان ژنرال رومی به حومل حمله‌ور شد و با هم گلاویز شدند اما حومل با زیرکی خاصی، خنجری را که در کمر یا ساعد خود پنهان کرده بود، درآورد و با آن به گلوی ژنرال رومی ضربه مرگ‌باری وارد ساخت. با مرگ آن ژنرال، حومل تمام سلب او را به غنیمت برد. هرچند مردان شجاع بسیاری چون حومل در آن روزهای سخت، در نبرد با رومیان و کفار جان خود را از دست دادند، اما مسلمانان با شجاعت و رشادت تمام توانستند اسکندریه را بار دیگر فتح نمایند و منویل، فرمانده رومیان و بسیاری دیگر از لشکریان روم را به قتل برسانند.^۳

۱- صحیح البخاری (کتاب المغازی، حدیث ۴۳۲۲).

۲- السیاسة المالیه لعثمان بن عفان، ۹۳.

۳- فتوح مصر و أخبارها، ۱۱۹ و ۱۲۰.

۳- ارزش غنایم و سهم بیت‌المال از آن‌ها در یکی از فتوحات دوران خلافت

عثمان

عبدالملک بن مسلمه، روایت می‌کند که ما جزو لشکر عبدالله بن سعد بودیم و پس از فتوحاتی که در آفریقا به دست آوردیم، صاحب غنایم بسیاری شدیم؛ چون عبدالله خمس غنایم را خارج کرد، بقیه غنایم را در میان سربازان خود تقسیم نمود، به مرد سواره، سه هزار دینار داد که دو هزار دینار آن سهم اسب او بود و سهم هر مرد پیاده نیز یک هزار دینار شد، سهم مردی را هم که در منطقه «ذات الحمام» فوت کرده بود به خانواده‌ی او تحویل داد، عثمان بن صالح نقل می‌کند که در آن روز سپاه عبدالله بن سعد، متشکل از بیست هزار مجاهد می‌شد.

همان‌طور که می‌دانیم براساس دستور قرآن یک پنجم غنایم متعلق به بیت‌المال

است:

﴿وَأَعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِّن شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسُهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسْكِينِ وَآبِئِ السَّبِيلِ إِن كُنتُمْ ءَامَنْتُمْ بِاللَّهِ وَمَا أُنزَلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا يَوْمَ الْفُرْقَانِ يَوْمَ التَّنْفِيهِ أَتَجْمَعُونَ عَلَىٰ شَيْءٍ فَلَيْتُمْ ﴿٤١﴾﴾ الأنفال: ٤١

((ای مسلمانان!) بدانید که همه غنائمی را که فراچنگ می‌آورید، یک پنجم آن متعلق به خدا و پیغمبر و خویشاوندان (پیغمبر) و یتیمان و مستمندان و واماندگان در راه است. (سهم خدا و رسول به مصالح عامه‌ای اختصاص دارد که پیغمبر در زمان حیات خود مقرر می‌دارد یا پیشوای مؤمنان بعد از او معین می‌نماید. بقیه یک پنجم هم صرف افراد مذکور می‌شود. چهار پنجم باقیمانده نیز میان رزمندگان حاضر در صحنه تقسیم می‌گردد. باید به این دستور عمل شود) اگر به خدا و بدانچه بر بنده خود در روز جدائی (کفر از ایمان، یعنی در جنگ بدر، روز هفدهم ماه رمضان سال دوم هجری) نازل کردیم ایمان دارید. روزی که دو گروه (مؤمنان و کافران) رویاروی شدند (و با هم جنگیدند، و گروه اندک مؤمنان، بر جمع کثیر کافران، در پرتو مدد الهی پیروز شدند) و خدا بر هر چیزی توانا است).

بعد از وفات رسول خدا ﷺ و در عهد ابوبکر صدیق، سهم رسول و ذوالقربی حذف و به خرید اسلحه و اسب اختصاص یافت؛ عمر و عثمان نیز در دوران خلافت خویش از این روش تبعیت کردند، بقیه غنایم که چهار پنجم آن را شامل می‌شود در میان فاتحان تقسیم می‌شود؛ حال اگر در فتوحات آفریقا، عبدالله بن سعد، به هر سرباز سواره، سه هزار دینار و به هر سرباز پیاده، یک هزار دینار سهم داده است و با توجه به تعداد سربازان که حدود بیست هزار نفر بوده‌اند، اگر فرض شود تنها دو هزار نفر آنان مرکب داشته‌اند، می‌توان میزان غنایم و سهم بیت‌المال را حساب کرد، این گونه که در ازای سربازان سواره، شش میلیون دینار و در ازای هیجده هزار سرباز پیاده، هیجده میلیون دینار و در مجموع بیست و چهار میلیون دینار غنیمت سهم آن لشکر شده است؛ حال می‌دانیم که قبل از تقسیم غنایم، خمس بیت‌المال پرداخته شده بود، بنابراین پی می‌بریم که مجموع غنایم، سی میلیون دینار بوده است که شش میلیون آن به عنوان سهم بیت‌المال به خلافت اسلامی تحویل گردید.^۱

۴- موارد هزینه‌ی خمس غنایم

براساس آیه خمس، این سهم از آن رسول خدا ﷺ، ذوالقربی، ایتام، فقرا و مساکین و مسافران می‌باشد. ابوبکر صدیق، بعد از فوت رسول خدا ﷺ، سهم رسول و ذوالقربی را به بیت‌المال بازگردانید تا آن را صرف خرید اسلحه و اسب نماید؛ عثمان نیز همانند عمر همین روش را در پیش گرفتند تا سهم رسول و ذوالقربی را در راه جهاد و خرید اسلحه و اسب هزینه کنند.^۲

۵- موفقیت سیاست‌های مالی عثمان ﷺ در تجهیز و تقویت فتوحات اسلام

در دوران خلافت عثمان تعدادی از سرزمین‌هایی که فتح شده بودند، دست به شورش علیه خلافت زدند، اما عثمان توانست آنان را ملزم به رعایت عهدنامه‌های خود و اطاعت از دولت کند.

۱- السیاسة المالیة لعثمان بن عفان، ۹۵.

۲- السیاسة المالیة لعثمان بن عفان، ۹۷.

با عنایت به این مشکلات و در عین حال گسترش فتوحات در دوران او، می‌توان به صراحت این را اعلام نمود که سیاست‌های مالی عثمان موفقیت‌آمیز بوده‌اند، دست‌گاه او در کنار تجهیز و تقویت سپاهیان اسلام و توسعه فتوحات، خمس غنایم عظیمی را به دست آورد، این به علاوه جزیه اهل ذمه و خراج زمین‌های آنان و نیز زکات خیل عظیم مسلمانان است، که بیانگر این موفقیت کم‌نظیر می‌باشد.^۱

چهارم: درآمدهای حاصل از جزیه در زمان خلافت عثمان رضی الله عنه

۱- تعیین قوانین و مقررات پرداخت جزیه در عهد ایشان

تعیین قوانین و مقررات جزیه و نظام اجرای این قوانین که در زمان عمر بن خطاب رضی الله عنه تدوین گردید، در زمان عثمان رضی الله عنه نیز اجرا می‌شد؛ همچنین ایشان به عهدنامه‌های صلحی که در دوران قبل از ایشان میان اهل ذمه و حکومت، بسته شده بود پایبند ماند و به تأمین حقوق آنان مبادرت می‌ورزید.^۲

۲- نمونه‌هایی از درآمدهای جزیه در عهد عثمان رضی الله عنه

الف: در عهد عثمان، ولید بن عقبه به سمت آذربایجان لشکر کشید، تا از آنان مبلغ هشتصد هزار درهم جزیه‌ای را که از زمان عمر پرداخت نکرده بودند، بازستاند و آنان نیز به این خواسته تن دادند.^۳

ب: چون عثمان، عبدالله بن سعد را به آفریقا فرستاد، اسقف اعظم آن‌جا نخست با شرط پرداخت جزیه‌ای معادل دو میلیون و پانصد و بیست هزار دینار به عبدالله پیشنهاد مصالحه داد و عبدالله مصالحه را به شرط پرداخت جزیه‌ای برابر سیصد هزار قنطار طلا از جانب مسیحیان قبول نمود (و شاید این مقدار طلا معادل مبلغ نخستین بوده باشد).^۴

ج: مردم قبرس پیشنهاد کردند که جزیه‌ای معادل هفت هزار دینار را به مسلمانان بپردازند.^۵

۱- همان، ۹۹.

۲- همان، ۱۰۳.

۳- تاریخ الطبری (۲۴۶/۵).

۴- تاریخ الطبری (۲۵۵/۵).

۵- همان (۲۶۱/۵).

د: سعید بن صالح با مردم گرگان مصالحه نمود. آنان نیز گاه صد هزار، گاه دو صد هزار و گاه نیز سیصد هزار دینار را به عنوان جزیه پرداخت می‌کردند.^۱

ه: هنگامی که عبدالله بن عامر، نیشابور را فتح کرد، پیغامی به جانب مردم مرو فرستاد تا بدون جنگ تسلیم او شوند، آنان نیز پیشنهاد کردند که عبدالله به شرط دریافت دو میلیون دینار جزیه با آنان مصالحه نماید و عبدالله نیز پذیرفت.^۲

و: چون احنف بن قیس، بلخ را به محاصره سپاه خود درآورد. مردم آن، پیشنهاد کردند که احنف بن قیس به شرط دریافت چهارصد هزار دینار با آنان مصالحه کند، احنف بن قیس نیز پسر عموی خود، اُسید بن متشمس را بر آنان گماشت تا مبلغ جزیه را دریافت کند.^۳

۳- عثمان بن عفان رضی الله عنه عهدنامه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم با نجرانیان را تمدید کرد

نبی خدا صلی الله علیه و آله و سلم با اهل نجران عهدنامه‌ای بر صلح میان طرفین و پرداخت جزیه از جانب اهل نجران به مسلمانان بسته بود که بعد از ایشان ابوبکر نیز آن را محترم شمرد. با به خلافت رسیدن عمر، او آنان را از نجران یمن به نجران عراق کوچانید تا مسلمانان از شرفتنه‌های آنان در امان بمانند، اما باز به همان عهدنامه ایشان با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پایبند ماند.^۴

چون عمر در گذشت و عثمان جایگزین او شد، بزرگان نجران نزد عثمان آمدند و خواسته‌ها و شکوائیه‌های خود را به او عرض کردند، او نیز نامه‌ای را با این مضمون، خطاب به ولید بن عقبه، امیر کوفه، ارسال نمود: «بسم الله، از بنده خداوند بزرگ، عثمان بن عفان، امیرمؤمنان، به ولید بن عقبه، سلام و درود خداوند بر شما باد، سپاس خدای صلی الله علیه و آله و سلم را که جز او هیچ معبود دیگری نیست، اما بعد، اسقف و بزرگان نجران نزد من آمده‌اند و از عهدنامه خود با عمر رضی الله عنه صحبت کردند و از مشکلاتی که مسلمانان بر سرشان آورده‌اند، سخن گفتند، من نیز با کاستن میزان جزیه آنان، خود را متعهد به عهدنامه عمر

۱- همان (۲۶۶/۵).

۲- همان (۳۱۸/۵).

۳- همان (۳۰۷/۵).

۴- الخراج، أبویوسف، ۷۴.

با آنان نمودم، بنابراین تو نیز با آنان به نیکی رفتار کن که آنان اهل ذمه و در پناه ما هستند، در عهدنامه عمر دقت کن و به مفاد آن عمل نما، و السلام.»^۱
این اتفاق در نیمه شعبان سال بیست و هفت بعد از هجرت رخ داد.^۲
از مطالب پیشین این موارد آشکار می‌شود:

الف: عثمان به عهدنامه رسول خدا صلی الله علیه و آله و ابوبکر و عمر با اهل نجران پایبند ماند که علت آن را باید در اسلام جستجو کرد، آن‌جا که وفای به عهد و پیمانی را بر مسلمانان واجب نموده است.

ب: از میزان جزیه آنان کاست، به آنان اجازه داد تا در نجران عراق بمانند و ولید را موظف نمود تا به مفاد عهدنامه عمر با ایشان عمل نماید و با نجرانیان به نیکی رفتار کند.^۳

۴- اهل کتاب تا زمانی که جزیه خویش را پرداخت کنند در حمایت مسلمانان هستند هنگامی که عمرو بن عاص توانست مجدداً اسکندریه را فتح نماید، اموال مردم مناطق مختلفی را که رومیان غارت کرده بود، جمع کرد، مردم آن مناطق نزد او آمدند و بدو گفتند: که رومیان به آنان حمله کردند و اموالشان را غارت نمودند اما آنان پیمان خود را با مسلمانان نقض نمودند و از رومیان حمایت نکردند، عمرو نیز دستور داد که هر کس دلیلی بیاورد که آن اموال متعلق به اوست، می‌تواند آن‌ها را بردارد و مردم نیز هر یک با دادن نشانی‌های آن اموال و آوردن دلایل خود، اموال خویش را از عمرو تحویل گرفتند، هرچند تعدادی از آنان عمرو را سرزنش کردند که چرا عمرو از آنان که در کنف حمایت اسلام بودند و بر عهدنامه خود با مسلمانان پایبند ماندند، در برابر رومیان حمایت و حفاظت نمود و آنان را در برابر رومیان، بی‌دفاع رها کرد.^۴

اگر به نظام جزیه، نظری دقیق بیاندازیم، می‌بینیم که در این نظام اهل ذمه با پرداخت جزیه، صاحب حقوقی می‌شوند که حکومت باید در عین حفاظت از آنان به آن حقوق

۱ الخراج، أبویوسف، ۷۴.

۲- السیاسة المالیه لعثمان بن عفان، ۱۰۵.

۳- السیاسة المالیه لعثمان بن عفان، ۱۰۵.

۴- همان، ۱۰۶.

متعهد باشد، اما اهل ذمه هرگز تعهدی ندارند که در برابر دشمنان اسلام از اسلام و مسلمانان دفاع کنند و در صف آنان با دشمنانشان کارزار کنند.^۱

۵- مشارکت اهل ذمه در هزینه‌های عمومی دستگاه خلافت

نقل است که چون عمرو بن عاص، در دوران خلافت عثمان، مجدداً اسکندریه را فتح نمود، «طلما»، امیر منطقه «إخنا» نزد عمرو آمد و از او خواست تا مبلغ جزیه‌ای را که باید او و مردمش پرداخت کنند، تعیین نماید، عمرو بدو جواب داد: شما اهل ذمه مانند خزانه دولت ما هستید که هر وقت ذخایر این خزانه کاهش یابد، تعهد و وظایف ما نسبت به شما نیز کاهش پیدا می‌کند، «طلما» با عصبانیت از آن‌جا خارج شد و به رومیان پیوست، هنگامی که جنگ تمام شد و طلما به اسارت مسلمانان درآمد، او را نزد عمرو بردند تا حکمی در مورد او صادر کند، اما عمرو، برخلاف انتظار مردم، تاجی بر سر او نهاد و عبایی ارغوانی رنگ بر تن او نمود و بدو گفت: مانند دیگر حضار مجلس، با وقار و متانت، نزد من بیا، طلما که این رفتار محبت‌آمیز با اسیری چون او را دید، پرداخت جزیه را پذیرفت و با مسلمانان عهدنامه صلح بست، چون از او پرسیدند: اگر اسیر امپراتور روم می‌شدی چه بر سرت می‌آمد؟ او جواب داد در آن صورت او حتماً مرا به قتل می‌رساند.^۲

با دقت در سخنان عمرو بن عاص به طلما بیانید که در مورد اهل ذمه و جزیه چنین گفت: «شما مانند خزانه ما هستید، هرچه مشکلات بر ما شدت گیرند پول بیشتری را از این خزانه برمی‌داریم، و هرچه مشکلات کاهش یابند ما نیز پول کمتری را از این خزانه برمی‌داریم.» می‌توانیم اصولی و مبادی سیاست‌های مالی عهد عثمان رضی الله عنه را در موارد زیر خلاصه نمود:

الف: اهل ذمه با پرداخت جزیه، در میزان ذخایر بیت‌المال مشارکت می‌کنند؛ آنان بمانند خزانه‌ایی هستند که بیت‌المال تحت عنوان جزیه، سهم خود را از اموال آنان می‌گیرد.

۱- همان، ۱۰۶.

۲- فتوح مصر و آخبارها، ۱۰۲.

ب: این سهم اهل ذمه در بیت‌المال، تحت شرایط مختلف، تغییر می‌کند، به این معنا که هر وقت مشکلات و مسایل دولت شدت یابند، میزان جزیه نیز افزایش می‌یابد و اگر شدت این مشکلات فروکش کنند، میزان جزیه نیز کاهش می‌یابد.

ج: این نوسانات در میان جزیه از اصل مشارکت مردم در مشکلات دولت خویش، سرچشمه می‌گیرد، آنان به میزان توان و استطاعت خود، در تحمل بار سنگین این مشکلات سهیم می‌شوند که این خود، از مصادیق اجرای عدالت در جامعه است، باید دانست این اصول و مبادی می‌بایست با رعایت تمام وصایای رسول خدا صلی الله علیه و آله مبنی بر داشتن برخورد و رفتار نیک با اهل ذمه به اجرا درآیند.^۱

پنجم: درآمدهای حاصل از خراج و عشریه مال التجاره در عهد عثمان رضی الله عنه

۱- خراج یا جزیه

با گسترش فتوحات در دوران خلافت عمر و عثمان، زمین‌های قابل کشت بسیاری تحت تصرف حکومت درآمدند؛ عمر اعلام نمود که این زمین‌ها «فیء» مسلمانان هستند و اگر ساکنان غیرمسلمان آن‌ها که اسلام نمی‌آورند، بخواهند بر آن‌ها بمانند و به کشت و زرع ادامه دهند، باید خراج آن زمین‌ها را به بیت‌المال بپردازند، به دلیل گسترش روزافزون این فتوحات در عهد عثمان، درآمدهای سرشاری از محل خراج عاید بیت‌المال مسلمانان شد.^۲

۲- یک دهم مال التجاره

نظام پرداخت عشریه (یک دهم) مال التجاره در عهد فاروق تأسیس شد و در عهد عثمان، به خاطر گسترش فتوحات و توسعه سرزمین‌های تحت سلطه خلافت، افزایش چشم‌گیری یافت. از مهمترین عوامل افزایش عشریه، توزیع ثروت در میان اکثریت مردم و افزایش قدرت خرید آنان بود که خود سبب افزایش تقاضای کالا و به دنبال آن، رشد تجارت و واردات گردید؛ این امر، خود باعث افزایش قیمت اجناس و افزایش قیمت‌ها نیز، به نوبه

۱- السیاسة المالیة لعثمان، ۱۰۷.

۲- همان، ۱۱۳.

خود، سبب افزایش مجموع عشریه مال التجاره شد، زیرا عشریه، مالیاتی است که براساس قیمت کالا تعیین می‌شود و نه براساس نوع آن.^۱

ششم: سیاست عثمان بن عفان رضی الله عنه در اقطاع و تقسیم اراضی و املاک

ابوبکر رضی الله عنه چونان رسول خدا صلی الله علیه و آله زمین‌های بایر را به مردم واگذار می‌کرد تا آن زمین‌ها را آباد کنند، کما این‌که به زبیر بن عوام، زمینی بایر، مابین منطقه «جرف» و منطقه «قناه»^۲ و به مجاعه بن مراره حنفی، روستایی واقع در یمامه، به نام «حضرمه»^۳ را واگذار کرد، هر چند در این میان، بنا به خواست و نظر عمر بن خطاب، از واگذاری این زمین‌های بایر به افرادی چون زبرقان بن بدر، عیینه بن حصن فزاری و أقرع بن حابس تمیمی منصرف شد. به اعتقاد عمر، هنگامی که اسلام نوپا و ضعیف بود، امثال این افراد به مجادله با آن و تضعیف آن می‌پرداختند و حال که دین اسلام، به لطف و خواست خداوند صلی الله علیه و آله، ریشه دوانید و قدرتمند شده است، نیازی به جلب محبت و رضایت این‌گونه افراد نیست که با زور و شمشیر و برای حفظ جان خود، اسلام آورده‌اند. همان‌طور که واضح است این دیدگاه عمر بر اساس سیاست اصلاح زمین‌های بایر نبود، بلکه ریشه در دیدگاه او نسبت به خود اشخاص داشت که معتقد بود، در آن شرایط، نیازی به جلب اعتماد افرادی که پیشتر، دشمنان سرسخت دین بوده و با زور و شمشیر به دین اسلام گرویده‌اند نیست؛ اما با وجود این نوع ملاحظات، عمر نیز همان سیاست رسول خدا صلی الله علیه و آله در اقطاع و تقسیم اراضی بایر را دنبال نمود و به مردم اعلام کرد که هر کس زمین بایری را آباد گرداند، صاحب آن می‌شود.^۴ باید دانست، روایاتی که در آن‌ها بیان شده عمر در چند مورد پیش از احیا و اصلاح زمین، آن‌را از صاحبش پس گرفته است، ضعیف و غیرمعتبر هستند.^۵

۱- السیاسة المالیة لعثمان، ۱۲۳.

۲- طبقات ابن سغد (۳/۱۰۴).

۳- عصر الخلافة الراشدة، ۲۲۰.

۴- عصر الخلافة الراشدة، ۲۲۱.

۵- عصر الخلافة الراشدة، ۲۲۱.

از جمله موارد تقسیم اراضی که عمر آن‌ها را انجام داده، می‌توان به واگذاری زمینی بایر به خوان بن جُبیر، زمین عقیق به زبیر بن عوام، زمین ینیع به علی بن ابی طالب که چون آب از آن جوشان شد، علی آن را وقف فقرا و نیازمندان نمود، اشاره کرد.^۱

هنگامی که عثمان به مقام خلافت رسید، به این کار، به ویژه در مناطقی که به تصرف مسلمانان درآمده بود، اهتمام بسیاری نمود. پس از فتوحات گسترده مسلمانان، بسیاری از مالکان زمین‌ها، از شهر و دیار خود گریختند و املاک خویش را بدون صاحب رها کردند؛ حکومت نیز به ناچار و برای جلوگیری از تخریب آن زمین و باغها، آن‌ها را به افرادی واگذار می‌کرد.^۲

تعداد این زمین‌ها بدان حد بود که، بنا به قول امام احمد، دامنه این واگذاری‌ها به زمین‌های شهرها و مناطق سرزمین‌های فتح شده نیز رسید. براساس گفته مؤرخان، میزان درآمد سالیانه این زمین‌ها که به خزانه بیت‌المال پرداخت می‌گردید، از نهصد هزار درهم در عهد عمر به پنجاه میلیون درهم در عهد عثمان بالغ می‌شد که این، خود، بیانگر موفقیت سیاست عثمان در خصوص این نوع زمین‌ها بود. در منابع مختلف، روایت‌های گوناگون و بعضاً ضعیفی از تعداد افرادی که به آن‌ها زمین واگذار گردید، نقل شده است، هرچند این، خود، مؤید گسترش این امر در عهد خلافت عثمان می‌باشد.

ما در این جا به ذکر نام این افراد می‌پردازیم که در میان آنان، کمتر به نامی از قریش

برمی‌خوریم:

* عبدالله بن مسعود هُدَلِی

* عَمَّار بن یاسر عَنَسِی: منطقه اَسْتِیْنِیَا

* خَبَّاب بن اَرْت تَمِیْمِی قُرَیْشِی: منطقه صَنْعَبِی واقع در عراق

* عَدِی بن حَاتِم طَائِی: منطقه «روحاء» از توابع بغداد و واقع در کنار رود «عبس»

* سَعْد بن اَبی وَقَّاص زُهْرَی قُرَیْشِی: منطقه «هرمز» واقع در سرزمین فارس

* زُبَیْر بن عَوَّام

* اَسامه بن زَیْد کَلْبِی

۱- عصر الخلافة الراشدة، ۲۲۲.

۲- عصر الخلافة الراشدة، ۲۲۳.

* سعید بن زَیدِ عَدَوی قریشی

* جَریر بن عبدالله بَجَلی: منطقه‌ای در ساحل رود فرات

* ابن هَبَّار

* طَلحه بن عبیدالله تَمیمی قرشی: منطقه نشاستیج واقع در کوفه

* وائل بن حُجْر حَضْرَمی: منطقه‌ای جنب روستای زرار کوفه

* خالد بن عَرَفَطَه قُضاعی: منطقه‌ای جنب «حمام عین» کوفه

* أَشْعَثَ بنِ قیسِ کِنْدی: طیزناباد واقع در حد فاصل کوفه و قادسیه

* أَبُو مِرْبَدِ حَنْفِی: منطقه‌ای در اهواز

* نافع بن حارث ثَقَفی: منطقه‌ای در بصره و در کنار رود عثمان

* أَبُو موسی أَشْعَری: منطقه‌ای در «حمام عمره»

* عثمان بن أبی العاص ثَقَفی: رود عثمان واقع در بصره

در واقع فرار صاحبان این مناطق و زمین‌ها، باعث شد این املاک در خطر تخریب قرار بگیرد، لذا عثمان بن عفان رضی الله عنه، آن‌ها را به افرادی معتمد و اگذار نمود تا آن‌ها را آباد و حفظ کنند. همچنین معاویه بن ابی سفیان، املاک و مناطقی واقع در ساحل دریای مدیترانه را به مردم و اگذار کرد تا آن‌ها را جهت مقابله با رومیان، مستحکم و آماده کنند. علاوه بر این، بنا به دستور خود عثمان بن عفان، املاکی را در انطاکیه و بقلیقلا در میان مردم تقسیم نمود، اما این روایت که عثمان، «فدک» را به مروان بن حکم و اگذار نمود، پایه و اساس درستی ندارد، بلکه براساس روایات مؤرخان، این معاویه بن ابی سفیان بود که فدک را به مروان سپرد.^۱

سیاست عثمان در تقسیم اراضی و املاک، در کنار سیاست اخذ زکات اموال، سهم بسزا و چشم‌گیری در افزایش میزان درآمدهای بیت‌المال داشت و در مقایسه با عهد عمر، از رشد فزاینده‌ای برخوردار بود، به نحوی که مجموع درآمدهای حاصل از این بخش، در عهد عثمان، از نهصد هزار درهم در عهد عمر، به پنجاه میلیون درهم بالغ می‌شد.^۲

۱- عصر الخلافة الراشدة، ص ۲۴-۲۵.

۲- السياسة المالية، ۱۱۸.

هفتم: سیاست عثمان رضی الله عنه در خصوص مناطق حفاظت شده

این مناطق، مخصوص پرورش شتران و اسبان حکومت بود که برای تجهیز سپاهیان اسلام، در آن مناطق نگهداری می‌شدند.^۱

منطقه «وادی النقیع» که در چهل کیلومتری جنوب مدینه و به طول هشتاد کیلومتر بود و در عهد رسول، جهت مراقبت و پرورش اسبان مورد استفاده قرار می‌گرفت، همچنان در عهد ابوبکر و عمر، بدان کار اختصاص داشت.^۲

در عهد عمر، به دلیل افزایش تعداد اسبان و شتران حکومت که برای میادین کارزار پرورش می‌یافتند، بر تعداد این مناطق نیز افزوده شد. از جمله این مناطق، منطقه ربنه و منطقه بنی‌ثعلبه بود. عمر، خدمتکار خود را به سرپرستی منطقه ربنه گماشت و به او سفارش نمود که اجازه دهد مردمان آن دیار، گله‌های اندک خویش را در آن چراگاه بچرانند، اما صاحبان گله‌های بزرگ حق چنین کاری را ندارند. همچنین عمر، علی‌رغم نارضایتی بنی‌ثعلبه، سرزمین آنان را چراگاه و منطقه حفاظت شده شتران و اسبان حکومت قرار داد و در جواب اعتراض آنان، گفت: «این زمین خداوند است که برای پرورش حیوانات بیت‌المال آن را چراگاه آن‌ها قرار می‌دهیم».^۳

عثمان نیز همان روش اسلاف خود در مورد این مناطق را در پیش گرفت و به چهارپایانی که مردم به عنوان صدقه پرداخت می‌کردند، اکتفا می‌نمود. بر همین اساس چون مسلمانان و به تبع آن صدقات آنان نیز افزایش یافتند، عثمان نیز بر تعداد مناطق حفاظت شده افزود.^۴

اگر ابوبکر و عمر، به تعیین مناطق حفاظت شده مبادرت ورزیدند و هیچ کس با آنان مخالفت نکرد، عثمان نیز به توسعه و گسترش این مناطق روی آورد. در زمان او چون تعداد چهارپایان و چوپانان آنان فزونی یافت، چراگاه‌های حفاظت شده، دیگر ظرفیت آن‌ها را نداشت و به همین دلیل میان چوپانان بر سر مراتع، نزاع‌هایی رخ می‌داد،

۱- صحیح سنن ابی‌داود، ۵۹۵/۲.

۲- عصر الخلافة الراشدة، ۲۲۵ و ۲۲۶.

۳- طبقات ابن سعد، ۳/۳۲۶.

۴- نظام الخلافة فی الفكر الإسلامی، مصطفی حلیمی، ۷۸.

عثمان نیز برای حل این مشکل، بر تعداد آن چراگاه‌های حفاظت شده افزود و هیچ کس با این کار او مخالفتی نورزید.^۱

در واقع این اقدامات ابوبکر، عمر و عثمان در خصوص مناطق حفاظت شده، در میان صحابه مشهور بود و هیچ کس از آنان در این رابطه، با این خلفا به مخالفت برنخواست که این خود به عنوان اجماع محسوب می‌شود^۲؛ و ابن قدامه نیز بر آن تأکید کرده است.^۳

هشتم: انواع هزینه‌های عمومی در عهد عثمان رضی الله عنه

۱- هزینه‌های خلیفه

عثمان بن عفان، از بیت‌المال، هیچ مبلغی را دریافت نمی‌نمود، او که از ثروتمندترین قریشیان بود و در تجارت بسیار فعال، هزینه‌های خانواده و اطرافیان خویش را از ثروت خود پرداخت می‌کرد.

۲- پرداخت حقوق والیان از محل بیت‌المال

در عهد عثمان، حکومت به ولایت‌های متعددی تقسیم شده بود که خلیفه برای هر یک از این ولایت‌ها، یک والی تعیین می‌نمود، این والیان حقوق خود را از بیت‌المال دریافت می‌کردند و در اجرای قوانین و اداره ولایت تحت تسلط خود، احکام شریعت را مبنا قرار می‌دادند. اگر خلیفه، برای بیت‌المال یک ولایت، مسئولی را تعیین نمی‌نمود، خود والی مسئولیت آن را به عهده می‌گرفت و بر جمع‌آوری درآمدهای حاصله از جزیه، خراج و عشریه نظارت می‌کرد. او هر مقدار از این درآمدها را لازم می‌دید، صرف نیازهای آن ولایت می‌کرد و مازاد آن را به بیت‌المال حکومت، که در مدینه قرار داشت، ارسال

۱- نظام الخلافة فی الفکر الاسلامی، ۷۸.

۲- نظام الأراضي فی صدر الدولة الإسلامية، ۱۶۹.

۳- المغنی (۵/۵۸۱).

می‌کرد؛ اما زکات هر ولایت که از ثروتمندان آن‌جا اخذ می‌شد، در رفع نیازهای فقرا و ایتام همان ولایت هزینه می‌شد.^۱

۳- پرداخت حقوق سربازان از محل بیت‌المال

در عهد عثمان، سربازان علاوه بر سهمی که از غنایم به دست می‌آوردند، از بیت‌المال ولایتی که در آن‌جا استقرار داشتند، حقوق دریافت می‌کردند.

به عنوان مثال، عثمان بن عفان در نامه‌ای خطاب به عبدالله بن سعد بن ابی‌سرح، والی مصر، نسبت به وضعیت سربازان مستقر در آن‌جا چنین گفته است:

«ای عبدالله بن سعد! همانطور که می‌دانی، امیرالمؤمنین، نسبت به اسکندریه حساسیت و اهتمام ویژه‌ای دارد، به ویژه آن‌که دوباره رومیان صلح شکسته و بدانجا حمله کرده‌اند؛ بنابراین سربازان را در آن‌جا نگهدار تا از آن حفاظت کنند و تو نیز در مقابل، حقوق و ارزاق آنان را پرداخت کن و هر شش ماه، نیروهای تازه نفس را به جای آنان مستقر کن.»^۲

۴- پرداخت هزینه‌های حج از محل بیت‌المال

در عهد عثمان، هزینه‌های حج از محل بیت‌المال تأمین می‌شد. به عنوان مثال، پرده‌های کعبه را از نوعی کتان که در مصر بافته می‌شد، درست می‌کردند.^۳

۵- تأمین هزینه‌های بازسازی مسجدالنبی از محل بیت‌المال

در نخستین روزهای آغاز خلافت عثمان، مردم از عثمان درخواست کردند که او مسجدالنبی را توسعه دهد. در آن ایام، به دلیل گسترش روزافزون سرزمین‌های تحت سیطره اسلام، ساکنان مدینه، روز به روز بیشتر می‌شدند و به همین دلیل این مسجد، به ویژه در نمازهای جمعه، گنجایش آن همه نمازگذار را نداشت.

۱- السياسة المالية لعثمان بن عفان، ۱۳۰.

۲- السياسة المالية لعثمان بن عفان، ۱۴۰-۱۴۱.

۳- السياسة المالية لعثمان بن عفان، ۱۴۰-۱۴۱.

عثمان نیز این امر را لازم دید و یک روز، پس از گذاردن نماز ظهر در مسجد، بر منبر رفت و بعد از حمد و ثنای خداوند، به مردم چنین گفت:

«ای مردم! من قصد دارم مسجد رسول خدا ﷺ را بازسازی و توسعه دهم؛ من از رسول خدا ﷺ شنیدم که فرمود:

«مَنْ بَنَى مَسْجِدًا بَنَى اللَّهُ لَهُ بَيْتًا فِي الْجَنَّةِ»

(هرکس مسجدی را بنا کند خداوند، در بهشت خانه‌ای را برایش فراهم می‌آورد).
 قبل از من نیز، عمر بن خطاب، که خدایش از او خشنود باشد، به همین کار اقدام نمود و مسجد رسول خدا ﷺ را توسعه و گسترش داد. من با صاحب‌نظران و بزرگان صحابه رسول خدا ﷺ مشورت نمودم و اجماعاً به این نتیجه رسیدیم که مسجد رسول خدا ﷺ را تخریب و آن را از نو و در مقیاس بسیار بزرگتری بازسازی کنیم).
 مردم نیز از این تصمیم عثمان استقبال نمودند. فردای آن روز عثمان به طور مستقیم، در امر بازسازی مسجد مشارکت فعال نمود و بر روند کار نظارت می‌کرد.^۱

۶- تأمین هزینه‌های توسعه مسجد الحرام از محل بیت‌المال

مسجد الحرام در زمان رسول خدا ﷺ تنها شامل کعبه و یک محوطه تنگ و باریک در اطراف خود می‌شد که مردم در آنجا حج به جا می‌آوردند و نماز می‌گذاشتند. در عهد ابوبکر نیز، وضع به همان صورت باقی ماند؛ اما در عهد عمر فاروق، به دلیل توسعه فتوحات و گسترش مملکت اسلامی، دیگر مسجد، گنجایش خیل عظیم حجاج و مسلمانانی را که به دین اسلام می‌گرویدند و بدانجا می‌آمدند، نداشت و به همین دلیل، عمر، تعدادی از خانه‌های اطراف کعبه را خریداری نمود و پس از تخریب آن‌ها و افزودن زمین آن‌ها به محوطه کعبه، دیواری کوتاه به دور خود کعبه کشید. در عهد عثمان نیز، به دلیل گسترش روزافزون دامنه اسلام و اسلام آوردن ملل مختلف، مسجد نیز می‌بایست گسترش یابد. به همین خاطر عثمان، همانند عمر، خانه‌های اطراف کعبه را از

۱- البداية و النهاية (۶۰/۷) و تاریخ طبری (۲۶۷/۵).

صاحبان آن‌ها خریداری نمود و با افزودن زمین آن خانه‌ها به محوطه کعبه، دیواری کوتاه را که به قامت یک مرد نیز نمی‌رسید، به دور کعبه کشید.^۱

از طرف دیگر در سرتاسر ولایات مملکت اسلامی، والیان به ساخت و بنای مساجد روی آوردند؛ آنان هزینه‌های ساخت آن مساجد را از بیت‌المال ولایت خود پرداخت می‌نمودند که به عنوان مثال می‌توان به بنای مسجد الرحمه در اسکندریه و مسجد شهر اصطخر (فیروزآباد) اشاره نمود.^۲

۷- تأسیس اولین ناوگان دریایی

در عهد عثمان و از محل ذخایر بیت‌المال مسلمین، اولین ناوگان دریایی مسلمانان تأسیس گردید.^۳

که در مبحث فتوحات، به طور مفصّل به تأثیرات این ناوگان در فرآیند نبرد با دشمنان، خواهیم پرداخت.

۸- واگذاری بندر شعبیه به جدّه

در سال بیست و ششم بعد از هجرت، مردم مکه به حضرت عثمان پیشنهاد کردند که ایشان بندر مکه را از شعبیه به منطقه جدّه که به مکه نزدیکتر بود، منتقل نمایند. حضرت عثمان نیز همراه تنی چند از یاران خود بدانجا رفتند و چون آن‌جا را مشاهده نمودند، دستور دادند که بندر را بدانجا تغییر دهند. سپس خود به درون آب وارد شدند و به شنا پرداختند و به یاران گفتند: «که این‌جا مکان پرخیر و برکتی است». همچنین به یاران خود گفتند: «به این شرط که پایین تنه خود را بپوشانید می‌توانید وارد آب شوید». سپس حضرت عثمان از راه عسفان به مدینه بازگشتند. مردم پس از تغییر بندر مکه از شعبیه به جدّه، از آن‌زمان تا به امروز از این منطقه به عنوان بندر مکه مشرفه استفاده می‌کنند.^۴

۱- تاریخ الطبری (۲۵۰/۵) و ذوالنورین، محمد رشید، ۲۵.

۲- السیاسة المالیة لعثمان بن عفان، ۱۴۷-۱۴۸.

۳- همان، ۱۴۸.

۴- محمد رشید رضا، ذوالنورین عثمان بن عفان، ۲۶.

۹- پرداخت هزینه حفر چاه‌ها از بیت المال

از جمله مهمترین کارهایی که در عهد عثمان و از محل بیت‌المال مسلمین صورت گرفت، حفر چاهی به نام «أریس» به سال سی‌ام بعد از هجرت بود که در فاصله دو مایلی مدینه قرار داشت. ماجرای حفر آن از این قرار بود که روزی عثمان بر دهانه آن چاه نشسته بود که انگشتر رسول خدا صلی الله علیه و آله از انگشت عثمان به درون چاه فرو افتاد، مسلمانان هرچه جستجو کردند، نتوانستند آن را در درون چاه بیابند، عثمان از این حادثه بسیار اندوهگین شد و چون از یافتن خاتم نا امید شد، دستور داد برایش انگشتری از نقره و به همان شکل انگشتر رسول خدا صلی الله علیه و آله بسازند که منقش به «محمد رسول الله» باشد، نقل است که این انگشتر تا زمان شهادت ایشان همچنان در دست آن حضرت بود و چون شهید شد، انگشتر به طور نامعلومی ربوده شد و هیچ کس ندانست که چه کسی آن را برده است.^۱

۱۰- پرداخت دستمزد به مؤذنین از محل بیت‌المال

عثمان بن عفان نخستین فردی بود که برای مؤذنان، حقوقی تعیین نمود. امام شافعی در این رابطه چنین گفته است: «پیشوای راه هدایت، حضرت عثمان بن عفان، برای مؤذنین، از محل بیت‌المال، دستمزدی را مشخص نمودند».^۲ عثمان، مبلغی را به عنوان دستمزد اذان گفتن تعیین نمود، اما هیچ کس را برای اذان گفتن اجیر ننمودند.^۳

۱۱- تلاش در راه نشر اهداف والای اسلام

در عهد خلفای راشدین، بیت‌المال علاوه بر تأمین هزینه‌های اداره‌ی دولت و برآورده کردن منافع و نیازهای مردم، نقش بسزایی در نشر اهداف والای آن دولت اسلامی و اشاعه دین بر حق خداوند، ایفا می‌کرد، از محل بیت‌المال بود که ناوگان دریایی دولت تأسیس شد، مسجدالنبی و مسجدالحرام بازسازی شدند، دستمزد مؤذنان و حقوق والیان، قاضیان، مجاهدان و کارمندان دولت پرداخت می‌گردید، هزینه‌های مناسک حج و تهیه

۱- البدایة و النهایة (۱۶۱/۷) و تاریخ الطبری (۲۸۴/۵).

۲- موسوعة فقه عثمان بن عفان، ۱۴.

۳- موسوعة فقه عثمان بن عفان، ۱۴.

پرده‌های کعبه تأمین می‌شد و حفر چاه‌هایی که آب شرب مردم را تأمین می‌کردند، صورت می‌گرفت. زکات و خمس غنایم نیز که از منابع درآمد بیت‌المال بودند، در رفع نیازها و تأمین مایحتاج اقشار ضعیف جامعه، چون فقرا، مساکین، ایتام و افراد غریب، مسافران و بردگان صرف می‌شد.^۱

نهم: حفظ و استمرار نظام پرداخت‌ها در عهد عثمان بن عفان

عثمان بن عفان در دوران خلافت خود، همان نظام پرداخت‌های عهد عمر را که براساس معیار قرار دادن افراد پیشگام در اسلام، استوار بود، حفظ نمود و رعایت همین شیوه و روش را در نحوه پرداخت‌ها به افراد، به والیان و کارگزاران خود سفارش می‌نمود که به عنوان مثال او در نامه‌ی خود، خطاب به والی کوفه چنین می‌نویسد: مسلمانانی که در اسلام پیشگام و دارای سوابقی می‌باشند را بر دیگران افضل بدان؛ زیرا خداوند، از طریق آنان، اسلام را به آن سرزمین آورد و دیگران به خاطر تلاش‌ها و زحمات آنان است که در آن جا سکنی گزیده‌اند. آن پیشگامان صراط مستقیم، برخلاف دیگران که از حق روی گردانیدند، حق را برپا داشتند و آن را استوار گردانیدند، بنابراین جایگاه و منزلت هر یک از آنان را در نظر داشته باش. سهم هر یک از مردم را براساس حقتشان بدان‌ها بپرداز که شناخت مردم و میزان حق و حقوق آنان، راه عدالت را هموارتر می‌کند.^۲

چون فتوحات گسترش یافت، ثروت‌های هنگفتی عاید بیت‌المال شد به نحوی که عثمان ناچار شد صندوق‌ها و خزانه‌های متعددی را به این امر اختصاص دهد.^۳ تأثیر این ثروت‌های عظیم در جامعه چشمگیر بود، به عنوان نمونه، عثمان حقوق هر یک از سربازان را یکصد درهم افزایش داد و این سنتی شد برای دیگر خلفا که بتوانند بر حقوق و بخشش‌های خود به مردم بیافزایند، و ایشان اولین خلیفه بود که با افزایش هزینه پرداخت پول، خلفای دیگر نیز از آن پیروی کردند.^۴

۱- السیاسة المالیة لعثمان بن عفان، ۱۵۰.

۲- تاریخ الطبری (۲۸۰/۵).

۳- الإدارة العسکرية فی الدولة الاسلامیة (۳۶/۲ - ۶۸).

۴- تاریخ الطبری (۲۴۵/۵).

حسن روایت می‌کند که در عهد عثمان، جازرزان جار می‌زدند که ای مردم! برای گرفتن سهم لباس و غسل و روغن به بیت‌المال مراجعه کنید. در آن دوران ثروت فراوان بود و برکت بسیار و روابط میان مردم حسنه، به نحوی که تمام مسلمانان با صفا و صمیمیت در کنار هم می‌زیستند.^۱

عثمان همچنین به مرزها و مرزبانان اهتمام خاصی داشت و به فرماندهان خود دستور داده بود، حقوق و مزایای مرزبانان و سربازان خود را دو برابر کنند.^۲

دهم: تأثیرات این ثروت‌ها در زندگی اجتماعی و اقتصادی مردم

همان‌طور که بیان شد در عهد عثمان به دلیل گسترش فتوحات و به تبع آن سرازیر شدن انواع و اقسام درآمدها به بیت‌المال، ثروت عظیمی نصیب دولت می‌شد و این خود، تأثیر شگرفی بر زندگی اقتصادی و اجتماعی مردمان آن روزگار گذاشت. ابواسحاق از پدر بزرگ خود نقل می‌کند که روزی او از کنار عثمان گذشت. عثمان رو به او نمود و پرسید ای پیرمرد! اهل و عیال تو چند نفرند و او پاسخ داد. عثمان نیز دستور داد به ایشان دوهزار و پانصد درهم و برای اهل و عیال او ده هزار درهم سهم از بیت‌المال پرداخت شود.^۳

محمد بن هلال مدینی نیز از مادر بزرگ خود روایت می‌کند که او در خانه عثمان کار می‌کرد. روزی عثمان او را ندید و چون جویای حال او شد، همسرش بدو گفت که او امشب صاحب پسری شده است. عثمان، قاصدی را به منزل او فرستاد تا بدو پنجاه درهم پرداخت کند. قاصد به مادر بزرگ من گفت که به دستور عثمان، این سهم بیچه توست تا آن‌گاه که یک ساله شود و پس از آن سهم او، یکصد درهم خواهد بود.^۴

همچنین او از محل این درآمدهای سرشار، سهم ارزاق و پوشاک خانواده‌های سربازان را در مدینه منوره افزایش داد.^۵

۱- مجمع الزوائد (۹۳/۹) و فصل الخطاب فی مواقف الأصحاب، ۵۲.

۲- فتوح مصر، ۱۹۲ و فتوح البلدان (۱۵۲/۱-۱۵۷).

۳- الإدارة العسكرية (۷۶۸/۲ - ۷۶۹).

۴- الإدارة العسكرية (۷۶۸/۲ - ۷۶۹).

۵- طبقات ابن سعد (۲۹۸/۳).

نقل است چون قطن بن عمرو هلالی قصد داشت به هر یک از چهار هزار سرباز خود، چهار هزار درهم، به عنوان پاداش و تقویت روحیه، پرداخت نماید، عبدالله بن عامر، والی بصره، نامه‌ای به عثمان نوشت و در مورد میزان این پاداش از او سؤال کرد، عثمان نیز در پاسخ به او نوشت: «هر چیزی که بتواند در راه خدا مفید فایده باشد، جائز است». از آن پس به این نوع بخشش‌ها و پاداش‌ها، جائزه اطلاق می‌کردند^۱. نیز عثمان دستور داد که پاداش و جوایز سربازان اسلام را به عنوان ارث به وارثان آنان پرداخت کنند. نقل است که چون عبدالله بن مسعود درگذشت، زبیر بن عوام نزد عثمان آمد و از او درخواست نمود که سهم عبدالله از بیت‌المال را به خانواده او بپردازد، زیرا اهل و عیال او نسبت به این مبلغ از بیت‌المال سزاوارتر هستند و عثمان نیز پانزده هزار درهم را به آنان پرداخت نمود.^۲

علاوه بر این سیل عظیم درآمدها و ثروت‌ها، وضعیت کشاورزی، پیشه‌وری و بازرگانی مردم در عهد عثمان بن عفان نیز، بهبود چشم‌گیری داشت. مردم مدینه و سایر مسلمانان، غرق در ثروت و رفاه شدند، در کنار این رفاه و آسایش، مردمانی که از دیگر ملل و اقوام به اسلام گرویده بودند و یا به اسارت درآمدند، با خود تمدن و علوم و فنون خود را به میان مردمان جزیره العرب آوردند که پیشتر و قبل از فتوحات، مردمان این نقطه از جهان، نسبت به آن مسایل کاملاً بی‌خبر بودند. همچنین در این عهد بود که تعدادی از صحابه مبادرت به ساختن خانه‌های بزرگ برای خود نمودند.^۳

یازدهم: روابط عثمان با خویشاوندان خود و میزان پرداخت به آنان از بیت‌المال

غوغاسالاران و خوارج، عثمان را متهم می‌کردند که اودر نحوه پرداخت از بیت‌المال اسراف می‌کرد و بیشتر آن‌ها را به خویشاوندان خود می‌داد. در کنار این اکاذیب و شایعات، روایات و سخنانی وجود دارد که سبب‌یون و رافضیون آن‌ها را نقل کرده و در

۱- الأوائل، ابوہلال (۲/۲۶ و ۲۷).

۲- الادارة العسکریة (۲/۷۷).

۳- الحضارة العربیة الإسلامیة، وضّاح الصمد، ۱۱۴.

میان کتب تاریخ پراکنده‌اند که متأسفانه هستند مورخان و متفکرانی که این اباطیل را باور نموده و آن‌ها را حقیقت می‌پندارند. اما به حقیقت باید دانست که هیچ‌کدام از این اکاذیب و افتراها، پایه و اساس ندارد و روایات معتبری که در مورد بخشش‌های او به خویشاوندان خود نقل شده، دلیلی است بر صفات نیک و پسندیده او و از ویژگی‌های والای او خبر می‌دهد:

۱- عثمان، مردی ثروتمند بود که با خویشان خویش روابط گرم و حسنه‌ای داشت و همیشه به آن‌ها بخشش‌های فراوان می‌کرد.^۱

آن‌گاه افراد شرور و کینه‌توز به شخصیت ایشان حمله‌ور شده و او را متهم می‌کنند که از بیت‌المال مسلمین، بخشش‌های فراوانی در حق خویشان خود انجام داده است. عثمان در جواب این اتهامات ناروا چنین گفت: من خویشاوندان خود را بسیار دوست دارم و در حق آن‌ها بخشش‌های زیادی می‌کنم، اما تمام این بخشش‌ها از مال خودم بوده است و هرگز بیت‌المال مسلمین را نه برای خود و نه برای هیچ‌کس دیگر حلال نشمرده‌ام. من در دوران رسول خدا صلی الله علیه و آله و ابوبکر و عمر بسیار سخاوتمند بودم و به مردم بخشش‌های بی‌شمار می‌کردم و حال نسبت به آن روزگار طمعکار و آزمند شده‌ام که کما فی السابق آن مقدار بخشش نمی‌کنم. من یک عمر با اهل و عیال خود بسر برده‌ام و حال که به پایان عمر نزدیک شده‌ام و ثروتم را در میان آنان تقسیم می‌کنم، این دروغگویان ناسپاس در مورد من چه چیزها که نمی‌گویند.^۲

عثمان، اموال خود را در میان خویشاوندان خود در بنی‌امیه تقسیم نمود، او نخست از بنی‌ابی‌العاص شروع کرد و به هر کدام از مردان آل حکم ده هزار درهم پرداخت نمود. سپس به همان مقدار به بنی‌عثمان، بنی‌عاص، بنی‌عیص و بنی‌حرب سهم پرداخت کرد.^۳ تمام این روایات معتبر و نصوص صحیح دالّ بر این است که تمام سخنان گزافه‌گویان راجع به اسراف و حیف و میل او نسبت به بیت‌المال و بخشش‌های بی‌حدّ و حصر او به خویشان خود و نیز ساختن قصرهای متعدد، جز داستان‌های بی‌پایه و اساس

۱- فصل الخطاب فی مواقف الأصحاب، ۸۲.

۲- تاریخ الطبری (۳۶/۵).

۳- تاریخ الطبری (۳۶/۵).

چیز دیگری نیستند. هر چند برائت عثمان در این مسایل واضح و مبرهن است اما هستند علمائی که معتقدند اگر هم عثمان از محل بیت‌المال، بخشش‌هایی را در حق خویشاوندان خود روا داشته، این اقدام او از نظر شرع بلامانع است؛ زیرا براساس دیدگاه این علما، سهم ذوی‌القربی که در قرآن بدان امر شده است، مربوط به خویشاوندان امام آن عصر می‌باشد.^۱

شیخ الإسلام ابن تیمیّه در کتاب خود چنین آورده است: تعدادی از علما چون حسن و ابو ثور بر این باورند که سهم ذوی‌القربی، متعلق به خویشاوندان امام است. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نیز به حکم ولایت، به نزدیکان خود سهمی از بیت‌المال پرداخت می‌نمود. بنابراین ذوی‌القربی در دوران حیات مبارک حضرت رسول صلی الله علیه و آله، ذوی‌القربای ایشان بودند و پس از رحلت آن حضرت، ذوی‌القربی، خویشاوندان ولیّ امر مسلمین، محسوب می‌شوند، زیرا کمک و یاری ولیّ امر و دفاع از او واجب است و بدون شک این نزدیکان و اطرافیان اویند که به این کار اقدام می‌کنند. به طور کلی، تمام خلفایی که بعد از عمر فاروق به این مقام دست یافتند به انحای مختلف اقوام و خویشان خود را از بیت‌المال و یا حکومت سهم می‌کردند.^۲

همچنین ایشان در جای دیگر کتاب خود چنین آورده‌اند: اقدامات عثمان در خصوص نزدیکان خویش از سه منظر بلامانع است: نخست: او عامل بر بیت‌المال بود و عامل، هر چند هم که ثروتمند باشد باز مستحق دریافت حقوق و مزایا از بیت‌المال می‌باشد.

دوم: ذوی‌القربی عبارتند از خویشاوندان امام آن عصر.

سوم: نزدیکان و خویشان عثمان، برخلاف خویشاوندان ابوبکر و عمر، قبیله‌ای بسیار بزرگ و پرجمعیت بود که به تبع آن احتیاجات و درخواست‌هایی به مراتب بیشتر از قبایل ابوبکر و عمر داشتند.^۳

۱- فصل الخطاب فی مواقف الأصحاب، ص ۸۳.

۲- منهاج السنة (۱۸۷/۳، ۱۸۸).

۳- منهاج السنة (۲۳۷/۳). والدولة الأمویة، حمدی شاهین، ص ۱۶۳.

۲- در تاریخ طبری نقل شده است که چون عثمان به عبدالله بن سعد بن ابی سرح مأموریت داد که از طریق مصر به تونس حرکت کند و آن‌جا را فتح نماید، به او قول داد که اگر در این مأموریت خود موفق باشد یک پنجم خمس غنایم را بدو خواهد داد. سپاه عبدالله نیز با عبور از دشت‌ها و کوه‌های آفریقا توانستند آن مناطق را فتح کنند. پس از این که عبدالله غنایم سربازان را تقسیم کرد و خمس آن‌ها را مشخص نمود، یک پنجم خمس را برای خود برداشت و چهار پنجم بقیه را همراه و تیمه نضری نزد عثمان فرستاد. هیئت همراه و تیمه از این اقدام عبدالله نزد عثمان شکایت کردند. عثمان با رد شکایت آنان بدیشان گفت که خود او قول چنین پاداشی را بدو داده بود، اما هیئت همراه خمس غنایم، از این جواب قانع نشدند و عثمان نیز درخواست آنان را پذیرفت و به عبدالله دستور داد که آن مقدار پاداش را به بیت‌المال پس دهد و او نیز اطاعت امر کرد.^۱

در احادیث معتبر نقل است که رسول خدا صلی الله علیه و آله، خود، به ثروتمندان و مجاهدانی که در میدان کارزار حضور داشتند، پاداش‌هایی را عطا می‌نمودند.^۲

۳- در فتح آفریقا، خمس و حیواناتی که به غنیمت آورده شده بود به حدی بود که بردن بخشی از آن به مدینه مشکل بود. مروان بن حکم همه‌ی آن‌ها را به یکصد هزار درهم خرید که بیشتر آن مبلغ را به صورت نقد پرداخت کرد. هنگامی که مروان خبر این فتوحات را به مدینه می‌برد، مسلمانان در شهر نگران آن بودند که سپاه اسلام در آفریقا دچار شکست شده باشد و چون مروان خبر این نصرت را بدان‌ها رسانید، همه آن‌ها از این فتح و پیروزی به وجد آمدند، عثمان نیز به عنوان مژدگانی این خبر، بقیه پولی را که مروان می‌بایست در ازای خرید آن مقدار از غنایم آفریقا به بیت‌المال می‌داد به او بخشید و این از اختیارات امام است که به قاصد خوش‌خبر، در مقابل تحمل خستگی‌های راه، پاداش عطا کند. اعطای این مقدار پاداش به مروان، مستند و درست است اما روایتی که بیان می‌دارد، عثمان خمس غنایم آفریقا را به مروان بخشید کاملاً دروغ و غیرمستند است.^۳ اگرچه عثمان نزدیکان و خویشاوندان خود را بسیار دوست می‌داشت اما هرگز این

۱- تاریخ الطبری (۲۵۳).

۲- فصل الخطاب فی مواقف الأصحاب، ۸۴.

۳- فصل الخطاب فی مواقف الأصحاب، ۸۴.

مودت و محبت سبب نشد که دچار گناه و یا سوء مدیریت در امور بیت‌المال و سایر شئون حکومت گردد و اکاذیب باطلی که در کتب تاریخ در این خصوص نقل شده است، نشأت گرفته از تبلیغات مسموم سبثیون و رافضی‌های ستمکار و ظالمی می‌باشد که خصومت و عداوتشان با عثمان و دیگر صحابه[ؓ]، عیان و آشکار است. در واقع رفتار و منش عثمان با اقوام و خویشاوندان خود برگرفته از دستورات و راهنمایی‌های اسلام و قرآن می‌باشد، کما این که قرآن در این رابطه چنین فرموده است:

﴿ذَلِكَ الَّذِي يُبَيِّرُ اللَّهُ عِبَادَهُ الَّذِينَ ءَامَتُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ وَمَن يَقَرَفْ حَسَنَةً نَّزِدْ لَهُ فِيهَا حُسْنًا إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ شَكُورٌ﴾ الشوری: ۲۳

(این همان چیزی است که خداوند بندگان خود را بدان نوید می‌دهد، بندگان که ایمان آورده‌اند و کارهای شایسته کرده‌اند. بگو: در برابر آن (همه نعمت که در پرتو دعوت اسلام به شما خواهد رسید) از شما پاداش و مزدی نمی‌خواهم جز عشق و علاقه نزدیکی (به خدا) را (که سود آن هم عاید خودتان می‌گردد). هر کس کار نیکی انجام دهد، بر نیکی عمل او می‌افزایم (و دست کم یک خوبی را ده خوبی بشمار می‌آوریم). خداوند آمرزگار و شکرگزار است (و گناهان بندگان را می‌بخشد و کارهای خوبشان را به بهترین وجه پاداش می‌دهد)).

و نیز آن‌جا که می‌فرماید:

﴿وَأَتَىٰ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ وَالْمَسْكِينِ وَابْنَ السَّبِيلِ وَلَا تُبَذِّرْ تَبْذِيرًا﴾ الإسراء: ۲۶

(حق خویشاوند را (از قبیل: صله رحم و نیکوئی و مودت و محبت)، و حق مستمند و وامانده در راه را (از قبیل: زکات و صدقه و احسان)، پرداز، و به هیچ وجه باد دستی مکن).

از طرف دیگر رفتار کریمانه عثمان یادآور روش و منش حضرت محمد مصطفی^ﷺ بود. عثمان[ؓ] برخلاف منتقدان نادان خویش، پیامبر خدا^ﷺ را دید و با او حشر و نشر داشت و معارفی را از احوال و حالات او فرا گرفت که آن منتقدان از آن بی‌بهره بودند؛ عثمان را چنان در دین و معارف آن تبخّر بود که قاطبه مردم هرگز نتوانستند بدان پایه و مرتبه دست یابند، عثمان با چشم خود دید که رسول خدا^ﷺ به چه میزان نزدیکان و خویشان خود را دوست می‌داشت و در حق آنان از هیچ احسان و

بخششی دریغ نمی‌نمود، کما این که ایشان هنگام تقسیم جزیه و زکات بحرین، بیشترین سهم را به عباس، عموی خویش، عطا کردند.^۱

و علی، پسر عمو و داماد خویش را به امارت برگزیدند، به تحقیق، سیره رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بزرگترین الگوی عثمان و دیگر مؤمنان بود که می‌توانستند از آن تبعیت نمایند و راه سعادت را در آن بجویند.^۲

این کثیر در همین رابطه چنین می‌گوید: «عثمان فردی بود بزرگوار، با حیا و شرم و دارای اخلاقی نیکو و سخاوتی عظیم که در راه خدا، بخشش‌های فراوانی به خویشان و نزدیکان خود می‌نمود تا بتواند با بذل متاع فناپذیر و بی‌ارزش دنیا، آنان را تشویق نماید که تنها به امور جاودان و با ارزش آخرت اهتمام ورزند و از آن غافل نشوند».

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم نیز هنگام تقسیم بیت‌المال، به دسته‌ای از مردم بخشش می‌کرد و دسته‌ای دیگر از یاران را که قلب‌شان آکنده از ایمان و هدایت بود از آن اموال محروم می‌نمود تا شاید دسته اول را نیز به راه هدایت رهنمون باشد و این خصلت حکیمانه را منافقان و خوارج جهت تخریب جایگاه و منزلت حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم غنیمت می‌شمردند و از این نوع رفتار رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم انتقادهای گزنده و نیش‌داری می‌کردند.^۳

به عنوان مثال، جابر بن عبدالله رضی الله عنه در همین رابطه این ماجرا را نقل کرده است: هنگام تقسیم غنایم در «جعرانه» که رودی است مابین طائف و مدینه، یکی از همین منافقان بر پیامبر خرده گرفت که چرا در تقسیم غنایم، جانب عدالت را رعایت نمی‌کند؟ پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم جوابی محکم و کوبنده به او پاسخ داد که:

«شقیقیت إن لم أعدل».

«اگر من عدالت را رعایت نکنم خداوند مرا از رحمت خویش محروم سازد».^۴

عثمان نیز به همین روش مورد انتقاد و تخریب منافقان و خوارج و دشمنان اسلام قرار می‌گرفت، او خطاب به اعضای مجلس شورای امت و در دفاع از اقدامات خویش

۱- صحیح البخاری (کتاب الجزیه).

۲- البداية و النهاية (۲۰۱/۷).

۳- البداية و النهاية (۲۰۱/۷).

۴- صحیح البخاری (کتاب فرض الخمس).

چنین گفت: «در رابطه با رفتار و منش خود و وضعیت حکومت، شما را در جریان قرار داده‌ام. ابوبکر و عمر که پیشتر از من در این مقام حضور داشتند، به خاطر رضای خداوند، بر خود و اطرافیان خویش سخت می‌گرفتند، حال آن‌که رسول خدا صلی الله علیه و آله نزدیکان خویش را از بیت‌المال محروم نمی‌ساخت. من چون به این مقام رسیدم، دیدم که مردمان من در فقر و تنگدستی به سر می‌برند و به همین دلیل تصمیم گرفتم، آنان را از ثروت‌های بیت‌المال بهره‌مند سازم. حال اگر شما این اقدام مرا نادرست می‌دانید آن‌را بازگو نمایید»^۱.
ابن تیمیه نیز در ردّ منتقدان عثمان بن عفان، بیان می‌دارد:

هرچند عثمان نسبت به خویشاوندان خود سخاوتمند بود، اما نباید امثال این روایت را که در آن نقل شده است، عثمان به هر چهار داماد خویش که همه از قریش بودند چهار صد هزار دینار پرداخت نمود، باور نمود. همچنین به یقین روایتی که در آن آمده است، عثمان یک میلیون دینار به مروان بن حکم بخشش کرد، کذب و نادرست است. باید در خصوص این قبیل روایات پرسید که سند درست و معتبر این داستان‌ها کجایند؟! درست است که عثمان به همه‌ی مسلمانان، اعمّ از نزدیکان خود و سایر مردمان، بخشش‌های زیادی می‌نمود اما هر کدام از این بخشش‌ها جهت اثبات درست و معتبری می‌باشد. همچنین باید دانست که هیچ‌کدام از خلفای راشدین رضی الله عنهم هرگز چنان مبالغه‌ناگفت و بی‌حد و نصری را نبخشیده‌اند.^۲

۱- الطبقات الکبری (۳/۱۹۰).

۲- منهاج السنّه (۳/۱۹۰).

گفتار دوم

سیستم قضایی عهد عثمان رضی الله عنه و مهم‌ترین اجتهادات ایشان

عصر خلفای راشدین، در راستای عصر نبی اکرم صلی الله علیه و آله و در ارتباطی کامل با سیره آن حضرت صلی الله علیه و آله بود و به همین دلیل، این عصر از اهمیت فوق‌العاده‌ای برخوردار می‌باشد، نظام و برنامه‌های این عهد به طور اعم، و قضائی آن، به طور اخص، تداوم و استمرار همان نظام و برنامه‌های عهد رسول خدا صلی الله علیه و آله بودند که صحابه با دقت و وسواس زیاد بر اجرا و رعایت آن نظام و برنامه‌های رهبر خویش در تمامی شئون و مسایل امت اصرار می‌ورزیدند، می‌توان اهمیت نظام قضائی عهد خلفای راشدین را در دو اصل بیان داشت:

* رعایت احادیث رسول خدا صلی الله علیه و آله در امور قضا و اجرای تمامی آن‌ها

* تدوین برنامه‌ها و وضع قوانین قضائی جدید که بتواند در عین در نظر داشتن مسایل نو و به‌روز جهان اسلام، پایه‌ها و ارکان دولت نو بنیان اسلامی را تحکیم بخشند.^۱

عمر فاروق رضی الله عنه با عنایت خداوند و نیز به کمک نبوغ بی‌نظیر خود توانست نظام قضائی دولت اسلامی را گسترش و تکمیل نماید؛ او برای این نظام، ارکان و اصولی را نهادینه نمود که خلیفه‌ی بعد از او، عثمان بن عفان، توانست بر همین اساس، قضاوت دولت خود، اختیارات آنان، صفات و ویژگی‌های این قضات و میزان حقوق و مزایای ایشان را تعیین نماید؛ همچنین او منابع صدور احکام و قوانین قضائی را که قضات می‌بایست در احکام خود به آن‌ها استناد می‌کردند، در راستای همان اصول و نظامی که عمر فاروق وضع کرده بود، تدوین و اجرا نمود.

هنگامی که عثمان رضی الله عنه به مقام خلافت رسید، در مدینه سه تن از صحابه به امر قضا می‌پرداختند که عبارت بودند از علی بن ابی طالب رضی الله عنه، زید بن ثابت رضی الله عنه و سائب بن یزید رضی الله عنه. عثمان بر خلاف عمر که در امر قضا به آنان استقلال کامل داده بود، خود مستقیماً در این امور نظارت می‌کرد و در خصوص حل منازعات با این سه تن و دیگر صحابه مشورت می‌نمود، اگر نظر او با آرای آنان یکی بود، حکم را صادر می‌کرد و در

۱- محمد الزحیلی، تاریخ القضاء فی الاسلام، ۸۳ و ۸۴.

غیر این صورت، به بحث و گفتگوی بیشتر در آن مسأله مبادرت می‌ورزید. این به معنای آن است که عثمان آن سه نفر را از مقام قضا عزل نمود و آنان را در حدّ یک مشاور نگه داشت که در مسایل متعدد با آنان و دیگران به مشورت می‌پرداخت. هر چند هستند محققانی که بر این باورند، عثمان آن سه نفر را از مقام قضا عزل نمود و هیچ نصّ صریحی در این خصوص وجود ندارد بلکه آنها را در این مقام ابقا نمود، اما در عین حال در مسایل و قضایای مهم به مشورت و تبادل آراء با ایشان اقدام می‌نمود؛ در واقع منشأ این اختلاف نظر در خصوص روابط عثمان با قضات عمر را باید در این روایات جستجو نمود:

- بیهقی در سنن و وکیع در کتاب اخبار القضاة از عبدالرحمن بن سعید، چنین روایت می‌کنند: از پدر بزرگم شنیدم که روزی عثمان بن عفان در مسجد نشسته بود که ناگاه دو فرد نزد او آمدند و از او خواستند در میان ایشان قضاوت کند، عثمان به یکی از آنان گفت: برو و علی را به اینجا بیاور، سپس به دیگری گفت: تو نیز برو و طلحه بن عبیدالله، زبیر بن عوّام و عبدالرحمن بن عوف را نزد من آور، چون آنان آمدند، عثمان به آن دو مرد گفت: که سخنان خود را بگویید، سپس رو به آن صحابه کرد و گفت: شما نیز رأی و تصمیم خود در خصوص این دو مرد را اعلام کنید، اگر آن صحابه، رأی و تصمیمی موافق با رأی و نظر عثمان داشتند، عثمان همان رأی را صادر می‌کرد و در غیر این صورت خود و آنان را به تأمل بیشتر در آن مسأله فرا می‌خواند؛ در هر صورت آن صحابه و طرف‌های نزاع، حکم را هر چه بود می‌پذیرفتند. در واقع عثمان تا زمانی که به شهادت رسید، در مدینه هیچ کس را به مقام قضا منصوب ننمود.

- در تاریخ طبری در بحث پیرامون اقدامات عثمان، چنین آمده است: زید بن ثابت در عهد عثمان، مقام قضا داشت؛ این به معنای آن است که عثمان، زید بن ثابت را در مقام خود ابقا نمود، هر چند این امر مستلزم آن است که عثمان در امر قضا و صدور حکم، به زید، استقلال کامل داده باشد، تا زمانی که بتوان این دو روایت را با هم جمع نمود، ما را شایسته‌تر است تا آن که یکی از آن دو را بر دیگری ترجیح داد.

ما حصل جمع این دو روایت آن است که عثمان، قضات مدینه را در سمت خود حفظ نمود تا در منازعات و مخاصمات به قضاوت و حل و فصل آنها پردازند، اما

تعدادی از مسایل و معضلات را که می‌بایست حل و فصل می‌شد به خود اختصاص می‌داد، هر چند در این میان با قضات شهر و دیگر صحابه نیز به مشورت می‌پرداخت.^۱ عثمان گاه، خود، مستقیماً قضات دیگر ولایات را تعیین می‌نمود، کما این که کعب بن سور را به مقام قضای بصره گماشت. گاه نیز امر قضا را به خود والیان می‌سپرد، همان‌طور که بعد از عزل کعب بن سور، این وظیفه را به والی بصره محول نمود. همچنین یعلی بن امیه در عین حال که والی صنعاء بود قاضی آن‌جا نیز محسوب می‌شد.^۲ در عهد عثمان، بیشتر والیان، خود، قضات خویش را بر می‌گزیدند که این نشان می‌دهد که در عهد عثمان، قدرت و اختیارات والیان بیشتر از قضات بود.^۳ نامه‌های عثمان خطاب به والیان، امرای ارتش و عامه مردم، مؤید این مطلب است که او، تعیین قضات را به خود والیان واگذاشت که یا خود این وظیفه خطیر را بر دوش گیرند و یا به فرد توانا و امین محول نمایند.^۴ همچنین برخلاف عمر رضی الله عنه که مدام با قضات خود در اقصی نقاط مملکت در ارتباط بود و در جریان کار ایشان قرار داشت، عثمان به ندرت بدین کار مبادرت می‌ورزید.^۵

عبدالله بن عمر رضی الله عنهما مقام قضا را نمی‌پذیرد

چون عثمان به عبدالله بن عمر پیشنهاد مقام قضا را نمود، او از قبول این مسئولیت امتناع ورزید و به عثمان چنین گفت: من هرگز بین دو نفر قضاوت نخواهم نمود، از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم:

«من عاذ بالله فقد عاذ بمعاذ».

«که هر کس در مسأله‌ای به خداوند رجوع کرد و به او پناه برد، بدانند که باید به معاذ بن جبل رجوع نمایند و مشککش را با او در میان گذارد».

۱- النظم الإسلامية (۱/۳۷۸).

۲- عصر الخلافة الراشدة، ۱۴۳.

۳- النظم الإسلامية (۱/۳۷۸).

۴- النظم الإسلامية (۱/۳۷۸).

۵- الولاية على البلدان (۲/۹۲).

من از تو می‌خواهم که مرا بدین امر خطیر مکلف نمایی؛ عثمان نیز این درخواست ابن عمر را پذیرفت و او را از این مقام، معاف نمود، و گفت: کسی را در جریان نگذار.^۱

محکمه / دادگستری

ابن عساکر از ابو صالح؛ خدمتکار عباس رضی الله عنه، نقل می‌کند که چون نزد عثمان رفت تا او را بنا به درخواست عباس، به خانه او دعوت کند، عثمان را در دادگستری یافت. بجز این روایت، تعدادی از کتب تاریخ نیز بر این نظر هستند که از جمله اقدامات مهم عثمان، تأسیس دادگستری می‌باشد. اگر روایت فوق درست باشد، عثمان بر خلاف ابوبکر و عمر که در مسجد به امر قضا می‌پرداختند، مکانی را به عنوان محکمه / دادگستری بنیان نهاد که در آن به این امر اقدام می‌نمود.^۲

مشهورترین قاضیان عهد عثمان رضی الله عنه

- ۱- زید بن ثابت در مدینه
- ۲- ابو الدرداء در دمشق
- ۳- کعب بن سور در بصره
- ۴- ابو موسی اشعری که علاوه بر ولایت شام، مقام قضای آن‌جا را نیز بعد از کعب بن سور به عهده داشت.
- ۵- شریح در کوفه
- ۶- یعلی بن امیه در یمن
- ۷- ثمامه در صنعاء
- ۸- عثمان بن قیس بن ابی العاص در مصر^۳

۱- مسند امام أحمد (حدیث ۴۷۵).

۲- أشهر مشاهیر الإسلام (۷۴۰/۴).

۳- عصر الخلافة الراشدة، ۱۵۹-۱۶۰.

همچنین عثمان بن عفان در زمینه‌های قصاص، جنایات، حدود، تعزیرات، عبادات و معاملات، اجتهاداتی نمود که در نزد فقهاء و مدارس و مکاتب آنان انعکاس یافته است و ما در این جا به ترتیب به هر یک از آنها می‌پردازیم:

نخست: اجتهادات مربوط به قصاص و جنایات، حدود و تعزیرات

۱- اولین قضیه‌ای که عثمان رضی الله عنه بدان پرداخت قضیه‌ی قتل بود

اولین قضیه مهمی که عثمان در دوران خلافت خود بدان حکم داد، ماجرای عبیدالله بن عمر بود که هم دختر ابولؤلؤ را به قتل رسانیده بود، هم مردی مسیحی بنام جفینه و هم هرمزان را که خنجر قتل عمر رضی الله عنه به او تعلق داشت، در آن ایام در مدینه شایعه شده بود که هرمزان در قتل عمر به ابولؤلؤ کمک کرده است.^۱

عمر رضی الله عنه قبل از شهادت دستور داد که هرمزان را به زندان بیاورند تا خلیفه بعد از او در مورد هرمزان تحقیق و حکم کند. چون عثمان به خلافت رسید، اولین مسأله که می‌بایست در مورد آن حکم صادر می‌نمود، قضیه عبیدالله بن عمر و قتل‌های او بود، علی معتقد بود که عدالت ایجاب می‌کند عبیدالله به قتل برسد؛ اما در مقابل، دسته‌ای از مهاجران می‌گفتند: دیروز پدر به شهادت رسید، آیا سزاوار است که امروز پسر کشته شود؟ عمرو بن عاص به عثمان چنین پیشنهاد کرد: یا امیرالمؤمنین! شما از این ماجرا مبراً هستید، زیرا این قضیه در زمان خلافت شما به وقوع نپیوست، بنابراین از آن سلب مسئولیت کنید، عثمان دیه آن مقتولین را از مال خود پرداخت نمود؛ زیرا آنان هیچ وارثی جز بیت المال نداشتند و امام عصر نیز صلاح کار را در پرداخت دیه آنان و آزاد نمودن عبیدالله تشخیص داد.^۲

طبری روایت دیگری نقل می‌کند که براساس آن، قماذبان، پسر هرمزان، عبیدالله را مورد عفو قرار داد. در این روایت، ابن منصور از قول قماذبان چنین نقل می‌کند: عجم در مدینه، آزادانه با هم ارتباط داشتند، روزی فیروز به نزد پدرم آمد و خنجر دوسر پدرم را

۱- البدایة و النهایة (۱۵۴/۷).

۲- البدایة و النهایة (۱۵۴/۴).

از او گرفت و از او پرسید: در این سرزمین با این خنجر چکار می‌کنی؟ پدرم در جواب گفت: به همراه داشتن آن عادت کرده‌ام. در این اثنا مردی شاهد این برخورد بود و چون عمر ضربت خورد به مردم گفت: که با چشم خود دیدم که هرمان خنجر را به فیروز داد. براساس همین گفته بود که عیدالله نزد پدرم آمد و او را به قتل رسانید. هنگامی که عثمان به خلافت رسید، مرا در عفو یا قتل عیدالله مخیر نمود و او را به من سپرد و به من چنین گفت: ای فرزندم! این مرد قاتل پدرت است و تو نسبت به او از ما سزاوارتر هستی، حال برو و او را به قتل برسان؛ من نیز عیدالله را همراه خود بردم اما تمام مردم مدینه نیز به دنبال ما راه افتادند، من به آنان گفتم: آیا من حق دارم او را بکشم؟ آنان نیز جواب مثبت می‌دادند، پس به آنان گفتم: آیا حق این را دارید که از او در برابر من دفاع کنید؟ آنان اعلام کردند که این حق را ندارند، من هم او را به خاطر رضای خداوند و نیز خواست آن مردمان بخشودم، مردم نیز مرا تا خانه‌ام بر شانه‌های خود حمل کردند.^۱

باید گفت میان این روایت و روایت دیگری که براساس آن عثمان، عیدالله را مورد عفو قرار داد و پرداخت دیه به وارثان هرمان را به عهده گرفت، تضادی وجود ندارد؛ همانطور که همه صحابه اذعان داشتند قصاص عیدالله حق فرزند هرمان بود، اما او خود، به خواست و میل مردم تن در داد و از ریختن خون او گذشت. عفو خلیفه نیز به این دلیل بود که عیدالله با این اقدامات غیر مشروع خود، حق خلیفه را در تحقیق ماجرای قتل عمر و نیز مجازات عاملان و آمران این قتل، ضایع و از میان برد، بنابراین عفو از این اقدام، حق خلیفه بود و نه پسر هرمان. در واقع عیدالله با آن کار عجولانه‌ی خود، سبب شد تا حکومت نتواند به عوامل پشت پرده این توطئه هولناک دست یابد و آنان را به سزای اعمال خائنانه شان برساند. بر این اساس عفو خلیفه و نیز پسر هرمان نسبت به عیدالله دو مقوله جدا از هم می‌باشند. از طرف دیگر چون دختر فیروز و نیز جفینه وارثی نداشتند، خلیفه صاحب حقوق آنان می‌شد، بدون شک خنجری که با آن عمر رضی الله عنه به شهادت رسید، در دستان هرمان و جفینه دیده شده بود و عبدالرحمن بن ابی بکر و عبدالرحمن بن عوف، شاهد این قضیه بودند.

۱- تاریخ الطبری (۲۴۳/۵)، سند این روایت، صحیح نمی‌باشد.

عبدالرحمن بن ابی بکر شهادت داد که فیروز، هرمزان و جفینه را مشغول صحبت کردن با هم دید و با چشمان خود دید خنجری از دستشان افتاد؛ چون عمر ضربت خورد، خنجر همانی بود که آن دو شاهد وصف کردند.^۱

بر همین اساس هرمزان و جفینه مستحق قتل بودند، اما راجع به دختر فیروز که پس از کشتن فاروق، خود را به قتل رسانید تا همدستانش را پنهان کند، باید گفت که او اشتباه به قتل رسید، زیرا عبیدالله گمان می‌برد که چون او خنجر پدرش را پنهان نمود، در قتل عمر دست داشته است.^۲

۲- قتل دزدان

نقل است که یک شب، دسته‌ای از جوانان کوفه که در آن موقع زیر نظر ولید بن عقبه اداره می‌شد، به خانه ابن حیسمان خزاعی وارد شدند؛ ابن حیسمان، هنگامی که از وجود آنان با خبر شد، شمشیر خود را برداشت و دانست که تعداد آنان زیاد است، مردم را به کمک طلبید، آن جوانان از او خواستند که آرام گیرد.

ابو شریح خزاعی نیز که شاهد ماجرا بود دید که چون ابن حیسمان دست از فریاد کشیدن برداشت، آن جوانان او را به قتل رسانیدند، مردم گرد آنان جمع شدند و آن جوانان را که افرادی چون زُهِیر بن جندب اُزدی، مُورع بن ابی مورع اُسدی و شُیبل بن اُبی اُزدی در میانشان بودند، دستگیر کردند.

ابو شریح و پسرش بر ضد آن جوانان شهادت دادند که آنان وارد خانه ابن حیسمان شدند و هر چند یکدیگر را از قتل او منع می‌کردند، اما در آخر چند نفر از آنان، ابن حیسمان را به قتل رسانیدند؛ ولید نامه‌ای خطاب به عثمان نوشت و نظر او را در این رابطه جویا شد، عثمان نیز در نامه خود، به اعدام همه‌ی آن جوانان حکم داد، ولید هم آنان را بر در قصر و در ملأعام اعدام کرد. عمر بن عاصم تمیمی در مورد این ماجرا چنین سروده است:

أهل الزَّعارة في ملكِ ابنِ عفان

لأتأكلوا أبداً جيرانكم سرفاً

۱- الطبقات الكبرى (۳/۳۵۰-۳۵۵).

۲- الخلافة و الخلفاء الراشدون، ۲۱۸-۲۱۹.

(ای مردمان شرور! بترسید از این که در ملک عثمان بن عفان اموال همسایگان خویش را به ناحق ببرید).

همچنین در ادامه چنین گفته است:

إِنَّ ابْنَ عَفَّانَ الَّذِي جَرَّيْتُمْ فِطْمَ اللَّصُوصِ بِمُحْكَمِ الْفُرْقَانِ
 مازال يعمَلُ بالكتابِ مُهَيِّمًا فِي كُلِّ عُنُقٍ مِنْهُمْ وَ بَنَانِ
 دانستید که چطور عثمان با اجرای احکام قرآن، دزدان را سرکوب نمود. تا او هست احکام قرآن در مورد همه دزدان و نابکاران اجرا می‌شود و آنان را نابود می‌کند).

۳- مردی که به خاطر پول، بازرگانی را به قتل رسانید

این حادثه در زمان خلافت عثمان بن عفان روی داد و مجازات قتل عمد که قصاص است در مورد آن قاتل اجرا شد.^۲

۴- مجازات جادوگر

نقل است که در عهد عثمان، ام‌المؤمنین حفصه توسط خدمتکارش، جادو شد، پس خود او به این کارش اعتراف کرد، حفصه نیز به عبدالرحمن بن زید دستور داد تا آن خدمتکار را بکشد، عثمان این اقدام حفصه را ناپسند دانست و او را ملامت نمود؛ ابن عمر به عثمان جواب داد: چرا اقدام ام‌المؤمنین در مورد یک زنی که او را جادو کرده و خود او نیز به آن کارش اعتراف کرده است را نادرست می‌پنداری؟

در واقع عثمان، قتل آن زن جادوگر را نادرست ندانست، بلکه باید دانست که اجرای حدود از حیثه اختیارات امام است و هیچ کس حق ندارد به این حوزه تجاوز کند.

عثمان نیز این شیوه برخورد حفصه را نادرست می‌دانست نه نفس مجازات را، و کلام ابن عمر نیز بر این امر دلالت می‌کند که حکم مرگ آن زن جادوگر واضح بود و هیچ شک و شبهه‌ای سبب تعلیق آن نمی‌شد.^۳

۱- تاریخ الطبری (۲۷۲/۵).

۲- عصر الخلافة الراشدة، ۱۵۳.

۳- موسوعة فقه عثمان بن عفان، ۱۷۰.

۵- حکم جنایتی که فرد کور و نابینا مرتکب می‌شود

فرد کور چون ابزاری در اختیار راهنما است، افراد نابینا در هنگام حرکت و راه رفتن ممکن است خود را مجروح نمایند بنابراین نیازی ندارد از افرادی عذر بخواهد که از طریق او دچار جراحت و یا ضرری می‌شوند، چرا که آن کار را به عمد انجام نداده است. بر همین اساس، هر فرد نابینایی که به راهنمای خود یا آن که در کنار او نشسته است ضرر و زیانی رساند، چون این کار را به صورت غیر عمد مرتکب شده است، هیچ نوع دیه و مجازاتی متوجه او نمی‌شود.^۱

۶- جنایتی که دو فرد درگیر با هم، نسبت به هم مرتکب می‌شوند

اگر دو فرد با هم درگیر شده و به منازعه پرداختند و در اثنای این مشاجره به هم آسیب رسانیدند، قصاص آن جراحت و آسیب وارده، واجب است؛ زیرا این نزاع و به تبع آن، جراحت و یا جنایت از روی عمد بوده است. اصل این است که در آن نزاع، طرفین درگیر عامدانه قصد داشته‌اند به هر شکل به طرف مقابل آسیب وارد کنند و این مستوجب مجازات و قصاص است؛ عثمان بن عفان در همین رابطه دستور داد که هرگاه دو طرف یک منازعه با هم درگیر شدند و بر اثر آن جراحت و آسیبی به یکدیگر وارد کنند، مستوجب قصاص می‌باشند.^۲

۷- ارتکاب جنایت در حق حیوانات

هر کس جنایتی را در مورد حیوانی مرتکب شد باید قیمت و بهای آن را پرداخت کند، عقبه بن عامر روایت می‌کند که در عهد عثمان، مردی، سگی شکاری را که در میان دیگر سگان نظیر نداشت، کشت، چون قیمت آن را سیصد درهم تخمین زدند، عثمان، آن مرد را ملزم به پرداخت آن نمود. همچنین عثمان رضی الله عنه مردی دیگر را ملزم کرد که بیست شتر را در ازای سگی که کشته بود، بپردازد.^۳

۱- همان، ص ۹۹.

۲- موسوعة فقه عثمان بن عفان، ۱۰۰.

۳- موسوعة فقه عثمان بن عفان، ۱۰۲.

۸- ارتکاب جنایت در مورد فرد متجاوز

اگر فردی به مال، جان و یا ناموس دیگری تجاوز کرد و آن فرد نیز در مقام دفاع از مال و جان و ناموس خویش، در حین نزاع و مشاجره، فرد متجاوز را به قتل رسانید، او مستوجب قصاص نمی‌باشد. ابن حزم در کتاب «المُحَلَّى» بیان می‌دارد که مردی با چشم خود دید که فردی با زن او در حال زنا است، او نیز آن مرد را به قتل رسانید. ماجرا را نزد عثمان مطرح کردند و عثمان نیز حکم به درست بودن اقدام آن مرد و مهدورالدم بودن مقتول داد.^۱

۹- حدّ مرتد

حد ارتداد بر فردی اجرا می‌شود که چون سه مرتبه از او بخواهند از ارتداد خویش توبه کند، امتناع ورزد که در آن صورت اعدام خواهد شد. نقل است که عبدالله بن مسعود، چند نفر را در کوفه به اتهام ارتداد و تبلیغ نظرات مسیلمه کذاب بازداشت نمود و در رابطه با آنان به عثمان نامه نوشت، عثمان نیز به عبدالله بن مسعود چنین نوشت: «دین حق را بر آنان عرضه کن و هر کدامشان را که شهادتین بر زبان آورد و از آیین باطل مسیلمه براءت جست، آزاد کن اما هر کدام را که بر آن آیین باطل اصرار ورزید، گردن بزن.» عبدالله نیز هر کدام از آن مردان را که از ارتداد خویش توبه کرد آزاد نمود و آنانی را که بر ارتدادشان اصرار ورزیدند اعدام کرد.^۲

۱۰- من یک نفر را به قتل رسانیده‌ام، آیا برایم امکان توبه وجود دارد؟
یک نفر نزد عثمان آمد و ادعا کرد که پیشتر یک نفر را به قتل رسانیده است و از عثمان سؤال کرد که آیا برای او امکان توبه وجود دارد؟ عثمان نیز این آیه قرآن را برای او تلاوت نمود:

﴿حَمِّ ۱﴾ تَنْزِيلُ الْكِتَابِ مِنَ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ ﴿۲﴾ غَافِرِ الذَّنْبِ وَقَابِلِ التَّوْبِ شَدِيدِ الْعِقَابِ
ذِي الطَّوْلِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ إِلَهٌ الْمَصِيرُ ﴿۳﴾ غافر: ۱ - ۳

۱- موسوعة فقه عثمان بن عفان، ۱۰۳.

۲- موسوعة فقه عثمان بن عفان، ۱۵۰.

(حا. میم. فرو فرستادن این کتاب (قرآن) از سوی یزدان چیره و آگاه انجام می‌پذیرد. یزدانی که بخشنده گناه، پذیرنده توبه، دارای عذاب سخت، و صاحب انعام و احسان است. هیچ معبودی جز او وجود ندارد. بازگشت به سوی او است).
و سپس بدو گفت: «برو توبه کن و هرگز از درگاه خداوند مأیوس نشو». ^۱ لازم به ذکر است جهت توبه از گناهایی که در قبال بندگان خدا صورت گرفته و حقی از آنان را ضایع و پایمال کرده است، باید آن حقوق پایمال شده را جبران نمود و یا آن افراد از حقوق خود بگذرند و فرد گناهکار را مورد عفو قرار دهند.^۲

۱۱- حدّ شرب خمر

روایت معروف آن است که در عهد رسول خدا صلی الله علیه و آله، اگر افراد آزاد، شرب خمر می‌کردند به چهل ضربه شلاق حدّ محکوم می‌شدند، مردم نیز برای تحقیر، آنان را با کفش و لباس می‌زدند ابوبکر نیز همین حدّ را اجرا می‌نمود. عمر هم در سال‌های نخستین خلافت خویش تغییری در این حدّ صورت نداد اما چون دید که افراد فاسد این شیوه حدّ را سبک می‌دادند و این روش، آنان را از شرب خمر باز نمی‌دارد، با مشورت و صلاح دید صحابه، حدّ شرب خمر را به هشتاد ضربه شلاق افزایش داد. عثمان در عهد خویش هر دو روش را در پیش گرفت، اما باید دانست که این شیوه اجرای حدّ از روی هوا و هوس نبود گویا که او با برگزیدن روشی حکیمانه، هر کس را که از روی اشتباه و برای بار نخست به شرب خمر اقدام نموده بود چهل ضربه شلاق، حدّ می‌زد و هر کس را که به شرب خمر معتاد شده و از آن روی گردان نبود، حدّ او را هشتاد ضربه تازیانه معین می‌نمود؛ در واقع او چهل ضربه نخست را به عنوان حدّ و چهل ضربه دوم را به عنوان تعزیر در مورد آن افراد به اجرا در می‌آورد.^۳

۱- سنن البیهقی (۱۷/۸).

۲- موسوعة فقه عثمان بن عفان، ۹۳.

۳- موسوعة فقه عثمان بن عفان، ۹۳.

۱۲- اجرای حدّ شرب خمر در مورد ولید بن عقبه

حسین بن منذر نقل می‌کند که چون ولید را به اتهام شرب خمر نزد عثمان آوردند، دو نفر به این امر شهادت دادند، یکی از آنان شهادت داد که ولید بدون شک شراب نوشیده بود، دیگری نیز شهادت داد که به چشم خود استفراغ ولید را دید، عثمان اعلام نمود: «چون ولید استفراغ کرده است این دلیل بر شراب خوردن اوست؛ سپس رو به علی نمود و گفت: ولید را شلاق بزن». علی نیز اجرای حد را از فرزند خود، حسن، خواست اما او جواب داد که هر کس منافع و لذت‌های این کار را می‌برد آن را اجرا کند و زحمت و مسئولیت انجام آن را به عهده گیرد، علی از این سخن حسن خشمگین شد، بنابراین، کار را به عبدالله بن جعفر طیار محوّل نمود، او نیز برخاست و حدّ را بر ولید اجرا کرد و علی نیز تازیانه‌ها را می‌شمرد، چون به تازیانه چهل‌م رسیدند، عثمان دستور داد که دیگر ادامه ندهند؛ او خطاب به جماعت مردم گفت: که رسول خدا صلی الله علیه و آله حدّ شرب خمر را چهل ضربه تعیین نمود، ابوبکر نیز همین میزان را اجرا می‌کرد و عمر حدّ را به هشتاد ضربه رسانید.

هم چهل ضربه و هم هشتاد ضربه سنت می‌باشند؛ اما نزد من، حدّ نخستین ارجحیت دارد. از این داستان نتایج زیر را می‌توان برداشت نمود: نخست این که اسلاف عثمان، حدّ شرب را اجرا نموده‌اند؛ دوم این که هر کس مأمور اجرای حدّ است می‌تواند فرد دیگری را به نیابت از خود بدان کار گمارد، با عنایت به این که ولید برادر مادری عثمان بود می‌توان به میزان دقّت و اصرار عثمان در اجرای حقّ و احکام شریعت پی برد. این روایت اثبات می‌کند که عثمان در اجرای حق، فردی شجاع و قاطع بود و در این راه از هیچ ملامتی نمی‌هراسید.^۱ به واقع اجرای احکام شریعت راستین اسلام، بهترین و محبوب‌ترین اعمال نزد او و دیگر خلفای راشدین بود.^۲

۱- شرح النووی علی صحیح مسلم، کتاب الحدود (۱۱/۲۱۶).

۲- نمر الحمیدانی، ولایة الشرطة فی الإسلام، ۱۰۵.

۱۳- اگر یک کودک دست به دزدی بزند

حدّ سرقت و دزدی تنها در مورد افرادی بالغ، عاقل و آگاه به حرام بودن این عمل باشند و این کار را آزادانه و نه از روی اجبار انجام داده باشند، اجرا می‌شود که نقل است چون کودکی را به اتهام سرقت نزد عثمان آوردند، دستور داد تا به شرمگاه او نگاه کنند، چون دیدند که شرمگاه او، مویی در نیاورده است، حدّ را در مورد او اجرا نکردند.^۱

۱۴- زندان به عنوان تعزیر

در عهد امارت ولید بن عقبه، فردی به نام ضابی بن حارث برجمی از مردی انصاری، سگی را که بدان قرحان می‌گفتند و در شکار آهوان مهارت داشت به امانت گرفت، اما از پس دادن سگ به صاحب آن امتناع ورزید. اطرافیان آن مرد انصاری، از اطرافیان ضابی بن حارث خواستند، سگ را از او پس بگیرند و به آنان تحویل دهند. آنان نیز همین کار را انجام دادند، در مقابل ضابی بن حارث به هجو آن مرد انصاری پرداخت و در مورد آن چنین سرود:

تَجَشَّمْ دُونِي وَفَدِ قَرْحَانَ خَطَّةً تَصَلُّ لَهَا الْوَجْنَاءُ وَهِيَ حَسِيرٌ
فَبَاتُوا شِبَاعاً نَاعِمِينَ كَأَنَّمَا حَبَاهُمْ بَيْتِ الْمَرْزُوقِ أَمِيرٌ
فَكَلْبُكُمْ لَا تَتْرُكُوا فَهُوَ أُمَّكُمْ فَإِنَّ عُقُوبَ الْأَمْهَاتِ لَكَبِيرٌ

(دوستان قرحان، در برابر من، راهی را در پیش گرفتند که شتر تنومند و قدرتمند نیز از طی کردن آن باز می‌ماند. به لطف بخشش‌های فراوان امیر (ولید) شب‌ها را سیر و در آسایش کامل می‌گذرانند. سگتان را هرگز رها نکنید که چون مادرتان است. بدانید که نافرمانی و نفرین مادران، بر فرزندان سخت‌گرا خواهد بود).

مردان انصاری، شکایت او را نزد عثمان بردند، او نیز آن مرد را احضار و به زندان افکند؛ گفتنی است که این حکم و تعزیر در مورد همه مسلمانان اجرا می‌شد، اما آن حکم بر ضابی سخت‌آمد و در زندان مرد.^۲

۱- صحیح التوثیق، ۷۷ - موسوعة فقه عثمان بن عفان، ۱۷۱.

۲- تاریخ الطبری (۵/۴۲۰)

۱۵- حدّ قذف و افترا بی که به کنایه باشد

عثمان حدّ قذف (متهم کردن یک زن به زنا و فحشا) و افترا را اجرا می‌کرد، و لو آن‌که به صورت کنایه نیز بود، نقل است که مردی به دیگری چنین گفت: یا ابن شامة الوزر! که شامة الوزر کنایه از زن زنا کار و فاحشه است. چون از او نزد عثمان شکایت شد، عثمان بدون اعتنای به تأویلات و توجیهاات آن مرد، قذف را در مورد او اجرا نمود.^۱

۱۶- مجازات زنا

هر گاه زنای زن یا مرد آزاد همسر دار اثبات شود، او را با سنگ رجم می‌کنند تا بمیرد. روایت است که در عهد عثمان، زنی شوهر دار مرتکب زنا شد، عثمان دستور داد تا او را رجم کنند اما خود در محل اجرای حکم حضور نیافت.^۲

۱۷- تبعید به عنوان تعزیر

چنین روایت می‌کنند که در عهد عثمان، فردی به نام کعب ابن ذی جبکه نه‌دی به نیرنگ و شعبده‌بازی می‌پرداخت؛ چون خبر او به عثمان رسید، محمد بن سلمه بدو گفت: که نیرنگ چونان سحر می‌باشد اما آن نیست، عثمان ضمن نامه‌ای به ولید بن عقبه از او خواست تا در مورد این قضیه تحقیق کند و اگر ابن ذی جبکه بدان کار اعتراف نمود او را از آن باز دارد؛ ولید، ابن جبکه را احضار و در مورد نیرنگ از او سؤال کرد، او در جواب گفت: که نیرنگ سرگرمی‌ای است که مردم از آن لذت می‌برند، ولید نیز او را محکوم و تهدید کرد.

سپس نامه عثمان را برای مردم خواند و به آنان گفت: که از کارهای باطل و بی‌ارزش و نیز از افراد بیهوده‌گو که کارهای نامطلوب انجام می‌دهند، بپرهیزند. مردم از این‌که عثمان از این ماجرا خبردار شده تعجب کردند. ولید، ابن جبکه را با جماعتی دیگر تبعید کرد و به شام فرستاد و مآووقع را برای عثمان نوشت. کعب بن ذی جبکه همراه مالک

۱- موسوعة فقه عثمان بن عفان، ۲۴۷.

۲- موسوعة فقه عثمان بن عفان، ۲۴۷.

بن عبدالله که هم کیش او بود، عازم خارج و دنیاوند شدند. کعب در راه خطاب به ولید چنین سرود:

لَعْمَرِي لَيْسِي طَرَدْتَنِي مَا إِلَى التِّي طَمِعْتَ بِهَا مِنْ سَقَطَتِي لَسَيْلُ
رَجَوْتُ رُجُوعِي يَا بِنَ أُرُوي ورجعتي إِلَى الْحَقِّ دَهْرًا غَالِ ذَلِكْ غَوْلُ
وَإِنَّا غَيْرِ ابِي فِي الْبِلَادِ وَجَفَوْتِي وَشَتَمِي فِي ذَاتِ الْإِلَهِ قَلِيلُ
وَإِنَّا دَعَائِي كُلَّ يَوْمٍ وَلَيْلَةٍ عَلَيْكَ بِدُنْيَا وَنَدَمِكُمْ لَطَوِيلُ^۱

(بدان که با وجودی که مرا تبعید کردی اما به آرزویت که مرگ من است نخواهی رسید. ای پسر «أروی» روزگاری امید داشتم که به راه حق باز گردم اما می‌بینم که این راه به ضلالت رفته است. بدان که دوران غربت من در شهرها و ملامتم به خاطر دین خدا کوتاه و بزودی به سر خواهد شد اما نفرین من هر روز و شب در دنیاوند ادامه خواهد داشت).

۱۸- دور کردن مردم از جنازه عباس

عبدالرحمن بن یزید روایت می‌کند که چون جنازه عباس بن عبدالمطلب را به جایگاه جنازه‌ها آوردند، مردم در اطراف آن ازدحام کردند و آن را به قبرستان بقیع تشییع کردند؛ جمعیت که بر جنازه عباس نماز گزارند چنان زیاد بود که تا بحال، تشییعی بدان حد پر ازدحام، را ندیده بودم؛ ازدحام چنان بود که هیچ کس نمی‌توانست به جنازه نزدیک شود. چون جنازه به محل قبر رسید، انبوه جمعیت، بیشتر از قبل شد. عثمان به افراد نظامی دستور داد: تا مردم را از اطراف جنازه و بنی‌هشام دور کنند تا آنان بتوانند او را دفن کنند.^۲ این روایت نشان می‌دهد که در آن زمان تعداد زیادی از مردان نظامی در مدینه حضور داشته‌اند. تعدادی از مؤرخان بر این باورند که عثمان، نخستین فردی است که دستگاه انتظامی را تأسیس نمود.^۳ نقل است که عثمان ریاست آن را به یکی از

۱- تاریخ طبری (۴۹۱/۵).

۲- طبقات ابن سعد (۳۲/۴).

۳- تاریخ خلیفه بن خیاط، ۱۷۹.

اصحاب مهاجرین، به نام قنفذ بن عمیر قریشی محول نمود.^۱ که این، خود، بیانگر میزان اعتبار و شهرت او نزد عثمان و دیگر صحابه است، همچنین در کوفه سعید بن عاص، والی آن‌جا، عبدالرحمن اسدی را به ریاست نیروی انتظامی گماشت و در شام نصیر بن عبدالرحمن، از جانب معاویه بن ابوسفیان، والی آن‌جا عهده‌دار ریاست نیروی انتظامی بود.^۲

در واقع بعد از ابوبکر و عمر، هیچ خلیفه‌ای چون عثمان نبود که، حدود را بدون هیچ نوع تبعیضی در مورد همه اجرا نماید، و هر درخواستی را در خصوص اصلاحات یا احقاق حقوق اجابت می‌کرد.^۳

دوم: اقدامات و اجتهادات عثمان رضی الله عنه در زمینه عبادات و معاملات

۱- عثمان رضی الله عنه در منی و عرفات بجای دو رکعت چهار رکعت نماز می‌خواند در حج سال بیست و نهم بعد از هجرت، عثمان در منی، چهار رکعت نماز را به جماعت به جا آورد. فردی نزد عبدالرحمن بن عوف آمد و او را در جریان ماقع گذاشت؛ عبدالرحمن، پس از این که دو رکعت نماز جماعت را در منی به جا آورد، نزد عثمان رفت و از او پرسید: مگر ما با رسول خدا صلی الله علیه و آله در این‌جا دو رکعت نماز نخواندیم؟ عثمان حرف او را تأیید نمود، عبدالرحمن باز از عثمان پرسید: مگر نه این که هم در عهد ابوبکر و عمر و هم در این چند ساله‌ای که تو خلیفه بوده‌ای، ما در منی دو رکعت نماز می‌خواندیم؟ عثمان باز سخنان عبدالرحمن را تأیید نمود؛ سپس در پاسخ به اعتراض عبدالرحمن چنین سخن گفت: ابو محمد!^۴ سال جاری به من خبر دادند حجاج یمن و اعراب بادیه چنین شایع کرده‌اند که نمازهای فرد مقیم در شهر خود دو رکعت است به این دلیل که خود عثمان مقیم این شهر است اما باز دو رکعت نماز می‌گذارد؛ من بیم آن را داشتم که این، خود، فتنه‌ای شود برای امت، بنابراین، بر مردم چهار رکعت نماز

۱- ولاية الشرطة في الإسلام، ۱۰۵.

۲- ولاية الشرطة في الإسلام، ۱۰۶.

۳- تحقیق مواقف الصحابه في الفتنه (۴۰۹/۱).

۴- ابو محمد کنیه عبدالرحمن بن عوف بود.

گذاردم و در همین راستا نیز همسری از مکه برگزیدم و زمین و خانه‌ای در طائف تدارک دیدم، بدین ترتیب من مقیم آن‌جا شدم؛ عبدالرحمن در مقام پاسخ به عثمان چنین گفت: هیچ یک از این اقدامات، کار تو را توجیه نمی‌کند، زنت که هر جا تو اقامت‌گزینی در آن‌جا سکونت خواهد کرد و طائف نیز سه شبانه‌روز از این‌جا فاصله دارد و تو هم اهل آن‌جا نیستی؛ در مورد شایعات حجاج یمن هم باید گفت که در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله و هنگام ضعف اسلام و نیز دوران ابوبکر و عمر که دوران اوج و قدرت اسلام بود، مردم در این‌جا دو رکعت نماز می‌خواندند. اما خطر این چنین فتنه‌هایی، سبب نشد که ابوبکر و عمر، نماز را از دو رکعت به چهار رکعت تغییر دهند. عثمان گفت: این تصمیمی است که من پس از تأمل بدان رسیده‌ام. هنگامی که عبدالرحمن از نزد عثمان خارج شد به عبدالله بن مسعود برخورد کرد و عبدالله از او پرسید: آیا عثمان نظرش را تغییر داد؟ عبدالرحمن گفت: خیر، عبدالله پرسید: پس باید چکار کرد؟

عبدالرحمن جواب داد: به سنت پیشین عمل کن. عبدالله گفت: اختلاف مضر و نادرست است. من نیز چون شنیدم که عثمان چهار رکعت به جا آورده است، نماز جماعت را چهار رکعت ادا کردم. عبدالرحمن به عبدالله گفت: هر چند من شنیدم که او چهار رکعت خوانده است باز دو رکعت نماز را به جا آوردم، اما از این به بعد، من نیز نماز را چهار رکعت ادا خواهم کرد.^۱

عثمان به این خاطر نماز منی و عرفات را به چهار رکعت افزایش داد تا از شیوع فتنه در میان مسلمانانی که ایمانی ضعیف دارند ممانعت به عمل آورد. او در جواب سؤال عبدالرحمن بن عوف از این اقدام خود دلایل معقولی بیان داشت؛ بعد از این که عثمان دیدگاه خود را اعلام نمود عبدالرحمن و عبدالله بن مسعود و نیز دیگر صحابه نماز چهار رکعتی به جا آوردند و از هر نوع مخالفت با عثمان امتناع کردند. آنان می‌دانستند که عثمان امام و رهبری است هدایت یافته که اطاعتش واجب می‌باشد، اگر عثمان رضی الله عنه در شرع، راجع به تصمیم خود هر نوع نصّ مخالفی را می‌یافت بدون شک از اجرای آن تصمیم، امتناع می‌کرد تا اقدامی مخالف شریعت مرتکب نشده باشد.

همین عامل نیز سبب شد که جمهور صحابه از تصمیم و اجتهاد او تبعیت نمایند.^۱ دلایلی که عثمان در گفتگو با عبدالرحمن بن عوف راجع به اجتهاد خود بیان نمود کاملاً معقول بودند و اگر افراد آگاه در اسرار دین راجع به آن بیاندیشند پی به این نکته خواهند برد که اتمام نماز در آن شرایط بر قصر آن ارجحیت داشت. در آن ایام، اتفاقاتی رخ داد که در عهد رسول و یا دوران ابوبکر پیش نیامده بودند، عثمان از آن بیم داشت که مردم در مورد نمازهایشان دچار فتنه و اختلاف شوند، به ویژه آن که بیشتر مردم از مرکز خلافت دور بودند و امکان آن می‌رفت که از علما و آگاهان به احکام شریعت محروم باشند. عثمان با آن اقدام خود راه را بر هر نوع فتنه و اختلاف بست و مسلمانانی که ایمان ضعیف داشتند را از آن مهلکه دور نمود. از طرف دیگر او با انتخاب همسری از مکه و خرید خانه و زمینی در طائف، که امکان داشت بعد از مراسم حج بدانجا رود و در آن مکان سکنی گزیند، هر نوع شک و شبهه را در خصوص این اقدام بر طرف نمود. او با آن اقدامات، خود را به صورت مقیم مکه در آورد تا اتمام نماز بر او فرض گردد و این خبر از علم و معرفت دقیق و عمیق او نسبت به دین و فهم اسرار و رموز آن دارد.^۲

همچنین دسته‌ای از صحابه چون عائشه، عثمان، سلمان رضی الله عنه و چهارده تن دیگر از آنان، معتقد به اتمام نماز در موقع سفر بودند.^۳

خود عثمان قصر نماز در سفر را واجب نمی‌دانست و این همان دیدگاه فقهای مدینه، امام مالک، امام شافعی و تعدادی دیگر از فقهاست. این در واقع مسأله‌ای است اجتهادی و به همین دلیل فقها در آن اختلاف نظر داشته‌اند. بر این اساس تصمیم عثمان در این خصوص نه مستوجب تکفیر اوست و نه فاسق و خارج از دین دانستن او؛^۴ در مورد سخن ابن مسعود که خطاب به عبدالرحمن گفت: «اختلاف مضر و نادرست است»^۵ که در روایتی دیگر چنین آمده است: «من از اختلاف بیزار هستم»^۶ درسی عظیم نهفته است.

۱- صادق عرجون، عثمان بن عفان، ۱۹۲.

۲- صادق عرجون، عثمان بن عفان، ۱۹۴.

۳- الاصبهانی، کتاب الإمامه والردّ علی الرافضة، ۳۱۲.

۴- الرياض النضرة، ۵۶۶.

۵- تاریخ الطبری (۲۶۸/۵).

۶- القواعد الفقهية، ۳۳۶.

او به ما آموخت که در مسایل اجتهاد باید از اختلافات پرهیز نمود؛ مسلمانان می‌بایست با سرمشق قرار دادن این رفتار و گفتار والا از پرداختن به فروع و مسایل کوچک که طبیعتاً در آن‌ها اختلاف نظرهایی وجود دارد، اجتناب ورزند.^۱ در این شرایط حساس امروز نباید وقت و توان خویش را صرف مجادلات و مباحثات نمود بلکه بالعکس باید با حفظ وحدت، خود را مهیای مواجهه با تهدیدات و خطرات مهم جهان امروز کرد.^۲ همانطور که ابن مسعود و عبدالرحمن بن عوف و دیگر اصحاب با تبعیت از اجتهاد عثمان، نشان دادند که چه میزان بر حفظ وحدت مسلمانان تأکید دارند و این اخلاق همان نسلی است که خواهان پیروزی و نصرت در میادین مختلف است.

۲- افزودن اذان دوم در روز جمعه

رسول خدا صلی الله علیه و آله در شأن خلفای راشدین چنین فرموده است:

«علیکم بسنتی و سنة الخلفاء الراشدين»^۳

«به سنت من و سنت خلفای راشدین بعد از من تمسک جوئید و بدان‌ها عمل

نمایید.»

بدون شک عثمان رضی الله عنه جزو خلفای راشدین بود که مصلحت امر را در این دید، اذانی دیگر را به اذان نماز جمعه بیافزاید، به خاطر گسترش شهر مدینه عثمان تصمیم گرفت تا با افزودن این اذان، مردم را از فرا رسیدن هنگام اقامه نماز جمعه آگاه کند. او قبل از اتخاذ این تصمیم با صحابه به مشورت پرداخت و نظر آنان را در این خصوص جویا شد، بعد از اجرای آن هیچ کس به مخالفت با او نپرداخت و پس از شهادت او نیز، در دوران خلافت علی رضی الله عنه و دوران حکومت بنی امیه و بنی عباس و تا به امروز این سنت که به اجماع مسلمانان رسیده پا برجا مانده است.^۴

۱- محمد الوکیلی، فقه الأولیای، ۱۶۹.

۲- کامل شریف، الفکر الإسلامی بین المثالیة و التطبيق، ۲۹.

۳- سنن ابی داود، کتاب السنة (حدیث ۴۶۰۷). و سنن الترمذی، کتاب العلم (حدیث ۲۶۷۶).

۴- حقبة من التاريخ، عثمان الخميس، ۸۸.

در واقع عثمان با قیاس نمودن اذان دوم نماز جمعه بر اذان اول فجر، به این نتیجه رسید که می‌توان چنین سنتی را وضع نمود.^۱ رسول خدا صلی الله علیه و آله جهت بیدار کردن نماز گزاران و آنانی که قصد گرفتن روزه را داشتند دستور دادند که در هنگام فجر قبل از اذان برای نماز فجر اذان دیگری نیز گفته شود. عثمان نیز با اقتباس از همین سنت آن تصمیم را اتخاذ نمود. اما علما در این نکته دچار اختلاف شده‌اند که آیا وقت این اذان قبل از فرارسیدن نماز است یا درست هنگام اقامه آن می‌باشد.

حافظ ابن حجر در فتح الباری با اعتقاد به این که ساعت اقامه وقت این اذان، هنگام اقامه نماز است چنین می‌گوید: واضح است که عثمان با قیاس این اذان بر دیگر نمازها آن را وضع نمود تا به مردم اعلام شود که هنگام اقامه نماز جمعه فرا رسیده است. اما باید گفت دعاها و اذکار و صلواتی که در تعدادی از ممالک، قبل از نماز جمعه گفته می‌شود تا مردم را بدان فرا خوانند، از سنت سلف صالح نبوده و خود آن‌را وضع نموده‌اند؛ باید این اصل را همیشه در نظر داشت که تبعیت از سلف صالح بهتر و سزاوارتر است.^۲

نظری دیگر بر آن است که این اذان قبل از فرا رسیدن هنگام اقامه نماز می‌باشد؛ به باور این دسته هدف از وضع این اذان این است که به مردم اعلام شود هنگام اقامه نماز جمعه نزدیک است و این همان هدفی است که اذان اول فجر به خاطر آن وضع شد. اگر در واقع این اذان، درست هنگام اقامه نماز باشد هیچ نفعی نمی‌تواند داشته باشد؛ جز آن که لحظاتی نماز جمعه را به تأخیر انداخته است و این خلاف سنت می‌باشد، در واقع با این اذان، دیگر نیازی به آن اذکار و صلواتی که مردم خود وضع کرده‌اند، نیست هر چند حافظ ابن حجر آن‌ها را ردّ نمی‌کند و تنها به این نکته بسنده می‌کند که تبعیت از سیره و روش سلف صالح بهتر و ما را سزاوارتر است.^۳

۳- عثمان بن عفان رضی الله عنه هر روز غسل می‌نمود

۱- حقیبة من التاریخ، عثمان الخمیس، ۸۹.

۲- فتح الباری (۴/۳۴۵).

۳- السنّة و البدعة، عبدالله الحضرمی، ۱۳۲ و ۱۳۳.

عثمان از آن زمانی که به دین اسلام ایمان آورد، هر روز غسل می‌کرد.^۱ روزی، نماز صبح را به امامت به جا آورد بدون آنکه بداند که «جنب» می‌باشد، چون صبح شد دانست که در لباسش آثار احتلام وجود دارد، سپس گفت: والله متوجه نشدم گویا اینکه من جنب بوده‌ام و نماز صبح را اعاده کرد^۲؛ اما هیچ یک از مأموم‌ها بدان کار مبادرت نکردند.^۳

۴- سجده‌های تلاوت

عثمان بن عفان رضی الله عنه معتقد بود سجده‌های تلاوت بر هر فرد مکلفی که قرآن را تلاوت می‌کند یا بدان گوش فرا می‌دهد واجب می‌باشد اما هر کس بدون عمد، آیات قرآن را بشنود، آن سجده‌ها بر او واجب نیستند. روزی عثمان از کنار فردی گذشت که مشغول تلاوت قرآن بود، چون آن فرد به سجده تلاوت رسید، به سجده رفت، اما عثمان این کار را ننمود،^۴ سپس گفت سجده بر کسی واجب است که به قرآن گوش داده باشد نه این که آن را بشنود^۵، همچنین از او روایت است اگر زنی در عادت ماهیانه بود و به قرآن گوش فرا داد، چون به سجده تلاوت رسید با اشاره می‌تواند این سجده را به جا آورد، اما نباید به سجده برود.^۶

۵- اقامه نماز جمعه در سواحل مصر

بنا به گفته لیث بن سعد هر شهر یا روستایی که جمعیتی در آن فراهم آمده باشد، مکلف به اقامه نماز جمعه بودند. مردمان مصر و سواحل آن نیز به دلیل حضور تعدادی چند از صحابه در آنجا هم در عهد عمر و هم در عهد عثمان مکلف به اقامه نماز جمعه می‌شدند.^۷

۱- فضائل الصحابة (حدیث ۷۵۶).

۲- موسوعة فقه عثمان بن عفان، ۱۹۰.

۳- موسوعة فقه عثمان بن عفان، ۱۹۲.

۴- الخلافة الراشدة والدولة الأموية، یحییٰ الیحییٰ ص ۴۴۴.

۵- موسوعة فقه عثمان بن عفان، ۱۶۸.

۶- موسوعة فقه عثمان بن عفان، ۱۶۸.

۷- فتح الباری (۲/۴۴۱).

۶- استراحت عثمان رضی الله عنه در اثنای خطبه

قتاده نقل می‌کند که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله، ابوبکر، عمر و عثمان پیش از اقامه نماز جمعه، خطبه می‌خواندند، چون عثمان رضی الله عنه به خلافت رسید، به دلیل کهولت سن، هر از گاهی در اثنای خطبه‌ها می‌نشست. معاویه رضی الله عنه در عهد خلافت خود، خطبه اول را نشسته و خطبه دوم را ایستاده می‌خواند.^۱

۷- گفتن قنوت پیش از رکوع

انس نقل می‌کند که عثمان، نخستین کسی است که همیشه قنوت را قبل از رکوع می‌خواند تا مردم بتوانند رکوع را در یابند.^۲

۸- داناترین مردم به احکام حج

محمد بن سیرین روایت می‌کند که در میان صحابه، عثمان بن عفان و پس از او عبدالله بن عمر عالم‌ترین مردم نسبت به احکام حج بودند.^۳

۹- نهی نمودن مردم از بستن احرام پیش از رسیدن به میقات

چون عبدالله بن عامر، خراسان را فتح نمود گفت: این نصرتی است که خداوند آن را به ما عطا فرمود، او تصمیم گرفت به شکرانه این نصرت، از همان‌جا، احرام ببندد و به جانب مکه بشتابد چون در نیشابور احرام بست، احنف بن قیس را به نیابت خود بر آن‌جا گماشت، عبدالله پس از ادای عمره، نزد عثمان رفت، عثمان بدو گفت: تو با احرام بستن از خراسان، عمره‌ات را ناقص نمودی.^۴

۱۰- حج تمتع و عمره زنی که در دوران عدّه می‌باشد^۵

۱- یحیی‌ی الیحمی، الخلافة الراشدة، ۴۴۴.

۲- فتح الباری (۲/۵۶۹).

۳- موسوعة فقه عثمان بن عفان، ۱۱۲.

۴- سنن البیهقی (۵/۳۱) و موسوعة فقه عثمان بن عفان، ۱۷.

۵- موسوعة فقه عثمان بن عفان، ۱۱۲.

معروف است زنی که در دوران عده به سر می‌برد، باید تنها در خانه خویش سکونت داشته باشد، بنابراین تنها پس از تمام شدن آن دوران می‌تواند به سفر رود؛ زیرا سفر اقتضا می‌کند که آن زن در مکانی غیر از خانه‌ی خود سکنی‌گزیند. چون حج نیز مستلزم سفر است به همین دلیل عثمان، حج را بر این قبیل زنان لازم نمی‌دید و بر همین اساس آنان را از مناطق «جحفه» و «ذی الحلیفه» به خانه و دیارشان باز می‌گردانید.^۱

۱۱- نهی کردن مردم از متعه الحج

عثمان، حج را از متعه یا جمع بین آن دو منع نمود تا به مورد افضل آن‌ها پردازد اما قصد ابطال حج تمتع را نداشت. همه نیز می‌دانند که در هنگام بستن احرام، فرد مختار است که یا نیت افراد بیاورد یا قران یا تمتع، عثمان افراد را بهتر از آن دو مورد دیگری می‌دانست، بنابراین چنین اجتهادی نمود. مروان بن حکم نقل می‌کند که چون عثمان، مردم را از متعه و جمع بین آن دو منع می‌نمود، علی اعلام نمود که حج عمره و تمتع را با هم انجام می‌دهد؛ علی در مورد رفتار خود بیان داشت که هرگز به خاطر سخن یک نفر، سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را زیر پا نمی‌گذارد.^۲ عثمان نیز در این مسأله، با علی به مخالفت برنخاست. در واقع علی بیم آن داشت که دیگر مردمان، آن اجتهاد عثمان را حمل بر تحریم و ابطال متعه بدانند و با این اقدام خود، آشکار نمود که این اجتهاد عثمان جائز است و نه واجب. باید دانست که هر دو آن مردان بزرگ مجتهد و خیرخواه امت بودند و به خاطر اجتهاد خویش، صاحب اجر و پاداش نزد خداوند عز و جل می‌باشند.^۳ از این روایت می‌توان به نتایج زیر دست یافت: علمای امت می‌توانند برای اشاعه علم و نیز حفظ مصلحت امت با حاکمان به مناظره و بحث پردازند و حکام نیز باید در خصوص آنان، از خود سعه صدر نشان دهند. همچنین مجتهدان و علما می‌توانند در اموری که قابل اجتهاد می‌باشند به اعلام نظر خود مبادرت ورزند و هیچ مجتهدی نمی‌تواند مجتهد دیگری را

۱- سنن البیهقی (۳۱/۵).

۲- موسوعة فقه عثمان بن عفان، ص ۱۱۲.

۳- صحیح البخاری (کتاب الحج، حدیث: ۱۵۶۳).

ملزم به پذیرفتن اجتهاد خود کند، همانطور که عثمان در برابر دیدگاه علی سکوت کرد. در واقع در اجتهاد باید این اصل را همیشه در نظر داشت که علم مقدم بر قول و عمل می‌باشد.^۱

۱۲- خوردن گوشت شکار

هر کس که احرام بست حق ندارد از گوشت شکاری که خود یا دیگری برای او صید نموده است، تناول کند.^۲ عبدالرحمن بن حاطب نقل می‌کند که یک سال در سفر حج عمره، همراه عثمان بن عفان بودم، چون به منطقه «روحاء» رسیدیم، گوشت پرنده‌ای را نزد ما آوردند، عثمان به ما گفت: از آن بخورید اما خود لب به آن نزن.

عمر و بن عاص از او علت این کار را جویا شد، عثمان به ما گفت: من در مورد آن مثل شما نیستم، این پرنده را به خاطر من صید کرده‌اند.^۳ همچنین عبدالله بن عامر روایت می‌کند: که در منطقه «عرج» به کاروان عثمان رسیدم، دیدم که او احرام بسته و به خاطر گرمای تابستان سر و صورت خویش را با دستمالی ارغوانی رنگ پوشانیده است، چون گوشت شکاری را نزد او آوردند آن را به اصحاب خویش داد تا بخورند اما خود به آن دست نزد؛ هنگامی که از او دلیل نخوردنش را پرسیدند؟ در جواب گفت: که من در مود آن شکار، مانند شما نیستم، این شکار را تنها به خاطر من صید کرده‌اند.^۴

۱۳- اجتناب از جمع میان دو همسر خویشاوند

خلال از طریق اسحاق بن عبدالله بن ابی طلحه از پدر او نقل کرده است که ابوبکر، عمر و عثمان رضی الله عنهم از جمع کردن میان دو همسر که خویشاوند هم می‌بودند، اجتناب و دوری می‌گزیدند، تا مبادا هر نوع خصومت و کینه به میان آنان راه یابد.^۵

۱۴- در مورد شیر دادن

۱- شهید الدار عثمان بن عفان، ص ۸۶.

۲- شهید الدار عثمان بن عفان، ص ۸۶.

۳- موسوعة فقه عثمان بن عفان، ۲۰ و سنن البيهقي (۱۹۱/۵).

۴- يحيى اليعقبي، الخلافة الراشدة، ۴۴۹.

۵- الفتح (۱۸/۵).

عبدالرزاق از ابن جریج و او نیز از ابن شهاب نقل کرده است که عثمان براساس گفته زنی سیاه پوست دو زن و شوهر را از هم جدا نمود؛ زیرا او ادعا می‌کرد که به هر دوی آنان شیر داده است.^۱

۱۵- در مورد خلع زن از شوهر خود

ربیع دختر معوذ روایت می‌کند که چون میان او و شوهرش که پسر عمویش نیز بود اختلاف پدید آمد، به خاطر این که بتوانم از او جدا شوم به او گفتم: همه چیز متعلق به تو باشد، اما مشروط به این که از من جدا شوی و او نیز این کار را کرد سپس همه چیز حتی رختخوابم را با خود برد، برای شکایت نزد عثمان آمدم، او در آن موقع در محاصره افراد معترض بود چون ما وقع را به او عرض کردم، به من گفت: که شرط خود تو همه چیز را در ملکیت او قرار داده است، سپس به شوهرم گفتم: همه چیز حتی گیسوانش را از او بگیر.^۲ در روایتی دیگر چنین آمده است که به شوهر همه چیز جز گیسوانم را دادم تا از او جدا شوم و عثمان نیز این کار را جائز دانست.^۳

۱۶- عزادار شدن زن پس از مرگ شوهر، واجب است

عزادار شدن زن عبارت است از کنار گذاشتن زیورآلات و ترک آرایش و نیز اقامت در خانه شوهر. آن زن در آن ایام حق دارد تنها روزها برای رفع نیازها و احتیاجات خود از آن خانه خارج شود، اما می‌بایست شب را در همان خانه به صبح رساند.^۴ از فریعه دختر مالک بن سنان و خواهر ابو سعید خدری رضی الله عنه نقل است که نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم رفتم و به ایشان گفتم: چند روز پیش، شوهرم به تعقیب چند غلام خود رفت که فرار کرده بودند، اما آنان او را با تیر کشتند؛ از حضرت خواستم که چون شوهرم صاحب خانه‌ای نبود و همچنین نفقه‌ای را برای من به جا نگذاشته است، به من اجازه دهد به نزد خانواده خود برگردم. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نیز این درخواست مرا پذیرفت. در خانه بودم که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم

۱- طبقات ابن سعد (۴۴۸/۸).

۲- یحییٰ الیحیی، الخلافة الراشدة، ۴۴۹.

۳- موسوعة فقه عثمان بن عفان، ۲۴۴.

۴- موسوعة فقه عثمان بن عفان، ۲۲۴.

مرا احضار نمود. چون نزد ایشان رسیدم، به من دستور دادند که تا پایان دوره عده در خانه شوهرم صبر کنم، آن‌گاه از آن‌جا بروم. من نیز چهار ماه و ده روز در خانه شوهرم سکونت داشتم. هنگامی که عثمان به خلافت رسید مرا فراخواند و در مورد آن قضیه از من سؤال نمود، من هم ماجرا را به او گفتم؛ او نیز از آن دستور رسول خدا تبعیت می‌نمود و براساس آن حکم را صادر می‌کرد.^۱

به همین دلیل عثمان نسبت به محل اقامت زنانی که در دوران عده بودند بسیار سختگیر بود و اصرار داشت که آنان تا پایان دوران عده در خانه شوهرانشان سکونت داشته باشند. نقل است در عهد او زنی که شوهرش فوت کرده بود، در دوران عده، به دیدار خانواده خویش رفت. در این اثنا به درد زایمان دچار شد. وقتی ماجرا را به عثمان اطلاع دادند. دستور داد تا وی را به خانه‌اش برگردانند تا در منزل خویش وضع حمل نماید.^۲

۱۷- با رغبت ازدواج کن

مردی نزد عثمان بن عفان آمد و از او خواست که به سؤالش پاسخ دهد، عثمان بدو گفت: من عجله دارم اما سوار بر اسبم شو و حرفهایت را به من بگو، آن مرد نیز چنین گفت: من همسایه‌ای دارم که در حالت خشم و عصبانیت، زنش را طلاق گفته، اما هم‌اکنون او در مشقت افتاده است من نیز می‌خواهم، داوطلبانه زن او را به عقد خود در آورم و سپس با طلاق دادن آن زن، او را به عقد شوهر اولش در آورم؟ عثمان به آن مرد گفت: تنها در شرایط میل و رغبت طرفین، اقدام به ازدواج کن.^۳

۱۸- طلاق مرد مست

عثمان بن عفان معتقد بود گفته‌های انسان مست، بی‌ارزش و غیر معتبر می‌باشد، آدم مست حق بستن قرارداد و پیمان و یا فسخ آن را ندارد، همچنین طلاق او واقع نمی‌گردد، زیرا آدم مست، هوشیار نیست و خود نمی‌داند چه می‌گوید، چون تعهد الزام تنها متوجه

۱- موسوعة فقه عثمان بن عفان، ۲۲۵.

۲- موسوعة فقه عثمان بن عفان، ص ۸۱.

۳- موسوعة فقه عثمان بن عفان، ۵۳ و الفتاوی (۱۴/۷۲).

خواست و نیت افراد است^۱، بنابراین آدم مست از هر نوع الزام و قید و بندی خارج است، عثمان رضی الله عنه خطاب به مردم می‌گفت: که انسان مست و انسان دیوانه، حق طلاق دادن را ندارند.^۲

۱۹- بخشش پدر به فرزند

اگر پدری خواست که به فرزند خود، چیزی از ثروتش را ببخشد، می‌بایست شاهدانی را گواه بر این کار خود بگیرد و در آن صورت، این بخشش رسمیت و قطعیت پیدا می‌کند، هر چند می‌تواند باز آن مال را در اختیار خود داشته باشد. از عثمان بن عفان رضی الله عنه نقل است که گفت: اگر فردی به فرزند نابالغ و کم سن و سال خود، مالی را ببخشد، باید آن‌ها را به مردم اعلام و بر آن بخشش شاهد یا شاهدانی بگیرد اما باز می‌تواند، سرپرست و صاحب اختیار آن مال بماند^۳، در غیر این صورت اگر بر این کار شهادتی نگیرد و آن مال را به فرزند واگذار نکند، آن هبه و بخشش لازم الاجرا نمی‌باشد. عثمان در جای دیگر گفته است که دسته‌ای مردم به فرزندان خود مالی را هبه می‌کنند، اما چیزی به آن واگذار نمی‌کنند، اگر آن فرزند بمیرد، می‌گویند: این مال خودم است و صاحب اختیار آن هستم و چون خود آنان در بستر مرگ بیافتند می‌گویند که آن را به فرزندم بخشیده‌ام اما باید دانست تا زمانی که فرزند مالی را از پدر به دست نیاورده باشد هبه و بخشش او به اثبات نمی‌رسد.^۴

۲۰- سلب اختیار فرد سفیه از مال و ثروت خود

عثمان از افراد سفیه، نسبت به مال و ثروتشان سلب اختیار می‌کرد. نقل است عبدالله بن جعفر زمینی را به مبلغ شصت هزار دینار خرید، چون علی بن ابی طالب از ماجرا خبردار شد، اعلام نمود که عبدالله در آن معامله کاملاً متضرر شده است و آن زمین ارزش آن همه پول را ندارد، سپس تهدید کرد که نزد عثمان خواهد رفت و از او خواهد خواست به

۱- الفتاوی (۶۱/۳۳) و موسوعة فقه عثمان، ۵۳.

۲- سنن البیهقی (۱۷۰/۶) موسوعة فقه عثمان بن عفان، ۲۸۸.

۳- الفتاوی (۱۵۴/۳۱).

۴- سنن البیهقی (۶۶۱/۶) و موسوعة فقه عثمان بن عفان، ۱۱۹.

خاطر حماقت عبدالله، او را در مورد مال و ثروتش سلب اختیار کند، عبدالله نزد زبیر که تاجری ماهر و زیرک بود شتافت و ماجرا را برای او بازگو نمود، زبیر هم در آن زمین خود را شریک عبدالله خواند تا بتواند از عبدالله دفاع نماید. هنگامی که علی نزد عثمان آمد به او گفت: پسر برادرم، سنگلاخی را به شصت هزار دینار خریده که آنرا در ازای کفشهایم نیز نمی‌خرم، بنابراین لازم است از او نسبت به مال و ثروتش سلب اختیار شود، زبیر نیز به عثمان گفت: که من شریک عبدالله هستم، عثمان خطاب به علی گفت: چگونه می‌توانم فردی را از حق دخل و تصرف در مال و ثروتش سلب اختیار کنم حال آن که زبیر شریک او است.^۱

این به معنای آن است که نمی‌توان عبدالله را احمق و سفیه دانست و نمی‌توان از او نسبت به مال و ثروتش سلب اختیار کرد، زیرا امکان ندارد زبیر در تجارتي که او را متضرر می‌کند، شریک شود.^۲

۲۱- سلب اختیار فرد ورشکسته از مال و ثروت خود

عثمان بن عفان، از هر کس که ورشکست می‌شود نسبت به دخل و تصرف در اموال و دارایی‌های خود سلب اختیار می‌کرد، در این صورت طلبکاران، هر یک به نسبت طلب خود، از اموال آن فرد سهم بر می‌داشتند.

اگر هم طلبکاری، کالایی را که به فرد ورشکسته فروخته و صحیح و سالم در میان اموال او می‌دید، می‌توانست معامله را فسخ و آن کالا را پس بگیرد که او در آن شرایط، نسبت به دیگر طلبکاران بدان کالا حق بیشتری دارد.^۳

۲۲- تحریم احتکار

عثمان بن عفان رضی الله عنه مردم را از احتکار منع می‌نمود و با آن مقابله می‌کرد.^۴ بدون شک او نیز چون عمر بن خطاب رضی الله عنه هیچ تفاوتی میان احتکار مواد غذایی یا دیگر اقالام و کالاها

۱- موسوعة فقه عثمان بن عفان، ۱۱۹.

۲- موسوعة فقه عثمان بن عفان، ۱۱۹.

۳- الموطأ (۶۵۱/۲).

۴- الموطأ (۶۴۸/۲ و ۶۴۹).

قائل نمی‌شد، زیرا نهی از احتکار به طور مطلق وارد شده است، و آنچه از رسول خدا صلی الله علیه و آله راجع به تحریم احتکار وارد شده، برخی از آن، کلی و شامل هر چیزی می‌باشد و برخی نیز از نظر جمهور علما به صورت مقید وارد شده است که از همه آن‌ها به این نتیجه می‌توان رسید که احتکار در هر شکل آن و در مورد هر چیزی حرام می‌باشد.^۱

۲۳- شتران بی‌صاحب

امام مالک از ابن شهاب روایت می‌کند که در عهد عمر بن خطاب، هیچ کس دست به شتران بی‌صاحب و سرگردان نمی‌زد و کاری به آن‌ها نداشتند اما چون عثمان به خلافت رسید دستور داد که وجود آن شتران را در میان مردم اعلام نمایند تا صاحبش پیدا شود و اگر صاحبش یافت نشد، آن‌ها را بفروشد و پول آن‌ها را به بیت المال بپردازد؛ هرگاه هم صاحب آن‌ها پیدا شد، پول حاصل از فروش آن‌ها را به صاحبش خواهند داد،^۲ عمر در رفتار خود نسبت به این دسته از حیوانات، از حدیثی که در صحیحین از زید بن خالد جهنی روایت شده است تبعیت می‌نمود که روزی فردی بادیه‌نشین نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و از او در مورد چیزهایی که در راه می‌یابد سؤال کرد، رسول خدا صلی الله علیه و آله بدو گفت: نشانه‌ای از آن را به خاطر بسپار و یک سال وجود آن را به مردم اعلام کن تا صاحبش پیدا شود و اگر صاحبش یافت نشد آن متعلق به توست. سپس در مورد گوسفندان بی‌صاحب از ایشان سؤال کرد، آن حضرت گفت: آن متعلق به یابنده آنست. چون در مورد شتران سرگردان و بی‌صاحب پرسید، ایشان گفتند: آن‌ها را به حال خود رها سازید که از آب و علف صحرا بچرد تا صاحبش آن را بیابد.^۳

استاد حجوی معتقد است که این اجتهاد عثمان بن عفان رضی الله عنه در خصوص شتران بی‌صاحب براساس مصالح مرسله که در شریعت نسبت به آن‌ها هیچ نوع تأکید یا انکاری وجود ندارد، نشأت گرفته بود. او می‌دید که مردم بر خلاف سالیان قبل، آن شتران را به تملک خویش در می‌آوردند، بنابراین افرادی را مأمور نمود تا آن‌ها را جمع‌آوری کنند

۱- صحیح البخاری (کتاب اللقطة) (حدیث ۲۴۲۷، ۲۴۲۸، ۲۴۲۹ و ۱۲۴۲۹).

۲- الفکر السامی (۱/۲۴۵).

۳- الإجتهد فی الفقه الإسلامی، ۱۴۳ و ۱۴۴.

سپس به نفع مصالح عامه به فروش برسند.^۱ اما استاد عبدالسلام سلیمانی درباره دیدگاه استاد حجوی، بیان می‌دارد که ممکن نیست تصمیم عثمان، آن‌طور که آقای حجوی می‌گوید، براساس مصالح مرسله باشد، زیرا طبق حدیث فوق، نص صریحی در این خصوص وجود دارد. این مسأله، با استناد به این حدیث، جزو مصالح معتبری است که در شریعت آن‌ها مورد تأیید قرار گرفته‌اند، بنابراین نمی‌توان آن را از مصالح مرسله دانست که عثمان از آن جهت منافع و مصالح امت سود برده باشد. در واقع باید دانست که مصالح مرسله هیچ‌گاه در تضاد با نص صریح شریعت نمی‌باشد.

در این‌جا آنچه واضح می‌باشد آن است که عثمان در این قضیه براساس حفظ مصالح عامه، آن اجتهاد را نمود؛ این قضیه و امثال آن قابل اجتهاد می‌باشند که موضع حکومت در قبال آن‌ها براساس شرایط و احوال مختلف و نیز حفظ منافع و مصالح افراد ذی‌نفع دچار تغییرات می‌گردد. اگر عثمان آن شتران را مانند عهد رسول خدا صلی الله علیه و آله و ابوبکر و عمر به حال خود رها می‌ساخت، به دلیل تغییر اخلاق و رفتار مردمان، آنان این شتران را تصاحب می‌کردند و در این میان صاحبان آنان دچار ضرر و زیان می‌شدند. بر همین اساس و برای حفظ آنان تصمیم گرفت آن شتران را تحت حفاظت خود قرار دهد و دست مردم را از آن‌ها کوتاه نماید، تا خود آن‌ها و یا قیمتشان را به صاحبانشان تحویل دهد. بدون شک این اجتهاد، تصمیمی بود بی‌نقص و براساس شریعت که عثمان آن‌را جهت حفظ مصالح عامه اجرا نمود.^۲

۲۴- ارث بردن زن مطلقه از شوهری که در بستر مرگ است

چون عبدالرحمن بن عوف در بستر مرگ افتاد همسر خویش را طلاق داد. پس از مرگ او، عثمان همسر مطلقه‌اش را که دوران عدّه را نیز گذرانده بود از ارث سهیم نمود. نقل است که در دوران خلافت عمر رضی الله عنه، شریح نامه‌ای به عمر نوشت و از او در مورد ارث بردن زنی که شوهرش او را در بستر مرگ طلاق داده بود، سؤال کرد، عمر در جواب

۱- محمد خضری، تاریخ التشریح الإسلامی، ۱۱۸ و محمد السایس، نشأة الفقه الإجتهدی، ۲۷ و الاجتهاد فی الفقه الإسلامی

۲- موسوعة فقه عثمان بن عفان، ۲۸.

نامه به او نوشت که اگر دوران عدّه او است از مال شوهرش ارث و سهم می‌برد و در غیر این صورت حقی در آن ندارد.

در واقع هم عمر و هم عثمان اتفاق نظر داشتند که عقد زوجیت و به تبع آن حق ارث بردن زنی که شوهرش او را در بستر مرگ خویش طلاق داده است، زائل نمی‌شود، با این تفاوت که عمر معتقد بود اگر زن در دوران عدّه باشد از ارث سهم می‌برد و در غیر این صورت، حقی در آن ندارد اما عثمان، برخلاف عمر، بر این باور بود که آن زن در هر صورت و بدون در نظر گرفتن دوران عدّه از شوهر متوفی خود ارث می‌برد. در شریعت نیز نص صریحی در این رابطه وجود ندارد که براساس آن حکم صادر شود. باید دانست شوهری که در دم مرگ، همسرش را طلاق می‌دهد، قصد دارد او را از ارث محروم نماید اما این احکام، غرض و نیت را نقض و باطل می‌کند.^۱

۲۵- ارث بردن زن مطلقه‌ای که هنوز در دوران عدّه است

عثمان بن عفان در این رابطه چنین گفته است: اگر قبل از سپری شدن حیض سوم زن مطلقه که حیض آخر دوران عدّه‌اش است یکی از زوجین فوت کند، طرف مقابل از او ارث می‌برد^۲، در ضمن باید دانست اگر مدّت عدّه به هر دلیل به درازا کشید مثل این که زن مطلقه پس از حیض دوم، دچار حیض سوم نشود این امر خللی در ارث بردن آن دو از هم ایجاد نمی‌کند. نقل است که حبان بن منقذ، همسرش را که به دخترش شیر می‌داد، طلاق داد. پس از گذشت هفده یا هجده ماه حبان که در صحت و سلامت بود مریض شده و در بستر مرگ افتاد، زن مطلقه او نیز یک سال و نیم با وجودی که از زمان طلاقش می‌گذشت چون به فرزندش شیر می‌داد دچار حیض نشده بود. به حبان گفتند: که زن او از ارث سهم خواهد برد؛ چون ماجرا را نزد عثمان بردند، او در این رابطه نظر علی بن ابی طالب و زید بن ثابت که کنار او نشسته بودند، جویا شد، آنان اعلام کردند: که آن زن مطلقه در صورت مرگ حبان از او ارث می‌برد؛ زیرا آن زن نه یائسه است و نه دختری نابالغ که دچار حیض نشده است، او هنوز دوران عدّه خود را به سر نبرده است، حال

۱- موسوعة فقه عثمان بن عفان، ۲۹ و سنن البيهقي (۷/۴۱۹).

۲- موسوعة فقه عثمان بن عفان، ۲۸.

فرقی نمی‌کند که این دوران کوتاه مدّت باشد یا طولانی مدّت، حَبّان پس از این حکم، فرزندش را از همسرش گرفت؛ چون آن زن دیگر شیر نمی‌داد، عادت ماهیانه او شروع شد اما قبل از سپری کردن حیض سوم، حَبّان فوت کرد و آن زن از او ارث برد.

۲۶- ارث بردن «حمیل»

هر گاه زنی کافر به همراه کودک خود اسیر شود و ادعا کند آن طفل که در شرع بدان «حمیل» اطلاق می‌شود فرزند او است، تنها آن‌گاه ادعایش مورد قبول قرار می‌گردد که دلیلی بر ادعایش بیاورد، در غیر این صورت آن دو از هم ارث نخواهند برد. عثمان بن عفان نیز در همین رابطه با صحابه رسول خدا صلی الله علیه و آله به مشورت پرداخت و آنان در جواب اعلام کردند: تنها در صورت ارائه دلایل روشن و قاطع، از بیت‌المال می‌توان ارث برد. او نیز اعلام کرد هیچ کس نمی‌تواند از «حمیل» ارث برد جز آن‌که او اثبات کند او با آن طفل نسبتی دارد.

این موارد، شمه‌ای بود از اجتهادات و فتاوی ذی النورین که در زمینه‌های قصاص، حدود، تعزیرات، جنایات، عبادات و معاملات به منصفه ظهور رسیدند و تأثیرات مهمی در تکامل مکاتب فقهی بر جای گذاشت. این اجتهادات، خود، دلیلی واضح است بر وسعت آگاهی، علم فراوان، درک عمیق و شناخت جامع عثمان نسبت به اهداف و مقاصد شریعت درخشان اسلام. او خلیفه هدایت یافته بود که امت می‌تواند با تبعیت از گفتار و کردار او و دیگر خلفای راشدین رضی الله عنهم راه درست را تشخیص دهند و در مسیر نشر و اعلای دین خداوند متعال گام بر دارد.

فصل چهارم فتوحات عهد عثمان بن عفان رضی اللہ عنہ

این فصل دارای چهار گفتار می باشد:
گفتار اول: فتوحات عثمان رضی اللہ عنہ در فلات ایران و ماوراء النهر
گفتار دوم: فتوحات شام
گفتار سوم: فتوحات جبهه مصر و آفریقا
گفتار چهارم: تدوین مصحف واحد

مقدمه

با شهادت عمر بن خطاب رضی الله عنه، دشمنان اسلام جان تازه‌ای گرفتند و بر آن شدند انتقام شکست‌های پیشین را بگیرند. از یک سو، یزدگرد، آخرین پادشاه ساسانیان، در شهر فرغانه واقع در ماوراءالنهر، تدارک حملات جدیدی را می‌دید تا بار دیگر قلمرو خویش را پس گیرد و آن حکومت ستمکار و مستبد را بر ایرانیان تحمیل کند و از دیگر سو، رومیان بودند که پس از دست دادن شامات و مصر، در صدد برآمدن تا مجدداً سیطره شوم خود را بر آن سرزمین‌ها احیا کنند. در این میان، بهترین پایگاه آنان برای تدارک حملات بر جبهه مسلمانان در مصر، اسکندریه بود که با شهادت عمر، مسلمانان فرصت فتح آن را نیافته بودند و به همین دلیل، همچنان تحت نفوذ رومیان قرار داشت. آنان نیز شهادت عمر را غنیمت شمردند و این شهر و بندر بزرگ و مستحکم را مملو از سرباز و تجهیزات و سلاح‌های متعدد کردند و خود را مهیای حمله‌ای شدید و همه‌جانبه به جبهه‌ی مسلمانان نمودند. نقل است که هراکلیوس، امپراتور روم، خود، به این بندر آمد تا بر روند کار، نظارت مستقیم داشته باشد.^۱ در تاریخ ذکر می‌کنند که رومیان، بیش از سیصد کشتی جنگی را در سواحل اسکندریه مستقر کردند تا در طول این حمله عظیم از نیروهای روم حمایت نمایند، تنها یک گام دیگر لازم بود تا آتش جنگ شعله‌ور شود و این گام، نقض صلحنامه میان رومیان و مسلمانان بود.^۲ اما عثمان بن عفان رضی الله عنه تمام این خطرات و تهدیدات را با تدابیری حکیمانه و مناسب برطرف نمود و توطئه‌های دشمنان اسلام را یکی پس از دیگری خنثی کرد. در واقع، مهمترین طرح‌ها و برنامه‌های عثمان بن عفان در جهت مقابله با این تهدیدات همه‌جانبه را می‌توان در موارد زیر خلاصه نمود:

۱- شکست دادن سپاهیان فارس و روم.

۲- تداوم جهاد در آن سوی مرزهای قلمرو حکومت اسلامی و خنثی نمودن

تهدیدات و توطئه‌های دشمنان اسلام و حفظ آن مرزها.

۱- الخلافة و الخلفاء الراشدون، ص ۲۲۱.

۲- جوله تاریخیة فی عصر الخلفاء الراشدین، ص ۳۲۴.

۳- ایجاد پایگاه‌ها و مراکزی ثابت و مستحکم در مرزها جهت مقابله با حملات گاه و بی‌گاه دشمنان اسلام و حفظ آن مرزها.

۴- تأسیس نیروی دریایی که در آن شرایط حساس، که سپاهیان اسلام، به شدت بدان نیازمند بود.^۱ که در حمایت از دولت و تقویت و تداوم روند فتوحات نقش بسیار مهمی ایفا نمودند. از جمله این مراکز می‌توان کوفه و بصره در عراق، دمشق در شام و فسطاط در مصر را نام برد که بعدها به مهمترین شهرهای قلمرو اسلامی و عمده‌ترین مراکز نشر و گسترش اسلام مبدل شدند.^۲

۱- الخلافة و الخلفاء الراشدون، ص ۲۲۲.

۲- عثمان بن عفان، صادق عرجون، ص ۱۹۹-۲۰۰.

گفتار اول

فتوحات عثمان رضی الله عنه در فلات ایران و ماوراءالنهر

نخست: فتوحات کوفیان در آذربایجان در سال ۲۴ هـ

کوفیان در دو جبهه ری در مرکز فارس و آذربایجان در غرب آن بلاد به نبرد با دشمنان اسلام می‌پرداختند، پادگان/ قول اردوی کوفه متشکل از چهل هزار سرباز بود که هر سال، ده هزار نفر از آنان به میدین نبرد اعزام می‌شدند، به این ترتیب هر فرد مجاهد در هر چهار سال یک بار به صحنه ی پیکار می‌رفت. چون عثمان، بعد از عزل ابوموسی اشعری رضی الله عنه، ولید بن عقبه را والی کوفه نمود، مردم آذربایجان دست به طغیان زدند و بر حاکم آن‌جا، عقبه بن فرقد شوریدند و پیمان صلح خویش با حذیفه بن یمان رضی الله عنه را زیر پا نهادند ولید نیز سلمان بن ربیع باهلی را با لشکری به عنوان پیش‌قراول سپاه خود به جانب آنان گسیل داشت. مردم آذربایجان چون از قضیه خبردار شدند نمایندگان نزد ولید فرستادند و از رفتار خود اظهار ندامت نمودند و خواستار رعایت صلح‌نامه آنان با حذیفه شدند، ولید نیز این خواسته آنان را پذیرفت. سپس ولید به اعزام نیرو به مناطق اطراف پرداخت تا شورش‌های دیگر مناطق را سرکوب کند. او عبدالله بن شیبیل احمسی را با چهار هزار سرباز به جانب موقان، بیر و طیلسان روانه کرد و آنان نیز توانستند با سرکوب شورش‌های آن‌جا، غنایم و اسرای بسیاری را نصیب خود سازند هر چند به دلیل فرار شورشیان از سپاه او، نتوانست به طور کامل، آنان را سرکوب نماید. سپس ولید، سلمان بن ربیع باهلی را با دوازده هزار نیرو به ارمنستان گسیل داشت. سلمان نیز در عین به دست آوردن غنایم بسیاری، توانست مردم آن دیار را به اطاعت دولت در آورد. پس از این نبردها، ولید به کوفه بازگشت^۱. اما مردم آذربایجان بار دیگر دست به شورش زدند. اشعث بن قیس، والی آذربایجان، از ولید درخواست کمک کرد و ولید نیز سپاهانی را به جانب آن‌جا اعزام کرد. هنگامی که اشعث توانست شورشیان را شکست دهد، آنان بار دیگر صلح‌نامه حذیفه را پیش کشیدند و براساس آن با اشعث مصالحه نمودند. اشعث

چون می‌ترسیدند، مردم آن سرزمین بار دیگر طغیان کنند، قبیله‌ای از اعراب را در آن‌جا سکنی و با پرداخت پول و پاداش، آنان را مأمور نمود تا مردم آن دیار را به دین اسلام دعوت کنند. بعد از عزل ولید و انتصاب سعید بن عاص به ولایت کوفه، مردم آذربایجان مجدداً سر به طغیان برداشتند و بر والی جدید خود شوریدند. سعید، جریر بن عبدالله بجلی را به جانب آنان گسیل داشت، او نیز توانست آنان را شکست دهد و فرمانده‌شان را به قتل رساند. به تدریج اکثریت ساکنان آن‌جا به اسلام گرویدند و به فراگیری قرآن کریم رو آوردند و بدین ترتیب اوضاع آذربایجان رو به آرامش و ثبات نهاد.

در عهد ولایت ابوموسی اشعری بر کوفه نیز، یک بار مردمان ری دست به شورش زدند، ابوموسی نیز قریظه بن کعب انصاری را به مقابله و سرکوب آن شورش، بدان دیار اعزام کرد که او نیز در مأموریت خویش موفق شد و آن سرزمین را بار دیگر تحت سلطه حکومت اسلامی در آورد.^۱

دوم: سهم بودن کوفیان در شکست سپاهیان روم

هنگامی که ولید از نبردهای آذربایجان به جانب موصل بازگشت، نامه‌ای از جانب عثمان رضی الله عنه، به دست او رسید که در آن چنین آمده بود: معاویه بن ابوسفیان به من اطلاع داده است که رومیان سپاهیان فرامی‌آورده و قصد حمله‌ای عظیم بر جبهه مسلمانان دارند. من نیز به همین دلیل، از تو می‌خواهم که سپاهی نزدیک به ده هزار سرباز شجاع و قدرتمند را به سوی آنان اعزام کنی.^۲ ولید مردم را جمع نمود و پس از حمد و ثنای خداوند به آنان چنین خطاب کرد: ای مردم! خداوند با فتح و پیروزی که در آذربایجان نصیب مسلمانان کرد، آنان را از امتحانی دیگر سر بلند خارج نمود، سرزمینی را که به کفر باز گشته و بر اسلام طغیان کرده بود به آنان باز گردانید، سرزمین‌های دیگر را به تصرف آنان در آورد، آنان صحیح و سالم و با دستانی پر از غنایم به شهر و دیار خود باز گشتند و خداوند اجر و پاداش این جهاد ایشان را نزد خود حفظ خواهد نمود، سپس بایست بر این لطف او حمد و سپاس بجای آورد. ای مردم! امیر المؤمنین به من دستور داده است تا

۱- الخلافة و الخلفاء الراشدون، ۲۲۴.

۲- تاریخ الطبری (۲۴۷/۵).

از میان شما افرادی شجاع و قدرتمند را انتخاب نمایم تا در نبرد با رومیان به کمک برادران مسلمان شام بشتابند که در این جهاد، اجری عظیم و افتخاری مهم نهفته است. من سلمان بن ربیعہ باہلی را به عنوان فرمانده این سپاہ تعیین کرده‌ام، شما نیز بشتابید و به او ملحق شوید. هنوز سه روز از این سخنان نگذشته بود که سپاهی قریب به هشت هزار سرباز از کوفه به جانب سرزمین شام رهسپار شد. این سپاه در شام و در کنار سپاهیان حبیب بن مسلمہ بن خالد فہری رشادت‌های بسیاری از خود نشان داد و ضربات سنگینی بر رومیان وارد کردند و توانستند با فتح قلعه‌ها و دژهای مستحکمی، تلفات و خسارت‌های عظیمی بر آنان وارد آورند.^۱ نقل است که چون شعبی در مجلسی با محمد بن عمرو بن ولید بن عقبہ به صحبت نشست، محمد از نبردهای مسلمہ بن عبدالملک بن مروان بن حکم تعریف نمود، شعبی به محمد گفت: تو حکومت ولید بن عقبہ و نبردهای او را درک نکرده‌ای که این گونه از مسلمہ بن عبدالملک تعریف می‌کنی، ولید در جنگ‌های خود به پیروزی‌های عظیم و بی‌شماری دست می‌یافت و هر کدام از کارگزارهایش را که در کار خود قصور و کوتاهی می‌کرد از کار برکنار می‌نمود.^۲

سوم: جنگ‌های سعید بن عاص در طبرستان - سال: ۵۳۰ هـ

در سال سی‌ام بعد از هجرت، سعید بن عاص، والی کوفه، همراه تعدادی از صحابه رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم چون حذیفه بن یمان، حسن، حسین، عبدالله بن عباس، عبدالله بن عمر، عبدالله بن عمرو بن عاص، عبدالله بن زبیر رضی اللہ عنہم قصد فتح خراسان را نمود. همزمان با او نیز عبدالله بن عامر که امارت بصره را داشت به جانب خراسان حرکت کرد و پیش از سعید وارد شهر «ابر شهر» شد. چون به سعید خبر دادند عبدالله وارد ابر شهر شده است، او به جانب طبرستان رهسپار شده و در شهر «قومیس» که پیشتر و بعد از جنگ نهاوند، حذیفه با آنان مصالحه کرده بود، فرود آمد. او سپس عزم منطقه «طمیسه» نمود که در ساحل واقع بود، جنگ سختی میان سپاه او و مدافعان قلعه آن‌جا در گرفت؛ جنگ چنان سخت بود که سعید ناچار شد نماز خوف را ادا کند، به همین دلیل از حذیفه خواست تا به او نشان دهد

۱- تاریخ الطبری (۲۴۷/۵).

۲- عثمان به عفان، صادق عرجون، ۲۰۱.

که رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم، نماز خوف را چگونه به جا می آورد. در اثنای جنگ، سعید با شمشیر خود چنان ضربه‌ای برگردن یکی از دشمنان وارد ساخت که شمشیر از کتف او خارج شد. هنگامی که محاصره‌ی قلعه تنگ‌تر شده، مدافعان آن، اعلام کردند حاضرند تسلیم شوند، سعید نیز به آنان قول داد که یک نفر از آنان را نکشد، چون آنان درهای قلعه را گشودند سعید دستور داد تنها یک نفرشان را زنده بگذارند و بقیه را به قتل رسانند! به سعید خبر دادند که مردی از بنی نهد صندوقی عجیب را به دست آورده که قفلی بر آن زده‌اند، سعید نیز آن مرد را احضار کرد چون در صندوق را باز کردند خرده‌ای زرد رنگ و در کنار آن شراب و گل یافتند.^۱

کعب بن جعیل، هنگام بازگشت سعید به کوفه، در مدح او چنین سرود:

فَنِعَمَ الْفَتَىٰ إِذْ جَالَ جِيلَانَ دُونَهُ	و اذ هبطوا من دستبی ثم ابهرا
تَعَلَّمَ سَعِيدٌ الْخَيْرَ أَنْ مَطِيَّتِي	إِذَا هَبَطْتَ أَشْفَقْتَ مِنْ أَنْ تُعَقَّرَا
كَأَنَّكَ يَوْمَ الشَّعْبِ لَيْثٌ خَفِيَّةٌ	تَحَرَّدَ مِنْ لَيْثِ الْعَرِينِ وَأَصْحَرَا
تَسُوسُ الذِّي مَأْسَاسَ قَبْلَكَ وَاحِدٌ	ثَمَانِينَ أَلْفًا دَارِعِينَ وَحُسْرَا ^۲

(سعید بن عاص مردی است بزرگ که گیلان را زیر پا گذاشت و آن‌گاه با سپاهیانش بر مناطق «دستبی» و «ابهرا» وارد شدند و آن‌جا را به تصرف در آوردند. ای سعید! ای صاحب فضایل و خوبی‌ها! بدان که اگر مرکبم در رکاب تو می‌بود از شدت جنگ‌های تو بیم آن داشت که هلاک شود. آن روز که به جنگ شتافتی، بسان شیری شجاع بودی که از نسل شیران بیشه‌زاده شده است. سپاهی متشکل از هشتاد هزار زره به تن و سلاح به دست را فرماندهی کردی که قبل از تو هیچ کس چنان سپاهی را در دست نداشته است).

چهارم: فرار یزگرد پادشاه ایران به خراسان

۱- تاریخ طبری (۲۷۰/۵).

۲- تاریخ طبری (۲۷۱/۵).

پس از فتح فارس در سال سی بعد از هجرت به دست عبدالله بن عامر، یزگرد از شهر «اردشیرخوره» فرار و به جانب کرمان رهسپار شد. عبدالله، مجاشع بن مسعود سلمی را به تعقیب او بدانجا اعزام نمود. چون مجاشع به سیرجان وارد شد، یزگرد ناچار شد که به خراسان بگریزد.^۱

پنجم: قتل یزگرد به سال ۳۱ هـ

مؤرخان در علت مرگ یزگرد، روایات مختلفی نقل کرده‌اند. ابن اسحاق در این رابطه چنین روایت کرده است: یزگرد همراه افرادی چند به مرو گریخت اما ثروتمندان آنجا از کمک به او امتناع ورزیدند، آنان در عین حال ترکان را تشویق کردند تا یزگرد را به قتل رسانند، آنان نیز به او و همراهانش حمله کردند، خود یزگرد توانست از جنگ آنان بگریزد، پس از آن یزگرد به آسیابی پناه برد و صاحب آن به یزگرد جا و غذا داد، چون شب فرا رسید و یزگرد بخفت، آسیابان او را به قتل رسانید.^۲ اما طبری روایتی دیگر نقل می‌کند: پیش از ورود اعراب به کرمان یزگرد همراه چهار هزار نفر، از طریق راه طبس و قهستان عازم مرو شد تا بتواند در خراسان به گردآوری و تجهیز سپاهی عظیم جهت ضربه زدن به اعراب بپردازد. در مرو دو امیر به نام‌های براز و سنجان حضور داشتند، که دشمن یکدیگر بودند. چون یزگرد به مرو رسید آن دو با او بیعت نمودند. در طول اقامت یزگرد در مرو، براز توانست خود را به یزگرد نزدیک کند و این امر نزد سنجان ناخوشایند بود، براز تمام تلاش خود را به کار می‌بست تا یزگرد را بر علیه سنجان تحریک نماید که عاقبت نیز موفق به این کار شد. یزگرد که قصد کشتن سنجان را داشت این را نزد یکی از کنیزان براز فاش نمود و او نیز این راز را به دیگر زنان حرمسرای براز منتقل کرد، چون خبر به گوش سنجان رسید، او سربازانی فراهم آورد و به قصر یزگرد حمله نمود. براز نتوانست جلوی افراد سنجان را بگیرد و در مقابل او فرار کرد. چون یزگرد از ما وقع خبردار شد، به صورت ناشناس از شهر گریخت تا به آسیابی رسید، آسیابان به او جا و مکان داد و آب و غذا در اختیار او نهاد، چون یزگرد بیاسود، آسیابان از او خواست که

۱- تاریخ الطبری (۲۸۸/۵).

۲- تاریخ الطبری (۲۹۵/۵).

مبلغی را در ازای آن کمک‌ها به او بدهد. یزگرد نیز کمربندی مرصع جواهر نشان را به او داد اما آن مرد به او گفت: که او را چهار درهم کفایت می‌کند، یزگرد بدو گفت: که هیچ پولی همراه خود ندارد، آسیابان نیز در طول آن یک شبانه‌روز که یزگرد در آنجا بود نسبت به او اظهار ارادت و خشوع می‌کرد تا عاقبت توانست یزگرد را که خفته بود به قتل برساند، سپس سر او را از بدن جدا نمود و شکم او را با شاخه و برگ‌های درخت گز که در رودخانه کنار آسیاب روییده بودند پر کرد و در آخر جسد او را به آب انداخت تا هیچ کس از راز قتل او آگاه نشود، اما برخلاف انتظار مرد آسیابان، جسد یزگرد به زیر آب نرفت و بر سطح آب روان گشت، سربازان که دنبال یزگرد آمده بودند جسد او را شناختند پس به دنبال قاتل گشتند، چون آسیابان از ماجرا خبردار شد، از آنجا گریخت.^۱ در روایتی دیگر نیز چنین آمده است: چون یزگرد ناپدید شد، ترکان به دنبال او آمدند اما با جسد او روبه‌رو شدند، آنان آن مرد آسیابان و خانواده‌اش را کشتند و لباس‌های یزگرد را پس گرفتند، سپس جسد پادشاه را در تابوتی نهاده و به شهر اصطخر بردند.^۲

طبری در کتاب خود، دو داستان بلند از ما وقع قتل یزگرد و مصائب و رنج‌هایی که او در روزهای آخر عمر خویش بدان‌ها دچار شده روایت می‌کند که در این‌جا مجال گفتن آن‌ها نیست.^۳ نقل است که چون قصد یزگرد را کردند، او بدانان گفت: مبادا که مرا بکشید، زیرا در کتب مقدس ما آمده است که هر کس پادشاه خویش را به قتل رساند، خداوند او و همدستانش را در دنیا با آتش خواهد سوزانید.^۴ مدت سلطنت یزگرد، بیست سال بود که شانزدهم سال آخر آن به فرار و دربه‌دری گذشت. او آخرین پادشاه ایرانیان محسوب می‌شود.^۵

روایت است که رسول خدا در مورد پادشاهان روم و ایران چنین فرمود:

۱- محمد السلمی، خلافة عثمان، ۵۷.

۲- تاریخ طبری (۲۹۷/۵).

۳- الاکتفاء کلاعی اندلسی (۴/۱۷۷).

۴- الاکتفاء، کلاعی اندلسی (۴/۱۸۱) و تاریخ طبری (۳۰۲/۵).

۵- محمد السلمی، خلافة عثمان، ۵۷.

«إِذَا هَلَكَ قَيْصَرٌ فَلَا قَيْصَرَ بَعْدَهُ، وَإِذَا هَلَكَ كَسْرَى فَلَا كَسْرَى بَعْدَهُ، وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَتُنْفَقَنَّ كُنُوزُهُمَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ»^۱.

(بدانید آن گاه که قیصر روم و شاهنشاه ایران هلاک شوند جانشینی بعد از خود نخواهد داشت و سلطنت آنان از بین خواهد رفت. به خداوند سوگند که گنج‌ها و خزانه‌های آنان، در راه خدا و در میان خلق خدا هزینه خواهد شد).

ششم: مسیحیان بعد از مرگ یزگرد اعلام عزای می‌کنند

هنگامی که اسقف مرو از مرگ یزگرد با خبر شده دیگر بزرگان مسیحیت آن دیار را گردهم آورد و به آنان چنین گفت: شما می‌دانید که یزگرد فرزند شهریار بن کسری است و شهریار فرزند شیرین که زنی بود مؤمنه و نسبت به مسیحیان بسیار مهربان و بزرگوار. همچنین نباید از یاد برد که خود خسرو نیز نسبت به مسیحیان اقدامات نیک بسیاری انجام داد. علاوه بر او تعدادی دیگر از شاهان به مسیحیان آزادی‌هایی عطا کردند و برایشان کلیسا ساختند تا به اجرای مراسم دینی خویش پردازند. حال شایسته است که در مرگ این پادشاه، عزادار شده و برایش آرامگاهی بسازیم. دیگر بزرگان مسیحی با نظر او موافقت کردند و اعلام کردند که حاضرند چنین آرامگاهی را بنا کنند، اسقف دستور داد، آرامگاه را در وسط باغی نزدیک مرو بسازند. چون ساختن آرامگاه تمام شد، آنان جسد یزگرد را از رودخانه گرفته و بدان باغ منتقل کردند و آن را در درون آرامگاه قرار دادند.^۲

هفتم: فتوحات عبدالله بن عامر در سال ۳۱ هـ

در سال ۳۱ هـ عبدالله بن عامر قصد خراسان نمود و در این لشکرکشی خود توانست ابر شهر (نیشابور)، طوس، ایبورد، نسا و سرخس را فتح نماید و در آن‌جا با اهل مرو مصالحه نماید. از سکن بن قناده عربی نقل است که چون عبدالله بن عامر فارس را فتح کرد پس از گماشتن شریک بن اعور حارثی بر اصطخر، مرکز ارس، به بصره بازگشت. شریک نیز

۱- صحیح مسلم (حدیث ۲۹۱۸).

۲- تاریخ طبری (۳۰۴/۵).

در اصطخر به مبنای مسجد آن شهر مهم اقدام نمود. هنگامی که عبدالله به بصره رسید، مردی از بنی تمیم که بنا به قولی احنف و بنا به قولی دیگر مردی بنام اوس بن جابر جشمی بود، نزد عبدالله آمد و بدو گفت: که دشمن تو، یزگرد، بخاطر ترس از تو پا به فرار گذاشته است اما تو به تعقیب او نمی‌پردازی، بلند شو و به دنبال او رو که خداوند یاری رسان تو و دین خود است. ابن عامر نیز سپاهی فراهم نمود و به جانب کرمان و از آنجا به سوی خراسان به راه افتاد. هر چند دسته‌ای نیز بر این باورند که او از راه اصفهان به جانب خراسان حرکت کرده. او در میانه راه مجاشع بن مسعود سلمی را به عنوان امیر کرمان بدانجا فرستاد و خود را از طریق صحرای «وابر» به طبسین رساند. سپس از آنجا عزم ابر شهر یا همان نیشابور را نمود. احنف بن قیس که پیش قراول سپاه بود از جانب قهستان قصد ابر شهر نمود، در میانه راه هباطله که ساکنان هرات بودند به مصاف او آمدند، در نبردی که میان آن دو صورت گرفت، احنف توانست بر آنان فایق آید، آنگاه ابن عامر به جانب نیشابور روانه شد.^۱ در روایتی آمده است که چون ابن عامر به شهر وارد شد توانست نیمی از آن را به تصرف خود در آورد اما نیم دیگر در اختیار آل «کناری» بود، به ناچار با او مصالحه نمود و پسر خود و پسر برادرش را نزد «کناری» گروگان گذاشت؛ عبدالله دو پسر کناری را که نزد او گروگان بودند نزد نعمان بن اقم نصری برد و آن دو را آزاد نمود.^۲ سپس به فتح شهرهای اطراف ابر شهر، چون طوس و ابیورد پرداخت تا آنگاه که به سرخس رسد. از آنجا اسود بن کلثوم عدوی از افراد بنی رباب، را به جانب بیهق که از توابع ابر شهر و در شانزده فرسنگی آن واقع بود، گسیل داشت، او که مردی فاضل و اهل دین بود توانست آن شهر را فتح نماید، اما خود در اثنای نبرد کشته شد. نقل است که چون عبدالله بن عامر از بصره خارج شد، چنین می‌گفت: تنها وجود گرمای نیمروزی، صدای مؤذنان و مصاحبت دوستانی چون اسود بن کلثوم است که درد فراق از عراق را تسکین می‌بخشد.^۳ بعد از تصرف نیشابور، ابن عامر به جانب سرخس شد. در آنجا با نمایندگان مردم مرو روبه‌رو شد که از جانب مردم آن دیار

۱- تاریخ طبری (۳۰۵/۵).

۲- تاریخ طبری (۳۰۶/۵).

۳- تاریخ طبری (۳۰۷/۰۵).

پیشنهاد صلح دادند. ابن عامر نیز پس از عقد صلحنامه‌ای به مبلغ دو میلیون و دویست هزار سکه، حاتم بن نعمان باهلی را به عنوان امیر بدانجا فرستاد.^۱

هشتم: نبرد «الباب» و «بلنجر» در سال ۳۲ هـ

عثمان در نامه‌ای خطاب به سعید بن عاص دستور داد تا سعید، سلمان بن ربیع را به منطقه «الباب» اعزام نماید. همچنین به عبدالرحمن بن ربیع نامه نوشت که غنایم مردم را از شور و شوق جهاد دور ساخته است، بنابراین آنان را در مهلکه نیانداز. اما هیچ چیز نمی‌توانست عبدالرحمن را از خواسته‌اش که همانا فتح «بلنجر» بود منصرف سازد. او در سال نهم خلافت عثمان، با نصب منجیق‌ها و ایجاد سنگرهای متعدد، بلنجر را به محاصره خود در آورد. محاصره چنان تنگ بود که هر کس از قلعه خارج و یا بدان نزدیک می‌شد به قتل می‌رسید. اما مدافعان قلعه و ترکان، در خفا و دور از چشم سپاه مسلمانان، با هم پیمان دفاع بستند؛ در روز موعود ترکان از یک سو و مدافعان قلعه از سوی دیگر بر خطوط مقدم سپاه اسلام تاختند و ضربات سختی را بر پیکره سپاه وارد آوردند.^۲ در این روز، عبدالرحمن مجروح و سپس کشته شد؛ سپاه مسلمانان دچار تفرقه شد. دسته‌ای از آنان به جانب سپاه سلمان بن ربیع، برادر عبدالرحمن، شتافتند تا بدو پناه برند و دسته‌ای دیگر هم که صحابه‌ای چون سلمان فارسی رضی الله عنه و ابوهریره رضی الله عنه همراه آن بود به سوی مناطق گیلان و گرگان عزیمت نمود. آنان، پیش از عقب‌نشینی، جسد عبدالرحمن را در صندوقی نهاده و در همان‌جا دفن نمودند.^۳

۱- مرگ یزید بن معاویه

در طی مدتی که مسلمانان در بلنجر به نبرد می‌پرداختند هیچ زنی از زنان سربازان بیوه نشد و هیچ کودکی از کودکان، یتیم نشد تا آن‌که سال نهم خلافت عثمان فرا رسید. دو روز قبل از شیخون دشمنان بر سپاه مسلمانان، یزید بن معاویه، در خواب دید که آهوپی بسیار زیبا به خیمه او وارد شد و زیر ملحفه یزید رفت سپس دید او را به قبری بردند که

۱- تاریخ طبری ۳۰۷/۰۵.

۲- همان ۳۰۸/۵.

۳- همان ۳۰۹/۵.

چهار مرد رشید بر بالای آن ایستاده‌اند؛ فردای آن شب، چون جنگ شدت یافت، سنگی به سر یزید اصابت کرد که سر او را از هم شکافت، خون در لباس او به نحو زیبایی جلوه می‌نمود گویا آن آهو در رؤیا تن او را گلگون کرده بود. یزید جوانی بود خوش سیما و چون خبر شهادت او به عثمان رسید گفت: انا لله و انا الیه راجعون خداوندا! معجهدان کوفه را به آزمایش شکست مبتلا ساخته‌ای، آنان را مورد عفو و بخشایش خویش قرار ده.^۱

۲- رنگ خون بر لباس سفید چه زیباست!

نقل است که عمرو بن عقبه به لباس سفید خود می‌گفت: رنگ خون بر تو چه قدر زیبا خواهد بود! چون در پیکار با دشمن مجروح شد دید رنگ لباسش به همان رنگی که دوست داشته مزین شده است. او نیز در آن روز سخت جان خویش را از دست داد.^۲

۳- شعله‌ی خون بر لباس چه قدر زیباست!

روایت می‌کنند که قرشع به لباس خود می‌گفت: رنگ خون بر لباس چه قدر زیباست! چون روز پیکار فرا رسید تا پای جان به نبرد با دشمنان پرداخت، چنان خون سر تا پای وجودش را فرا گرفته بود که گویا لباس او، زمینی سفید رنگ بود که رنگ سرخ آن را زینت داده. با مرگ قرشع مسلمانان نیز دچار فقدان سنگینی شده و ناچار به عقب‌نشینی شدند.^۳

۴- آنان نیز مانند شما می‌میرند

نقل است که ترکان در روز پیکار، خود را در میان درختان پنهان می‌کردند، زیرا بر این باور بودند که هیچ اسلحه‌ای در جسم مسلمانان کار ساز نیست چون یکی از آنان، بر حسب اتفاق، تیری به سوی یکی از مسلمانان پرتاب کرد، دید آن مسلمان از پای در آمد. او نیز فریاد زنان به قوم خود گفت: که آنان نیز چون شما می‌میرند، پس چرا از آنان می‌ترسید؟ به این ترتیب، ترکان از مخفیگاه‌های خود خارج و بر صفوف مسلمانان یورش

۱- تاریخ طبری (۳۱۰/۵).

۲- تاریخ طبری (۳۱۰/۵).

۳- تاریخ طبری (۳۱۰/۵).

بردند. جنگ بسیار شدت گرفت و مسلمانان و فرمانده آنان، عبدالرحمن، تا پای جان مقاومت نمودند تا عاقبت بسیاری از آنان و نیز خود عبدالرحمن جان خویش را از دست دادند.^۱

۵- آل سلمان! صبور باشید

نقل است که چون عبدالرحمن، کشته شد، برادر او، سلمان بن ربیع، پرچم سپاه را به دست گرفت و به نبرد با دشمن پرداخت. در این اثنا، فردی فریاد زد: آل سلمان! صبور باشید؛ سلمان نیز در پاسخ به این ندا، فریاد زد: آیا از ما عجز و ناله‌ای دیده‌اید؟! سلمان پس از تدفین عبدالرحمن در منطقه بلنجر^۲، اقدام به عقب نشینی نمود.^۳ او همراه ابوهریره دوسی و سپاهیان، خود را از طریق گیلان، به گرگان رسانید تا بتواند باقیمانده سپاه برادرش را نجات دهد.^۴

محمود شیت خطاب، با تصدیق این روایت، بیان می‌دارد که عقب نشینی شیوه‌ای بود که مسلمانان در آن ایام و در حالت شدت جنگ و افزایش میزان تلفات و خسارت‌ها، آنان به کار می‌بستند تا بتوانند از طریق آن و پیوستن به نیروهای دیگر سپاه اسلام که در مناطق دیگر مستقر بودند، تجدید قوا نموده و خود را جهت حملات شدیدتر بر دشمنان مهیا سازند. سلمان بن ربیع نیز بنا به دستور عثمان بن عفان رضی اللہ عنہ به عنوان پشتیبان سپاهیان عبدالرحمن بدانجا اعزام شده بود، حال چطور می‌توانست خود در «الباب» بماند و سپاهیان عبدالرحمن در بلنجر و زیر آتش حملات دشمن از میان می‌رفتند، چطور می‌توانست برادرش، عبدالرحمن، را که به شدت به او و سپاهیان نیاز داشت در میدان کارزار به حال خود رها سازد و او در پایگاه امن خویش بماند و آیا معقول است که بگوئیم عبدالرحمن سپاه برادرش را که به شدت بدان نیازمند بود در نظر نگرفته و قصد داشته خود او نتیجه جنگ را تعیین نماید؟!

۱- قادة الفتح الاسلامی فی أرمینة، محمود خطاب، ۱۵۱.

۲- معجم البلدان (۲/۲۷۸).

۳- تاریخ طبری (۵/۳۰۹).

۴- قادة الفتح الاسلامی فی أرمینة، ۱۵۱.

باید در نظر داشت که منظور مؤرخان قدیم از کلمه «هزیمه» و شکست، همان عقب‌نشینی بوده است، زیرا بیشتر آنان شهرنشینانی بودند که میان این دو کلمه تفاوتی قائل نمی‌شدند. اما باید دانست که میان این دو تفاوتی بزرگ وجود دارد، هزیمت و شکست عبارت است از ترک میدان جنگ، بدون داشتن هیچ طرح و نقشه و یا فرماندهی، حال آنکه عقب‌نشینی شیوه‌ای است که در آن فرمانده سپاه افراد خود را جهت تجدید قوا و تدارک حمله‌ای کارساز بر دشمنان، از میدان کارزار خارج می‌نماید. شایسته است که تاریخ‌نگاران معاصر دچار این اشتباه فاحش نشده و تفاوت میان شکست و عقب‌نشینی را بدانند.^۱

نهم: اولین اختلافاتی که میان سپاهیان کوفه و شام پیش آمد

چون عبدالرحمن بن ربیع به قتل رسید سعید بن عاص، سلمان بن ربیع را به فرماندهی جبهه مسلمانان در آن منطقه منصوب نمود. عثمان نیز جهت تقویت سپاهیان اسلام، لشکری از شام به فرماندهی حیب بن مسلم را بدانجا گسیل داشت. با حضور آن دو فرمانده در آن ناحیه، رقابت میان آن دو بر سر فرماندهی کل سپاهیان و نیز امارت آن منطقه آغاز شد، شامیان، تهدید به قتل سلمان نمودند و در مقابل کوفیان نیز حیب را به قتل و حبس تهدید نمودند و هشدار دادند که در صورت مخالفت شامیان با نظر آنان، جنگی سخت میانشان روی خواهد داد. مردی کوفی بنام اوس و مغراء، نیز در ابیاتی این نزاع و اختلاف را چنین بازگو می‌کند:

و إن ترحلوا نحو ابنِ عَفَّانَ تَرَحَّلُ	إِنْ تَضْرِبُوا سَلْمَانَ تَضْرِبُ
و هذا أَمِيرٌ فِي الكَتَائِبِ مُقْبِلُ	حَبِيبٌ
ليألي نَرْمِي كُلَّ ثَغْرِ وَ نُكِلُ ^۲	وَ إِنْ تُقْسِطُوا فَالثَّغْرُ ثَغْرُ أَمِيرِنَا
	وَ نَحْنُ وُلاةُ الثَّغْرِ كُنَّا حُمَّاتِهِ

۱- قادة الفتح الاسلامی فی أرمینة، ۱۰۲-۱۰۳.

۲- تاریخ طبری (۳۱۱/۵) و البداية و النهایة (۱۶۶/۷).

(ای مردمان شام! بدانید اگر سلمان ما را بکشید ما نیز حبیب شما را خواهیم کشت. اگر به شکایت، نزد عثمان شوید ما نیز از شما نزد او شکایت خواهیم نمود. اگر اهل انصاف باشید می‌دانید که این مناطق، حیطه‌ی قلمرو امیر ماست که همراه سپاهیان به جنگ با دشمن پرداخته است. ما صاحبان سرزمین‌هایی هستیم که شب و روز از آن‌ها دفاع نمودیم و در آن جا به نبرد و کارزار با دشمنان پرداختیم).

اما مسلمانان با عنایت و لطف خداوند و حضور صحابه‌ای چون حذیفه بن یمان رضی اللہ عنہ که در سه جنگ بزرگ آن منطقه حضور داشت، توانستند این فتنه و اختلاف را کنار بگذارند.^۱

دهم: فتوحات ابن عامر در سال سی و دوم بعد از هجرت

در این لشکرکشی ابن عامر توانست به شهر مرورود، طالقان، فاریاب، جوزجان و تخارستان را به تصرف در آورد. او نخست احنف بن قیس را به مرورود گسیل داشت. او نیز شهر را به محاصره در آورد. سپس در نبرد با مدافعان شهر توانست آنان را شکست داده و به پشت دیوارهای شهر باز گرداند. پس از این رویارویی، مدافعان شهر، به سپاهیان اسلام اعلام کردند: ای سربازان عرب! نمی‌دانستیم که قدرت شما تا بدین حد است، امروز را به ما فرصت دهید تا در مورد شما، با هم به مشورت بپردازیم و شما نیز به لشکرگاه خویش باز گردید، احنف نیز به لشکرگاه خود باز گشت، صبحگاه، مدافعان شهر که خود را مهیای جنگ نموده بودند، پیکی را نزد او فرستادند که حامل نامه‌ای از جانب مرزبان شهر به احنف بود، چون نزد احنف رسید از او امان خواست، احنف نیز به او امان داد همراه پیک برادرزاده مرزبان شهر و نیز مترجم نامه، نزد احنف آمدند. در نامه چنین آمده بود: ایزد را سپاس که قدرت و مکتت از اوست، سلطنت هر که را خواهد، تغییر دهد، هر که صلاح داند، از ذلت به عزت رساند و هر که صلاح داند از عزت به ذلت کشاند. من، مرزبان شهر، تو را به صلح فرا می‌خوانم.

اما شرط صلح فی مابین این باشد که من شصت هزار درهم، خراج به شما پردازم و در مقابل شما نیز تعهد دهید که مرا بر حکومت این شهر که شاهنشاه ایران آن را به عنوان پاداش کشتن اژدهای این دیار که جان مردم را می ستاند و راه را بر مردم بسته بود به جد پدرم اعطا کرد ابقا نمایید و حکومت را از دست ما خارج ننموده و به افراد واگذار نکنید و نیز از هیچ یک از افراد خاندان من خراجی دریافت ننمایید. اگر این صلحنامه می پذیرفتید، من به جانب شما می آیم و با هم پیمان می بندیم. من برادرزاده ام، ماهک، را نزد تو فرستاده ام تا از قصد و نیت من اطمینان حاصل کنی و نامه مرا به عنوان مکر و حيله قلمداد ننمایی. احنف بن قیس نیز نامه ای با این مضمون به مرزبان نوشت: بسم الله الرحمن الرحيم. از صخر بن قیس امیر لشکریان اسلام به مرزبان مرو روذ و سرداران و ساکنان شهر سلام بر آنکه راه هدایت را برگزید و از آن تبعیت نمود و تقوا پیشه کرد. برادرزاده ات، ماهک، نزد من آمد و پیغام تو را به من رسانید. من پیشنهاد تو را به دیگر فرماندهان سپاه عرضه داشتم و آنان نیز آن را پذیرفتند. به این ترتیب ما درخواست تو را مبنی بر پرداخت خراج زمین هایی که پادشاه ستمکار ایران به جد پدرت بخشید می پذیریم. بدان که زمین از آن خداوند و رسول او است و آن را به هر که خواهد، عطا کند. تو باید متعهد باشی که در جنگ های ما با دشمنان باید ما را یاری دهی و در کنار ما با آنان به جنگ پردازی. ما نیز متعهد می باشیم که از تو و سپاهیان تو که در کنار ما می جنگند حمایت نماییم و نیز هیچ خراجی بر تو و خاندانت نیست. بدان اگر اسلام بیاوری و از رسول خدا صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم تبعیت نمایی، تو را نزد مسلمانان جایگاه و منزلی رفیع خواهد بود و تو را برادر خویش خواهند دانست، تو به خاطر این پیمان، در پناه من و دیگر مسلمانان خواهی بود. جزء بن معاویه سعدی، حمزه بن هرماس مازنی، حمید بن خیار مازنی و عیاض ابن و رقاء اسیدی شاهدان این صلحنامه می باشند. این نامه را کیسان، مولای بنی ثعلبه، در روز یکشنبه از ماه محرم کتابت نموده و احنف بن قیس، امیر لشکر، آن را با انگشتر خود که منقش به عبارت «نعبد الله» بود مهر نمود.^۱

یازدهم: جنگ میان سپاه احنف بن قیس و مردم طخارستان، جوزجان، طالقان و فاریاب

چون عبدالله بن عامر با مردم مرو مصالحه نمود، احنف بن قیس را با سپاهی متشکل از چهار هزار سرباز به جانب طخارستان گسیل داشت. احنف در مسیر خود، در اطراف مرو اتراق کرد. هنگامی که به او خبر دادند که مردم طخارستان، جوزجان، طالقان و فاریاب، سپاهی سه هزار نفره را گرد آورده و قصد مقابله با او را دارند، سرداران خویش را فراخواند و به مشورت با ایشان پرداخت، دسته‌ای از آنان را رأی بر این بود که باید به مرو بازگشت. دسته‌ای دیگر معتقد بودند که باید به ابر شهر عقب نشینی کرد. گروهی بر این باور بودند که باید در همان‌جا ماند و از ابن عامر، تقاضای نیروهای بیشتری نمودند و افرادی نیز پیشنهاد کردند که باید، آنان آغازگر جنگ باشند و حمله‌ای غافلگیرانه به دشمن آغاز نمایند، و آنان را در موضع دفاعی قرار داد. گویند که چون احنف، شب هنگام، در میان لشکرگاه قدم می‌زد، چند نفر را می‌بیند که گرد آتش جمع شده‌اند و در مورد جنگ به صحبت مشغول‌اند، احنف که کنجکاو می‌شود می‌ایستد و به سخنان آن سربازان گوش می‌دهد. چند نفر از آنان می‌گفتند: که امیر، مطمئناً فردا صبح، به جانب دشمنان حرکت خواهد کرد و به نبرد با آنان می‌پردازد، زیرا او خوب می‌داند که دشمنان، به شدت از او در هراسند. در این میان یکی از آنان که مشغول پختن آش بود به ایشان گفت: اگر امیر چنین کاری بکند دچار اشتباه بزرگی خواهد شد، من گمان نمی‌کنم امیر با این نیروی اندک در میدانی باز و وسیع به مصاف انبوه سپاهیان دشمن برود، چرا که آنان در یک حمله سنگین، همه ما را خواهند کشت؛ به نظر من، امیر باید در میان رود مرغاب و کوه کنار آن استقرار یابد، به نحوی که رود در سمت راست او و کوه در طرف چپ او قرار گیرند، به این ترتیب، دشمن بناچار، تنها با نفراتی محدود به مصاف با ما خواهد آمد. احنف با شنیدن این نقشه، سرداران سپاه را فراخواند و آن طرح را با ایشان در میان گذاشت، از سوی دیگر، مردم مرو نیز سپاهی را به جانب احنف بن قیس اعزام کردند تا او را در جنگ یاری دهند اما احنف به ایشان اعلام نمود که دوست ندارد مشرکان از او و سپاهیانش حمایت کنند. او به آنان گفت: که اگر در جنگ پیروز شود، بر عهد و پیمان خود با ایشان خواهد ماند اما اگر دشمنان او فاتح میدان باشند،

مردمان مرو، خود، باید به دفاع از خویش پردازند. گویند که با آغاز جنگ، احنف بن قیس در میدان کار زار، این بیت ابن جویه اعرجی را با خود زمزمه می کرد:

أَحَقُّ مَنْ لَمْ يَكْرَهُ الْمَيْتَةَ حَزْوَرٌ لَيْسَ لَهُ ذُرِّيَّةٌ

در روایتی دیگر آمده است که دو سپاه تا نیمه‌های شب نیز به نبرد با هم پرداختند، سرانجام سپاه اسلام توانست دشمنانشان را شکست دهند. چون سپاه احنف به منطقه «رسکن» که در دوازده فرسنگی لشکرگاه او بود رسید، احنف، دو مرد را به جانب مرزبان مرو رود که در انتظار نتیجه جنگ بود تا خراج سالیانه را نزد احنف بفرستد روانه کرد. هنگام عزیمت آن دو تن، احنف به ایشان سفارش نمود که چون نزد مرزبان رفتند در مورد خراج، هیچ نگویند او خود، آن را به ایشان بدهد. زمانی که آن دو نزد مرزبان رسیدند همان نمودند که احنف گفته بود و مرزبان دانست که اینان تنها به این دلیل، جرأت چنین جسارتی را به خود داده‌اند که در جنگ پیروز شده‌اند و به همین دلیل، خراج را به آنان تحویل داد.^۱ احنف، همچنین، اقرع بن حابس را با سوار کارانی چند به جوزجان فرستاد تا فراریان لشکر دشمن را تعقیب نمایند. آنان نیز توانستند در نبرد با آن فراریان، ایشان را شکست دهند.

کثیر نهشلی در همین رابطه چنین سروده است:

سَقَى مُزْنَ السَّحَابِ إِذَا اسْتَهَلَّتْ مَصَارِعَ فَتِيَّةٍ بِالْجُوزَجَانِ
إِلَى الْقَصْرِينِ مِنْ رَسْتَاقِ خَوْطِ أَقَادَهُمْ هُنَاكَ الْأَقْرَعَانِ^۲

(باران آن‌گاه که باریدن گرفت، اجساد مردانی را در جوزجان سیراب نمود که اقرع، آنان را در آن‌جا به قتل رسانید).

دوازدهم: صلح احنف بن قیس با مردم بلخ

پس از مصالحه احنف با مردم مرو، احنف به جانب بلخ حرکت نمود. چون آنان را به محاصره در آورد، آنان پیشنهاد کردند که با دادن خراجی معادل چهارصد هزار درهم با

۱- تاریخ طبری (۳۱۷/۵).

۲- همان (۳۱۸/۵).

احنف مصالحه نمایند. احنف نیز این پیشنهاد را پذیرفت و پسر عمویش، اسید بن مثنم را جهت تحویل گرفتن آن مقدار خراج، نزد آنان نگه داشت و خود عزم خوارزم نمود. اما سرمای شدید زمستان، مانع حرکت سپاه او شد و به همین دلیل و پس از مشورت با سرداران، احنف فرمان داد تا سپاهیان به بلخ باز گردند. گویند چون احنف از سرداران خود راجع به این بازگشت نظر خواست، آنان با این بیت از عمرو بن معدیکرب نظر خویش را به او اعلام نمودند:

إِذَا لَمْ تَسْتَطِعْ أَمْرًا فَدَعَهُ وَ جَاوِزَهُ إِلَى مَا تَسْتَطِيعُ

(اگر قادر به انجام کاری نمی باشی آن را رها کن و به کاری که توان انجام آن را داری روی آور).

از سوی دیگر، اسید، در نبود احنف، همه خراج مردم بلخ را گرفته و در بیت المال نگه داشت.

در این مدت، مردم شهر، جشن مهرگان را بر پا نمودند و هدایایی چون ظروف طلا و نقره، درهم و دینار و کالا و پوشاک متنوعی را به اسید تقدیم کردند، اسید چون از آنان، علت این جشن و هدایا را جویا شد، ایشان پاسخ گفتند: که این جشن را مهرگان گویند و آنان آن را برای این انجام می دهند که بتوانند رحم و شفقت والیان را نسبت به خود جلب نمایند. اسید نیز به آنان گفت: هر چند نمی دانند این جشن چیست اما صلاح نمی بیند که هدایا را رد کند اما دست به آن ها نمی زند تا احنف باز گردد. چون احنف به بلخ بازگشت، اسید او را در جریان ماجرا گذاشت.

احنف نیز آن ها را نزد عبدالله بن عامر برد و در مورد آن ها از او سوال نمود. ابن عامر هم به او گفت: که این هدایا از آن اوست و می تواند آن ها را برای خود بر دارد. اما احنف از این کار سرباز زد و به ابن عامر گفت که او را به آن اموال و هدایا نیازی نیست.^۱

سیزدهم: به شکرانه این فتوحات از همین جا احرام حج را می بندم و به مکه می روم

هنگامی که احنف بن قیس نزد ابن عامر بازگشت، مردم به ابن عامر گفتند: که خداوند تا به حال هیچ کس را به چنین فتوحات و پیروزی‌های عظیمی نائل نکرده است. در واقع، ابن عامر توانسته بود فارس، کرمان، سیستان و خراسان را به تصرف در آورد و آنها را به قلمرو اسلامی ضمیمه نماید. ابن عامر نیز نیت کرد که به شکرانه این پیروزی‌های بزرگ و بی‌نظیر، از نیشابور، مرکز خراسان، محرم به جانب مکه خواهد رفت و حج را به جای می‌آورد. اما چون نزد عثمان رسید، او ابن عامر را به خاطر این عمل ملامت نمود و به او گفت: که می‌بایست چون دیگر مردمان در محل خویش احرام می‌بست.^۱

چهاردهم: شکست «قارن» در خراسان

چون ابن عامر از خراسان باز می‌گشت، قیس بن هیشم سلمی را به امارت آنجا گماشت. در این اثنا قارن با چهل هزار جنگجوی ترک عزم قلمرو مسلمانان نمود. عبدالله بن خازم سلمی نیز با چهار هزار سرباز به مقابله با او شتافت. او پیشاپیش سپاه خود، ششصد پیش قراول را گسیل داشت و به آنان دستور داد تا بر بالای نیزه‌های خود آتش بیافروزند. چون شب فرا رسید، سپاهیان قارن به جانب آتش پیش قراولان یورش بردند و با آنان درگیر شدند، در این گیرودار سپاه ابن خازم، آنان را به محاصره در آورد و توانست با حمله غافلگیرانه و برق‌آسا شکست سختی را بر دشمن وارد سازند، در این جنگ، بیشتر سپاهیان ترک و از جمله خود قارن به قتل رسیدند و غنایم عظیمی نصیب مسلمانان شد، چون خبر این پیروزی بزرگ به ابن عامر رسید، او ابن خازم را به امارت خراسان منصوب نمود. در واقع ابن خازم که بیشتر توانسته بود قیس بن هیشم را قانع کند که از خراسان خارج شود تا خود او جانشین قیس گردد، با این پیروزی عظیم، توانست اعتماد ابن عامر را به خود جلب کند و به این ترتیب، به حکومت خراسان دست یابد.^۲

با این تفصیل می‌بینیم که عثمان بن عفان چگونه توانست با تدبیری درست و عزمی راسخ و با کمک سردارانی دلیر و کارآمد، علاوه بر شکست دادن انواع شورش‌ها و طغیان‌های داخل فلات ایران، روند فتوحات مسلمانان را همچنان تداوم بخشد. با مطالعه

۱- البدایة والنہایة (۱۶۷/۷)، تاریخ الطبری (۳۱۹/۵).

۲- البدایة والنہایة (۱۶۷/۷).

تاریخ طبری، ابن کثیر، ابن اثیر و تاریخ کلاعی در حوادث دوران خلافت آن حضرت می‌بینیم که انتخاب چنین اُمرا و والیانی که توانستند با درایت و شجاعت خود، بحران‌های آن روزگار را کنترل کنند و به آن پیروزی‌های بزرگ دست یابند، خود، دلیلی است بر درست بودن تصمیمات عثمان و انتخاب صحیح آن والیان و امرا. عثمان بن عفان که در آغاز خلافت خویش با معضلات و بحران‌های بزرگی روبه‌رو شده بود با عزمی خلل ناپذیر، مدیریتی خردمندانه، سرعت عمل بموقع و احاطه و شناختی کامل بر امور و در عین حال، حفظ آرامش و متانت خاص خود که حکایت از توان و قدرت شخصیت و نیز بصیرت و درک عمیق او نسبت به مسایل دارد، توانست از عهده‌ی آن مشکلات و بحران‌ها برآید و سر بلند از میدان آزمایش به درآید، در واقع، مهمترین نتایج این تصمیم‌گیری‌ها و مواضع عثمان در آن برهه از زمان را می‌توان در موارد زیر خلاصه نمود:

الف: سرکوب شورشیان و بازگرداندن امنیت و آرامش به سرزمین‌های تحت امر خلافت.

ب: ادامه روند فتوحات و گسترش روز افزون قلمرو حکومت اسلامی؛ در حقیقت، با این اقدامات، دسیسه‌ها و توطئه‌های دشمنانی که به آن سوی مرزها گریخته و در پی اقدامات تلافی‌جویانه علیه مسلمانان بودند خنثی شد.

ج: ایجاد پایگاه‌ها و مراکزی که سپاهیان اسلام از طریق آن‌ها به مراقبت و محافظت از مرزهای حکومت اسلامی نائل می‌آمدند.

حال این پرسش مطرح می‌شود که اگر عثمان بن عفان، فردی ضعیف و ناتوان بود، آیا می‌توانست چنان سیاست‌های حکیمانه و شجاعانه‌ای را اتخاذ نماید و در عین حفظ قلمرو حکومت اسلامی، بر دامنه و وسعت آن بیافزاید؟^۱. بدون شک، این حقایق برخلاف دروغ‌ها و تبلیغات سوء رافضیان و خاورشناسان و پیروان آنان می‌باشد.

پانزدهم: از جمله فرماندهان عثمان رضی اللہ عنہ در فتح سرزمین‌های شرق

۱- تحقیق مواقف الصحابة فی الفتنة (۱/۴۰۸).

احنف بن قیس

با عنایت به وسعت دامنه فتوحات در عهد عثمان، شایسته آن دانستم که فرماندهان این نبردها و فتوحات را بیشتر بشناسیم و چون بحث ما راجع به فلات ایران و ماوراءالنهر است بهتر آن دیدم که به شناخت مهمترین فرماندهان آن سرزمین که همانا احنف بن قیس است پردازم.

۱- نسب و خاندان او

او ابوبحر احنف بن قیس بن معاویه بن حصین بن حفص بن عباده و از قبیله تمیم بود.^۱

نام او را ضَحَّاك و یا صَخْر^۲ دانسته‌اند. مادرش حَبَّه دختر عمرو بن قرط باهلی بوده است^۳، این زن خواهر اخطل بن قرط بود که از دلیر مردان و شجاعان آن روزگار محسوب می‌شد. احنف، خود، در مقام مباحثات به دائیش / مامایش گفته است که هیچ کس مانند او، چونان خویشاوند بی نظیر ندارد.^۴

۲- زندگی و حیات او

احنف بن قیس از جمله بزرگان تابعین به حساب می‌آمد که در میان قوم خویش از جایگاه و منزلت رفیعی برخوردار بود.^۵ علاوه بر این او از بزرگان شهر بصره نیز محسوب می‌شد، چنانکه مردم این شهر به او اعتماد و اطمینان کاملی داشتند. او فردی بود خردمند، زیرک^۶، متدین، باهوش، فصیح و بلیغ^۱، دانا و متین و باوقار بود، در مورد وقار و ابهت او شاعری چنین سروده است:

۱- جهمرة انساب العرب، ص ۲۲۷، طبقات ابی سعد (۹۵/۷).

۲- قادة فتح السند وأفغانستان، محمود خطاب، ص ۲۸۵.

۳- قادة فتح السند وأفغانستان، محمود خطاب، ص ۲۸۵.

۴- جهمرة انساب العرب، ص ۲۱۲.

۵- قادة فتح السند وأفغانستان، ص ۲۸۵.

۶- الإصابة فی تمییز الصحابة (۱۰۳/۱)، اسد الغایة فی معرفة الصحابة (۵۵/۱).

۷- قادة فتح السند وأفغانستان، ص ۳۰۴.

إذا الأبصار ابصرت ابن قيس ظللن مهابة منه خشوعاً

(اگر انسان‌ها، احنف پسر قیس را ببینند، از وقار او، دیدگان خویش را، به خشوع، به زیر افکنند).

خالد بن صفوان نیز در توصیف شرف و بزرگی این مرد گفته است که: احنف از شرف و بزرگی می‌گریخت اما این شرف و بزرگی بود که به دنبال او دوان بود.^۲ در این جا به چند مورد از برجسته‌ترین خصایل و ویژگی‌های بارز او می‌پردازیم.

الف: وقار و متانت او

احنف بن قیس به داشتن آرامش و گذشت شهره‌ی خاصّ و عامّ بود. چون از او در مورد حلم پرسیدند، او گفت: که حلم عبارت است از تحمّل و ذلّت و صبور بودن در برابر آن. و چون از حلم زیاد او تعجب می‌کردند، به اطرافیان می‌گفت: من پیشتر گمان می‌کردم که حلم همان صبر است اما با دیدن رفتار قیس بن عاصم منقری با قاتل پسرش که برادرزاده خود او نیز بود دانستم که حلم چیست.^۳ با دیدگان خود دیدم که چون قاتل پسر قیس را دست بسته نزد او آوردند به مردمان گفت: که آیا فکر نمی‌کند این رفتار خشن آنان، آن جوان را ترسانیده باشد. سپس رو به آن پسر کرد و به او گفت: ای پسر! بدان که تو با این کارت از تعداد یاران خود کاسته‌ای، قدرت خویش را تضعیف کرده‌ای، دشمنانت را شاد نموده‌ای و اطرافیان و خویشان خود را در ماتم و عزا برده‌ای. آنگاه دستور داد تا او را رها سازند و دیه مقتول را از جیب خود او نزد مادر مقتول که همسر خود او نیز بود، ببرند که بنا به قول او، آن زن در میان طایفه شوهرش غریب است و تنها.^۴ نقل است که مردی نزد احنف آمد و از او خواست که حلم را به او یاد دهد، احنف بدو گفت: حلم آن است که تحمل ذلت بنمایی؛ آن مرد گفت: هر چند من نمی‌توانم آن را تحمل کنم اما تمام تلاش خود را خواهم نمود تا حداقل چنین رفتاری از

۱- قادة فتح السند و افغانستان، ص ۳۰۴.

۲- تهذيب ابن عساکر (۱۳/۷).

۳- الاستيعاب في معرفة الأصحاب (۱۲۹۴/۳).

۴- وفيات الأعيان (۱۸۸/۲).

خود نشان بدهم^۱. نیز نقل کنند که مردی چند بار نزد احنف آمد و او را دشنام داد، اما احنف هیچ جوابی بدو نداد، آن مرد گفت: احنف تنها به این دلیل به دشنام‌های من پاسخی نمی‌دهد که مرا خوار و بی‌ارزش‌تر از آن می‌داند که جواب مرا بدهد^۲. احنف در مقام نصیحت، به اطرافیان چنین می‌گفت: هر کس در برابر یک سخن زشت صبر پیشه نکند سخنان بیشتری خواهد شنید، بسیار پیش آمده است. که خشم خود را فرو خورده‌ام تا از عواقب بسیار بدتر آن پیشگیری نمایم^۳. اما باید دانست که حلم و آرامش او از روی ضعف و عجز نبود که او در عین قدرت و مکانت به چنین خصلتی مزین بود. او بارها در میادین کارزار به جنگ‌های سختی پرداخت که کمتر کسی توان انجام آن‌ها را در خود می‌دید، چون از او پرسیدند که در کجا باید آرام و با گذشت بود، او پاسخ داد: در میان اطرافیان و آشنایان باید با آرامش و وقار رفتار نمود^۴.

ب: خرد و عقل او

احنف مردی بود خردمند و عاقل. او همیشه به اطرافیان می‌گفت: هر که را چهار خصلت باشد در میان قوم خویش، به سروری خواهد رسید: دینی که او را از گناهان باز دارد، نسبی که او را از ذلت حفظ کند، عقل و خردی که او را هدایت دهد و شرم و حیایی که او را از انجام کارهای ناشایست منع کند^۵.

او به اطرافیان می‌گفت: که عقل و خرد بهترین همنشین، ادب و تربیت صحیح، بهترین ارث و موفقیت در کارها، بهترین دوست انسان می‌باشند^۶. نیز می‌گفت: هیچ‌گاه پشت سر کسی که همنشین من بوده است، سخن بدی نگفته‌ام. نقل است که چون نزد او از مردی بد می‌گفتند، از اطرافیان خواست که از این کار دست بردارند^۷. همچنین نقل

۱- قادة فتح السند و أفغانستان، ص ۳۰۶.

۲- قادة فتح السند و أفغانستان، ص ۳۰۶.

۳- قادة فتح السند و أفغانستان، ص ۳۰۶.

۴- قادة فتح السند و أفغانستان، ص ۳۰۶.

۵- قادة فتح السند و أفغانستان، ص ۳۰۶.

۶- تہذیب ابن عساکر (۱۹/۷).

۷- همان (۲۱/۷).

می‌کنند که چون برادرزاده‌اش از درد دندان ناله و فغان سر می‌داد به او گفت: ای پسر! بدان من که سی سال است که چشمم را از دست داده‌ام اما هیچ‌گاه از این وضعیت ناله و شکایت نکرده‌ام^۱. نیز می‌گفت: هرگاه فردی قوی‌تر و با فضیلت‌تر از من، مرا به مبارزه می‌طلبید به قدر و منزلت او احترام می‌گذاشتم اما هرگاه فردی ضعیف‌تر از خودم، مرا به کار زار می‌طلبید خود و منزلت خویش را برتر از آن می‌دیدم که با او درگیر شوم و هرگاه با هم‌طراز و هم‌شان خود به نبرد می‌پرداختم، بر او غلبه می‌کردم.^۲

ج: علم و دانش او

هر چند احنف بن قیس را احادیث اندکی است اما محدثان، او را ثقه و قابل اطمینان دانسته‌اند. او از عمر بن خطاب، عثمان بن عفان، علی بن ابی طالب و ابوذر حدیث روایت نموده است.^۳ و بزرگانی چون حسن بصری و عروه بن زبیر از او حدیث نقل کرده‌اند.^۴ همچنین او در دوران خلافت معاویه بن ابی سفیان، از فقهای بنام و برجسته آن روزگاران محسوب می‌شد.

د: خرد و حکمت او

احنف مردی بود خردمند و فرزانه که تنها براساس حکمت و روش نیکو با مردم رفتار می‌نمود. گویند چون از او در مورد مروّت سؤال شد پاسخ داد: مروّت آن است که از کارهای زشت پرهیز نمود و در برابر آنها و خطاهای دیگران از خود صبر و گذشت نشان داد. سپس ابیات زیر را سرود:

یوت الجمیل فما جماله!
الا تقاه و احتماله

و اذا جمیل الوجه لم
ما خیر اخلاق الفتنی

۱- همان (۱۶/۷).

۲- قادة فتح السند و أفغانستان، ص ۳۰۷.

۳- طبقات ابن سعد (۹۳/۷).

۴- قادة فتح السند و أفغانستان، ص ۳۰۸.

(آنگاه که فردی زیبارو، به کارهای نیک نپردازد، او از زیبایی بهره‌ای نبرده است. بهترین کارهایی که جوانمرد می‌تواند انجام دهد آن است که از کارهای زشت و ناپسند پرهیز و در برابر آن‌ها صبر پیشه نماید).

نیز گویند چون راجع به مروّت از او سؤال کردند، او گفت: مروّت، عفت و پاکی در دین و صبر در برابر مشکلات، احساس و نیکی به پدر و مادر، آرام بودن هنگام خشم و گذشت و عفو هنگام داشتن قدرت است.^۱ همچنین از اوست که: سر سلسله ادب و تربیت، زبان است. نیز او راست گفته که: در چند چیز، هیچ خیری را نتوان یافت: سخنی بی‌عمل، مال بدون بذل و بخشش، دوست بی‌وفا، فقیه و عالم بی‌ورع و تقوا و صدقه و احسانی که بدون قصد و نیتی [خالصانه] انجام گیرد.^۲ باز او راست گفته که: با صحبت کردن از فضایل و نیکی‌ها آن‌ها را در میان مردم احیا کنید.^۳ همچنین است که گفت: خنده و شوخی‌های زیاد، وقار و شخصیت فرد را نزد مردم از میان می‌برد. هر کس به امری عادت کند و پیوسته بدان روی آورد، نزد دیگران، بدان شهرت یابد.^۴ او همیشه به اطرافیان توصیه می‌کرد که مجلس او را از غذا و زن دور نگه دارند چرا که این دو مردان را به شهوت‌پرستی و شکم‌پروری ره نمایند که بزرگی وقتی حاصل آید که مرد چون اشتهای چیزی نمود بتواند نفس خویش را از آن باز دارد.^۵ همچنین از او نقل است که می‌گفت: سیادت و سروری با شهرت در میان مردم به دست می‌آید، چرا که هیچ کس به شهرت دست پیدا نمی‌کند جز از طریق مشهور شدن در میان مردم، حال آن که هستند بزرگانی که در میان خواص از شهرت برخوردارند اما نتوانسته‌اند در میان مردمان، آوازه‌ای به دست آورند.^۶

ه: بلاغت و فصاحت او

- ۱- قادة فتح السند و أفغانستان، ص ۳۰۸.
- ۲- تھذیب ابن عساکر (۱۹/۷)
- ۳- البدایة و النھایة (۳۳۱/۷).
- ۴- وفيات الأعیان (۱۸۷/۲).
- ۵- همان (۱۸۸/۲).
- ۶- قادة فتح السند و افغانستان، ص ۳۰۹.

احنف، مردی بود فصیح و سخنور^۱. نقل می‌کنند که او در مجلسی که بزرگان قبایل ازد و ربیعہ حضور داشتند، بعد از حمد و ثنای پروردگار، خطاب به آنان چنین گفت: بدانید ما به خاطر این دین است که چونان برادر هستیم، خویشاوند هم و شرکای یکدیگر شده‌ایم، در کنار هم به آرامش و امنیت و به سر می‌بریم و در برابر دشمنان، یار و پشتیبان همدیگر می‌باشیم، بدانید که ازدیان بصره نزد ما از تمیمیان کوفه (قبیلہ احنف) مهربان‌تر هستند و ازدیان کوفه را از تمیمیان شام (قبیلہ احنف) بیشتر دوست داریم، بدانید اگر روزی فرا رسید که مال و مملکت ما شما (ازدیان) را به دام حسادت و نفرت گرفتار نمود، ما مال و ثروت خویش را با شما تقسیم خواهیم کرد (شاید این وحدت و اخوت میانمان حفظ شود)^۲.

احنف بن قیس، فردی اهل منطق و دلیل و برهان بود. گویند که چون نزد اولیای دم مقتولی رفت، آنان به او گفتند: که خواهان دریافت دو برابر مبلغ دیه هستید، او درخواست آنان را پذیرفت اما در مقام اندرز به آنان چنین گفت: می‌دانید که خداوند ﷻ دستور داده است که در برابر هر مقتولی، تنها یک دیه دریافت شود و رسول امین ﷺ او نیز همین کار را انجام می‌داد حال شما بدانید که اگر امروز خواهان دریافت دو برابر مبلغ دیه هستید فردا نیز دیگران همین درخواست را از شما خواهند نمود مردم از شما کاری را انتظار دارند که خود نسبت به دیگران انجام داده‌اید. گویند آن افراد نیز با شنیدن این کلمات معقول، از تصمیم خود برگشته و به همان یک دیه اکتفا کردند^۳.

همچنین نقل است که مردی نزد احنف آمد و بدو گفت: که او نه به ستایش مردم نسبت به خود اهمیت می‌دهد و نه به ملامت و مذمت ایشان اعتنایی می‌کند. احنف نیز به او گفت: که او از رنجی بزرگ که مردان برجسته و بنام از آن در عذابند رها شده است^۴.

و: ایثار و از خود گذشتگی او

۱- قادة فتح السند و افغانستان، ص ۳۰۹.

۲- قادة فتح السند و افغانستان، ص ۳۰۹.

۳- وفيات الأعيان (۲/۱۸۸).

۴- وفيات الأعيان (۲/۱۸۸).

احنف مردی بود که هر چه را برای خود می‌پسندید، برای دیگران نیز دوست می‌داشت. این خصلت در او تا بدان حد بود که در بیشتر مواقع، دیگران را بر خود ترجیح می‌داد و دوست داشت که دیگران را از منافع حاصل از تلاش و کوشش خود بهره‌مند سازد. نقل است که چون به مدینه و نزد عمر بن خطاب رضی اللہ عنہ رفت، عمر به رسم آزمایش، جوایزی را بر او عرضه داشت اما او از پذیرفتن آن‌ها امتناع نمود و به عمر گفت: به خداوند سوگند که ما رنج این سفر را بر خود هموار نکردیم تا به جوایز شما دست یابیم، ما نزد شما آمده‌ایم که نیازها و مشکلات مردم را برای شما بازگو کنیم و از شما حل آن مشکلات را بخواهیم. عمر چون این پاسخ را از آن جوان شنید، نسبت به او، احترام بیشتری قائل شد.^۱

ز: امانت‌داری او

احنف بن قیس، بسیار امانت‌دار و راست‌کردار بود. در صفحات پیشین، داستان او و پسر عمویش، اسید، را که بر بلخ گماشته بود دیدیم و خواندیم که چون اسید از مردم شهر هدایای نفیس دریافت کرد آن را به احنف تحویل داد و او را از جشن مهرگان و کیفیت دریافت آن هدایا آگاه نمود، احنف نیز آن هدایا را با خود به نزد عبدالله بن عامر برد و در مورد آن‌ها نظر او را جویا شد، ابن عامر نیز به او گفت: که این اموال حق توست و تو را روا باشد که آن‌ها را از آن مردمان قبول نمایی. اما احتف با کمال مناعت طبع، از پذیرفتن آن اموال امتناع کرد و به ابن عامر گفت: که بدان اموال نیازی ندارد.^۲ او از چنان قناعتی برخوردار بود که به همان سهم خود از غنایم بسنده کرد و چشم طمع به دیگر اموال ندوخت.^۳

ح: آرامش و تأمل او

احنف، بسیار آرام بود و در کارهایش بسیار تأمل و صبر می‌نمود. هیچ کاری را انجام نمی‌داد جز آن‌که در مورد ماهیت و عواقب آن بارها و بارها تدبّر می‌کرد، گویند

۱- تہذیب ابن عساکر (۱۲/۷).

۲- تاریخ الطبری (۳۱۹/۵).

۳- قادة فتح السند و أفغانستان، ص ۳۱۳.

که چون عتت این کار را از او پرسیدند پاسخ داد که او تنها در چند چیز تعجیل را روا می‌داند: نماز اول وقت، تدفین مردگان و ازدواج با دختری که رسماً و علناً از او تقاضای ازدواج شده است.^۱

ط: ورع و تقوای او

احنف از آن روز که ایمان آورد، مسلمانی شد با ایمان و با تقوا، او چون ایمان آورد، به میان قوم خویش بازگشت و آنان را به پذیرفتن این دین جدید فراخواند و آنان نیز دعوت او را لیبیک گفته و به اسلام گرویدند.^۲ احنف از همان آغاز اسلام آوردنش، جان و مال خویش را در راه اعتلای این دین و دفاع از دعوت گران بسوی آن تقدیم داشت،^۳ و تا آخر عمر، هرگز از این هدف دست برداشت و آن روز که پس از رحلت رسول خدا صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم، اکثریت قوم او چون دیگر قبایل عرب، از اسلام برگشتند او با قامتی استوار، به جهاد در راه خدا و دفاع از دین بر حق او همت گماشت و در این راه، رشادت‌ها و شجاعت‌های بسیاری از خود به نمایش گذاشت. حسن بصری در توصیف این مرد بزرگ گفته است: من هرگز بزرگ قومی را ندیدم که چونان احنف بن قیس بزرگ منش و صاحب فضایل این چنین عظیمی باشد،^۴ خود احنف روایت می‌کند که عمر بن خطاب رضی اللہ عنہ مرا به مدت یک سال در مدینه نگاه داشت و در طول این مدت، همیشه نزد من می‌آمد، یادم می‌آید که هر وقت مرا می‌دید، من به کاری مشغول بودم که مورد پسند او بود.^۵ چون آن یک سال به سر آمد، عمر نامه‌ای به ابو موسی اشعری، امیر بصره، نوشت و در آن به او توصیه نمود که احنف از بزرگان آن شهر است پس در کارها و امورات مهم با او مشورت کن و نظر او را جویا شو.^۶ من نیز چون عزم بصره

۱- طبقات ابن سعد (۹۶/۷).

۲- شندرات الذهب (۷۸/۱).

۳- قادة فتح السند و أفغانستان، ص ۳۱۴.

۴- البداية و النهاية (۳۳۱/۷).

۵- قادة فتح السند و أفغانستان، ص ۳۱۴.

۶- قادة فتح السند و أفغانستان، ص ۳۱۴.

۷- تهذيب ابن عساکر (۱۲/۷).

کردم، عمر مرا فراخواند و به من گفت: من یک سال تو را آزمودم. در طول این مدت، از تو هیچ بدی و کار ناشایستی ندیدم، امیدوارم که درون تو نیز چون ظاهرت پاک و خوب باشد.^۱

نقل می کنند که احنف، شبها چراغی بر می افروخت و به نماز و دعا و ذکر و گریه و تضرع به درگاه پروردگار مشغول می شد. گویند که گاه دستش را بر چراغ می گذاشت و با خود می گفت: ای نفس! تو توان تحمل حرارت این چراغ را نداری، پس چگونه آتش دوزخ را تحمل خواهی کرد.^۲ روایت می کنند چون به او توصیه شد تا آنقدر روزه نگیرد که معده اش ضعیف و کوچک شود، او پاسخ می دهد که باید آنقدر روزه بگیرد تا بتواند خود را برای آن سفر بی انتها و بسیار سخت آماده سازد.^۳ نیز در مورد او نقل می کنند که چون به امارت خراسان منصوب شد، در میانه راه و در شبی سرد، دچار جنابت می شود و هنگامی که برای غسل، آبی نیافت، بدون این که هیچ یک از خدمتکاران را احضار کند، خود برای یافتن آب به راه افتاد که پاهایش بر اثر خارهای راه زخمی شدند و خون از آن می چکید، اما باز دست از این تلاش بر نداشت تا آنکه در کنار درختی، برکه ای را یافت که از شدت سرما یخ زده بود او یخها را شکست و با آن آب بسیار سرد خود را غسل داد تا بتواند به عبادت و راز و نیاز با پروردگار خویش پردازد.^۴ همچنین گویند که او همیشه مصحفی همراه داشت و چون خلوتی می یافت به تلاوت آن می پرداخت. در واقع، این همان شیوه ای بود که مهاجرین و انصار نیز چون در جایی آرام می گرفتند، با عشق و علاقه بسیار، بدان می پرداختند.^۵ نقل است که او چون دست به دعا بر می داشت چنین می گفت: پروردگارا! اگر مرا مورد عفو و بخشایش خود قرار دهی، این تنها به آن است که تو اهل عفو و بخشایش هستی و اگر مرا دچار عذاب نمایی، این فقط به دلیل آن است که من لایق عذاب و مجازاتم.^۶ نیز از اوست که در

۱- طبقات ابن سعد (۹۴/۷).

۲- البداية و النهاية (۳۳۱/۷).

۳- طبقات ابن سعد (۹۴/۷).

۴- همان

۵- همان (۹۵/۷).

۶- قادة فتح السند و أفغانستان، ص ۳۱۵.

دعاهایش چنین می‌گفت: خداوندا! به من ایمانی محکم و یقینی خلل ناپذیر عطا کن که با آن بتوانم مصائب دنیا را تحمل نمایم.^۱ گویند که روزی مراسم تشییع جنازه‌ای را می‌بیند، چون آن بدید دست به دعا برداشت و گفت: پروردگارا! هر که خود را برای چنین روزی مهیا ساخته است او را مورد رحم و شفقت خویش قرار ده.^۲ نیز از او روایت می‌کنند که می‌گفت: من از انسانی که دوبار از مجرای ادرار (پدر و مادر) عبور کرده است در تعجبم که چرا در گرداب کبر و غرور گرفتار می‌آید.^۳

این موارد، مهمترین فضایل احنف بن قیس بودند که سبب جلب اطمینان و ستایش مردم نسبت به او شدند. در واقع، این فضایل و ویژگی‌های افرادی است که تنها می‌توان تعداد اندک و انگشت شماری از ایشان را در هر نسل یافت.^۴ احنف از سرداران بزرگ فتوحات عثمان بود که توانست با درایت و هوش فوق‌العاده خود، طرح‌ها و تصمیمات درست و کار سازی را در آن دوران اتخاذ نماید کما این که شجاعت و دلیری کم نظیر او تأثیری بسزا در سرنوشت جنگ‌های او داشت. او شبانگهان در میان اردوگاه سربازانش می‌گشت تا به سخنان و دیدگاه‌های آنان در مورد جنگ پیش رویشان گوش فرا دهد و اگر در آن میان، نظر را صائب و معقول می‌یافت بدان عمل می‌نمود. او هرگز به این نمی‌اندیشید که تصمیم و تدبیر درست را از کجا می‌گیرد و تنها نصرت و پیروزی بر دشمنان اسلام و گسترش آن دین راستین بود که نزد او اهمیت داشت. در شجاعت او همین بس که بسیار پیش می‌آمد که خود را به مخاطره می‌انداخت تا یاران خویش را از مهلکه نجات دهد. در عین حال، او مردی بود خردمند و زیرک که می‌توانست با سپاهیان که او را به تمام معنا دوست می‌داشتند کارها و اقداماتی را انجام دهد که از توان دیگران خارج بود.^۵

۱- تہذیب ابن عساکر (۱۶/۷).

۲- تہذیب ابن عساکر (۱۶/۷).

۳- البداية و النہایة (۳۳۱/۷).

۴- قادة فتح السند و أفغانستان، ص ۳۱۶.

۵- قادة فتح السند و افغانستان، ص ۳۰۲.

به واقع، احنف بن قیس، چنان که عمر بن خطاب رضی اللہ عنہ می گفت: مردی بود در شکل یک امت و امتی بود در شکل و صورت یک مرد ظهور یافته بود، ایشان، سرور سربازان و سرداران فتوحات فلات ایران و افغانستان و ماوراءالنهر بود^۱.
به دلیل این که احنف بن قیس - که آماج حملات بی رحمانه‌ی مخالفان قرار گرفته - یکی از فرماندهان عهد عثمان بن عفان رضی اللہ عنہ بوده و در بنیان نهادن زیربنای جامعه سهم بسزایی را ایفا نمود، شرح حال وی را به طور مفصل نگاشتم.

گفتار دوم فتوحات شام

نخست: فتوحات حبيب بن مسلمه

در بخش‌های قبل گفتیم که چون عمر به شهادت رسید رومیان بر آن شدند، به منظور تلافی شکست‌های پیشین، به مسلمانان حمله کنند و سرزمین‌های از دست رفته را بازیابند. عثمان نیز به ولید بن عقبه، امیر کوفه، دستور داد تا سپاهی را به کمک شامیان اعزام نمایند. او نیز سپاهی هشت هزاره نفره را به فرماندهی سلمان بن ربیع باهلی بدان سرزمین گسیل داشت و مسلمانان توانستند سپاهیان روم را از هم متلاشی نموده و بسیاری از آنان را به هلاکت رسانند و به غنایم هنگفتی دست یابند. قبل از این رویارویی سرنوشت ساز، رومیان با ترکان پیمان بستند که در کنار هم با مسلمانان بجنگند. حبيب بن مسلمه فهری که فرمانده لشکر مسلمانان بود به این نتیجه رسید که باید بر سپاه رومیان شیخون زند و موریان، فرمانده آنان، را به قتل رساند. اتفاقاً ام عبدالله دختر نوید کلبی، همسر حبيب، به این نقشه پی برد و در مورد آن با حبيب صحبت نمود، او از حبيب پرسید: وعده‌گاه تو کجاست؟ حبيب هم گفت: یا خیمه‌گاه موریان و یا بهشت. چون حبيب بر خیمه‌گاه رومیان شیخون زد توانست سپاه آنان را تار و مار نماید و خود را به خیمه موریان رساند و چون بدانجا رسید دید که همسرش قبل از او خود را به آن رسانیده است.^۱ پس از این موفقیت، حبيب به پیشروی‌های خود در ارمنستان و آذربایجان ادامه داد و توانست آن سرزمین‌ها را یا از طریق مصالحه و یا از طریق جنگ به تصرف خود در آورد.^۲

حبيب به مسلمه از جمله فرماندهان بزرگی بود که در ارمنستان به نبرد با رومیان پرداخت و توانست سپاهیان بسیاری را مغلوب سازد و شهرها و قلعه‌های زیادی را فتح نماید.^۳ او همچنین در آن‌سوی مرزهای عراق با رومیان به کارزار پرداخت و موفق شد قلعه‌ها و شهرهای بسیاری چون شمشاط و ملطیه را به تصرف در آورد. در سال (۲۵هـ)

۱- تاریخ طبری (۲۴۸/۵).

۲- الدولة الاسلامیة فی عصر الخلفاء الراشدين، حمدی شاهین، ۲۰۲.

۳- حروب الاسلام فی الشام فی عهد الخلفاء الراشدين، ۵۷۷.

معاویه بن ابوسفیان توانست در جنگی مهم، شهر عمّوریه را از دست رومیان خارج و به قلمرو خلافت ضمیمه نماید. او در حد فاصل أنطاکیه و طرسوس به قلعه‌های متعدّدی برخورد کرد که خالی از سکنه بودند، به همین دلیل دستور داد تا مردمان بسیاری از شام و شبه‌جزیره را بدان قلعه‌ها کوچ دهند. در تابستان سال بعد، قیس بن حرّ دستور داد عیسی که از فرماندهان معاویه بود نبردهای او را ادامه دهد و بعد از کسب پیروزی‌هایی چند، تعدادی از قلعه‌های اطراف أنطاکیه را ویران کنند تا رومیان نتوانند از آن‌ها بر ضد مسلمانان استفاده کنند.^۱

دوم: عثمان رضی اللہ عنہ اولین فردی بود که فرمان نبرد دریایی را صادر نمود

در دوران خلافت عمر، معاویه بارها بدو نامه نوشت که به او اذن دهد تا از طریق دریا بر رومیان حمله برد. او در آن نامه‌ها می‌نوشت که مرزهای رومیان به شهر حمص بسیار نزدیک است تا بدانجا که یکی از روستاهای اطراف آن شهر صدای پارس سگان رومیان را می‌شنوند. تا عاقبت توانست دل عمر را به رحم آورد. عمر نیز طی نامه‌ای از عمرو بن عاص خواست دریا و کشتی‌های شناور آن را برای او توصیف نماید، عمرو نیز در نامه خود به عمر نوشت که مردمان بسیاری بر کشتی‌ها سوار می‌شوند که دل هر فردی را به ترس می‌اندازد و عقل انسان را به حیرت وامی‌دارد، سرنشینان آن کشتی‌ها یقینی بر نجات خود ندارند و آنچه بر آنان حاکم است شک و تردید در مورد سرنوشت آنان می‌باشد؛ در واقع جان آنان در گرو چند قطعه چوب است که اگر بر اثر طوفان واژگون شود همه آنان را غرق می‌نماید و چون به این بلا مبتلا نشود، سرنشینان را حیران و سرگردان دریاها می‌کند. چون این نامه به دست عمر رسید او به معاویه دستور داد تا خیال حمله به رومیان از طریق دریا را از ذهن خود خارج کند و آن را فراموش نماید و بدو گفت: «به خدا سوگند که جان یک مسلمان از تمامی قلمرو رومیان، نزد من عزیزتر و با ارزش‌تر است و به این دلیل آنان را بدان کار ملزم نمی‌کنم، ای معاویه! تو نیز دیگر این درخواست را از من ننما که جوابت را صراحتاً داده‌ام».^۲ اما این ایده هرگز از ذهن معاویه خارج نشد تا

۱- الدولة الإسلامية فی عصر الخلفاء الراشدين، ۲۰۳.

۲- تاریخ طبری (۲۵۸/۵).

آن‌گاه که عثمان به خلافت رسید. بار دیگر جریان را با عثمان در میان گذاشت و از او همان درخواست را نمود. عثمان نیز در جواب به او چنین نوشت: من در جریان پاسخ عمر که رحمت خدا بر او باد قرار داشتم و از ماجرا با خبر هستم. اما معاویه دست از اصرار بر نداشت و در نامه بعدی، بی‌خطر بودن سفر به قبرس را برای عثمان نوشت. عثمان نیز بدو نوشت که: اگر با همسرت به این سفر بروی، من آن را قبول می‌کنم، در غیر این صورت با این اقدام مخالف هستم.^۱ همچنین عثمان شرط گذاشت که معاویه هیچ یک از مسلمانان را وادار به چنین مسافرتی نکند و نیز میان آنان قرعه نیاندازد بلکه تنها مسلمانانی را با خود ببرد که داوطلبانه حاضر به چنین کاری می‌شوند.^۲ معاویه به محض دریافت این نامه، به تدارک مقدمات حرکت به جانب قبرس پرداخت. او به ساکنان ساحل دریای مدیترانه دستور داد تا به ساخت و تعمیر کشتی‌ها پرداخته و آن‌ها را در ساحل قلعه «عگا» مستقر کنند. در واقع معاویه قصد داشت تا از این نقطه حمله خود به قبرس و جزایر اطراف آن را آغاز نماید.^۳

سوم: نبرد قبرص

چون معاویه توانست کشتی‌های بسیاری را جهت حرکت به سوی قبرص تدارک ببیند، آن‌ها را در بندر عگا گرد آورد و خود همراه همسرش، فاخته دختر قرظله، طبق شرط عثمان، سوار بر یکی از آن‌ها شد. عباده بن صامت رضی اللہ عنہ نیز همراه همسر خود، ام حرام دختر ملحان سوار بر یکی از آن کشتی‌ها شد و به این ترتیب او نیز در این نبرد شرکت جست.^۴ اینجا باید گفت که ام حرام، صاحب داستان مشهوری است. انس بن مالک نقل می‌کند که رسول خدا صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم عادت داشت که گاه نزد ام حرام برود و او نیز به حضرت غذا می‌داد. در آن ایام نیز ام حرام همسر عباده بن صامت بود. روزی طبق معمول، رسول خدا صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم نزد ام حرام رفت و در خانه او غذا خورد. پس از غذا، حضرت مشغول استراحت

۱- الإدارة العسكرية في الدولة الإسلامية (۵۳۸/۲).

۲- تاریخ طبری (۲۶۰/۵).

۳- الإدارة العسكرية في الدولة الإسلامية (۵۳۸/۲).

۴- البداية و النهاية (۱۵۹/۷).

شد و ام حرام نیز به پاک کردن موی سر حضرت پرداختند. در این اثنا حضرت که تبسمی بر لب داشتند از خواب بیدار شد، ام حرام، علت این تبسم را جویا شد، حضرت فرمود:

«ناس من أمتي عرضوا عليّ غزاة في سبيل الله، يركبون ثبج هذا البحر ملوكا على الأسرة أو مثل الملوك على الأسرة».

«در خواب دسته‌ای از مجاهدان امّتم را به من نشان دادند که سوار بر امواج دریا چونان پادشاهان بر تخت‌هایشان تکیه زده بودند».

ام حرام از رسول خدا صلی اللہ علیہ و آله و سلم درخواست کرد تا حضرت دعا کند شاید که او نیز جزو آن مجاهدان باشد و حضرت نیز دعا فرمود؛ حضرت چون به خواب رفت، بار دیگر با تبسمی که بر لبان خود داشت از خواب بیدار شد و به ام حرام فرمود:

«ناس من أمتي عرضوا عليّ في سبيل الله».

«در خواب دسته‌ای از مجاهدان امّتم را به من نشان دادند».

پیامبر صلی اللہ علیہ و آله و سلم به او گفت که همان مجاهدان را در خواب دید. ام حرام گفت: دعا کنید که از زمره ی آنان باشم. رسول گرامی فرمودند: تو از پیش گامان هستی و در صفوف مقدم آنان قرار داری؛ ام حرام نیز در دوران امارت معاویه بر شام، سوار بر کشتی‌ها عازم قبرص شد تا تأویل این خواب را به چشم خود ببیند. اما چون کشتی‌ها به ساحل قبرص رسیدند این زن بزرگ با مرکب خود به زیر افتاد و بر اثر جراحت سر، جان خود را از دست داد.^۱

معاویه اعلام نموده بود که در این سفر، هیچ کس را مجبور به همراهی خود نمی‌کند اما چون کشتی‌های سپاه اسلام از ساحل عزم حرکت نمودند، می‌دید که خیل عظیمی از مسلمانان داوطلبانه قصد عزیمت به جانب قبرص را دارند.^۲ در واقع تنها دلیل این شور و شوق مسلمانان را باید در این اصل جستجو نمود که دنیا و تمامی سختی‌ها و مشکلات آن در چشم آنان حقیر و بی‌ارزش می‌نمود و در عین حالی که ثروت‌ها و

۱- صحیح البخاری، حدیث: ۲۸۷۷

۲- جولة تاریخیة، ص ۳۵۶.

نعمت‌های دنیا در اختیارشان قرار گرفته بودند و قادر بودند هر آن که می‌خواهند آن‌ها را به دست آورند نسبت به آن‌ها بی‌اعتنا و کم توجه بودند.

آنان نعمت‌های فانی دنیا را رها نموده و چشم به الطاف و رحمت جاودان پروردگارشان دوخته بودند و به همین دلیل خداوند نیز آنان را برای نصرت دین خویش، برپاداشتن عدالت، گسترش فضایل و خصایل نیک و جهاد در جهت اشاعه دین خود و غلبه آن بر دیگر مکاتب و مذاهب برگزید. آن مسلمانان، به این ترتیب یقین داشتند که رسالت حقیقی آنان تحقق همین مسایل مهم است و ایمان داشتند که جهاد در راه خدا، تنها راه کسب رضای اوست. آنان می‌دانستند که اگر در انجام این وظایف قصور و سستی از خود نشان دهند، خداوند ﷻ نصرت خویش را از آنان دریغ خواهد نمود و ایشان را از رحمت خود محروم می‌نماید و به همین دلیل که چون معاویه رضی اللہ عنہ ندا بر آورد که قصد عزیمت به جانب قبرص را دارد، شتابان گرد او جمع شدند. چه بسا داستان ام حرام، بر روح آنان تأثیر گذاشت و آنان را تشویق نمود تا از جمله مجاهدانی باشند که رسول خدا ﷺ در مورد ایشان با ام حرام سخن گفته بود. این سفر سرنوشت‌ساز در اواخر زمستان سال بیست و هشت بعد از هجرت (۶۴۹ م) روی داد.^۱

مسلمانان، از بندر عکا، به جانب قبرص به راه افتادند و چون به سواحل آن رسیدند در آن جا مستقر شدند، در این میان مرکب ام حرام رم کرد و آن زن دلیر، از مرکب به زمین افتاد و بر اثر شکافی که در سر او پدید آمد، در همان جا وفات نمود.^۲ مسلمانان او را در همان جزیره دفن کردند. امروزه ساکنان آن منطقه قبر او را به عنوان قبر زن پاک می‌شناسند. در واقع در این نبرد، مسلمانان، درسی بزرگ از رشادت‌ها و از خود گذشتگی‌ها به دیگر مسلمانان تمام تاریخ آموختند. آنان به همه یاد دادند که در راه خدا و جهاد در راه خدا و نشر و اشاعه دین او باید از خود گذشت و از هیچ چیز نهراسید.^۳ از جمله یاران و همراهان معاویه در این سفر می‌توان به بزرگانی چون ابو ایوب خالد بن زید أنصاری، ابو الدرداء، ابوذر، عباده بن صامت، وائله بن اسقع، عبدالله بن بشر مازنی، شداد

۱- جولة تاریخیة فی عصر الخلفاء الراشدين، ۳۵۶.

۲- البداية و النهایة (۱۵۹/۷).

۳- جولة تاریخیة فی عصر الخلفاء الراشدين، ۳۵۷.

بن اوس بن ثابت، مقداد بن اسود، کعب الحبر بن ماع و جبیر بن نفیر حضرمی رضی اللہ عنہم اشاره نمود.^۱

معاویه پس از مشورت با این بزرگان، تصمیم گرفت، پیکی را به جانب مردم قبرص اعزام نماید تا به آنان بگوید که قصد نبرد با آنان و تصرف جزیره ایشان را ندارد.^۲ آنان تنها به این دلیل بدان جا آمده‌اند تا ساکنان آن دیار را به دین اسلام دعوت کنند و بتوانند با رومیان به مقابله بپردازند. در واقع جزیره قبرص به مکانی تبدیل شده بود که رومیان در هنگام حملات خود به سواحل شام، در آن جا استراحت و به تجدید قوا و تدارک آذوقه و آب اقدام می‌نمودند؛ به همین دلیل تا زمانی که مسلمانان خیالشان از جانب قبرص آسوده نمی‌شد، این منطقه به مانند خاری در پشت آنان محسوب می‌شد که از طریق آن، رومیان می‌توانستند به تهدید مرزهای شام و حملات خود بدان ناحیه ادامه بدهند. اما ساکنان قبرص به این درخواست مسلمانان پاسخ مثبت نداده و در پشت برج و باروی پایتخت خود موضع گرفتند تا از خود در برابر مسلمانان دفاع کنند، آنان منتظر این بودند که رومیان به کمک آنان شتافته و از آنان در برابر مسلمانان حمایت کنند.^۳

چهارم: مردم قبرص مصالحه می‌کنند

هنگامی که مردم قبرص در پشت دیوارهای پایتخت‌شان، قسطنطین، موضع گرفتند، مسلمانان، آن شهر را به محاصره خود در آوردند. اما بعد از گذشت چند ساعت، مردم آن شهر با مطرح کردن یک شرط، اعلام کردند که حاضرند با مسلمانان مصالحه نمایند. مسلمانان نیز در پاسخ به درخواست آنان، چند شرط خود را جهت پذیرش مصالحه مطرح کردند. مردم شهر اعلام کردند که به این شهر با مسلمانان مصالحه خواهند نمود که مسلمانان هیچ‌گاه آنان را به جنگ با رومیان وادار نکنند؛ زیرا که آنان توان نبرد با رومیان را ندارند. اما شروط مسلمانان عبارت بود از:

۱- در صورت هر نوع حمله‌ای به قبرص، مسلمانان از آنان دفاع نخواهند نمود.

۱- جولة تاريخية في عصر الخلفاء الراشدين، ۳۵۷.

۲- جولة تاريخية في عصر الخلفاء الراشدين، ۳۵۷.

۳- جولة تاريخية في عصر الخلفاء الراشدين، ۳۵۷.

- ۲- ساکنان جزیره، باید تمام تحرکات رومیان در منطقه را به اطلاع مسلمانان برسانند.
- ۳- ساکنان جزیره می‌بایست هر سال هفت هزار و دویست دینار را به عنوان جزیه به مسلمانان پرداخت نمایند.
- ۴- مسلمانان بتوانند در مسیر حمله به رومیان، از این جزیره استفاده کنند.
- ۵- تحت هیچ شرایطی نباید رومیان را بر ضد مسلمانان یاری داده و آنان را به اسرار مسلمانان آگاه نمایند.^۱

پنجم: تعیین عبدالله بن قیس به عنوان فرماندهی ناوگان دریایی شام

معاویه بن ابوسفیان، با تأسیس یک ناوگان دریایی، عبدالله بن قیس جاسی را که هم پیمان قبیله فزاره بود به فرماندهی آن منصوب نمود؛ عبدالله بن قیس نیز در طول سال توانست پنجاه نبرد را با موفقیت به پایان رساند بدون این که فردی از سربازانش غرق و یا کشته شوند، او همیشه دعا می‌کرد که خداوند تمام سربازانش را صحیح و سالم حفظ نماید و خداوند نیز دعای او را مستجاب نمود، تا آن گاه که تقدیر این بود تنها او کشته شود. نقل است که چون با قایق خود به ساحل سرزمین روم رفت، گدایان بسیاری دور او را گرفتند و او نیز به آنان صدقه داد. زنی که از او صدقه دریافت کرده بود، چون به روستای خویش بازگشت به مردان آن جا گفت که اگر می‌خواهید عبدالله بن قیس را بکشید می‌توانید او را در لنگرگاه ببابید. آنان گفتند: که چگونه می‌توانند او را بشناسند؛ آن زن آنان را مورد سرزنش قرار داد و به آنان گفت: که یافتن عبدالله برای هیچ فردی مشکل نیست، آنان نیز به راه افتادند و چون او را یافتند و بر او یورش بردند و با او به جنگ پرداختند و توانستند او را به شهادت رسانند. قایق‌ران او توانست خود را از مهلکه نجات دهد و ماجرا را به یاران عبدالله خبر دهد، آنان نیز خود را به لنگرگاه رسانند و با مهاجمان درگیر شدند. فرمانده این تعداد از مسلمانان، سفیان بن عوف ازدی بود و چون به سوی مهاجمان می‌شتافت فریاد می‌زد و دیگر مسلمانان را به حمله فرا می‌خواند و در عین حال آنان را ملامت می‌نمود. کنیز عبدالله فریاد زد که عبدالله هرگز این چنین نبرد

۱- تاریخ طبری (۲۶۱/۵).

نمی کرد. سفیان از او پرسید: پس عبدالله چگونه به مبارزه می رفت، آن کنیز بدو گفت: عبدالله شمشیر به دست می گرفت و به میدان کارزار می رفت و به تقویت روحیه سربازانش می پرداخت؛ سفیان نیز دیگر از ملامت مسلمانان دست برداشت و همان روش عبدالله را در پیش گرفت، آن روز تعدادی از مسلمانان به شهادت رسیدند.^۱

چون از زنی که خبر حضور عبدالله بن قیس را به رومیان داده بود پرسیدند که او را چگونه شناخته است، او گفت: ظاهراً عبدالله همانند بازرگانان بود، وقتی که از او صدقه خواستم، به من چون پادشاهان صدقه داد. دانستم که او خود عبدالله بن قیس است.^۲

به این ترتیب می بینیم که چون تقدیر خداوند سبحانه و تعالی مرگ عبدالله بن قیس به دست دشمنان اسلام بود، به گونه ای مقدمات شهادت او را فراهم آورد که مرگ او هیچ نوع لطمه ای به اعتبار و مجد مسلمانان وارد نیاورد. عبدالله خود، مستقیماً برای کسب اخبار و احوال ساحل رومیان بدانجا رفت. اما از بد حادثه زنی توانست او را بشناسد، آن زن مردی را دید در لباس بازرگانان اما با سخاوت و بخشش سلاطین و پادشاهان. او در آن مرد علایم و نشانه های بزرگان و رؤسا را می دید و به همین خاطر دانست که این مرد باید فرمانده شجاع و شکست ناپذیر ناوگان مسلمانان، عبدالله بن قیس باشد که تنها و بدون نگهبان به ساحل رومیان آمده است.

حال می بینیم که سخاوت کریمانه او نسبت به غیر مسلمانان، باعث شد که راز او آشکار شود و دشمنان با احاطه او با آن مرد بزرگ به نبرد پردازند و به این ترتیب بود که عبدالله توانست به افتخار والای شهادت نائل آید.

در واقع فرمانده سپاهیان اسلام، خود الگوی والایی برای دیگر مسلمانان بودند که توانستند پیروزی های بزرگی را به دنیای اسلام ارزانی دارند و جایگاه خود را به عنوان أسوه و الگوی آیندگان تثبیت نمایند. عبدالله بن قیس نیز چونان دیگر فرماندهان بزرگ سپاهیان اسلام، خطرات بزرگ را به جان می خرید. او خود، مسئولیت خطیر شناسایی کسب اخبار مناطق رومیان را به عهده گرفت و جان هیچ یک از سربازان را به خطر نیانداخت. او خوب می دانست با این کار در مهلکه بزرگی گام بر می دارد اما هرگز خطر

۱- تاریخ طبری (۲۶۰/۵).

۲- تاریخ طبری (۲۶۰/۵).

این سفر، او را از انجام این مأموریت مهم و به مخاطره انداختن جان خویش باز نداشت. سپس او را می‌بینیم که از اخلاق نیک و فضایل برجسته‌ای برخوردار است. او دست محبت و کمک به جانب زنان و نیازمندان دشمنان خویش دراز می‌کند و سخاوتمندانه از مال خویش که نوع بشر آن را از هر چیز دیگری بیشتر دوست دارند، انفاق می‌کند. او را مردی می‌بینیم که با سربازان خود دوست و رفیق است و با صبر و تحمل نسبت به اشتباهات و سهل‌انگاری‌های آنان، هرگز در حق آنان با تکبر و نخوت برخورد نمی‌کند و هرگز نسبت به آنان خشونت و برخورد ناپسند را به کار نمی‌گیرد. آن‌گاه که در میدان کارزار و در بحبویه جنگ است، تمرکز و کنترل خویش را از کف نمی‌دهد و تلاش می‌کند از بار فشار آن لحظات بر سربازان خود بکاهد و چون زیر دستان او کاری را به اشتباه ضایع می‌کنند، بر آنان تازیانه سرزنش و تحقیر را فرود نمی‌آورد و هیاهو به پا نمی‌کند. سپس چون به جانشین او، سفیان ازدی، می‌نگریم، می‌بینیم که او به خاطر بی‌تجربه بودن، در موقع جنگ دستپاچه شده و به افراد زیر دست خود فریاد می‌کشد و آنان را مورد ملامت قرار می‌دهد. اما نکته‌ای که باعث می‌شود به شخصیت او ارج نهیم آن است که چون کنیز عبدالله به قیس، این رفتار او را نادرست می‌داند و به او شیوه صائب و حکیمانه عبدالله را یادآور می‌شود، بلافاصله به تبعیت از آن روش می‌پردازد، بدون این که غرور بی‌جا او را از شنیدن سخن حق باز دارد و لو از زبان یک کنیز گمنام باشد. این یک نمونه بارز از غلبه بر نفس است که نسل‌های نخستین مسلمانان، خود را بدان آراسته بودند و به همین دلیل بود که توانستند به چنان دستاوردها و پیروزی‌های عظیمی دست یابند. آنان راد مردانی بودند با ایمان والا، درکی عمیق از دین که چون با مستکبران و زورگویان مصاف می‌نمودند بسیار قدرتمند و بی‌رحم بودند و چون به نیازمندان و ستم‌دیدگان بر می‌خوردند، افرادی مهربان و سخاوتمند می‌شدند که رفتار و گفتار آنان نزد خاکیان بس زیبا و ستوده می‌نمود.^۱

ششم: مردمان قبرص نقض پیمان می کنند

در سال سی و دوم بعد از هجرت، مردمان قبرص، تحت فشار شدید رومیان، ناچار می شوند کشتی های خود را در اختیار آنان قرار دهند تا در حمله به مسلمانان از آنها استفاده کنند و این نقض پیمانی بود که مردمان قبرص، چند سال پیش، با مسلمانان بسته بودند. معاویه نیز تصمیم گرفت به قبرص حمله کند و آن را به زیر سلطه حکومت اسلامی در آورد. به همین دلیل او خود، از یک سو و عبدالله بن سعد بن ابی سرح از سوی دیگر بر این جزیره یورش بردند. سپاهیان اسلام توانستند بسیاری از دشمنان و پیمان شکنان را به قتل رسانند و به غنایم عظیمی دست پیدا کنند.^۱ بر اثر این شکست های سنگین، حاکم قبرص ناچار شد از معاویه درخواست صلح نماید. معاویه نیز براساس همان شروط صلح اول با آنان مصالحه نمود.^۲

اما معاویه می دانست که باز امکان دارد رومیان از قبرص برای حمله به مسلمانان استفاده کنند و به همین خاطر تصمیم گرفت نیرویی را جهت حفاظت از قبرص در برابر رومیان و حفظ امنیت و آرامش آن دیار در آن جزیره مستقر کند. بر همین اساس او نیرویی متشکل از دوازده هزار سرباز را همراه مردمانی از شهر بعلبک بدانجا گسیل داشت. آنان در آن جزیره شهری بنا نمودند و مسجدی ساختند. در کنار این مسایل، معاویه، ارزاق و مایحتاج سربازان مستقر در آن دیار را تأمین می نمود تا مشکلی از این حیث برای آنان پیش نیاید. وضع به همین منوال می گذشت و جزیره در امنیت و آرامش به سر می برد و در آن سوی دریا هم مسلمانان از حملات گاه و بیگاه رومیان مصون ماندند؛ در واقع مسلمانان به این نتیجه رسیدند که مردمان قبرص، مردمانی ضعیف اند و قادر به جنگ با رومیان و دفاع از خود در برابر آنان نیستند و رومیان در جهت منافع خود از آنان سوء استفاده می کنند، به همین دلیل بر خود لازم دیدند که با اعزام نیرو به قبرص از ساکنان آنجا در برابر رومیان دفاع نمایند. اسماعیل بن عیاش در این رابطه چنین

۱- حولة تاريخية، ۳۵۹-۳۶۰.

۲- فتوح البلدان، ۱۵۸.

می گوید: مردم قبرص، مردمانی هستند ضعیف و ناتوان که رومیان بر جان و مال و ناموس آنان تسلط دارند و این بر ماست که از آنان در برابر رومیان محافظت نماییم.^۱

هفتم: اگر مردمان بر خداوند ﷻ طغیان کنند عقاب و مجازات آنان نزد خداوند چه آسان است

نقل است که چون ابو الدرداء رضی اللہ عنہ اسرای قبرص را دید، به گریه افتاد و گفت: اگر مردمان بر پروردگار خویش عصیان ورزند، عقاب و مجازات آنان نزد خداوند ﷻ چه آسان است! آنان قومی بودند عزتمند که می توانستند بر دشمنان خود پیروز شوند اما آن هنگام که دستورات خداوند بزرگ را رها کردند به این سرنوشت ذلت بار دچار شدند.^۲ گویند که جبیر بن نفیر به او خطاب کرد: آیا بر این قوم گریه می کنی حال آن که امروز روزی است که خداوند متعال اسلام و مسلمین را با این فتح و ظفر، با عزت نموده است.

ابو الدرداء رو به جبیر نمود و بدو گفت: بدان اینان ملتی بودند قدرتمند و توانا که چون از دستورات خداوند سرپیچی کردند، خداوند آنان را به این مصیبتی که می بینید گرفتار نمود. او این قوم را اسیر دیگران نمود و خداوند قومی را که اسیر و ذلیل گرداند، دیگر به آنان اعتنایی نمی کند. حقا که عذاب و مجازات بندگانی که دستورات و اوامر الهی را نادیده انگارند چقدر نزد خداوند متعال آسان است.^۳

اگر به این سخنان ابو دردء خوب بنگریم بصیرت عمیق و بینشی درست از شریعت را به ما می رساند این صحابی جلیل القدر بر مردمانی می گریست که به خاطر عناد خود، خداوند چشم دل آنان را بر حقیقت اسلام بست تا به چنین سرنوشت دردناکی مبتلا شدند. آنان از عرش عزت به ارض ذلت افتادند و خود را خوار و ذلیل نمودند. اینان با اصرار بر باطل و امتناع از پذیرفتن دین حق این سرنوشت را برای خود رقم زدند و حال آن که اگر اندکی تأمل می کردند و آینه دل خویش را از غبار دروغها و عقاید باطل می زدودند، به یقین ملک و عزت خویش را حفظ می نمودند و از حمایت دولت اسلامی

۱- جولة تاريخية، ۳۶۱.

۲- التاريخ الإسلامي (۱۲/۳۹۶).

۳- البداية و النهاية (۷/۱۵۹).

نیز برخوردار می‌شدند، این بینش عمیق ابو‌الدرداء، نمایانگر رحمت و شفقتی است که از نفسی پاک و تربیت یافته مکتب اسلام نشأت گرفته بود و این احساس عمیق در اشک‌های آن مرد بزرگ تجلی یافت. او با گریستن بر احوال و مصائب آن مردمان، رأفت و تأسف خود بر سرنوشت آنان را ابراز می‌نمود و بر حال آنانی که باید بقیه عمر خویش را در ذلت می‌گذراندند افسوس می‌خورد. او به همان قدر از فتح و ظفر مسلمانان شاد بود نسبت به حال و روز کفاری که با نپذیرفتن اسلام باید در انتظار عذابی دردناک و جاودان در آخرت باشند، اندوهگین و ناراحت بود؛ حال اگر عذاب آخرت توأم با درد اسارت و مرگ ذلیلانه باشد غم آن دو چندان خواهد بود.^۱

هشتم: عبادہ بن صامت رضی اللہ عنہ غنائم قبرص را تقسیم می‌کند

هنگام تقسیم غنائم، عبادہ بن صامت خطاب به معاویہ بن ابوسفیان گفت: در غزوه‌ی احد همراه پیامبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم بودم و چون هنگام تقسیم غنائم فرا رسید، مردم در مورد تقسیم آن‌ها حرف و حدیث‌های زیادی بر زبان راندند. رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم موی شتری برداشتند و به مردم فرمودند:

«ما لي مما أفاء الله عليكم من هذه الغنائم إلا الخمس، والخمس مردود عليكم».

«ای مردم بدانید تنها یک پنجم این غنائمی را که خداوند تعالی به شما عطا فرموده است، متعلق به من است و خوب می‌دانید که آن یک پنجم هم به خود شما بر می‌گردد».

پس تو ای معاویہ! از خداوند بترس و غنائم را براساس دستور شریعت تقسیم کرده و سهم هیچ کسی بیشتر از دیگری مکن. معاویہ رو به عبادہ نمود و بدو گفت: من تو را مأمور تقسیم غنائم می‌کنم، زیرا کسی را در شام بهتر و داناتر از تو سراغ ندارم. غنائم را میان مستحقان آن تقسیم کن و در حین تقسیم خداوند تعالی را به یاد داشته باش. سپس عبادہ به این امر پرداخت و در این کار ابو‌الدرداء و ابوامامه نیز به او کمک نمودند.^۲

۱- التاريخ الإسلامی (۱۲/۳۹۷).

۲- الرياض النضرة، ۵۱۶.

گفتار سوم فتوحات جبهه مصر و آفریقا

نخست: سرکوب شورشیان در اسکندریه

شکست رومیان در اسکندریه، چنان بر آنان سخت آمد که نمی توانستند آن را باور کنند، به همین دلیل در پی فرصتی بودند که این شکست را جبران نموده و اسکندریه را باز پس گیرند. بر همین اساس، شروع به تحریک و تشویق رومیان ساکنان اسکندریه کردند تا آنان را بر ضد حاکم و مسلمانان اسکندریه بشورانند. در حقیقت رومیان دریافته بودند که اگر نتوانند اسکندریه را باز پس بگیرند، دیگر جایی در مصر و شمال آفریقا نخواهند داشت. برحسب اتفاق خود مردم اسکندریه نیز به دلایلی قصد شورش علیه مسلمانان را داشتند. و چون رومیان از آنان خواستند که همراه آنان علیه مسلمانان قیام نمایند. آنان نیز این درخواست را پذیرفتند. سپس طی نامه به کنستانتین پسر هراکلیوس، او را از اوضاع و احوال مسلمانان در اسکندریه با خبر ساختند و از ذلت و خواری رومیان در اسکندریه شکوه‌ها نمودند.^۱ از دیگر سو نیز عثمان، عمرو بن عاص را عزل و عبدالله بن سعد بن ابی سرح را به جای او منصوب کرده بود. در این میان، منویل، فرمانده سپاه رومیان به اطراف اسکندریه رسید و خود را مهیای حمله به اسکندریه می نمود. او با خود سپاهی عظیم فراهم آورده که سیصد کشتی پر از سلاح و ادوات جنگی آنان را به سواحل اسکندریه حمل می نمود.^۲

چون مصریان از حضور رومیان در اطراف اسکندریه آگاه شدند نامه‌ای به عثمان نوشته و از او خواسته تا عمرو بن عاص را بار دیگر به امارت مصر منصوب نماید، زیرا عمرو از هیبت و ابهت خاصی نزد رومیان برخوردار بود و آنان از او هراس داشتند و همچنین روش جنگ با رومیان را خوب می دانستند. خلیفه نیز این خواست مصریان را پذیرفت و عمرو را به امارت مصر گماشت.^۳ از طرف دیگر، منویل و سپاهیان او به غارت

۱- الریاض النضره، ۵۱۶.

۲- جولة تاریخیة، ۳۳۵.

۳- جولة تاریخیة، ۳۳۵.

اسکندریه پرداختند و آن را همراه روستاهای اطرافش به خاک یکسان نمودند و در حق مردمانش جنایت‌ها و ستم‌های بسیاری روا داشتند. عمرو به آنان مهلت داد تا آن‌جا که می‌توانند به قتل و غارت و تجاوز بپردازند و حقیقت خود را به مردم مصر نشان دهند، عمرو می‌خواست مردم مصر بفهمند که رومیان تا چه میزان با مسلمانان و حاکمان ایشان تفاوت دارند؛ به واقع عمرو می‌دانست که رومیان با این جنایت‌ها و غارت‌های خود، نفرت مردم مصر را برای خود می‌خرند و آنان را از خود خواهند راند. منویل پس از غارت و چپاول اسکندریه، عزم مصر سفلی نمود اما عمرو به پیشواز او نرفت، او می‌خواست رومیان در مسیر خود، به جنایت‌ها و تجاوزها و قتل و غارت‌های خود ادامه دهند و با این کارهای احمقانه‌ی خویش مردم مصر را به خشم خواهند آوردند و آن‌گاه که مسلمانان به مقابله رومیان روند، آنان را کمک و مساعدت خواهند داد تا از شر رومیان رهایی یابند. او این سیاست زیرکانه خود را چنین بیان می‌نمود: بگذارید رومیان به جانب من آیند، آنان در مسیر خود هر که را یابند مورد ستم و غارت خویش قرار می‌دهند و به این ترتیب دشمنان ما یکدیگر را تضعیف و خوار می‌کنند.^۱

عمرو درست می‌اندیشید، رومیان به هر جایی که قدم می‌گذاشتند دست به قتل و غارت و تجاوز می‌زدند. طبیعتاً مصریان از این نوع اقدامات خشونت‌آمیز آنان به تنگ آمده و خواهان آن بودند که نیروی خود را از چنگال رومیان جنایت‌کار و فاسد نجات دهند.^۲ چون منویل به منطقه نقیوس رسید، عمرو خود را برای نبرد با او آماده نمود و سربازانش را به آن ناحیه گسیل داشت. دو لشکر در کنار قلعه نقیوس و در ساحل رود نیل به مصاف رفتند. سربازان هر دو سپاه، شجاعت‌های بسیاری از خود نشان دادند، جنگ میان دو سپاه به اوج خود رسید، عمرو تنها راه را در این دید که خود به صفوف سواران رومی حمله برد و نظم این صف را از میان ببرد؛ او شمشیرش را بر کشید و بر آنان تاخت، تعداد زیادی از سواران را به هلاکت رسانید تا این که اسبش از پای درآمد، سپس به سپاه پیاده خود ملحق شد و در کنار آنان به جنگ با رومیان پرداخت، مسلمانان چون دیدند که فرماندهی آنان این چنین شجاعانه با دشمن پیکار می‌کند، چونان شیر بر صفوف

۱- جولة تاریخیة، ۳۳۶ و عثمان بن عفان، هیکل، ۶۷.

۲- جولة تاریخیة، ۳۳۶.

دشمن یورش بردند و از دهشت آن نبرد سخت هراسی به دل ندادند، در برابر این حمله همه جانبه مسلمانان، توان رومیان سست شد و نظم آنان از هم گسست و سرانجام طعم تلخ شکست را چشیدند، آنان با افرادی می‌جنگیدند که در هر دو صورت نصرت و یا شهادت، پیروز میدان بودند. پس از این شکست به جانب اسکندریه گریختند شاید بتوانند با پناه بردن به برج و باروی مستحکم آن، جان حقیر خویش را از شبح مرگی که سپاهیان را فرا گرفته بود، پنهان نمایند.^۱

چون مصریان دیدند که رومیان از سپاه اسلام شکست خورده‌اند به کمک سپاهیان اسلام شتافتند و به تعمیر و بازسازی راه‌ها و پل‌هایی پرداختند که رومیان از پس خود تخریب نموده بودند، آنان از این خوشحال بودند که سرانجام دشمنی که به نوامیس آنان هتک حرمت می‌نمود و اموال و مایملکشان را چپاول می‌کرد به دست توانای مسلمانان شکست خورده است و به همین دلیل تا آن‌جا که می‌توانستند این سپاه آزادی بخش را با اسلحه و آذوقه تأمین می‌کردند.^۲ هنگامی که عمرو بن عاص به اسکندریه رسید دستور داد تا دیواری بنا شود و بر آن منجنیق‌ها نصب کنند.

سپس فرمان داد تا زمانی که حصار اسکندریه فرو ریزد با منجنیق به سوی آن سنگ پرتاب کنند، چون دیوارهای اسکندریه سست شده مسلمانان توانستند دروازه شهر را بگشایند، پس از ورود سپاهیان اسلام به داخل شهر، آنان توانستند سپاهیان روم را از دم تیغ بگذرانند و شکست سختی را بر آنان وارد نمایند؛ آنان همچنین زنان و کودکان بسیاری را به اسارت گرفتند، هر کس توانست خود را از مهلکه نجات دهد، به جانب کشتی‌های رومیان می‌رفت تا جان خویش را حفظ کند.

خود منویل، در اثنای جنگ کشته شد. چون مسلمانان به مرکز شهر رسیدند و دیگر احدی جرأت مقاومت در برابر آنان را نداشت، عمرو فرمان صلح داد.^۳ پس از پایان جنگ، عمرو دستور داد در همان نقطه‌ای که جنگ را به پایان برد، مسجدی به نام مسجد

۱- فتوح البلدان، ۶۹.

۲- جولة تاریخیة، ۳۳۸.

۳- جولة تاریخیة، ۳۳۸.

الرحمه بنا کنند. ۱. آرامش به این شهر کهن بازگشت و مردمانی که از ترس رومیان از شهر گریخته بودند، بدانجا مراجعت کردند. اسقف بنیامین نیز که از جمله فراریان بود به شهر بازگشت و از عمرو درخواست نمود تا با قبطیان رفتاری نیک و منصفانه شود، زیرا که قبطیان، پیمان خود با مسلمانان را نشکستند و به وظایف خود در برابر آن‌ها عمل نمودند. همچنین از عمرو خواست که با رومیان پیمان صلحی امضا نکند و چون وفات یابد اجازه دهد او را در کلیسای یحسین دفن کنند.^۲

پس از پایان جنگ، مصریان از اقصی نقاط مصر نزد عمرو شتافتند تا از او بخاطر بیرون راندن رومیان ستمکار تشکر و قدردانی کنند. آنان همچنین از او خواستند تا اموال و چارپایانشان را که رومیان چپاول کرده بودند به آنها باز پس دهد و به او گفتند: رومیان اموال و چارپایان ما را به زور از ما گرفته‌اند. در عین حال ما هرگز به شما و پیمانمان خیانت نکردیم. عمرو نیز با این درخواست آنان موافقت نمود و دستور داد هر کس که دلیلی بر مالکیت خود بیاورد، می‌تواند مایملک خویش را باز پس گیرد.^۳ سپس عمرو دستور داد تا برج و باروی اسکندریه را ویران نمایند. اسکندریه با وجود نبود دیوار، از چهارجانب در امنیت کامل قرار داشت؛ شرق و جنوب آن در اختیار مسلمانان بود، غرب آن نیز پس از فتح مناطق برقه، زویله، طرابلس که با مصالحه و قبول پرداخت جزیه از جانب ساکنان آن‌ها به تصرف مسلمانان در آمده بود، مورد محافظت قرار گرفت. شمال این شهر نیز اگرچه در اختیار رومیان بود اما آنان با درس بزرگی که از نبرد اخیر گرفته بودند، جرأت آن را نداشتند که حتی فکر حمله‌ای دیگر به اسکندریه را از ذهن خود بگذرانند. اگر هم چنین اندیشه باطلی می‌نمودند هیئات که بتوانند وارد شهر بشوند؛ زیرا که با آن اقدامات وحشیانه خود، هیچ یار و یآوری را برای خود به جا نگذاشتند تا از آن‌ها مجدد آنان به اسکندریه حمایت و استقبال کند. همچنین مسلمانان به شدت از آن ناحیه محافظت می‌کردند.^۴

۱- جولة تاريخية، ۳۳۸.

۲- جولة تاريخية، ۳۴۰.

۳- جولة تاريخية، ۳۴۰.

۴- جولة تاريخية، ۳۴۱.

دوم: تصرف سرزمین «نوبه»

در دوران خلافت عمر بن خطاب رضی اللہ عنہ، عمرو از او اذن گرفت که به فتح سرزمین «نوبه» پردازد؛ اما با آغاز جنگ، دید با جنگی رو به رو شده است که بیشتر مسلمانان تجربه آن را نداشتند. دشمنان با پرتاب تیر، چشم جنگجویان را کور می کردند و به این ترتیب آنان را از هر نوع تحرکی باز می داشتند. به حدی این شیوه مخرب بود که در همان آغاز جنگ، یکصد و پنجاه سرباز، چشم خود را از دست دادند. عمرو ناچار شد با سپاهیان، صلح کند اما حاضر نشد امتیازات فوق العاده ای را به آنان واگذار نماید.^۱ پس از به قدرت رسیدن عبدالله بن سعد بن ابی سرح، او نیز در سال سی و یک بعد از هجرت، توان خود را برای فتح نوبه آزمایش نمود اما باز با همان مشکل لاینحل عمرو برخورد کرد. با وجود نبرد سختی که میان او و سیاه پوستان روی داد، بسیاری از سربازان عبدالله چشم خویش را از دست دادند. شاعری در وصف این روز سخت چنین سروده است:

لم ترعین مثل یوم دمقله والخیل تعدو بالدروع منقله^۲

(هیچگاه کسی جنگی چون جنگ «مقله» را به چشم خود ندیده بود. در میان کارزار، اسبان سنگین از داشتن زره‌ها به تاخت می دویدند).

اهل نوبه از عبدالله خواستند با آنان مصالحه نماید، او نیز با آنان پیمان صلحی بست که شش قرن به طول انجامید.^۳ طبق این پیمان، مسلمانان، استقلال سپاهیان را به رسمیت شناخته و در مقابل، مسلمانان نیز می بایست از جانب امنیت مرزهای خود با سپاهیان مطمئن باشند؛ این پیمان باعث شد تا دروازه‌های نوبه به روی بازرگانان مسلمانان گشوده شود و نیز آنان بتوانند جنس‌های مورد نیاز خود را از جانب سرزمین نوبه به سرزمین‌های دیگر وارد نمایند. در طول این شش قرن مسلمانان با مردمان نوبه روابط حسنه‌ای برقرار کرده و این خود، سبب شد تا بسیاری از مردمان آن سرزمین‌ها به دین اسلام گرویدند.^۴

۱- الخلافة و الخلفاء الراشدون، ۲۲۹.

۲- قادة الفتح لبلاد المغرب (۱/۶۱-۶۳).

۳- الخلافة و الخلفاء الراشدون، ۲۲۹.

۴- قادة الفتح لبلاد المغرب (۱/۶۱-۶۳).

سوم: فتح آفریقا

از جمله مهمترین اهدافی که عمرو بن عاص به خاطر نیل به آن‌ها، مناطقی چون برقه و طرابلس را به تصرف در آورد، فتح آن سرزمین‌ها و از میان بردن سایه شوم طاغوت روم بر آن مناطق بود تا شاید دین حق بر آنان آشکار شود و راه راست را از باطل تمیز دهند و بتوانند به آزادی- که حق آنان بود- دست یابند. پس از این فتوحات مبارک بود که نور ایمان به درون آن سرزمین‌ها تابیدن گرفت و تاریکی‌های نشأت گرفته از عبادت و پرستش بتان و برگزیدن و اطاعت خدایانی از نوع بشر را از میان برد^۱. دکتر صالح مصطفی در مورد حمله عبدالله بن سعد بن ابی سرح به آفریقا چنین می‌گوید: در سال ۲۶ هـ/ ۶۴۶ م، عثمان، عمرو بن عاص را از امارت مصر عزل و عبدالله بن سعد بن ابی سرح را به جای او گماشت. عبدالله نیز چون عمرو، سوارانی را به اطراف و اکناف آفریقا می‌فرستاد و آنان نیز در بازگشت، غنایمی همراه خود می‌آوردند^۲. مأموریت این سواران این بود که مقدمات فتح آفریقا را فراهم آورند و اطلاعات ذی قیمتی را نزد عبدالله بیاورند. در واقع این سواران مانند گروه‌های شناسایی امروز بودند که چونان پیش قراولان ارتش و جاسوسان آن به کسب اخبار و شناخت اوضاع پیرامون می‌پردازند. پس از این که عبدالله اطلاعات با ارزش و جامعی از اوضاع و احوال آفریقا و نیز نیروهای دشمن و مواضع آنان به دست آورد، نامه‌ای به عثمان بن عفان رضی اللہ عنہ نوشت و این اطلاعات را در اختیار او قرار داد و از او خواست با عنایت به این اطلاعات، اذن حمله به آفریقا را به او بدهد. عثمان نیز صحابه را گرد هم آورد و در مورد حمله به آفریقا با آنان مشورت نمود، همه‌ی اصحاب جز ابو اعور سعید بن زید رضی اللہ عنہ با این کار موافقت نمودند. دلیل سعید برای مخالفت با این حمله این بود که عمر بن خطاب، مسلمانان را از حمله به آفریقا منع می‌نمود و آن را کاری نادرست می‌دانست، به هر حال عثمان، براساس اجماع صحابه، مردم را به جهاد و نبرد در آفریقا فرا خواند، مدینه، پایتخت خلافت اسلامی، مملو از داوطلبین حضور در این جهاد شد و حکومت نیز به تجهیز آنان جهت اعزام به مصر اقدام نمود. انبوه داوطلبانی که خواستار اعزام به مصر بودند و نیز حضور بزرگان صحابه،

۱- الشرف و التسامی بحركة الفتح الإسلامي، علی محمد الصلّابی، ۱۸۹.

۲- لیبیامن الفتح العربی حتی انتقال الخلافة الفاطمیة، ۴۹.

جوانان اهل بیت و فرزندان مهاجرین و انصار، خود دلیلی است بر اهتمام فوق‌العاده مسلمانان به این جهاد بزرگ.

حضور افرادی چون حسن و حسین، ابن عباس، ابن جعفر رضی الله عنهما و دیگران بیانگر اهمیت آن نبرد می‌باشد. تنها از قبیله مهره، ششصد مرد، از قبیله غنث، هفتصد نفر و از قبیله میدعان، هفتصد جنگجو داوطلب حضور در این سپاه شدند. چون سپاه مهیای عزیمت شد، عثمان برایشان خطبه خواند و آنان را برای جهاد تشویق نمود. سپس حارث بن حکم را تا زمانی که به سپاه عبدالله بن سعد ملحق شوند به فرماندهی آن‌ها منصوب نمود. نقل است که عثمان، هزار شتر را در اختیار آن سپاه قرار داد تا با آن‌ها افراد ضعیف را حمل کنند. هنگامی که سپاه به مصر رسید، به جرگه سپاهیان عبدالله بن سعد پیوست و همراه عبدالله از فسطاط عازم آفریقا شدند، این سپاه که قریب به بیست هزار نفر می‌شد، از مرزهای مصر عبور کردند و چون به برقه رسیدند، عقبه بن نافع فهری همراه سپاهش به آنان ملحق شد. آنان در برقه با هیچ مشکلی برخورد نکردند و علت آن این بود که مردم آن دیار کاملاً به پیمان خود با عمرو بن عاص وفادار بودند، تا آن‌جا که هیچ‌گاه خراج بگیری بدانجا اعزام نمی‌شد و مردم، خود، خراج‌های خود را سر وقت به مصر می‌فرستادند. نقل است که چون از عمرو بن عاص در مورد آن پرسیدند گفت: من در مصر حکومت کرده‌ام اما هیچ کس را چون مردمان انطابلس (برقه) پایبند به عهد و پیمان خویش نمی‌شناسم، آنان به هر عهدی که می‌بندند کاملاً وفادار می‌مانند. عبدالله بن عمرو بن عاص می‌گوید: اگر مال و ثروتم در حجاز نمی‌بود، به یقین در برقه ساکن می‌شدم، زیرا هیچ جایی را آرام‌تر و امن‌تر از آن‌جا نمی‌شناسم.^۱

به این ترتیب این حمله پس از ملحق شدن سپاه عقبه بن نافع به سپاه عبدالله بن سعد به آفریقا آغاز شد. عبدالله نیز با اعزام پیش‌قراولان و جاسوسان به تمام اطراف و اکناف آفریقا، از وضعیت آن مناطق و نیز راه‌های طول مسیر مطلع می‌شد، این افراد تمام حرکات دشمن را زیر نظر داشته و از هر نوع کمین یا حمله غافل‌گیرانه با خبر می‌شدند. از جمله نتایج این اقدامات، شناسایی این بود که آنان توانستند کشتی‌های جنگی امپراتوری روم را

۱- لیبیامن الفتح العربی حتی انتقال الخلافة الفاطمية، ۳۹.

که در نزدیکی های شهر طرابلس لنگر انداخته بودند، پیدا کنند، به محض این که مسلمانان از توقف این کشتی ها در آن نقطه با خبر شدند به آن ها حمله برده و آن ها را به تصرف خود در آوردند؛ آنان توانستند یکصد نفر از ملوانان را اسیر کرده و به غنایم ارزشمندی دست یابند و این اولین غنایم با ارزش بود که مسلمانان در این سفر به دست آوردند.^۱ عبدالله همچنان، پس از این پیروزی روحیه بخش، راه خود را به سوی آفریقا ادامه داد، در طول مسیر، جاسوسانی را جهت کسب اخبار به دیگر مناطق گسیل می داشت تا این که سپاه به شهر «سیبطله» رسید، در آن جا سپاه اسلام و سپاه جرجیر، حاکم آفریقا، رودروی هم قرار گرفتند. نقل است که شمار سربازان جرجیر به یکصد و بیست هزار نفر می رسید. نخست دو فرمانده سپاه، پیغام ها و نامه هایی برای هم فرستادند که مضمون غالب آن ها، این بود که عبدالله به جرجیر پیشنهاد نمود یا به اسلام ایمان آورد یا با قبول حاکمیت اسلام بر کیش خود بماند و در مقابل به مسلمانان جزیه پرداخت نماید. اما جرجیر هیچ کدام از این پیشنهادات را نپذیرفت و بر مواضع خود اصرار ورزید. سرانجام دو سپاه به مصاف هم رفتند. جنگ چند روز به طول انجامید تا این که سپاهی به فرماندهی عبدالله بن زبیر به یاری سپاهیان اسلام آمد و به این ترتیب، جرجیر ستمکار به سرنوشت خود رسید.^۲

چون رومیانی که در ساحل دریا مستقر بودند، از سرنوشت جرجیر و مردمان سیبطله با خبر شدند، به شدت احساس ترس نمودند؛ نخست خواستار جنگ با عبدالله بن سعد بن ابی سرح بودند اما به خاطر ترس از او، بدو نامه نوشتند و از او خواستند که سپاهیان خود را از آن جا ببرد و رومیان متعهد می شوند که به او حمله نکنند و هر سال سیصد قنطار طلا و در روایتی دیگر، یکصد قنطار طلا را به عنوان جزیه به مسلمانان پردازند. عبدالله نیز این شرط را پذیرفت و جزیه را از آنان تحویل گرفت. اما با رومیان شرط گذاشتند غنایمی را که مسلمانان قبل از مصالحه به دست آورده اند از آن آنان باشد و دیگر غنایمی را که بعد از مصالحه به چنگ آورده اند به رومیان باز گردانند. پس از این مصالحه، عبدالله بعد از

۱- الشرف و التسامی بحركة الفتح الاسلامی، ۱۹۱.

۲- الشرف و التسامی بحركة الفتح الاسلامی، ۱۹۳ و البداية و النهاية (۱۵۸/۷).

یک سال و سه ماه و در روایتی دیگر یک سال و یک ماه توقف در آفریقا، به مصر بازگشت.^۱

هنگامی که عبدالله بن سعد به طرابلس رسید، تجهیزات و وسائل سنگین سپاهیان را سوار بر کشتی‌ها نمود و خود و افرادش، صحیح و سالم به مصر بازگشتند. پس از بازگشت به مصر، خمس غنایم و اموالی دیگر را نزد عثمان فرستاد. در واقع کشتی‌هایی که در ساحل طرابلس لنگر انداخته و منتظر عبدالله بن سعد بودند، غنایمی بودند که مسلمانان در شام و اسکندریه به تصرف خود در آورده بودند. ایشیالد در این خصوص می‌گوید: پس از این که مسلمانان، اسکندریه و شام را فتح نمودند، در کارگاه‌های آن‌ها به کشتی‌های سالم و یا نیمه کاری دست یافتند که با اندکی کار تکمیل می‌شدند.^۲ همچنین نقل است که عبدالله بن سعد پس از بازگشت به مصر، در سال سی و سوم بعد از هجرت به دلیل شورش مردمان آفریقا و نقص پیمان صلح از جانب آنان، بار دیگر عزم آن‌جا نمود و توانست بر آنان پیروز شود. او پس از فتح مجدد آفریقا، ارکان حکومتی اسلامی را در آن‌جا بنیان نهاد و مردم آن‌جا نیز با به اسلام گرویدند و یا به پرداخت جزیه تن دادند.^۳

چون اخبار دقیقی از مسلمانان در آفریقا به عثمان نمی‌رسید، عبدالله بن زبیر را با دسته‌ای از جنگ جویان بدانجا اعزام نمود. او نیز خود را با سرعت به آنان رسانید. به محض ورود عبدالله بن زبیر به سپاه اسلام، صدای تکبیر مسلمانان، فضا را طنین انداز کرد. جرجیر چون از علت این هیاهو جويا شد، بدو گفتند که سپاهی دیگر به آنان ملحق شده است. این خبر، عزم جرجیر برای ادامه جنگ را سست کرد. عبدالله بن زبیر می‌دید که دو سپاه از صبح زود تا نیمه روز به کارزار می‌پردازند و سپس هر یک به اردوگاه خویش باز می‌گردد و تا صبح فردا استراحت می‌کنند. روز بعد خود او به میدان نبرد رفت اما عبدالله بن سعد را در میان سپاهیان ندید، چون از علت غیبت او سؤال کرد بدو گفتند: که جرجیر اعلام نموده است هر کس ابن سعد را به قتل برساند، به او یکصد هزار دینار پاداش

۱- الشرف و التسامی بحركة الفتح الاسلامی، ۱۹۴.

۲- لیبیام الفتح العربی حتی انتقال الخلافة الفاطمية، ۴۶.

۳- الشرف و التسامی بحركة الفتح الإسلامی، ۱۹۴.

خواهد داد و دخترش را به عقد او در آورده و او را حاکم آفریقا خواهد نمود. حال ابن سعد بیشتر نسبت به جان خود بیم دارد.^۱ عبدالله بن زبیر نزد ابن سعد رفت و بدو گفت: با این شیوه جنگ، مصاف ما با آنان به طول خواهد انجامید. آنان در سرزمین خود هستند و مدام تقویت قوا می‌کنند اما ما از سرزمین خود دور هستیم و نمی‌توانیم چونان آنان خود را تقویت نماییم. من پیشنهاد می‌کنم فردا صبح جنگجویانی شجاع را در خیمه‌ها پنهان داشته و به میدان کارزار نفرستیم. فردا در اردوگاه خود با دشمن خواهیم جنگید و چون روز به نیمه رسید، ما دست از جنگ نکشیم و با دشمن به نبرد ادامه دهیم تا آنان کاملاً خسته و درمانده شوند. آن‌گاه چون به اردوگاه خویش بازگشتند، آن افرادی را که در خیمه‌ها نگاه داشته‌ایم پنهان از چشم رومیان و در غفلت ایشان به لشکرگاه آنان می‌فرستیم. انشاءالله با این نقشه، بر رومیان پیروز خواهیم شد. ابن سعد نیز بزرگان صحابه را فراخواند و با آنان در این خصوص، مشورت نمود که همه‌ی آنان با این نقشه زیرکانه موافقت کردند. چون فردای آن روز فرا رسید، عبدالله بن سعد طبق نقشه، مردانی شجاع و جنگجو را همراه اسبانشان در خیمه‌ها نگاه داشت و بقیه‌ی سپاه را به جنگ با رومیان گسیل داشت. آنان تا ظهر با رومیان به کارزار پرداختند و چون هنگام ظهر شد و رومیان قصد اردوگاه خود را نمودند، ابن زبیر مانع این کار شد و به جنگ با آنان ادامه داد، جنگ آن‌قدر ادامه یافت که هر دو سپاه کاملاً خسته و کوفته شدند، آن‌گاه شیپور آتش بس به صدا در آمد و طرفین هر یک به اردوگاه خود بازگشتند. در این هنگام ابن زبیر همراه آن افرادی که در خیمه‌ها پنهان شده بودند در خفا و بدون این که رومیان متوجه آنان شوند، خود را داخل سپاه روم کردند، چون رومیان به خیمه‌گاه خود بازگشتند و قصد استراحت نمودند، مردی تکبیر برآورد و آن افراد نفوذی، تکبیر زنان به قتل عام رومیان مبادرت ورزیدند، رومیان چنان غافلگیر شده بودند که فرصت آن را نیافتند سلاح‌های خود را بردارند، مسلمانان با هجومی برق آسا، لشکرگاه آنان را به تصرف خود در آوردند و شکستی وحشتناک را بر آنان وارد نمودند، خود جرجیز نیز در این عملیات به دست ابن زبیر به قتل رسید و دختر او به اسارت مسلمانان در آمد. عبدالله بن سعد پس

۱- التاریخ الإسلامی، مواقف و عبر (۲۸۸/۱۲).

از محاصره شهر سیطله، توانست آن شهر را به تصرف خود در آورد، او در آنجا به چنان غنایمی دست یافت که تا به حال نظیر آن را ندیده بود، به نحوی که سهم هر سرباز سوارکار از آن‌ها، سه هزار دینار و سهم هر سرباز پیاده یک هزار دینار می‌شد. پس از فتح سیطله، ابن سعد، سپاهیان را به دیگر مناطق گسیل داشت. سپاهیان او توانستند تا شهر «قفصه» را به تصرف خود در آورند. او همچنین لشکری را به جانب قلعه «اجم» که بسیاری از رومیان بدان پناه برده بودند، اعزام نمود. این سپاه توانست پس از محاصره قلعه و از طریق مصالحه با مدافعان آن، به تصرف آنجا نائل آید. ابن سعد، دختر جرجیر را به ابن زبیر بخشید و او را با خیر فتح و ظفر لشکریان اسلام نزد عثمان فرستاد.^۱

چهارم: رشادت‌های عبدالله بن زبیر رضی الله عنه در فتح آفریقا

نقشه عبدالله بن زبیر، بدون شک، در پیروزی‌های مسلمانان در آفریقا کاملاً نمود داشت. حافظ ابن کثیر در تاریخ خویش چنین گفته است: چون مسلمانان با بیست هزار نیرو به فرماندهی عبدالله بن سعد بن ابی سرح قصد آفریقا نمودند، جرجیر، پادشاه آفریقا، با یکصد و بیست هزار و بنابر روایتی دیگر با دویست هزار سرباز به مقابله با آنان شتافت. در سپاه مسلمانان، بزرگانی چون عبدالله بن عمر و عبدالله بن زبیر حضور داشتند. هنگامی که دو سپاه در برابر هم قرار گرفتند. سپاهیان روم، مسلمانان را به محاصره خود در آوردند. مسلمانان در آن شرایط، خود را در تنگنایی وحشتناک می‌دیدند که قبلاً در چنین شرایطی گرفتار نیامده بودند.

عبدالله بن زبیر خود چنین تعریف می‌کند: چون در میدان کارزار نظری به پشت سپاه روم انداختم، جرجیر را دیدم سوار بر اسب که دو کنیز او را با پر طاووس باد می‌زنند. نزد ابن سعد رفتم و از او خواستم افرادی شجاع را به من بدهد تا از من حمایت کنند، زیرا قصد دارم به دل سپاه دشمن بزنم و خود را به جرجیر برسانم. او نیز افرادی جنگجو را در اختیار من قرار داد و من با حمایت آنان به قلب سپاه روم زدم. رومیان گمان می‌کردند که من حامل نامه‌ای از جانب ابن سعد به جرجیر هستم، چون به نزدیک جرجیر رسیدم، دانست که قصد کشتن او را دارم و به همین دلیل، اسب را تاخت تا بتواند خود را

۱- الکامل، ابن اثیر (۳/۴۵-۴۶).

از دست من نجات دهد، من نیز با نیزه او را زدم و چون بر بالای سر او رسیدم، سر او را از تن جدا نمودم و آن را بر بالای نیزه خود بردم و شروع به تکبیر گفتن نمودم. بربرها چون سر جرجیر را دیدند پا به فرار گذاشتند و هر یک به جانبی گریختند. مسلمانان نیز به تعقیب آنان پرداختند و بسیاری از ایشان را به قتل رسانیدند و توانستند غنایم و اسرای بی‌شماری را به دست آورند. این جنگ در منطقه‌ای بنام «سیطله» روی داد که در فاصله دو فرسنگی قیروان قرار دارد.

ابن کثیر ادامه می‌دهد که این اولین میدان کارزاری بود که عبدالله بن زبیر رضی اللہ عنہ در آن به شهرت و اعتبار زیادی دست یافت.^۱

این اقدامی که ابن زبیر از خود نشان داد، بدون شک به خطر انداختن جان خویش بود. حال این سؤال پیش می‌آید او که در آن ایام، قریب بیست و هفت سال سن داشت و هیچ نوع تجربه‌ای در این زمینه نداشت چگونه توانست به این عملیات بسیار خطرناک دست زند که از دید دیگر مردمان، به احتمال بسیار زیاد، سرانجام آن مرگ بود؟ در پاسخ به این سؤال می‌توان به دو هدف زیر اشاره نمود که ابن زبیر به خاطر آن‌ها دست به این ریسک بزرگ زد:

۱- او احتمال می‌داد که با موفقیت در این عملیات و کشتن پادشاه بربرها، سپاه کفار را به هم ریزد تا بدین وسیله مسلمانان بتوانند بر آنان فائق آیند و از گرفتار آمدن در نبردی سخت و دهشتناک نجات یابند.

۲- در صورت شکست، امیدوار بود که خداوند تعالی او را به عنوان شهید راه خویش بپذیرد و این یعنی دست یافتن به بهترین آرزوها و والاترین درجاتی که صالحان آرزوی آن را دارند و برای رسیدن به آن با هم رقابت می‌کنند. از طرفی دیگر، با این اقدام شجاعانه ابن زبیر، دشمنان دچار رعب و وحشت شده و گمان خواهند نمود که همه مسلمانان این گونه دلیرانه با آنان خواهند جنگید. برای اثبات شجاعت فردی همین کافی بود که او خود را در آتش سوزان جنگ بیاندازد و به عاقبت آن اهمیت ندهد و تنها مردان بزرگی که راه رسیدن به بهشت را در انجام چنین اعمال شجاعانه‌ای می‌بینند قادر به

چنین کارهایی هستند. ابن زبیر نیز آن گاه که خود را به چنین مهلکه‌ای وارد نموده از جان شیرین خویش دست شسته و به دنیا و دلبستگی‌های آن پشت نموده بود و تنها به فکر رسیدن به وعده‌های خداوند ﷻ بود که آن‌ها را به مجاهدین در راه خود بشارت داده است.^۱

گفتیم که چون بربرها، پادشاه خود را کشته یافتند پا به فرار گذاشتند و مسلمانان نیز که خود را پیروز جنگ می‌دیدند به تعقیب آنان پرداختند و ایشان را یا به قتل می‌رساندند و یا بدون هیچ نوع مقاومتی، به اسارت خود در می‌آوردند. این ماجرا، تأکیدی است بر این حقیقت که خداوند متعال، اولیای خویش را هنگام تنگنا، با مردی از جانب خود نصرت می‌دهد و آنان را از آن مشکلات رهایی می‌بخشد. در آن نبرد سخت، مسلمانان در یک گرداب وحشتناکی گرفتار آمده بودند، به نحوی که دشمنی با شش برابر تعداد نفرات، آنان را در محاصره خود قرار داده و مسلمانان ناچار بودند از هر سو با آنان به نبرد پردازند و این از توان ارتشی کوچک که در محاصره ارتشی بزرگ گرفتار آمده، خارج است کما این که روایت گر این ماجرا در وصف این جنگ چنین گفته است: مسلمانان در چنان وضعیتی سخت و دهشتناکی قرار گرفته بودند که تا پیش از آن، چنین وضعیتی را به چشم خود ندیده بودند. اما خداوند بزرگ، قهرمانی شجاع را به جانب آنان روانه نمود تا با رشادت‌های بی‌نظیر خود ایشان را از مهلکه نجات دهد و به این صورت بود که خداوند ﷻ سپاهیان اسلام را از آن وضعیتی مرگ‌بار به سر منزل موفقیت رسانید.^۲

در این جا باید این نکته را یادآوری نمود که نباید از شجاعت دلیر مردانی که عبدالله بن زبیر را در آن مأموریت خطیر خویش یاری دادند و از او در برابر دشمنان حمایت نمودند، غافل شد. هر چند تاریخ نام آنان را فراموش کرده است اما آن عمل شجاعانه ایشان، همیشه در دنیا و در اذهان امت اسلام جاودان خواهد ماند و چون از قهرمانان خویش یاد می‌کنند اقدامات شجاعانه ایشان، افتخاری است دیگر بر تاریخ این امت و به

۱- تاریخ اسلامی، مواقف و عبر (۳۹۰/۱۲).

۲- تاریخ اسلامی، مواقف و عبر (۳۹۲/۱۲).

یقین در آخرت نیز بدان پاداشی که خداوند آن را به مجاهدان راست گویش بشارت داده است، خواهند رسید.^۱

در کنار این اقدامات شجاعانه، دیگر سربازان اسلام نیز در این جنگ از جان و دل مایه گذاشتند و هست و نیست خویش را در راه خدا فدا نمودند و بسیاری از آنان نیز جان عزیز خویش را در این راه در طبق اخلاص گذاشتند و به اسلام تقدیم نمودند. از جمله‌ی این جنگجویان فتوحات آفریقا در عهد عثمان، ابوذؤیب هذلی بود که خود از شعرای بنام آن روزگار به حساب می‌آمد.

ابوذؤیب هموست که این ابیات مشهور را سروده است.

وَ إِذَا الْمَنِيَّةُ أَنْشَبَتْ أَظْفَارَهَا أَلْفَيْتَ كُلَّ مَمِيمَةٍ لَا تَنْفَعُ
وَ تَجَلَّدِي لِلشَّامِيِّينَ أُرِيهِمْ أَنِّي لِرَيْبِ الدَّهْرِ لَا أَنْصَعُصَعُ^۲

(آنگاه که مرگ چنگال خویش را بر کسی فرو برد، هیچ چشم بند و دعائی نمی‌تواند مرگ را از او دور کند. من با صبر و تحمل خویش در برابر مرگ، به شما دشمنان و حسودان خود اثبات می‌کنم که مصایب روزگار نمی‌تواند مرا از پای در آورد).

پنجم: نبرد «ذات الصواری»

پس از شکست‌های سنگینی که رومیان در آفریقا متحمل شدند و گسترش سیطره ناوگان مسلمانان بر مدیترانه از بندر ردوس تا بندر برقه، آنان سواحل خود را در معرض تهدید مسلمانان می‌دیدند. به همین دلیل کنستانتین پسر هراکلیوس، امپراتور بیزانس، ناوگانی متشکل از هزار کشتی را فراهم آورد تا با حمله به مسلمانان، انتقام شکست‌های پیشین را از آنان بگیرد؛ عثمان رضی اللہ عنہ نیز فرمان داد تا مسلمانان نیروهای خود را برای مقابله با رومیان فراهم آورند. معاویه رضی اللہ عنہ، کشتی‌های شام را به فرماندهی بشر بن ارطاة به جانب اسکندریه گسیل داشت. او نیز چون به آن‌جا رسید به ناوگان عبدالله بن سعد بن ابی سرح

۱- التاريخ الإسلامي، مواقف و عبر (۳۹۲/۱۲).

۲- تاریخ الاسلام، الذہبی، عهد الخلفاء الراشدين، ۳۵۹.

ملحق شد و تحت فرماندهی او قرار گرفت. مجموع کشتی‌های این ناوگان، تنها دو بیست عدد بود، در این ناوگان شجاع‌ترین مجاهدان مسلمان قرار داشتند که بارها با رومیان به نبرد پرداخته و بارها آن‌ها را شکست داده بودند و به همین دلیل علی رغم این که از نظر کمی از رومیان به مراتب کمتر بودند ولی هیچ واهمه‌ای از رومیان نداشتند؛ این دلیر مردان تنها به این می‌اندیشیدند که دین خدا را پیروز گردانند و ابهت رومیان را در هم شکنند. مهمترین دلایل وقوع این جنگ عبارتند از:

- ۱- ضربات سهمگینی که مسلمانان در آفریقا بر رومیان وارد ساخته بودند.
- ۲- شکست رومیان در سواحل شرقی و جنوبی خود که حاصل سیطره مسلمانان بر آن‌ها بود.
- ۳- ترس رومیان از قدرت گرفتن مسلمانان و احتمال حمله‌ی آنان به قسطنطنیه.
- ۴- کنستانتین قصد داشت تا با جبران شکست‌های پیشین رومیان در شام و مصر و سواحل برقه، ابهت سابق بیزانس را به آنان برگرداند.
- ۵- رومیان گمان می‌کردند با جنگی که پیروزی در آن قطعی است می‌توانند سلطه خود بر دریای مدیترانه و جزایر آن را حفظ نموده و از طریق آن بر سواحل قلمرو اعراب حمله برند.
- ۶- تلاش برای باز پس‌گیری اسکندریه که از موقعیت استراتژیک و مهمی نزد رومیان برخوردار بود. کتب تاریخ نیز مکاتبات ساکنان آن‌جا با کنستانتین، امپراتور روم را به ثبت رسانیده‌اند و این حکایت از اهمیت آن نزد رومیان دارد.^۱

این نبرد در کجا روی داد؟

مؤرخان به این سؤال جواب یکسانی نداده‌اند و تا آن‌جا که می‌دانیم جز یک مورد، هیچکدام از منابع عربی محل دقیق این نبرد را ذکر نکرده‌اند و آن یک مورد نیز محل آن را سواحل برقه دانسته است.

۱- ذات الصواری، شوقی أبو خلیل، ۶۰-۶۱.

* در کتاب «فتح مصر و اخبارها»^۱ خطبه‌ای از عبدالله بن سعد بن ابی سرح نقل شده که در آن چنین گفته است: به من خبر داده‌اند که هراکلیوس با یک هزار کشتی به جانب شما در حرکت است. اما محل این جنگ را مشخص نکرده است.

* طبری^۲ در کتاب خود و در بررسی حوادث سال ۳۱ هجری جنگ ذات الصواری را با نبردهای مسلمانان در آفریقا ربط داده و در این خصوص چنین گفته است: رومیان نیرویی را علیه مسلمانان فراهم آوردند که تا آن زمان سابقه نداشت.

* کتاب «الکامل فی التاریخ»^۳ نیز مکان دقیق این نبرد را مشخص نکرده است اما علت وقوع آن را با جنگ‌ها و پیروزی‌های مسلمانان در آفریقا مرتبط دانسته است.

* در «البدایه و النهایه»^۴ نیز چنین آمده است: چون عبدالله بن سعد بن ابی سرح رومیان و بربرها را در آفریقا شکست داد، این امر بر رومیان سخت آمد. به همین دلیل کنستانتین پسر هراکلیوس سپاهی عظیم را که تا آن روز به خود ندیده بود فراهم آورد و با پانصد کشتی به جانب مسلمانان و عبدالله بن سعد بن ابی سرح در سرزمین‌های غرب حرکت کردند.

* «تاریخ الأمم الإسلامیه»^۵ نیز محل دقیق این نبرد را مشخص نکرده است. اما شوقی ابو خلیل معتقد است که این نبرد در سواحل اسکندریه روی داده است، و برای این ادعای خود دلایل زیر را بیان می‌کند:

- کتاب «النجوم الزاهرة فی ملوک مصر و القاهره» به طور صریح چنین بیان می‌کند: نبرد ذات الصواری در سواحل اسکندریه روی داد.^۶

۱- ذات الصواری، ۶۱.

۲- تاریخ طبری (۲۹۰/۵).

۳- الکامل فی التاریخ (۵۸/۳).

۴- البدایه و النهایه (۱۶۳/۷).

۵- تاریخ الامم الاسلامیه، شیخ الحضری (۲۹/۲).

۶- ذات الصواری، ۶۲.

۷- النجوم الزاهرة (۸۰/۱).

- تاریخ ابن خلدون نیز چنین می‌گوید^۱: پس از این که ابن ابی سرح، سرزمین‌های آفریقا را در نوردید و مردمان آن‌ها را به اطاعت خویش در آورد به مصر بازگشت. کنستانتین نیز با ششصد کشتی به قصد جنگ با او عزم اسکندریه نمود.
- تمامی منابع عربی که محل دقیق این نبرد را ذکر نکرده‌اند، معتقدند که آن نبرد و شکست‌های رومیان در شمال آفریقا با هم در ارتباط بوده‌اند.
- ناوگان روم، سابقه طولانی داشت، او پیش از نبرد ذات الصواری، سرور دریای مدیترانه بود و به همین دلیل جرأت آن را داشت که به سواحل قلمرو مسلمانان حمله کند. بر همین اساس دکتر شوقی ابوخلیل، معتقد است که رومیان به سواحل اسکندریه آمدند تا هم آن مکان ارزشمند را بار دیگر به دست آورند و هم به درخواست کمک ساکنان شهر پاسخ مثبت دهند. آنان قصد داشتند تا ناوگان جوان مسلمانان را به طور کامل از بین ببرند و سلطه رومیان بر دریای مدیترانه و جزایر آن را تثبیت کنند.
- منابع اجنبی (غربی)، نبرد ذات الصواری را بنام جنگ «فونیکه» می‌شناسند و فونیکه «مکانی بود در غرب بندر اسکندریه و نزدیک لنگرگاهی در آن ناحیه»^۲.

حوادث مهم این جنگ

مالک بن اوس بن حدثان روایت می‌کند که چون دو سپاه در دریا به هم رسیدند، کشتی‌هایی را دیدیم که تا به حال به چشم خود ندیده بودیم. آن روز باد بر ضد ما و به نفع رومیان می‌وزید، سپس هر دو سپاه، نزدیک یکدیگر لنگر انداختند و چون باد آرام گرفت به رومیان پیشنهاد کردیم که امروز بین ما صلح برقرار باشد و رومیان نیز پذیرفتند^۳. همچنین مسلمانان از رومیان پرسیدند که: اگر می‌خواهید به ساحل می‌رویم و در آن جا با هم می‌جنگیم تا پیروز میدان مشخص شود و الا در دریا با هم نبرد خواهیم کرد، رومیان فریاد زدند: ما در آب با شما می‌جنگیم. در واقع آنان چون از مهارت‌ها و فنون

۱- تاریخ ابن خلدون (۲/۴۶۸).

۲- ذات الصواری، ۶۴.

۳- تاریخ طبری (۵/۲۹۲).

دریانوردی اطلاع بسیار زیادی داشتند، امیدوار بودند که با کمک این تجارب خویش بتوانند بر مسلمانان که در دریانوردی و فنون آن مهارت لازم را نداشتند. چیره شوند.^۱

موقعیت مسلمانان متزلزل و خطرناک بود و به همین دلیل فرمانده آنان، سردارانش را فراخواند و نظر آنان را در مورد شرایط خود جویا شد، ایشان بدو گفتند: امشب را صبر می‌کنیم تا در مورد شرایط خود و توانمندی‌های دشمن فکر کنیم. مسلمانان آن شب را به نماز و دعا گذراندند، صدای زمزمه آنان چونان صدای زنبور، با نغمه امواج دریا به هم آمیخته بود، در مقابل رومیان ناقوس‌ها را به صدا در آوردند. چون صبح فرا رسید کنستانتین از مسلمانان خواست که خود را برای جنگ آماده کنند، اما عبدالله بن سعد بن ابی سرح بعد از امامت نماز صبح، بار دیگر سرداران خود را فراخواند و با آنان به مشورت پرداخت، آنان در این جلسه، به تصمیمی جالب دست یافتند؛ نقشه این بود که عرشه کشتی‌ها را به میدانی برای جنگ تبدیل کنند، اما این کار چگونه امکان‌پذیر بود؟ عبدالله دستور داد تا مسلمانان کشتی‌هایشان را به کشتی‌های رومیان نزدیک کنند، کشتی‌ها آنقدر به هم نزدیک شدند که بدنه آن‌ها با یکدیگر برخورد نمود، سپس غواصانی - یا به تعبیر امروز مردان قورباغه - به زیر آب رفته و کشتی‌های رومیان را با طناب‌هایی محکم به کشتی‌های مسلمانان بستند. به این ترتیب ۱۲۰۰ کشتی در دریا بودند که هر ده یا بیست کشتی را به هم بسته و میدان کارزاری را برای مسلمانان فراهم آورده بود. عبدالله بن سعد، مسلمانان را در اطراف کشتی‌ها به صف نموده و برایشان آیات قرآن، به خصوص آیات سوره انفال را که در آن تاکید بر حفظ وحدت و استقامت شده است، می‌خواند.^۲

جنگ شروع شد؛ رومیان گمان می‌کردند که چون نبرد دریا را برگزیده‌اند پیروز جنگ خواهند شد و به همین خاطر بر کشتی‌های مسلمانان حمله‌ور شدند تا بتوانند با نخستین ضربات مهلکی که بر آنان وارد می‌سازند، ابهت ناوگان آنان را در هم شکنند، رومیان به صفوف مسلمانان حمله کردند، جنگ میان دو طرف بسیار شدید بود، خون همه جا را فرا گرفت تا آنجا که سطح آب دریا را گلگون نمود، اجساد به درون آب

۱- ذات الصواری، ۶۴.

۲- ذات الصواری، ۶۷.

پرتاب می‌شدند و امواج دریا نیز کشتی‌ها را به ساحل نزدیک می‌کرد. در این جنگ هر دو طرف تلفات بی‌شماری دادند و افراد بسیاری را از دست دادند. ثیوفانس، مؤرخ رومی، در توصیف شدت این جنگ، آن را به یرموک دوم رومیان مانند کرده است.^۱ طبری نیز در مورد آن چنین نوشته است: انبوه تلفات تا بدان حد بود که خون سطح آب دریا را پوشانید^۲

در اثنای جنگ رومیان تلاش نمودند تا کشتی عبدالله بن سعد را از دیگر کشتی‌ها جدا سازند و به این ترتیب سپاهیان اسلام را از وجود فرمانده‌شان محروم کنند، اما چون کشتی رومیان به کشتی عبدالله نزدیک و زنجیرهایش را به سوی آن پرتاب نمود، علقمه بن زید عظیمی خود را به آن‌ها رسانید و همه زنجیرها را با شمشیرش قطع کرد^۳ مسلمانان در این جنگ، چونان سایر جنگ‌های خود، راه صبر و استقامت را در پیش گرفتند و خداوند متعال نیز به پاداش این صبر و استقامت، نصرت را نصیب آنان نمود، در دیگر سو، سپاهیان روم از هم پاشیدند و بنا به قول ابن عبدالحکم، خود امپراطور نیز تا آستانه‌ی مرگ پیش رفت او چنین دید که نیروهایش از هم متلاشی شده‌اند و اجساد سربازانش بر روی آب شناورند، فرار را بر قرار ترجیح داد و خود را از مهلکه به در برد، او به چشم خود سپاهیان که انتظار داشت از طریق آنان شکست‌های پیشین را جبران کند و عظمت و شکوه روم را باز گرداند یکی پس از دیگری غرق می‌شوند، او با تحمل جراحات سنگین و با امیدی از دست رفته، راه خفت بار فرار را برگزید، باد او را به جزیره سیسیل رسانید.^۴ و هنگامی که بزرگان سیسیل از ماجرا و آن شکست ذلت‌بار آگاه شدند او را مورد ملامت شدید قرار دادند که با این کار خود مردان روم را به کشتن داده و رومیان را در برابر مسلمانان بی‌دفاع گذاشته‌است و به همین دلیل او را به قتل رسانیدند^۵، و همراهان او را آزاد کردند.^۶

۱- ذات الصواری، ۶۷.

۲- تاریخ طبری، (۲۹۳/۵)

۳- ذات الصواری، ۶۸.

۴- تاخری ابن خلدون (۴۶۸/۲).

۵- تاریخ ابن خلدون (۴۶۸/۲).

۶- ذات الصواری، ۶۸.

نتایج نبرد ذات الصواری

۱- این نبرد، اولین نبرد مهم و سرنوشت سازی بود که مسلمانان در دریا انجام داده بودند و آنان در آن جنگ، صبر و استقامت، شجاعت، ایمان و تدبیری درست را از خود به نمایش گذاشتند و از طریق آن، جنگ را بر دشمن سخت نمودند؛ آنان با به کار بردن طناب‌های محکم و به هم بستن کشتی‌ها، ناوگان دشمن را به دنبال خود به طرف ساحل کشانده و مانع آن شدند که دشمن صفوف آنان را از هم متلاشی نماید و به این صورت مصیبتی عظیم را بر پیکره دشمن وارد آوردند.

۲- این نبرد، خط پایانی بود بر تمام سیاست‌های خصمانه روم در قبال مسلمانان؛ رومیان، پس از این نبرد به این نتیجه رسیدند که دیگر قادر نیستند آن شکوه و ابهت سابق خویش و نیز سرزمین‌های از دست رفته را باز پس گیرند. پس از این جنگ بود که مسلمانان بر پهنه این دریا مسلط شدند و توانستند جزایر قبرص، کرت، کورسیکا، ساردینا، سیسیل و جزایر بلیار را به تصرف خود در آورده و قلمرو خود را تا جنوا و مرسیلیا گسترش دهند.

۳- با مرگ کنستانتین، فرزند چهارم و کم سن و سال او، بر تخت سلطنت نشست و این قضیه، فرصت مناسبی را به مسلمانان داد تا حملات خود را متمرکز بیزانس، پایتخت روم، نماید.

۴- تقویت روحیه و آماده سازی معنوی سربازان، قبل از آغاز نبرد، تاثیر بسزایی در تحقق آن پیروزی عظیم داشت. سربازانی که قلب‌هایشان را متوجه درگاه خداوند نموده‌اند و شب‌ها را به نماز و راز و نیاز و تضرع و دعا به بارگاه الهی گذرانده‌اند و از قدرت و عظمت او استعانت می‌جویند، بدون شک با روحیه والا و بدون هراس از مرگ به میدان کارزار می‌روند و به این یقین رسیده‌اند که خداوند عز و جل از هر چیز دیگری والاتر و بزرگتر می‌باشد. هدف ما از بیان و توصیف این جنگ‌ها، آن است که نسخه‌ای را به امت اسلام تقدیم نمایم تا از طریق اجرای راه و روش آن‌ها در زندگی امروز خود، به

ثمرات عظیم آن‌ها دست یابند که حیات پر بار صحابه همه درس است و الگویی خواهد بود برای پیروان آنان.^۱

۵- پس از این نبرد دریای روم به دریای اسلام تبدیل شد و ناوگان مسلمانان سرور بلا منازع آن گردید، اما این ناوگان قصد ظلم و جور و غارت دیگران را نداشت، بلکه هدف آن این بود که مردمان را به دین خداوند ﷻ فراخواند و شوکت و شکوه مشرکان را در هم شکنند و به نشر و گسترش تمدنی پردازد که از قرآن و سنت رسول خدا ﷺ نشأت گرفته بود.

۶- مسلمانان به مطالعه و فراگیری علوم و فنون دریانوردی، صنعت ساخت کشتی، روش‌های نبرد با کشتی و نیز نحوه استفاده از نقشه‌های دریایی روی آوردند. آنان بعدها روش استفاده از اسطرلاب (قطب‌نمای دریایی) را فرا گرفته و با تلاش‌های خود آن‌را پیشرفته‌تر از سابق نمودند، به نحوی که قرن‌ها بعد، دریانوردان اروپایی چون کریستف کلمب و امریکو فیسبوشی، در اکتشافات خود از این نوع اسطرلاب‌ها، استفاده‌های بسیاری بردند.^۲

۷- این نبرد، نمونه‌ای است از برتری اعتقاد صحیح و محکم بر تجارب نظامی و تفوق کمی و امکانات و تجهیزات. رومیان، از قرن‌ها پیش، دریانورد بودند و در آن و نبردهای آن، تجارب عظیمی داشتند. در مقابل، مسلمانان چند سالی بیشتر نبود که با دریانوردی آشنا شده بودند، اما خداوند متعال، علی‌رغم این تفوق رومیان، مسلمانان را بر آنان پیروز گردانید. به واقع خداوند سبحان، آن رادمردان با ایمان را برای نشر و گسترش دین خود و اعلائی پرچم اسلام در سرتا سر عالم، انتخاب نموده بود؛ در عین حال، باید از شجاعت و قدرت مدیریت عبدالله بن سعد بن ابی سرح غافل نشد. این نبرد، صفحه‌ای دیگر از شجاعت‌ها و رادمردی‌های مسلمانانی بود که در راه سرافرازی و عزت دین خداوند و دولت اسلامی، به جنگ و کارزار می‌پرداختند.^۳

۱- ذات الصواری، ۷۱-۷۲.

۲- ذات الصواری، ۷۶.

۳- التاریخ الإسلامی، مواقف و عبر (۴۰۷/۱۲).

ششم: مهم‌ترین درس‌ها و عبرت‌های فتوحات در عهد عثمان بن عفان

۱- وعده‌های خداوند نسبت به مؤمنان

ابن کثیر، در بحث خود راجع به عثمان بن عفان رضی الله عنه چنین می‌گوید: در عهد او، بسیاری از سرزمین‌ها به تصرف مسلمانان در آمدند، قلمرو حکومت اسلامی گسترش یافت، پرتو رسالت محمدی در اقصی نقاط عالم درخشیدن گرفت و مردم مصادیق این آیات را به چشم خویش می‌دیدند که تحقق یافته‌اند:

﴿وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَىٰ لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُم مِّن بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا وَمَن كَفَرَ بَعْدَ ذَلِكَ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ﴾ النور: ۵۵

(خداوند به کسانی از شما که ایمان آورده‌اند و کارهای شایسته انجام داده‌اند، وعده می‌دهد که آنان را قطعاً جایگزین (پیشینیان، و وارث فرماندهی و حکومت ایشان) در زمین خواهد کرد (تا آن را پس از ظلم ظالمان، در پرتو عدل و داد خود آبادان گردانند) همان گونه که پیشینیان (دادگر و مؤمن ملت‌های گذشته) را جایگزین (طاغیان و یاغیان ستمگر) قبل از خود (در ادوار و اعصار دور و دراز تاریخ) کرده است (و حکومت و قدرت را بدانان بخشیده است). همچنین آئین (اسلام نام) ایشان را که برای آنان می‌پسندد، حتماً (در زمین) پابرجا و برقرار خواهد ساخت، و نیز خوف و هراس آنان را به امانت و آرامش مبدل می‌سازد، (آن چنان که بدون دغدغه و دلهره از دیگران، تنها) مرا می‌پرستند و چیزی را انبازم نمی‌گردانند. بعد از این (وعده راستین) کسانی که کافر شوند، آنان کاملاً بیرون شوندگان (از دایره ایمان و اسلام) بشمارند (و متمرّدان و مرتدّان حقیقی می‌باشند)).

همچنین این آیه که می‌فرماید:

﴿هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ﴾ التوبة: ۳۳

(خدا است که پیغمبر خود (محمد) را همراه با هدایت و دین راستین (به میان مردم) روانه کرده است تا این آئین (کامل و شامل) را بر همه آئینها پیروز گرداند (و به منصبه ظهورش رساند) هرچند که مشرکان نپسندند).

نیز تحقیق این بشارت نبوی را با چشم سر مشاهده می کردند:

«إِذَا هَلَكَ قَيْصَرٌ فَلَا قَيْصَرَ بَعْدَهُ، وَإِذَا هَلَكَ كَسْرَى فَلَا كَسْرَى بَعْدَهُ، وَالذِّي نَفْسِي بِيَدِهِ لَتُنْفَقَنَّ كَنُوزِهِمَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ»^۱.

«هرگاه قیصر به هلاکت رسید دیگر قیصری سرکار نخواهد آمد و بعد از نابودی کسر هیچ کسرای سر برنخواهد آورد، سوگند به کسی که جان من در دست او است، شما مسلمانان (بر آنان فایق می شوید و) گنجینه های آنها را در راه خدا انفاق می نمایید». تمامی این وعده ها در عهد عثمان تحقق یافته و جامه ی عمل به خود پوشانیدند.^۲

۲- تحوّل و پیشرفت در راه و روش جنگ ها

پیش از عهد رسول الله و خلفای راشدین رضی اللہ عنہم جنگ ها یا به خاطر تصاحب سرزمینی روی می داد و یا به خاطر بروز خصومت میان ملت ها و قبایل به وقوع می پیوست اما در دوران آن بزرگواران، مسلمانان قصد داشتند تا اصول و عقاید خویش را در سرتاسر دنیا حاکم گردانند و به همین دلیل میان آنان و زردشتیان و مشرکان برخوردارهایی بوجود آمد. علاوه بر این تحوّل عظیم در اهداف جنگ ها، مسلمانان در هنگام رو در رو شدن با دشمنان به آنان پیشنهاد می کردند که یا اسلام بیاورند، یا به پرداخت جزیه تن در دهند و یا خود را برای نبرد با مسلمانان حاضر کنند؛ این سیاست بی نظیر، سبب شد که همه ی مملّت ها زیر پرچم اسلام قرار بگیرند و تنها کینه توزانی که مخالف عدالت و مساوات بودند به دنبال ایجاد فتنه و شورش بودند و مسلمانان نیز ناگزیر بودند به شدت با این قبیل افراد برخورد کنند و به سرکوب آنان روی آورند.^۳

۱- صحیح مسلم، کتاب الفتن (حدیث ۲۹۱۸).

۲- البداية و النهایة (۲۱۶/۷).

۳- عصر الخلفاء الراشدين، عبدالحمید بخیت، ۲۱۶.

۳- تدوین قانون سربازی اجباری و تشکیل ارتش در عهد عمر رضی اللہ عنہ و تداوم آن در عهد عثمان رضی اللہ عنہ

نبرد قادسیه، دلیلی شد بر آن که عمر فاروق تصمیم به سربازی اجباری نماید و به همین دلیل به تمام والیان دستور داد تا هر فردی را که توان جنگیدن دارد و دارای مرکب و اسلحه است، خواه داوطلبانه و خواه از روی اجبار نزد او آورند و از آنان خواست تا در این امر، تعجیل نمایند.^۱

عمر رضی اللہ عنہ پیش از این نیز به این قضیه می‌اندیشید و چون دیوان را تأسیس نمود و براساس آن، ارزاق و حقوق سالیانه مسلمانان را تعیین نمود، تصمیم گرفت ارتش دائم تشکیل دهد که ارزاق و حقوقشان از محل درآمدهای بیت‌المال پرداخت می‌شد. در عهد عثمان نیز چون معاویه از او اذن دریاوردی و حمله به قبرص را خواست، عثمان به او دستور داد تا در این کار، مردم را آزاد گذارد تا داوطلبانه با او همراه شوند. اما او نیز چون عمر بر الزام شرکت در فتوحات و نبردهای زمینی تاکید داشت و چون عمر ارزاق و حقوقی را برای آن سربازان تعیین نموده بود.^۲

۴- اهتمام ویژه عثمان رضی اللہ عنہ به مرزهای دولت اسلامی

با توسعه قلمرو اسلامی در عهد عثمان، لازم می‌آمد که همچنان سیاست حفظ امنیت مرزهای این قلمرو از حمله دشمنان، استمرار یابد؛ این سیاست از طریق اعزام سربازان و مرزداران و یا ایجاد پایگاه‌های دفاعی مختلف اجرا می‌شد. در این جا نظر خوانندگان را به اولین نامه عثمان بن عفان رضی اللہ عنہ خطاب به امرا و فرماندهان ارتش جلب می‌کنیم:

بدانید که شما محافظان امت هستید، عمر قوانینی را برای شما وضع نمود که ما کاملاً در جریان آن دستورات می‌باشیم؛ هر کدام از شما که از رویه خود منحرف شود و روش خویش را تغییر دهد، خداوند تعالی نیز دیگری را جانشین شما خواهد نمود؛ پس

۱- إتمام الوفاء، ۷۰.

۲- النظم الإسلامیة، صبحی صالح، ۴۸۹.

خوب مراقب باشید و بدانید که من دقیقاً ناظر و مراقب اعمال شمایم و به وظایف شما نظارت کامل دارم.^۱

عثمان رضی اللہ عنہ برای این که امور اداری و کشوری با سهولت بیشتری صورت پذیرد، امارت تمامی مناطق شام و حفاظت از مرزهای آن را به معاویه بن ابی سفیان محول نمود. همچنین او را مأمور کرد تا خود یا یکی از فرماندهان آگاه، با تجربه، شجاع و علاقه‌مند به جهاد با رومیان، به جانب مرز «شمشاط» رفته و رومیان را از آن ناحیه براند.^۲ نیز به او دستور داد تا سپاهیان را به مرز انطاکیه اعزام داشته و در آن جا ساکن کند و در عین حال زمین‌هایی را در آن جا به آنان واگذار نماید.^۳

عثمان شخصاً به اوضاع مرزها رسیدگی می‌نمود و افرادی را بدان مناطق می‌فرستاد تا اخبار آن نقاط را به اطلاع او برساند.^۴

نقل است که چون معاویه عمّوریه را فتح نمود، قلعه‌هایی را در حد فاصل مرز انطاکیه و مرز طرسوس یافت که خالی از سکنه بودند. او نیز تصمیم گرفت، سربازانی را از شام، شبه جزیره، قنسرین بدان دژها گسیل دارد تا هنگام بازگشت سپاهیان اسلام به درون قلمرو خود، از آن مرزها حفاظت به عمل آورند؛ همچنین در تابستان، یک یا دو سال بعد از بازگشت از آن فتوحات، او یزید بن حر عبسی را به همان نقاط اعزام نمود و به او دستور داد تا همان کار را انجام دهد.^۵

در آن روزگار، سرداران گاه در تابستان و گاه در زمستان به بلاد روم عزیمت کرده و پس از جنگ‌های خود با رومیان، سربازان زیادی را در آن مناطق مستقر می‌کردند تا پس از بازگشت خود، از آن مرزها مراقبت و محافظت کنند.^۶

۱- تاریخ طبری (۲۴۴/۵).

۲- الإدارة العسکرية فی الدولة الإسلامية (۴۶۶/۲).

۳- فتوح البلدان (۱۷۵/۱).

۴- الخراج، ابن قدامه، ۴۱۳.

۵- الإدارة العسکرية فی الدولة الإسلامية (۴۶۷/۲).

۶- الإدارة العسکرية فی الدولة الإسلامية (۴۶۷/۲).

به واقع می‌توان ادعا نمود که معاویه بن ابوسفیان در طول امارت خود بر شام و مرزها و سواحل آن و نیز حراست از آن مناطق، لیاقت بسیاری از خود نشان داد و کارنامه موفقی از خود به جای گذاشت.^۱

همچنین عثمان رضی اللہ عنہ به عبدالله بن سعد بن ابی سرح فرمان داد تا با اعزام سپاهییانی به اسکندریه و مستقر نمودن آنان در آن منطقه، از مرز آنجا حفاظت کامل به عمل آورد. نیز به او دستور داد تا ارزاق و حقوق آن مرزداران را تعیین نماید و هر چند وقت یک بار، جای آنان را با دیگران عوض نماید، تا این حضور مستمر در مرزها، به آنان ضرر و زیانی وارد نسازد.

او در نامه‌ای خطاب به ابن ابی سرح چنین نوشت:

می‌دانی که امیر المؤمنین عمر بن خطاب نسبت به امنیت اسکندریه اهمیاتی خاص داشت، رومیان تا به حال دوبار صلح را نقض کرده‌اند و به همین دلیل بر تو لازم است که سپاهییانی را به حفاظت و حراست آنجا بگماری؛ در عین حال ارزاق و حقوقشان را پرداخت نما و هر شش ماه دیگران را جایگزین آنان کن.^۲

رسم فرماندهان و سرداران اسلام این بود که چون زمین را به تصرف در می‌آوردند و به قلعه‌های آن سرزمین‌ها دست می‌یافتند، اقدام به بازسازی و تعمیر آن‌ها می‌کردند و سپس سربازانی را در آنجا مستقر می‌نمودند. همچنین آنان علاوه بر این اقدامات، خود، دست به ساخت قلعه‌ها و پایگاه‌های دفاعی جدیدی می‌زدند. از جمله قلعه‌هایی که معاویه بن ابوسفیان به بازسازی آن‌ها مبادرت کرد، قلعه‌های رود فرات بودند که شامل قلعه‌های سمیساط^۳، ملطیه^۴، شمشاط، کمخ^۵، قالیقلا^۶ می‌شد. این‌ها قلعه‌هایی بودند که مسلمانان در

۱- الإدارة العسکرية فی الدولة الإسلامية (۴۶۷/۲).

۲- فتوح مصر، ۱۹۲.

۳- سمیساط شهری بود در ساحل غربی رود فرات و نزدیک قلمرو روم.

۴- ملطیه از شهرهای روم بود که در نزدیکی مرز شام قرار داشت.

۵- کمخ از شهرهای روم بود که با آرنخان تنها یک روز فاصله داشت.

۶- قالیقلا شهری بود واقع در ارمنستان بزرگ و جزو مناطق خلط و ملازگرد محسوب می‌شد.

عهد عثمان و هنگام فتح ارمنستان بر آنها چیره شدند و پس اقدام به بازسازی آنها و استقرار سربازان در آن قلعه‌ها نمودند.^۱

به عنوان مثال، حبيب بن مسلمه فہری، دو ہزار سرباز را در قلعه قالیقلہ مستقر نمود و زمین‌هایی را در آن‌جا به آنان واگذار کرد تا از مرزهای آن منطقه حراست کنند.^۲ همچنین خود عثمان به حبيب بن مسلمه دستور داد تا شخصاً در مرزهای شام و شبہ جزیرہ مستقر شدہ و بہ امنیت آن نظارت مستقیم داشته باشد.^۳

نیز چون براء بن عازب رضی اللہ عنہ منطقہ قزوین را فتح نمود، پانصد مسلمان جنگجو را در آن‌جا باقی گذاشت و فرماندہی بر ایشان تعیین نمود و سپس زمین‌هایی را بہ آنان واگذار کرد کہ تنها متعلق بہ آنان بود و هیچ کس دیگر را در آن‌جا حقّی نبود؛ آنان نیز بہ آبادانی آن ہمت گماردند و بہ کشیدن نہرهای آب و حفر چاہ‌ها اقدام نمودند.^۴ همچنین بعد از این کہ سعید بن عاص، طمیسہ^۵ را بہ تصرف در آورد، دو ہزار سرباز را در آن‌جا مستقر نمود و فردی را بہ فرماندہی آنان منصوب نمود.^۶

امثال این قبیل اقدامات در دوران خلافت عثمان بسیار بودند و فرماندہان و سرداران خلیفہ مسلمین، سربازانی را جہت حراست از مرزهای قلمرو اسلامی در جای جای مرزهای آن مستقر می‌کردند.^۷

در عین حال، عثمان بہ غزوات و لشکرکشی‌های تابستانہ و زمستانہ فرماندہان و سرداران خود اہتمام خاصی داشت و ہر سال مقدمات و ملزومات آن‌ها را فراہم می‌آورد و فرماندہان و سرداران بزرگی چون معاویہ بن ابوسفیان، خود، بدان مأموریت‌ها مبادرت می‌ورزیدند. مثلاً معاویہ در شہر «منبج»^۸ پلی را بنا نمود کہ از قبل وجود نداشت و ہدف

۱- من تاریخ التحصينات، محمد عبدالهادی، ۴۳۴.

۲- فتوح البلدان (۱/۲۳۴).

۳- فتوح البلدان (۱/۲۴۱).

۴- الإدارة العسكرية في الدولة الإسلامية (۲/۴۶۹).

۵- طمیسہ شہری بود واقع در دشت‌های طبرستان.

۶- الإدارة العسكرية في الدولة الإسلامية (۲/۴۶۹).

۷- الإدارة العسكرية (۲/۴۷۰).

۸- منبج جزو شہرهای قدیم شام بود.

از ساخت آن ایجاد مسیری برای لشکرکشی‌های تابستانه بود. در جنگ با رومیان، عثمان اختیارات وسیعی به معاویه داد و به او اجازه داد تا فرماندهان لشکرکشی‌های تابستانه و زمستانه را خود او تعیین نماید؛ او نیز سفیان بن عوف را بدان کار گماشت که در تمام دوران خلافت عثمان بر این سمت باقی ماند. لازم به ذکر است که غزوات و لشکرکشی‌های تابستانه و زمستانه مسلمانان تنها محدود به مرزهای خشکی نمی‌شد، بلکه در دریا و مرزهای دریایی نیز چنین رویه‌ای در عهد عثمان برقرار بود.^۱

۵- تقسیم غنایم بین شامیان و عراقیان

پیش از ورود سپاهیان کوفه به ارمنستان، حبیب بن مسلمه توانست سپاه رومیان را در هم شکند و بر آنان پیروز شود و به غنایم عظیمی دست یابد و چون کوفیان بدانجا رسیدند در مورد تقسیم غنایم بین آنان و شامیان دچار اختلاف شدند، حبیب بن مسلمه نامه‌ای به معاویه رضی اللہ عنہ نوشت و او را از ماجرا با خبر ساخت و او نیز به نوبه خود طی نامه‌ای به عثمان بن عفان رضی اللہ عنہ قضیه را برای او بازگو نمود، عثمان دستور داد تا غنایم بین شامیان و کوفیان تقسیم شود و چون نامه‌ی عثمان به دست حبیب بن مسلمه رسید، آنرا بر شامیان قرائت نمود، شامیان نیز با شنیدن دستور عثمان، گفتند: ما به فرمان امیر المؤمنین گردن می‌نهیم و پس غنایم را با عراقیان تقسیم نمودند.^۲

۶- حفظ وحدت کلمه در هنگام مواجهه با دشمنان

بعد از فتوحات، عبدالله بن عامر در خراسان، هنگام بازگشت، قیس بن هیشم سلمی را به امارت آنجا منصوب نمود. با بازگشت عبدالله بن عامر، «قارن» سپاهیان قریب به چهل هزار نفر از مردمانی طبسین، بادغیس، هرات و قهستان فراهم آورد و قصد حمله به مسلمانان را نمود، قیس بن هیشم نیز عبدالله بن حازم را به مشورت طلبید و از او چاره کار

۱- الإدارة العسکرية (۲/۴۷۰).

۲- الفتوح، ابن أعمش (۱/۳۴۱-۳۴۲).

را جو یا شد، عبدالله نیز فرصت را غنیمت شمرد و به قیس گفت: من صلاح کار را در این می بینم که تو از خراسان خارج شوی و امارت آن را به من بسپاری، زیرا مدت ها پیش عبدالله بن عامر قول امارت خراسان را به من داده بود و نامه ای دروغین را به قیس نشان داد؛ قیس نیز با وجودی که به نیرنگ عبدالله بن حازم پی برده بود، اما از نزاع با او امتناع ورزید و خراسان را ترک نمود.^۱

در واقع قیس بن هیشم این کار را تنها به این دلیل انجام داد تا وحدت کلمه سپاهیان اسلام حفظ شود و دچار تفرقه و نزاع نشوند که در آن شرایط به شکست آنان می انجامید. به هر صورت، به لطف الهی، سپاهیان اسلام توانستند بار دیگر بر دشمنان خود پیروز شوند و آنان را تارومار کنند.^۲

۷- تأمین نیازهای سربازان جزو شروط صلح بود

با گسترش روز افزون فتوحات مسلمانان در عهد عثمان، فرماندهان را بر آن داشت تا در شروط صلح نامه های خود این قید را بگنجانند که مردم باید با دادن غذا و چهار پایانی به سپاهیان، آذوقه و مایحتاج آنان را تأمین کنند. هدف از این اقدام این بود تا سربازان مجبور نباشند که از همان آغاز حرکت، آذوقه و مایحتاج خود را به همراه ببرند. این کار باعث می شد آنان بهتر و چالاک تر به جنگ با دشمنان بپردازند.^۳

۸- کسب اطلاعات در مورد دشمنان

عثمان رضی اللہ عنہ خود به کسب اطلاعات در مورد دشمنان اهمی خاص داشت و شخصاً بر این کار نظارت می کرد.^۴

امرا و سرداران او نیز چون دیگر فرماندهان، جاسوسانی را به میان مناطق تحت تسلط دشمن می فرستادند تا اطلاعات با ارزشی را در مورد آن به دست آورند.^۵

۱- الإدارة العسکرية (۱/۱۸۹).

۲- الإدارة العسکرية (۱/۱۸۹).

۳- تاریخ یعقوبی (۲/۱۶۶-۱۶۷).

۴- طبقات ابن سعد (۳/۵۹).

۵- الإدارة العسکرية (۱/۴۰۳).

همچنین آنان در صلح‌نامه‌های خود، این قید را می‌گنجاندند که مردم آن سرزمین باید نسبت به مسلمانان خیانت نکرده و آنان را از تحرکات و حملات دشمنان آگاه کنند و اخبار و اوضاع آنان را به اطلاع مسلمانان برسانند.^۱

۹- عبدالرحمن بن ربیعہ باہلی یکی از فرماندهان فتوحات در عهد عثمان رضی اللہ عنہ

عبدالرحمن از فرماندهان عالی رتبه سپاهیان اسلام بود که به دلیل اعتقاد راسخ به دین و پایبند شدید به آن، مورد اهتمام همه‌ی سرداران و سربازان سپاه اسلام قرار گرفت. در کنار این ایمان محکم، شجاعت و دلیری و نیز علم او به احکام دین، شهره خاص و عام بود و به همین دلیل سالیان متمادی و با وجود تغییر خلیفه و نیز امرای کوفه که او زیر نظر مستقیم آنان قرار داشت، همچنان به عنوان والی منطقه باب‌الابواب در سمت خود باقی ماند. او کاملاً پایبند قوانین جوانمردانه رزم بود و هرگز مرتکب خیانت نمی‌شد و به هیچ‌کس از پشت خنجر نمی‌زد.^۲

در واقع اخلاق نیکو و روش پسندیده او در حکومت، تأثیر بس شگرفی در میان مردم منطقه باب‌الابواب و جنوب دریای خزر و حفظ امنیت و آرامش آن دیار داشت. آن منطقه در خط مقدم نشر و گسترش اسلام و فتح سرزمین‌های شمال قرار گرفته بود و تأثیرات بزرگانی چون عبدالرحمن، تا بدان حدّ بود که بعد از گذشت چهارده قرن و بروز حوادث و مصایب بسیار بر مردمان آن سرزمین، اسلام همچنان در آن مناطق پا برجا مانده است.^۳

نقل است که چون با مسلمانان، باب‌الابواب را فتح نمود، پادشاه آن‌جا از او سوال کرد که بعد از این منطقه قصد حمله به کجا را دارد و هنگامی که اعلام نمود که قصد دارد به منطقه ترک‌نشین «بلنجر» حمله برد، پادشاه به او گفت: صلاح در این است که در همین سرزمین با آنان پیکار کنیم، اما عبدالرحمن از قبول این طرح امتناع کرد و گفت: صلاح کار را در این می‌بینم ما به سرزمین آنان بشتابیم و در آن‌جا با آنان بجنگیم و

۱- الإدارة العسكرية (۴۰۳/۱).

۲- قادة الفتح الإسلامي في إرمينية، ۵۵.

۳- قادة الفتح الإسلامي في إرمينية، ۱۵۶.

گفت: به خداوند سوگند با مردانی که همراه من هستند می‌توانم به سد «ردم»^۱ هم برسم، پادشاه از او پرسید: اینان که هستند و عبدالرحمان جواب داد: آنان کسانی هستند که یار و یاور رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم بوده و به خاطر دین خداوند صلی اللہ علیہ وسلم پای به این سرزمین گذاشته‌اند، آنان قبل از اسلام افرادی بودند با اخلاق و بزرگواری و چون اسلام آوردند بر عظمت شخصیت آنان افزوده شد، آنان همیشه به همین صورت خواهند ماند و همیشه پیروز میادین کارزار خواهند بود مگر این که از اخلاق مردانی که مغلوب کرده‌اند، متأثر شوند و از آن اخلاق والای خود دور گردند.^۲

عبدالرحمان در زمان عمر رضی اللہ عنہ، به بلنجر حمله برد، ترکان می‌گفتند: آنان با سپاهانی از فرشتگان به جنگ ما آمده‌اند که آنان را از مرگ حفظ می‌کنند؛ به خاطر این شایعاتی که خود، در مورد مسلمانان ساخته بودند، هراسناک از مقابل آنان گریختند و در قلعه‌ی بلنجر پناه گرفتند. مسلمانان نیز با کسب غنایمی بسیار به بیضاء که در فاصله دویست فرسنگی بلنجر واقع بود، بازگشتند بدون این که حتی یک نفر از سپاهیان او کشته شوند.^۳ بدون شک ایمان و مصونیت عجیب مسلمانان باعث این پیروزی‌های پایایی و فتوحات بدون وقفه بود و در مقابل روحیه ضعیف دشمنان، هر روز شکستی دیگر را بر ایشان رقم می‌زد.

ترکان نیز چون پیروزی‌های متوالی مسلمانان بر دیگر ملّت‌ها را شنیده بودند، از مقابله با آنان پرهیز کرده و در قلعه خود پنهان شده بودند؛ در این جنگ، هیچ نبردی میان مسلمانان و ترکان روی نداد و به همین دلیل هیچ کدام از مسلمانان به شهادت نرسیدند.^۴ عبدالرحمن از ایمانی راسخ و اخلاقی والا برخوردار بود و همین ویژگی‌ها، خود عامل مهم در برقراری امنیت و آرامش و گسترش اسلام در باب الأبواب بود. او مردی بود وفادار و در نهایت امانت‌داری. روایت می‌کنند که پیش از تصرف باب الأبواب، پادشاه آن‌جا سفیری را با هدایایی به چین فرستاده بود، چون آن فرستاده با هدایای خاقان

۱- در افسانه‌ها، ردم سدی در چین بود. (۱۴۶/۵).

۲- الکامل ابن اثیر (۲۹/۳-۳۰).

۳- تاریخ طبری (۱۴۶/۵).

۴- قادة الفتح الإسلامی فی ارمینیه، ۱۵۰.

چین که در میان آن‌ها یاقوتی گران‌بها بود، نزد پادشاه خود بازگشت، او را در مجلس عبدالرحمن یافت، پادشاه آن یاقوت را از فرستاده تحویل گرفت و سپس آن‌را به عبدالرحمن داد، عبدالرحمن بلافاصله آن‌را به پادشاه برگردانید، پادشاه که از این رفتار عبدالرحمن تحت تأثیر قرار گرفته بود، گفت: این یاقوت از تمام سرزمین باب‌الابواب بهتر و با ارزش‌تر است. به خداوند سوگند من شما را بیشتر از سلاطین خاندان کسری دوست دارم، اگر در زمان حکومت آنان بودم و خبر این یاقوت به آنان می‌رسید، آن‌را از من می‌ستاندند!!^۱

پادشاه باب‌الابواب و اطرافیان او حق داشتند که از این رفتار عبدالرحمن تعجب کنند، زیرا آنان تمام عمر خود را در منجلا بخیانت و دروغ‌گذرانده و در محیطی مملو از خیانت، عمر به سر برده بودند و چون امانت‌داری و وفاداری بی‌نظیر مسلمانان را دیدند، نتوانستند خود را کنترل کنند و با از یاد بردن حکومت و سلطنت از دست رفته خود، با کلماتی که از اعماق دل سر بر آورده بود، تعجب خود را از این رفتار عبدالرحمن نشان دهند.^۲

عبدالرحمن می‌دانست که نه او و نه بیت المال مسلمین حق تصاحب چنین یاقوت با ارزشی را ندارد؛ نزد او آن یاقوت با خاک هیچ فرقی نداشت. عبدالرحمن مردی بود بزرگوار و سخاوتمند و مهمان‌نواز، شجاع و غیور، زاهد منش و با تقوا و عالم در دین. او با وجود آن‌که جنگجو و حاکم یک سرزمین بود، اما از متاع بی‌ارزش دنیا هیچ چیزی نداشت؛ سرانجام این سردار بزرگ فتوحات در سال سی و دوم بعد از هجرت و در منطقه‌ی بلنجر به مقام رفیع شهادت نائل آمد.^۳

او از جمله‌ی صحابیانی بود که در اواخر عمر حضرت رسول صلی اللہ علیہ و آله و سلم ایشان را درک کردند و به رسالت ایشان ایمان آوردند.

۱۰- سلمان بن ربیع باهلی از سرداران بزرگ فتوحات در عهد عثمان رضی اللہ عنہ

۱- تاریخ طبری (۱۴۸/۵).

۲- قادة الفتح الإسلامی فی أرمینیه، ۱۵۴.

۳- قادة الفتح الإسلامی فی أرمینیه، ۱۵۴.

این صحابی جلیل القدر، نخستین فردی بود که در کوفه به منصب قضا منصوب شد. عمر بن خطاب رضی الله عنه، پیش از شریح او را قاضی کوفه کرده بود، اما چون سعد بن ابی وقاص، در عهد عثمان برای بار دوم به امارت کوفه منصوب شد، خود منصب قضا را به عهده گرفت.

همچنین سلمان در نبرد قادسیه شرکت کرد و در آنجا و نیز در مدائن منصب قضا داشت. باید این را به یاد داشت که در عهد عمر، هر کسی صلاحیت منصب قضا را نداشت و نیز هر کسی را توان آن نبود تا در کوفه که از یک طرف مملو از بزرگان عرب و صحابه بزرگوار بود و از دیگر سو خیل عظیمی از ملت‌ها و اقوام و قبایل مختلف در آنجا سکونت داشتند، در جایگاه قضا نشیند و این دلیلی است بر میزان علم و معرفت سلمان نسبت به شریعت و عدل و دینداری و خرد. شخصیت قوی او که سبب شد تا همه‌ی مردم به او اعتماد کامل داشته باشند. همچنین سلمان در فتح مدائن و نیز فتح باب الأبواب، عهده‌دار تقسیم غنائم بود که خود، بیانگر تقوا و درستکاری او می‌باشد. سلمان مردی بود صالح و خدا ترس که هر سال به حج می‌رفت، مردی کم نظیر که از اخلاق والایی برخوردار بود، کریم بود و سخاوتمند و مهمان نواز، شجاع بود و غیور، وفادار بود و راستگو و آنچه را برای خود دوست می‌داشت برای دیگران نیز می‌پسندید، این مرد بزرگ بعد از یک عمر جهاد در راه خدا و داشتن مناصب قضا و امارت، آن‌گاه که به شهادت رسید، نه دیناری از خود به جا گذاشت و نه خانه‌ای. او در میان دیگر سرداران هم عصرش از امتیاز خاصی در مدیریت و رهبری برخوردار بود. چون عثمان بن عفان، نامه‌ای به ولید بن عقبه امیر کوفه، نوشت و به او دستور داد تا سپاهیان را به فرماندهی مردی شجاع و با ایمان جهت تقویت شامیان به جانب وی اعزام کند، ولید بدون هیچ شک و تردیدی، سلمان را برای این مأموریت مهم منصوب کرد. ولید، سلمان را در شرایطی به این سمت تعیین کرد که سرداران بزرگی در کوفه حضور داشتند و در فتوحات و نبردهای متعدد، لیاقت‌های خود را به اثبات رسانیده بودند. بدون شک سلمان نمونه‌ی والای شجاعت، قدرت، ورع و تقوا محسوب می‌شد که در جنگ‌های مختلف این خصایل را به اثبات رسانید. او در فنون جنگ ماهر و از قدرت مدیریت و فرماندهی

فوق العاده برخوردار بود، جزو تیراندازان قهار به حساب می آمد و در سوارکاری مهارتی بسیار داشت.^۱

نسبت به اسبها اطلاعات فراوانی داشت و به همین دلیل در عهد عمر بن خطاب رضی اللہ عنہ، عهده دار پرورش و نگهداری اسبان شد. نقل است که عمر بن خطاب از اقصی نقاط قلمرو اسلامی اسبان بی شماری را گرد آورده و آماده جنگ می نمود. در کوفه نیز چهار هزار اسب وجود داشت. هدف این بود که چون دشمنان به مرزها حمله ور شوند، مسلمانان بتوانند با آن اسبان به سوی دشمنان بشتابند و به مقابله با آنان پردازند.^۲

سلمان نیز در کوفه مسئول پرورش و نگهداری آن خیل عظیم اسبان بود.^۳ در مورد شجاعت او، خودش چنین گفته است: من با همین شمشیرم، یکصد جنگجو را کشته ام که هیچ کدامشان خداوند سبحانہ را پرستش نمی کردند و هیچ یک از آنان را در بند اسارت به قتل نرساندم.^۴

سلمان در میدان کارزار هرگز دشمن خود را که به خداوند کفر می ورزید، از روی نیرنگ و خیانت نمی کشت، بلکه نخست او را از سرنوشت خود بر حذر می داشت و آن گاه رو در رو با او نبرد می کرد و در فرصت مناسب او را به قتل می رساند. او الگوی والای یک مجاهد راست کردار بود که در راه رضای خداوند سبحانہ و اعلائی کلمه ی حق جهاد می نمود و از مردن در این راه نمی اندیشید. سرانجام این رادمرد دلیر در سال سی و دو یا سی و سه بعد از هجرت و در حین جهاد در راه خدا، در خون خود غلتید و به مقام شهادت نائل آمد.^۵

رشادت ها و اقدامات شجاعانه و بی نظیر این بزرگ مرد تاریخ اسلام، به یقین می تواند الگوی جاودان برای هر سرباز و سرداری باشد.^۶

۱- تہذیب ابن عساکر (۶/۲۱۰) و تاریخ طبری (۵/۳۰۹).

۲- قادة الفتح الإسلامی فی أرمینية، ۱۶۹.

۳- أسد الغابة فی معرفة الصحابة (۲/۳۲۷).

۴- الإستیعاب (۲/۶۳۳).

۵- قادة الفتح الإسلامی فی أرمینية، ۱۷۰.

۶- قادة الفتح الإسلامی فی أرمینية، ۱۷۱.

او تمامی خصایل نیک را در خود گرد آورده بود، فقیهی بود مجرب، قاضی‌ای عادل و دادگر، امانت‌داری پاک و راست‌کردار، مدیری دور اندیش و خردمند، جنگجوی بی‌باک، قهرمانی شهید و سرداری فاتح.^۱

۱۱- حبیب بن مسلمه فہری از سرداران فتوحات در عهد عثمان رضی اللہ عنہ

حبیب بن مسلمه، سرداری بود که از همان آغاز جوانیش در میادین مختلف کارزار حاضر شد. در حالی که خرد سال بود در غزوہ تبوک شرکت کرد و این نخستین میدان کارزاری بود که او تجربه می‌نمود. نقل است که عمر رضی اللہ عنہ چون اندام تنومند و محکم او را دید، او را در بوته آزمایش قرار داد تا ببیند که حبیب چگونه مردیست، او را در انتخاب پول یا اسلحه مخیر نمود و حبیب اسلحه را برگزید و این انتخاب سرداران و مردان جنگ بود که عشق به آن در اعماق روح و جان حبیب رسوخ پیدا کرده بود. او در جنگ یرموک، فرماندہ «کردوس» شد و حال آن‌که تنها بیست و چهار سال سن داشت و این بیانگر ظهور زود هنگام علائم شجاعت و رشادت سرداران در او بود. عمر بن خطاب او را فرماندہ و سرپرست منطقه جزیره نمود و این مسئولیتی نبود که عمر هر کسی را بدان منصوب نماید، زیرا عمر در کارگزاران خود، خصوصیات و امتیازهایی را جستجو می‌کرد که در هر انسانی یافت نمی‌شد. پس عمر، حبیب را والی آرمستان و آذربایجان کرد. ولایت و امارت این مناطق به دلیل بعد راه و دوری آن‌ها از مرکز خلافت، مراکز قدرت مسلمانان و نیز شورش‌های مردمان آن دیار بسیار سخت می‌نمود. او در عهد عثمان نیز همچنان مناصب لشکری و کشوری را در اختیار داشت. در مورد شجاعت و رشادت کم نظیر او روایت می‌کنند که چون با شش هزار سرباز عزم منطقه موریان نمود، سپاهی هفتاد هزار نفره را پیش روی خویش دید، حبیب ندا بر آورد و خطاب به سربازانش چنین گفت: اگر هم آنان و هم شما در این کارزار استقامت ورزید، بدانید که خداوند پشتیبان شما خواهد بود، اما اگر آنان استقامت ورزند و شما از خود ضعف و ترس نشان دهید، خداوند تبارک و تعالی آنان را بر شما پیروز خواهد نمود که او پشتیبان صابران است. چون شب فرا رسید، حبیب فرمان حمله صادر نمود و چنین دعا نمود: پروردگارا! ماه را پنهان کن، ما را

۱- قادة الفتح الإسلامی فی أرمینية، ۱۷۲.

از باران حفظ کن، از جان سربازانم محافظت بفرما و آنان را جزو شهدا به حساب بیاور. خداوند نیز دعای او را مستجاب نمود و او را فاتح میدان ساخت.^۱

حمله شبانه او بر اردوگاه دشمن بود که سبب شد روحیه آنان از بین برود و فرار را بر قرار ترجیح دهند.^۲

او برای سربازانش نمونه والای شجاعت و دلیری بود، به نحوی که خود در مواقع حمله، پیشاپیش سپاهیان حرکت می کرد و از ماندن در پشت جبهه و به خطر نیانداختن جان خویش امتناع می ورزید. نقل است که چون قصد شیخون بر سپاهیان موریان داشت، همسرش از قضیه با خبر شد و از حبیب پرسید: میعادگاه ما در میدان کارزار کجا باشد؟ او نیز پاسخ داد که یا خیمه موریان، فرمانده سپاهیان دشمن، یا بهشت میعادگاه آنان باشد. هنگامی که حبیب بر سپاهیان موریان یورش برد و توانست خود را به خیمه موریان رساند، مشاهده نمود که همسرش قبل از او خود را به خیمه رسانیده است.^۳

تنها خود او نبود که الگوی والای شجاعت و جنگاوری محسوب می شد، بلکه همسر او نیز در شجاعت و ایثار و فداکاری زبانزد همگان بود.^۴

حبیب در تمام مراحل کارزار با سرداران خود مشورت می نمود و هرگز فردی خودکامه و مستبد نبود. او دیدگاهها و طرحهای سرداران را می شنید و هر کدام را که بهتر و مفیدتر می دانست، اجرا می کرد. گویند که چون یک روز در میان اردوگاه خود قدم می زد، صدای مردی را شنید که می گفت: اگر حبیب به سخنان من گوش می داد، راهی را به او نشان می دادم که به امید خداوند، فتح و پیروزی را به ارمغان می آورد. حبیب نیز نزد آن مرد رفت و به سخنان او گوش فرا داد و چون نزد سرداران بازگشت به آنان گفت: مردی به من گفته است که نخست سربازان سواره به جانب دشمن گسیل دار و سپس خود و سربازان پیاده از پس آنان حرکت کن. چون در نیمه های شب دو سپاه به کارزار پردازند، من و سربازان پیاده به میدان نبرد وارد می شویم، این باعث خواهد شد

۱- تہذیب ابن عساکر (۴/۳۷).

۲- قادة الفتح الإسلامی فی أرمینية، ۱۸۹.

۳- قادة الفتح الإسلامی فی أرمینية، ۱۸۹.

۴- قادة الفتح الإسلامی فی أرمینية، ۱۸۹.

که دشمن فکر کند، نیروهای کمکی به سپاه ما محلق شده است. و این روحیه آنان را به شدت تضعیف خواهد نمود.^۱

حبیب نیز همین کار را کرد و شبانگاه سربازان سواره را به جانب دشمن روانه کرد و خود پشت سر آنان به راه افتاد. چون سحرگاه به میدان کارزار رسید او و همراهانش بر صفوف دشمن یورش بردند و به این ترتیب توانستند دشمن را شکست دهند و به غنایم بسیاری دست یابند.^۲

حبیب مردی بود زیرک که در مورد جنگ‌هایش نخست می‌اندیشید و همه جوانب را در نظر می‌گرفت، سپس با سردارانش به مشورت می‌پرداخت و نظر آنان را نیز جویا می‌شد. او به بررسی میدان جنگ می‌پرداخت و تلاش می‌کرد به اطلاعات جامعی از دشمن دست پیدا کند.

آن‌گاه با علم و بصیرت لازم، به طرح نقشه جنگ مبادرت می‌ورزید. اقدامات حبیب در میادین جهاد، برنامه‌هایی از پیش تعیین شده بود و نه اقداماتی بالبداهه و بدون طرح و نقشه و نیز به همین خاطر نیز در میادین کارزار، به پیروزی و نصرت دست می‌یافت. این خصوصیت مهم در کنار دیگر خصایل برجسته او، از حبیب مؤمنی راستین و شجاع ساخته بود که چون با دشمن به نبرد می‌پرداخت و یا بر قلعه‌ای چیره می‌شد، خدا را به یاد می‌آورد و چنین می‌گفت:

لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ^۳

او توانست تمام صفات این سرداران بزرگ را که عبارت بودند از استعدادی خداداد، علم و دانش، تجربه‌ای عظیم و ایمان و توکل به پروردگار قادر و توانا، در خود فراهم آورد و به سرداری کم نظیر تبدیل شود.^۴

بیقین حبیب بن مسلمه، خدماتی را به فتوحات آن دوران نمود که هرگز فراموش نمی‌شود. او از جمله‌ی بزرگترین و پر افتخارترین سرداران عهد عثمان به شمار می‌آید

۱- تهذیب ابن عساکر (۴/۳۷).

۲- قادة الفتح الإسلامی فی أرمینیه، ۱۹۰.

۳- تهذیب ابن عساکر (۴/۳۷).

۴- قادة الفتح الإسلامی فی أرمینیه، ۱۹۲.

که پس از عمری جهاد و نبرد در راه خدا و اعتلای پرچم اسلام، در سال چهل و دوم بعد از هجرت و در پنجاه و چهار سالگی ندای حق را لبیک گفت و به دیار باقی شتافت. اگر چه عمر او کوتاه بود اما براستی که افتخاراتی عظیم را فراهم آورد که با گذشت قرن‌های متمادی در تارک تاریخ اسلام، جاودان مانده است. خداوند این صحابی جلیل القدر، مدیر خردمند، سیاستمدار با تجربه، سردار فاتح را به مقام رضوان خویش نائل آورد و از او خشنود باشد.^۱

۱- قادة الفتح الإسلامی فی أرمینیه، ۱۹۲.

گفتار چهارم

تدوین مصحف واحد، بزرگترین افتخارات عثمان بن عفان است

نخست: مراحل کتابت قرآن کریم

۱- مرحله اول: در عهد پیامبر خدا ﷺ

بدون شك و براساس دلایل محکم، خود رسول خدا ﷺ امر به کتابت و نگارش آیاتی که بر ایشان نازل می شد می دادند. همچنین ایشان را کاتب یا کاتبانی بود که این امر را انجام می دادند. به عنوان مثال زید بن ثابت به کاتب پیامبر ﷺ مشهور بود که به دلیل کتابت آیات قرآن بدین لقب شهرت یافت. امام بخاری نیز در صحیح خود و در کتاب فضائل القرآن، بابی را تحت عنوان «کاتب النبی ﷺ» به این امر اختصاص داده و در آن دو حدیث ذکر نموده است:

الف: ابوبکر صدیق رضی الله عنه به زید گفت: تو آیات وحی را برای رسول خدا ﷺ کتابت می کردی.^۱

ب: از براء بن عازب نقل است که گفت: چون آیه «لا یستوی القاعدون من المؤمنین...» نازل شد، رسول خدا ﷺ فرمود:

«أَدْخُ لِي زَيْدًا وَ لِيَجِيءَ بِاللُّوحِ وَالذَّوَاةِ وَالْكَتِفِ أَوْ الْكَتِفِ وَ الدَّوَاةِ».

(به زید بگویند که با خود لوح و دوات و کتف (یا کتف و دوات) بیاورد و نزد من آید).

رسول خدا ﷺ در مکه و قبل از هجرت نیز به کتاب قرآن مبادرت می ورزیدند که عبدالله بن سعد بن ابی سرح بدین کار می پرداخت، اما بعدها مرتد شد و چون مکه به دست مسلمانان فتح شد بار دیگر اسلام آورد. معروف است که خلفای راشدین نیز کاتب قرآن بودند، شاید نیز آنان امر کتابت قرآن را در مکه انجام می دادند. از جمله روایاتی که نشان می دهد قرآن در مکه نیز مکتوب بوده است داستان اسلام آوردن عمر بن خطاب می باشد که چون بر خواهرش وارد شد، صحیفه ای را در دست او دید که سوره مبارکه

۱- صحیح بخاری، کتاب فضائل القرآن (حدیث ۴۹۸۶).

طه بر آن کتابت شده بود، خداوند نیز در خود قرآن اعلام می‌دارد که قرآن، مجموعه‌ای است از صحیفه‌ها:

﴿رَسُولٌ مِّنَ اللَّهِ يَتْلُو صُحُفًا مُّطَهَّرَةً﴾ البينة: ۲

((و آن حجّت)، پیغمبری از سوی خدا است که کتابهای پاک (الهی) را (بر آنان) می‌خواند (و قوانین و احکام آسمانی را بدیشان می‌رساند).

بنابراین هنگام رحلت حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله تمام آیات قرآن، آیات مکتوب بود اما بصورت پراکنده در اختیار صحابه قرار داشت. آیات قرآن، در آن ایام، بر روی شاخه‌های درخت نخل، سنگ‌های صاف و نازک کتابت می‌شد، و صحابه نیز آن آیات را از بر می‌نمودند. علاوه بر این، جبرئیل امین، هر سال، یک مرتبه قرآن را بر ایشان عرضه می‌داشت و در سال آخر حیات حضرت، دو بار این کار صورت پذیرفت.^۱

به نظر می‌رسد که چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله احتمال نزول آیات ناسخ تعدادی از احکام و تلاوت‌ها را می‌دادند؛ از کتابت قرآن در یک مصحف واحد پرهیز می‌نمودند. اما با وفات آن حضرت صلی الله علیه و آله خداوند متعال انجام این امر خطیر را به خلفای راشدین الهام نمود، تا وعده‌ی او مبنی بر تضمین حفظ و صیانت قرآن از جانب خود او تحقق یابد.^۲

۲- مرحله دوم: کتابت قرآن در عهد ابوبکر صدیق رضی الله عنه

پس از شهادت بسیاری از حافظان قرآن در نبرد یمامه، که با مسیلمه کذاب صورت - گرفت، ابوبکر، عمر را فراخواند و در این رابطه با او مشورت نمود، عمر رضی الله عنه به او پیشنهاد کرد که تمام آیات قرآن از میان پوست‌ها، استخوان‌ها و شاخه‌های نخل که آیات بر آن‌ها کتابت شده‌اند و نیز حافظان آن جمع‌آوری شود و در یک جا نگهداری گردد.^۳

ابوبکر نیز این کار خطیر را به صحابی جلیل القدر، زید بن ثابت محول نمود. زید نقل می‌کند که: بعد از شهادت بسیاری از مسلمانان در یمامه، ابوبکر مرا فراخواند، چون نزد او رفتم، عمر را در کنار او یافتیم، ابوبکر به من گفت: عمر نزد من آمده و به من گفته

۱- صحیح بخاری، کتاب فضائل القرآن (حدیث: ۴۹۹۸).

۲- المدینه النبویه فجر الإسلام و العصر الراشدی، ص ۲۴۰ نقل از فتح الباری (۱۲/۹).

۳- حروب الردة و بناء الدولة الإسلامية، احمد سعید، ۱۴۵.

است که نبرد یمامه باعث مرگ حافظان بسیاری شده است و بیم آن دارم که دیگر جنگ‌ها نیز تمام حافظان را از ما بگیرد، در این صورت بیشتر آیات قرآن از دست خواهد رفت؛ به همین دلیل من تصمیم گرفته‌ام که شما به امر جمع‌آوری قرآن در یک جا مبادرت نمایی، من خطاب به عمر گفتم: آیا از من می‌خواهی کاری را انجام بدهم که رسول خدا صلی الله علیه و آله آن را انجام نداد، عمر گفت: به خداوند سوگند که این کار، به حال مسلمانان بهتر است. بارها عمر با من در این رابطه صحبت می‌کرد تا سرانجام قبول کردم که این کار به صلاح اسلام و مسلمانان است. آن‌گاه ابوبکر گفت: زیدا! تو مرد جوان و خردمندی هستی و به تو شک نداریم تو برای رسول خدا صلی الله علیه و آله آیات وحی را کتابت می‌کردی، پس برو و تمام آیات قرآن را جمع‌آوری کن. زید در مورد اهمیت این مأموریت چنین می‌گوید: به خداوند سوگند اگر مرا مجبور می‌کردند که کوهی را جابه‌جا کنم، باز این کار از مأموریت جمع‌آوری قرآن بر من سخت‌تر و سنگین‌تر نبود؛ سپس به جمع‌آوری آیات قرآن از میان شاخه‌های نخل، تخته سنگ‌ها، پوست‌ها، و کتف حیواناتی که آیات قرآن بر آن‌ها کتابت شده بودند و نیز حافظان قرآن اقدام نمودم. من در این کار اهتمام بسیار نمودم، به نحوی که توانستم آخرین آیه سوره توبه: ﴿لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِّنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَءُوفٌ رَّحِيمٌ﴾ [التوبة: ۱۲۸] را نزد ابن خزیمه انصاری بیابم که این آیه تنها نزد او بود و هیچ یک از صحابه آن را نداشتند. صحیفه‌هایی که زید جمع‌آوری نمود تا زمان وفات ابوبکر نزد او ماند و چون ایشان رحلت فرمود، عمر آن‌ها را نزد خود نگاهداشت و پس از فوت ایشان، حفصه دختر عمر، عهده‌دار نگهداری و حفظ آن صحیفه‌ها بود.^۱

مسایلی را که در رابطه با جمع‌آوری آیات قرآن در آن برهه از زمان می‌توان استخراج نمود

۱- صحیح بخاری (حدیث ۴۹۸۶).

- پس از مرگ تعداد زیادی از حافظان قرآن، ترس از میان رفتن آیات قرآن، مسلمانان را بر آن داشت تا به جمع‌آوری قرآن مبادرت نمایند. این خود، بیانگر یک واقعیت مهم می‌باشد و آن این‌که در آن ایام، حافظان قرآن و علمای دین، در راه اعتلای دین اسلام، افکار و راه و روش و سلاح‌هایشان را به خدمت می‌گرفتند و پیشاپیش دیگر مردمان در میادین عمل به دستورات دین و جهاد در راه خدا گام بر می‌داشتند به حقیقت آنان بهترین مردمان بودند که بر روی زمین زیستند و بر ماست که راه و روش آن‌ها را دنبال نماییم.

*- جمع‌آوری قرآن براساس مصلحتی مرسله که در کتاب و سنت به طور صریح به آن نپرداخته است، صورت گرفت و بهترین دلیل آن جوابی است که عمر به ابوبکر داد که چون از عمر پرسید آیا می‌خواهی کاری را انجام دهی که رسول خدا صلی الله علیه و آله انجام نداد، عمر پاسخ داد: این امر، خوب و مفید است. در روایاتی دیگر، عمر چنین جواب داد: این کار خوب و به مصلحت مسلمانان است و این جوابی بود که ابوبکر نیز به سؤال مشابه زید بن ثابت داد. به هر حال، چه عمر لفظ مصلحت را به کار برده باشد یا خیر، خود لفظ «خیر» که به معنای خوب و مفید است، همان مفهوم مصلحت مسلمین را می‌رساند؛ سپس براساس همان مصلحت مرسله، اجماعی بر این قضیه حاصل آمد و صحابه صراحتاً و یا به صورت ضمنی موافقت خود را با این اقدام اعلام نمودند. این ماجرا خود بر این اصل دلالت می‌کند که مصالح مرسله می‌تواند اساس اجماع بزرگان امت باشد و از این طریق به صدور احکامی دست یافت.

*- با دقت در این ماجرا می‌بینیم که صحابه در محیطی کاملاً آرام و دوستانه، تلاش می‌کردند تا مصالح امت اسلام تأمین شود، و در همین راستا چون ایده و نظر درستی مطرح می‌شد، پس از بحث‌ها و بررسی‌های لازم آن را بدون هیچ نوع عناد و حسادتی می‌پذیرفتند و به دفاع از آن می‌پرداختند و به این ترتیب بود که آن مردان بزرگ توانستند در مورد مسایل مختلف به اجماع نظر رسیده و در زمینه صدور احکام شریعت به اجتهادی مهم دست یابند.^۱

۱- الاجتهاد فی الفقه الإسلامی، عبد السلام السلیمانی، ۱۲۷.

خصوصیات و امتیازاتی که باعث شد زید بن ثابت مأمور این کار خطیر شود ابوبکر صدیق به دلیل خصوصیات و ویژگی‌هایی که در زید بن ثابت می‌دید، او را مأمور جمع‌آوری آیات قرآن نمود. این ویژگی‌ها عبارتند از:

الف: جوان بودن زید که خود، عاملی می‌شد برای فعالیت هر چه بیشتر و بهتر او.
ب: صلاحیت و توانایی‌های او نسبت به این کار بیشتر بود، و این یک واقعیت است که خداوند عز و جل به هر کس عقل و خرد بیشتری دهد، راه خیر و سعادت بر او نیز هموارتر خواهد شد.

ج: زید کاملاً مورد اطمینان و اعتماد صحابه بود و آنان نسبت به او هیچ شک و شبهه‌ای به خود راه نمی‌دادند و به همین دلیل ماحصل کار او مورد قبول آنان قرار می‌گرفت.

د: زید کاتب وحی بود و به همین دلیل، در این زمینه تجربه کافی داشت و نسبت به انجام این کار خطیر ناآشنا و غریب نبود.^۱

ه: همچنین زید جزو چهار نفری بود که در دوران نبی اکرم صلی الله علیه و آله به امر جمع‌آوری قرآن پرداختند. از قتاده روایت است که از انس بن مالک سؤال کردم که در دوران رسول خدا صلی الله علیه و آله چه کسانی به جمع‌آوری قرآن پرداختند؟ او جواب داد که آنان چهار نفر از انصاریان بودند؛ آنان: ابی بن کعب، معاذ بن جبل، زید بن ثابت و ابوزید^۲ بودند. روش زید در جمع‌آوری قرآن این بود که تنها مکتوباتی را قبول می‌کرد که در حضور خود رسول خدا صلی الله علیه و آله نوشته شده بودند او به محفوظات صرف و بدون اتکا به مکتوبات اکتفا نمی‌کرد که بیم آن داشت آن محفوظات بر اثر اشتباه یا توهم دچار تغییر شده باشند؛ همچنین تنها مکتوباتی را قبول می‌کرد که حداقل دو نفر شهادت می‌دادند که آن آیات در حضور خود رسول الله صلی الله علیه و آله کتابت شده‌اند. براساس همین روش، زید با دقت هر چه بیشتر به جمع‌آوری آیات قرآن پرداخت.^۳

۱- التفوق و النجاة علی فتح الصحابة، حمد العجمی، ۷۳.

۲- سیر أعلام النبلاء (۲/۴۳۱).

۳- التفوق و النجاة علی فتح الصحابة، ۷۴.

تفاوت قرآن مکتوب عهد نبی خدا ﷺ و عهد ابوبکر صدیق رضی الله عنه

تفاوت قرآن مکتوب دوران رسول خدا ﷺ با قرآن مکتوب عهد ابوبکر صدیق در این است که قرآن مکتوب دوران نبی خدا ﷺ بر صحیفه‌ها، چوب‌ها، شاخه‌های نخل و لوح‌ها کتابت شده بود اما به صورت مجموعه‌ای که به هم متصل شده باشند، نبود. بر خلاف قرآن مکتوب عهد ابوبکر صدیق که در صحیفه‌هایی تدوین شده بود و هر صحیفه در بردارنده یک یا چند سوره می‌شد، آیات این سوره‌ها براساس ترتیبی بود که خود حضرت رسول ﷺ آن را بیان داشته بودند. در واقع وظیفه زید بن ثابت آن بود که آیات مکتوب دوران رسول خدا ﷺ را در صحیفه‌هایی گرد آورد و هر سوره را براساس ترتیب آیاتی که رسول خدا ﷺ به صحابه گفته بودند، کتابت کند.^۱

۳- مرحله سوم: کتابت قرآن در عهد عثمان بن عفان رضی الله عنه

انگیزه عثمان رضی الله عنه برای تدوین مصحف واحد

أنس بن مالک روایت می‌کند که چون حذیفه بن یمان رضی الله عنه از غزوات اُرمستان و آذربایجان به مدینه باز گشت، نزد عثمان رضی الله عنه رفت و او را از اختلافی که میان مردمان شام و عراق در خصوص قرائت قرآن پدید آمده بود با خبر نمود و به او گفت: یا امیر المؤمنین! بلایی گریبان‌گیر این امت شده است و چون یهودیان و مسیحیان در کتاب خود دچار اختلاف شده‌اند. عثمان نیز با شنیدن این مطالب، افرادی را نزد حفصه دختر عمر فرستاد که صحیفه‌های ابوبکر صدیق را از او به امانت بگیرند تا از آن رونوشت برداشته و سپس آن را به او بازگردانند، حفصه نیز صحیفه‌ها را نزد عثمان فرستاد، عثمان به زید بن ثابت، عبدالله بن زبیر، سعید بن عاص و عبدالرحمن بن حارث بن هشام رضی الله عنه دستور داد تا از صحیفه‌های ابوبکر نسخه‌هایی رونوشت کنند. همچنین به ابن زبیر، سعید و عبدالرحمن که از قریشیان بودند دستور داد در صورت اختلاف قرائت آنان با زید بن ثابت، قرائت قریشیان را برگزینند، زیرا قرآن با گویش ایشان نازل شده است. آنان نیز چنین نمودند. چون رونوشت نسخه‌ها تمام شد، عثمان صحیفه را نزد حفصه بازگردانید و سپس از آن

۱- المدینة و النبوة فجر الاسلام و العصر الراشدی (۲/۲۴۱).

نسخه‌ها چند رونوشت را به اقصی نقاط سرزمین اسلامی فرستاد و دستور داد تا دیگر نسخه‌ها و صحیفه‌ها را آتش بزنند.^۱

درس‌هایی که از این ماجرا می‌توان گرفت:

الف: عاملی که باعث شد عثمان با وجودی که صحیفه‌های ابوبکر صدیق موجود بودند، دست به تدوین یک مصحف واحد بزند اختلافاتی بود که مسلمانان در امر قرائت قرآن بدان گرفتار آمده و چنان می‌نمود که در آینده بر سر این قضیه دچار فتنه‌ی بس خطرناک خواهد شد. قرآن نیز کتابی است که شریعت و دین بر آن استوارند و بنیان‌های اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و اخلاقی مسلمانان بر آن نهادینه شده است، احتمال آن می‌رفت که فردا دسته‌ای در برابر دیگری ادعا کند که قرائت او بهتر از قرائت دیگران است و بهمین خاطر حذیفه بن یمان را دچار بیم و هراس شد و قضیه را نزد خلیفه و پیشوای مسلمانان مطرح نمود تا پیش از بروز چنان فتنه و مصیبت بزرگی، چاره‌ای اندیشد و از تحریف قرآن ممانعت به عمل آورد و امت اسلامی به سرنوشت یهود و نصاری گرفتار نیاید.

ب: این حدیث اثبات می‌کند که پیش از تدوین مصحف واحد در عهد عثمان، قرآن کریم در صحیفه‌هایی کتابت و این صحیفه‌ها به هم متصل شده بودند. امت نیز بر این اجماع نظر داشت که این صحیفه‌ها خود قرآن هستند و همان آیاتی هستند که جبرئیل آن‌ها را در آخرین سال حیات مبارک حضرت رسول صلی الله علیه و آله بر ایشان عرضه نمود. این صحیفه‌ها نزد ابوبکر ماندند تا او وفات کرد و بعد از او عمر بن خطاب عهده‌دار صیانت از آن شد. هنگامی که عمر دانست که بزودی خواهد مرد چون هنوز جانشین برایش تعیین نشده و او شورایی از برگزیدگان صحابه را مأمور چنین امر مهمی کرده بود، به همین دلیل آن صحیفه‌ها را به امانت نزد حفصه، دختر خود فرستاد.

عثمان نیز در تدوین مصحف واحد بر این صحیفه‌ها اتکا نمود و براساس آن صحیفه‌ها، به آن چهار نفر دستور داد تا مصحف واحد را کتابت کنند. در روایاتی دیگر

۱- صحیح بخاری، کتاب فضائل القرآن (حدیث ۴۹۸۷).

نیز آمده است که عثمان این مأموریت را به دوازده نفر از قریش و انصار محول نمود و ابی بن کعب نیز جزو آنان بود.^۱

ج: همچنین با دقت در این داستان خواهیم دانست که فتوحات در عهد عثمان به اذن او و کاملاً تحت نظر ایشان صورت می گرفت. تمام تصمیمات مربوط به فتوحات و نبردها از مدینه صادر می شد و همه ی ولایات و سرزمین های تحت سلطه خلافت، در برابر تصمیمات و دستورات عثمان بن عفان رضی الله عنه سر تسلیم فرود می آورد. نیز بر ما روشن می شود که تمام صحابه و تابعینی که در اقصی نقاط بلاد اسلامی پراکنده بودند، خلافت عثمان بن عفان رضی الله عنه را قبول داشتند. حضور حدیفه بن یمان در مدینه و مراجعه او به عثمان در خصوص معضل بزرگی که امت را تهدید می کرد خود، بیانگر آن است که مسلمانان در مسایل بسیار مهم، به خلیفه مراجعه می کردند. در واقع در آن دوران همچنان دارالسنه و محل تجمع برگزیدگان و فرزندانگان صحابه بود.^۲

دوم: مشورت با جمهور صحابه رضی الله عنهم در خصوص تدوین مصحف واحد

عثمان، مهاجرین و انصار را، که در میانشان بزرگان امت و فرزندانگان صحابه و نیز شخصیتی چون علی بن ابی طالب حضور داشتند، فرا خواند و در مورد این مشکل و معضل بزرگی که دنیای آن روز اسلام را فرا گرفته بود با آن برگزیدگان امت و پیشوایان ره یافته سخن بگوید و در خصوص حل این فتنه با ایشان به گفتگو پردازد، آنان هر یک دیدگاه های خود را بیان داشتند اما چون از ایده عثمان مبنی بر تدوین یک مصحف واحد و از میان بردن دیگر صحیفه ها آگاه شدند، صراحتاً آن را مورد ستایش خود قرار دادند و به اجماع آن را پذیرفتند تا هیچ شک و شبهه ای در این رابطه نزد دیگر مسلمانان باقی نماند، به نحوی که همه ی آنان در اقصی نقاط جهان اسلام از اتفاق نظر صحابه مطلع شدند تا امروز نیز هیچ کس با این اقدامات عثمان به مخالفت بر نخاسته و بر آن ایراد نگرفته است.^۳

۱- عثمان بن عفان، صادق عرجون، ۱۷۱.

۲- المدینه النبویه فجر الإسلام و العصر الراشدی (۲/۲۴۴).

۳- عثمان بن عفان، صادق عرجون، ۱۷۵.

عثمان در تدوین مصحف واحد، هرگز دچار بدعت نشد، زیرا پیش از او ابوبکر صدیق به جمع آوری قرآن و گردآوری آن در مجموعه‌ای از صحیفه‌ها مبادرت ورزیده بود. در ضمن این که عثمان این کار را نه با تصمیم و اراده‌ی شخصی خود بلکه با مشورت و موافقت جمهور صحابه انجام داد؛ صحابه‌ای که چون از ایده و نظر عثمان در رابطه با تدوین مصحفی واحد آگاه شدند آن را مورد تمجید خویش قرار دادند.^۱

مصعب بن سعد از جمله صحابه رسول خدا صلی الله علیه و آله که خود ناظر آتش زدن صحیفه‌های قرآن به فرمان عثمان بود، سال‌ها بعد می‌دید، دسته‌ای نادان از این اقدام او در شگفتند و در مورد صحت آن دچار تردید می‌باشند.^۲

علی بن ابی طالب نیز در جواب آنان که به خاطر این کار بر عثمان ایراد می‌گرفتند چنین می‌گفت: ای مردم! در مورد عثمان دچار غلو و اغراق نشوید و نسبت به او از سخنان ناروا و نادرست پرهیزید و جز به نیکی از او یاد نکنید؛ به خداوند سوگند که اقدام او در خصوص صحیفه‌های قرآن در حضور ما و با اطلاع ما بود؛ به خداوند سوگند که اگر من جای او بودم همان کار او را انجام می‌دادم.^۳

به دلیل این که در مورد تدوین یک مصحف و سوزاندن دیگر صحیفه‌ها، بهترین مردمان دنیا اجماع نظر داشته‌اند، هر فردی که عاری از هر نوع حسادت، نفرت و امیال و منافع نفسانی و دنیوی است می‌داند که باید نسبت به این اقدام عثمان رضایت کامل داشت.^۴

امام قرطبی در تفسیر بزرگ خود در این رابطه چنین نوشته است: بعد از این که عثمان رضی الله عنه مهاجرین و انصار و برگزیدگان و نخبگان امت را گرد هم جمع نمود، با آنان در خصوص جمع و تدوین یک مصحف براساس قرائتی که از خود حضرت رسول صلی الله علیه و آله تأیید شده و به دست آنان رسیده بود، مشورت نمود. آنان نیز این ایده و نظر درست را

۱- فتنة مقتل عثمان بن عفان (۷۸/۱).

۲- التاريخ الصغير، امام بخاری (۹۴/۱).

۳- فتح الباری (۱۸/۹).

۴- فتنة مقتل عثمان بن عفان (۷۸/۱).

مورد تمجید و ستایش قرار دادند و آن را اقدامی صائب و درست دانستند. به واقع نیز این ایده، فکری بود به حق، درست و موفقیت آمیز که از نتایج عظیمی برخوردار گشت.^۱

سوم: تفاوت میان اقدام ابوبکر رضی الله عنه و اقدام عثمان رضی الله عنه در زمینه جمع آوری و کتابت قرآن کریم

ابن تین در این زمینه چنین گفته است: تفاوت میان اقدام ابوبکر و اقدام عثمان در مورد جمع آوری و کتابت قرآن کریم آن است که ابوبکر از این بیم داشت که بر اثر مرگ حافظان قرآن، و نیز به خاطر پراکنده بودن آیات آن، آیات و سوره‌هایی از قرآن از میان بروند و به دست مسلمانان نرسد، به همین دلیل دستور دارد تا صحیفه‌هایی گرد آورند و در آن‌ها سوره‌های قرآن براساس ترتیب آیاتی که از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده‌اند، کتابت شوند. اما عثمان بیم آن داشت که به خاطر کثرت زبان‌ها و گویش‌ها، در قرائت آن اختلافاتی پدید آید و به خاطر همین اختلاف قرائت‌ها، مسلمانان یکدیگر را تخطئه نمایند و فتنه عظیم در میان آنان پدید آید. به همین دلیل او دستور داد تا نسخه‌هایی از صحیفه‌های ابوبکر رو نوشت شود و در یک مصحف و براساس ترتیب سوره‌های آن تدوین گردد. او در این اقدام، گویش قریش را به این دلیل که قرآن به زبان آنان نازل شده است بر دیگر گویش‌ها ترجیح می‌داد. در سال‌های نخستین ظهور اسلام، به خاطر بر طرف کردن مشکلات تلاوت و فهم قرآن، در مقابل قرائت آن به گویش‌های مختلف چندان مقاومتی صورت نمی‌گرفت و بر آن ایراد وارد نمی‌کردند. اما در عهد عثمان این نیاز بر طرف شده و برای دفع خطری بزرگ به قرائت قرآن براساس یک گویش اکتفا نمود. ابوبکر باقلانی در این خصوص چنین می‌گوید: کار ابوبکر صدیق در جمع آوری صحیفه‌های خود این گونه نبود که میان دو لوح یکی را برگزیند بلکه او قصد داشت تا از میان قرائت‌های متعدد قرائتی را برگزیند که با اسناد محکم به تایید حضرت رسول صلی الله علیه و آله رسیده بودند و سپس بقیه نسخه‌ها و قراءات را باطل سازد. او هر نوع تقدیم، تاخیر و تاویلی را که در مکتوبات با آیات قرآن ثبت شده بود حذف نمود و مصحفی را جمع آوری کرد که در آن نسبت به ترتیب سوره‌ها و آیات و نیز خود کلمات قرآن

۱- الجامع لأحكام القرآن (۸۸/۱).

تغییری صورت نگرفته بود و تنها قرآنی را کتابت نمود که به تایید رسول خدا صلی الله علیه و آله رسیده بود.

او همچنین آیاتی را که تلاوت آن‌ها منسوخ شده بود و با دیگر آیات قرآن کتابت شده بودند حذف نمود. در واقع علت این همه احتیاط و وسواسی که ابوبکر صدیق در جمع‌آوری صحیفه‌های خود به کار بست این بود تا از هر نوع شک و شبهه و نیز فساد در فهم قرآن ممانعت به عمل آورد. حارث محاسبی نیز چنین می‌گوید: نزد مردمان چنین مشهور است که عثمان رضی الله عنه جامع قرآن است و حال آن‌که این گونه نیست. در واقع عثمان برای پیشگیری از بروز فتنه‌ای که بر اثر اختلاف مردمان شام و عراق در قرائت قرآن در حال ظهور بود، پس از اجماع نظر مهاجرین و انصار، تصمیم گرفت مصحفی واحد براساس گویش قریش تدوین نماید و بقیه گویش‌های قرائت را منسوخ سازد. قبل از این اقدام، نسخه‌های قرآن براساس گویش‌های هفت گانه‌ای کتابت می‌شد که قرآن با آن‌ها نازل شده بود. اما باید دانست این ابوبکر صدیق بود که صحیفه‌های قرآن را یک جا جمع‌آوری نمود. علی در مورد این اقدام عثمان رضی الله عنه گفته است: اگر من به جای عثمان خلیفه بودم همان کار او را در مورد صحیفه‌های قرآن انجام می‌دادم.^۱

قرطبی نیز می‌گوید که: اگر سؤال کنند: چرا عثمان به تدوین یک مصحف پرداخت حال آن‌که ابوبکر پیش از او چنین کاری را انجام داده بود؟ باید گفت: عثمان باین کار خود، قصد آن را نداشت که مصحفی را تدوین نماید تا مردم به دیگر صحیفه‌های مغایر با این مصحف رجوع نکنند. دلیل این قول آن است که او فرستادگانی نزد حفصه فرستاد و از او خواست که صحیفه‌ی ابوبکر را به او امانت دهد تا نسخه‌هایی از آن رو نوشت کنند. در واقع عثمان این کار را تنها به این دلیل انجام داد که می‌دید مردم در قرائت قرآن دچار اختلاف شده‌اند و این امر سبب شده است که میان عراقیان و شامیان فتنه‌ای بزرگ پدید آید.^۲

۱- عثمان بن عفان، صادق عرجون، ۱۷۸.

۲- الجامع لأحكام القرآن (۸۷/۱).

چهارم: آیا مصحف عثمان رضی الله عنه تمام گویش‌ها و حروف هفت‌گانه قرائت قرآن را شامل می‌شد؟

شیخ صادق عرجون بر این باور است که: خود صحیفه‌ی ابوبکر صدیق که اساس مصحف عثمان بود تمامی لهجه‌ها و حروف هفت‌گانه قرائت قرآن را که براساس احادیثی صحیح، قرآن به تمامی آن لهجه‌ها نازل شده است در بر نمی‌گرفت و تنها قرائتی را شامل می‌شد که جبریل امین در آخرین مرتبه عرضه قرآن بر حضرت رسول صلی الله علیه و آله قرآن را به آن گویش بر حضرت تلاوت نمود و در آخرین ماه‌های حیات حضرت رسول صلی الله علیه و آله نیز تنها آن گویش قرائت رسمیت یافته بود. در واقع حروف هفت‌گانه‌ای که قرآن در ابتدا بدان‌ها نازل می‌شود به این دلیل بود که مردم در قرائت و فهم آیات دچار مشکل و ابهام نشوند، اما بعد از فراگیر شدن قرآن در میان مردمان و پس از این که اقوام و قبایل با هم در آمیختند و زبان‌هایشان به هم نزدیک شد، ضرورت این حکم نیز از میان رفت.

امام طحاوی در همین رابطه چنین می‌گوید: این تعدد قراءات قرآن به این دلیل بود که مردمان آن روزگار شبه‌جزیره، نمی‌توانستند قرآنی را درک کنند که به گویش و زبان آنان نبود، آنان مردمانی بودند بی‌سواد که تنها افرادی اندک شمار از میان آنان می‌توانستند بنویسند و بخوانند و به همین دلیل نمی‌توانستند گویش و زبانی غیر از زبان خود را درک کنند و اگر هم می‌خواستند زبانی دیگر را بفهمند، تنها پس از تحمل مشقات و مشکلات قادر به چنین کاری می‌شدند، همین عامل سبب شد که قرآن با گویش‌های مختلفی نازل شود اما معنی کاملاً یکسان بود. چون افراد با سواد ایشان رو به فزونی گرفت و نیز به دلیل تسلط قرآن و اسلام بر شبه‌جزیره، گویش و زبان آنان به گویش رسول خدا نزدیک شد و توان آن را یافتند که لغات آن گویش را حفظ نمایند، آن‌گاه دیگر ضرورت آن حکم از میان رفت و برایشان جائز نبود که به گویش و زبانی مغایر زبان و گویش قریش، قرآن قرائت کنند. ابن عبدالبر نیز در این رابطه چنین گفته است: به این ترتیب روشن می‌شود که قرائت قرآن براساس آن گویش‌های هفت‌گانه بنا

به ضرورتی بوده است و چون آن ضرورت از میان رفت، قرائت به آن هفت گویش نیز منسوخ شد و قرآن براساس تنها یک گویش تلاوت می‌شد.^۱

طبری هم در این خصوص گفته است که: قرائت براساس گویش‌ها و حروف هفت گانه بر امت واجب نبود و تنها بنا به ضرورتی وجود داشت و چون صحابه به این نتیجه رسیدند که اگر بر یک قرائت اجماع نظر نداشته باشند و دیگر قرائت‌ها همچنان در میان امت رواج داشته باشد، مسلمانان دچار اختلافاتی عظیم و بنیادین خواهند شد. بنابراین باید دانست که: این گویش قرائت قرآن که بر دیگر گویش‌ها غلبه نمود و مصحف عثمان بدان کتابت شد، گویشی است که مردم بدان قرآن را تلاوت می‌کنند و به صورت متواتر از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نقل شده است، این قرائت شامل همه قراءات هفت گانه و دیگر قرائت‌هایی است که از قرآء آن‌ها به ثبت رسیده‌اند، اما باید این نکته را دانست که این قراءاتی که حول و حوش تلاوت قرآن وجود دارند با آن قراءات هفت گانه‌ای که قرآن براساس همه‌ی آن‌ها نازل شد، تفاوت دارند.^۲

قرطبی بیان می‌دارد که بسیاری از علما چون داودی و ابن ابی صفره بر این نکته تاکید کرده‌اند که این قراءات هفت گانه‌ای که در میان علما مشهور هستند و به قرآء آن‌ها منسوبند، با آن قراءات هفتگانه‌ای که صحابه در قرائت قرآن به آن‌ها متوسل می‌شدند تفاوت دارد. این قراءات هفتگانه مشهور جزو همان گویش قریش است که مصحف عثمان براساس آن کتابت و تدوین شد.^۳

قابل فهم‌ترین آراء و دیدگاه‌ها در مورد معنای حروفی که قرآن بدان‌ها نازل می‌شود، این است که آن حروف فصیح‌ترین و مشهورترین گویش‌های عرب بوده‌اند. علمائی چون قاسم بن سلام، ابن عطیه و بسیاری دیگر از بزرگان و نیز اقوال و آرائی که سیوطی در الإیتقان آن‌ها را ذکر کرده است همین نظر را در مورد حروف داشته‌اند.^۴

۱- عثمان بن عفان، صادق عرجون، ۱۸۰.

۲- عثمان بن عفان، صادق عرجون، ۱۸۰.

۳- عثمان بن عفان، صادق عرجون، ۱۸۰.

۴- الجامع لأحكام القرآن (۷۹/۱).

پنجم: تعداد مصحف‌هایی که عثمان رضی الله عنه تدوین و به دیگر نقاط فرستاد

پس از کتابت مصحف‌ها، عثمان آن‌ها را به نقاط مختلف بلاد اسلامی فرستاد و به مردمان آن سرزمین‌ها دستور داد تا دیگر مصحف‌ها را بسوزانند. مؤرخان در تعداد مصحف‌هایی که عثمان کتابت نمود اختلاف نظر دارند، اما همه‌ی آن‌ها متفق القول بر این نظرند که او حداقل چهار مصحف را کتابت نمود، هر چند هستند افرادی که تعداد آن‌ها را تا هشت مصحف نیز تخمین زده‌اند. آنان که معتقدند عثمان چهار مصحف تدارک دید بیان نموده‌اند که او یک نسخه را در مدینه نگاه داشت، نسخه‌ی دیگری را به شام فرستاد، نسخه‌ای را به کوفه و آخرین نسخه را نزد بصریان فرستاد و آنان که معتقدند عثمان پنج مصحف فراهم آورد، می‌گویند که او نسخه پنجم را به مکه فرستاد. در مورد نسخه ششم نیز آنان که معتقدند عثمان شش مصحف کتابت نمود دچار اختلاف شده‌اند.

دسته‌ای از آنان بر این نظرند که او آن نسخه را نزد خود نگاه داشت اما قول دیگر بر آن است که او آن‌را به بحرین فرستاد. دسته‌ای نیز اعتقاد دارند که عثمان هفت مصحف کتابت نمود و مصحف هفتم را به یمن فرستاد و آخرین گروه نیز به این دیدگاه معتقدند که عثمان هشت مصحف تدارک دید و مصحف هشتم را نزد خود نگاه داشت و این همان مصحفی است که در هنگام شهادتشان به قرائتش مشغول بودند.^۱

همچنین عثمان همراه مصحف‌ها، افرادی را اعزام نمود تا مردم را با قرائت آن مصحف آشنا سازند. نقل است که او عبدالله بن سائب را با مصحف مکه، مغیره بن شهاب را با مصحف شام، ابو عبدالرحمن سلمی را با مصحف کوفه و عامر بن قیس را با مصحف بصره به آن سرزمین‌ها اعزام نمود و به زید بن ثابت دستور داد تا مصحف مدینه را بر مردم تلاوت نماید و آنان را با آن آشنا سازد.^۲

ششم: موضع عبدالله بن مسعود رضی الله عنه در قبال مصحف عثمان رضی الله عنه

هیچ روایت محکم و مستدلگی دال بر مخالفت عبدالله بن مسعود با عثمان در زمینه‌ی تدوین مصحفی واحد به ما نرسیده است و تمامی روایاتی که چنین مسأله‌ای را مطرح

۱- الإیتقان (۱/۱۴۴ تا ۱۴۸).

۲- أضواء البیان فی تاریخ القرآن، ۷۷.

کرده‌اند ضعیف و متزلزل می‌باشند. هر چند ناگفته نماند که همین روایات ضعیف بیان می‌دارند که ابن مسعود نیز سرانجام با همان اجماع نظر صحابه در خصوص تدوین مصحفی واحد موافقت نموده و به مردم اعلام کرده است که باید آنان نیز تابع اجماع امت باشند.^۱

نقل است که او بر منبر رفت و چنین سخن راند: خداوند هیچ‌گاه علمی را از میان مردمان محو نکرده است، اما علم با مرگ علما و دانشمندان از میان مردم فراموش می‌شود، بدانید که خداوند هیچ‌گاه تمام امت محمد صلی الله علیه و آله را بر ضلالت گرد هم جمع نخواهد نمود، پس شما نیز با اجماع امت موافقت کنید و از تصمیم آنان تبعیت نمایید که حق، همان است که بر آن اجماع نظر یافته‌اند، سپس این موضع خود را به عثمان نوشت. ابن کثیر روایت می‌کند که ابن مسعود با اجماع نظر صحابه در این رابطه موافق بود.^۲ ذهبی نیز نقل می‌کند که ابن مسعود براساس روایات محکم و صحیح با اقدام عثمان در مورد مصحف‌ها اتفاق نظر داشت.^۳

در مورد این قضیه و روابط عثمان و ابن مسعود، نباید به سخنان افرادی چون طه حسین اعتنایی نمود، او به واقع افکار اساتید خاورشناسان خود را منعکس کرده است که دیدگاه‌های خویش را براساس روایات ضعیف رافضیان که در آنها به مخدوش نمودن چهره صحابه و روابط فی‌مابین آنها پرداخته شده است، مطرح ساخته‌اند.^۴

آیا می‌توان پذیرفت ابن مسعودی که در منی، قصر نماز را به تبعیت از عثمان ترک نمود و آنرا کامل خواند تا مبدا اختلاف و فتنه میان مسلمانان پیش آید^۵، در این قضیه بر منبر رود و مردم را به مخالفت با عثمان فراخواند؟ مگر همو نبود که می‌گفت: اختلاف باعث شر و زیان امت می‌شود.

۱- أضواء البیان فی تاریخ القرآن، ۷۷.

۲- فتنة مقتل عثمان به عفان (۷۸/۱).

۳- فتنة مقتل عثمان بن عفان (۷۹/۱).

۴- البداية و النهایة (۲۲۸/۷).

۵- سیر أعلام النبلاء (۳۴۹/۱).

رافضیان با جعل روایاتی، چهره‌ای از صحابه ساخته‌اند که آنان مردمانی بوده‌اند کینه‌توز و ستیزه‌جو که از هم تنفر داشته و نسبت به یکدیگر دهان به ناسزا و دشنام می‌گشودند. اما این روایات دروغین در برابر محکمه، نقدی عادلانه و درست رنگ می‌بازند و دروغ بودن خود را نشان می‌دهند. بدون شک فطرتی پاک و عقلی ژرف اندیش به مجهول بودن چنین روایاتی پی خواهد برد.^۱

هر آینه رافضیان دروغ گفته‌اند: که ابن مسعود به عثمان دشنام می‌داد و او را تکفیر می‌نمود تا عاقبت عثمان او را محکوم به ضربات تازیانه نمود و او زیر آن ضربات جان سپرد، این دروغی است که به ساحت پاک ابن مسعود نسبت داده شده است.

همه‌ی علمای حدیث، خوب می‌دانند که ابن مسعود، هرگز عثمان را تکفیر ننمود و چون عثمان به خلافت رسید، عبدالله از کوفه به مدینه آمد و با عثمان بیعت نمود، سپس خطاب به مردم چنین گفت: ای مردم! امیر المؤمنین عمر بن خطاب در گذشته است؛ من روزی را به یاد ندارم که مردم چنان شیون و زاری کنند؛ ای مردم! ما أصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله بر خلافت عثمان اجماع نظر داریم و بدانید که در این جریان، حق هیچ کس را که سزاوارتر از او باشد پایمال ننموده‌ایم. ای مردم! ما با امیر المؤمنین عثمان بیعت نمودیم، پس شما نیز با او بیعت کنید.^۲

این کلمات خود بهترین دلیلی است بر جایگاه رفیع و ممتاز عثمان نزد ابن مسعود و دیگر صحابه، آنان که خداوند متعال در کتابش به مدحشان پرداخته است، هر آینه آنان بهترین فهم و درک را از این آیه نمودند و بدان عمل کرده‌اند:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَفُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا ﴿٧٠﴾﴾ الأحزاب: ۷۰

(ای مؤمنان! از خدا بترسید (و خویشتن را با انجام خوبیها و دوری از بدیها از عذاب او در امان دارید) و سخن حق و درست بگوئید).

سخنان ابن مسعود، کلام راست و بر مبنای حقیقت بود که از احساس راستین او نشأت می‌گرفت. او این سخنان را نه از روی ترس و خوف گفت و نه برای دست یافتن به

۱- الفتنة الكبرى (۱/۱۵۹).

۲- فتنة مقتل عثمان بن عفان (۱/۸۰).

مقام و منصبی در خلافت جدید، این سخنان را بر زبان آورد. بنابه این شواهد، بدیهی و واضح است که هیچ نوعی کینه و نفرتی میان آن دو وجود نداشته است و اگر هم اختلافی میان آن دو روی داده باشد تنها به خاطر حق و مصالح امت بوده است.^۱

اما اکاذیب و جعلیات رافضیان و پیروان راه آنان مبنی بر این که عثمان، ابن مسعود را آن قدر تازیانه زد تا او فوت کرد، به اجماع علما، دروغ و باطل است.

ابوبکر بن عربی در این رابطه چنین می گوید: این که می گویند عثمان، ابن مسعود را تازیانه زد و او را از سهم بیت المال خود محروم نمود دروغ و کذب است.^۲

عثمان نه ابن مسعود را تازیانه زد و نه او را از سهم بیت المال خود محروم ساخت، بالعکس عثمان منزلت و شأن والای ابن مسعود را خوب می دانست و در مقابل، ابن مسعود نیز کاملاً از پیشوایی که با او بیعت نموده بود اطاعت می کرد و بر این باور بود که او بهترین امت اسلام جهت امر خلافت بوده است.^۳

هفتم: فهم و درک صحابه رضی الله عنهم از آیاتی که امت را از اختلاف منع می کنند

خداوند متعال در قرآن می فرماید:

﴿وَأَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَنْ سَبِيلِهِ ذَلِكُمْ وَصَّيْنَاكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ﴾ (۱۵۳) الأنعام: ۱۵۳

(این راه (که من آن را برایتان ترسیم و بیان کردم) راه مستقیم من است (و منتهی به سعادت هر دو جهان می گردد. پس) از آن پیروی کنید و از راههای (باطلی که شما را از آن نهی کرده ام) پیروی نکنید که شما را از راه خدا (منحرف و) پراکنده می سازد. اینها چیزهایی است که خداوند شما را بدان توصیه می کند تا پرهیزگار شوید (و از مخالفت با آنها پرهیزید).

طبق این آیه، راه راست همان قرآن، اسلام و فطرت پاکی است که خداوند سبحانه و تعالی انسانها را براساس آن آفریده است و راهها همان راههای هوی و هوس، تفرقه و بدعت

۱- طبقات ابن سعد (۳/۶۳). عبدالله بن مسعود، عبدالستار الشیخ، ۳۲۴.

۲- العواصم من القواصم، ص ۶۳.

۳- عقیده أهل السنة والجماعة في الصحابة الكرام، (۳/۱۰۶۶).

گوناگونی تقسیم شده‌اند. هر گروهی هم از روش و آئینی که دارد خرسند و خوشحال است (و مکتب و مذهب ساخته هوی و هوس خود را حق می‌پندارد).
نیز خداوند سبحان اعلام می‌دارد رسول او از مسلمانانی که در دین دچار تفرقه می‌شوند و به فرقه‌های متعدد تقسیم می‌شوند مبرا است^۱:

﴿إِنَّ الَّذِينَ فَرَّقُوا دِينَهُمْ وَكَانُوا شِيعًا لَسْتَ مِنْهُمْ فِي شَيْءٍ إِنَّمَا أَمْرُهُمْ إِلَى اللَّهِ ثُمَّ يُنَبِّئُهُم بِمَا

كَانُوا يَفْعَلُونَ ﴿۱۵۹﴾ الأنعام: ۱۵۹

(بیگمان کسانی که آئین (یکتاپرستی راستین) خود را پراکنده می‌دارند (و آن را با عقائد منحرف و معتقدات باطل به هم می‌آمیزند) و دسته دسته و گروه گروه می‌شوند (و هر دسته و گروهی از مکتبی و مذهبی پیروی می‌کنند) تو به هیچ وجه از آنان نیستی و (حساب تو از آنان جدا و) سر و کارشان با خدا است و خدا ایشان را از آنچه می‌کنند باخبر می‌سازد (و سزای آنان را خواهد داد).

با دقت در ماجرای تدوین مصحف در عهد عثمان به عمق فهم و درک صحابه از آیات قرآن و بالأخص آیاتی که در مورد نهی از اختلاف و نزاع می‌باشد، پی می‌بریم.
براساس همین فهم درست و عمیق بود که چون حدیفه رضی الله عنه نشانه‌های بروز آن را در میان مسلمانان و در رابطه با قرائت قرآن مشاهده کرد، بلافاصله خود را به مدینه رسانید و خطر این قضیه را به عثمان گوشزد نمود؛ عثمان نیز خطاب به مردم، آنان را از سرانجام شوم این مسأله با خبر نمود و سپس شورای مهاجرین و انصار را تشکیل داد و در مورد حل این معضل، با آنان به مشورت پرداخت و در مدت کوتاهی به نتیجه ثمر بخش و کارساز دست یافتند که از طریق آن توانستند شعله‌های فتنه و اختلاف را در نطفه خفه کنند.

این راه حل، تدوین مصحفی واحد براساس منابع و مدارک محکم و غیر قابل تردید بود که نتیجه آن مایوس شدن منافقان و دشمنان اسلام از تحقیق اهداف و آرزوهای ننگین خود بود و این، خود، عاملی بود برای این که آنان کینه عثمان را به دل گیرند و در همین راستا تمام تلاش خود را صرف خدشه‌دار کردن شخصیت آن مرد بزرگ و بد

۱- دراسات في الأهواء والفرق والبدع، ناصر العقل، ص ۴۹.

جلوه دادن آثار این اقدام مبارک نمودند. آنان تمام امکانات خود را به کار گرفتند تا بتوانند شخصیت و اقدامات آن رادمرد کم نظیر را زیر سؤال ببرند تا شاید مردم را علیه او بشورانند^۱، و مقدمات بر افروختن آتش عظیم فتنه و آشوب را در میان امت اسلام فراهم آورند. صحابه بزرگوار رسول خدا صلی الله علیه و آله در آن شرایط حساس، تمامی قرائت‌های صحیح آن روزگار را به یک قرائت تبدیل نمودند تا وحدت کلمه امت همچنان حفظ شود؛ و این درسی است بزرگ که باید آن را چون دیگر درس‌های تاریخ خلفای راشدین که سرشار از درس‌ها و عبرت‌های گران‌بهاست، فرا گرفت و به کار بست.

حضرت رسول صلی الله علیه و آله در مورد حفظ وحدت کلمه چنین فرموده‌اند:

«إن الله يرضى لكم ثلاثاً: أن تعبدوه ولا تشرکوا به شيئاً، وأن تعصموا بحبل الله جمعياً ولا تفرقوا، وأن تناصحوا من ولاه الله أمرکم».^۲

(با انجام سه کار می‌توانید خداوند را از خود خشنود سازید: تنها او را پرستش و اطاعت کنید و از شرک و ورزیدن به او بپرهیزید، با هم متحد باشید و دچار تفرقه نشوید و نسبت به ولی امر خود صادق، وفادار، خیرخواه و مطیع باشید).

بدون شک تنها راه حفظ وحدت میان امت، التزام به قرآن و سنت رسول خداست. باید به یاد داشت که اصل وحدت از جمله‌ی اساسی‌ترین ارکان و اصول در دین اسلام می‌باشد. شیخ الاسلام ابن تیمیه در همین رابطه چنین می‌گوید: این اصل بزرگ که همانا خود اسلام است، چنان از اهمیت برخوردار است که خداوند متعال در قرآن در مورد آن به تاکید سخن گفته و اهل کتاب و غیر آنان را که آن را رها نموده‌اند، مورد مذمت شدید قرار داده است. نیز نبی خدا صلی الله علیه و آله بارها و در موقعیت‌های مختلف، امت را به آن سفارش نمودند.^۳

به همین دلیل است که خداوند متعال و رسول بزرگوارش صلی الله علیه و آله، مسلمانان را به هر چه که این وحدت کلمه را حفظ می‌نماید دستور داده و آنان را از هر چه که این وحدت

۱- در اسات فی الأهواء و الفرق و البدع، ناصر العقل، ۴۹.

۲- فتنة مقتل عثمان بن عفان (۸۲/۱).

۳- فتنة مقتل عثمان بن عفان (۸۲/۱).

کلمه را خدشه‌دار می‌کند نهی فرموده‌اند. تمام تفرقه‌ها و نزاع‌هایی که در طول قرن‌ها، بر سر این امت آمده است به این دلیل بوده که آنان این اصل و ضوابط و قواعد آن را مراعات ننموده‌اند و حاصل این دور شدن از قرآن و سنت، همان تفرقه و نزاع فی ما بین بوده تا آنجا که آن امت واحد به فرقه‌ها و احزاب متعددی تبدیل شده و هر یک به روشی که برگزیده است خورسند می‌باشد.^۱

هر آینه وحدت امت، از جمله اهداف شریعت اسلام است. در واقع وحدت کلمه از مهمترین عواملی است که مسلمانان را به تمکین و اطاعت از اوامر و منهیات شریعت وا می‌دارد و بر ماست که با امر به معروف و نهی از منکر، برادران و خواهران مسلمان خویش را به سوی حق فرا خوانیم و آنان را به صبر در برابر ناکامی‌ها، مشکلات، ضعف‌ها و ترفندهای دشمنان دین خود دعوت کنیم و این مهم تنها با وحدت میان دعوت‌گران، رهبران، علما و طالبان علم و معرفت حاصل می‌آید. شاید بتوان از این طریق مسایل و مشکلات امت را به صورتی درست حل و فصل نمود. شیخ عبدالرحمن سعدی در مورد اهمیت اصلاح امت چنین می‌گوید: جهاد دو نوع است: جهادی که هدف آن اصلاح عقاید و اخلاق و فرهنگ و تمامی شئون دنیوی و دینی امت و تربیت و پرورش درست آنان می‌باشد که این جهاد، براساس و پایه جهاد دوم که همانا دفاع از اسلام و مسلمین در برابر کفار و منافقان و تمامی دشمنان دین و دفع همه‌ی ترفندها و نیرنگ‌ها و تجاوزات آنان است، می‌باشد. خود این جهاد از دو طریق صورت می‌گیرد: نخست جهاد با زبان و قلم و برهان و دلیل قاطع، و دیگری جهاد با اسلحه مناسب هر دوران می‌باشد.^۲

سپس شیخ عبدالرحمن در فصلی مجزا از کتاب خود در مورد جهاد مربوط به مسلمانان و برقراری الفت و مودت و ایجاد وحدت بین آنان صحبت می‌کند.^۳ او در این فصل، بعد از ذکر آیات و احادیثی که بر وجوب وحدت و تعاون میان آحاد امت اسلام دلالت دارد، چنین نتیجه‌گیری می‌کند: هر آینه، از بزرگترین جهادها،

۱- مسند احمد (۲/۱-۲۶).

۲- مجموع الفتاوی (۲۲/۳۵۹).

۳- تبصیر المؤمنین بفقہ النصر و التمکین، مؤلف، ۳۰۷.

تلاش در راه تحقق اصل وحدت کلمه و الفت و موَدّت میان مسلمانان می‌باشد که از طریق آن بتوانند به دین و دنیای خویش سر و سامانی بدهند.^۱

به همین دلیل فراهم آوردن مقدمات برقراری الفت و موَدّت و ایجاد وحدت میان مسلمانان از جمله بزرگترین جهادها می‌باشد. این امر، خود، عاملی مهم در حفظ عزّت و کرامت مسلمانان و تشکیل دولتی اسلامی می‌باشد که از راه آن بتوان به تحکیم اجرای شریعت پروردگار اقدام نمود و این امری است که خلفای راشدین به درک آن نائل آمده بودند و در تدوین مصحف واحد، به صورتی بارز، خود را نمایان ساخت.

فصل پنجم

نظام اداری و تقسیمات کشوری عهد عثمان رضی الله عنه

این فصل دارای چهار گفتار زیر می باشد:

گفتار نخست: سرزمین‌های تحت سلطه دولت عثمان رضی الله عنه و سیاست او

در رابطه با والیان

گفتار دوم: سیاست عثمان رضی الله عنه در رابطه با والیان و وظایف و حقوق

آنان

گفتار سوم: واقعیات و حقایق مربوط به والیان عثمان رضی الله عنه

گفتار چهارم: واقعیت رابطه ابوذر با عثمان رضی الله عنه

گفتار نخست

سرزمین‌های تحت سلطه دولت عثمان[ؓ] و سیاست او در رابطه با والیان

نخست: مکه مکرمه

هنگام وفات عمر بن خطاب[ؓ]، خالد بن عاص بن هشام بن مغیره مخزومی، والی مکه بود^۱ و چون عثمان[ؓ] به خلافت رسید، تا چندی، او را در منصب خود ابقا نمود. پس از مدتی و به دلایلی نامعلوم، عثمان، او را از امارت مکه عزل و علی بن ربیعہ بن عبدالعزی را جانشین او کرد. پس از او نیز، عثمان تنی چند را به ولایت و امارت مکه منصوب نمود که تعیین دقیق مدت زمان حکومت آنان، ناممکن می‌نماید. از جمله آن والیان، عبدالله بن عمرو حضرمی بود که عثمان او را چند صباحی، والی مکه نمود. در اسناد و مدارک چنین بر می‌آید که عثمان، بار دیگر، خالد بن عاص بن هشام را به امارت مکه برگزید. براساس همین اسناد و مدارک، به هنگام شهادت عثمان، خالد، والی مکه بوده است و چون علی بن ابی طالب[ؓ] به خلافت رسید، او را عزل و دیگری را جانشین او ساخت^۲. هر چند در این میان، روایاتی وجود دارند که بیان می‌کنند هنگام شهادت عثمان[ؓ] عبدالله بن عمرو حضرمی والی مکه بوده است^۳. به طور کلی، مکه در عهد عثمان، علی‌رغم شورش‌ها و ناامنی‌هایی که در بسیاری دیگر از نقاط قلمرو اسلامی و پس از فتنه قتل عثمان به وقوع پیوست، از امنیت و آرامش نسبتاً پایداری برخوردار بود^۴.

دوم: مدینه منوره

مدینه، در عهد عثمان، مهمترین شهرهای حکومت اسلامی بود. این شهر، به عنوان مرکز خلافت، پذیرای خیل عظیم هیأت‌ها، گروه‌ها، مسافران، حجّاج و سربازان و سردارانی بود

۱- تجرید أسماء الصحابة، ص ۱۵۱.

۲- الولاية علی البلدان (۱/۱۶۶).

۳- نهایة الأرب (۲/۲۷).

۴- الولاية علی البلدان (۱/۱۶۷).

که از اقصی نقاط قلمرو اسلامی بدانجا می آمدند. همچنین حضور بیشتر بزرگان صحابه رضی الله عنهم در این شهر، اهمیت آنجا را دو چندان ساخته بود. در اخبار آمده است که عثمان، خود، شخصاً بر بازار و قیمت اجناس و کالاهای شهر نظارت می کرد و مستقیماً از احوال و اوضاع مردمان آن دیار اطلاع پیدا می کرد.^۱ همچنین هنگام عزیمت به مکه و ادای مناسک حج، یکی از بزرگان صحابه را که معمولاً زید بن ثابت رضی الله عنه بود به عنوان نائب و جانشین موقت خود، منصوب می نمود.^۲ مدینه نیز چونان مکه، در طول دوران خلافت عثمان، جز در جریان حوادث روزهای آخر عمر آن بزرگوار، شهری آرام و امن به حساب می آمد.^۳

سوم: بحرین و یمامه^۴

هنگام وفات عمر رضی الله عنه، عثمان بن ابی العاص ثقفی والی بحرین بود و چون عثمان به خلافت رسید، او را در منصب خود ابقا نمود. اسناد و مدارک، حاکی از آن است که عثمان بن ابی العاص سه سال بعد از به خلافت رسیدن عثمان، یعنی تا سال ۲۷ بعد از هجرت، در این سمت باقی مانده است و علت آنرا باید در مشارکت فعال او و سپاهیان همراه سپاهیان بصره در فتوحات فارس دانست^۵ واضح است که همکاری های دو ولایت بحرین و بصره از عهد عمر، رو به رشد بوده و در عهد عثمان، و به ویژه بعد از روی کار آمدن عبدالله بن عامر بن کریز، به عنوان امیر بصره، این روابط از استحکام زیادی برخوردار شد، تا آنجا که والی بحرین، در جریان فتوحات یکی از فرماندهان زیر دست عبدالله بن عامر محسوب می شد. مدارک تاریخی نیز نشان می دهند که ولایت بحرین، به تدریج، زیر سلطه و نفوذ ولایت بصره قرار گرفت، به نحوی که خود عبدالله بن عامر، کارگزاران و

۱- تاریخ المدینة (۳/۹۶۱-۹۶۲).

۲- الولاية علی البلدان (۱/۱۶۸-۱۶۹).

۳- الولاية علی البلدان (۱/۱۶۸-۱۶۹).

۴- بحرین، در آن ایام، سرزمینی بود که تمامی امارت های جنوب خلیج و شرق عربستان به استثنای کویت را در بر می گرفت. یمامه نیز منطقه ای بود واقع در سرزمین نجد عربستان.

۵- تاریخ خلیفه بن خیاط، ص ۱۵۹.

۶- طبقات ابن سعد (۵/۴۴).

والیان آن دیار را منصوب می نمود.^۱ گفته می شود که در دوران خلافت عثمان، بحرین جزو ولایت بصره شد. شاید این به دلیل آن بود که بحرین، به پایگاه مسلمانان جهت عزیمت به فارس و جنوب ایران تبدیل شده بود و این، خود، عاملی شد برای تقویت هر چه بیشتر روابط و همکاری های میان دو ولایت بحرین و بصره.^۲ از جمله والیان بحرین می توان مروان بن حکم و عبدالله بن سوار عبدی را نام برد که ظاهراً هنگام شهادت عثمان رضی الله عنه، عبدالله بن سوار والی بحرین بوده است.^۳ بدون شک، بحرین در دوران عثمان هم، از جایگاه ویژه ای در روند فتح فلات ایران برخوردار بوده است کما این که خود عثمان بن ابی العاص نیز در فتوحات این مناطق، نقش بسزایی را ایفا نمود.^۴ از طرف دیگر و با وجود فعالیت این منطقه در جریان فتوحات، بحرین نیز چون دیگر سرزمین هایی شبه جزیره، تا زمان وفات عثمان بن عفان، منطقه ای بود که از امنیت و آرامش پایداری برخوردار بوده است.

در مورد یمامه نیز باید گفت که این منطقه در دوران عمر جزو ولایت بحرین و عمان بود و زیر نظر حکومت آن جا اداره می شده است. به نحوی که والی بحرین، خود، کارگزاران و مسئولان این منطقه را تعیین می نمود. اما در عهد عثمان، یمامه به منطقه ای جدا از بحرین تبدیل شد که خلیفه، خود، والی آن را منصوب می کرد و این فرد، از جمله افرادی بود که در حوادث بعد از شهادت عثمان، حضور فعال داشته و از مخالفان سر سخت این اقوام شورشی محسوب می شد.^۵

چهارم: یمن و حضرموت

در عهد عمر رضی الله عنه، یعلی بن منیه، والی یمن بود. چون او بنا به درخواست عمر، عزم مدینه نمود نامه ای از عثمان به دست او رسید که خبر از وفات عمر و بیعت مردم با عثمان و نیز

۱- الولاية علی البلدان (۱/۱۶۹).

۲- البحرین فی صدر الإسلام، عبدالرحمن بن النجم، ص ۱۴۱.

۳- تاریخ خلیفه بن خیاط، ص ۱۷۹.

۴- تاریخ خلیفه بن خیاط، ص ۱۷۹.

۵- تاریخ خلیفه بن خیاط، ص ۱۷۹.

ابقای یعلی بر صنعاء می‌داد. این مرد تا زمان وفات عثمان، به عنوان والی صنعاء باقی ماند.^۱

از دیگر شهرهای این منطقه، مدینه «الجند» بود که عبدالله بن ربیع، در طول دوران خلافت عثمان، بر آن شهر حکومت داشت.^۲ والیان دیگری نیز بر سایر شهرهای یمن حکومت داشته‌اند اما منابع و اسناد تاریخی، بیشتر بر این دو شخصیت متمرکز شده و از آنان یاد کرده‌اند. لازم به ذکر است که منابع، مطالب چندانی در رابطه با اخبار و احوال این منطقه در طول دوران عثمان، ذکر نکرده‌اند و از نامه‌هایی که میان خلیفه و آنان ردّ و بدل شده است سخنی به میان نیاورده‌اند و تنها به ذکر نامه‌هایی که عثمان آن‌ها را برای همی والیان خود می‌فرستاد بسنده کرده‌اند.^۳ مشهور است که یمن، در عهد عثمان، منطقه‌ای آرام و امن و مردمان آن، افرادی مطیع و فرمانبردار بوده‌اند. نقل می‌کنند که عثمان، مردی از بنی ثقیف را به جانب یمن فرستاد و چون او به نزد عثمان بازگشت، به عثمان گفت: مردمانی را دیدم مطیع و فرمانبردار که اگر از آنان به حق یا باطل، چیزی را درخواست کنند، آن‌را بدون مقاومت، تحویل خواهند داد.^۴ در روایات است که در عهد عمر ﷺ و در جریان فتوحات، قبایل بسیاری از یمن به منطقه عراق، مصر و شام مهاجرت کردند. این عامل، سبب ارتباط دائم مردمان یمن با آن مناطق می‌شد. در عهد عثمان ﷺ نیز این مهاجرت‌ها، همچنان ادامه داشت و به همین دلیل، جای تعجبی ندارد اگر در جریان فتنه قتل عثمان، ردپای یهودیانی از یمن را بیابیم که نقش فعال در آن جریان شوم داشته‌اند، در رأس این یهودیان، عبدالله بن سبأ بود که بدون شک آتش افروز آن فتنه محسوب می‌شد، نقل می‌کنند که با شهادت عثمان، تنی چند از والیان یمن، از جمله یعلی بن منیه و عبدالله بن ربیع، خود را به حجاز رسانیده و در حوادث بعد از این ماجرای غم‌انگیز، حضوری فعال داشته‌اند.^۵

۱- تاریخ الطبری (۴۴۲/۵).

۲- تاریخ خلیفه بن خیاط، ص ۱۷۹.

۳- الولاية علی البلدان (۱۷۱/۱).

۴- تاریخ الیمن السیاسی فی العصر الإسلامی، حسن سلیمان، ص ۷۹.

۵- تاریخ الطبری (۴۴۲/۵).

پنجم: ولایت شام

چون عثمان به خلافت رسید، معاویه بن ابی سفیان بر بیشتر مناطق شام تسلط داشت، عثمان نیز او را در سمت خود ابقا نمود^۱. کما این که بیشتر والیان دیگر مناطق چون یمن، بحرین و مصر را در مناصب خود ابقا کرد. پس از مدتی، معاویه توانست بر سر تا سر شام حاکم گردد و به قوی‌ترین و با نفوذترین والی عثمان تبدیل شد، در آغاز خلافت عثمان غیر از معاویه، والیان دیگری نیز در شام حضور داشتند و بر آن منطقه حکومت می‌کردند. از جمله آنان عمیر بن سعد انصاری بود که بر حمص حکومت می‌راند و از اعتبار منزلت خاصی نزد عثمان برخوردار بود. اما پس از این که به بیماری ناعلاجی مبتلا شد، از عثمان درخواست نمود که فرد دیگری را جایگزین او نماید و عثمان نیز با پذیرفتن استعفای او، حمص را به قلمرو معاویه ضمیمه کرد. با این اقدام، معاویه بر شهری دست یافت که پیش از او عبدالرحمن بن خالد بن ولید بر آن حکومت داشت که بعد از آن به حکومت منطقه جزیره منصوب شده بود^۲. همچنین پس از وفات علقمه بن محرز، والی فلسطین، عثمان، آن را نیز به قلمرو معاویه ملحق ساخت به این صورت، تنها پس از گذشت دو سال از به خلافت رسیدن عثمان، سرتاسر شام به زیر سلطه معاویه رفت. معاویه تا زمان شهادت عثمان بر این سمت باقی ماند و در آن دیار به حکومت خویش ادامه داد^۳. شام در دوران حکومت معاویه، آکنده از حوادث و رویدادهای مهمی بود، در واقع، شام از جمله مهمترین جبهه‌های جهاد و نبرد با رومیان و دیگر دشمنان محسوب می‌شد. اما به دلیل مدیریت کم نظیر معاویه، مناطق تحت سلطه او در شام، در امنیت و آرامش قرار داشته و از فتنه‌انگیزی‌های رومیان در امان ماندند. معاویه در اواخر خلافت عثمان، از جایگاه

۱- تاریخ خلیفه بن خیاط، ص ۱۵۵.

۲- تاریخ الطبری (۴۴۲/۵).

۳- همان (۴۴۳/۵).

ویژه‌ای در دولت برخوردار بود تا آن‌جا که با بروز نشانه‌های فتنه، او از جمله ویانی بود که عثمان رضی الله عنه در مورد آن جریانات، با ایشان به مشورت پرداخت.^۱

ششم: ارمنستان

نخستین لشکرکشی سپاهیان اسلام به سوی ارمنستان، در عهد عثمان و از منطقه شام آغاز گردید و فرماندهی آن را حیب بن مسلمه فهری بر عهده داشت که با سپاهی قریب به هشت هزار نفر عزم آن دیار نمود. این سپاه توانست مناطق بسیاری از ارمنستان را به تصرف خود در آورد. اما پس از پیشروی‌های بسیار، رومیان سپاهی را جهت کمک به آرامنه بدانجا گسیل داشتند تا به مقابله با مسلمانان پردازد؛ حیب احتمال می‌داد که با وجود چنین سپاهی عظیم که در راه است قادر به ادامه کار نخواهد بود، به همین دلیل از عثمان درخواست نمود تا نیروهایی را به کمک او اعزام دارد؛ عثمان نیز به کوفیان دستور داد تا سپاهی قریب به شش هزار نفر فراهم آورند و به جانب سپاه حیب بروند؛ آنان نیز سپاهی را به فرماندهی سلمان بن ربیع باهلی گرد آورده و به جبهه مسلمانان در ارمنستان روانه ساختند.^۲ پس از پایان جنگ با رومیان، میان حیب و سلمان، بر سر تقسیم غنائم اختلافی رویی داد که عثمان با درایت خود، قضیه را به بهترین شکل ممکن، حل و فصل کرد.^۳ پس از این که سلمان بن ربیع توانست به فرماندهی سپاهیان اسلام در ارمنستان دست یابد، عثمان او را به امارت آن سرزمین منصوب نمود.^۴ سلمان از طریق ارمنستان خود را به سرزمین‌های خزر برساند و توانست فتوحات بسیاری را به دست آورد. اما سرانجام در نبردی سنگین که میان او و پادشاه خزرها روی داد به شهادت رسید، در این نبرد نابرابر، سپاهیان اسلام، تنها ده هزار نفر بودند حال آن‌که سپاهیان خزر بالغ بر سی هزار سرباز می‌شدند و با وجود رشادت‌های بسیاری که سپاهیان اسلام از خود نشان

۱- الولاية علی البلدان (۱/۱۷۶).

۲- طبقات ابن سعد (۶/۱۳۱).

۳- الخراج و صناعة الكتابة، قدامة بن جعفر، ص ۳۲۶.

۴- الفتوح، ابن اعثم (۲/۱۱۲).

دادند، از خزرها شکست خوردند و همه‌ی ایشان، به شهادت رسیدند. پس از این نبرد، عثمان به حبیب بن مسلمه دستور داد تا بار دیگر به جانب ارمنستان برود و در آن‌جا مستقر شود؛ او نیز با سپاهیان خود بدان دیار حرکت کرد و به فتوحات عظیمی دست یافت. این پیروزی‌ها سبب شد تا شهرهای بسیاری با او مصالحه کنند و در برابر مسلمانان تسلیم شوند.^۱ پس از این اقدامات مهم حبیب، عثمان ﷺ تصمیم گرفت که او را مأمور حفظ امنیت و آرامش منطقه جزیره نماید، و حذیفه بن یمان ﷺ را که والی آذربایجان بود، جانشین او در ارمنستان نمود؛ او نیز توانست در ارمنستان فتوحاتی را به دست آورد و قلمرو اسلامی را تا مرزهای سرزمین خزرها پیش ببرد.^۲ اما پس از گذشت یک سال از این انتصاب، عثمان، حذیفه را عزل و مغیره بن شعبه را والی ارمنستان نمود و او نیز تا هنگام وفات عثمان بر این منصب ماند.^۳ ولایت بزرگ ارمنستان، قلمروی بود که در خلافت عثمان، ضمیمه قلمرو اسلامی شد و مسلمانان برای فتح آن و حفظ امنیت و آرامش آن دیار، سختی‌ها و مصائب عظیمی را تحمل نمودند و شهدای بسیاری را در این راه، تقدیم کردند.^۴

هفتم: ولایت مصر

عمرو بن عاص، والی مصر در دوران خلافت عمر بود که قریب چهار سال در این سمت حکومت راند.^۵ چون عمر فاروق به شهادت نایل گشت، عثمان او را تا مدتی کوتاه در آن منصب ایفا نمود. عبدالله بن سعد بن ابی سرح نیز از زمان فتح فلسطین، جزو فرماندهان تحت امر عمرو بود و در فتح مصر، در کنار او به جنگ پرداخته بود.^۶ او همچنین در اداره چند ناحیه مصر کمک‌های شایانی را به عمرو نمود^۷ و به همین دلیل، پس از فتح منطقه

۱- الولاية علی البلدان (۱/۱۷۷).

۲- الولاية علی البلدان (۱/۱۷۷).

۳- الولاية علی البلدان (۱/۱۷۷).

۴- الولاية علی البلدان (۱/۱۷۷).

۵- النجوم الزاهرة (۱/۷۷).

۶- سیر أعلام النبلاء (۱/۳۳).

۷- سیر أعلام النبلاء (۱/۳۳).

مصرعلیا، عمر بن خطاب او را به حاکمیت مناطقی در آنجا منصوب کرد.^۱ اما به خاطر بروز اختلافاتی که میان عمرو و عبدالله در نحوه اداره آن مناطق پیش آمده بود، چون عمرو برای بیعت با عثمان به مدینه رفت از او خواست تا عبدالله را از حاکمیت صعيد مصر عزل نماید؛ اما عثمان با این درخواست عمرو مخالفت کرد و به او چنین پاسخ داد: که چون عبدالله را عمر بن خطاب به این سمت منصوب کرده است و او نیز تا به آن زمان مرتکب اشتباه و تخلفی نشده تا دلیلی بر عزل او باشد، بنابراین نمی‌توان بدون دلیل و علتی خاص، او را از مقام خود برکنار کرد. اما عمرو بر این درخواست خود اصرار می‌ورزید و عثمان نیز همچنان با درخواست او مخالفت می‌کرد، سرانجام، عثمان، مصلحت در این دید که عمرو را از سمت خود عزل و عبدالله بن ابی سرح را جانشین او نماید.^۲

در این میان، چون خبر رسید که رومیان به اسکندریه حمله نموده و آنجا را به تصرف خود در آورده و بسیاری از مسلمانان و دیگر سکنه آن شهر را به قتل رسانیده‌اند. امیر المؤمنین عثمان، نیز تصمیم گرفت تا به خاطر تجاری که عمرو بن عاص در جنگ با رومیان داشت، بار دیگر او را به فرماندهی جبهه مصر منصوب کند.^۳

پس از شکست مجدد رومیان از مسلمانان، عثمان پیشنهاد نمود که عمرو، ولایت مصر را به عهده گیرد و عبدالله بن ابی سرح، مسئول خراج و مالیات آنجا باشد اما عمرو این پیشنهاد را نپذیرفت و عثمان نیز ناچار شد بار دیگر عمرو را عزل و عبدالله را به ولایت مصر انتخاب کند. منابع و اسناد تاریخی در مورد عمرو بن عاص و نقش او در طول خلافت عثمان، جز در رابطه با دفع حمله رومیان و اخراج آنان از مصر و نیز اختلافاتی که بر سر مسأله خراج، میان او و عثمان روی داد، سخن چندانی نگفته و سکوت اختیار کرده‌اند.^۴ همانطور که گفتیم پس از مخالفت عمرو با پیشنهاد عثمان مبنی بر این که عمرو ولایت مصر را بر عهده گیرد و عبدالله بن ابی سرح، مسئول امور خراج و مالیات آن

۱- ولایة مصر، الکندی، ص ۳۳، فتوح مصر و أخبارها، ص ۱۷۳.

۲- الولاية علی البلدان (۱/۱۷۸).

۳- الولاية علی البلدان (۱/۱۷۸).

۴- فتوح البلدان، ص ۲۱۷.

سرزمین باشد، عثمان، مجدداً او را از ولایت مصر، عزل و عبدالله را به این سمت منصوب کرد. به این ترتیب، عبدالله بن ابی سرح، عملاً والی و سرپرست مصر و سپاهیان مستقر در آنجا شد.^۱ در اوایل کار او، اوضاع مصر آرام و بسامان به نظر می‌رسید اما به تدریج و با حضور مردانی فتنه‌انگیز چون عبدالله بن سبأ و همدستانش در آن دیار، اوضاع آن ولایت رو به وخامت و آشوب نهاد تا آنجا که زمام امور را از عبدالله بن ابی سرح گرفته و او را از مصر بیرون راندند.^۲

هشتم: ولایت بصره

هنگام شهادت عمر بن خطاب، ابو موسی اشعری، ولایت آنجا را در دست داشت. در آن ایام، بصره در شرف تغییرات و دگرگونی‌های بنیادینی در بافت جمعیتی و اجتماعی خود قرار گرفته بود. در واقع، بصره، به تدریج، به یکی از مراکز بزرگ نظامی و سیاسی دولت اسلامی تبدیل شده و به همین دلیل، بسیاری از قبایل عرب بدانجا کوچ می‌نمودند. همچنین سپاهیان بسیاری از آن شهر، به جانب جبهه‌های نبرد اعزام می‌شدند تا بتوانند حملات دشمنان را در مشرق ایران دفع کنند.^۳ با این اوصاف، حکومت بر این شهر، نیاز به درایت و توان مدیریت فوق‌العاده‌ای داشت. عمر نیز می‌دانست که ابوموسی از چنین ویژگی‌هایی برخوردار بود و به همین دلیل، به جانشین بعد از خود توصیه نمود که ابوموسی را تا چهار سال در سمت خود ابقا نماید.^۴ دورانی که ابوموسی در آن بر بصره حکومت می‌نمود، دوران جنگ و نبرد با دشمنان اسلام بود که مردمان بصره در آن‌ها، شایستگی‌های بسیاری از خود به نمایش گذاشتند. ابوموسی توانست با فرماندهی‌ای کم نظیر، بسیاری از مناطق ایران را به تصرف در آورد و در عین حال، موفق شد بر شورش‌ها و ناامنی‌هایی که پس از شهادت عمر، در این مناطق ظهور پیدا کرده بودند چیره شود.^۵ از طرف دیگر، اقدام مهمی که او در بصره انجام داد حفر قنات و ایجاد شبکه آبرسانی در

۱- الولاية على البلدان (۱/۱۷۹).

۲- همان (۱/۱۸۶).

۳- التنظيمات الاجتماعية و الاقتصادية في البصرة، صالح العلي، ص ۱۴۱.

۴- سير أعلام النبلاء (۲/۳۹۱).

۵- الولاية على البلدان (۱/۱۸۷).

این شهر و مناطق تابعه آن بود. به عنوان مثال، او در بصره، قناتی حفر نمود که آب شرب مردم بصره از طریق آن تأمین می‌شد. پس از این، موفقیت در این کار بود که او شروع به حفر قنات‌های دیگر نمود اما عزل او از مقام ولایت بصره، فرصت این کار از او گرفت^۱ و این امکان را به جانشین او، عبدالله بن عامر بن کریز داد تا کار ناتمام او را به پایان رساند^۲. عثمان ﷺ در سال ۲۹ بعد از هجرت، ابوموسی از عزل و ابن عامر را جانشین او نمود^۳. مؤرخان در مورد علل برکناری ابوموسی روایات متعددی ذکر کرده‌اند که تمامی آن‌ها حول محور اختلافی است که ابوموسی با سپاهیان خود پیدا کرد. روایت می‌کنند که جماعتی از بزرگان بصره نزد عثمان رفتند و از او درخواست کردند تا ابوموسی را برکنار کند. عثمان نیز چون از آنان پرسید که چه کسی را برای این منصب در نظر گرفته‌اند، هر یک از آنان جوابی دادند تا این که چند نفر از آنان از عثمان خواستند که مردی از قریش را به صلاح دید خود به این سمت برگزیند^۴. او نیز ابن عامر را به این منصب رسانید. این ماجرا، اوج حکمت و سعه صدر و نیز بیانگر میزان اطاعت ابوموسی از تصمیمات خلیفه می‌باشد و اثبات می‌کند که بر خلاف روایاتی دروغین و متناقض، او هرگز طالب قدرت و پست مقام نبود. نقل می‌کنند که چون خبر برکناری خودش و انتخاب ابن عامر به آن سمت را شنید، بر منبر رفت و به مدح و ستایش از ابن عامر که در آن موقع، تنها ۲۵ سال سن داشت، پرداخت. از جمله، او خطاب به کوفیان چنین گفت: ای مردم! بدانید جوانی نزد شما خواهد آمد که از قریشیان و از خاندانی پاک و اصیل است، او مردی است سخاوتمند که ثروت بسیاری را در اختیار شما قرار خواهد داد.^۵

عثمان با این تصمیم حکیمانه توانست در آن شرایط حساس، مردی را به ولایت بصره برگزیند که سپاهیان از او اطاعت می‌کردند و فرمان او را به گوش دل می‌شنیدند. از

۱- همان (۱۸۷/۱).

۲- همان (۱۸۷/۱).

۳- تاریخ الطبری (۲۶۴/۵).

۴- تاریخ الطبری (۲۶۴/۵).

۵- تاریخ الطبری (۲۶۶/۵).

طرف دیگر، این تصمیم در جهت حفظ کرامت و شخصیت ابوموسی بود. عثمان نمی‌خواست که شخصیت این صحابی جلیل القدر مورد اهانت و تحقیر مردمانی قرار گیرد که تحت تأثیر هیاهو و جنجال افراد متمرّد قرار داشتند.^۱ در آن ایام، بصره در شرایط حساسی قرار داشت و به همین دلیل، عثمان پس از انتصاب ابن عامر به ولایت آن دیار، سپاهیان بحرین و عمان را زیر نظر ابن عامر قرار داد. این اقدام، در آن شرایط، تأثیراتی مهم در تقویت قوای تحت امر ابن عامر و توان مقابله آنان با تهدیدات پیشرو داشت. همچنین این اقدام عاملی گردید تا بصره به یکی از مراکز بزرگ نظامی و سیاسی حکومت اسلامی تبدیل شود. از این زمان به بعد، مهاجرت قبایل متعدّد عرب به بصره، روز به روز گسترش یافت^۲ و این خود، باعث شد که بار مسئولیت‌های حکومتی آن سامان، اعم از امور اداری، مالی، نظامی و امنیتی افزایش یابد. با روی کار آمدن ابن عامر، او و سپاهیان توانستند به فتوحات عظیمی در ایران دست یابند که این روند تا اندکی قبل از شهادت عثمان ﷺ تداوم و استمرار داشت.^۳ در واقع، بصره در دوران ولایت ابن عامر، به خاطر فتوحات عظیمی که به دست آورد و نیز توسعه همه جانبه آن، به چنان جایگاه رفیعی دست یافت که توانست به مرکز اداری و نظامی بزرگی تبدیل شود و مناطق عظیمی را تحت سلطه خود قرار دهد.^۴ از طرف دیگر، با این شرایط ابن عامر به عنوان والی بصره، مسئول تعیین و انتصاب والیان و فرماندهان بسیاری بود. او این وظیفه خطیر را پس از مشورت با عثمان ﷺ انجام می‌داد. مهمترین مناطق تحت سلطه ولایت بصره، سرزمین‌های عمان، بحرین، سیستان، خراسان، فارس و اهواز بودند که هر یک شامل شهرها و بخش‌های متعددی می‌شدند.^۵ که این بیانگر اهمیت وظیفه ابن عامر در اداره این ولایت مهم و استراتژیک بود. از مهمترین سیاست‌های ابن عامر این بود که او هر از چند گاهی فرماندهان تحت امر خود را جابه‌جا و یا عزل می‌کرد. از طرف دیگر،

۱- الولاية علی البلدان (۱/۱۸۹).

۲- التنظيمات الإجتماعية و الإقتصادية فی البصرة، ص ۱۴۱.

۳- الولاية علی البلدان (۱/۱۸۹).

۴- همان (۱/۱۹۳).

۵- نهاية الأرب (۱۹/۴۳۳).

بصره در دوران حکومت ابن عامر، به دلیل درآمدهای سرشاری که بیت المال آن از محل فتوحات به دست آورد چنان هنگفت بود که شهرت آن در تمام بلاد اسلامی زبانزد شد. همچنین مخارج و هزینه‌های این شهر، به خاطر موقعیت ممتاز آن، چنان بسیار بود که تنها آن درآمد عظیم می‌توانست جوابگوی آن‌ها باشد. شایان ذکر است که هم در دوران عمر و هم در عهد عثمان، زیاد بن ابی سفیان، عهده‌دار بیت‌المال بصره بود که در کنار این مسئولیت، به نیابت از ابن عامر، بر طرح‌های مهمی چون حفر قنات‌ها و کانال‌های آبرسانی نظارت می‌نمود.^۱ همچنین در دوران حکومت ابن عامر، از جانب دارالحکومه بصره، سکه‌هایی که بر آن‌ها کلماتی حک شده بودند در سر تا سر سرزمین‌های تحت سلطه این ولایت، ضرب و توزیع می‌شدند.^۲ که از قدرت و اعتبار این ولایت خبر می‌دهد، ابن عامر، امیری بود محبوب مردم. آنان او را از همان بدو ورود به بصره دوست می‌داشتند و از دستورات او اطاعت می‌کردند.^۳ با این تفصیلات، می‌بینیم ولایت بصره، در عهد عثمان، تنها در ید قدرت ابو موسی اشعری و عبدالله بن عامر قرار داشت که هر یک نقشی بسزا در حوادث و رویدادهای آن ولایت ایفا نمودند.^۴

نهم: ولایت کوفه

عمر بن خطاب در اواخر خلافت خویش، مغیره بن شعبه را به ولایت کوفه برگزید.^۵ چون عثمان به قدرت رسید، او را عزل و سعد بن ابی وقاص رضی الله عنه را بدان منصب تعیین نمود. در مورد علت این اقدام عثمان رضی الله عنه روایت می‌کنند که او آن‌را بنا به وصیت عمر بن خطاب رضی الله عنه که در بستر مرگ، به خلیفه بعد از خود توصیه کرده بود که سعد بن ابی وقاص را بدان سمت انتخاب کند، انجام داد. عمر در وصیت خود گفته بود که او سعد را بدون این که کار اشتباهی مرتکب شود و یا خیانتی از او سرزده باشد، از ولایت کوفه عزل کرده است اما به خلیفه بعد از خود سفارش می‌کند که او را به این منصب باز

۱- الولاية على البلدان (۱/۱۹۴).

۲- الدرهم الإسلامية، وداد علی الفزاز، ص ۱۴.

۳- الولاية على البلدان (۱/۱۹۴).

۴- همان (۱/۱۹۵).

۵- تاریخ الطبری (۵/۲۳۹).

گرداند.^۱ عثمان در تعیین سعد به ولایت کوفه، شرط گذاشت که او عهده‌دار اقامه نماز و سپاهیان کوفه باشد و عبدالله بن مسعود رضی الله عنه مسئول بیت‌المال آن ولایت باشد.^۲ سعد رضی الله عنه که خود، در عهد عمر رضی الله عنه، کوفه را بنیان نهاده بود، نسبت به اوضاع و احوال شهر شناختی کامل داشت. همچنین به خاطر این که چند سال، ولایت آن‌جا را بر عهده داشت، بهتر از هر کس دیگری به شرایط و مرزها و سپاهیان و مردمان آن آگاه بود.^۳ از مهمترین اقداماتی که سعد در طول حکومتش بر کوفه انجام می‌داد، بازدید مستمر از مرزها و سرزمین‌های تحت سلطه ولایت کوفه بود سعد به رتق و فتق امور و مسایل آن پرداخت.^۴ همچنین او در مدت این مسافرت، به بازدید از منطقه همدان مبادرت نمود و در این بازدید، کارگزاران آن دیار را تعیین کرد. اما به مرور زمان میان سعد و ابن مسعود اختلافاتی بروز نمود، مؤرخان، علت این اختلاف را به این صورت روایت کرده‌اند که سعد از بیت‌المال، مبلغی پول را به صورت مدت‌دار قرض نمود. اما هنگام سر رسید آن، قادر به بازگرداندن آن مبالغه به بیت‌المال نبود. در این اثنا، ابن مسعود نیز، شخصاً نزد او رفت تا قرض بیت‌المال را از او مطالبه کند. چون صحبت آن دو بالا گرفت و با تندی با هم سخنی گفتند، مردم گرد آنان جمع شدند، هنگامی که خبر این ماجرا به عثمان رسید، او سعد را بر کنار و ابن مسعود را همچنان در مقام خود ابقا نمود.^۵ این داستان، خود دلیلی است بر زهد و ورع آن دو نفر صحابی جلیل‌القدر، تا آن‌جا درآمد ناچیز سعد کفاف معیشت او را نمی‌کرد و به همین دلیل ناچار شد از بیت‌المال، پول قرض کند. همچنین این ماجرا اثبات می‌کند که ابن مسعود تا چه حد، نسبت به حفظ و حراست از اموال بیت‌المال تاکید داشته است، به این ترتیب، عثمان رضی الله عنه سعد را بعد از یک سال و نیم حکومت بر کوفه عزل^۶ و ولید بن عقبه بن ابی معیط را جانشین او نمود. ولید پیشتر و در دوران خلافت ابوبکر از فرماندهای رده میانه سپاهیان اسلام در اردن بود و در دوران

۱- تاریخ الطبری (۲۳۹/۵).

۲- همان (۲۵۰/۵)، الولاية علی البلدان (۱۹۶/۱).

۳- عثمان بن عفان، صادق عرجون، ص ۱۰۵، الولاية علی البلدان (۱۹۶/۱).

۴- همان (۱۹۷/۱).

۵- تاریخ الطبری (۲۵۱/۵).

۶- همان (۲۵۰/۵).

عمر رضی الله عنه امیر اعراب مستقر در منطقه جزیره بود^۱ او در اواخر خلافت عمر و اوایل دوران عثمان، جزو فرماندهان تحت امر والی کوفه محسوب می شد که در نبردهای بسیاری حضور پیدا کرده بود^۲. ایشان پیش از انتصاب بدین سمت، از شناخت لازمی نسبت به ولایت کوفه، سپاهیان و مرزهای آن و نیز اخلاق مردمانش برخوردار شده بود. شایان ذکر است که خلفای راشدین هرگاه قصد داشتند والیان و امرای خود را تعیین نمایند آنان را از میان افرادی انتخاب می کردند که در آن حوزه از تجربه و علم و درایت بیشتری نسبت به دیگران برخوردار بودند. بر همین اساس نیز عثمان، ولید را از میان دیگر نامزدها انتخاب نمود. هر چند هستند در میان مؤرخان قدیم و معاصر که عثمان را به خاطر این انتصاب مورد انتقاد خود قرار داده اند. آنان چنین ادعا می کنند که او برادر مادری خویش را برای این منصب در نظر داشت و چون اختلاف میان سعد و ابن مسعود پیش آمد، فرصت را غنیمت شمرد و ولید را به این مقام رسانید^۳. باید دانست که این اتهامی است آشکار و صریح به عثمان رضی الله عنه^۴ و نباید به چنین اتهاماتی که براساس حدس و گمان و در تضاد کامل با سوابق و عملکرد عثمان است وقعی گذاشت. در اوایل کار ولید، ابن مسعود همچنان عهده دار امور بیت المال بود اما به دلیل اختلافاتی که میان آن دو روی داد، عثمان تصمیم گرفت، مانند دیگر ولایات، امر ولایت و مسئولیت بیت المال را به یک نفر واگذار کند و به همین دلیل، ابن مسعود را از مسئولیت خود بر کنار نمود و آن را به ولید واگذار کرد. در واقع، عثمان بر این باور بود که در آن شرایط، مصلحت عامه اقتضا می کند که والیان هم امور ولایت و نظامیان آن جا را بر عهده داشته باشند و هم امور بیت المال را^۵. در مورد ولید می توان گفت که او امیری بود که نزد مردم از اعتبار و احترام خاصی برخوردار بود. گویند که خانه او در کوفه، در نداشت^۶ و او در تمام اوقات شبانه روز، پذیرای مراجعه کنندگان بود و به حل مشکلات آنان می پرداخت، تا آن که جریان قتل

۱- همان (۲۵۱/۵).

۲- الولاية علی البلدان (۱۹۸/۱).

۳- الولاية علی البلدان (۱۹۸/۱).

۴- نگا: الفتنة الكبرى، طه حسین (۹۴/۱).

۵- عثمان بن عفان، صادق عرجون، ص ۱۰۸.

۶- تاریخ الطبری (۲۵۱/۵).

ابن حیسمان خزاعی پیش آمد؛ ولید پس از این حادثه که در جریان آن چند نفر از جوانان کوفه، شب، ابن حیسمان را در منزل خود به قتل رسانیده بودند، آن‌ها را قصاص کرد. این امر باعث آن شد که اقوام و نزدیکان آن جوانان، کینه ولید را به دل بگیرند و به مقابله با او پردازند. آنان از هر اشتباه ولید، کوهی می‌ساختند و تلاش می‌کردند به هر شکل ممکن، شخصیت او را ضایع و بی‌اعتبار کنند. سرانجام همین افراد توانستند اتهام شرب خمر را بر او وارد سازند که پس از کش و قوس‌های فراوان، منجر به اجرای حد در مورد او و سپس عزل ایشان از ولایت کوفه شد.^۱

بعد از عزل ولید، عثما نامه‌ای خطاب به کوفیان نوشت و به آنان چنین گفت: از امیر المؤمنین عثمان به مردم کوفه؛ سلام علیکم بدانید که من ولید بن عقبه را به ولایت شما برگزیدم. او نیز توانست بر مشکلات و سختی‌های آن‌جا فائق آید، ولید جزو مردمان صالح و نیکوکار بود که او را به رفتار و گفتاری نیک با شما امر نمودم اما شما را به چنین کاری مجبور نکردم. ولید در حق شما، نیک رفتار و خوب گفتار بود و هرگز به شما آسیب نرساند. این ظاهر او بود که خود به چشم خویش دیدید اما شما در مقابل، ایمان و تقوای او را مورد اتهام قرار دادید، بدانید که خداوند به احوال شما و او آگاه است و بینا؛ من پس از عزل ولید، سعید بن عاص را به ولایت شما انتخاب نمودم [پس از او اطاعت کنید و فرمان ببرید.]^۲ در واقع، این اتهام، دنبال یک سلسله شکایت‌هایی که دسته‌ای از کوفیان، همیشه و به بهانه‌های مختلف، در مورد امرای خویش مطرح می‌کردند^۳. با عزل ولید، بسیاری از مردم کوفه، خشمگین شدند و ولید را از این اتهام مبرا دانستند. اما به هر حال و براساس سوگند چند نفر، عثمان در سال ۳۰ بعد از هجرت، ولید را عزل و سعید را جانشین او نمود. کوفیانی که شکایت ولید را نزد عثمان برده بودند و در میانشان افرادی چون مالک اشتر حضور داشتند، هنگام عزیمت سعید به جانب کوفه، از همراهان و در واقع استقبال کنندگان او بودند^۴ که بعدها همین افراد علیه او دست به شورش زدند و

۱- الولاية علی البلدان (۲۰۱/۱).

۲- تاریخ الطبری (۲۸۰/۵).

۳- الولاية علی البلدان (۲۰۶/۱).

۴- تاریخ الطبری (۲۸۰/۵).

مقدمات عزل او را فراهم آوردند. چون سعید به کوفه رسید به مسجد رفت و در آنجا خطاب به مردم چنین گفت: ای مردم! بدانید که من علی‌رغم میل خود به ولایت کوفه انتخاب شده‌ام اما چون اطاعت از امیر مؤمنان واجب است، من نیز این مسئولیت را پذیرفتم. بدانید اگر بوی فتنه‌ای به مشامم برسد و ردّپایی از آن را بینم، آنرا در نطفه خفه خواهم کرد و در این کارزار کوتاه نخواهم نشست که یا من آنرا از میان خواهم برد و یا او بر من چیره می‌شود.^۱ به حقیقت که سعید، نشانه‌های ظهور فتنه و آشوبی بزرگ را در کوفه که مدت‌ها قبل از ولایت او آغاز شده بود تشخیص داده و به همین خاطر، فتنه‌انگیزان را تهدید نمود که با شدّت با آن فتنه برخورد خواهد کرد.^۲

سعید پس از به قدرت رسیدن، به رتق و فتق امور مهم ولایت خود چون تعیین امرا و فرماندهان مورد اعتماد خود پرداخت.^۳ او در طول حکومتش توانست فتوحات عظیمی را به دست آورد که در گفتار مربوط به فتوحات عهد عثمان، به تفصیل به آن پرداختیم. اما در سال ۳۳ بعد از هجرت شعله‌های فتنه کم‌کم از زیر خاکستر زبانه کشیدند و حوادث ناگواری را در کوفه و سپس در دیگر سرزمین‌ها به بار آوردند. در این میان، مالک اشتر توطئه‌ای بر ضد سعید بن عاص تدارک دید و از طریق آن توانست جماعتی از مردمان ساده لوح و زود باور را با خود همراه سازد. در واقع، موضع کوفیان نسبت به سعید کم و بیش، همانند موضع آنان در قبال حکام پیش از او چون سعد بن ابی وقاص و ولید بن عقبه بود. آنان پس از سعید بارها و بارها از دست والیان خود لب به شکایت گشوده و خواستار عزل آنان شده بودند و این به عادت این قوم لجوج و ناسپاس و فتنه‌انگیز تبدیل گشته بود. تنها تفاوتی که اعتراض این بار آنان با دیگر اعتراضاتشان داشت، شورش مسلحانه‌ای بود که همزمان با این اعتراض، کوفه را در نوردید، بدون شک این رخدادی بود که در تاریخ کوفه و در تاریخ اسلام، برای اولین بار روی می‌داد. این حادثه را می‌توان ثمره تغییرات و حوادثی دانست که بر اثر تبلیغات و شایعات آشوب طلبان و فتنه‌انگیزان، مردم کوفه را تحت تاثیر خود قرار داد، پس از این اعتراضات، عثمان، سعید

۱- همان (۲۸۰/۵).

۲- الولاية علی البلدان (۲۰۷/۱).

۳- همان (۲۰۸/۱).

را عزل و سپس ابوموسی را طبق خواسته خود مردم کوفه به ولایت آن دیار منصوب نمود. چون ابوموسی رضی الله عنه به کوفه وارد شد، خطاب به مردم چنین گفت: ای مردم! دیگر این چنین طغیان نکنید و از این نوع اقدامات پرهیزید، متحد باشید و از خلافت اطاعت کنید، از تعجیل و شتاب در تصمیم‌گیری‌ها و قضاوت‌هایتان پرهیز نمایید و صبر و آرامش را پیشه خود سازید که از امروز، امیری را که می‌خواستید نزد شماست. سپس چون از منبر پایین آمد مردم از او خواستند که برای نماز به امامت بایستید اما او امتناع کرد و اعلام نمود تا زمانی که مردم شهر با او پیمان نبسته‌اند که هیچ‌گاه علیه عثمان شورش نخواهند کرد، هرگز به امامت ایشان نمی‌ایستد. آنان نیز اعلام کردند که چنین خواهند بود که امیرشان می‌خواهد.^۱ عثمان نیز نامه‌ای به مردم کوفه نوشت و در آن خطاب به مردم چنین گفت: ای مردم! من فردی را نزد شما فرستاده‌ام که خود، او را برگزیدید. به خداوند سوگند که آبرویم را در معرض خطر فتنه شما قرار داده‌ام و صبورانه تمام توانم را به کار بسته‌ام تا شاید شما اصلاح شوید. ای مردم! هرچه را که دوست دارید به این شرط که عصیان خداوند در آن نباشد بازگو کنید و آن را از من بخواهید و از هر چه نفرت و کراهت دارید به این شرط که عصیان خداوند در آن نباشد بازگو کنید تا آن را از شما دور سازم. اما بدانید که این، مشروط بر این است که از خلافت اطاعت کنید و بر او شورش نکنید که در غیر این صورت همان‌گونه که با شما رفتار می‌شود که شما رفتار می‌کنید.^۲ ابوموسی رضی الله عنه تا زمان شهادت عثمان رضی الله عنه بر ولایت کوفه ماند و حکومت نمود.^۳

به این ترتیب می‌بینیم که ولایت کوفه در عهد عثمان رضی الله عنه پنج والی را به خود دید که اصلاً در دیگر ولایات سابقه نداشت. در طول حکومت این والیان، حوادث مهمی روی داد که به طور مستقیم بر سرنوشت حکومت اسلامی تأثیر گذار بود تا این که سرانجام شعله‌های فتنه از این شهر زبانه کشید و همه‌ی قلمرو اسلامی را تحت تأثیر خود قرار داد. تجربه اثبات کرد که مردمان کوفه در تمام دوران حکومت والیان خود، علیه آنان دست به شیطنت می‌زدند و با وجود تلاش والیان جهت تأمین خواسته‌های آنان، باز هم آن

۱- تاریخ الطبری (۳۳۹/۵).

۲- همان (۳۴۳/۵).

۳- همان (۳۴۳/۵).

مردم، ایشان را از خود می‌رانند. شاید به همین دلیل باشد که عمر بن خطاب از دست آنان به تنگ آمد و در موردشان گفت که از خداوند می‌خواهد او را از شرّ مردم کوفه نجات دهد.

مطلبی که لازم است که بیان شود نقش کوفیان در فتنه قتل عثمان می‌باشد تا آنجا که تنی چند از آنان، مسقیماً در قتل عثمان دست داشتند. از طرف دیگر، چون کوفه سرزمین‌های دیگری چون طبرستان، آذربایجان و شمال فلات ایران را تحت سلطه خود گرفته بود، با این سرزمین‌ها ارتباطی تنگاتنگ داشت. مهمترین دلیل اثبات این ارتباط، حضور خود والیان در فتح آن مناطق و نیز نظارت مستقیم آنان در حفظ امنیت و ثبات آن سرزمین‌ها می‌باشد.^۱ به این ترتیب، بعید نیست که آن مناطق نیز در کنار کوفه، نقشی را در جریان آن فتنه ایفا کرده باشند.^۲

از خلال مطالعه ولایات قلمرو اسلامی در عهد عثمان می‌بینیم که ولایاتی چون بحرین، یمن، مکه و طائف که در خود جزیره العرب واقع بودند از ثبات و امنیت پایداری برخوردار بوده‌اند. شام نیز در طول خلافت عثمان، جز در رابطه با جنگ با رومیان، بدور از هر نوع تشنج بود. مردمان بصره نیز در کنار والی خود، عبدالله بن عامر، سرگرم فتوحات و دفع حملات و توطئه‌های دشمنان بودند. در این میان، کوفه و مصر هستند که در اواخر عهد عثمان ﷺ دچار تشنجات و حوادثی می‌شوند که باعث شد مردمان آن سرزمین‌ها به جای نبرد با دشمنان دین، علیه خلیفه خود سر به طغیان بردارند و در فتنه به شهادت رسانیدن او مشارکت داشته باشند.^۳

۱- الولاية علی البلدان (۲۱۳/۱).

۲- الولاية علی البلدان (۲۱۳/۱).

۳- همان (۲۱۴/۱).

گفتار دوم

سیاست عثمان رضی الله عنه در قبال والیان و وظایف و حقوق آنان در این دوران

نخست: سیاست عثمان رضی الله عنه در قبال والیان

چون عثمان رضی الله عنه در سال ۲۴ بعد از هجرت به خلافت رسید، تمامی والیان عمر رضی الله عنه را یک سال در مناصب خود ایفا نمود و پس از گذشت این مدت، بنا به مصلحتی که تشخیص داده والیان مورد نظر خود را تعیین کرد. شاید این اقدام عثمان در ابقای یک ساله والیان عمر رضی الله عنه در سمت‌های خود، به خاطر سفارش عمر بود که در آخرین لحظات حیات بخش خویش به خلیفه بعد از خود توصیه نمود تا تمامی والیان او را یک سال در مناصب خود ابقا کند جز ابوموسی اشعری که صلاح را در این دانست او را تا چهار سال در منصب خود باقی گذارد.^۱ عثمان در سیاست‌های خود نسبت به والیان، همیشه از مشورت و دیدگاه‌های صحابه بهره می‌برد. همچنین او در طول خلافت خود، بنا به مقتضیات زمان، ولایتی را در هم ادغام نمود که به عنوان مثال بحرین را به بصره ملحق کرد و تمامی ولایات شام را به دلیل وفات والیان و یا استعفای آنان، با هم متحد ساخت و تحت نفوذ معاویه قرار داد.

عثمان، همیشه، والیان خود را به رعایت عدالت و رأفت و عطف نسبت به مردم سفارش می‌نمود و اولین نامه‌ای که بعد از به خلافت رسیدن به والیان نوشت، همین مسایل را مورد تاکید قرار می‌داد: بدانید که خداوند تعالی به رهبران امت دستور داده است که حافظ و سرپرست مردم باشند و نه مالیات بگیر و طلبکار آنان. بدانید که نخستین رهبران این امت، حافظ و سرپرست امت بودند، و نه خراج بگیر و مالیات جمع کن. ممکن است در آینده رهبران امت به خراج بگیر و مالیات بگیر مردم تبدیل شوند و از امور دین و دنیای آنان غافل شوند که در این صورت شرم و حیا و احترام از بین می‌رود و دیگر میان آنان و حکومت حس امانت‌داری و وفاداری باقی نمی‌ماند. بدانید که بهترین و

۱- سیر أعلام النبلاء (۲/۳۹۱).

درست‌ترین شیوه حکومت آن است که در مسایل ملت دقت نظر شود و از آن غفلت نمود و حقوق آنان را رعایت نمود و در عین حال انجام وظایف آنان را در قبال حکومت چون پرداخت زکات و مالیات، از ایشان بخواهید. در مورد اهل ذمه نیز به همین صورت رفتار کنید. نیست به دشمنان و پیمان‌های خود با آنان وفادار باشید تا شاید آنان نیز به راه حق آیند.^۱ در این نامه، عثمان سیاست‌های خود را به والیان ابلاغ می‌نماید تا براساس آن حکومت کنند. این سیاست‌ها عبارتند از: رعایت حقوق مسلمانان، مطالبه مالیات و زکاتی که آنان باید به بیت‌المال بپردازند، رعایت حقوق اهل ذمه و همچنین مطالبه جزیه و خراجی که پرداخت آن بر ایشان واجب است و رعایت امانت‌داری و وفاداری نسبت به همه حتی دشمنان، در نظر گرفتن اصل عدالت در تمامی شئون مذکور و این که نباید هم و غم والیان در جهت جمع‌آوری مالیات و خراج از مردم باشد.^۲ عثمان در کنار تشریح اصول کاری، مسایل مربوط به نحوه درست و صحیح اداره ولایات را به آنان یادآور می‌شد. او نه تنها والیان را از رهنمودهای خود بهره‌مند می‌ساخت بلکه تمامی آحاد و اقشار مختلف مردم را به رعایت مسایلی که خود آن‌ها را مصحلت می‌دید سفارش و ملزم می‌نمود. از جمله این مسایل، تدوین مصحف واحد در مدینه و زیر نظر صحابه بود که پس از ارسال آن به مناطق مختلفی چون کوفه، بصره، مکه، مصر، شام، بحرین، یمن و جزیره، به مردم دستور داد تنها براساس قرائت آن مصحف قرآن را تلاوت نمایند.^۳

پس از این اقدام، عثمان به مردم فرمان داد تا دیگر مصحف‌ها و صحیفه‌ها را جمع کرده و آن‌ها را آتش زنند که این کار با موافقت اجماع صحابه حاضر در مدینه صورت گرفت و علی بن ابی‌طالب نیز آن را بیان داشته است.^۴ همچنین عثمان دوست داشت که والیان او در میدان جهاد و فتوحات، با هم به رقابت بپردازند و به همین دلیل به ابن عامر و سعید بن عاص اعلام نمود که هر کدام بتوانند سرزمین وسیع خراسان را فتح نمایند. امیر

۱- تاریخ طبری (۲۴۴/۵).

۲- الولاية علی البلدان (۲۱۵/۱).

۳- تاریخ المدینه (۹۹۷/۳).

۴- تاریخ المدینه (۹۹۵-۹۹۶/۳).

آنجا خواهد شد و جهت نیل به این هدف جدی بود که ابن عامر، خراسان را فتح نمود و سعید، منطقه طبرستان را به تصرف در آورد.^۱ در ضمن او، گاه پیش می‌آمد که اقدامات والیان را منوط به رعایت شروطی می‌کرد تا مصالح مسلمانان حفظ شود. به عنوان نمونه، چون معاویه بن ابی سفیان، از عثمان درخواست نمود که اذن دریانوردی و حرکت به جانب قبرص را به او بدهد، عثمان شرط گذاشت که خود معاویه با همسرش، در این سفر حضور داشته باشند و نیز معاویه، هیچ سربازی را ملزم به حضور در آن جنگ نکند. معاویه نیز طبق این شرط، خود و همسرش سوار بر کشتی شده و در این جنگ حضور داشتند.^۲

دوم: روش‌های عثمان ﷺ در نظارت بر اعمال والیان و کارگزاران خود
مهمترین روش‌هایی که عثمان در زمینه نظارت بر اقدامات کارگزاران خود به کار می‌برد عبارتند از:

۱- حضور در مراسم حج

عثمان نسبت به حضور در حج و دیدار با حجاج و شنیدن شکایات و دادخواهی‌های آنان از والیان و امرای خود اهمیت بسیار می‌داد. او همچنین به والیان خود در اقصی نقاط بلاد اسلامی و نیز مردمان آن سرزمین‌ها اعلام نموده بود تا هر سال در موسم حج حضور یابند و با او دیدار نمایند.^۳ در واقع این روش، تداوم شیوه‌ای بود که عمر بنیان نهاده بود و هر سال و در موسم حج، با والیان خود در سرزمین‌های مختلف و همچنین مردمان آن ولایات دیدار و گفتگو می‌کرد.^۴

۱- تاریخ یعقوبی (۲/۱۶۶).

۲- الولاية علی البلدان (۱/۲۱۶) و الخراج و صناعة الكتابة، ۳۰۶.

۳- الولاية علی البلدان (۱/۲۱۶).

۴- الولاية علی البلدان (۱/۲۱۶).

۲- پرس و جو از مسافرانی که از ولایات و سرزمین‌های دیگر به مدینه می‌آمدند این روش جزو آسان‌ترین شیوه‌هایی بود که هیچ‌گونه زحمت و هزینه‌ای را بر خلیفه تحمیل نمی‌کرد. در عین حال این روش، همیشه و بدون برنامه‌ریزی خاصی میسر بود و همه‌ی خلفای راشدین، این شیوه را انجام می‌دادند و به ویژه، در دوران سه خلیفه اول که در مدینه استقرار داشتند، این شیوه به دلیل انبوه مسافران مدینه و حضور حجاج و زائران و علی‌الخصوص در ایام حج، به مراتب بهتر نتیجه می‌داد و ثمرات آن بیشتر بود.^۱

۳- مردمانی که در سرزمین‌های مختلف به عثمان ﷺ نامه می‌نوشتند عثمان از نامه‌هایی که مردم دیگر سرزمین‌ها به او می‌نوشتند استقبال می‌نمود. به عنوان مثال او شکوایه‌هایی را که مردمان کوفه، مصر و شام به او نوشتند مطالعه و به مواردی که در آن‌ها ذکر شده بود، رسیدگی نمود.^۲

۴- اعزام بازرسان به ولایات مختلف عثمان، در طول خلافت خود، بازرسانی را به ولایات مختلف می‌فرستاد تا از اوضاع و احوال آن مناطق آگاه شده و اخباری را که در مورد ظلم و ستم والیان به مردم می‌شنوند به اطلاع عثمان برسانند. آن بازرسان گزارشات جامع و کاملی را از آن ولایات به عثمان ارائه می‌دادند.^۳ به عنوان نمونه، عثمان، عمار بن یاسر را به مصر، محمد بن مسلمه را به کوفه، أسامه بن زید را به بصره، عبدالله بن عمر را به شام و افرادی دیگر را به دیگر ولایات اعزام نمود.^۴

۵- مسافرت به ولایات مختلف و ملاحظه‌ی مستقیم اوضاع و احوال آن سرزمین‌ها عثمان در موسم حج به مکه می‌رفت تا هم از اوضاع آن دیار مطلع شود و هم با والیان خود در دیگر ولایات و نیز مردمان آن سرزمین‌ها دیدار کند و از اوضاع و احوال آن‌ها با خبر شود.

۱- الولاية علی البلدان (۲/۱۲۲).

۲- الولاية علی البلدان (۱/۲۱۷).

۳- الولاية علی البلدان (۱/۲۱۷).

۴- الولاية علی البلدان (۱/۲۱۷).

۶- احضار هیأت‌هایی از ولایات به مدینه

بسیار پیش می‌آمد که خلفای راشدین، از والیان خود بخواهند که هیأت‌هایی از سرزمین تحت نظر خود را به مدینه اعزام نمایند تا در مورد والیان و کارگزاران آن ولایت و اوضاع و شرایط آن‌جا از آن‌ها پرس‌وجو نماید. عمر، عثمان و علی، به این کار مبادرت می‌ورزیدند اما ابوبکر به دلیل سرگرم شدن به جهاد با مرتدین و نیز دوران کوتاه خلافت خود، فرصت این کار را پیدا نکرد.^۱

۷- احضار خود والیان و صحبت با آنان در رابطه با اوضاع ولایت تحت امر آنان
همه‌ی خلفای راشدین به این کار دست می‌زدند و همیشه با والیان خود در ارتباط بودند. عثمان نیز چون دیگر خلفای راشدین، ارتباط دائم خود با والیان را حفظ می‌نمود و با آنان جلساتی برگزار می‌نمود تا به بحث و گفتگو در مورد مسایل مختلف دولت پردازند. مهمترین این جلسات، جلسه‌ای بود که با حضور والیان مدینه، بصره، کوفه، شام، مصر و دیگر ولایات و نیز بزرگان صحابه برگزار شد و در آن راجع به رویدادهایی که پیش از بروز فتنه اتفاق افتاده بود صحبت شد و هر یک از آنان دیدگاه‌ها و نگرش‌های خود را در رابطه با آن جریان‌ات و نیز نحوه‌ی برخورد و مقابله با آن‌ها را مطرح نمودند.^۲

۸- مکاتبه با والیان

عثمان چون دیگر خلفای راشدین، به طور مداوم، با والیان خود مکاتبه می‌نمود و از آنان می‌خواست که در مورد اوضاع و شرایط ولایت و مردمان آن دیار، به او گزارش دهند. این اقدام، در دوران خلافت ابوبکر صدیق رضی الله عنه و علی بن ابی طالب رضی الله عنه مهمترین شیوه‌های کسب اطلاعات در مورد ولایات بود.^۳

این موارد، مهمترین شیوه‌هایی بودند که عثمان از طریق آن‌ها در جریان اوضاع و احوال ولایات خود قرار می‌گرفت. او تاکید داشت که آنان به وظایف خود به طور کامل، عمل کنند. به محض اطلاع از وقوع هر نوع اشتباه و حضوری در انجام آن‌ها،

۱- الولاية علی البلدان (۲/۱۲۲).

۲- الولاية علی البلدان (۲/۱۲۳).

۳- الولاية علی البلدان (۲/۱۲۲).

والیانی را که مرتکب آن قصور شده‌اند، تنبیه می‌نمود و اگر اثبات می‌شد که والیان به آن سهل‌انگاری‌ها اقدام نموده‌اند، بدون در نظر گرفتن اعتماد خود او به آن والیان، آنان را مجازات می‌کرد و بر همین اساس بود که پس از اثبات وقوع علائم شرب خمر در ولید و بدون در نظر گرفتن کذب شهادت شاهدان ولید را به اتهام شرب خمر، تازیانه زد و سپس او را از منصب ولایت کوفه، عزل نمود. عثمان در طول خلافت خویش، همیشه، هنگام تعیین والیان، نامه‌هایی را خطاب به مردمان آن ولایات می‌نوشت که در آن‌ها، مردم و خود والیان را نسبت به انجام وظایف خویش در مقابل یکدیگر توصیه می‌نمود تا بدین وسیله والیان را در اداره‌ی هر چه بهتر امور ولایات یاری رساند؛ از جمله‌ی این نامه‌ها، می‌توان به این نامه اشاره نمود که در آن عثمان، خطاب به مردم چنین گفته است:

بدانید که من هر سال در موسم حج با والیان خود دیدار می‌کنم، بدانید که من به این شرط به خلافت رسیدم که امت را به راه راست فراخوانم و آنان را از ضلالت و گمراهی‌ها حفظ نمایم، بنابراین هر کس در خواستی از من و یا والیانم نماید، به آن خواهد رسید و بدانید که من و خانواده‌ام را بر شما هیچ امتیازی نیست. بدانید که هر کس به موسم حج آید و حق خود را از من یا والیان مطالبه نماید آن‌را به دست خواهد آورد... یا از آن بگذرید که خداوند سُبْحَانَكَ انفاق کندگان و بخشندگان را دوست می‌دارد.^۱

سوم: حقوق والیان

در عهد خلفای راشدین، والیان از حقوق مختلفی برخوردار بودند که برخی از آن‌ها در ارتباط مردم بود و برخی دیگر مربوط به خلیفه می‌شدند. علاوه بر این، حقوق و امتیازاتی نیز از بیت‌المال به آنان تعلق می‌گرفت. در واقع تمام این امتیازات و حقوق اجتماعی و مالی که به والیان ارائه می‌شد، در جهت این بود که آنان بتوانند در انجام وظایف خطیر خود و حفظ مصالح عامه، موفق و سربلند باشند، از جمله‌ی این حقوق موارد زیر می‌باشند:

۱- تاریخ طبری (۳۴۹/۵).

۱- اطاعت از آنان در مواردی که خلاف اوامر خداوند نباشد

خداوند متعال در قرآن کریم می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِن تَنَزَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهٗ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِن كُنتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا﴾ النساء: ۵۹

(ای کسانی که ایمان آورده‌اید! از خدا (با پیروی از قرآن) و از پیغمبر (خدا محمد مصطفی با تمسک به سنت او) اطاعت کنید، و از کارداران و فرماندهان مسلمان خود فرمانبرداری نمائید (مادام که دادگر و حَقگرا بوده و مجری احکام شریعت اسلام باشند) و اگر در چیزی اختلاف داشتید (و در امری از امور کشمکش پیدا کردید) آن را به خدا (با عرضه به قرآن) و پیغمبر او (با رجوع به سنت نبوی) برگردانید (تا در پرتو قرآن و سنت، حکم آن را بدانید. چرا که خدا قرآن را نازل، و پیغمبر آن را بیان و روشن داشته است. باید چنین عمل کنید) اگر به خدا و روز رستاخیز ایمان دارید. این کار (یعنی رجوع به قرآن و سنت) برای شما بهتر و خوش فرجام‌تر است).

امام قرطبی در تفسیر آیه چنین گفته است: بنا به قول جمهور و بزرگانی چون ابو هریره و ابن عباس، خداوند متعال در آیهی فوق، والیان را امر می‌فرماید که امانت‌دار امت باشند و به آنان خیانت نورزند و چون در میان مردم حکم رانند، به عدالت رفتار کنند، سپس پروردگار دانا و حکیم، در این آیه، وظایف مردم در قبال والیان را بیان می‌دارد و به آنان دستور می‌دهد که از او و اوامر و نواهی او امتثال کنند، از رسولش و سنت او تبعیت نمایند و از صاحبان امور امت که همان حاکمان و والیان هستند، اطاعت کنند.^۱ در جامعه اسلامی و به خصوص در عهد خلفای راشدین، اجرای دستورات شریعت، بر هر چیز دیگری اولویت دارد و حاکم و رعیت در برابر آن سر تسلیم فرو می‌آورند، بنابراین اطاعت حکام، همیشه و بلا استثناء، در گرو اطاعت و امتثال ایشان از دستورات و اوامر خداوند تبارک و تعالی و رسول اکرم صلی الله علیه و آله می‌باشد. کما این که خود حضرت رسول نیز در تاکید این مسأله چنین فرموده‌اند:

۱- تفسیر قرطبی (۲۵۹/۵).

«لا طاعة فی المعصية، إنما الطاعة فی المعروف»^۱

(هیچ نوع اطاعتی در مورد انجام گناهان و عصیان از دستورات شریعت جائز نیست. اطاعت تنها در مورد انجام اعمال نیک و اجرای شریعت رواست).

۲- نصیحت والیان

از جمله موارد امر به معروف و نهی از منکر که اصلی است لازم در جامعه اسلامی و مسلمانان باید بدان پایبند باشند و در قرآن و سنت نیز بارها به اهمیت و لزوم آن پرداخته شده است، امر به معروف و نهی از منکر والیان و امرا می‌باشد. خلفای راشدین نیز بر همین اساس، همیشه و از طرق مختلفی چون ارسال نامه، والیان خود را پند و اندرز می‌دادند و آنان را به خیر و صلاح سفارش می‌نمودند.^۲

۳- مردم می‌بایست اخبار و اطلاعات درست را در اختیار والیان خود قرار دهند مشارکت همه‌ی آحاد امت در آگاه نمودن حکام از اوضاع و احوال مردم، تحرکات دشمن و یا مسایل مربوط به کارگزاران دولت، امری است که می‌تواند مصالح عامه‌ی امت را حفظ و تامین نماید. حال اگر این اخبار و اطلاعات مربوط به تحرکات دشمن و یا خیانت کارگزاران دولت باشد، ضرورت دارد حاکمان را هر چه سریعتر در جریان آن قضایا قرار دهد.^۳

۴- حمایت از والیان و موضع‌گیری‌های آنان

در دوران عثمان گاه پیش می‌آمد که آشوب‌ها و اعتراضاتی در ولایتی بروز نماید که طی آن، دسته‌ای از مردم از عثمان می‌خواستند که والی مورد نظر آنان را عزل و دیگری را به جای او منصوب نماید اما عثمان از این کار امتناع می‌نمود و به درخواست‌های آنان پاسخ مثبت نمی‌داد. باید دانست که این اقدام در جهت حفظ و صیانت از اهداف عالی‌ه‌ی دولت اسلامی و مصالح عامه‌ی صورت می‌گرفت و به این معنا نبود که عثمان، بدون تحقیق

۱- صحیح بخاری، کتاب الأحکام (حدیث: ۷۱۴۵).

۲- الولاية علی البلدان (۵۶/۲).

۳- الولاية علی البلدان (۵۷/۲).

و تفحص، شکایات و اعتراض‌ها را ردّ نماید که بالعکس، او تنها پس از تحقیقات و بررسی‌های لازم، نظر و تصمیمات خود را اعلام می‌نمود. او در چنین مواقعی، کمیته‌هایی متشکل از صحابه را جهت تحقیق و تفحص در خصوص آن قضایا انتخاب می‌کرد تا حقایق را روشن و به اطلاع دولت برسانند. در عین حال باید دانست که حمایت از کارگزاران دولت، از جمله وظایف خلیفه بود. همچنین حمایت از والیان و احترام گذاشتن به آنان، حقی است که مردمان می‌بایست در قبال آنان ادا نمایند^۱. هر چند گاه ممکن بود که عثمان بنا به شرایطی خاص و برای حفظ مصالح مردم، به خواست معترضان تن در دهد و والیان خود را عزل نماید.

۵- احترام به والیان بعد از عزل آنان

این همان درسی است که عثمان به ما می‌دهد. او بعد از عزل ابوموسی اشعری و عمرو بن عاص با ایشان با احترام خاصّ و در خور آنان رفتار می‌نمود تا آن‌جا که در مسایل مهم حکومت، با عمرو مشورت می‌کرد و نظر او را جویا می‌شد.

۶- پرداخت پول به والیان و تأمین مالی آنان

پرداخت پول و دستمزدی که معیشت والیان را تأمین نماید از حقوقی است که باید در حق آنان رعایت شود. اساس پرداخت حقوق و ارزاق به والیان، سنت رسول خدا ﷺ در این زمینه است که به والیان و کارگزاران خود حقوق و دستمزد پرداخت می‌نمود. همه‌ی خلفای راشدین نیز با اقتدا به این شیوه رسول خدا ﷺ حقوق و مزایایی را برای کارگزاران و والیان خویش در نظر می‌گرفتند. هر چند در تواریخ، تنها پرداخت حقوق و ارزاق تعدادی محدود از والیان و کارگزاران ذکر شده است اما این خود، اثبات می‌کند که در آن دوران همه‌ی کارگزاران حکومت، از حقوق و دستمزد برخوردار بودند. بیشتر روایات که در این رابطه نقل شده‌اند مربوط به عهد عمر بن خطاب است که در آن‌ها میزان حقوق‌ها و مزایای کارگزاران خود را پرداخت می‌نمودند. اما در عهد عثمان به دلیل درآمدهای سرشار دولت که از طریق فتوحات عظیم سپاهیان اسلام به دست

۱- الولاية علی البلدان (۲/۵۸).

می‌آمد، میزان این پرداخت‌ها، بسیار بیشتر از دوران دیگر خلفا بود. در عین حال، عثمان، پادشاه‌ها و جوائزی را تعیین می‌نمود تا در صورت موفقیت والیان و کارگزاران در مأموریت‌های خود، آن‌ها را دریافت نمایند. به عنوان مثال، عثمان به پادشاه موفقیت عبدالله بن سعد بن ابی سرح در فتح آفریقا، یک پنجم خمس غنایم آن فتوحات را به او اعطا نمود. او قبل از عزیمت عبدالله به آن منطقه به او وعده داده بود که اگر بتواند آفریقا را فتح نماید آن مبلغ پادشاه را به او خواهد داد.^۱ به هر حال پرداخت حقوق و دستمزد به کارگزاران دولت و تأمین معیشت آنان، سنتی بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله آن را بنیان نهاد و خلفای راشدین نیز از همین سنت تبعیت نمودند تا با تأمین معاش کارگزاران دولت و بی‌نیاز کردن آنان از مردم، ایشان را در انجام هر چه بهتر وظایفشان یاری نمایند.^۲

چهارم: وظایف والیان

۱- اقامه اصول و احکام شریعت در جامعه

مهمترین وظایفی که در این رابطه بر عهده والیان است عبارتند از:

الف: نشر و گسترش دین در میان مردم

به دلیل گسترش روز افزون فتوحات در این دوران، لازم بود که والیان، در راه نشر و ترویج اسلام در سرزمین‌هایی که به تصرف در آمده بودند بسیار تلاش نمایند. در سال‌های نخستین شروع فتوحات، این مهم را خود والیان و نیز صحابه و بزرگانی که همراه او بودند انجام می‌دادند اما به تدریج و در عهد عمر این وظیفه را معلمان و مبلغان و فقها به عهده گرفتند، با توسعه قلمرو اسلامی و به تبع آن افزایش جمعیت مردمانی که زیر سلطه حکومت اسلامی بودند و در اواخر عهد عمر و دوران عثمان و علی و نیز افزایش طلاب علوم دین در مناطق مختلف، جایگاه معلمان و فقها تثبیت و بر اهمیت آنان افزوده شد. در واقع در آن شرایط که یک ولایت ممکن بود مناطق عظیمی را زیر نفوذ خود داشته باشد، والیان تنها می‌توانستند به امور حکومتی برسند و فرصت چندانی برای

۱- تاریخ طبری (۲۵۲/۵).

۲- الولاية علی البلدان (۶۴/۲).

پرداختن به مسایل دیگر نداشتند و به همین دلیل وجود مبلغان و معلمان و فقها ضرورتی بود انکارناپذیر.^۱

ب: اقامه نماز

در دوران خلفای راشدین هم خود خلیفه و هم والیان و امرای آنان در ولایت مختلف، عهده‌دار اقامه نماز جمعه، جماعت و نماز اعیاد و نیز خطبه‌های نماز جمعه و اعیاد و دیگر مناسبت‌ها بودند.^۲

ج: حفظ اصول و ارکان دین

خلفای راشدین، به خوبی می‌دانستند که بعد از وفات حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم وظیفه بسیار خطیری به آنان محوّل شده است و باید در راه حفظ اصول و عقاید راستین دین، زنده نگاه داشتن سنت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم، حفظ حرمت دین اسلام و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و مقابله با بدعت‌ها و نیز دفاع از اسلام و مسلمین در برابر نیرنگ‌ها و نقشه‌های شوم دشمنان از هیچ کوششی دریغ نورزند و از جان و دل مایه گذارند. عثمان نیز در راستای همین اهداف بود که دستور داد مصحفی واحد تدوین شود و دیگر صحیفه و مصحف‌ها را که هر یک به قرائتی بودند سوزانیده شود تا این اصل دین و رکن اسلام از هر نوع خطر تحریف و کم و کاست مصون بماند.^۳ همچنین والیان عثمان، در جهت نابودی سبئیون - که افکار و آرای ضد قرآنی را ترویج می‌دادند- تلاش‌های بسیاری نمودند.^۴ در هر حال، حفظ و صیانت از دین و حرمت آن، از مهمترین وظایف رهبران جامعه اسلامی است.^۵

۱- الولاية على البلدان (۲/۶۶).

۲- الولاية على البلدان (۲/۶۷).

۳- تاریخ المدینة (۳/۹۹۶-۹۹۹).

۴- عبدالله بن سبأ وأثره فی أحداث الفتنة، ۲۱۴.

۵- الولاية على البلدان (۲/۶۹).

د- ساخت و بنای مساجد

به محض ورود پیامبر خدا ﷺ به منطقه قباء، ایشان اولین مسجد اسلام را بنا نمودند و چون به مدینه رسیدند، اقدام به ساختن مسجد خویش در آنجا کردند. والیان آن حضرت نیز در مناطقی که بدانجا اعزام می شدند مساجدی را بنا می نمودند. این علاقه به ساختن مسجد در دوران خلفای راشدین استمرار یافت و مسلمانان، هر منطقه ای را که فتح می نمودند در آنجا مساجدی را بنا می کردند و والیان خلفا در این نهضت، نقشی فعال و مستقیم داشتند و اگر هم خود، در بنای همه ی مساجد آن سرزمین ها نقشی نداشته اند اما در ساخت مساجد مهم و به خصوص مساجد جامع آن سرزمین تأثیری مهم داشته اند.^۱

هـ تدارک موسم حج

در صدر اسلام، والیان مناطق مختلف، مسئول تدارک مقدمات حج و تأمین جان و مال حجاج آن ولایات بودند. والیان در آن روزگار و در موسم حج، به کمک امرای می شتافتند و آنان را از مواقع عزیمت کاروان های حج که با اجازه والیان، به مکه حرکت می کردند با خبر می نمودند. در عین حال آنان علاوه بر برنامه ریزی برای عزیمت کاروانیان و نیز کمک به تأمین جانی و مالی آنان، آب مورد نیاز حجاج را در طول مسیر حرکت آنان تأمین می نمودند. به عنوان نمونه، عبدالله بن عامر بن کریز، والی بصره، چاه هایی را در مسیر حرکت کاروان های حج آن ولایت، از بصره تا مکه حفر نموده بود.^۲ به همین دلیل فقها، براساس همین اقدامات خلفای راشدین و والیان آنان، فراهم آوردن مقدمات حج و نیز تأمین جان و مال حجاج را از وظایف والیان می دانستند. ماوردی در این زمینه چنین گفته است: تدارک مقدمات حج، از جمله وظایف و جزو اقداماتی است که در حیطة وظایف دولت می گنجد.^۳

۱- الولاية علی البلدان (۶۹/۲).

۲- الولاية علی البلدان (۱۹۲/۱).

۳- الأحكام السلطانية، ۳۳.

و: اقامه حدود و مجازات‌های شریعت

اجرای حدود و مجازات‌های افرادی که بر خلاف دستور قرآن و سنت رسول اکرم ﷺ رفتار نموده‌اند و به منافع عامه مسلمین لطمه وارد نموده‌اند و یا به فرد یا گروهی خاص ضرر و زیان رسانیده‌اند، از جمله وظایفی است که والیان در قبال انجام آن‌ها مسئولند.^۱ خود عثمان بن عفان و والیان او نیز کاملاً حدود شریعت را اجرا می‌کردند و به رعایت آن‌ها پایبند بودند.

۲- تأمین امنیت مردم

تأمین امنیت شهرها، روستاها و راه‌های ولایت از مهمترین وظایف والیان می‌باشد که جهت نیل به این مهم، حکومت می‌بایست دست به اقداماتی بزند که از جمله‌ی آن‌ها اجرای حدود و مجازات مجرمین و افراد فاسد جامعه می‌باشند.^۲ این اقدام، تأثیر مهم در کاهش جرایم قتل، سرقت، راهزنی و امثال آن را دارد که جان و مال و ناموس مردم را تهدید می‌کنند. همچنین باعث می‌شود که مردم جامعه نیز مراقب گفتار و رفتار خویش باشند و از اعمالی چون تهمت‌های ناروا بپرهیزند، زیرا در غیر این صورت حدّ قذف در مورد آنان اجرا می‌شود. در عین حال والیان موظف هستند که مردم را از شرّ حشرات و جانوران موذی چون عقرب حفظ کنند. بلاذری در این رابطه چنین می‌گوید: فرماندار نصیبین به معاویه استاندار شام و جزیره نامه‌ای نوشت و ضمن آن شکایت خود را در خصوص عقرب‌هایی نگاشته بود که گروهی از مسلمانان را نیش زده بودند، از این رو به ایشان فرمان داد که برای هر محله‌ای نگهبانانی را بگمارد تا آنان را جهت محافظت از جان مسلمانان در برابر عقرب‌ها به نگهبانی در شب ملزم گردانند، معاویه نیز طبق فرمان او عمل نمود و دستور داد که عقرب‌ها را به قتل برسانند.^۳

۱- السیاسة الشرعية، ابن تیمیة، ۶۶.

۲- الولاية علی البلدان (۷۱/۲).

۳- فتوح البلدان، بلاذری، ص ۱۸۳.

۳- جهاد در راه خدا

از ویژگی‌های برجسته و ممتاز عصر خلفای راشدین، مشارکت فعالانه و مستقیم در میداین کارزار با دشمنان اسلام و جهاد در راه الله است. در عهد عثمان نیز والیان او در روند فتوحات نقشی مهمی را ایفا می‌نمودند که از میان آنان می‌توان به این مردان بزرگ اشاره نمود: عبدالله بن عامر بن کریز، ابوموسی اشعری، مغیره بن شعبه و سعید بن عاص که فتوحات مشرق جزیره العرب را توسعه دادند، معاویه بن ابی سفیان فاتح ارمنستان بزرگ و آسیای صغیر و عبدالله بن سعد بن ابی سرح که فتوحات آفریقا را تداوم بخشید. آنان در کنار انجام وظایف اداری و حکومتی خویش، از حضور در میدان کارزار غافل نشدند و در راه تداوم و استمرار روند پیروزی‌های سپاهیان اسلام، اقداماتی مهم انجام می‌دادند که لازمه هر نبرد و کارزاری می‌باشند. منابع تاریخی، مهمترین این اقدامات والیان، در جهت تدارک و تقویت سپاهیان اسلام را در موارد زیر ذکر کرده‌اند:

الف: اعزام داوطلبان به میداین کارزار

والیان مناطق یمن، بحرین، مکه و عمان، در طول خلافت ابوبکر، عمر و عثمان، داوطلبانی را که تمایل داشتند در میداین جهاد حاضر شوند، بدان منطقه اعزام می‌نمودند.^۱

ب: دفاع از ولایات در برابر حملات دشمن

در طول دوران خلفای راشدین، والیان شام، از مرزهای قلمرو اسلامی در برابر حملات مداوم رومیان دفاع و حراست می‌نمودند. والیان عراق نیز به همین منوال، حملات فارس‌ها را دفع کرده و به مقابله با تهدیدات آنان می‌پرداختند تا این که توانستند در دوران خلافت عثمان، آخرین پادشاه آنان را به قتل برسانند.

ج: تحکیم استحکامات دفاعی ولایات و مناطق مختلف

عثمان، در دوران خلافت خویش، جهت مقابله با دشمنان، به والیان خود دستور داد تا استحکامات سواحل و بنادر بلاد اسلامی تقویت شود و مسلمانان بسیاری را در آن

۱- الولاية علی البلدان (۲/۷۲).

مناطق اسکان دهند و با واگذاری زمین‌هایی به آنان و ماندگار نمودن ایشان در آن سرزمین‌ها، قدرت تدافعی حکومت اسلامی را افزایش دهند.^۱

د: کسب اخبار و اطلاعات مربوط به دشمنان

والیان، در عهد خلفای راشدین، با کسب اخبار و اطلاعات ذی‌قیمت در مورد دشمنان و مواضع آنان و طرح نقشه‌هایی کارآمد توانستند ضربات سهمگینی را بر سپاهیان دشمن وارد سازند و مناطق بسیاری را بدین صورت فتح نمایند.

ه: تربیت و پرورش اسب

به دلیل اهمیت اسب در نبردهای قدیم، مسلمانان از دوران خود رسول الله ﷺ به تربیت و پرورش آن اهتمام ویژه‌ای نمودند. عمر بن خطاب نیز در همین راستا، سیاستی را تدوین نمود که دولت اسلامی، بتواند اسبان مورد نیاز سپاهیان خود را تأمین کند.^۲ عثمان نیز همان سیاست عمر را ادامه داد تا بتواند جهت دفاع از قلمرو دولت اسلامی، اسبان آماده‌ای را تدارک ببیند.

و: آموزش جوانان و نوجوانان برای حضور در میادین جهاد

خلفای راشدین، اهتمام خاصی به آموزش فرزندان مسلمان داشتند تا مهارت‌های لازم را برای حضور در میادین جنگ فرا گیرند.

ز: دقت و حساسیت در دیوان سربازان و نظامیان

عثمان نیز چون عمر، اهتمام ویژه‌ای نسبت به دیوان سربازان و نظامیان داشت. او معتقد بود که سربازان و مرزداران، به خصوص آن‌که رو در روی دشمنان قرار داشتند، بیشتر از دیگران به رسیدگی و توجه دولت نیاز دارند. در دوران خلفای راشدین، با وجود کارگزاران ذی‌ربط، والیان، خود، مستقیماً مسئول دیوان سربازان و مسایل مربوط به آنان

۱- الولاية على البلدان (۲/۷۲).

۲- الولاية على البلدان (۲/۷۴).

بودند. در قبال دیوان‌های مختلف ولایت تحت نظرشان بمثابه جایگاه و مسئولیت خلیفه بود.^۱

ح: بستن پیمان‌نامه‌ها و اجرای آن‌ها

در عهد خلفای راشدین در طول فتوحات اسلامی، مکاتبات و عهدنامه‌های متعددی میان دشمنان و سپاهیان اسلام و نیز میان مردمان و سکنه بلاد به تصرف در آمده و مسلمانان صورت می‌گرفت و والیان که امرا و فرماندهان سپاه نیز بودند، مسئول مستقیم بستن این معاهدات و پیمان‌نامه‌ها و نیز اجرای مفاد آن‌ها محسوب می‌شدند.^۲

۴- تلاش در جهت تأمین ارزاق و نیازمندی‌های مردم

خلفای راشدین ﷺ از همان دوران خلافت ابوبکر، سیاستی جدید در خصوص پرداخت‌های بیت‌المال در پیش گرفتند. این پرداخت‌ها، در ابتدا، مقید به زمان‌های معینی نمی‌شد اما در عهد عمر و پس از تشکیل دیوان‌های مختلف در تمامی ولایات، این شیوه تغییر کرد و پرداخت‌ها براساس مدت زمان‌هایی ثابت و مشخص به مردم اعطا می‌شد. عثمان نیز همین روش را در پیش گرفت. لازم به ذکر است که در عهد خلفای راشدین، حکومت نه تنها مسئولیت تأمین غذای مردم و کنترل قیمت‌های بازار را بر عهده داشت بلکه بر توزیع جمعیت و محل اسکان مسلمانان در سرزمین‌های به تصرف در آمده نیز نظارت مستقیم می‌نمود.^۳

۵- انتصاب کارگزاران و کارمندان

تعیین و انتصاب کارگزاران و کارمندان مشاغل مختلفی که در هر ولایت وجود داشتند از وظایف والیان محسوب می‌شد. در این دوران، هر ولایت از یک شهر مهم که مرکز ولایت بود و از چندین شهر کوچک و بزرگ دیگر تشکیل می‌شد که هر یک از آن‌ها نیاز به مدیریت مسایل خود داشتند. در عهد عثمان نیز به دلیل توسعه چشمگیر قلمرو

۱- الولاية علی البلدان (۷۵/۲).

۲- الولاية علی البلدان (۷۷/۲).

۳- الولاية علی البلدان (۷۹/۲).

اسلامی و به تبع آن گسترش دامنه ولایاتی چون بصره، کوفه و شام که پیشتر محدودتر بودند، اهمیت تعیین کارگزاران کارمندان لایق و با کفایت و نیز مدیریت ولایت را دو چندان نمود که والیان می‌بایست به این وظیفه خطیر توجه خاصی مبذول می‌داشتند.

۶- رعایت حقوق اهل ذمه

رعایت و حفظ حقوق اهل ذمه، احترام به معاهدات فی ما بین، ادای وظایفی که در قبال آنان بر عهده دولت بود، دریافت جزیه و خراجی که می‌بایست به بیت‌المال مسلمین پردازند، عنایت به اوضاع و احوال آنان و دفاع از ایشان در برابر ظلم و ستمی که در حق آنان روا شده است جزو وظایف والیان و از اموری می‌باشند، که شریعت به رعایت آن‌ها دستور داده است.^۱

۷- مشورت با صاحب نظران و نخبگان ولایت

خلفای راشدین با اقتدا به سنت و شیوه رسول خدا ﷺ، همیشه و بنا به مقتضیات زمان، با بزرگان صحابه به مشورت می‌نشستند و با تشکیل جلساتی، نظرات آنان را در مورد مسایل مختلف جویا می‌شدند.^۲ به والیان خود دستور می‌دادند که در زمینه‌های گوناگون با صاحب نظران و نخبگان ولایات خویش مشورت کنند. همچنین آنان نیز به اطاعت از این دستورات، جلساتی را تشکیل داده و از دیدگاه صاحب نظران مطلع می‌شدند.^۳

۸- اهتمام به عمران و آبادانی ولایات

خلفای راشدین و نیز والیان آنان، اهتمام خاصی نسبت به عمران و آبادانی و وضعیت کشاورزی و همچنین نیازمندی‌های مردم در این زمینه‌ها از خود نشان می‌دادند. به عنوان مثال، عبدالله بن عامر، والی بصره، در خود بصره و نیز در سایر مناطق تحت نفوذ خود، اقدام به حفر چاه‌های متعدد نموده بود.^۴

۱- الولاية علی البلدان (۸۰/۲).

۲- الولاية علی البلدان (۸۰/۲).

۳- الولاية علی البلدان (۸۰/۲).

۴- الولاية علی البلدان (۸۰/۲).

۹- اهتمام به اوضاع اجتماعی مردم

والیان عهد خلفای راشدین، بنا به دستورات و سفارشات اسلام، به این جنبه از جامعه مسلمانان اهمیت ویژه‌ای می‌دادند. علاوه بر این توجهات، خلفای راشدین، به نوبه خود، سفارشات را به والیان خویش می‌نمودند که کمتر فردی می‌تواند در جایگاه قدرت بنشیند و به آن سفارشات و توصیه‌ها عمل نماید. همچنین خلفا به والیان توصیه می‌نمودند که افراد جامعه را براساس جایگاه و منزلت آن‌ها مورد عنایت خویش قرار دهد و به خصوص به مقام و منزلت افرادی که در اسلام پیشقدم بوده و از شرافت والایی برخوردارند توجهی ویژه نماید. نقل است که والی کوفه، نامه‌ای به عثمان نوشت و در آن از شرایط حاکم بر کوفه گلایه کرد، او در آن نامه بیان نمود بادیه‌نشینان و آنان که بعد از سابقین در اسلام و مجاهدین و فاتحان نخستین به آن دیار آمده‌اند، زمام امور را در دست خود گرفته‌اند^۱. عثمان نیز در جواب این نامه، به او چنین نوشت: تو باید سابقین در اسلام و مجاهدین و فاتحین نخستین را که خداوند، این سرزمین‌ها را به خاطر رشادت‌ها و مجاهدت‌های آنان، نصیب ما نموده است بر دیگر مردمانی که پس از ایشان بدانجا آمده‌اند ارجحیت بدهی. آنان بر خلاف مردمان پس از خود، از اطاعت حق غافل نشدند و به دستورات شریعت عمل نمودند تا توانستند اسلام را سر بلند سازند. بنابراین به مقام و منزلت رفیع آنان در اسلام، احترام بگذار و مردم را براساس خدمات و لیاقتشان، مورد عنایت و بخشش دولت قرار بده که این شناخت درست و عمیق از مردم، باعث اجرای عدالت خواهد شد.^۲

۱۰- ساخت کار والیان

روایت می‌کنند که خانه ولید در کوفه، در نداشت و او شبانه روز از مردمی که برای رفع نیاز و حل مشکلاتشان نزد او می‌آمدند استقبال می‌نمودند و این خود، دلیلی است بر آزادی‌ای که مردم آن زمان در رابطه با والیان خود از آن برخوردار بودند. همچنین والیان عهد خلفای راشدین، در جنب منزل خویش و جدا از محل سکونت خانواده خود، مکانی

۱- الولاية علی البلدان (۲/۸۰).

۲- تاریخ طبری (۵/۲۸۰).

را تدارك دیده بودند که در تمامی ساعات شبانه‌روز، به روی مردم باز بود و آنان می‌توانستند در صورت بروز مشکلات به آن‌جا مراجعه نمایند و مسایل خود را با والیان در میان گذارند.^۱

گفتار سوم

واقعیات و حقایق مربوط به والیان عثمان رضی الله عنہم

مؤرخان بارها بیان داشته‌اند که عثمان، به دلیل محبت و علاقه بسیار به خویشاوندان خود، آنان را در مناصب مختلف به کار گرفت و دست آنان را در حکومت باز گذاشت و همین ادعاهای نادرست، خشم مردمان بسیاری را علیه این مرد با اخلاص برانگیخته است^۱

عثمان تنها پنج تن از خویشاوندان خود را به ولایت گمارد، که عبارتند از: معاویه بن ابی سفیان، عبدالله بن سعد بن ابی سرح، ولید بن عقبه، سعید بن عاص و عبدالله بن عامر بن کریز، و این اقدام از نظر آن مردمان، نادرست بوده و به همین دلیل به خاطر آن، عثمان را مورد طعن و انتقادات تند و ناروای خود قرار داده‌اند. برای این که به این طعنه‌ها و گمانه‌زنی‌های نادرست پاسخی قاطع داد شود، نخست باید والیان عثمان را بشناسیم و آن وقت به قضاوت بنشینیم که عثمان چند درصد از آنان را از میان خویشاوندان خود برگزید. والیان عثمان عبارت بودند از: ابوموسی اشعری، قعقاع بن عمرو، جابر مزنی، حبیب بن مسلمه، عبدالرحمن بن خالد بن ولید، ابو الاعور سلمی، حکیم بن سلامه، اشعث بن قیس، جریر بن عبدالله بجلی، عینیه بن نهاس، مالک بن حبیب، نسیر عجلی، سائب بن اقرع، سعید بن قیس، سلمان بن ربیعہ، خنیس بن حبیب، احنف بن قیس، عبدالرحمن بن ربیعہ، یعلی بن امیہ، عبدالله بن عمرو حضرمی و علی بن ربیعہ بن عبدالعزی. می‌بینیم که تعداد والیان عثمان بیست و شش نفر بوده‌اند. حال این پرسش را مطرح می‌کنیم: آیا عثمان حق نداشت پنج نفر از بنی‌امیه را که خود حضرت رسول صلی الله علیه و آله از آنان بیشتر از دیگران در مشاغل و مناصب حکومتی استفاده می‌کرد، به منصب ولایت برگزیند؟

از طرف دیگر، همه‌ی این پنج نفر، به طور همزمان، بر مسند قدرت نبوده‌اند. به عنوان مثال، عثمان بعد از عزل ولید، سعید بن عاص را به جای او منصوب نمود که به

۱- الدولة الأموية المفتري علیها، ص ۱۵۹.

دلیل بعضی مسایل و اتفاقات، پس از مدتی او را نیز عزل کرد. به این ترتیب هنگام شهادت عثمان تنها سه نفر از امویان بر مسند قدرت بودند و آنان عبارت بودند از معاویه، عبدالله بن ابی سرح و عبدالله بن عامر، همچنین باید دانست که عثمان، ولید و سعید بن عاص را از ولایتی عزل نمود که پیشتر عمر، سعد بن ابی وقاص را از ولایت آن شهر عزل نموده بود. در واقع کوفه، شهری بود که مردم آن همیشه در مورد والیان خود، ابراز نارضایتی کرده و از آنان انتقاد می نمودند و عزل سعید و ولید به خاطر نقص و ضعف آنان نبود. بنابراین طعنه بر آنان و نیز شخصیت والای عثمان روا نیست و ایراد متوجه شهری است که آنان والی آن جا بوده اند.^۱

خود رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز افرادی از بنی امیه را در حکومت خویش به کار می گرفت. ابوبکر و عمر نیز که قرابتی با امویان نداشتند، در دولت خود از آنان استفاده می کردند. به دلیل شرافت و اعتبار بنی امیه، تعداد افرادی که از آنان در حکومت رسول خدا صلی الله علیه و آله مشغول به کار بودند از هر قبیله دیگری بیشتر بود. به عنوان مثال، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله عتاب بن أسید بن ابی العاص و أبوسفیان بن حرب را به ترتیب به ولایت مکه و نجران منصوب نمودند، خالد بن سعید را مسئول جمع آوری زکات های بنی مذحج ساخت و ابان بن سعید را نخست فرمانده چند سریه نمود و سپس ولایت بحرین را به او سپرد. عثمان نیز به تبعیت از رسول خدا صلی الله علیه و آله، همان افراد و یا هم قبیله ای های آنان را در حکومت خود به کار گماشت.

ابوبکر و عمر نیز چنین رفتار نمودند کما این که ابوبکر، یزید بن ابی سفیان را به فرماندهی فتوحات شام منصوب نمود و پس از او عمر، یزید را در منصب خود ابقا کرد و پس از یزید، برادرش معاویه را به مسئولیت گمارد.^۲

حال ممکن است این سؤال به ذهن مخاطب برسد که آیا این افراد، در مسئولیت های خود، موفق بوده و توانسته اند لیاقت خویش را به اثبات رسانند. ما در این مورد و در صفحات بعد، به تفصیل، دیدگاه علما و بزرگان دین را منعکس خواهیم نمود.

۱- حقیة من التاريخ، ۷۵.

۲- منهاج السنة (۲/۱۷۵-۱۷۶).

عثمان خلیفه‌ای بود ره یافته که باید به او اقتدا نمود. اقدامات او خود، منبع الهام بسیاری از قوانین و احکام شریعت بوده است. باید به یادداشت همانطور که عمر، از به کار گرفتن نزدیکان خود در دولت اجتناب می‌نمود و آن را به دیگران نیز توصیه می‌کرد، عثمان، نزدیکان با لیاقت و مورد اطمینان خود را در مسئولیت‌های مختلف به کار می‌گماشت و هر کس با دقت در سیره او مطالعه نماید به لیاقت و توان مدیریت بالای این افراد پی خواهد برد.^۱

والیان و کارگزارانی را که عثمان از میان خویشاوندان خود برگزید، افرادی بودند لایق و توانا که این لیاقت و توان خود در اداره امور حکومت را به اثبات رساندند. آنان توانستند به فتوحات بسیاری دست یافته و عدل و مساوات را در میان مردمان اقامه نمایند. باید به خاطر داشت، تعدادی از همین والیان و کارگزاران در عهد رسول ﷺ نیز مسئولیت‌هایی به عهده داشتند.^۲

حال به دیدگاه بزرگان دین و صاحب‌نظران در مورد این والیان نگاهی می‌افکنیم:

نخست: معاویه بن ابی سفیان بن حرب

محققان و زندگی‌نامه‌نویسان این شخصیت، مهمترین فضایل او را در موارد ذیل ذکر کرده‌اند:

۱- شهادت قرآن کریم

معاویه از جمله مسلمانانی بود که در غزوه حنین شرکت کردند و خداوند متعال در مورد آنان چنین گفته است^۳

﴿ ثُمَّ أَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَى رَسُولِهِ وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَأَنْزَلَ جُنُودًا لَمْ تَرَوْهَا وَعَذَّبَ الَّذِينَ كَفَرُوا وَذَلِكَ جَزَاءُ الْكَافِرِينَ ﴾ (التوبة: ۲۶)

۱- الأساس فی السنة (۴/۱۶۷۵).

۲- تحقیق مواقف الصحابة من الفتنة (۱/۴۱۷).

۳- مرویات خلافة معاوية فی تاریخ الطبری، خالد الغیث، ۲۳.

(سپس (عنایت خدا در برتان گرفت و) خداوند آرامش خود را نصیب پیغمبرش و مؤمنان گرداند و لشکرهایی را (از فرشتگان برای تقویت قلب مسلمانان) فرو فرستاد که شما ایشان را نمی‌دیدید، و (پیروز شدید و دشمنان شکست خوردند، و بدین وسیله) کافران را مجازات کرد، و این است کیفر کافران (در این جهان، و عذاب آخرت هم به جای خود باقی است)).

۲- شهادت سنت

از جمله دعاهایی که رسول خدا صلی الله علیه و آله در مورد معاویه فرمودند عبارتند از:

«اللَّهُمَّ اجْعَلْهُ هَادِيًا، مَهْدِيًا، وَ اَهْدِ بِهِ»^۱.

«پروردگارا او را هدایت گر به سوی راه راست و ره یافته صراط مستقیم قرار بده که مردم از طریق او، هدایت یابند».

همچنین در جای دیگر فرموده‌اند:

«اللَّهُمَّ عَلِّمْ معاويةَ الْكِتَابَ وَ الْحِسَابَ، وَ قِهِ الْعَذَابَ»^۲.

«پروردگارا، معرفت قرآن و شریعت را به او عطا فرما و او را در صحرای محشر سر بلند ساز و از آتش دوزخ حفظ بفرما».

نقل می‌کنند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

«أول جيش من أمتي يغزون البحر قد أوجبوا»^۳.

«نخستین سپاهیان مسلمانی که در دریا نبرد کنند، به بهشت خواهند رفت».

ام حرام که نزد حضرت بود از ایشان پرسید: آیا من هم جزو آنان هستم؟ ایشان نیز فرمودند: «أنت فيهم».

«آری، تو نیز جزو آنان هستی». سپس فرمودند:

«أول جيش من أمتي يغزون مدينة قيصر مغفور لهم».

۱- صحیح سنن الترمذی، ناصرالدین الألبانی (۲۳۶/۳).

۲- موارد الظمان (۲۴۹/۷).

۳- فتح الباری (۱۲۱/۶).

«نخستین سپاهیان مسلمانی که در قسطنطنیه نبرد می‌کنند، گناهانشان مورد عفو واقع می‌شوند».

ام حرام پرسید: آیا او نیز جزو آنان است؟ اما حضرت جواب دادند که این بار او در میان آنان نخواهد بود.^۱

مهلَب^۲ در مورد این حدیث چنین گفته است: این حدیث، از افتخارات معاویه می‌باشد که او نخستین فرماندهی بود که سپاهانش، به نبرد با رومیان در دریا رفتند.^۳

۳- ستایش علما و بزرگان دین از معاویه

الف: کلام عبدالله بن عباس در مورد او

از ابن عباس سؤال کردند که معاویه، نماز وتر را یک رکعت خوانده است. او جواب داد: معاویه مردی است فقیه و دانا در دین.^۴

شایسته است که در این جا به پاره‌ای از فتوهای فقهی معاویه رضی الله عنه اشاره نماییم:

- نقل است که او نماز وتر را یک رکعت می‌خواند.
- افرادی را که ایمان و تقوایشان آشکار است نزد خداوند، جهت استسقاء و طلب باران، وساطت قرار می‌داد.^۵
- اخراج نصف صاع گندم در هنگام ادای زکات فطر را جایز می‌دانست.^۶
- خوشبو نمودن بدن هنگام احرام بستن.^۷
- جائر شمردن خرید و فروش خانه‌های مکه مکرمه.^۸
- صدور طلاق میان زوجین به دلیل ناتوان بودن مرد در مقاربت.^۱

۱- صحیح بخاری (حدیث: ۲۹۲۴).

۲- مهلب بن احمد، از شارحان صحیح بخاری بود که در سال ۴۳۵ هـ در گذشت.

۳- فتح الباری (۶/۱۲۰).

۴- فتح الباری (۷/۱۳۰).

۵- المغنی، ابن قدامة (۳/۳۶۴).

۶- زاد المعاد (۲/۱۹).

۷- المغنی (۵/۷۷).

۸- المغنی (۶/۳۶۶).

- صدور طلاق زنی که شوهرش او را در حالت مستی طلاق گفته باشد.
- قصاص نکردن مسلمانی که کافری را به قتل رسانیده است.
- به زندان انداختن قاتل تا زمانی که پسر مقتول بالغ شود و در مورد قاتل تصمیم بگیرد.^۲

ب: کلام عبدالله بن مبارک در مورد او

معاویه بن ابی سفیان، آزمایشی است برای ما و هر کس که به او طعنه می‌زند و بر او خشمگین است، باید گفت که او مرتکب گناه سب صحابه شده است.^۳

ج: کلام احمد بن حنبل در مورد او

از امام احمد بن حنبل سؤال کردند نظر او در مورد آنان که می‌گویند معاویه کاتب وحی نبود و خلافت را با زور شمشیر غصب کرد چیست؟^۴
او گفت: این سخن زشتی است و باید از افرادی که قائل به این کلام هستند اجتناب نمود، با آنان معاشرت نکرد و حقیقت ادعاهایشان را به مردم اثبات نمایم.^۵

د: سخن قاضی ابن عربی در مورد او

ابوبکر بن عربی در رابطه با فضائل و امتیازات برجسته معاویه چنین می‌گوید: از مهمترین ویژگی‌های او می‌توان دفاع از مملکت، حفظ مرزها، اصلاح ارتش، شکست دادن دشمنان و سیاستی حکیمانه و خردمندانه با مردم را نام برد.^۶
محب الدین خطیب نیز در توضیح بیشتر این ویژگی‌ها چنین می‌نویسد: از همت والای او آن بود که چون در صفین و هنگام کارزار با علی بن ابی طالب، به او خبر دادند که قیصر روم با سپاهی عظیم عزم مرزهای سرزمین مسلمانان را نموده است، پیغامی به

۱- مرویات خلافة معاوية، ۲۸.

۲- مرویات خلافة معاوية، ۲۹.

۳- مرویات خلافة معاوية، ۲۹.

۴- مرویات خلافة معاوية، ۲۸.

۵- السنة، الخلال (۲/۴۳۴).

۶- العواصم من القواصم، ۲۱۰-۲۱۱.

جانب او ارسال کرد و در آن، قیصر را از این جسارت خود بر حذر داشت و او را به انتقامی شدید تهدید نمود.^۱

ابن کثیر نیز در همین رابطه چنین گفته است: چون معاویه به جنگ با علی بن ابی طالب سرگرم شد، قیصر روم به این فکر افتاد که در این شرایط، جبران ذلت‌ها و شکست‌های پیشین را از مسلمانان بگیرد و به همین دلیل سپاهی عظیم فراهم نمود تا به قلمرو مسلمانان حمله کند، چون خبر آن به معاویه رسید، نامه‌ای خطاب به قیصر روم نوشت و در آن به او چنین گفت: ای ملعون! بدان که اگر از این اقدام خود دست برداری و به سرزمین خود باز نگردی، همراه پسر عمویم، علی بن ابی طالب، چنان تو را تنبیه خواهیم نمود که تمام سرزمینت را از دست بدهی و آن قدر بر تو سخت خواهیم گرفت که دیگر جایی در زمین برای تو نماند. قیصر روم با دیدن این پیغام تهدیدآمیز، از تصمیم خود برگشت و به مسلمانان اعلام آتش بس کرد.^۲

هـ سخن شیخ الإسلام ابن تیمیه در مورد او

ابن تیمیه در رابطه با معاویه چنین گفته است: از طریق حدیثی متواتر، همه می‌دانند که خود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم معاویه را به امارت تعیین نمود. همچنین معاویه همراه با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم جهاد نمود و به خاطر اطمینان حضرت صلی الله علیه و آله و سلم به او، کاتب وحی شد و هرگز رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم او را متهم به تخلفی در این زمینه ننمودند. نیز عمر بن خطاب که در شناخت مردان، بسیار آگاه بود و نه تنها به حق سخن می‌گفت و حق عمل کرد، او را به امارت تعیین نمود و هرگز او را به خیانت و یا ضعفی متهم نکرد.^۳

و: سخن ابن کثیر در شأن معاویه

ابن کثیر در مورد او چنین می‌نویسد: مسلمانان در سال چهل و یک بعد از هجرت، با او بیعت کردند. در طول دوران خلافت و تا زمان وفاتش، جهاد با دشمنان برقرار بود و شریعت خداوند صلی الله علیه و آله و سلم حاکم، غنائم از اطراف و اکناف به جانب دار الخلافه سرازیر بود و

۱- مرویات خلافة معاوية فی تاریخ الطبری، ۳۱.

۲- البداية و النهایة (۱۱۹/۸).

۳- الفتاوی (۴/۴۷۲) و البداية و النهایة (۸/۱۲۲) و سیر اعلام السلاء (۳/۱۲۹).

مسلمانان در رفاه و آسایش قرار داشتند. معاویه مردی بود صبور و با گذشت، با وقار و متین، سرور مردمان، بزرگوار و سخاوتمند، دادگر و با شهامت^۱، نیز او مردی بود نیک سیرت، با گذشت، و رازدار که خدایش او را رحمت کند.^۲

۴- روایت حدیث

معاویه به این افتخار نائل آمد که بعد از فتح مکه، رسول خدا صلی الله علیه و آله را در ک نمود و ملازم آن حضرت صلی الله علیه و آله و پس کاتب وحی شد. نیز حضرت صلی الله علیه و آله داماد خاندان ابوسفیان محسوب می شدند و به همین خاطر رابطه‌ی معاویه با حضرت صلی الله علیه و آله بیشتر می بود. محدثان از معاویه، یکصد و شصت و سه حدیث روایت کرده اند که در این میان امام بخاری و امام مسلم، فقط پنج حدیث را صحیح تشخیص داده است.^۳

روش حکومت معاویه و شیوه برخورد او با مردم چنان بود که او را در میان مردمان، محبوب ساخته بود. در حدیثی از صحیح مسلم، نقل است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند:

«خيارُ أُمَّتِكُمْ - حُكَّامِكُمْ - الَّذِينَ تُحِبُّونَهُمْ وَ يُحِبُّونَكُمْ وَ تَصِلُونَ عَلَيْهِمْ - تَدْعُونَ لَهُمْ وَ يَصِلُونَ عَلَيْكُمْ، وَ شِرَارُ أُمَّتِكُمْ الَّذِينَ تَبْغِضُونَهُمْ وَ يَبْغِضُونَكُمْ، وَ تَلْعَنُونَهُمْ وَ يَلْعَنُونَكُمْ»^۴

«بدانید که بهترین رهبران و پیشوایان شما آنانی هستند که ایشان را دوست دارید و آنان نیز شما را دوست دارند، در حق یکدیگر دعای خیر می کنید و بدانید که بدترین رهبران شما آنانی هستند که از ایشان متنفر هستید و آنان از شما نفرت دارند و یکدیگر را لعن و نفرین می کنید».

در پایان، سخنان ابوبکر ابن عربی را بازگو می کنیم که در شأن معاویه چنین گفته است: عمر، او را به ولایت شام برگزید و عثمان نیز پس از او، معاویه را در منصب خود ابقا نمود. باید دانست که پیش از عمر، ابوبکر، یزید بن ابی سفیان را به ولایت شام منصوب نموده بود. پس از وفات ابوبکر، یزید از عمر خواست که پس از او برادرش، معاویه، را به ولایت شام منصوب نماید و عمر نیز پذیرفت.

۱- البداية و النهایة (۱۱۸/۸).

۲- البداية و النهایة (۱۲۶/۸).

۳- مرویات خلافة معاویه فی تاریخ الطبری، ص ۳۳.

۴- صحیح مسلم، کتاب الإمارة (حدیث ۶۵).

از طرف دیگر، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نیز معاویه را به عنوان کاتب وحی انتخاب نموده بودند. حال بنگریم و بینیم که سند ولایت هیچ کس چون معاویه از جانب رسول خدا صلی الله علیه و آله، ابوبکر، عمر و عثمان به امضاء نرسید.^۱

پس از شهادت علی نیز حسن بن علی، سبط رسول خدا، با او مصالحه و بیعت نمود.^۲

دوم: عبدالله بن عامر بن کریز

او عبدالله بن عامر بن کریز بن ربیع بن عبد شمس بن عبد مناف بن قصی می باشد و همان طور که از نسبش پیداست از قبیله قریش است.^۳

عبدالله در عهد رسول صلی الله علیه و آله و در سال چهارم بعد از هجرت متولد شد و چون رسول خدا صلی الله علیه و آله در سال هفتم بعد از هجرت برای آدای عمره قضاء، به مکه آمدند^۴، عبدالله را نزد حضرت صلی الله علیه و آله بردند. ابن حجر در این رابطه روایت می کند که: چون عبدالله را نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله بردند، رسول خدا صلی الله علیه و آله از آب دهان مبارک خویش در دهان عبدالله ریختند، پس حضرت صلی الله علیه و آله سؤال کردند که آیا او فرزند زنی از بنی سلیم است، اطرافیان پاسخ دادند که همین گونه است، حضرت فرمودند: که او بسیار به ما قریشیان، شباهت دارد. و پیامبر صلی الله علیه و آله از آب دهان خویش در دهان او ریختند و او را به خداوند سپردند و آن کودک نیز آب دهان رسول خدا صلی الله علیه و آله را می بلعید. حضرت رو به اطرافیان نمود و فرمود: این کودک، مردمان را سیراب خواهد نمود. نقل می کنند که چون عبدالله به سرزمینی وارد می شد، آب می یافت و خود و سربازانش را از آن سیراب می نمود.^۵

عبدالله بن عامر، پیش از این که در سال ۲۹ بعد از هجرت / ۶۴۹م به ولایت بصره منصوب شود، هیچ سمت اداری و یا نظامی نداشته است.

۱- العواصم من القواصم، ۸۲.

۲- المدینة، فجر الإسلام و العصر الراشدی (۲/۲۱۶).

۳- البداية و النهاية (۸/۹۱).

۴- تهذیب التهذیب (۵/۲۷۲).

۵- سیر اعلام السلاء (۳/۱۹) و تهذیب التهذیب (۵/۲۷۳) و اسد الغابة (۳/۲۹۳).

نسبت میان عثمان بن عفان و عبدالله به این صورت بود که مادر عثمان، آروی بنت کریز بن ربیع، خواهر عامر، پدر عبدالله و بالطبع، عمه عبدالله به شمار می‌آمد. نیز همان‌طور که قبلاً بیان شد، مادر عبدالله از قبیله‌ی بنی سلیم بود.^۱

چون عبدالله به ولایت بصره رسید، تنها بیست و چهار یا بیست و پنج سال سن داشت.^۲ و تا زمان شهادت عثمان ﷺ در آن منصب باقی ماند. پس از شنیدن خبر شهادت عثمان، سپاهی بزرگ فراهم آورد و با اموال خود عزم مکه نمود اما در آن‌جا به زبیر بن عوام ﷺ ملحق شد و همراه او به بصره بازگشت و در کنار او در جنگ جمل شرکت نمود. عبدالله، بر خلاف جنگ جمل، در صفین حضور نداشت و از هیچ یک از طرفین جانبداری نکرد.

هر چند قلقشندی در کتاب خود بر این باور است که او در ماجرای حکمیت همراه معاویه بوده است.^۳

او در دوران خلافت معاویه، سه سال ولایت بصره را بر عهده داشت، اما پس از برکناری از مقام خود، به مدینه رفت و تا پایان عمر، یعنی سال پنجاه و هفت بعد از هجرت در آن‌جا ماند.^۴

ابن قتیبه روایت می‌کند که او به سال پنجاه و نهم بعد از هجرت در مکه وفات یافت و او را در عرفات دفن نمودند. ابن سعد در مورد ویژگی‌های برجسته او چنین می‌گوید: عبدالله مردی بود شریف و با اصل و نسب، سخاوتمند و بزرگواری، ثروتمند، صاحب فرزندان بسیار و شیفته عمران و آبادانی^۵

ابن حجر نیز در مورد او چنین گفته است: عبدالله مردی بود بخشنده و سخاوتمند، نترس و دلیر.^۶

۱- طبقات ابن سعد (۳۱/۵) و تهذیب التهذیب (۲۷۲/۵).

۲- البداية و النهایه (۹۱/۸).

۳- مجله «المورخ العربی» شماره ۲۱، صفحه ۱۲۸.

۴- المعارف، ۳۲۱.

۵- مجله «المورخ العربی» شماره: ۲۱، صفحه ۱۲۹.

۶- تهذیب التهذیب (۲۷۲/۵).

او از سخاوتمندترین مردمان بصره^۱ و بخشنده‌ترین مسلمانان به شمار می‌آمد.^۲ عبدالله در فتوحات، نقش برجسته‌ای از خود نشان داد و توانست پس از کشتن یزدگرد، آخرین پادشاه آنان، و نیز خرداد مهر، برادر رستم فرخزاد، برای همیشه رؤیای زردشتیان را که قصد داشتند حکومت پیشین خود را احیا کنند به یأس تبدیل کند. علاوه بر توانایی‌های او در مسایل حکومتی و نظامی، عبدالله اهمی خاصی به معارف اسلامی داشت. گویند که او از رسول خدا صلی الله علیه و آله حدیثی نقل کرده است^۳، هر چند که صحاح سته از او روایتی نقل نکرده‌اند.^۴

اما ابن قتیبه بیان داشته که حدیثی را که او روایت نموده، ابن قانع و ابن منده، از طریق مصعب زبیری ذکر کرده‌اند که او نیز از طریق پدرش از جد خود، مصعب بن ثابت بن حنظله بن قیس نقل می‌کند که از عبدالله بن زبیر و عبدالله بن عامر روایت شده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

«من قتل دون ماله فهو شهید»^۵

(هر کس به خاطر دفاع از اموالش کشته شود، شهید محسوب می‌گردد).

اصلاحات اقتصادی که عبدالله در بصره انجام داد

عبدالله بن عامر، در کنار پیروزی‌های عظیمی که در مقابل زردشتیان به دست آورد و توانست سپاهیان آنان را در جای جای ایران در هم شکنند، اصلاحات اقتصادی چشم‌گیری را در بصره انجام داد. از جمله این اصلاحات، بازار بصره بود. عبدالله با هزینه خود زمینی را در مرکز بصره خریداری کرد و بازار را در آنجا بنا نموده و سپس آن را به مردم شهر هدیه داد.^۶ این اقدام، سبب افزایش اعتبار و اهمیت این بازار و نیز رونق تجارت در آن شهر شد. از دیگر اقدامات مهم ابن عامر گسترش شبکه آب‌رسانی شهر

۱- العقد الفرید (۱/۲۹۳).

۲- صبح الأعشى (۱/۴۵۰).

۳- المعارف، ۳۲۱.

۴- المعارف، ۳۲۱.

۵- حاکم (۳/۶۳۹).

۶- الطبقات الکبری (۵/۷۳).

بصره بود. ابن قتیبه نقل می کند که عبدالله دو رود را در شهر حفر نمود. یکی از آن ها در شرق شهر واقع بود و رود دیگر را مردم به رود ام عبدالله می شناختند.^۱

عبدالله بن عامر به زیاد بن ابی سفیان که عهده دار دیوان و بیت المال بود و در غیاب ابن عامر و عزیمت آن به میادین جنگ، کفیل او می شد^۲، دستور داده بود تا رود «ابله» را حفر نماید. خلیفه ابن خیاط نقل می کند که چون عبدالرحمن بن ابی بکر^۳ که از جانب زیاد مسئول حفر رود بود توانست مسیر حفر رود را از میان کوه عبور دهد و آب را در آن رها سازد. گویند جریان آب چنان تند بود که عبدالرحمن نتوانست با اسب خود از آن عبور کند.^۴

خود عبدالله بن عامر نیز آبراهه و حوض بزرگی را در شهر بنا نمود و آن را به نام مادر خود، حوض ام عبدالله نامید.^۵

از دیگر نهلهایی که در زمان ابن عامر حفر شدند رود نافذ، مولای ابن عامر بود که او عهده دار مسئولیت حفر آن گردید و چون موفق به انجام آن شد، به نام او مشهور گشت.^۶

رود دیگر، رود مره، مولای ابوبکر صدیق بود که چون موفق به حفر آن گردید، به رود مره شناخته می شد.^۷

نهر اساوره که خود ابن عامر آن را بنا نموده بود از دیگر نهلهای بصره محسوب می شد.^۸

۱- مجله «المورخ العربی» شماره ۲۱، صفحه ۱۳۴

۲- فتوح البلدان، ۳۵۱.

۳- تاریخ خلیفه بن خیاط (۱/۱۴۲).

۴- فتوح البلدان، ۳۵۱.

۵- مجله «المورخ العربی»، شماره ۲۱، عبدالله بن عامر، صفحه ۱۳۴.

۶- مجله «المورخ العربی» شماره ۲۱، صفحه ۱۳۴ و فتوح البلدان، ۳۵۴.

۷- مجله «المورخ العربی» شماره ۲۱، صفحه ۱۳۶.

۸- فتوح البلدان، ص ۳۵۳-۳۵۴.

همچنین مولف فتوح البلدان، از پلی در بصره نام می‌برد که به پل «قره» مشهور بوده است، این پل که منسوب به قره بن حیان باهلی بود بر رودی قدیمی قرار داشت که بعدها ابن عامر آن را خریداری نموده و در اختیار مردم شهر قرار داد.^۱

با این توضیحات، می‌بینیم که عبدالله بن عامر تا چه حد به حفر چاه‌ها و نهرها که موجب رونق کشاورزی می‌شد، اهمیت می‌داد تا بتواند از این طریق پایه‌های اقتصاد ولایت تحت امر خود را تقویت نماید. همچنین به دلیل موقعیت ویژه و استراتژیک بصره، تجار و بازرگانان بسیاری از آن ناحیه عبور می‌کردند و به همین دلیل، او بازار شهر بصره را به شکل جدید خود تأسیس نمود. اما اهمیت این شهر بیشتر به خاطر آن بود که بصره مرکزی جهت هدایت و تقویت روند فتوحات در ایران محسوب می‌شد.

در واقع میزان تلاش ابن عامر در راستای ایجاد اصلاحات بنیادین در منطقه را می‌توان در این عبارت او جستجو نمود: می‌خواهم وضعیت به صورتی باشد که اگر زنی سوار بر مرکب شد و از منزل خود عزم مکه نماید، در تمامی طول مسیر، به آب و بازارهای پر رونق دست رسی داشته باشد.^۲

بدون شک اهمیت این اصلاحات چشم‌گیر در شهری که مرکز تقویت و فرماندهی فتوحات در ایران محسوب می‌شد، از پیروزی‌هایی که ابن عامر، خود، در ایران به دست می‌آورد، کمتر نبود. دکتر صالح علی بیان می‌دارد که فتوحات عظیم سپاهیان اسلام در ایران، درآمدهای ولایت بصره را به نحو چشم‌گیری افزایش داد و باعث ایجاد رونق اقتصادی و رفاه مالی مردمان آن دیار شد. این خود، سبب گردید که تجار و پیشه‌وران بسیاری روانه آن شهر شوند و به این ترتیب شهر بصره هر روز بزرگتر می‌شد و مدنیت در آن پیشرفت می‌نمود.^۳

با وجود درآمدهای سرشار بیت‌المال بصره و رونق اقتصادی و تجاری شهر و نیز امنیت بالای آن منطقه که همه به خاطر مدیریت کم نظیر والی آن محقق شده بود، می‌بینیم که عبدالله بن عامر، مردی است متواضع و مردم‌دار که در منزل خویش را به روی

۱- المعارف، ابن قتیبة، ۳۲۱.

۲- التنظيمات الاجتماعية و الاقتصادية، ۳۰-۳۱.

۳- مجله «المورخ العربی» شماره ۲۱، عبدالله بن عامر، محمد جاسم حمادی، ۱۳۸.

مردم باز نگه می‌دارد و به خاطر همین مسأله، حاجب و پرده‌دار خود را مورد سرزنش قرار می‌دهد که چرا در منزل او را به روی مراجعه‌کنندگان بسته است.^۱

ابن عامر از چنان شهرت و اعتباری در بصره برخوردار بود که ابن سعد نقل می‌کند که گفتار و رفتار ابن عامر زبانزد خاص و عام مردم بصره بود^۲ و به همین دلیل جای تعجبی ندارد که او نزد مردمان بسیار محبوب و مورد احترام آنان بود.^۳

همان‌طور که قبلاً بیان نمودیم عبدالله بن عامر تا زمان شهادت عثمان بن عفان رضی الله عنه در منصب ولایت بصره باقی ماند.^۴

این بود یکی دیگر از والیان عثمان، والی‌ای که در بصره، نهر حفر می‌کرد تا مردم از آن بهره‌مند شوند، مردی که برای اولین بار، در صحرای عرفات حوض و چشمه بنا نمود.^۵

ابن عامر، مردی بود که به خاطر اقدامات شایسته و خدمات والای خود به امت، به تعبیر ابن تیمیه، در قلب امت جای داشت و آنان همیشه سپاسگذار او بودند.^۶

ذهبی در مورد او چنین گفته است: ابن عامر، از جمله امرا و سرداران شجاع و سخاوتمند عرب محسوب می‌شد که در عین قدرت و شجاعت مردی صبور و مهربان بود.^۷

سوم: ولید بن عقبه

او ولید بن عقبه بن ابی معیط بن ابی عمرو بن امیه بن عبد شمس بن عبد مناف بن قصی و برادر مادری عثمان بن عفان بود. او هر چند پیامبر صلی الله علیه و آله را درک نمود اما مدت زمان این افتخار بسیار اندک بود.^۱

۱- طبقات ابن سعد (۳۳/۵).

۲- مجله «المورخ العربی» شماره ۲۱، صفحه ۱۳۸.

۳- البداية و النهاية (۹۱/۸).

۴- البداية و النهاية (۹۱/۸).

۵- منهاج السنة (۱۸۹/۳-۱۹۰).

۶- سیر أعلام النبلاء (۲۱/۳).

۷- سیر أعلام النبلاء (۲۱/۳).

ولید در دولت خلافت ابوبکر و عمر که تنها افراد لایق و با کفایت و راست کردار و امانت‌دار را در حکومت خویش به کار می‌گرفتند، جزو کارگزاران آنان بود. در واقع همین سیاست دقیق ابوبکر و عمر در تعیین والیان و امرای خود بود که سبب شد اسلام، با سرعتی خیره‌کننده، گسترش یابد و بلاد وسیعی به زیر سلطه خود برد، ولید توانست به خاطر ایمان راستین و لیاقت و توان بالای خود، اعتماد شیخین را به خود جلب نماید و به همین دلیل مناصب و مأموریت‌های مهمی را به او واگذار کردند.^۲ اولین مسئولیتی که او در خلافت ابوبکر صدیق رضی الله عنه به عهده گرفت، رساندن نامه‌های محرمانه خلیفه به خالد بن ولید بود که در سال ۱۲ بعد از هجرت، همراه سپاهیان اسلام در جنگ مذار با ایرانیان به کارزار مشغول بود.^۳

سپس ابوبکر، ولید را به کمک و یاری سپاه عیاض بن غنم فهری فرستاد.^۴ در سال ۱۳ بعد از هجرت، ولید از جانب ابوبکر، مسئول جمع‌آوری زکات قبیله قضاعه بود و چون ابوبکر صدیق عزم فتح شام نمود، به ولید چنان اطمینان و اعتماد داشت که او را در کنار عمرو بن عاص فرمانده سپاهیان اسلام نمود، سپاه عمرو به جانب فلسطین حرکت کرد و سپاه ولید، شرق اردن را هدف خویش قرار دادند.^۵ در سال ۱۵ بعد از هجرت و در عهد عمر، ولید امیر سرزمین قبایل تغلب و قسمت عرب‌نشین منطقه جزیره بود.^۶

او در این منصب، مسئول بود تا مراقب آن باشد که دشمنان از پشت به سپاهیان مستقر در شام حمله نکنند. او در طول مدتی که عهده‌دار این منصب بود تلاش می‌کرد با روش‌هایی خردمندانه و نیکو و مردم‌پسند، مسیحیان قبایل ایاد و تغلب را که بیشتر قلمرو آن سرزمین در اختیار آنان بود، به پذیرفتن دین اسلام تشویق نماید.^۷

۱- فصل الخطاب فی مواقف الأصحاب، ۷۸.

۲- تاریخ طبری (۱۶۸/۴).

۳- تاریخ طبری (۱۹۴/۴).

۴- فصل الخطاب فی مواقف الأصحاب، ۷۸.

۵- تاریخ طبری (۲۸/۵).

۶- فصل الخطاب فی مواقف الاصحاب، ۷۸.

۷- فصل الخطاب فی مواقف الأصحاب، ۷۸.

با این سوابق درخشان بود که ولید در عهد عثمان، ولایت کوفه را به دست گرفت. او از جمله عادل‌ترین و مهربان‌ترین والیان عثمان محسوب می‌شد. در تمام مدت حکومت او بر کوفه، سپاهیان تحت امر او، به پیروزی‌های چشم‌گیری در ایران دست یافتند کما این که پس از مرگ او، امام شعبی^۱ که از تابعین صاحب علم و فضل بود، چون در مجلسی از شجاعت‌ها و رشادت‌های مسلمة بن عبدالملک بن مروان (۱۲۰ هـ) یاد می‌شد، او به سخن آمد و در ستایش ولید بن عقبه چنین گفت: شما جنگ‌ها و حکومت ولید را ندیدید. او چون به جنگ می‌رفت به پیروزی‌های عظیمی دست پیدا می‌کرد و تا زمان بر کناری او از ولایت کوفه، هیچ احدی ضعف و خطایی را از او مشاهده نمود.^۲

ولید بسیار مردم را دوست می‌داشت و نسبت به آنان بسیار مهربان بود. پس از پنجاه سال همچنان منزل او در نداشت تا مردم بتوانند به او مراجعه کنند و نیازهای خود را نزد او مطرح کنند.^۳

عثمان هنگام انتصاب او به ولایت کوفه چنین گفت: من او را نه به این خاطر که برادر من است به ولایت کوفه برگزیدم، بلکه او را به این دلیل به این منصب انتخاب کردم که او فرزند ام حکیم بیضاء، عمه رسول خدا صلی الله علیه و آله و دوقلوی پدر آن حضرت می‌باشد. ولایت براساس اجتهاد استوار است. عمر نیز پس از عزل مردی بزرگ چون سعد بن ابی وقاص، فردی را به ولایت کوفه برگزید که از نظر سوابق و اعتبار در حد سعد نبود.^۴

نکته‌ای که در این جا لازم است راجع به آن صحبت شود اتهامی است که به این قهرمان اسلام و مرد مورد اعتماد ابوبکر و عمر و عثمان بود، وارد می‌کنند. این اتهام همان ادعای فاسق و شراب‌خوار بودن ولید است که باید در این جا به طور مفصل به این قضیه پردازیم.

عده‌ای بر این باورند که آیه زیر در مورد ولید نازل شده است:

۱- التمهید و البیان، ۴۰.

۲- تاریخ الطبری (۲۵۱/۵).

۳- العواصم من القواصم، ۸۶.

۴- فصل الخطاب فی مواقف الأصحاب، ۷۹.

﴿يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِن جَاءَهُمْ فَاسِقٌ بَنِيًّا فَتَبَيَّنُوا أَن تُصِيبُوا قَوْمًا بِجَهَلَةٍ فَتُصْحِحُوا عَلَيَّ مَا فَعَلْتُمْ

نَدِيمِينَ ﴿٦﴾ الحجرات: ٦

(ای کسانی که ایمان آورده‌اید! اگر شخص فاسقی خبری را به شما رسانید درباره آن تحقیق کنید، مبادا به گروهی - بدون آگاهی (از حال و احوالشان و شناخت راستین ایشان -) آسیب برسانید، و از کرده خود پشیمان شوید).

این قول براساس روایت افرادی است که روایت کرده‌اند رسول خدا صلی الله علیه و آله، ولید بن عقبه را برای جمع آوری زکات بنی مصطلق نزد آنان فرستاد، در میانه راه به او خبر داد که بنی مصطلق مرتد شده‌اند و از پرداخت زکات امتناع می‌کنند و به همین دلیل برای جنگ با ولید، به سوی او روانه شده‌اند، ولید نیز که ترسیده بود، بدون کسب اطمینان از صحت این خبر، نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله بازگشت و او را از ماجرا با خبر نمود، رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز خالد بن ولید را به جانب بنی مصطلق فرستاد تا از صحت و سقم قضیه اطلاع حاصل نماید. چون او نزد بنی مصطلق رسید، آنان به او گفتند: که اینان هرگز مرتد نشده‌اند و همچنان به اسلام پایبند هستند. پس از این ماجرا بود که آیه فوق‌الذکر نازل شد.

هر چند روایتی دیگر نیز در همین رابطه نقل شده است اما باید دانست که سندی موصول^۱، و صحیح^۲ در مورد این قصه به ما نرسیده است، به عبارتی بهتر، این قصه دارای سندی ضعیف می‌باشد. اگر علمای دین، احادیثی را که در مورد فضایل و اعمال نیک می‌باشند و در آن‌ها نه حلالی حرام می‌شود و نه حرامی به حلال تبدیل می‌گردد، با وجود ضعف سند آن‌ها، می‌پذیرند و در آثار خود ارائه می‌کنند. اما ما حق نداریم چنین روشی را در خصوص این روایت ضعیف در پیش بگیریم؛ زیرا این حدیث، حلالی را حرام کرده است، در واقع این روایت ضعیف، مردی را که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را درک کرده است به فسق و فجور متهم می‌کند. چطور می‌توان این روایت ضعیف را پذیرفت حال آن‌که خود آید به ما دستور می‌دهد که در رابطه با صحت و سقم اخبار و اطلاعات باید اطمینان

۱- المدینة النبویه، فجر الإسلام و العصر الراشدی (۱۷۶/۲).

۲- المدینة النبویه، فجر الاسلام و العصر الراشدی (۱۸۲/۲).

حاصل نمود. این آیه، خود، اساس علم روایت را که همانا یقین داشتن از صحت یک روایت می‌باشد، بیان می‌دارد.

در خصوص این داستان، باید تنها به احادیثی که هم سند آن‌ها صحیح است و هم متن و محتوای آن‌ها درست می‌باشند، استناد نمود. اگر در این روزگار، این داستان را در مورد یکی از بزرگان و رجال معتبر، نقل کنند، آیا آن‌را به راحتی و بدون تحقیق قبول می‌کنیم که آن‌را این‌گونه بدون مطالعه و تحقیق، در شأن یکی از صحابه و مردانی که در عهد خلفای راشدین مسئولیت‌های خطیری به عهده داشته، بپذیریم؟!^۱

این داستان، در مورد تاریخ اسلام بیانگر مسائلی مهم از عقاید اسلامی می‌باشد، بنابراین در این نوع مسائل نباید به راحتی و بدون تحقیق، اخبار و روایاتی را باور نمود. باید این نکته را در نظر داشت که ولید بن عقبه، از جمله افرادی بود که در فتح مکه، اسلام آوردند. در طول تاریخ نیز طعنه‌ها و تهمت‌های بسیاری به این افراد وارد شده است. عده‌ای از مؤرخان بر این باورند که این قبیل افراد به زور اسلام آوردند و دین هرگز در دل و جان آنان رسوخ ننمود، اما باید دانست که این توهمی باطل و ناروا است.^۱

اخبار و روایات مربوط به ولید نیز، به تبع همین قضیه، آکنده از دروغ‌ها و توهمات راویان آن‌ها شده است، که هر یک براساس مذهب و مسلک خویش در آن دخل و تصرف نموده‌اند. در واقع شخصیت‌هایی چون ولید، به میدانی برای اثبات توان و مهارت و نبوغ سرشار و تخیل وسیع راویان در جعل روایات و دخل و تصرف در آن‌ها، تبدیل شده است.^۲

آنچه این داستان و قضیه فرستادن ولید به جانب بنی مصطلق را دچار اشکال می‌کند، حدیثی موصول می‌باشد که رجالی معتمد و مورد اطمینان آن را بازگو نموده‌اند و آن این است که ولید در روز فتح مکه، نوجوانی کم سن و سال بوده است و نمی‌توان پذیرفت که رسول خدا صلی الله علیه و آله چنین فردی را به چنان مأموریتی بفرستد. فیاض بن محمد رقی از جعفر بن برقان و او از ثابت بن حجاج کلابی و او نیز از عبدالله همدانی نقل می‌کند که ولید بن عقبه چنین گفته است: در روز فتح مکه، مردم فرزندان خود را نزد رسول

۱- المدینة النبویه، فجر الاسلام و العصر الراشدی (۱۷۳/۲).

۲- المدینة النبویه، فجر الاسلام و العصر الراشدی (۱۷۳/۲).

خدا رضی الله عنه می آوردند تا آن حضرت رضی الله عنه دست بر سر آنان بکشد و بر ایشان دعا نماید، من را نیز که به عطر زعفران خوشبو نموده بودند، نزد ایشان بردند تا مرا نیز مسح و دعا نمایند، اما ظاهراً حضرت رضی الله عنه از آن بو خوششان نمی آمد و به همین دلیل مرا مسح نکردند.^۱

در واقع حضور ولید در این داستان ساخته و پرداخته گرایشات مذهبی و فرقه‌ای بوده است. ولید اموی و از قبیله عثمان بود و همین، دشمنان بسیاری را برای او تراشید؛ فردی که اسم ولید را در این داستان گنجانید، مردی شیعی مذهب و رافضی مسلک بنام محمد بن سائب کلبی بود. ابن حجر او را از جمله شیعیان کوفه می داند و در مورد او چنین می گوید: در کوفه، دو دروغ پرداز قهار وجود داشتند که به جعل روایات و دخل و تصرف در آن‌ها می پرداختند. آن دو کلبی و سدی بودند.^۲

باید دانست که این جاعل حدیث با انتخاب ولید که هم در عهد ابوبکر عهده دار جمع آوری زکات قبایل قضاعه بود و هم در دوران عمر، چنین مسئولیتی را در رابطه با قبایل تغلب که در منطقه جزیره ساکن بودند، بر عهده داشت، قصد داشت به شیوه دیگر منابع شیعه، بر عثمان بن عفان و دیگر خلفای راشدین طعنه و تهمت زند.^۳

ما منکر شأن نزول آیه که در مورد قبیله بنی مصطلق است نمی باشیم، بلکه نقش ولید در این ماجرا و فاسق بودن او را نمی پذیریم. اگر در آیه دقت نمایم، لفظ فاسق به صورت نکره ذکر شده است و می دانیم که هرگاه لفظی به صورت نکره در مقام شرط و یا نفی قرار بگیرد، مفهومی عام و فراگیر را در بر می گیرد و بر یک فرد دلالت نمی کند.^۴

اجرای حد شرب خمر در مورد ولید

در صحیحین، ماجرای اجرای حد شرب خمر در مورد ولید و عزل او از ولایت کوفه که پس از شهادت شهود علیه ولید به دستور عثمان بن عفان رضی الله عنه صورت گرفت، به ثبت رسیده است. باید دانست که در این قضیه نه تنها ایرادی بر عثمان وارد نمی باشد بلکه

۱- مسند احمد (۴/۳۲).

۲- المدینة النبویه، فجر الاسلام و العصر الراشدی (۲/۱۷۹).

۳- المدینة النبویه، فجر الاسلام و العصر الراشدی (۲/۱۸۰).

۴- المدینة النبویه، فجر الاسلام و العصر الراشدی (۲/۱۸۰).

خود، از افتخارات حکومت عدل عثمان است. امام بخاری این ماجرا را به طور مبسوط در باب مناقب عثمان ذکر می‌نماید.^۱

علی بن ابی طالب در سرزنش افرادی که این جریان را از ضعف‌های حکومت عثمان می‌دانند، خطاب به آنان چنین گفت: مثال وضعیتی که شما در آن قرار گرفته‌اید و در آن به ایراد گرفتن از عثمان می‌پردازید، چونان فردی است که خود را آماج طعنه‌ها و تهمت‌های خود قرار می‌دهد شاید بتواند یار و یاور خود را از پای در آورد.^۲ مگر گناه عثمان چیست که مردی را به خاطر گناهش حد زد و او را از مقامش عزل نمود؟!^۳

چرا به عثمان طعنه می‌زنید حال آن‌که اقدامات و تصمیمات خود را در حضور ما اجرا می‌نمود؟!^۴

باید دانست که چنین اتفاقی در زمان عمر رضی الله عنه نیز پیش آمده و او قدامه بن مظعون را که از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بود و در عهد عمر امارت بحرین را داشت به اتهام شرب خمر، حد زد و او را از مقام خویش برکنار نمود.^۵

مؤرخان بیان داشته‌اند که هیچ دلیلی بر شرب خمر ولید وجود ندارد. ابن حجر در الإصابه چنین می‌گوید: عده‌ای از کوفیان علیه ولید توطئه نموده و با هم همداستان شدند که او را به ناحق به شرب خمر متهم کرده و علیه او شهادت دهند.^۶ ابن خلدون نیز با اشاره به این واقعیت چنین گفته است: غوغا سالاران و فتنه‌انگیزان همیشه اتهامات و شایعات بی‌اساس را متوجه والیان و امرای عثمان می‌کردند و روز به روز بر شدت این قضایا افزوده می‌شد. در همین راستا ولید را به شرب خمر متهم نمودند و عده‌ای از آن غوغاگران علیه او شهادت دادند تا سرانجام عثمان شهادت آنان را پذیرفته و او را حد زد و از مقام خود عزل نمود.^۷

۱- صحیح بخاری، کتاب مناقب عثمان.

۲- تاریخ الطبری (۲۷۸/۵).

۳- تحقیق مواقف الصحابه فی الفتنه (۴۲۱/۱).

۴- العواصم من القواصم، ۹۳.

۵- الإصابه (۶۳۸/۳).

۶- تاریخ ابن خلدون (۴۷۳/۲) و فصل الخطاب فی مواقف الأصحاب، ۸۱.

طبرانی اصل این ماجرا را این گونه بازگو می‌کند: یک شب پسران ابو زینب و ابو مورع و جندب بن زهیر به قصد سرقت به منزل ابن حیسمان رفته و پس از درگیری با ابن حیسمان او را به قتل رساندند. ابو شریح خزاعی که از صحابه رسول خدا ﷺ و همسایه ابن حیسمان بود، همراه فرزند خویش شاهد ماجرا بودند. ولید نیز به حکم عثمان، آن جوانان را قصاص کرد. این اقدام ولید، باعث شد که پدران آن جوانان کینه او را به دل گیرند و منتظر فرصتی برای انتقام از او باشند. آنان در همه حال، مراقب رفتار و کردار ولید بودند تا شاید نقطه ضعف و بهانه‌ای از او به دست آورند. نقل می‌کنند که روزی ابو زبید شاعر، که از مسیحیان تغلب بود، نزد ولید رفت، مردم ابو زبید را که به واسطه ولید به اسلام ایمان آورده بود به شرب خمر متهم کردند، عده‌ای از بی‌خبران نادان نیز ادعا می‌کردند که ولید همنشین ابو زبید و ملازم یکدیگر هستند.

ابو زینب و ابو مورع این قضیه را بهترین فرصت برای گرفتن انتقام از ولید دانستند و به همین دلیل به مدینه رفتند و با خود دو شاهد را نزد عثمان بردند تا آنان در مورد شرب خمر ولید علیه او شهادت دهند. آنان نیز شهادت دادند که ولید را هنگام استفراغ کردن دیده‌اند.

عثمان نیز اعلام نمود: تنها فردی که شراب نوشیده است، استفراغ می‌کند. پس دستور داد تا ولید را از کوفه نزد او بیاورند، ولید نیز سوگند یاد کرد که هرگز شراب نوشیده است و همچنین عثمان را از خصومت ابو زینب و ابو مورع نسبت به خود آگاه نمود. عثمان به او گفت: ای برادر! صبور باش. هر چند ما حدود خداوند ﷻ را در مورد تو اجرا می‌کنیم اما بدان که سزای شهادت دروغ، آتش دوزخ است.^۱

محب الدین خطیب در همین رابطه می‌گوید: در صحیح مسلم است که ولید هنگام نماز صبح، پس از اتمام آن دو رکعت رو به مردم کرد و گفت: آیا باید بیشتر بخوانم یا همین کافی است. نیز از طریق احمد، نقل است که او چهار رکعت خواند. اما باید گفت که هیچ کدام از شاهدان به این مسایل اشاره نکرده‌اند. در واقع امام مسلم، این اضافات را از قول حضین که راوی آن ماجرا است نقل می‌کند، حال آن که حضین نه جزو شاهدان

قضیه بود و نه آن مطالب را از شاهد و یا شخصیت معروفی نقل کرده است. از طرف دیگر، خود حنین، هنگام رخ دادن ماجرای دروغین، در کوفه نبوده است تا شاهد ماجرا باشد، بنابراین، این بخش از سخنان او، بی اعتبار است.^۱

این سرنوشت والی عثمان بر کوفه، ولید بن عقبه بود. مردی مجاهد و فاتح، عادل که هر چه در توان داشت در راه خدمت به این امت صرف می کرد، اما پاداش او آن ظلم و ستمی بود که به او روا داشتند. او می دید که روز به روز بر قدرت و نفوذ ناپاکان و دروغگویان و سیطره آنان بر صالحان امت افزوده می شود و هر کاری را که بخواهند انجام می دهند. به همین دلیل، بعد از شهادت عثمان، عزلت پیشه نمود و در مزرعه خویش، به دور از هیاهو و جنجال غوغاسالاران، عمر گذراند. این مزرعه، در پانزده مایلی شهر «رقه» که از توابع منطقه جزیره محسوب می شد، قرار داشت و همان جایی بود که در دوران خلافت عمر، در آنجا به جهاد و نبرد با دشمنان پرداخته و مردم را به دین اسلام دعوت نموده بود.^۲

دیگر او خود را از جار و جنجال جنگ‌های میان علی و معاویه، دور نگه داشت و جانب هیچ کدام از طرفین را نگرفت تا این که بسال ۶۱ بعد از هجرت و بنا به قولی دیگر، در دوران خلافت معاویه، در همان مزرعه خویش وفات یافت و در همان جا نیز به خاک سپرده شد.^۳

چهارم: سعید بن عاص

او سعید بن عاص بن هشام بن امیه بن عبد شمس بن عبد مناف بن قصی بود.^۴ ابو حاتم بیان می دارد که سعید، رسول خدا ﷺ را درک کرده است. او پس از ولید بن عقبه، به ولایت کوفه منصوب شد. گویند سعید از فصیح ترین مردان قریش بود و به همین دلیل عثمان او را مأمور نمود تا در تدوین مصحف واحد، مشارکت داشته باشد. انس بن

۱- العواصم من القواصم، ۹۶-۹۷.

۲- العواصم من القواصم، ۹۴.

۳- البداية و النهایة (۸/۲۱۶).

۴- البداية و النهایة (۷/۸).

مالک رضی الله عنه روایت می کند که عثمان رضی الله عنه به زید بن ثابت، عبدالله بن زبیر، سعید بن عاص و عبدالرحمن بن حارث بن هشام دستور داد تا از صحیفه های ابوبکر رونوشت بردارند و سپس از آن رونوشت، چندین نسخه فراهم آورند. عثمان به ابن زبیر، سعید و عبدالرحمن گفته بود که چون با زید در قرائت کلمه ای از قرآن دچار اختلاف شدید، گویش خود را که همانا گویش قریش بود، ارجحیت دهند.^۱

نقل است که تلفظ سعید بسیار به تلفظ رسول خدا صلی الله علیه و آله نزدیک بود و به همین دلیل قرائت سعید در تدوین مصحف، مبنی قرار گرفت، او نه سال آخر حیات مبارک رسول خدا صلی الله علیه و آله را درک نمود، پدرش در بدر، به دست توانای علی بن ابی طالب رضی الله عنه به هلاکت رسیده بود.^۲

نقل می کنند که روزی عمر فاروق رضی الله عنه او را مورد آزمایش قرار داد و به او گفت: سعید! بدان که من پدر تو را نکشتم بلکه دائی خود، عاص بن هشام را به قتل رساندم، سعید در جواب او گفت: بر فرض این که تو او را کشته باشی، حق داشته ای که او را به قتل رسانی، زیرا که او جانب باطل را گرفته بود، عمر از این جواب او به شگفت آمد، سعید در طول دوران حکومتش بر کوفه توانست منطقه بزرگ طبرستان را فتح نماید و خود را به گرگان برساند. در این نبردها، چند تن از صحابه، از جمله حذیفه بن یمان رضی الله عنه همراه او حضور داشتند.^۳

سخاوت و کرم او چنان بود که گویند چون فردی از او درخواست پول می کرد و نزد او آن مقدار پول نبود، دست نوشته ای به او می داد تا بتواند آن مبلغ را بعداً از او دریافت نماید.^۴

سعید که خدایش از او خشنود باد، به حفظ وحدت میان مسلمانان بسیار معتقد بود و از هر نوع فتنه و آشوب، به شدت اجتناب می کرد. پس از انتصاب به ولایت کوفه و پس از فتوحات ارزشمندی که در آن مقام بدان نائل آمد، چون از سفر مدینه باز می گشت،

۱- صحیح بخاری، کتاب فضائل القرآن (حدیث ۴۹۸۷).

۲- المدینه النبویه، فجر الإسلام و العصر الراشدی (۲/۲۱۱).

۳- المدینه النبویه، فجر الإسلام و العصر الراشدی (۲/۲۱۱).

۴- الإصابه، زندگی نامه ۳۲۶۸.

می‌دید که غوغاسالاران و هوچی‌گران ناپاک، بار دیگر مردمان نادان کوفه را فریب داده و آنان را علیه او شورانیده‌اند و چون شورشیان مانع ورود او به شهر شدند، به مدینه بازگشت و همان‌جا باقی ماند. آن شورشیان نابکار و ستمکار که علیه سعید قیام کردند، در شهادت ناجوانمردانه عثمان نیز دخیل بودند و به این ترتیب موفق شدند بذر نامبارک فتنه و آشوب را برای همیشه در میان امت اسلام افشا کنند. سعید پس از شهادت عثمان در جریانات مشکوک جمل و صفین دخالتی ننمود اما در عین حال أصحاب جمل را فراخواند تا علیه علی خروج نکنند.^۱

این بود سیره مردی کریم و سخاوتمند، نیکوکار، مرد جهاد که در فصاحت خود بسیار به رسول خدا ﷺ شباهت داشت. او بود که این مصحف قرآن را بر زید قرائت می‌نمود.

حال بیاییم و بنگریم که دروغ‌پردازان تاریخ در کنار این مناقب برجسته، صفاتی نازیبا را به ناحق و بدون هیچ سند محکمی به او منتسب کرده‌اند، آیا می‌توان صفات متناقضی چون سخاوت و بخل، انسانیت و توحش، علم و جهل و جهاد و فرار از میادین جنگ را در فرد کامل، جمع نمود؟! هرگز این حالت، در یک انسان سالم و کامل امکان‌پذیر نیست.^۲

راویان باز بدون استناد به مدارکی محکم، نقل می‌کنند که چون سعید به ولایت کوفه منصوب شد و عزم آن‌جا نمود، موالیان و غلامان آن شهر، این رجز را می‌خواندند:

یا ویلنا قد عَزَل الوَلید

و جاءنا مجوعاً سعید

ینقص فی الصّاع ولا یزید^۳

۱- طبقات ابن سعد (۳۴/۵).

۲- المدینة النبویة، فجر الإسلام و العصر الراشدی (۲۱۲/۲).

۳- تاریخ طبری (۲۷۹/۵).

(وای برما که ولید از ولایت عزل شد و سعید به جای او منصوب شد. او مردی بخیل و خسیس است که از سهم مردم در بیت‌المال کم می‌کند و آنان را به تنگنا و فقر دچار خواهد نمود).

بدون شک این رجز، مجعول است و ساخته و پرداخته ذهن سازندگان دروغگوی آن است.^۱ اگر خوب دقت کنیم، موالی که همانا اسرای جنگ هستند، این شعر را در سال ۳۰ بعد از هجرت می‌سرودند و در آن سال‌ها، موالیان هنوز به مهارت در زبان عربی دست نیافته بودند چه برسد به سرودن شعر. از طرف دیگر چطور می‌توان سعید بن عاص را که در کرم و سخاوت شهره‌ی عام و خاص بود به بخل و خست متهم نمود، اگر مردم و شعرا، ولید را به خاطر سخاوتش مدح می‌کردند، سعید، خود در جود و سخا ضرب‌المثل بود.^۲

فرزدق، شاعر بزرگ و بنام عصر امویان، در مدح جود و کرم سعید چنین سروده است:

تری الغرُّ الجحاجح من قریش إذا ما الأمر فی الحدیثان عالا
قیماً یظرون إلی سعید كأنهم یرون به هلالاً^۳

(در هنگام بلایا و مصائب، سخاوت و کرم قریشیان را باید دید که در جود و کرمشان میان دیگر بخشش‌ها سرآمد هستند. اما آنان خود نیز در برابر عظمت کرم و سخاوت سعید، که چون ماهی است در میان ستارگان قریش، به احترام می‌ایستند).

حال باید این پرسش را مطرح نمود که پیش از رسیدن سعید به کوفه و اجرای سیاست‌های خود در آن شهر، موالیان چگونه از شیوه حکومت او که پیشتر ولایت هیچ جای دیگر را به عهده نداشت، آگاه بودند و به مذمت و نکوهش حکومت او می‌پرداختند؟! نکته جالب این‌جاست که راویان قضیه، سعید بن عاص را در روایاتی کاملاً متناقض با هم نقل کرده‌اند. آنان نوشته‌اند: پس از این که عثمان، سعید را به ولایت

۱- المدینة النبویة، فجر الإسلام و العصر الراشدی (۲/۲۱۲).

۲- المدینة النبویة، فجر الإسلام و العصر الراشدی (۲/۲۱۲).

۳- البداية و النهاية (۸/۸۸).

کوفه برگزید، او شیوه‌ای عادلانه را در حکومت خویش در پیش گرفت، پس از ورود او به کوفه، موالیان در مورد حکومت او این رجز را می‌خواندند.^۱

چگونه ممکن است فردی عادل و دادگر باشد و در عین حال موالیان او را به بخل و خست توصیف نمایند؟! در زمان حکومت او، همه در رفاه بودند و این ثمره همان عدل و داد حکومت سعید بود.^۲

خداوند مؤرخان پیشین را پیامرزد که به دلیل حسن ظن به خرد و انصاف خوانندگان خود، تمامی روایات و لو متناقض را گردآوری نموده و در آثار خود ثبت می‌کردند، آنان تصور می‌نمودند که خوانندگان در تمام ادوار، قدرت تشخیص راست و دروغ را دارند و می‌توانند حق و باطل را از هم تمیز دهند. آنان در علت جمع‌آوری تمامی آن روایات، بیان می‌داشتند که قصد آن داشته‌اند تا مردم معاصر را از جریانات و شایعات با خبر سازند اما افسوس که نمی‌دانستند آیندگان آنان، گرد اباطیل و اکاذیب آن روایات جمع می‌آیند و خود را در گرداب توهمات روایات آن‌ها گرفتار می‌کنند.^۳

همان راویان نقل کرده‌اند هنگامی که سعید به ولایت کوفه رسید هنوز جوانی مرفه و بی‌تجربه بود و چون به مسجد کوفه وارد شد تا برای مردم خطبه خواند، به اطرافیان دستور داد تا منبر را بشویند و تمیز کنند. بر منبر نیز چون لب به سخن گشود چنین گفت: این سرزمین، از آن جوانان قریش است. مردم با شنیدن این کلام، از او نزد عثمان شکایت کردند.^۴

اما باید دانست که این روایت کاملاً نادرست است و هیچ سند محکم و معتبری ندارد. سعید بن عاص همان است که در کنار سپاهیان اسلام به جهاد با دشمنان می‌پرداخت و به فتوحات ارزنده‌ای دست یافت. هرگز او آن‌چنانی نبود که راویان دروغ‌پرداز از او ترسیم کرده‌اند از سوی دیگر، ابن سعد، این سخن را از زبان مالک بن حارث اشتر نقل می‌کند که چون همراه یاران خود مانع ورود سعید به کوفه شدند، به آنان

۱- تاریخ طبری (۲۷۹/۵).

۲- المدینة النبویة، فجر الإسلام و العصر الراشدی (۲۱۳/۲).

۳- المدینة النبویة، فجر الإسلام و العصر الراشدی (۲۱۳/۲).

۴- طبقات ابن سعد (۳۲/۵) و المدینة النبویة، فجر الإسلام و العصر الراشدی (۲۱۳/۲).

چنین گفت: سعید بن عاص خیال می‌کند که بین‌النهرین، سرزمین جوانان قریش است، این سرزمین، زادگاه شما است که ماحصل نبردهای شما و پدرانتان در اینجا می‌باشد.^۱ به یقین مالک بن حارث اشتر که مؤسس این فتنه و آشوب بود، بعدها از رؤسای شورش‌یانی شد که خانه عثمان را محاصره نموده و سپس او را به قتل رساندند.

به این ترتیب، جعل این دروغ‌ها، آن هم از طرف این افراد هیچ جای تعجبی ندارد، آنان به هر حيله و ترفندی دست می‌زدند تا مردمان را علیه والیان خود بشورانند. در واقع این جمله، از دهان کسانی خارج شده است که به خاطر درک ناقص و نابخردانه خود و نیز تعصبات قبیله‌ای، چون می‌دیدند بیشتر والیان از میان قریشیان انتخاب می‌شوند، به این نتیجه نادرست رسیدند که قریشیان قصد تسلط و سیطره بر دیگر قبایل عرب را دارند و به همین دلیل علیه آنان دست به شورش می‌زدند.^۲

امام ذهبی در توصیف سعید بن عاص چنین می‌گوید: او امیری بود شریف و بزرگ‌منش، سخاوتمند، مورد ستایش همگان، صبور و با گذشت، با وقار، خردمند و دور اندیش و لایق و شایسته حکومت‌داری.^۳

در جواب سخنان افرادی که ادعا می‌کنند شورش کوفیان، خود، دلیلی است بر اقدامات نادرست سعید در قبال مردم^۴ و به همین دلیل در خصوص انتصاب سعید به ولایت و حکومت کوفه، بر عثمان ایراد می‌گیرند، باید گفت: که شورش مردم کوفه علیه سعید، نمی‌تواند دلیلی بر گناهکار بودن او باشد. هر کس در مورد مردم کوفه و نوع برخورد آنان با حاکمان خویش مطالعه نموده باشد می‌داند که این مردم، به خاطر کوچک‌ترین مسایل، از والیان خود شکایت می‌کردند و بلافاصله خواستار عزل او می‌شدند. تا آن‌جا که عمر بن خطاب، در رابطه با شکایات و گلایه‌های پی‌در پی و نادرست کوفیان، از دست آنان لب‌به‌شکایت گشود و چنین گفت: مردم کوفه مرا به تنگ آورده‌اند، از دست هیچ کس رضایت ندارند و همه‌ی امرای نیز از دست آنان کلافه

۱- المدینة النبویة، فجر الإسلام و العصر الراشدی (۲/۲۱۴).

۲- المدینة النبویة، فجر الإسلام و العصر الراشدی (۲/۲۱۴).

۳- سیر أعلام النبلاء (۳/۴۴۷).

۴- تاریخ طبری (۵/۲۷۹).

شده‌اند، نه خود درست می‌شوند و نه کسی را می‌توان یافت که بتواند بر آنان حکومت کند.^۱

در روایتی نیز آمده است که عمر رضی الله عنه در توصیف آنان چنین گفت: مردم کوفه مرا خسته کرده‌اند، اگر امیری نرم‌خو و مردم‌دار را نزد آنان می‌فرستم، از اخلاق او سوءاستفاده کرده و حکومت را از اختیار او خارج می‌کنند و اگر امیری سخت‌گیر و قاطع به حکومت آن شهر برگزینم، از او شکایت کرده و لب به اعتراض می‌گشایند.^۲

نیز نقل می‌کنند که عمر به خاطر رفتارها و برخوردهای تحریک‌آمیز کوفیان، دست به دعا برداشت و از خداوند سبحانه چنین درخواست نمود: خداوندا! این مردم کارها را بر من آشفته کرده‌اند، پس تو نیز کارهایشان را بر آنان آشفته گردان.^۳

سعید مردی بود خردمند و فرزانه از او نقل می‌کنند که گفت: همنشین مرا بر من سه حق است: چون نزد من آمد، با او رفتاری خوب و شایسته خواهم داشت، اگر در کنار من نشست، جای او را تنگ نخواهم نمود و چون با من به سخن درآمد، روی خود را به سوی او نمایم. نیز به فرزندش چنین گفت: فرزندم! پیش از آن که نیازمندی از تو چیزی درخواست کند، تو حاجت او را برآورده ساز که این قرضی است از جانب تو به خداوند. (او آن را در روز جزا به تو پس خواهد داد) ای فرزندم! چون نیازمندی نزد تو آید، اما از شدت خجالت، صورتش قرمز شود و یا چون نزد تو آید، مطمئن نباشد که تو از او استقبال می‌نمایی و نیاز او را برطرف می‌کنی یا نه، بدان که در آن صورت اگر تمام اموال را به او بدهی نمی‌توانی باز جبران آن رنجی را کنی که فرد نیازمند هنگام بیان درخواست خود، به آن گرفتار شده است. همچنین گفت: با مردان بزرگ‌منش و صاحب اعتبار مزاح نکن که نفرت و خشم آنان نسبت به تو را به ارمغان می‌آورد و با مردمان سبک‌سر و پست به مزاح سخن مگو که تو را نزد آنان کوچک و حقیر می‌کند. گویند در هنگام امارت کوفه، زنی عابد و پرهیزکار نزد سعید آمد. او نیز از آن زن به گرمی استقبال کرد و در حق او نیکی فراوان نمود. آن زن نیز به او گفت: خداوند تو را محتاج

۱- المعرفة و التاريخ، الفسوی (۲/۷۵۴).

۲- تحقیق مواقف الصحابه فی الفتنة (۱/۴۲۳).

۳- المنهاج، ابن تیمیه (۳/۱۸۸).

افراد پست نکنند، خداوندا! حاجت نیازمندان را به دست مردان کریم و بزرگوار برطرف کن و چون مردی کریم و بزرگوار، نعمت و ثروت خویش را از دست داد، سعید را واسطه گردان تا بار دیگر ثروت و شرافت خود را به دست آورد. گویند چون در بستر مرگ افتاد، فرزندان خود را فراخواند و نصیحتی به آنان گفت که از جمله‌ی آنها این عبارت بود: با مرگ من دوستان و اطرافیانم، احساس نکنند که دیگر، فرزندان من یار و یاور آنان نیستند.

همانطور که من به آنان کمک می‌کردم و آنان را از نعمت‌هایی که خداوند ﷻ به من عطا فرموده، بهره‌مند می‌کرد، شما نیز چونان من با ایشان رفتار نمایید و پیش از این که از شما درخواستی بکنند، نیاز آنان را بر آورده سازید، زیرا چون مرد بخواهد نیاز خود را بازگو کند، از ترس این که مبادا طرد شده و جواب منفی بشنود، جوارح و اندام او به لرزه در آید و رنگ رخسارش تغییر کند. بدانید رنج مردی که نیاز و مشککش، خواب شب را از او می‌ستاند، بزرگتر و سخت‌تر از سخاوتی است که شما در حق او انجام می‌دهید. مؤرخان تاریخ وفات سعید را بین سال‌های ۵۷-۵۸-۵۹ بعد از هجرت دانسته‌اند.^۱

پنجم: عبدالله بن سعد ابي سرح

هنگامی که مؤرخان در مورد عبدالله بن سعد و انتصاب او به امارت مصر سخنی به میان می‌آورند، چنین باب سخن را می‌گشایند: عثمان برادر شیری خود، عبدالله بن سعد بن ابي سرح را به ولایت مصر منصوب نمود.^۲

ارتباط دادن این نکته که ابن سعد، برادر عثمان بوده است با انتصاب او به ولایت مصر، در واقع نوعی انتقاد پنهان از عثمان بن عفان می‌باشد که او به خاطر این نسبت، عبدالله را به امارت مصر انتخاب کرد، اما این نگرش مؤرخان به این قضیه، نادرست است و برای اثبات این اعتقاد و رد تمام انتقادات و تهمت‌هایی که در این زمینه به ساخت خلیفه مسلمانان وارد می‌شود کافی است که به شجاعت‌ها و رشادت‌های عبدالله بن سعد،

۱- البداية والنهاية (۹۰/۸).

۲- الكامل لابن الأثير (۸۸/۳).

این جنگجوی دلیر بنی عامر بن لوی^۱ که در جریان فتوحات مصر از خود نشان دادند، و تجارب و شناخت کاملی که او در طول آن نبردها و در کنار عمرو بن عاص، سردار بزرگ آن فتوحات، به دست آورد، اشاره نمود. علاوه بر این تلاش‌های مستمر او در مصر و نبرد با دشمنان اسلام، و این که چندین سال در دوران خلافت عمر و نیز اوایل خلافت عثمان امارت چند ناحیه از آن سرزمین چون صعید مصر را به عهده داشت.^۲

این سوابق درخشان، او را بعد از عمرو بن عاص، بهترین گزینه ولایت مصر ساخته بود. عبدالله بن سعد، از طریق سیاست‌های جدیدی که در مصر اعمال نمود و با سیاست‌های پیشین عمرو تفاوت داشت توانست میزان درآمدهای بیت‌المال مصر از محل خراج و نیز پس‌انداز حاصل از آن را به مراتب بیشتر از دوران ولایت عمرو نماید.^۳

از طرف دیگر ابن سعد، در طول ولایتش بر مصر به نبردهای متعددی دست زد که حاصل آن‌ها فتوحاتی چند بود. از جمله این نبردها، جنگ آفریقا در سال (۲۷هـ) بود که در جریان آن، جرجیز پادشاه آفریقا به قتل رسید. هر چند این جنگ مهم که در آن صحابه‌ای چون عبدالله بن زبیر، عبدالله بن عمر، عبدالله بن عمرو بن عاص و تنی چند از دیگر اصحاب حضور داشتند. سرانجام با پیشنهاد صلح اسقف اعظم آفریقا و قبول پرداخت جزیه از جانب آنان به مسلمانان پایان پذیرفت.^۴ اما ابن سعد بار دیگر و در سال (۳۳هـ) به آفریقا لشکرکشی نموده و پس از نبردهایی چند پایه‌های اسلام را در آن سرزمین محکم‌تر از قبل کرد.^۵ از دیگر جنگ‌های ابن سعد، نبرد با مردمان سرزمین نوبه بود. مؤرخان این جنگ را جنگ سپاهان و جنگ حبشه نامیده‌اند. در این جنگ که در سال (۳۱هـ) روی داد به دلیل مهارت شگفت‌انگیز سربازان نوبه در تیراندازی، نبرد سنگینی میان دو سپاه به وقوع پیوست، سرانجام دو سپاه قبول کردند که در صورت

۱- فصل الخطاب فی مواقف الأصحاب، ص ۷۷.

۲- تحقیق مواقف الصحابة فی الفتنة، ص ۴۱۸.

۳- الولاية علی البلدان (۱/۱۸۰).

۴- فتوح مصر و اخبارها، ۱۸۳ و الولاية علی البلدان (۱/۱۸۰).

۵- النجوم الزاهرة (۱/۸۰).

پرداخت جزیه از جانب سرزمین نوبه، مصالحه میان طرفین جنگ صورت گیرد^۱. به یقین عبدالله بن سعد، نخستین فرمانده مسلمانی بود که به سرزمین نوبه حمله کرد و آنان را مجبور به پرداخت جزیه نمود. در طول حکومت ابن سعد بر مصر و آفریقا، روابط فی-مابین مسلمانان و سپاهیان، از ثبات خوبی برخوردار بود و این خود بیانگر مدیریت و قدرت ابن سعد در آن مناطق است. همچنین در دوران حکومت ابن سعد، جنگ بزرگ و سرنوشت‌ساز «ذات الصواری» میان مسلمانان و رومیان رخ داد که در آن، مسلمانان توانستند پس از تدابیر زیرکانه و رشادتهای کم‌نظیر، رومیان را به شدت شکست دهند. در واقع عبدالله بن سعد در دوران حکومت خود مردی بود محبوب مردم که هرگز کارناشایستی را از او ندیدند. مقریزی در این رابطه چنین گفته است: او در طول خلافت عثمان، منصب ولایت مصر را بر عهده داشت و در میان مردم، شخصیتی محبوب و مورد احترام بود^۲. ذهبی نیز در مورد ابن سعد گفته است که: ابن سعد هرگز از راه حق و عدالت منحرف نشد و هیچ وقت مرتکب کاری نشد که خشم مردم را علیه خود برانگیزد. او از مردان خردمند و سخاوتمند روزگار خود محسوب می‌شد^۳.

دوران حکومت او، دورانی با ثبات بود تا این که فتنه‌انگیزانی چون عبدالله بن سبا به مصر آمدند و مردم را علیه حکومت تحریک نمودند. مردمان این سرزمین نیز اسیر وسوسه‌های زیرکانه و دروغ‌های هوشمندانه سبئیون شدند و در کنار آنان، دستان خود را به خون عثمان بن عفان رضی الله عنه آغشته ساختند. این وضعیت، پس از شورش علیه ابن سعد و اخراج او از مصر، از شدت بیشتری برخوردار شد و غوغا سالاران توانستند در طول مدت حکومت نامشروع خود بر مصر، با جعل اکاذیب و باطیل مختلف، مردمان را علیه خلافت بر حق عثمان بن عفان رضی الله عنه تحریک کنند و آنان را در راستای نقشه‌های شوم خود به کار برند^۴.

۱- الولاية علی البلدان (۱/۱۸۱) و فتوح مصر و أخبارها، ۱۸۸.

۲- الخطط (۱/۲۹۹).

۳- سیر أعلام النبلاء (۳/۳۴).

۴- الولاية علی البلدان (۱/۱۸۶).

پس از شهادت عثمان ﷺ، عبدالله بن سعد، خود را از جاروجنجال‌های پس از آن واقعه، دور نگه داشت و در منطقه عسقلان یا رمله فلسطین ساکن شد. بغوی از طریق سندی درست و از قول یزید بن ابی حبیب روایت می‌کند که: پس از مهاجرت ابن ابی به رمله در فلسطین، روزی پیش از نماز صبح از خداوند درخواست نمود که مرگ او را در صبح قرار دهد. نقل است که چون وضو گرفت و نماز گزارد، پس از سلام دوم، جان به جان آفرین تسلیم نمود.^۱

ششم: مروان بن حکم و پدر او

مروان بن حکم از خویشاوندان بسیار نزدیک عثمان و از جمله افرادی بود که با مرکز خلافت، ارتباطی تنگاتنگ داشت و شاهد و ناظر حوادثی بود که وحدت امت اسلام را در هم نوردید. او در عهد عثمان، چونان راز نگه‌داری مطمئن امانتدار مهر حکومت بود^۲ اما باید دانست که مروان تنها مشاور خلیفه نبود بلکه خلیفه، همیشه با مهاجرین و انصار مشورت می‌کرد و از آرا و دیدگاه‌های آنان با خبر می‌شد. نیز نباید این تصور را نمود که مروان، در دستگاه خلافت عثمان، وزیری بود قدرتمند که همه اختیارات و قدرت حکومت را در دست داشته است. مروان تنها یکی از کاتبان خلیفه محسوب می‌شد که طبیعتاً به خاطر این مسئولیت به خلیفه و دستگاه خلافت او بسیار نزدیک بود، همین قضیه باعث شده است که در مورد او روایات معجول بسیاری ساخته و پرداخته شود. از جمله این که او با انجام اقداماتی نادرست و انتساب آن‌ها به عثمان، درصدد آن بود تا مردم را علیه او بشوراند و از این طریق بتواند خلافت را کاملاً به بنی‌امیه منتقل نماید. اما این یک توهم بیش نیست؛ زیرا همانطور که می‌دانیم پس از شهادت عثمان، تنها پس از حوادث و رویدادهای بزرگی خلافت به بنی‌امیه منتقل شد که در هیچ یک از آن‌ها مروان نقش چندانی نداشت. از طرف دیگر برخلاف دیدگاه راویان این روایات دروغین، عثمان شخصیتی ضعیف نبود که کاتبش بتواند بر او تسلط یابد و از او در جهت مقاصد خود

۱- الإصابه (زندگی‌نامه: ۴۷۱۱ و سیر اعلام النبلاء (۳/۳۵).

۲- عثمان بن عفان، صادق عرجون، ۱۱۷.

استفاده نماید^۱. باید این نکته را دانست که با اتفاق نظر مؤرخان، مروان در دوران حیات حضرت رسول صلی الله علیه و آله حدود ده سال سن داشته و هنوز به سن بلوغ نرسیده بود و پس از اسلام آوردن، به قرائت قرآن و فرا گرفتن اصول و احکام دین اقدام نمود. همچنین تا قبل از این که عثمان او را کاتب خود نماید، مردم هیچ مورد ناشایستی را از او مشاهده نکرده بودند تا این، باعث انتقاد از عثمان شود که او را به عنوان کاتب خود برگزیده بود. اساساً عثمان می توانست هر فرد امین و مطمئنی را کاتب خود نماید و او را محرم اسرار خلافت سازد^۲. در عین حال، سند و متن و محتوای روایتی که خبر از اخراج پدر مروان به دست رسول خدا صلی الله علیه و آله می دهد، ضعیف و متزلزل است. شیخ الإسلام ابن تیمیه، پس از تحقیق در این مسأله، ضعف و بی اعتباری بودن آن را اعلام نموده است^۳. مروان مردی عالم و دانای به شریعت و دادگر بود و در دوران خلافت عثمان از جوانان سرشناس قریش به حساب می آمد. امام مالک، با اذعان به علم او، در چند جای «الموطأ»، به قضاوت ها و فتاوی مروان استناد کرده است. فتاوا و اجتهادات مروان در کتاب هایی غیر از «الموطأ» که امامان مذاهب و بزرگان دین در اختیار داشته اند موجود بوده است^۴.

همچنین امام احمد، مروان را صاحب نظر در امر قضا می دانست که در این زمینه از تصمیمات و آرای عمر بن خطاب بسیار بهره می برده است^۵. مروان بسیار قرآن تلاوت می نمود و مدام به قرائت آن مشغول بود. همچنین او را حدیثی است که آن را از چند نفر صحابه روایت کرده است و تنی چند از صحابه و تابعین نیز، آن را از او نقل کرده اند^۶. مروان، نسبت به شناخت سنت های رسول خدا صلی الله علیه و آله و عمل بدان ها بسیار مصر و کوشا بود. لیث بن سعد، فقیه مصر، نقل می کند که روزی مروان در مراسم تشییع جنازه ای حضور یافت و پس از خواندن نماز میت از آن جا رفت. ابو هریره رضی الله عنه در مورد این رفتار او به حدیث رسول خدا صلی الله علیه و آله اشاره نمود و گفت: او در عین این که به قیراطی (ثواب) دست

۱- الدولة الأموية المفتی علیه، حمد شاهین، ۱۶۰.

۲- منهاج السنة (۳/۱۹۷).

۳- منهاج السنة (۳/۱۹۵).

۴- الدولة الأموية المفتی علیه، ۱۶۹.

۵- البداية و النهاية (۸/۲۶۰).

۶- البداية و النهاية (۸/۲۶۰).

یافت از قیراطی (ثواب) دیگر محروم شد.^۱ چون این گفته به گوش مروان رسید، چنان با عجله به آن مجلس بازگشت که زانوانش به خاطر سرعت او و کنار رفتن عبایش از زیر لباسش پدیدار می‌شد. آن‌گاه آن‌قدر در آن محفل نشست تا مراسم به طور کامل به پایان رسید.^۲

در مقدمه «فتح الباری» آمده است که مروان، رسول خدا صلی الله علیه و آله را درک نمود و اگر این قول صحت داشته باشد باید نسبت به شایعاتی که در مورد او وجود دارد بی‌اعتنا بود و هیچ توجّهی به آن‌ها ننمود.^۳

ابن کثیر نیز بیان می‌دارد که مروان، از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله بوده، و دلیل او این است که مروان در زمان حیات حضرت صلی الله علیه و آله به دنیا آمده بود.^۴ مروان در دوران خلافت معاویه بن ابی سفیان، امارت مدینه را داشت و نسبت به حفظ امنیت آن‌جا و مبارزه با افراد فاسق و عیاش و شهوت‌ران بسیار حسّاس بود.^۵ و به عدل و داد شهرت یافت و از مجامله با خویشان پرهیز می‌نمود. نقل می‌کند که روزی، عبدالرحمن بن حکم، برادر مروان، بر صورت گندم فروشی که از موالیان مدینه بود سیلی‌ای نواخت، گندم فروش نزد مروان رفت و از عبدالرحمن شکایت نمود. مروان نیز برادر را احضار کرده و او را مقابل گندم فروش نشانده، سپس به گندم فروش گفت: که او را قصاص نماید و به او سیلی‌ای بزند، گندم فروش به مروان گفت: قصد انتقام گرفتن را نداشتم بلکه تنها می‌خواستم که عبدالرحمن بدانند مافوق او حاکمی وجود دارد که از گندم فروشی چون من دفاع می‌کند، من به خاطر شما از حق خود گذشتم، مروان گفت: من آن را از تو قبول نمی‌کنم و تو باید حق خودت را از برادرم بگیری، گندم فروش نیز گفت: سوگند به خدا که به او سیلی می‌زدم اما او را به خاطر تو می‌بخشتم و به همین دلیل به خداوند سوگند که دیگر به او سیلی نمی‌زنم. مروان پاسخ داد قسم به خداوند که آن را قبول نمی‌کنم مگر آن‌که

۱- البداية و النهایة (۲۶۰/۸) و مسند أحمد (حدیث ۴۴۵۳-۴۶۵۰).

۲- الدولة الأمویة المفتری علیه، ۲۰۰ و البداية و النهایة (۲۶۰/۸).

۳- فتح الباری (۱۶۴/۲) و أباطیل یجب ان تمحی من التاریخ، (۲۵۴).

۴- البداية و النهایة (۲۵۹/۸).

۵- الدولة الأمویة المفتری علیه، ۲۰۰.

آن را به عبدالرحمن که تو را زده است ببخشی و یا در راه خداوند ﷻ از آن بگذری. گندم فروش نیز گفت که به خاطر خداوند متعال از آن می گذرم عبدالرحمن پس از این جریان، شعری را در هجو برادرش مروان سرود و از این برخوردار مروان با خود شکوه و گلایه نمود.^۱

می بینم که این تصویر درخشان از علم، عدالت خواهی، دینداری مروان، کاملاً با آن تصویر زشتی که بیشتر مؤرخان و راویان از او نشان می دهند و تلاش دارند تا از این طریق حیات این مرد را مشوش و نازیبا سازند، تفاوت بسیار دارد. این مؤرخان و راویان، مرگ او را نیز دست خوش توهنات و تخیلات خود نموده و علت وفات او را چنین بازگو کرده اند که گویا همسر او، مادر خالد بن یزید بن معاویه، او را زیر بالشی خفه کرده و یا او را مسموم ساخته است و این کار بدان سبب روی داد که مروان، در ملأعام، خالد را دشنام داده بود. این داستان با آن تناقضاتی که در آن به چشم می خورد، چونان افسانه هایی است که پیرزنان یا برای وقت گذرانی و یا حاقدان از روی کینه و حسادت، برای بد نام نمودن خاندان بنی امیه و جایگاه رفیع آنان، از خود ساخته اند.^۲ خود این تناقضاتی که در علت مرگ مروان وجود دارد دلیل محکمی است بر این که علت مرگ او ناشناخته است. روایتی مرگ او را طبیعی می داند و روایتی دیگر علت مرگ او را طاعون بیان می کند و روایاتی نیز افسانه نامعقول و غیر قابل قبول مشارکت مستقیم یا غیر مستقیم همسرش در ترور او را عامل مرگ او می داند. اما باید دانست که همسر او که بود و آیا این کار از او بر می آمد. این زن، از زنان اصیل و نجیب خاندان عبد شمس بن عبد مناف و از خویشان خود مروان و مادر خلیفه قبل، معاویه بن یزید بن معاویه، به حساب می آمد. قتل عملی است که چنین زنی با اصل و نسبی که هم مادر خلیفه بود و هم همسر خلیفه هرگز توان انجام آن را ندارد. از طرف دیگر پس از مرگ مروان، هیچ نوع اختلاف و نزاعی میان امویان روی نداد و هیچ کس خواستار انتقام خون مروان نشد و خالد بن یزید نیز همچنان از آن منزلت و مقام والا نزد عبدالملک بن مروان برخوردار بود. علت و انگیزه قتل نیز چنان قوی و محکم نبوده است که کسی به خاطر آن (توهین به فرزند)

۱- الدولة الأموية المفتری علیها، ۲۰۰.

۲- عبدالملک بن مروان، د. الریس، ۱۲.

انسانی را به قتل رساند^۱. نقل می‌کنند که آخرین سخنان مروان این بود: هر کس از آتش دوزخ بترسد سزاوار بهشت است. گویند که نقش خاتم او «العزة لله» یا «آمنت بالعزیز الحکیم» بود^۲. ابن قیم جوزیه در رابطه با روایات مجعولی که در رابطه با مروان است چنین گفته است: احادیث و روایاتی که در مذمت و نکوهش ولید بن عقبه و مروان بن حکم می‌باشد کذب و دروغ هستند^۳.

هفتم: آیا عثمان در مورد مسلمانها با خویشان خود مجامله می‌نمود؟

اگر عثمان اهل مجامله با خویشان و نزدیکان خود می‌بود، می‌بایست ناپسریش، محمد بن ابی حذیفه، را از خوان نعمت خلافت بهره‌مند می‌ساخت اما عثمان مردی بود که تنها افراد توانا و با کفایت را در دولت خویش به کار می‌گرفت، و در جواب درخواست او چنین گفت: ای فرزندم! اگر در تو توان لازم را می‌دیدم، از تو در حکومت خویش استفاده می‌کردم، اما آن کفایت و توان را در تو مشاهده نمی‌کنم^۴.

باید دانست که این جواب عثمان، به خاطر نفرت از ناپسریش نبود، زیرا در غیر این صورت هرگز در جریان عزیمت سپاهیان اسلام به جانب مصر، از مال و ثروت خویش او را تجهیز نمی‌نمود و به او این فرصت را نمی‌داد تا لیاقت خود را اثبات کند^۵ همانطور که گفتیم عثمان، تنها از افراد لایق و با کفایت در حکومت خود استفاده می‌کرد و در همین راستا از جوانان نیز بهره می‌برد. در واقع عثمان، در این زمینه، رسول خدا صلی الله علیه و آله را الگوی خود ساخته بود که جوانان لایق و توانمند را به کار می‌گرفت. به عنوان مثال، رسول خدا صلی الله علیه و آله چون سپاهی را جهت مقابله با رومیان تدارک دید، اسامه بن زید بن حارثه را که جوانی کم سن و سال بود به فرماندهی آن سپاه تعیین نمود^۶ و پس از فوت آن حضرت صلی الله علیه و آله، ابوبکر صدیق، اسامه را با وجود آن که تنی چند از بزرگان صحابه، از او

۱- الدولة الأموية المفتري علیها، ۲۰۱.

۲- البدالية و النهاية (۲۶۲/۸).

۳- المنار المنيف، ۱۱۷ و فصل الخطاب فی مواقف الأصحاب، ۷۷.

۴- تحقیق مواقف الصحابة فی الفتنة (۲۴۷/۱).

۵- تحقیق مواقف الصحابة فی الفتنة (۲۴۷/۱) و تاریخ الطبری (۴۱۶/۵).

۶- تحقیق مواقف الصحابة فی الفتنة (۲۴۷/۱)، تاریخ الطبری (۴۱۶/۵).

درخواست کرده بودند تا فردی مسن‌تر از اسامه را به جای او انتخاب کند، باز هم در سمت خود ابقا کرد. گویند چون آن صحابه، درخواست خود را نزد ابوبکر مطرح کردند، او ناراحت شد و به ایشان گفت: آیا می‌خواهید فردی را عزل نمایم که رسول خدا صلی الله علیه و آله، خود، او را عهده‌دار آن مسئولیت نموده است؟!^۱ عثمان رضی الله عنه نیز در واکنش به انتقاداتی که در رابطه با انتصاب افراد جوان در مناصب کشوری و لشکری متوجه او بود، به سیره رسول خدا صلی الله علیه و آله استناد می‌نمود و به منتقدین خود پاسخ می‌داد که او تنها افرادی را در حکومت به کار گرفته است که از لیاقت و توان لازم، صبر، آرامش، گذشت و وقار کافی برخوردار بودند و از زیردستان و افراد تحت امر آنان و مردمانی که در منطقه تحت تسلط آن والیان می‌زیسته‌اند سؤال کنید. بدانید که پیش از من نیز رسول خدا صلی الله علیه و آله و ابوبکر و عمر، افرادی جوان‌تر از افراد را در حکومت خویش به کار گماشتند.^۲ در روایت است که بعد از عثمان، علی در دوران خلافت خود در مورد این نوع عملکرد عثمان، خطاب به مردم چنین گفت: ای مردم! بدانید که عثمان تنها مردان کامل و عدالت‌پیشه را به کار می‌گماشت، او را به این دلیل که افراد جوان را در حکومت خویش به کار می‌گرفت ملامت نکنید که رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز جوانان را به مسئولیت‌هایی مهم می‌گمارد کما این که عتاب بن اسید را که هنوز بیست سال سن داشت امیر مکه نمود.^۳

والیان عهد عثمان، همه، آگاه به عقاید و احکام شریعت بودند و هرگز در تمسک جستن به دین، راه افراط و تفریط را در پیش نمی‌گرفتند. هر چند آنان نیز چون دیگر انسان‌ها، مرتکب اشتباهات و خطاهایی می‌شدند، اما شایسته نیست که به خاطر آن اندک موارد اشتباه و خطا، همه‌ی فضایل و خدمات چشم‌گیر عظیم آنان به دولت و امت اسلام را از یاد برد. در گفتارهای پیشین، به تفصیل، راجع به اقدامات والیان در ولایات تحت امر خود و خدمات درخشانی که آنان به اسلام و مسلمین تقدیم نمودند، صحبت شد و بیان کردیم که به خاطر درایت و شجاعت‌های آنان و امر ایشان بود که آن فتوحات عظیم حاصل آمد و صدها هزار نفر به دین اسلام مشرف شدند. حقیقتاً اگر این والیان و امرا

۱- تاریخ الطبری (۴۱۶/۵).

۲- همان (۳۵۵/۵).

۳- البداية و النهاية (۱۷۸/۷).

چنان ایمان راستین و صادقانه و آن درایت و لیاقت لازم را نمی‌داشتند هرگز عزم جهاد با کفر و طاغوتیان زمان را نمی‌نمودند و خود و سپاهیان‌شان را در آن میدین مرگبار و وحشت‌زای نبرد گرفتار نمی‌کردند بلکه بالعکس، رفاه و آسایش خود و اطرافیان‌شان را بر می‌گزیدند و از آن نعمت‌های فراوانی که در اختیارشان بود نهایت لذت را می‌بردند. در واقع، باید دانست که آن پیروزی‌ها و فتوحات بزرگی که والیان و امرای عهد خلفای راشدین رضی الله عنهم به دست آوردند ثمره خصایل و فضایل نیک و حسنه‌ای بود که در پرتو قرآن و سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به بار آورده بود و هر سردار و دولت‌مردی که قصد دارد بر این امت، حکومت براند می‌بایست از آن سرچشمه خصایل و فضایل کم‌نظیر خود را سیراب کند تا بتواند صلاحیت و لیاقت مناصب کشوری و لشکری را به بهترین شکل، به دست آورد.^۱

بدون شک، هر فردی که به تاریخ‌های معتبر، نظری دقیق بیافکند و در راه و روش و رفتار و گفتار والیان و سرداران عهد عثمان، بنگرد، به اثرات جهاد و نبردهای آنان با دشمنان دین، بیان‌دیشد و از مدیریت کم‌نظیر آنان در حکومت و تلاش ایشان در جهت تأمین رفاه و سعادت و امنیت امت اسلام آگاه شود، بی‌یقین، به خاطر داشتن چنین تاریخ با شکوه و درخشان و وجود چنین مردان و رجال با کفایتی به خود خواهد بالید.

در حقیقت با آن سیاست‌ها و درایت‌های عثمان و والیان و امرای او در آن برهه‌ی حساس از تاریخ اسلام بود که نه تنها خطر دشمنان نسبت به کیان امت اسلام از میان رفت بلکه قلمرو حکومت اسلامی و میزان قدرت و ثروت آن به چنان حدی رسید که کمتر در تاریخ، مانند آن‌را می‌توان یافت. اما می‌بینیم که روایت‌هایی مجعول و بی‌اساس، والیان و امرای این عهد را مورد حملات ناجوانمردانه خود قرار می‌دهند و آنان و اقدامات ایشان را مهمترین عامل شورش و طغیان مردم می‌دانند. باید دانست که طبق روایات معتبر و مستند، این والیان و امرا مرتکب هیچ اقدامی نشدند که مردم را علیه حکومت تحریک نماید و بدون شک آن روایاتی که چنین توهمی را ایجاد می‌کنند تنها ساخته و پرداخته ذهن بیمار جاعلان آن‌ها است. از سوی دیگر همین روایات، در مراحل بعد، خود عثمان

۱- المدینة المنورة؛ فجر الإسلام و العصر الراشدی (۲/۲۱۱).

را متهم می‌کنند که او والیان و امرا را از میان خویشان و نزدیکان خود انتخاب می‌کرد و همین باعث شد تا مردم از این سیاست تبعیض‌آمیز به ستوه آیند و سر به عصیان بردارند. ما در جای خود، با ذکر دلایل کافی و قاطع، این اتهامات ناروا را رد و بطلان آن‌ها را اثبات کرده ایم. در واقع، علی‌رغم اهتمام و عنایت ویژه‌ای که عثمان در تعیین افراد اصلح و مدیران و سرداران شایسته و توانمند به کار می‌بست، باز می‌بینیم که این شخصیت ممتاز و کم‌نظیر در تاریخ اسلام و نیز والیان و امرای لایق و با کفایت او از تهمت‌ها و افتراهای فتنه‌انگیزان و دروغ‌پردازان منافق در امان نمانده و از همان دوران، زیر بارانی از توهین‌ها و افتراها قرار گرفته‌اند. آنچه که بیشتر از همه، تأسف برانگیز است، تحت تأثیر قرار گرفتن محققان و پژوهشگران قدیم و جدید از این روایات می‌باشد. آنان این روایات دروغین را به طور غیر منصفانه و بدون هیچ نوع تحقیق و تفحص دقیق و درستی در نوشته‌های خود منعکس نموده و آن‌ها را پایه و اساس استدلال‌های خود قرار داده‌اند.

در میان این نویسندگان می‌توان افراد زیر را نام برد که در آثار خویش این رویه نادرست را در پیش گرفته و در مورد صحابه و تابعین، احکامی ناعادلانه و گاه نادرست را صادر کرده‌اند: طه حسین در کتاب «الفتنة الكبرى»، راضی عبدالرحیم در کتاب «النظام الإداری والحربی»، صبحی صالح در کتاب «النظم الإسلامية»، مولوی حسین در کتاب «الإدارة العربية»، محمد ملحم در کتاب «تاریخ البحرين فی القرن الاول الهجری»، بدوی عبداللطیف در «الأحزاب السياسية فی فجر الإسلام» انور رفاعی در کتاب «النظم الإسلامية»، محمد ریس در کتاب «النظریات السياسية»، علی حسنی خربوطی در کتاب «الإسلام و الخلافة»، ابو الأعلى مودودی در کتاب «الملک و الخلافة»، و سید قطب در کتاب «العدالة الإجتماعیه».

در پایان این گفتار، می‌توان گفت که عثمان بن عفان ﷺ این یار رسول‌الله و مهاجر فی سبیل‌الله که جزو سابقین اولین به شمار می‌آید، خلیفه‌ای مظلوم بود که هم برخی از پیشینیان آگاهانه و یا از روی جهل، نسبت به او جفا روا داشتند و هم معاصرین ما در حق او جانب انصاف و عدالت را رعایت نکرده‌اند.^۱

۱- حاشیه‌المنتقی من منهاج الاعتدال، ص ۳۹۰.

گفتار چهارم

واقعیت رابطه ابوذر و عثمان رضی الله عنهما

نخست: خلاصه ماجرا

راویان کینه‌توز و دروغ‌پرداز، راجع به رابطه عثمان و ابوذر، که هر دو از اصحاب بزرگ رسول خدا صلی الله علیه و آله محسوب می‌شدند، بار دیگر با جعل اکاذیب، تلاش نموده‌اند چهره‌ی عثمان بن عفان رضی الله عنه را تخریب نمایند. آنان عثمان را متهم می‌کنند که او ابوذر را به منطقه «ربذه» تبعید نمود تا صدای اعتراض او به گوش مسلمانان نرسد. همچنین دسته‌ای از مؤرخان این چنین پنداشته‌اند که ابوذر در شام با ابن السوداء، عبدالله بن سبأ، ملاقاتی داشته و در جریان این برخورد، ابوذر تحت تأثیر افکار و عقاید ابن السوداء قرار گرفت و به این نتیجه رسید که باید قناعت و زهد در پیش گرفته و چون فقرا زیست و اموالی را که بدان نیازی نیست در میان نیازمندان تقسیم نمود. همچنین بیان می‌شود که در این ملاقات، عبدالله بن سبأ توانست ابوذر را قانع کند که علیه معاویه و سیاست‌های او در شامات، لب به سخن گشاید و دست به اعتراض علیه او زند. در این روایات آمده است که چون عباد بن صامت رضی الله عنه از ماجرای این ملاقات با خبر شد، عبدالله بن سبأ را دستگیر کرده و او را نزد معاویه برد و بدو گفت: که این مرد، ابوذر را از شام اخراج کرد^۱. احمد امین نیز در این میان تلاش نموده است تا میان عقاید ابوذر رضی الله عنه و باورهای کیش مزدک، شباهت‌هایی را بیابد و آن‌دو را به هم مرتبط سازد. او در کتاب «فجر الإسلام»، چنین بیان می‌کند: عبدالله بن سبأ از مردمان شام بود که چند سالی را در شهرهای عراق نیز بسر برد و چون می‌دانیم که پیش از اسلام، ایرانیان در یمن و عراق، حضوری فعال داشتند، به همین دلیل، احتمال بسیار دارد که این مرد با باورهای مزدکیان آشنا شده و بعدها این افکار را به ابوذر و دیگر مسلمانان منتقل نموده باشد، مسلمانانی چون ابوذر نیز که این افکار را در تضاد با اسلام نمی‌دیدند آن‌ها را می‌پذیرفتند^۲. بدون شک، تمام این روایاتی که عثمان بن عفان رضی الله عنه را از

۱- المدینة المنورة؛ فجر الإسلام و العصر الراشدی، محمد حسن الشراب (۲/۲۱۶-۲۱۷).

۲- فجر الإسلام، ۱۱۰.

انحای مختلف مورد تهمت و افترا قرار می‌دهند، باطل و کذب محض^۱ و ماحصل تراوشات ذهن بیمار افرادی معلوم‌الحال می‌باشند. اصل ماجرا از این قرار است که ابوذر برداشت خاصی از آیه سی و چهارم سوره مبارکه توبه داشت که با دیدگاه جمهور صحابه در مورد آن آیه، مخالف بود و چون او بر این بینش خود اصرار می‌ورزید و در مقابل نیز، هیچ یک از صحابه، دیدگاه او را نمی‌پذیرفت، بناچار، صلاح و خیر امت را در این دید که از روی اختیار و انتخاب خود و نه از روی اجبار دیگری، به منطقه ریزه که در دوران حیات نبی خدا ﷺ نیز هر از چند گاهی بدانجا می‌رفت، مهاجرت کند و در آنجا ساکن شود. عثمان هیچ‌گاه تلاش ننمود که ابوذر را از دیدگاه خود منصرف کند و دیدگاه جمهور صحابه را بر او تحمیل نماید، زیرا برداشت و فهم ابوذر از این آیه، فهمی درست و قابل قبول بود. نکته مهم این‌جا است که هیچ کس مجبور نبود دیدگاه ابوذر را بپذیرد و به همین دلیل، ابوذر در این رابطه، در میان صحابه، تنها فردی بود که بدان دیدگاه اعتقاد داشت^۲. درست‌ترین روایت در این زمینه روایت امام بخاری است که از قول زید بن وهب، چنین نقل می‌کند: چون مسیر مسافرتم از ریزه می‌گذشت، نزد ابوذر رفتم و از او پرسیدم که چرا در آن‌جا سکنی گزیده است، ابوذر در پاسخ به من چنین گفت: هنگامی که در شام بودم بر سر مصادیق آیه:

﴿يَأْتِيهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ كَثِيرًا مِّنَ الْأَجْبَارِ وَالرُّهْبَانِ لِيَآكُونَ أَمْوَالَ النَّاسِ بِالْبَطْلِ وَيَصُدُّونَ عَن سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ يَكْتُمُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ وَلَا ينفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ ﴿٣٤﴾ التوبة: ٣٤

(ای مؤمنان! بسیاری از علماء دینی یهودی و مسیحی، اموال مردم را به ناحق می‌خورند، و دیگران را از راه خدا بازمی‌دارند (و از اطمینان مردمان به خود سوءاستفاده می‌کنند و از پذیرش اسلام ممانعت می‌نمایند. ای مؤمنان! شما همچون ایشان نشوید و مواظب علماء بدکردار و عرفاء ناپرهیزگار خود باشید و بدانید اسم و رسم دنیاپرستان

۱- المدینة المنورة (۲/۲۱۷).

۲- المدینة المنورة (۲/۲۱۷).

مال اندوز را تغییر نمی‌دهد) و کسانی که طلا و نقره را اندوخته می‌کنند و آن را در راه خدا خرج نمی‌نمایند، آنان را به عذاب بس بزرگ و بسیار دردناکی مژده بده).
 با معاویه دچار اختلاف شدم. معاویه معتقد بود که این آیه در مورد اهل کتاب است اما من بر این باور بودم که مصادیق آن، هم آنان هستند و هم ما. به خاطر این اختلاف نظر، معاویه نامه‌ای به عثمان نوشت و از من گلایه نمود، عثمان نیز از من درخواست کرد که به مدینه بازگردم و من نیز چنین نمودم؛ پس از ورود من به مدینه، خیل عظیمی از مردم، گویا که قبلاً مرا ندیده باشند، گرد من جمع می‌شدند و در مورد این جریان، با من صحبت می‌کردند؛ چون خبر این مجالس به عثمان رسید مرا فرا خواند و در این رابطه و این که از این سخنان، زمزمه‌های اختلاف و تفرقه به گوش می‌رسید با من صحبت کرد؛ عثمان به من گفت: که حضورم در مدینه، باعث مسرت خاطر صحابه است اما به دلیل برخی مسایل بهتر است از شهر خارج شوم و در مکانی نزدیک شهر سکنی گزینم تا شدت آن مسایل فتنه‌انگیز از میان بروند، من نیز صلاح کار را در این دیدم که از شهر خارج شوم و در این جا اقامت نمایم، اما بدان اگر عثمان یک غلام سیاه پوست را سرپرست من می‌کرد و مرا زیر دست او می‌نمود باز درخواست او را اطاعت می‌نمودم و هرگز در برابر او سر به عصیان بر نمی‌داشتم^۱. با دقت در این روایت، می‌توان به نکات زیر دست یافت:

۱- زید بن وهب از خود ابوذر راجع به این قضیه سؤال نمود تا حقیقت را از دروغ و شایعات تشخیص دهد؟ طبق این روایت، با بازگشت ابوذر به مدینه، مردم گرد او جمع می‌شوند و با او در مورد علت خروج او از شام و بازگشتش به مدینه صحبت می‌کنند اما در این میان حرف و حدیث‌هایی بر سر زبان‌ها می‌افتد که گویا ابوذر و عثمان با هم دچار اختلاف شده‌اند، به همین دلیل، ابوذر صلاح را در ترک مدینه می‌بیند. بنابراین، این عثمان نبود که ابوذر را وادار به ترک مدینه کرد بلکه ابوذر، خود، به خاطر حفظ آرامش و وحدت جامعه، تصمیم گرفت که از شهر خارج شده و در منطقه ربنه سکنی گزیند. ابن حجر نیز از قول عبدالله بن صامت، روایتی را نقل می‌کند که روایت فوق را تایید

۱- صحیح البخاری (کتاب الزکاة، حدیث ۱۴۰۶).

می کند عبدالله بن صامت نقل می کند در اثنای آن شایعات، همراه ابوذر نزد عثمان رفتیم، ابوذر به عثمان گفت: ای عثمان! بدان که من جزو این غوغاسالاران و منحرفان نیستم و با این حرف و حدیث‌ها نیز کاملاً مخالفم، عثمان نیز به او گفت: ابوذر! ما تو را تنها به این دلیل از شام فرا خواندیم تا در کنار من و در مدینه باشی اما ظاهراً منحرفان و غوغاسالاران حضور تو را بهانه‌ای برای ایجاد اختلاف دانسته‌اند، ابوذر در جواب چنین گفت: من در این شرایط، نیازی نمی‌بینم که در مدینه بمانم، به من اذن دهید تا به منطقه ریزه بروم و در آن‌جا سکنی گزینم. عثمان نیز با این درخواست موافقت نمود.^۱

۲- ابو یعلی از قول زید بن وهب علت اقامت ابوذر در شام را چنین بیان داشته است: ابوذر به من گفت: که رسول خدا صلی الله علیه و آله به من سفارش کرده بود که: «إذا بلغ البناء - أي المدينة - سلعا، فارتحل إلى الشام».

«چون وسعت شهر مدینه به حدود منطقه «سلع» رسید به شام مهاجرت کن»؛ من نیز طبق وصیت رسول خدا صلی الله علیه و آله چون دیدم وسعت شهر به همان منطقه رسیده است به شام عزیمت کرده و در آن‌جا اقامت نمودم.^۲ در روایتی دیگر، ام‌ذر نقل می کند که عثمان هرگز ابوذر را به منطقه ریزه تبعید نکرد. رسول خدا صلی الله علیه و آله سال‌ها پیش به ابوذر سفارش کرده بود که:

«إذا بلغ البناء سلعا، فاخرج منها».^۳

«چون وسعت مدینه به منطقه سلع رسید، در شهر نماند و در منطقه‌ای دیگر سکنی گزیند».

۳- ریشه این ماجرا، برداشت و فهم ابوذر از آیه سی و چهارم سوره توبه بود که با فهم و برداشت اجماع صحابه رضی الله عنهم تفاوت داشت. امام بخاری از قول احنف بن قیس نقل می کند که: روزی همراه جماعتی از قریشیان در مسجد النبی نشسته بود که ناگهان مردی با لباس خشن به مسجد در آمد، او پس از این که با مردم جر و بحثی کرد و خطاب به آنان چنین گفت: ثروتمندان و مال اندوزان بدانند که در جهنم، سنگ‌هایی داغ و سوزان

۱- فتح الباری (۳/۲۷۴).

۲- المدینة المنورة (۲/۲۱۹).

۳- سیر أعلام النبلاء (۲/۷۲) که سند این روایت، صحیح می‌باشد.

بر سینه‌هایشان قرار می‌دهند و آن سنگ‌ها چنان داغ و سوزانند که از کتف‌های ایشان خارج می‌شوند. سپس همان سنگ‌ها را بر کتف‌های آنان قرار می‌دهند و آن سنگ‌ها از شدت حرارت، از سینه ایشان بیرون می‌آید. احنف بن قیس ادامه می‌دهد که آن مرد پس از گفتن این سخنان به کنار عمودی نشست، من نیز که او را نمی‌شناختم، خود را به او رسانده و کنار او نشستم. آنگاه به او گفتم: که ظاهراً مردم از این سخنان تو زیاد خوششان نیامد، او رو به من کرد و گفت: از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود:

«مَا أَحَبَّ أَنْ لِي مِثْلَ أُحُدٍ ذَهَبًا، أَنْفَقَهُ كُلَّهُ إِلَّا ثَلَاثَةَ دنانيرٍ»^۱

«اگر مرا به اندازه کوه احد، طلا باشد، همه‌ی آن را در راه خدا انفاق می‌کردم و تنها سه دینار از آن را [برای رفع مایحتاج خود] نزد خویش نگه می‌داشتم».

۴- جمهور صحابه رضی الله عنهم با نوع برداشت ابوذر رضی الله عنه از این آیه مخالف بودند و وعید و تهدیدی را که در این آیه وجود دارد در رابطه با آنانی می‌دانستند که از پرداخت زکات اموال خویش امتناع می‌کردند. آنان در تأیید فهم خود از این آیه به حدیثی استناد می‌کردند که ابوسعید خدری رضی الله عنه از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده است و چنین است:

«لَيْسَ فِيمَا دُونَ خَمْسِ أَوْاقٍ صَدَقَةٌ، وَلَيْسَ فِيمَا دُونَ خَمْسِ ذُو صَدَقَةٍ، وَلَيْسَ فِيمَا دُونَ خَمْسَةِ أَوْسُقٍ صَدَقَةٌ»^۲

«هر آن که را پنج اوقیه [طلا و جواهرات]، پنج شتر و پنج درخت نخل باشد، باید زکات آن‌ها را پردازد».

ابن حجر در توضیح این حدیث بیان می‌دارد که این حدیث اعلام می‌کند هر چیزی که از پنج واحد بیشتر باشد زکاتش واجب می‌شود. اما خود حدیث چنین اقتضا می‌کند که اگر زکات مالی پرداخت شود، وعید و تهدید دوزخ، صاحب آن مال را در بر نمی‌گیرد و آن مال، دیگر گنج خوانده نمی‌شود.^۳ ابن رشد نیز در این رابطه چنین گفته

۱- صحیح البخاری (کتاب الزکاة، حدیث ۱۴۰).

۲- اواق جمع اوقیه است و هر اوقیه تقریباً برابر ۲۱۳ گرم می‌باشد و هر ۱۲ اوقیه یک رطل می‌شود (المنجد؛ ترجمه: م بندر ریگی).

۳- صحیح البخاری (کتاب الزکاة، حدیث ۱۴۰۵).

۴- فتح الباری (۲۷۲/۳).

است: اگر مقدار هر چیزی از پنج واحد کمتر باشد، زکات شامل آن نمی‌شود و بدون شک، گنج نیز محسوب نمی‌گردد، خداوند عز و جل آنان را که زکات اموال خویش بپردازند می‌ستاید و به پاداش مضاعف بشارت می‌دهد و هر آن که را که خداوند به خاطر پرداخت زکات اموالش می‌ستاید، به دلیل داشتن آن مال، مذمت و تهدید نمی‌کند.^۱ ابن حجر در پایان سخنان خود راجع به این حدیث چنین می‌گوید: داشتن مالی که به حد زکات نرسیده است گنج نامیده نمی‌شود، زیرا آن مال معاف از پرداخت زکات است. مالی نیز که زکات آن پرداخت شده باشد چنین است، چرا که آن مال، با پرداخت زکات آن، از فریضه‌ای دیگر معاف شده است و دیگر گنج خوانده نمی‌شود.^۲ ابن عبدالبر نیز گفته است که جمهور علما بر این نظرند که گنج مورد نکوهش این آیه، مالی است که زکات آن، پرداخت نشده باشد و حدیثی که ابوهریره از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده است مؤید این قول می‌باشد. در این حدیث، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند:

«اذا ادیت زکاة مالک، فقد قضیت ما علیک».

«هر گاه زکات اموالت را پرداخت نمودی، آن گاه فریضه‌ای را که بر تو واجب

است ادا نموده‌ای».

و تنها افراد زاهدمنشی چون ابوذر رضی الله عنه با این قول جمهور مخالفت ورزیده‌اند.^۳

۵- شاید حدیثی که امام احمد از شداد بن اوس نقل کرده است، علت آن موضع‌گیری‌های سخت‌گیرانه ابوذر راجع به مساله زکات و انفاق باشد. شداد نقل می‌کند که ابوذر احادیثی را که در آن‌ها شدت وجود داشت [و با روحیه او که در بیابان‌های خشک و خشن عربستان می‌زیست سازگارتر بود] می‌شنید و آن گاه به جانب قوم خویش می‌رفت تا آن‌ها را به ایشان ابلاغ نماید. پس از چند روز، رسول خدا صلی الله علیه و آله با احادیثی دیگر از شدت آن احادیث پیشین می‌کاست اما در آن هنگام، دیگر ابوذر، نزد رسول

۱- فتنه مقتل عثمان (۱/۱۰۷).

۲- فتنه مقتل عثمان (۱/۱۰۷).

۳- فتح الباری (۳/۲۷۳).

خدا ﷻ نبود که خود، آن احادیث را بشنود و به همین خاطر، ابوذر، همیشه مواضع سختگیرانه‌ای را در قبال مسایل مختلف اتخاذ می‌کرد.^۱

۶- سخن عثمان که به ابوذر پیشنهاد نمود تا در صورت تمایل، جهت حفظ آرامش و وحدت جامعه، مدینه را ترک گوید، نشان می‌دهد که عثمان به صورتی دوستانه از ابوذر درخواست کرد که از مدینه خارج شود و به هیچ عنوان او را مجبور به چنین کاری ننمود و در عین حال، هیچ مکان خاصی را برای سکونت او در خارج از شهر در نظر نگرفت. به یقین اگر ابوذر از رفتن امتناع می‌کرد، عثمان هرگز او را مجبور به چنین کاری نمی‌نمود، اما ابوذر، مطیع و فرمانبردار خلیفه منتخب مسلمین بود کما این که خود او نیز در اثبات این واقعیت اعلام نمود که اگر عثمان، او را زیر دست غلامی سیه چهره می‌کرد باز از او اطاعت می‌نمود.^۲ در واقع، ابوذر از هر نوع فتنه و آشوب و شورش علیه امام امت و به هم زدن آرامش و امنیت جامعه مسلمانان حذر می‌کرد. ابن سعد در همین زمینه نقل می‌کند که چون جماعتی از کوفیان به ربذه نزد ابوذر رفتند و از او خواستند که پرچم‌دار قیام علیه عثمان شود، او به آنان پاسخی قاطع و دندان‌شکن داد و آن فتنه‌انگیزان را طرد و به آنان اعلام نمود که اگر عثمان او را از مشرق زمین به مغرب زمین تبعید کند باز هم خود را موظف به اطاعت از او می‌داند.^۳

۷- علت رفتن ابوذر از مدینه را می‌توان در بروز زمزمه‌های خطرناکی جستجو کرد که از گوشه و کنار جامعه مسلمین به گوش می‌رسید، منافقان و کینه‌توزان شایعات متعددی را در مورد ابوذر ساخته و پرداخته بودند و قصد داشتند از مواضع ابوذر در قبال جمهور صحابه، او را در برابر خلیفه مسلمین قرار دهند و به این ترتیب شکاف عمیقی را میان صحابه و مؤمنان ایجاد کنند. در این شرایط، عثمان دفع چنین خطری را بر خود لازم می‌دید. او می‌دانست که حضور ابوذر در مدینه، نعمتی است عظیم اما از طرف دیگر می‌دید که حضور او در شهر، بهانه‌هایی را به دست منافقان و فتنه‌انگیزان داده است تا

۱- مسند امام احمد بن حنبل (۱۲۵/۵).

۲- صحیح البخاری (حدیث ۱۴۰۶).

۳- طبقات ابن سعد (۲۲۷/۴).

وحدت امت را خدشه‌دار نمایند و به همین دلیل به ابوذر پیشنهاد داد که در چنین شرایط حساس، مدینه را ترک گوید.

۸- ابوبکر بن عربی در این زمینه چنین می‌گوید: ابوذر مردی زاهد بود و چون می‌دید مردم، به خاطر فتوحات، به زندگی مرفهانه روی آورده‌اند، آنان را سرزنش می‌کرد و به زهد و ورعشان فرا می‌خواند. اما ترک نعمت‌های حلال و مشروع دنیا و پشت کردن به آن‌ها به هیچ عنوان لازم نیست و به همین دلیل بود که میان او و معاویه اختلاف پدید آمد و چون به مدینه بازگشت، باز همان رویه پیشین خود را در پیش گرفت و مردم را به زهد و ورع دعوت می‌کرد و از ثروت و رفاه بر حذرشان می‌داشت. این مسأله و شایعاتی که در این قضیه بر سر زبان‌ها افتاد عثمان را واداشت تا به ابوذر پیشنهاد کند که به خاطر حفظ وحدت امت، مدینه را ترک گوید. به واقع، ابوذر معتقد به روشی ویژه بود که نمی‌توانست در آن شرایط، مردم را در آن شیوه زیستن با خود همراه سازد. هر کس دیگری نیز که چون ابوذر بیانده‌شد، نمی‌تواند خود را با اوضاع و احوال مردم وفق دهد و چون آنان رفتار نماید و بناچار باید گوشه عزلت اختیار کند، یقین که هم ابوذر و هم دیگر صحابه اهل خیر و فضیلت و از مؤمنان صادق و راستین بودند، اما باید دانست که هر کس را توان آن نیست که براساس اندیشه ابوذر عمل نماید، چون او رفتار کند، پیوسته و بیانده‌شد.^۱ ابن عربی در ادامه بحث چنین بیان می‌دارد که در زمان عمر بن خطاب رضی الله عنه نیز، ابودرداء رضی الله عنه که قاضی شام بود و مردی محسوب می‌شد زاهدمنش، چون قصد داشت همان شیوه سختگیرانه عمر را در میان مردمان شام اجرا نماید میان او و معاویه و دیگر بزرگان شام اختلاف پدید آمد، عمر رضی الله عنه نیز بناچار و برای حفظ مصالح امت، او را عزل و به مدینه بازگردانید. تمامی این مسایل، تنها به خاطر حفظ مصالح امت و آرامش و وحدت میان ایشان صورت می‌گرفت و به هیچ عنوان، به مثابه انحراف از دین و یا تخریب شخصیت افراد محسوب نمی‌شد. حقیقت این است که بزرگانی چون ابودرداء، ابوذر، عمر و عثمان از هر نوع انحراف از دین، پاک و مبرا بودند و هر کس

ادعا کند که این عثمان بود که ابوذر را از مدینه تبعید نمود، سخنی به تمام معنا گزاف و دروغ گفته است.^۱

۹- نکته مهمی که باید دانست این است که هیچ یک از صحابه، دیدگاه ابوذر را باطل و نادرست نمی‌دانستند. در واقع، روشی را که ابوذر در پیش گرفته بود، شیوه‌ای صحیح و پسندیده محسوب می‌شد. عثمان نیز هرگز تلاش ننمود که ابوذر را از آن باور خود منصرف کند، بلکه تنها از ابوذر درخواست کرد تا به خاطر حفظ مصالح امت، دیگر مردم را به دلیل روش زندگیشان مورد نکوهش و ملامت قرار ندهد. هیچ روایت صحیح و مستندی که اثبات کند عثمان، ابوذر را از اجتهاد و فتوا منع نمود وجود ندارد.^۲ بخاری نقل می‌کند که ابوذر در مورد پایبندی به اجرای سنت رسول خدا ﷺ چنان بود که بارها و بارها گفته بود که اگر شمشیری را بر گردن او قرار دهند تا از سخنانش باز گردد اگر در آن حال مطمئن باشد که کلمه‌ای از سخنان رسول خدا ﷺ را گفته است بیش از آن که حکم مرگ را در مورد او اجرا کنند بار دیگر آن سخنان را به مردم ابلاغ خواهد کرد.^۳ همچنین بخاری روایت می‌کند که عثمان هیچ‌گاه ابوذر را از فتوا و اجتهاد منع نکرد، چرا که منع صحابه از فتوا و اجتهاد، بدون مشخص کردن زمینه و موضوعی خاص، امری است بس مشکل و گران و تقریباً غیر ممکن.^۴

۱۰- اگر فرض کنیم که عثمان، ابوذر را از هر نوع فتوا و اجتهادی منع نموده بود، باید او را به مکانی می‌فرستاد که دست هیچ فردی به او نرسد، یا به زندان می‌انداخت و یا از ورود او به مدینه ممانعت به عمل می‌آورد، اما برعکس عثمان، ابوذر را در منطقه‌ای سکنی داد که مردمان، بسیاری از آن‌جا عبور می‌کردند، چرا که ربنده، منزل گاهی بود در مسیر حجاج و کاروانیان عراق. از طرف دیگر، ابوذر، به صورت مداوم، به مدینه می‌آمد و در مسجد النبی نماز می‌گذارد. اگر در پیشنهاد عثمان به ابوذر خوب بنگریم آنگاه که به او گفت: «بهتر است که در آن اوضاع و احوال از مدینه خارج شود و در حومه آن

۱- العواصم من القواصم، ص ۷۹.

۲- المدينة المنورة (۲/۲۲۳).

۳- صحیح البخاری (کتاب العلم)، ۱/۲۹.

۴- المدينة المنورة (۲/۲۲۴).

اقامت نماید»، می‌بینیم که ابوذر، ربنده را برای اقامت خود و خانواده‌اش بر می‌گزیند. شایان ذکر است که در آن دوران، منطقه ربنده در جوار چراگاه بزرگ شتران و اسبان بیت‌المال قرار داشت و به همین دلیل، می‌بایست منطقه‌ای پر رفت و آمد و خوش آب و هوا بوده باشد. نقل است که عثمان، گله‌ای از شتران را به همراه دو غلام، به ابوذر سپرد و حقوقی ثابت را برای او و خانواده‌اش تعیین نمود.^۱ طبری در ارتباط با اکاذیب مربوط به انزوا و گوشه‌نشینی شدن ابوذر بیان می‌دارد که این اکاذیب و دروغ‌ها گاه چنان زشت و شنیع می‌باشند که شایسته نیست آن‌ها را بازگو کند.^۲

حقایق به ما می‌گویند که عثمان، ابوذر را تبعید نکرد بلکه این خود ابوذر بود که از عثمان اذن خواست تا از مدینه خارج و به ربنده برود. اما با وجود این حقایق، باز دشمنان عثمان، با جعل روایات چنین وانمود کرده‌اند که این عثمان بود که ابوذر را از مدینه اخراج نمود. نقل است که چون «غالب القطان» از حسن بصری سؤال کرد که آیا عثمان، باعث خروج ابوذر از مدینه شد؟، حسن به او پاسخ داد: معاذالله! عثمان هرگز چنین کاری نکرد.^۳ باید دانست تمامی روایاتی که این اکاذیب را در مورد روابط میان عثمان و ابوذر بازگو می‌کنند، هم از سند ضعیفی برخوردارند و هم متن و محتوای آن‌ها با روایات صحیحی که خروج ابوذر از مدینه را بنا به خواست و میل خود او می‌دانند مخالف می‌باشد و در تضاد با آن‌هاست.^۴ همان‌طور که در تاریخ و روایات نقل می‌کنند عثمان، خود، ابوذر را به مدینه فراخواند تا در کنار او و دیگر صحابه باشد.^۵ حال با وجود این واقعیت، آیا می‌توان پذیرفت عثمان که چنین نیت خیرخواهانه‌ای در سر داشته، قصد تبعید و طرد ابوذر از خود را نماید.^۶ در میان مراجع معتبر و مستند، تنها ابن سعد است که در «الطبقات الکبری» روایتی را نقل می‌کند که در آن بر تبعید ابوذر صحه می‌گذارد. این روایت را مردی بنام «بریده بن سفیان اسلمی» نقل می‌کند که بنا به قول ابن حجر به خاطر

۱- تاریخ الطبری (۲۸۶/۵).

۲- همان (۲۸۸/۵).

۳- تاریخ المدینه، ابن شیهه، ص ۱۰۳۷.

۴- فتنه مقتل عثمان (۱۱۰/۱).

۵- تاریخ المدینه، ص ۱۰۳۶.

۶- فتنه مقتل عثمان (۱۱۱/۱).

داشتن گرایش‌های رافضی مآبانه، چندان نمی‌توان به روایات او اعتماد داشت. حال این پرسش مطرح می‌شود که آیا می‌توان روایات یک رافضی را که در تعارض کامل با روایات معتبر و صحیح است پذیرفت^۱. واقعیت این است که رافضیان با عنوان کردن این ماجرای دروغین چنان عرصه را بر عثمان تنگ کردند که چون شورشیان علیه او سر به عصیان برداشتند، از مهمترین دلایل این اقدام خود را قضیه تبعید ابوذر اعلام نمودند^۲. براساس همین روایت مجعول بود که «ابن مطهر حلی» (هلاک شده سال: ۷۲۶ هـ) در کتاب خود، عثمان را به خاطر این نوع برخورد با ابوذر، مورد ملامت قرار می‌دهد^۳. اما شیخ الإسلام ابن تیمیه با دلایلی متقن و محکم، جوابی قاطع و دندان شکن به این یاوه‌گویی‌های رافضیان می‌دهد و آنان را محکوم می‌نماید^۴. در واقع، باید دانست که سلف صالح، حقایق را کاملاً می‌دانستند و تحت تأثیر این گزافه‌گویی‌ها قرار نمی‌گرفتند. به عنوان مثال، چون از حسن بصری، در مورد تبعید ابوذر سؤال شد، آن را به شدت رد می‌کند^۵، و هرگاه از ابن سیرین همین پرسش را می‌نمودند، او به شدت ناراحت می‌شد و می‌گفت: که عثمان هرگز چنین ستمی را در حق ابوذر روا نداشت بلکه این خود ابوذر بود که ترجیح داد در آن شرایط حساس از مدینه خارج و در جای دیگر سکنی گزیند^۶. همانطور که در طول این گفتار بیان شد، براساس اسناد و روایات صحیح و معتبر، ابوذر چون دید خیل عظیم مردم گرد او جمع می‌شوند و شایعات بسیاری نیز از این رهگذر بر زبان‌ها جاری است ترجیح داد که مدینه را ترک نماید و چون قضیه را با عثمان در میان گذاشت، او به ابوذر پیشنهاد می‌کند که در مناطق اطراف شهر اقامت کند^۷.

۱- فتنه مقتل عثمان (۱/۱۱۱).

۲- فتنه مقتل عثمان (۱/۱۱۱).

۳- منهاج السنة (۶/۱۸۳).

۴- همان (۶/۲۱۷ و ۳۵۵).

۵- تاریخ المدینه، ص ۱۰۳۷، سند این دو روایت، صحیح می‌باشد.

۶- تاریخ المدینه، ص ۱۰۳۷، سند این دو روایت، صحیح می‌باشد.

۷- صحیح البخاری (کتاب الزکاة، حدیث ۱۴۰۶).

دوم: ابوذر تحت تأثیر تفکرات ابن سبأ نبود

سعید افغانی در کتاب «عائشة و السياسة» چنان نقش ابن سبأ را در جریانات اواخر عهد عثمان رضی الله عنه بزرگ می‌داند که تقریباً تمام توطئه‌ها و درگیری‌های میان صحابه را بدو نسبت می‌دهد. او بر این باور است که قضیه ابوذر نیز ماحصل نیرنگ‌ها و ترفندهای شیاطین مکار چون ابن سبأ بود که قدم به قدم آن را پروراندند تا عاقبت درخت منحوس فتنه و اختلاف در سرتاسر بلاد اسلامی ریشه دوانید و به بار نشست. این مؤلف در همین کتاب، معتقد است که ابن سبأ مردی بود بسیار زیرک، تیزبین، دوراندیش، مکار و پنهان کار^۱ او همچنین ابن سبأ را از اعضای جمعیت سرّی «تلمودیه» می‌داند که هدفشان این بود که ارکان دولت اسلامی را به لرزه در آورند و میان امت، آتش فتنه و اختلاف بر افروزند^۲ از طرف دیگر، افغانی بر این باور است که ابن سبأ، در راستای تأمین منافع بیزانس که مسلمانان توانسته بودند سرزمین‌های مهم و حاصلخیز شامات، مصر، شمال آفریقا و جزایر دریای مدیترانه را از چنگال آن خارج نمایند، فعالیت می‌کرد^۳ براساس همین نگرش است که افغانی تأکید دارد که ابن سبأ موفق شد با تحت تأثیر قرار دادن ابوذر، او را در مقابل عثمان قرار دهد. افغانی بر این باور است که ابن سبأ با آن هوش فوق‌العاده‌ی خود و با شناخت دقیقی که از خلق و خوی مسلمانان و صحابه‌ای چون ابوذر به دست آورده بود، توانست به این مهم دست یابد^۴. اما باید دانست که به دلایل زیر، این دیدگاه که ابن سبأ توانست ابوذر را تحت تأثیر خود قرار دهد باطل و نادرست می‌باشد:

الف: هنگامی که معاویه از سخنان و اقدامات ابوذر به عثمان شکایت برد، هیچ سخنی از نقش ابن سبأ و تأثیر او بر ابوذر به میان نمی‌آورد.^۵

ب: ابن کثیر در چند جای کتاب خود به موضوع اختلاف میان ابوذر و معاویه اشاره کرده است اما به هیچ عنوان، از نقش ابن سبأ در این مسأله، سخنی نمی‌گوید.^۶

۱- عائشة و السياسة، ص ۶۰.

۲- عائشة و السياسة، ص ۶۰.

۳- عائشة و السياسة، ص ۶۰.

۴- عائشة و السياسة، ص ۶۰.

۵- تاریخ الطبری (۲۸۵/۵).

۶- البداية و النهاية (۱۷۰/۷-۱۸۰).

ج: در صحیح بخاری، روایتی وجود دارد که به اصل اختلاف میان ابوذر و معاویه اشاره می‌کند اما در این جا نیز نامی از ابن سبأ برده نمی‌شود.^۱

د: در کتب معتبر و مراجع مستند، گفتگو میان ابوذر و معاویه و نیز ماجرای عزیمت ابوذر به منطقه ربذه ذکر شده است اما هیچ اشاره‌ای ولو گذرا به نقش ابن سبأ در این قضایا نمی‌شود.^۲

ه: هر چند طبری، روایتی را به نقل از مخالفان معاویه می‌آورد که در آن به ماجرای ورود ابن السوداء یا همان ابن سبأ به شام و ملاقات او با ابوذر اشاره می‌کند^۳ اما باید دانست که صحّت خود این روایت به علل زیر مورد سؤال است:

* مؤرخان نقل می‌کنند که ابن سبأ از یهودیان ساکن یمن بود که در عهد عثمان، اسلام آورد. او فعالیت‌های خود را نخست از حجاز آغاز نمود که بعدها به دیگر مناطق نیز سفر می‌کند تا عقاید خود را در آن سرزمین‌ها ترویج دهد. اما همین مؤرخان هیچ اشاره‌ای به این مطلب نکرده‌اند که ابن سبأ در حجاز با کسی ملاقات کرده باشد.

* در تاریخ نقل است که ابن سبأ پس از اخراج شدن از بصره، عزم شام می‌کند و در آن جا به فعالیت‌های خراب‌کارانه خود ادا می‌دهد و در همه حال، تلاش می‌نماید مردم را علیه معاویه بشوراند. بدون شک، او پس از ورود به شام، مدتی را صرف شناخت دقیق اوضاع و احوال حکومت و مردمان آن دیار کرده است تا بهتر بتواند برنامه‌ها و نقشه‌های خود را به مرحله اجرا در آورد. حال اگر فرض کنیم او اقدامات و فعالیت‌های خود را از اواخر سال ۳۳ بعد از هجرت آغاز کرده باشد چطور می‌توان تصور نمود که او در شام با ابوذر ملاقاتی داشته و توانسته است در این ملاقات او را علیه معاویه و عثمان تحریک کند، حال آن که اختلاف میان ابوذر و معاویه در سال ۳۰ بعد از هجرت رخ داد و ابوذر در همان سال نیز به مدینه بازگشته و در سال ۳۱ یا ۳۲ بعد از هجرت در منطقه ربذه

۱- صحیح البخاری (کتاب الزکاة، حدیث ۱۴۰۶).

۲- عبدالله بن سبأ و أثره فی الفتنة، ص ۵۱.

۳- تاریخ الطبری (۲۸۵/۵).

وفات یافت. به عبارت بهتر، باید گفت، زمانی که ابن سبأ هنوز در بصره اقامت داشت، ابوذر رضی الله عنه ندای پروردگارش را لبیک گفته و به سرای آخرت شتافته بود.^۱

ابوذر، این صحابی جلیل القدر، مجاهد نستوه و یار با وفای رسول خدا صلی الله علیه و آله هرگز و تحت هیچ شرایطی از افکار و عقاید عبدالله بن سبأ یهودی تبار متأثر نشد. او پس از چند صباحی که در منطقه ریزه اقامت داشت چشم از جهان فرو بست و هرگز در جریانات فتنه، مشارکت نمود^۲ در واقع، او خود، از جمله صحابه‌ای بود که در اجتناب از فتنه و حفظ وحدت و وجوب اطاعت از ولی امر مسلمین، از رسول خدا صلی الله علیه و آله حدیث روایت کرده است^۳ و بارها و بارها، اطاعت و ارادت خود به مقام خلافت رسول خدا صلی الله علیه و آله و امامت مسلمین و نیز محبت خویش به عثمان و دیگر صحابه رضی الله عنهم را اعلام می‌نمود.

سوم: پس از وفات ابوذر، عثمان رضی الله عنه خانواده او را تحت تکفل خویش قرار داد در غزوه‌ی تبوک، به رسول خدا صلی الله علیه و آله عرض کردند که ابوذر به دلیل توقف شترش، از سپاه جا مانده است. رسول خدا صلی الله علیه و آله به یاران فرمود:

«دعوه فإن يك فيه خير فسيلحقه الله بكم، وإن يك غير ذلك فقد أراحكم الله منه».

«او را به حال خود رها کنید که اگر خداوند در او خیر ببیند او را به سپاه ما می‌رساند و در غیر این صورت شما را از شر او راحت کرده است».

از آن طرف، چون ابوذر دید که شترش قصد حرکت ندارد، وسایل خود را برداشت و پیاده و در آن صحرای سوزان، به دنبال سپاه اسلام به راه افتاد. چون سپاه اتراق کرد به رسول خدا صلی الله علیه و آله خبر دادند که مردی از دور به سپاه ما نزدیک می‌شود. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

«کن أبا ذر»

«امیدوارم که او ابوذر باشد». که همین طور نیز شد. آن مرد، ابوذر بود که با مشقت بسیار خود را به سپاه اسلام رسانیده بود با رسیدن ابوذر به جمع مسلمانان، آنان فریاد شوق

۱- المدینة المنورة (۲/۲۲۵).

۲- احداث الفتنة الاولى بين الصحابة في ضوء قواعد الجرح و التعديل، د. عبدالعزيز دخان، ص ۱۷۴.

۳- احداث الفتنة الاولى بين الصحابة في ضوء قواعد الجرح و التعديل، عبدالعزيز دخان، ص ۱۷۴.

بر آوردند و به پیشواز او شتافتند و چون او را نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آوردند، حضرت صلی الله علیه و آله فرمودند:

«رحم الله أبا ذر، یمشي وحده، ويموت وحده، ويُبعث وحده».

«خداوند، ابوذر را مورد رحمت خویش قرار دهد که او به تنهایی حرکت می کند و می زید، به تنهایی می میرد و به تنها محشور می شود»^۱

آن روز که پس از گذشت سالها و در عهد عثمان رضی الله عنه و در دیار ربذه، مرگ ابوذر فرا رسید این سخن رسول خدا صلی الله علیه و آله در مورد او تحقق یافت. ابوذر پیش از رحلت به همسر و غلام خویش وصیت نمود که چون مرد، جنازه او را پس از غسل و کفن کردن، در کنار راه کاروان حجاج قرار دهند و به اولین کاروانی که از آن جا رد می شود بگویند که این جنازه کیست و چون او بمرد، همسر و غلامش چنین کردند و جنازه او را در کنار راه گذر کاروانیان گذاشتند. گویند اولین کاروانی که از آن جا رد می شد از کوفه می آمد و در میان ایشان، عبدالله بن مسعود رضی الله عنه بود. چون او به نزدیک جنازه رسید، از همسر و غلام ابوذر پرسید که این جنازه کیست و چرا او را این جا گذاشته اند و چون بشنید که این جنازه ابوذر، آن صحابی عظیم الشأن، است از شدت تأثر از مرکب به زیر آمد و ساعت ها بر جنازه او اشک ریخت. آن گاه به اطرافیان گفت: حقا که رسول خدا صلی الله علیه و آله راست گفت که ابوذر به تنهایی حرکت می کند و می زید، به تنهایی می میرد و به تنها محشور می شود.^۲

سپس بر جنازه ابوذر رضی الله عنه نماز میت گذارد و او را دفن نمود. چون کاروان قصد عزیمت نمود، دختر ابوذر به ابن مسعود گفت: ابوذر، پیش از مرگ، به ما وصیت کرد که به اولین کاروانی که از آن جا رد شد و او را دفن نمود، سلام او را برسانیم و ما را سوگند داد تا آنان را طعام دهیم. آن گاه که کاروان به جانب مکه به راه افتاد، خانواده ابوذر را با خود به مکه و نزد عثمان بردند و چون عثمان رضی الله عنه از واقعه وفات ابوذر با خبر شد بسیار اندوهگین شد و به همین خاطر، دختر او را تحت تکفل خود قرار داد.^۳ در روایتی دیگر چنین آمده است که چون کاروانیان جنازه ابوذر را دفن کردند، دختر او آنان را به طعام و

۱- السيرة النبوية، ابن هشام (۴/۱۷۸).

۲- السيرة النبوية، ابن هشام (۴/۴۷۸).

۳- التمهيد و البيان في مقتل الشهيد عثمان بن عفان، ص ۸۷.

استراحت در آن منطقه دعوت نمود که آنان نیز پذیرفتند و چون قصد عزیمت نمودند، ابن مسعود به کاروانیان پیشنهاد داد تا در مسیر خود نزد عثمان بن عفان رضی الله عنه روند و در مورد خانواده ابوذر با او به مشورت پردازند. هنگامی که کاروان به مکه رسید، ابن مسعود، عثمان را از قضیه مرگ ابوذر مطلع ساخت. او نیز با اندوه بسیار، در حق او دست به دعا برداشت و از خداوند تعالی برای او طلب آمرزش و رحمت نمود. پس از تمام شدن مناسک حج، عثمان به جانب منطقه ریزه رفته و خانواده ابوذر را با خود به مدینه می‌برد و آنان را تحت تکفل خویش قرار می‌دهد.

فصل ششم

دلایل و مقدمات بروز فتنه شهادت عثمان رضی الله عنه

این فصل دارای دو گفتار زیر می باشد:

گفتار اول: اهمیت مطالعه حوادثی که در جریان فتنه شهادت عثمان رضی الله عنه و پس از آن روی می دادند و بررسی احادیثی که خبر از وقوع این فتنه بزرگ داده اند

گفتار دوم: عوامل و زمینه های بروز فتنه شهادت عثمان رضی الله عنه

گفتار نخست

اهمیت مطالعه حوادثی که در جریان فتنه شهادت عثمان رضی الله عنه و پس از آن روی می‌دادند و بررسی احادیثی که خبر از وقوع این فتنه بزرگ داده‌اند

نخست: اهمیت مطالعه حوادثی که در جریان فتنه شهادت عثمان رضی الله عنه و پس از آن روی دادند

بسیاری از سلف صالح و علمای بزرگ بر این نکته تاکید کرده‌اند که مسلمانان باید از پرداختن به اختلافات و جنگ‌هایی چون جمل و صفین که میان صحابه به وقوع پیوست، اجتناب کنند و از طعنه زدن به شخصیت ایشان و هتک حرمت آن بزرگواران پرهیز نمایند و در عین احترام به جایگاه و منزلت آن، کار ایشان را به خداوند دادگر و عادل بسپارند؛ چرا که آنان مردانی بودند پیشگام در دین و مجتهد و صاحب رأی و نظر در شرع. باید دانست که هر نوع تخریب شخصیت این بزرگان، تخریب خود شریعت اسلام است؛ زیرا این صحابه بودند که دین مبین اسلام و قرآن و احادیث نبی اکرم صلی الله علیه و آله را به دست ما رسانیده‌اند و هر نوع شک در ایمان ایشان، تزلزل در صحت ارکان این دین می‌باشد. از همین روست چون از عمر بن عبدالعزیز رحمه الله سؤال شد که نظر او در مورد اهل صفین چیست؟، او چنین پاسخ گفت: آن جنگ، خونی بود که خداوند تبارک و تعالی، دستان مرا از آغشته شدن بدان حفظ نمود و من نیز نمی‌خواهم که زبانم را بدان بیالایم^۱. نیز چون نزد عالمی همین پرسش را مطرح کردند او در جواب، این آیه را قرائت نمود:

﴿ تِلْكَ أُمَّةٌ قَدْ خَلَتْ لَهَا مَا كَسَبَتْ وَلَكُمْ مَا كَسَبْتُمْ وَلَا تُسْأَلُونَ عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴾ (البقرة: ۱۳۴)

البقرة: ۱۳۴

((به هر حال، جنگ و جدل درباره آنان چرا؟!)) ایشان قومی بودند که مردند و سر خود گرفتند. آنچه به جنگ آوردند متعلق به خودشان است، و آنچه شما فراچنگ

۱- حلیة الأولیاء (۹/۱۱۴)، عون المعبود (۱۲/۲۷۴).

آورده‌اید، از آن شما است، و درباره آنچه می‌کرده‌اند از شما پرسیده نمی‌شود (و هیچ کس مسؤول اعمال دیگری نیست و کسی را به گناه دیگری نمی‌گیرند)).

باید یادآور شد که این اجتناب و پرهیز از پرداختن به اختلافات صحابه تنها مشروط بر این شرط است که این امر منجر به طعن به صحابه و تخریب شخصیت و منزلت آنان شود، اما اگر چنین خطری در میان نباشد و هیچ نوع اهانتی متوجه ساحت پاک صحابه رضی الله عنهم نگردد، در آن صورت پرداختن به این اختلافات و نزاع‌ها بلامانع خواهد بود و می‌توان به مطالعه و تحقیق در دلایل بروز آن حوادث و نیز نتایج این اختلافات و جنگ‌ها در جامعه‌ی صحابه و نسل‌های بعد از ایشان پرداخت، علمائی چون طبری، ابن اثیر، حافظ ابن کثیر و دیگران، در مورد فتنه‌ای که میان صحابه بروز کرد دست به قلم شده‌اند و راجع به این برهه حساس از تاریخ اسلام قلم فرسایی کرده‌اند. دسته‌ای از این مؤرخان، در این میان یک طرف قضیه را تخطئه کرده‌اند و دسته‌ای دیگر هر دو طرف را مسئول آن حوادث دانسته‌اند غافل از این که این بحث‌ها و نتیجه‌گیری‌ها، همه و همه براساس روایات و اخباری است که در آن‌ها راست و دروغ و سره و ناسره، چنان در هم تنیده‌اند که تمیز آن‌ها از یکدیگر کاری است بس سخت و دشوار.^۱

در این جا ما به مهمترین دلایل و عللی خواهیم پرداخت که لزوم مطالعه این برهه حساس و سرنوشت ساز در تاریخ اسلام را بر علما و دانش پژوهان و انسان‌های حق طلب روشن می‌سازد. این دلایل عبارتند از:

۱- باید دانست تألیفات معاصری که به بحث و کاوش در حوادث و جریانات فتنه میان صحابه و تابعین پرداخته‌اند به سه دسته مهم تقسیم می‌شوند:

الف: تألیفاتی که گردآورندگان آن‌ها ریزه خور خوان تفکرات غریبان و خاورشناسان بوده و از روی جهل و یا کینه و نفرت، از زیبایی‌ها و ثمرات عظیم این تاریخ چشم پوشیده و به طعن و اهانت به صحابه و تابعین پرداخته‌اند و به این ترتیب، کاملاً در راستای منافع و اهداف دشمنان اسلام عمل کرده‌اند. این نویسندگان، همان افکار دشمنان کینه‌توزی را منعکس کرده‌اند که با ارائه‌ی تفاسیر و تحلیل‌های ضد و

۱- أحداث وأحادیث فتنه المرح، عبدالعزیز دحان، ۷۹.

نقیض و مغرضانه، ساحت پاک صحابه و تابعین را آماج حملات تند خود قرار داده‌اند تا از این طریق بتوانند ارکان اسلام را متزلزل سازند، ایشان این اختلافات و نزاع‌ها را چونان نبردی سیاسی و حزبی ترسیم کرده‌اند که بر سر کسب مقام و منصب و ثروت به وقوع پیوسته است. آنان صحابه را چنان به تصویر کشیده‌اند که گویا ایشان پس از سال‌ها تحمل مشقات، مجاهدت‌ها، ایثار و تقوا و اخلاص در راه خدا، همه‌ی این فضایل را رها نموده‌اند و همانند دنیاپرستان و شیفتگان مقام و منصب، بر سر جیفه دنیا، به جنگ با هم پرداخته‌اند و از هیچ نوع خونریزی و قتل و غارتی ابائی نداشته‌اند و در این راه و برای رسیدن به آمال و آرزوهای خود، شریعت را زیر پا گذاشته‌اند. از جمله این نویسندگان که پرچم‌دار این شیوه ننگین بوده است طه حسین می‌باشد که در آثاری چون «الفتنة الکبری» که حقیقتاً نیز از نظر عقل نونهالان مسلمان فتنه‌ای بزرگ محسوب می‌گردد، طه حسین در این کتاب‌ها و دیگر نوشته‌های خود، به ساحت صحابه حمله می‌برد و با سخنانی مغرضانه که تنها در راستای خدمت به اهداف دشمنان اسلام و مسلمین است، ایشان را مورد تخطئه قرار داده و آنان را به اتهاماتی واهی و موهوم منتسب می‌کند.^۱ متأسفانه نویسندگان بسیاری نیز همین شیوه کار را در پیش گرفته و چون طه حسین به تحلیل تاریخ اسلام می‌پردازند، بدون شک، چنین نویسندگانی تحلیل‌ها و برداشت‌های خود از تاریخ اسلام را براساس روایاتی که در کتاب‌های مؤرخانی چون طبری و ابن عساکر و دیگران ذکر شده و در آن‌ها حق و باطل و سره و ناسره در هم آمیخته‌اند، بنیان نهاده‌اند. این نویسندگان بدون در نظر گرفتن روش کار آن مؤرخان، همه‌ی روایاتی را که در کتاب‌های ایشان آورده شده‌اند، بدون تشخیص صحت و سقم آن‌ها، مورد استناد قرار می‌دهند و حال آن‌که این نوع نگرش به این کتاب‌های مهم و مرجع، کاملاً نادرست می‌باشد.^۲ از سوی دیگر، این آثار به شدت تحت تأثیر افکار و روایات رافضیان و دیدگاه آنان به تاریخ اسلام قرار دارند^۳ که از قدیم، تمام هم و غم خود را صرف اشاعه اکاذیب و جعلیات در مورد آن و بد جلوه دادن این تاریخ با شکوه کرده‌اند کما این که روایات

۱- أحداث و أحادیث فتنة المرح، ۸۰.

۲- أحداث و أحادیث فتنة المرح، ۸۱.

۳- أحداث و أحادیث فتنة المرح، ۸۱.

واخبار افرادی چون کلبی^۱، ابومخنف^۲ و نصر بن مزاحم منقری^۳ که کتاب معتبری چون تاریخ طبری نیز از گزند آن‌ها در امان نمانده است، آکنده از این نوع نگرش مسموم کننده و مخرب به تاریخ اسلام می‌باشد. در این میان، اگر چه طبری، خود در کتابش روایت‌ها را به خود ایشان استناد می‌دهد و به این ترتیب، میزان اعتبار این روایات را به مخاطب گوشزد می‌نماید، باز، این روایات، آن تأثیر مخرب را در میان نویسندگان و مؤرخان به جا گذاشته‌اند.^۴ از مهمترین کتاب‌های دیگری که از این دست روایات بهره بسیاری برده‌اند می‌توان به تاریخ مسعودی و تاریخ یعقوبی اشاره نمود. استاد محب الدین خطیب، در حاشیه‌ی خود بر کتاب «العواصم من القواصم» ابوبکر بن عربی، در رابطه با اهمیت نقش رافضیان در جعل روایات، چنین می‌گوید: باید دانست که تدوین و نگارش تاریخ اسلام، بعد از سقوط امویان و در دوران خلافت بنی عباس آغاز شد و باطنیان و شعوبیون که در زیر لباس تشیع، نقشه‌های پلید خود را پیاده می‌کردند، نقش بسیار مهمی در از میان بردن اخبار و روایات درست و مخدوش کردن چهره تاریخ اسلام داشته‌اند.^۵

هر فرد پاک طینتی کتاب العواصم من القواصم ابن عربی و حاشیه بی‌نظیر محب الدین خطیب را با دقت مطالعه کند، به خیانت‌ها و فریب‌کاری‌های رافضیان پی خواهد برد که چطور عمر خویش را صرف این کردند تا هزاران صفحه را در جهت مخدوش کردن چهره درخشان بهترین نسل بشر و مشوش نمودن تاریخ اسلام و مسلمین مملو از اکاذیب و جعلیات کنند^۶ و آن‌گاه می‌بیند که همین روایات مجعول و دروغین که سر تا سر تواریخ و کتب حدیث خود ایشان را در بر گرفته‌اند اصل و پایه نوشته‌ها و تحلیل‌های

۱- محمد بن سائب کلبی (۱۴۶د ه) که بنا به قول ابن حبان از سبئیان بود. آنان معتقد بودند که علی نمرده است و به دنیا باز خواهد گشت. میزان الاعتدال (۳/۵۵۸)، الجرح و التعديل، ابن ابی حاتم (۷/۲۷۰).

۲- لوط بن یحیی بن سعید بن مخنف آزدی (۱۵۷د ه) از مردم کوفه بود و بنا به قول ابن عدی از رافضیان و جاعلان روایت محسوب می‌شد.

۳- نصر بن مزاحم بن سیار منقری کوفی (۲۱۲.د ه) که بنا به قول ذهبی از رافضیان بود و جاعل حدیث و به همین دلیل، او را تازیانه زدند. میزان الاعتدال (۴/۲۵۳).

۴- أصول مذهب الشيعة الإمامية، ناصر (۳/۱۴۵۷).

۵- أصول مذهب الشيعة الإمامية (۳/۱۴۵۸).

۶- أصول مذهب الشيعة الإمامية (۳/۱۴۵۹).

خاورشناسان راجع به تاریخ اسلام می‌باشد و آنان نیز براساس همین روایات، احکامی ناعادلانه و نادرست را در مورد تاریخ مسلمانان صادر کرده‌اند و چون خود مسلمانان، با این ایمان و روحیه ضعیفشان، دست به قلم می‌برند، افکار و روش کار غربیان را سرمشق کار خویش ساخته و شبهات آنان را در میان دیگر مسلمانان ترویج می‌کنند. در واقع مطالعه افکار و اندیشه‌های خاورشناسان و ارتباط آن‌ها با عقاید رافضیان، موضوعی است بسیار مهم که مسلمانان می‌بایست به تحقیق و پژوهش فراگیر در آن بپردازند. باید دانست که بهره‌برداری‌های دشمن کافر و مشرک از شبهات و افتراهای رافضیان به اسلام و مسلمین، از قرن‌ها پیش و از دوران ابن حزم (۴۵۶هـ. ش) شروع شده و هر روز بر تأثیر آن افزون می‌گردد و این مساله‌ای است بسیار خطرناک که باید به شیوه‌های گوناگون در برابر آن به مقابله‌ای کارساز پرداخت.^۱

ب: تألیفات دسته‌ای از علما و دانشمندان مسلمان معاصر که هر چند در کل، کتاب‌هایی سودمند می‌باشند اما روش بیان و تحلیل حوادث و اقدامات و مواضع صحابه و تابعین، در بسیاری از مواقع، ناعادلانه و بدور از انصاف می‌باشد. در این میان می‌توان به کتاب‌هایی چون «الخلافة و الملك» مرحوم ابو الاعلی مودودی، «تاریخ الامم الإسلامیه» و «الامام زید بن علی» مرحوم شیخ محمد ابو زهره اشاره نمود. این دو کتاب آخر، مملو از انتقادات تند نسبت به تعدادی از صحابه و نیز حملات شدیدی علیه خلفای بنی امیه می‌باشد، به نحوی که گاه هر نوع خصلت نیک و کارهای مفید ایشان را زیر سؤال می‌برند.^۲

بیقین تحلیل‌ها و تفاسیر این علما براساس روایات و اخبار دروغین رافضیان استوار است و ایشان بدون هر نوع کنکاش عمیقی، چنین روایاتی را پایه و اساس برداشت‌های خود از تاریخ صحابه قرار داده‌اند. از خداوند تعالی می‌خواهیم که ما و این علما و بزرگان را مورد رحمت بی‌پایان خویش قرار دهد و با غفران و عفو بی‌دریغ خود، از سر تقصیرات و اشتباهات ما در گذرد.

۱- همان (۱۴۵۹/۳).

۲- أحداث و أحادیث فتنة المرح، ۸۲.

ج: تألیفاتی که در آن‌ها مؤلفانشان تلاش نموده‌اند روش جرح و تعدیل علمای حدیث را در مورد روایات و اخبار تاریخی به کار بندند و براساس همین شیوه، سند و متن این روایات را مورد بررسی و نقد قرار دهند تا سره و ناسره و راست و دروغ از هم تمیز داده شوند.

در این تألیفات، تلاش شده است تا با مقابله با روایات کذب و دروغ، تفسیری صحیح از تاریخ صدر اسلام که مقام و منزلت و ایمان و مجاهدت‌های صحابه و تابعین باشد، به دست آید.^۱ در میان این آثار می‌توان به کتاب‌های زیر اشاره نمود: ۱- «فی تاریخ الدولة الأمویة» تألیف یوسف العش ۲- تعلیق و حاشیه محب الدین خطیب بر کتاب «العواصم من القواصم» ۳- «عثمان بن عفان» صادق عرجون ۴- «عبدالله بن سبأ و اثره فی احداث الفتنة فی صدر الإسلام» تألیف سلیمان بن حمد العوده ۵- «تحقیق مواقف الصحابة فی الفتنة» اثر محمد محزون ۶- «الخلافة الراشدة» نوشته اکرم عمری ۷- «حقبه من التاريخ» تألیف عثمان خمیس ۸- «المدینة المنوره؛ فجر الاسلام و العصر الراشدی» تألیف محمد حسن شراب.

از این جا معلوم می‌شود که امت اسلام تا چه میزان به چنین تألیفات و تحقیقاتی نیاز دارد تا بتواند به روایات و اخبار دروغینی که در طول تاریخ به پیشینه این امت منتسب شده‌اند پاسخی قاطع و کوبنده دهد و این کار، تنها با مطالعه عمیق و درست حوادث و رویدادهای تاریخ اسلام و غربال و پالایش اخبار و روایات موجود امکان‌پذیر است.^۲

شیخ الإسلام ابن تیمیه در رابطه با اهمیت چنین کاری می‌گوید که: اگر بدعت‌گذاری به ساحت پاک صحابه طعنه زده و به آنان توهین نماید باید با حجت و دلایلی محکم و منصفانه از آن بزرگواران دفاع کرد.^۳ امام ذهبی نیز در همین زمینه نظری دیگر داشته و چنین گفته است: باید کتابهایی را که چنین اکاذیب و جعلیاتی را در خود ثبت کرده‌اند سوزانید. همچنین در ادامه بحث، چنین بیان می‌دارد: همان‌گونه که باید از

۱- أحداث و أحادیث فتنة المرح، ۸۲.

۲- همان، ۸۳.

۳- منهاج السنة (۱۹۲/۳).

پرداختن به اختلافات و جنگ‌های میان صحابه اجتناب نمود می‌بایست این روایات و اخبار کذبی را که در دیوان شعرا و کتاب‌های ادبیات و تواریخ وجود دارند حذف نمود تا دل‌های امت اسلام در برابر مقام و منزلت آن یاران با وفای رسول خدا صلی الله علیه و آله، از هر نوع غل و غش و کینه و نفرتی در امان ماند و تنها عشق و ارادت به آستانه آن بزرگواران را در خود پیروراند^۱ در واقع، ذهبی این نکته بسیار مهم را به امت اسلام گوشزد نموده است که حجم عظیمی از این روایات و اخباری که مقام و منزلت صحابه عظیم الشان را خدشه‌دار می‌کنند ضعیف و در بیشتر موارد، دروغ می‌باشند. اما پیشنهاد این عالم بزرگ مبنی بر این که: «باید کتاب‌هایی را که چنین روایاتی را در خود جای داده‌اند سوزانید و از میان برد» غیر قابل اجراست، زیرا این روایات و اخبار و کتاب‌هایی که آن‌ها را در بر دارند در سر تا سر جهان پراکنده شده‌اند و انتشارات بسیاری اقدام به نشر و اشاعه آن‌ها نموده‌اند و افراد و گروه‌های متعددی، با نیت و اهدافی گوناگون، به ترویج هر چه بیشتر آن‌ها در میان مسلمانان می‌پردازند. تنها کاری که در چنین شرایطی می‌توان انجام داد، تحقیق و پژوهش دقیق و براساس موازین و معیارهای محکم و درست این روایات و اخبار و روشن نمودن ایرادات، تناقضات، ضعف‌ها و دروغ‌های آن‌هاست تا مسلمانان با شناخت این خطر، از هر نوع انحراف در عقاید و افکار راستین اسلام مصون بمانند.^۲

۲- مطالعه و پژوهش در ماجرای فتنه قتل عثمان رضی الله عنه و نیز حوادثی که پس از این واقعه تلخ روی داد، در یافتن علل وقوع چنین حادثه مهمی و میزان تأثیر هر یک از این و عوامل بر روند حوادث مربوطه، بسیار حائز اهمیت است.

خواننده حق طلب، با مطالعه و شناخت حقایق این فتنه، توطئه عظیمی را که این واقعه را به پیش می‌برد و نیز نقش یهودیان مسیحیان، زردشتیان و منافقان در سیر تطورات آن را خواهد شناخت و به این واقعیت مهم پی خواهند برد که خصومت و توطئه‌های دشمنان و کینه‌توزان علیه امت اسلام، همیشه و در طول تاریخ وجود داشته است و این عداوت، همچنان ادامه خواهد داشت.^۳

۱- سیر أعلام النبلاء (۹۲/۱۰).

۲- أحداث أحمادیت فتنه المرح، ص ۸۴.

۳- همان، ص ۸۳.

اصل مهمی که در موفقیت توطئه‌ها تاثیرگذار است بروز زمینه‌های ضعف و اضمحلال داخلی و درونی یک جامعه می‌باشد. با مطالعه دوران صحابه و تابعین می‌توان عوامل ضعف و سقوط دوران با شکوه امت اسلام و همچنین خطراتی را که کیان آن‌را تهدید می‌کنند شناخت و از آن‌ها در جهت اصلاح وضعیت حال حاضر مسلمانان و آگاه نمودن ایشان به آن خطرات و تهدیدات سود جست تا دیگر چنین ذلت بار، در زیر فشار این اوضاع و احوال نابسامان خود و نیز نیرنگ‌ها و توطئه‌های دشمنان دین، کمر خم نکنند.^۱

در واقع با مطالعه دقیق و ژرف حوادث ماجرای فتنه قتل عثمان و نیز وقایعی که پس از آن به وقوع پیوستند می‌توان درس‌ها و عبرت‌های بسیاری را فرا گرفته و آن‌ها را در مسیر اصلاح و اوضاع و شرایط مسلمانان و اعاده خلافتی شریعت‌مدار که تنها براساس قرآن و سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم استوار باشد، چراغ راه پر پیچ و خم خویش نمود.

دوم: احادیثی که خبر از وقوع چنین فتنه‌ای داده‌اند خود دلیلی است بر حکمت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم

احادیث بسیاری وجود دارند که در آن‌ها رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، به اجمال و یا به تفصیل، خبر از وقوع فتنه‌ها و اختلافات و جنگ‌هایی می‌دهند که میان مسلمانان به وقوع می‌پیوندد. این احادیث که گاه به بیان عوامل بروز این فتنه‌ها می‌پردازند و گاه در مورد نتایج حوادثی که در طول آن ماجراها رخ می‌دهند و نیز افرادی که در ایجاد و بروز آن‌ها نقش دارند صحبت به میان می‌آورند، بیشتر در پاسخ به دغدغه‌های صحابه‌ای است که طعم شیرین و گوارای اخوت و وحدت را چشیده‌اند و نگران آن بودند که این نعمت بزرگ پروردگارشان را از کف بدهند و به همین دلیل، از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می‌پرسیدند که آیا این وحدت و برادری همچنان پابرجا خواهد ماند و یا امت از آن محروم می‌شود. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نیز که از طریق اتصال به منبع لایزال وحی، می‌دانست این اتحاد و برادری میان مسلمانان، همچنان تداوم نخواهد یافت، با خبر دادن از وقوع فتنه‌هایی بزرگ در میان امت اسلام، آنان را در جهت مقابله با این مصائب و فتنه‌ها تربیت می‌نمود تا مسلمانان

۱- أحداث و احادیث فتنة المرح، ص ۸۵.

بتوانند در هنگام وقوع آن فتنه‌ها که بنا به تقدیر الهی می‌بایست صورت واقعیت به خود می‌گرفتند و در جریان آن‌ها مؤمنان راستین از مسلمانان دروغین و سست ایمان، معلوم می‌گشتند، بهترین شیوه‌ها را برای رفع خطر آن فتنه‌ها اتخاذ نمایند.^۱

از خلال مطالعه این گونه احادیث، به طور کلی، می‌توان مسایل زیر را استنباط نمود:

۱- رسول خدا صلی الله علیه و آله قصد داشتند تا با آگاه نمودن مسلمانان از وقوع چنین فتنه‌ها و جنگ‌هایی که میان امت روی خواهند داد، آنان را در جهت اتخاذ بهترین راه‌حل و فصل آنان تربیت و آماده کنند.

۲- در این احادیث، گاه به افرادی که باعث شعله‌ور شدن آتش این فتنه‌ها و جنگ‌ها می‌شوند اشاره شده است که در این میان، دستجات و گروه‌هایی وجود دارند که در ظاهر، کاملاً پایبند به دین و حتی نسبت به آن متعصب می‌باشند اما در واقع، ایشان افرادی هستند نابخرد و بدور از راه راست که توان درک کنه مسایل مهم را ندارند.^۲

۳- این فتنه‌ها، جدیت منافقان را به همگان نشان می‌دهند و قلب‌های مؤمنان را از زنگار غفلت و کینه پاک و عاری می‌گرداند، ایمانشان را افزایش داده و ایشان را بر اقامه رکن رکین امر به معروف و نهی از منکر استوارتر می‌کند. در واقع در این فتنه‌ها است که ایمان آن‌ها آزمایش می‌شوند، مردان میدان جهاد شناخته می‌گردند و خیر و فضیلت شناسایی می‌شوند و بدان امر خواهد شد و شر و ضلالت نیز بر همگان هویدا می‌شوند و مورد نهی واقع می‌گردند.^۳

۴- این احادیث، مسلمانان را از این مسأله بر حذر می‌دارد که مبدا دستان خود را به آن فتنه‌ها بیالایند. صحابه نیز چون خبر وقوع این فتنه‌ها را از زبان خود نبی اکرم صلی الله علیه و آله می‌شنیدند و با خبر می‌شدند که در جریان آن وقایع، دسته‌ای از ایشان، مرتکب قتل خواهند شد، دسته‌ای دیگر، شیفته مال دنیا می‌شوند، دسته‌ای هم از جهاد و دفاع از حق

۱- همان، ص ۶۸.

۲- الوحدة الإسلامية، محمد ابوزهره، ص ۱۳۷.

۳- همان، ص ۱۳۶-۱۳۷.

سرباز می‌زنند، ناگاه به خود می‌آمدند و به خویشتن گوشزد می‌کردند که مبادا جزو یکی از دسته‌ها و گروه‌هایی شوند که رسول خدا صلی الله علیه و آله ایشان را از آنها بر حذر می‌داشت و به این ترتیب، خوفی عجیب، سر تا پای وجودشان را فرا می‌گرفت که مبادا به دلیل غفلت، در گرداب این فتنه‌ها گرفتار آیند و این درس بسیار مهمی است، زیرا ترس و خوف، در این نوع از مسایل، بهترین راه نجات افراد از افتادن در دام فتنه‌ها و جار و جنجال دنیاپرستان می‌باشد^۱. ابن تیمیه پس از ذکر چند حدیث مرفوع که خبر از وقوع فتنه‌ها و جنگ‌ها میان مسلمانان می‌دهند، چنین گفته است: این احادیثی که از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده‌اند خبر از جنگ‌ها و اختلافاتی می‌دهند که میان امت اسلام به وقوع می‌پیوندند. در واقع نبی اکرم صلی الله علیه و آله قصد داشته تا با برحذر داشتن مسلمانان از درگیر شدن در آن نزاع‌ها و اختلافات، راه نجات هر که را که خداوند خواهد به او گوشزد نماید^۲.

۵- این احادیث، به بهترین و دقیق‌ترین وجهی، راه‌های نجات از آن فتنه‌ها و اختلافات را به مسلمانان نشان داده است. در واقع، انسان هر چند هم که احتیاط لازم را رعایت می‌کند تا از خطراتی که او را تهدید می‌کنند مصون بماند، گاه به دلیل این که این خطرات کاملاً مشخص نیستند و یا راه‌های گرفتار شدن در آنها آشکار نمی‌باشد، او قادر نیست که ماهیت آن خطرات و راه‌های نجات از آن را بشناسد و ممکن است بدون این که خود بداند، گرفتار و درگیر آن خطرات و تهدیدات شود.^۳

۶- در لابه‌لای این احادیث، گاه عوامل و زمینه‌ها و نتایج و عواقب این فتنه‌ها و نیز مواضعی که مسلمانان باید در برابر آنها اتخاذ نمایند بیان شده است و این، خود، عاملی است موثر که با تبعیت از این سفارشات و رهنمودهای حکیمانه می‌توان از عوامل و زمینه‌های آن فتنه‌ها پیش‌گیری نمود و در قبال حوادث و رویدادهای آنها، موضع درست را اتخاذ کرد. همچنین این احادیث به ما امکان می‌دهند که با دقت و تأمل در عواقب و نتایج حوادث و وقایع، برداشت و فهمی درست و معقول از آنها به دست آورده و حکمی منصفانه و صحیح در مورد آنها صادر نمود.

۱- أحداث و احادیث فتنة المرح، ص ۶۹.

۲- أحداث و احادیث فتنة المرح، ص ۷۰.

۳- همان، ۷۰.

۷- در واقع خود این احادیث، گواهی‌ای دیگر بر حقانیت رسالت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله است، این احادیث نه تنها باعث افزایش ایمان صحابه‌ای شد که این احادیث را شنیده و سال‌ها بعد، محقق شدن آن‌ها را باچشمان سر خود مشاهده نمودند، بلکه ایمان هر مسلمانی را در هر زمان و مکانی، تحت تأثیر خود قرار می‌دهد و به او اثبات می‌کند که فتنه‌ها و جنگ‌هایی که امت به خود دیده است رسول خدا صلی الله علیه و آله قرن‌ها پیش خبر از وقوع آن‌ها داده است.^۱

دکتر عبدالعزیز صغیر دخان، پس از گردآوری و تدوین احادیثی که در رابطه با وقوع فتنه ماجرای قتل عثمان است، در کتاب «احداث و احادیث فتنه الهرج» به مطالعه و پژوهش در آن‌ها پرداخته و صحیح و ضعیف بودن هر یک از آن‌ها را مشخص نموده‌اند. ایشان، در همین کتاب و با استناد به احادیثی صحیح، نتایج زیر را از آن‌ها استخراج نموده‌اند:

۱- فتنه، سنتی است که خداوند عز و جل در تمام امت‌ها اجرا نموده تا ایمان و صداقت ایشان را بیازماید. امت اسلام نیز از این قاعده ثابت، مستثنی نمی‌باشد و تا دنیا دنیاست خداوند، آنان را به انواع فتنه‌های سخت و وحشت‌زای که هیچ کس نمی‌تواند در بحبوحه آن‌ها، حق و باطل و راست و دروغ را از هم تمیز دهد می‌آزماید و تنها مردمانی از این فتنه‌ها و آزمایشات نجات می‌یابند که خود را از گرفتار شدن در آن‌ها حفظ کنند و اینان کسانی هستند که خداوند، آنان را به نور علم و معرفت و سلاح تقوا مجهز نموده و از خواب غفلت و جهل، بیدار نموده و راه حق را بدیشان نشان داده است.^۲

۲- این احادیث بیان می‌دارند که به یقین، میان مسلمانان جنگ‌ها و اختلافاتی رخ خواهد داد کما این که میان صحابه و تابعین و دیگر نسل‌های امت اسلام چنین برخوردهایی به وقوع پیوسته‌اند، اما نکته مهم این‌جا است که مسلمانان باید با شناخت عوامل و زمینه‌های بروز این فتنه‌ها و جنگ‌ها تلاش نمایند در عین

۱- همان، ۷۰.

۲- أحداث و احادیث فتنه الهرج، ص ۳۴۵.

این که به جبران زیان‌ها و خسارات ناشی از آن‌ها پردازند، از شعله‌ور شدن آتش این فتنه‌ها و جنگ‌ها در بلاد مسلمانان پیشگیری به عمل آورند و نباید از دور نشسته و تنها تماشاگر این جنگ‌ها و اختلافات و زیان‌هایی باشند که این حوادث بر سر امت اسلام می‌آورند.

۳- از الطاف خداوند سبحانه و تعالی نسبت به این امت آن است که آن ذات اقدس، به اشکال گوناگون، گناهان امت اسلام را در همین دنیا، محو و نابود می‌کند. خود این فتنه‌ها و جنگ‌هایی که در میان امت به وقوع می‌پیوندند و همچنین تمام مصائب و رنج‌های دیگر چون زلزله‌ها و حوادث غیر مترقبه نیز کفارات گناهان و عصیان این امت می‌باشند که خداوند متعال، از این طریق گناهان امت را محو و زائل می‌کند تا در آخرت، با باری سبک‌تر در دادگاه عدل الهی حاضر شوند.

۴- در چند مورد از این احادیث، به صراحت بیان شده است که زادگاه بیشتر این فتنه‌ها مشرق جزیره العرب می‌باشد کما این که در دوران صحابه و تابعین کوفه و بصره، مرکز فتنه جمل بودند.

۵- در جریان این فتنه‌ها، مردمان دین خود را به متاع بی‌ارزش دنیا می‌فروشدند و این شهوات و امیال و شبهات و شایعات هستند که زمام امورشان را به دست می‌گیرند و در این میان، مسلمانان راستین در رفتار و کردار خود تنها و غریب می‌شوند، در واقع، هر آن کس که به دین راستین چنگ زند و بدان پایبند بماند چونان کسی است که آتش سوزان و یا خاری تیز را به دست می‌گیرد و باید رنج‌ها و تلخی‌های بسیاری را بچشد. این راد مردان، با امید رسیدن به رضوان الهی، مشقات و آزار و اذیت‌هایی را که در راه دین بر حق، از نامردان می‌بینند، به جان و دل می‌خرند و در برابر آن‌ها مقاومتی بی‌نظیر از خود نشان می‌دهند.

۶- در بحبوحه این فتنه و جنگ‌ها، خداوند سبحانه و تعالی دسته‌ای از امت را از گرفتار شدن در گرداب این فتنه‌ها و ریختن خون دیگر مسلمانان حفظ می‌کند. این طائفه تلاش می‌کنند که روابط میان مسلمان را بهبود بخشند و آنان را به همان اصول

و مبادی درست اسلام که همانا وحدت و اخوفت و رأفت و رحمت فی مابین است فراخوانند. بدون شک، این موضع ایشان و اقدامات اصلاح گرایانه‌ی آنان، در آن جاروجنجال گروه‌های متخاصم که هر یک به دنبال تحقق امیال و آرزوهای خود است، امری است عجیب و شگفت‌انگیز که کمتر کسی بدان روی می‌آورد.^۱

۷- در جریان فتنه‌ها، زبان نقش بس خطرناک‌تر از شمشیر دارند. در بیشتر اوقات این زبان است که با بیان کلماتی شرارت‌انگیز، آتش کینه‌ها و نفرت‌ها را در دل‌ها شعله‌ور می‌کند و خصومت‌های پنهان را آشکار می‌نماید و احساسات و عواطف را چنان تحریک می‌کند که فتنه‌هایی ویران‌گر، امت را گرفتار خود می‌سازد.^۲

۸- در طول جنگ‌ها و فتنه‌ها، علم و معرفت از میان مردم رخت بر می‌بندد و این فاجعه، به دلایل مختلفی چون مرگ علما، سکوت و انزوای ایشان برای در امان ماندن از فتنه‌ها و یا پشت کردن مردم به آنان واقع می‌شود. در این شرایط است که مردم، در نبود علما و فرزنانگان، افراد جاهل و نادان را به ریاست خود بر می‌گزینند و آنان نیز با همان جهل خویش، خود و مردم را به ضلالت و شقاوت می‌کشانند. در فتنه‌هاست که روباهان، شیر می‌شوند و کم‌مایه‌ها به سیادت و رهبری و عزت و احترام دست می‌یابند.^۳

۹- در این احادیث، خداوند عز وجل به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم این تضمین را می‌دهد که امت او را با حوادثی چون خشکسالی و بیماری از میان نمی‌برد و نخواهد گذاشت که دشمنانشان، هر چند هم که قدرت و پیشرفته باشند، همیشه بر ایشان مسلط و چیره بمانند اما به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم اعلام نمود که امت او از خطر اختلافات و فتنه‌ها در امان نبوده و همیشه درگیر آن‌ها خواهند بود. در واقع، همین اختلافات و نزاع‌های میان مسلمانان که باعث تضعیف شدن و به هدر رفتن

۱- أحداث و أحادیث فتنة المرج، ص ۳۴۶-۳۴۸.

۲- همان، ص ۳۴۸.

۳- همان، ص ۳۴۸.

- توان و نیروهایشان می‌شود، تنها راهی است که دشمنان اسلام و مسلمین می‌توانند از طریق آن بر امت اسلام چیره شوند و مقدرات و سرنوشت آن را در دست خود گیرند و این ذلت از میان نمی‌رود تا آنکه مسلمانان با وحدت خود و رجوع مجدد به شریعت، قدرت خویش را بار دیگر بازیابند.^۱
- ۱۰- این فتنه‌ها باعث می‌شود فرقه‌ها و دست‌های منحرف بسیاری ظهور کنند و بازار گمراهان و اهل باطل گرم شود.
- ۱۱- بر اثر این فتنه‌ها، اخلاق مردم تغییر می‌کند و فضایل از میان می‌روند، مردم دیگر تمایلی به انجام اعمال نیک و خیرخواهانه ندارند و عداوت و بغض و کینه و حسادت میان ایشان رواج پیدا می‌کند و حق و باطل و راست و دروغ به هم می‌آمیزند.
- ۱۲- در این احادیث، بیان شده است که قبل از وقوع این فتنه‌ها آرامش، امنیت رفاه و آسایش فراگیر مردمان را در بر می‌گیرد به نحوی که هیچ کس در طول مسافرت، از هیچ چیزی احساس خطر نمی‌کند. حال اگر در تاریخ اسلام، خوب بنگریم می‌بینیم که در عهد عثمان رضی الله عنه نیز مردم در امنیت، آرامش و ثروت و رفاه به سر می‌بردند تا آن که فتنه آغاز شد و هرج و مرج، بلاد مسلمانان را در نوردید و آن امنیت و رفاه، جای خود را به ترس و جنگ و فقر داد.
- ۱۳- در جریان فتنه‌ها و جنگ‌ها، فرزنانگان و نخبگان جامعه از میان می‌روند و افراد نادان و کم‌خرد که قادر به تشخیص خبر و صلاح مردم نیستند جای آنان را می‌گیرند.^۲

۱- همان، ص ۳۴۸.

۲- أحداث و احادیث فتنة المرح، ص ۳۴۸.

گفتار دوم

عوامل و زمینه‌های بروز فتنه شهادت عثمان رضی الله عنه

امام زهری در این رابطه چنین گفته است: عثمان، دوازده سال امیر المؤمنین و خلیفه مسلمین بود. در شش سال نخست خلافت او، هیچ کس علیه او اقدامی ننمود. در واقع قریشیان عثمان را بیشتر از عمر دوست می‌داشتند؛ زیرا عثمان بر خلاف عمر - که مردی بود سخت‌گیر و قاطع - نسبت به مردم نرم‌خو بود و آسان‌گیر، اما به تدریج از نیمه دوم خلافت او حوادثی روی داد که مؤرخان، آن‌ها را حوادث فتنه نام نهاده‌اند. این فتنه، سرانجام در سال (۳۵ هـ) به شهادت عثمان منجر شد.^۱ اگر مسلمانان در دوران خلافت ابوبکر و عمر و نیمه اول ولایت عثمان، با هم در صلح و صفا می‌زیستند هرگز هیچ اختلافی میان آنان به وجود نمی‌آمد، اما از اواخر عهد این وحدت، آرام آرام از میان آنان رخت بست و جای خود را به تفرقه میان امت داد و در این میان فتنه‌گران و منافقان مقدمات و زمینه‌های حوادثی را پدید آوردند که نه تنها قتل خلیفه مسلمین را به همراه داشت بلکه امت را در گرداب جنگ‌ها و نزاع‌های متعددی گرفتار آورد.^۲

جامعه مسلمانان در عهد صدیق، فاروق و نیمه نخست خلافت ذی‌النورین، از ویژگی‌های منحصر به فرد زیر برخوردار بود:

۱- جامعه مسلمانان در آن دوران، به تمام معنا، جامعه‌ای اسلامی بود که افراد آن ایمانی عمیق و راسخ به خدا و روز قیامت داشته و کاملاً متعهد و پایبند به تعالیم و دستورات شریعت بودند، جامعه‌ای که افراد آن چنان از گناه و عصیان اجتناب می‌کردند که تاریخ هرگز چنین جامعه‌ای را به خود ندیده بود. در واقع، دین در آن جامعه، خود زندگی بود نه امری زائد و حاشیه‌ای که مردمان، هر از چند گاهی سروقت آنان برونند. دین در چنین جامعه‌ای، تنها انجام مناسک و اعمالی تبعیدی نبود که هم و غم مردمانش فقط این باشد که آن‌ها را به بهترین شکل انجام دهند، بلکه دین، خود اخلاق، افکار، اهداف، ارزش‌ها، روابط اجتماعی، خانوادگی و همسایگی و خویشاوندی آنان را تشکیل

۱- طبقات ابن سعد (۳۹/۱-۴۷) و البداية و النهایة (۷/۱۴۴-۱۴۹).

۲- مجموع الفتاوی (۲۰/۱۳).

می‌داد. دین در این جامعه، اساس خرید و فروش، تجارت، کسب و کار، امانت‌داری و وفاداری بود. بر پایه دین بود که مردمان ثروتمند، فقرا را تحت کفالت خود قرار می‌دادند و همگان خود را مسئول انجام فریضه امر به معروف و نهی از منکر و نظارت بر اعمال و رفتار دولتمردان و والیان می‌دانستند. این معنای این نیست که تک تک افراد این جامعه، همه از چنین خصوصیتی برخوردار بودند، زیرا تحقق این وضعیت در هیچ جامعه بشری امکان‌پذیر نیست. کما این که در جامعه عهد رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز منافقانی وجود داشتند که تظاهر به مسلمان بودن می‌کردند اما در واقع دشمن اسلام و مسلمین بودند. همچنین در آن جامعه افرادی حضور داشتند که ایمانی ضعیف و متزلزل داشته و نه تنها خود را از غزوات و جنگ‌ها پنهان می‌کردند بلکه دیگران را نیز از حضور در میدان کارزار باز می‌داشتند. اما مجموع این افراد آن قدر نبود که بتواند بر مسیر حرکت جامعه عهد رسول صلی الله علیه و آله که به یقین جامعه مؤمنان راستین و مجاهدان فی سبیل الله بود تأثیرگذار باشد و آن را از مسیر خویش منحرف سازد.^۱

۲- جامعه آن دوران، به معنای حقیقی کلمه، یک امت بود که مشترکاتی چون زبان، زمین و منافع افراد آن را به هم پیوند نمی‌داد که این مسایل، روابط انسان‌ها را در عصر جاهلیت به هم مرتبط می‌ساخت، بلکه دین و عقیده مشترک، افراد این جامعه را به هم نزدیک کرده و میان آنان، پیوندی قوی برقرار ساخته بود. این امت، بدون در نظر گرفتن زبان، نژاد، رنگ پوست، جامعه‌ای را پدید آورده بودند که در تاریخ نظیر آن وجود ندارد. در واقع، امت اسلامی، جامعه‌ای است که تنها عقیده و ایمان، میان آن را تضمین می‌کند و هر مسلمانی را با هر نژاد و زبان و رنگ پوستی که داشته باشد در خود حل می‌نماید. این امت، رابطه‌ای برابر و برادرانه میان فاتحان و مردمان سرزمین‌های به تصرف درآمده ایجاد می‌کند که دین، اساس و پایه آن را تشکیل می‌دهد. بی‌یقین دوران صدر اسلام، درخشان‌ترین عصری است که معنای امت، به بهترین شکل آن و براساس مفاهیم والای اسلام تحقق یافت.^۲

۱- کیف نکتب التاریخ الإسلامی، ۱۰۰.

۲- کیف نکتب التاریخ الإسلامی، ۱۰۱.

۳- آن جامعه، جامعه‌ای پایبند به اخلاق بود که آن را از دستورات و رهنمودهای شریعت دریافت می‌نمود. این اصل، تنها منحصر به روابط زن و مرد نمی‌شود، هر چند که سلامت این روابط، مهمترین خصوصیت چنین جامعه‌ای می‌باشد. جامعه آن دوران از هر نوع آرایش زنان، اختلاط مرد و زن، رفتار و گفتاری که شرم و حیا را خدشه‌دار کند و نیز هر نوع فحشائی بدور بود. تنها گاه و بی‌گاه استثنائاتی در این میان بروز می‌کردند که طبیعتاً هیچ جامعه‌ای به طور کامل از این نوع مسایل پاک نمی‌باشد. اما همانطور که بیان شد، اخلاق در این جامعه، تنها به روابط زن و مرد منحصر نمی‌گردید بلکه تمام عرصه‌های سیاست، اقتصاد، جامعه، فکر و بیان را در بر می‌گرفت. حکومت و روابط میان افراد در این جامعه، براساس صدق و راستی، امانت‌داری، وفاداری، اخلاص، تعاون و همکاری و عشق و محبت راستین استوار بود. و از هر نوع عیب‌جویی، تمسخر و تحقیر، غیبت، نامت و سخن چینی و دروغ و افترا مبرا بود.^۱

۴- جامعه آن دوران، جامعه‌ای کوشا بود که به مسایل و اهداف والا اهتمام داشت و از هر نوع مسائل بی‌ارزش اجتناب می‌کرد. این جدیت هرگز به خشونت و عدم انعطاف‌پذیری منجر نشد بلکه چونان روحی حیات‌بخش، همت مردمان را به فعالیت و کار و تلاش و می‌داشت. در عین حال این جامعه، اهتمام خویش را تنها صرف واقعیات محسوس نمی‌کرد و از هر نوع رخوت و بطالت که در جوامع ضعیف، خانه‌ها و خیابان‌های آن‌ها را متعفن کرده‌است و هم و غم افراد آن‌ها، گذراندن اوقات خود است، بدور بود.^۲

۵- در این جامعه، افراد آن همانند سربازان، در هر زمینه‌ای آماده فعالیت بودند. این جامعه، جهاد را تنها در میادین کارزار نمی‌دید، هر چند که جنگ در راه خدا، قسمت اعظم وقت و توان افراد آن را به خود مبذول داشته بود، بلکه در همه عرصه‌ها، تلاش و فعالیت را چونان جهاد می‌دید و همه توان خود را صرف موفقیت در آن زمینه‌ها می‌کرد. افراد این جامعه به گونه‌ای آماده بودند که هر لحظه و بدون این که بسیج نظامی و یا

۱- کیف نکتب التاریخ الإسلامی، ۱۰۲.

۲- کیف نکتب التاریخ الإسلامی، ۱۰۲.

شهری اعلام شود، خودجوش و با انگیزه‌ای بر گرفته از عقیده راستین، مهبای تلاش و کوشش می‌شدند.^۱

۶- آن جامعه، جامعه‌ای محسوب می‌شد که روح عبودیت در تار و پود آن نمایان بود. از این رو، تنها در ادای فرایض و یا نوافل تجلی نمی‌یافت بلکه این احساس، در انجام تمامی اعمال و اقدامات افراد جریان داشت. کار در این جامعه، خود عبادتی است که با روحیه‌ای نشأت گرفته از عبودیت خداوند انجام می‌گرفت؛ حاکمان و والیان این جامعه، معلمان و فقهایی که قرآن و احکام شریعت را به مردم آموزش می‌دادند، بازرگانانی که در خرید و فروشش خدا را در نظر داشتند، همسرانی که به فکر یکدیگر و زندگی مشترکشان هستند، همه و همه در پرتو همین روحیه عبودیت پروردگار به وظایف خویش عمل می‌کردند و هر یک از کارهای خود را عبادت می‌شمردند. این روحیه، در واقع، در راستای عمل به این حدیث رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌باشد که فرمود:

«كُلُّكُمْ رَاعٍ وَ كَلُّكُمْ مَسْئُولٌ عَنْ رَعِيَّتِهِ»^۲

«همه شما در قبال [اوضاع و احوال] دیگر مسلمانان مسئول و پاسخگو هستید.»

این موارد مهمترین و بارزترین ویژگی‌های دوران خلفای راشدین بود که هرچه از دوران حضرت رسول صلی الله علیه و آله دورتر می‌شویم، این خصوصیات را در جامعه، کم‌رنگ‌تر می‌بینیم. همین ویژگی‌های کم نظیر بود که جامعه‌ای چونان جامعه صحابه را به وجود آورد که در کمتر از پنجاه سال توانست سر تا سر سرزمین‌های ما بین اقیانوس اطلس و هند را تصرف نموده و پرچم اسلام را در جای جای این مناطق به اهتزاز در آورد. بدون شک این ویژگی‌ها مهمترین عامل این فتوحات عظیم و نشر اسلام در میان مردمان آن سرزمین‌ها بود که بدون هیچ‌گونه اجبار و اربابی، به دین مبین اسلام گرویدند. بی‌یقین مردمان دیگر سرزمین‌ها چون این خصوصیات برجسته و والا را در میان مسلمانان می‌دیدند، ناخودآگاه آرزو می‌کردند که جزو این امت نیک سیرت می‌شدند.^۳

۱- کیف نکتب التاريخ الإسلامي، ۱۰۲.

۲- کیف نکتب التاريخ الإسلامي، ۱۰۲.

۳- کیف نکتب التاريخ الإسلامي، ۱۰۰.

مطالعه تاریخ صحابه، باید این تأثیر را بر خوانندگان بگذارد که اسلام دینی است قابل اجرا و می‌توان تمامی دستورات و ایده‌آل‌های آن را در جهان بشریت پیاده نمود. باید دانست که اسلام، تنها یک نظریه صرف و یا یک آرزوی دور و دراز نیست که نتوان به اهداف آن دست یافت، بلکه تمامی دستورات و رهنمودهای آن بشرط تلاش و ممارست قاطعانه مردم قابل عملیاتی شدن در جای جای زندگی بشریت می‌باشد. از طرف دیگر، باید به این باور رسید که این دستورات و رهنمودها همانطور که یک بار در دنیا اجرا شدند بار دیگر نیز می‌توان آن‌ها را اقامه نمود، زیرا انسان، همان انسان است و از همان توانایی‌ها و نقصان‌ها برخوردار می‌باشد و اگر توانسته است یک بار به قله سعادت و رستگاری صعود کند بار دیگر نیز می‌تواند چنین کاری را انجام دهد و این تنها راه فتح و ظفر بر تمام جهانیان است کما این که خود قرآن نیز چنین می‌فرماید:

﴿وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُم مِّن بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا وَمَن كَفَرَ بَعْدَ ذَلِكَ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ ﴿٥٥﴾﴾ النور: ٥٥

(خداوند به کسانی از شما که ایمان آورده‌اند و کارهای شایسته انجام داده‌اند، وعده می‌دهد که آنان را قطعاً جایگزین (پیشینیان، و وارث فرماندهی و حکومت ایشان) در زمین خواهد کرد (تا آن را پس از ظلم ظالمان، در پرتو عدل و داد خود آبادان گردانند) همان گونه که پیشینیان (دادگر و مؤمن ملت‌های گذشته) را جایگزین (طاغیان و یاغیان ستمگر) قبل از خود (در ادوار و اعصار دور و دراز تاریخ) کرده است (و حکومت و قدرت را بدانان بخشیده است). همچنین آئین (اسلام نام) ایشان را که برای آنان می‌پسندد، حتماً (در زمین) پابرجا و برقرار خواهد ساخت، و نیز خوف و هراس آنان را به امنیت و آرامش مبدل می‌سازد، (آن چنان که بدون دغدغه و دلهره از دیگران، تنها) مرا می‌پرستند و چیزی را انبازم نمی‌گردانند. بعد از این (وعده راستین) کسانی که کافر شوند، آنان کاملاً بیرون شوندگان (از دایره ایمان و اسلام) بشمارند (و متمرّدان و مرتدّان حقیقی می‌باشند)).

از مهمترین راه‌هایی که می‌توان از طریق آن‌ها به همان خلافت ره یافته بازگشت، شناخت عوامل و زمینه‌هائی است که موجبات زوال آن خلافت را فراهم آورد. در واقع با

شناخت این عوامل، می‌توان از یک طرف راه‌های اجتناب از آن‌ها را پیدا کرد و از دیگر سو، به دنبال دست یافتن به زمینه‌های بازگشت عزت و کرامت امت اسلام بود. ما در اینجا به تفصیل در رابطه با عوامل و زمینه‌های بروز فتنه قتل عثمان رضی الله عنه سخن می‌گوییم. این عوامل عبارتند از:

نخست: رفاه و آسایش

روایت است که رسول خدا صلی الله علیه و آله صحابه را بشارت می‌داد که در آینده‌ای نزدیک از این فقر و رنج شدید رهایی خواهند یافت و خزائن و ثروت‌های دنیا به سمت ایشان سرازیر می‌شود اما همان‌طور که آنان را به صبر و تحمل در برابر فقر و بی‌چیزی فرا می‌خواند یاران را از این بیم می‌دادند که مبادا این ثروت‌ها و املاک، آنان را از اعمال نیک و جهاد فی سبیل الله باز دارد. همچنین آنان را سفارش می‌نمود تا مبادا بر سر متاع دنیا و جاه و مقام زودگذر آن با یکدیگر به جنگ پردازند.^۱ عمر بن خطاب رضی الله عنه نیز با درک عمیق این هشدار، در دوران خلافت خویش، مسلمانان را از رفتن به سرزمین‌های غیر عرب باز می‌داشت تا از مسلمانان در برابر زرق و برق ثروت‌ها و تمدن‌های آنان، حمایت نماید هر چند به دلیل بروز پاره‌ای از مسایل و لزوم حفظ مصالح عامه به تدریج، این ممنوعیت از میان رفت و مسلمانان در سرتاسر سرزمین‌های غیر عرب که به تصرف در آوردند، پراکنده شدند اما با این حال، او همچنان بزرگان صحابه و مهاجرین و انصار را از رفتن به آن سرزمین‌ها و خروج از حجاز باز می‌داشت.^۲ با به خلافت رسیدن عثمان رضی الله عنه و توسعه روز افزون فتوحات در شرق و غرب و سرازیر شدن غنایم و خراج این سرزمین‌ها به بیت‌المال و سهم شدن مردم از این ثروت‌های بی‌شمار آن شرایط عهد عمری به سرعت تغییر کرد.^۳ واضح است که این ثروت عظیم، رفاه و آسایش و به تبع آن پرداختن به امور دنیوی، رقابتی عجیب بر سر آن، میان مسلمانان، بویژه اعراب بادیه‌نشین که از ایمانی راسخ برخوردار نبودند شروع شد. حال اگر به این دسته، مردمان سرزمین‌های به تصرف

۱- أحداث و أحادیث فتنه المرح، ۵۵۹.

۲- همان، ۵۶۵.

۳- همان، ۵۶۵.

در آمده را که خود، پیشتر در میان زرق و برق تمدن‌های بشری می‌زیسته‌اند اضافه نمایم خواهیم دید که این رقابت بر سر ثروت‌ها و لذات دنیوی تا چه حد بوده است و به همین دلیل نیز جای تعجبی ندارد که عثمان بامشاهده این اوضاع و احوال، مردم را از عواقب و پیامدهای سوء این شرایط بترساند و در نامه خود به امت، چنین بگوید: بدانید که سه چیز اگر در کنار هم قرار گیرند امت اسلام را به سوی بدعت و ضلالت سوق خواهند داد و آن‌ها عبارتند از: ثروت و رفاه و آسایش، ازدواج با زنان ملت‌های دیگر که به اسارت شما در آمده‌اند و تبعیت از درک و فهم اعراب بادیه‌نشین و غیر عرب‌ها از قرآن.^۱

حسن بصری در رابطه با تأثیر ثروت و رفاه و آسایش بر ایمان و تقوای جامعه آن روزگار چنین گفته است: من دوران عثمان را درک نمودم^۲ اما با وجود تمام سخنان ناروایی که در مورد او بر سر زبان‌هاست باید گفت: رفاه مردم در آن دوران به حدی بود که در بیشتر اوقات سال، مردم را فرا می‌خواندند تا سهم ایشان از اموال و ثروت‌های بیت‌المال را میانشان تقسیم کنند. یک روز، حقوق و ارزاق را میان مردم تقسیم می‌کردند و روز دیگر چیزهایی مثل روغن و عسل را به مردم می‌دادند. در آن ایام، مردم در رفاه و آسایش بودند، صلح و صفا میانشان برقرار بود و هیچ دشمنی آنان را تهدید نمی‌کرد. اما آنان، بعد از این همه نعمت و خیر و برکت، علیه یکدیگر شمشیر کشیدند که تا امروز ادامه داشته است و به خداوند سوگند این جنگ و نزاع میان اهل اسلام، تا روز قیامت استمرار خواهد داشت.^۳

با ازدواج مسلمانان با زنان ملت‌های دیگر، فرزندان متولد شد که بیشتر آنان، به خاطر نوع تربیت و محیط زندگیشان، به فساد و فحشاء کشیده شدند. نقل می‌کنند اولین رفتار زشتی که در مدینه رواج یافت کبوتر بازی بود و عثمان برای جلوگیری از اشاعه‌ی این رفتار غلط، مردی از بنی لیث را مأمور این کار نمود^۴. همچنین دسته‌ای از مردم شروع به نوشیدن نبید کرده بودند و عثمان مردی را به جانب آنان فرستاد تا با عصا و چوب،

۱- تاریخ طبری (۲۴۵/۵).

۲- حسن بصری متولد سال ۲۲ هجری است. مصحح

۳- البداية و النهایة (۲۲۴/۷).

۴- تاریخ طبری (۴۱۵/۵).

آنان را از این کار باز داد اما چون از این کار زشت دست بر نمی داشتند، عثمان صحابه را فرا خواند و در جلسه‌ای که با آنان داشت تصمیم گرفتند هر کس را که نبیذ می خورد تازیانه زنند عثمان نیز همین کار را نیز انجام داده و چند نفر از ایشان را تازیانه زد. از دیگر اقدامات عثمان این بود که هر فرد شروری را که دستگیر می کرد و یا کسی را که اسلحه به روی مردم می کشید از شهر تبعید می نمود و این اقدام قاطعانه او، باعث اعتراض پدران و خانواده‌های آن افراد می شد^۱ به همین دلیل، عثمان، در خطبه‌ای خطاب به مردم چنین گفت: ای مردم! به من خبر می دهند که دسته‌ای از مردم، در شهر به کارهای زشت و نابهنجاری دست می زنند، بدانید من این اقدامات آنان را نمی پسندم و مجوز چنین کارهای را به ایشان نداده‌ام، من نفس خویش را به افسار تقوا و ترس از خداوند عز و جل رام کرده‌ام و با همان افسار، نفس را در میان نعمت‌های دنیا می رانم، حال یک سر دیگر طناب این ریسمان در اختیار شماست، هر کس آن را بگیرد، او را به راه هدایت و سعادت خواهد برد و هر کس آن را رها کند و از آن جا بماند؛ باید از خیر او گذشت و او را فراموش نمود، بدانید و آگاه باشید که در روز قیامت، با هر نفس، یک سائق و یک شاهد وجود دارد. سائق، او را نزد دادگاه عدل الهی می کشاند و شاهد نیز در مورد اعمال و رفتار و گفتار او شهادت می دهد. پس هر کس که خداوند را برگزید، او را به سعادت بشارت دهید و هر آن کس دنیا را انتخاب نمود بداند که در این انتخابش زیان دیده است^۲. این گونه بود که چون این مرد خدا ترس و این خلیفه ره یافته، بنا به مصالح اسلام و مسلمین، تعزیراتی را علیه فرزندان اغنیا و ثروتمندان که به خاطر ثروت پدرانشان دچار فساد و انحراف شده بودند، اعمال می نمود، آنان در قبال این خدمت بزرگ عثمان به جامعه مسلمین، بر او اعتراض می نمودند و چون دیگر سفلگان، کینه او را به دل گرفتند.

با گسترش قلمرو حکومت اسلامی به اقصی نقاط جهان آن روزگار، در میان خیل عظیم دوستداران فراگیری قرآن، دسته‌ای نیز وجود داشتند که تنها برای به دست آوردن پاداش‌هایی قرآن را فرا می گرفتند که حکومت به آنان اعطا می کرد^۳. این نوع نگرش به

۱- همان (۴۱۶/۵).

۲- تحقیق مواقف الصحابة فی الفتنة (۳۶۱/۱).

۳- الوثائق السياسية فی العهد النبوی و الخلافة الراشدة، ۳۹۲.

قرآن، به تدریج از دیگر بلاد به خود مدینه نیز سرایت نمود. به همین خاطر، عثمان در خطبه‌ای خطاب به مردم، آنان را از شیفته مال دنیا شدن بر حذر می‌دارد. ایشان خطاب به مردم می‌گفتند: مال از این رو به شما داده شده تا از طریق آن، آخرت خود را به دست آورید. خداوند عز و جل دنیا را به شما عطا نکرده است تا شیفته آن شوید. بدانید دنیا فناپذیر است و نابود خواهد شد و این آخرت است که جاودان می‌ماند. پس این امر فناپذیر، شما را در برابر پروردگارتان، عاصی و ناسپاس نسازد و شما را از آخرت ماندگار غافل نگرداند.

از حوادث و مصائب سخت روزگار بترسید و اتحاد خویش را حفظ نمایید و از فرقه فرقه شدن پرهیزید که خداوند چنین می‌فرماید:

﴿وَأَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا وَاذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ أَعْدَاءً فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْوَانًا وَكُنْتُمْ عَلَىٰ شَفَا حُفْرَةٍ مِنَ النَّارِ فَأَنْقَذَكُمْ مِنْهَا كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ﴾ آل عمران: ۱۰۳

(و همگی به رشته (ناگسستی قرآن) خدا چنگ زنید و پراکنده نشوید و نعمت خدا را بر خود به یاد آورید که بدان گاه که (برای همدیگر) دشمنانی بودید و خدا میان دلهایتان (انس و الفت برقرار و آن‌ها را به هم) پیوند داد، پس (در پرتو نعمت او برای هم) برادرانی شدید، و (همچنین شما با بت پرستی و شرکی که داشتید) بر لبه گودالی از آتش (دوزخ) بودید (و هر آن با فرا رسیدن مرگتان بیم فرو افتادنتان در آن می‌رفت) ولی شما را از آن رهانید (و به ساحل ایمان رسانید)، خداوند این چنین برایتان آیات خود را آشکار می‌سازد، شاید که هدایت شوید).

به این ترتیب و در چنین شرایطی بود که چون ثروت مردمان افزایش یافت و نعمت‌های دنیا در اختیار آنان قرار گرفت و توانستند سرزمین‌های بسیاری را فتح نمایند، به خاطر رفاه و آسایشی که نصیبشان شده بود غرق مال و ثروت دنیوی شدند و در مقابل اندرزها و خیرخواهی‌های خلیفه دلسوزشان، بر او خشم گرفته و کینه او را به دل گرفتند.^۱

۱- تحقیق مواقف الصحابة في الفتنة (۱/۳۶۲).

از همین جاست که می‌توان تأثیر رفاه و آسایش را در به وجود آمدن فتنه دید، کما اینکه علت نگارش نامه عثمان به عبدالرحمن بن ربیع را که در منطقه باب الابواب (در بند) قرار داشت در همین راستا بود. عثمان در آن نامه به عبدالرحمن چنین نوشت: همانا رفاه و آسایش، مردمان را ناسپاس و نافرمان کرده است پس بر آنان سخت‌نگیر که ممکن است دچار فتنه و آشوب شوند.^۱ عثمان در آخرین خطبه خویش، مردمان را از دنیا و ثروت‌های آن که در اختیارشان قرار گرفته بود بیم می‌دهد و چنین به آنان می‌گوید: بترسید از این که این دنیای فناپذیر، شما را در برابر پروردگارتان عاصی و ناسپاس گرداند و شما را از آخرت جاودان غافل نماید. از مصائب و حوادث سخت روزگار بترسید و اتحاد خویش را حفظ کنید و از فرقه فرقه شدن پرهیزید.

دوم: گروه‌های تأثیرگذار در تغییرات اجتماعی و فرهنگی عهد عثمان رضی الله عنه

از نیمه دوم خلافت عثمان، به تدریج، تغییراتی عمیق در جامعه عهد او روی داد که کمتر کسی خطر آن تحولات را احساس می‌کرد تا آن که این تغییرات به نقطه اوج خود رسید و در میان فوران گدازه‌های این تحولات شوم، خلیفه‌ی مسلمانان به شهادت رسید.^۲

با توسعه قلمرو اسلامی و به تصرف در آمدن سرزمین‌های دیگر، بافت و ترکیب جمعیتی جامعه مسلمانان و به تبع آن ساختار اجتماعی و فرهنگی آنان دچار تغییرات و تحولات زیادی شد. در واقع با فتح دیگر سرزمین‌ها، مردمان بسیاری را با رنگ‌ها، نژادها، زبان‌ها، فرهنگ‌ها و نظام‌ها، افکار و باورهای گوناگون به زیر سلطه خود درآورد و این خود سبب پیدایش بافتی ناهمگون و نامتناسب در جامعه مسلمانان شد. این وضعیت در مراکز و شهرهای مهم حکومت، چون کوفه، بصره، شام، مصر، مدینه و مکه بیشتر نمود پیدا کرد و به این دلیل بود که سپاهیان اسلام از این شهرها و مناطق عازم میدین جنگ می‌شدند و هنگام بازگشت از فتوحات نیز به همین سرزمین‌ها مراجعت می‌کردند. بسیار پیش می‌آمد که این سپاه، غیر عرب‌ها را که به دلیل مرگ سربازان خود، آنان را جایگزین آن سربازان کرده بودند با خود به این شهرها می‌آوردند و به این ترتیب، اقوامی

۱- همان.

۲- همان.

چون فارس، ترک، کرد، روم، قبط و بربر توانستند حضوری چشمگیر در این مناطق پیدا کنند. از طرف دیگر عرب‌های مسیحی بسیاری در کنار یهودیان در این مناطق سکنی گزیده بودند^۱ و این علاوه بر حضور گسترده‌ی اعراب بادیه‌نشین و عرب‌های ساکن جنوب، شرق و شمال شبه جزیره بود که طبیعتاً اکثریت قریب به اتفاق آنان صحابه نبوده و در مدرسه رسول خدا صلی الله علیه و آله و یا نزد نسل اول صحابه تربیت و تزکیه نشده بودند که مهمترین علت آن را می‌توان اشتغال شبانه‌روز آنان به فتوحات و همچنین کم بودن تعداد صحابه در مقایسه با حجم عظیم آنان دانست. بدین صورت بود که بافت جمعیتی جامعه مسلمانان دچار تغییر شده و گروه‌های مختلفی چون صحابه، اعراب بادیه‌نشین، مردمان سرزمین‌های به تصرف درآمده، آنان که پیشتر و در زمان ابوبکر مرتد شده بودند و یهود و نصاری را در خود جای داد. این تغییر بافت و ترکیب جمعیت، فرهنگ و وضعیت معیشت ایشان را نیز دچار نوسانات بسیاری نمود به نحوی که انواع انحرافات فکری، عقیدتی و اخلاقی در میان آنان رواج پیدا کرده و فضای جامعه بیشتر از گذشته، آماده‌ی قبول شایعات و اکاذیب شد.^۲

۱- تغییراتی که در بافت جمعیتی جامعه پدیدار گشت

الف: این جامعه از قشرهای مختلفی تشکیل می‌شد که از جمله این اقشار، طبقه صحابه و تابعین بود. اما این طبقه از اجتماع، به دلایل گوناگونی چون مرگ، شهادت در میادین جنگ، هر روز کمتر از روز قبل می‌شد. از طرف دیگر بیشتر آنان در سرزمین‌های متعددی پراکنده شده و در یک جا جمع نشده بودند و هر از چند گاهی به خود جزیره العرب و مکه و مدینه باز می‌گشتند.^۳

ب: بیشتر ساکنان سرزمین‌های به تصرف درآمده را خود مردمان آن دیار تشکیل می‌دادند و این به خاطر آن بود که با وجود تصرف آن سرزمین‌ها به دست مسلمانان، مردمان آن بلاد، در شهر و دیار خود باقی مانده بودند. در کنار این اکثریت، اقلیت

۱- دراسات فی عهد النبوة و الخلافة الراشدة، ۳۷۹.

۲- همان، ۳۸۰.

۳- همان، ۳۸۰.

فاتحان نیز حضور داشتند و با وجودی که غلبه فکری، عقیدتی، اخلاقی و زبانی با ایشان بود و سکان قدرت آنان را در اختیار داشتند اما این فاتحان، همچنان اقلیت این سرزمین‌ها محسوب می‌شدند و قدرت و نفوذ پنهان را اکثریت ساکن در این بلاد در اختیار داشتند. همچنین از طرف دیگر مردم این سرزمین‌ها به دلایل گوناگونی چون اسارت و یا تجارت و مسافرت به مناطق نزدیک جزیره العرب و گاه خود حجاز می‌آمدند و در آن‌جا ساکن می‌شدند. در آن زمان هم هیچ قانونی، آنان را از عزیمت به سرزمین‌های دیگر منع نمی‌کرد و گاه از حمایت خود مسلمانان نیز جهت سکونت در داخل قلمرو اسلامی برخوردار می‌شدند.^۱ این غیر عرب‌هایی که در داخل بلاد اسلامی ساکن شده بودند بسیار سریع به طرف فتنه‌ها سوق داده می‌شدند و این به خاطر آن بود که ایشان، از مسلمانان، شکست خورده و سرزمین‌هایشان به تصرف آنان در آمده بود. مهمترین دلایل گرایش شدید غیر عرب‌ها به فتنه و آشوب را می‌توان عوامل زیر دانست:

* جهل و عدم شناخت درست آنان به اسلام. آنان تا چند وقت پیش از این که مسلمانان سرزمینشان را فتح نمایند در کفر به سر می‌بردند و خود را صاحب حکومت و عزت و جلال می‌دانستند که مسلمانان آن‌ها را از ایشان گرفته بودند.

* عدم شناخت و معرفت درست و ژرف نسبت به قرآن و شریعت.

* تعصبات قومی و نژادی.

* بیسببتر ایشان از ترس شمشیر و برای حفظ جان و یا برای فرار از پرداخت جزیه و خراج اسلام آورده بودند اما کینه مسلمانان را به دل گرفته و در پی آسیب رساندن به آنان بودند.

* سوء استفاده منافقان و دنیا طلبان از مسایل فوق، این وضعیت به گونه‌ای بود که آنان جهت تأمین منافع نامشروع خود، بی‌وقفه غیر عرب‌ها را به دلایل مختلف، علیه خلافت، تحریک می‌کردند.^۲

۱- همان، ۳۸۰.

۲- دراسات فی الأهواء و الفرق و البدع، ناصر العقل، ۱۶۱

ج: اعراب بادیه‌نشین نیز چون دیگر مردمان شامل دو دسته انسان می‌باشند: مسلمانان خدا ترس و کافران و منافقان از خدا بی‌خبر، با این تفاوت که خداوند متعال در مورد آنان چنین فرموده است:

﴿الْأَعْرَابُ أَشَدُّ كُفْرًا وَنِفَاقًا وَأَجْدَرُ أَلَّا يَعْلَمُوا حُدُودَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَىٰ رَسُولِهِ ۗ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ﴿٩٧﴾﴾ التوبة: ۹۷

(بادیه‌نشینان عرب، کفر و نفاقشان شدیدتر است از (کفر و نفاق شهرنشینان عرب؛ زیرا سنگدل‌تر و جفاپیشه‌ترند و با اهل خیر و صلاح نشست و برخاست کمتری دارند) و آنان بیشتر سزاوارند که از مقررات و قوانین چیزی بی‌خبر باشند که خداوند بر پیغمبرش نازل کرده است. خداوند آگاه (از احوال بندگان، اعم از مؤمنان و کافران و منافقان، و) حکیم (در کار خود، از جمله تعیین سزا و جزای مردمان) است).

در واقع، این قبیل افراد، به دلیل سکونت در بیابان‌های خشک و طبیعت بی‌رحم، انسان‌هایی هستند قسی القلب، خشن و بد دهن و به همین دلیل، لایق و بلکه قادر به آن نیستند که از شریعت و دستورات خداوند عز وجل درک درستی داشته باشند^۱. از همین رو، این افراد، به سرعت در فتنه‌ها گرفتار می‌آیند. مهمترین عواملی که زمینه این وضعیت را برای اعراب فراهم می‌آورد عبارتند از:

* درک و فهم ناقص و نادرست از دین.
* هرگاه یکی از ایشان، چیزی اندکی از قرآن را فرا می‌گرفت، به خود غرّه می‌شد و گمان می‌برد که با آن علم ناچیز، عالمی بزرگ شده است.
* با علما به خشونت رفتار می‌کردند و حاضر نبودند نزد آنان شاگردی نمایند و از ایشان پیروی کنند.

* تعصبات قبیله‌ای، همچنان سر تا پای وجودشان را فراگرفته بود.
* اینان افراد ساده لوح و نادانی بودند که انسان‌های جاه‌طلب و فرصت‌طلب، براحتی ایشان را فریب داده و در جهت منافع خود از ایشان سوء استفاده می‌کردند.

* اعراب، افرادی تندخو و خشن بوده و از تمدن و برقراری روابط حسنه با دیگران پرهیز می‌کردند. علاوه بر این، آنان نسبت به بیگانگان و آنان که شناختی از ایشان نداشتند کاملاً بدبین بودند.

* تعصب شدید و جاهلانه آنان نسبت به دین، تا آن‌جا سرکشید که بیشتر خوارج از میان ایشان بودند^۱

از طرف دیگر، در میان اعراب، مردانی ظهور کردند که به «قراء» موسوم بودند. البته باید متذکر شد که مفهوم این قراء با منطوق و لفظ آن تفاوت دارد. در لفظ و منطوق، قراء، اصطلاحی است که به جماعتی از مسلمانان اطلاق می‌شود که در امر قرائت قرآن متخصص می‌باشند، اما مفهوم این کلمه بر مصادیق متعددی دلالت می‌کند. به عنوان مثال، در میان اعراب، جماعتی بودند که فهم و درک خاصی از قرآن داشتند. اینان بعدها از جمله خوارج شدند. دسته‌ای از اعراب نیز بدون درک صحیح قرآن، راه زهدی شدید را در پیش گرفتند به نحوی که هرگز نتوانستند خود را با محیط اطراف وفق دهند.^۲ در واقع این قراء نادان، بنا به دلایل زیر، به سرعت جذب فتنه‌ها و آشوب‌ها می‌شدند و قرآن را در خدمت آن بلواها به کار می‌بستند:

* به دلیل شناخت ناچیز و ناقص از دین، این افراد، نسبت به آن دچار غیرتی جاهلانه و بدور از بصیرت می‌شدند. در واقع، این افراد، احساسات و عواطف خود را غیرت نسبت به دین می‌نامیدند و بدون فکر کردن به عواقب و نتایج کارهایشان و بدون درک قواعدی شرعی چون دفع فساد و حفظ منافع اسلام و مسلمین، مرتکب اقدامات ناروا و نابجایی می‌شدند.

* ایشان خود را برتر از علما و پیشوایان دین می‌پنداشتند و بر این گمان باطل بودند که دیگر نیازی به علم و معرفت آنان ندارند و شعار سر می‌دادند که آن بزرگان، انسان‌هایی چون آنان هستند.

* آنان، رهبران خویش را از میان افراد نادان و کم‌خرد انتخاب می‌کردند.

۱- دراسات فی الاهواء و الفرق و البدع، ۱۶۱.

۲- همان، ۳۸۱.

* دنیاطلبان و منافقان، از تعصب و غیرت دینی این افراد سوء استفاده کرده و این به اصطلاح، قراء را با نیرنگ و فریب، در راستای اهداف منحوس خویش به کار می گرفتند.
* این قراء، نسبت به قواعد استدلال و استنتاج و احکام و مسایل فتنه‌ها و بدعت‌ها بی‌خبر و ناآگاه بودند.^۱

د: حضور فعال مرتدین سابق در جامعه

این گروه از افراد که در دوران خود حضرت رسول صلی الله علیه و آله و خلافت ابوبکر رضی الله عنه از اسلام برگشته و علیه کیان آن سلاح برداشته بودند هرگز نتوانستند حلاوت این دین را بچشند و با وجودی که به ظاهر مسلمان بودند اما همچنان به آن تفکرات و رفتارهای قبیله‌ای و جاهلانه پیش از اسلام پایبند ماندند. در واقع این دسته از قبایل یا هرگز دین را به معنای درست آن نشناختند و همیشه در برابر آن موضع می گرفتند و یا شناخت آنان از دین چنان بود که گمان می بردند آن باورها و رفتارهای قبیله‌ای هیچ تضادی با شریعت اسلام ندارد. اگر چه در میان این افراد، بودند کسانی که جزو فضلا و صلحای امت شدند اما با این وجود، فرهنگ غالب بر این قبایل، تطابق با اسلام نداشت.^۲

در عهد عثمان، دسته‌هایی از مرتدین پیشین توانستند نقش بسزایی در جریان وقایع و اتفاق فتنه ایفا کنند و این به دلیل نوع سیاست بازی بود که عثمان برخلاف ابوبکر و عمر در قبال آنان در پیش گرفت. ابوبکر چنان عرصه را بر مرتدین سابق تنگ کرده بود که به هیچ یک از فرماندهان و کارگزاران خود اجازه نمی داد که از توان آن مرتدین در جهاد با دشمنان بهره برند. او خطاب به خالد بن ولید و عیاض بن غنم، صراحتاً اعلام نمود که آنان حق ندارند احدی از مرتدین را در سپاه خود راه دهند تا خود ابوبکر اجازه چنین کاری را ندهد و به این ترتیب، هیچ یک از مرتدین، در جنگ‌های عهد ابوبکر حضور نداشتند.^۳ شعبی نیز در تأیید همین قول چنین گفته است: ابوبکر تا زمان وفاتش، در جنگ‌هایش از هیچ یک از مرتدین کمک نگرفت.^۴ از همین رو تا زمان مرگ ابوبکر

۱- همان ۱۶۳.

۲- دراسات فی عهد النبوة و الخلافة الراشدة، ۳۸۱.

۳- عبدالله بن سبأ و أثره فی أحداث الفتنة، ۱۵۵.

۴- البداية و النهاية (۳۴۷/۶).

دسته‌ای از مرتدین که اسلامشان نیکو شده بود از روبه‌رو شدن با او شرم داشتند. به عنوان نمونه، طلحه بن خولید، که ادعای نبوت نموده بود، چون برای ادای مناسک حج به مکه می‌آمد، هرگز فرصت نیافت که با ابوبکر رویارو شود.^۱ در عهد عمر نیز اگر چه از میزان این محدودیت‌ها کاسته شد اما عمر همچنان با احتیاط شدیدی، با ایشان برخورد می‌کرد. نقل می‌کنند که در مسیر حرکت سپاهیان سعد بن ابی وقاص، قیس بن مکشوح مرادی و عمرو بن معدیکرب، مردم را با سخنان غرای خویش به جنگ تشویق می‌کردند، اما همان‌طور که بیان شد، عمر با احتیاط شدیدی، از محدودیت‌هایی که ابوبکر در قبال مرتدین ایجاد کرده بود، کاست. به عنوان مثال، او دستور داده بود که مرتدین می‌توانند فرماندهی تنها یکصد تن را به عهده گیرند و به همین خاطر، سعد مجبور شد قیس بن مکشوح را تنها با هفتاد نفر به تعقیب ایرانیانی که در نبرد «لیلة الهمیر» به سپاه اسلام شیبخون زده بودند بفرستد.^۲ عثمان پس از به خلافت رسیدن، سیاست ابوبکر و عمر در قبال مرتدین را تغییر داده و آن محدودیت‌ها را حذف نمود. او معتقد بود که گذشت سالیان دراز از دوران جنگ‌های رده، مرتدین را از منجلاب آن رهایی بخشیده است. در واقع، عثمان تلاش می‌نمود تا با دادن فرصت به مرتدین، آنان را از رأفت و رحمت اسلام، برخوردار نماید تا بلکه درونشان اصلاح و از هر نوع کینه و نفرت نسبت به اسلام پاک شود اما متأسفانه این کار نه تنها در مورد آنان مفید واقع نشد بلکه عداوت و خصومت آنان بیشتر ساخته و آن سفلگان را نسبت به اسلام و مسلمین جری‌تر نمود. بی‌یقین مصداق آنان این بیت شاعر است که گفت:

و کنت و عمرو کالمؤمن کلبه فخذشه أنیا به وأظافره^۳

(با وجود خوبی‌های بسیاری که در حق عمرو روا داشتم اما او ناسپاس بود و نسبت به من ظلم کرد) گویا مثل من و او چون فردی است که سگش را با غذا فربه نمود اما سگ، با دندان و پنجه‌های خود، صاحبش را مجروح می‌کرد).

۱- التاريخ الإسلامی (۵۹/۹).

۲- تاریخ طبری (۳۸۲/۴).

۳- عبدالله بن سبأ و أثره فی أحداث الفتنه، ۱۵۷.

مهمترین نتیجه‌ی به کار گرفتن مرتدین در مناصب و مسئولیت‌های شهر کوفه این بود که آنان ایمان مردم و میزان اطاعت و فرمانبرداری آنان نسبت به حکومت را تغییر دادند به نحوی که به خاطر عدم حمایت کوفیان از عبدالرحمان بن ربیع در جنگ با ترکان، او در آن نبرد نابرابر، کشته شد حال آنکه این سردار بزرگ فتوحات، در عهد خلیفه به چنان پیروزی‌های عظیمی دست یافته بود که ترکان در مورد او می‌گفتند: او را فرشتگان یاری می‌دهند.^۱ خود این آزادی‌های فعالیت مرتدین، عامل مهمی شد برای گسترش آشوب‌ها و فتنه‌ها که سرانجام به شهادت عثمان ذی النورین رضی الله عنه منجر گردید. این تأثیر تا آن‌جا بود که در میان قاتلان عثمان، می‌توان نام افرادی از قبایل مرتد چون سودان بن حمران سکونی، قتیبه بن فلان سکونی و حکیم بن جبله عبدی را مشاهده کرد.^۲

ه: یهودیان و مسیحیان

آنان پس از خروج از جزیره العرب در مناطقی چون کوفه و بصره سکنی گزیدند. اینان و بالاخص، یهودیان، در طول سال‌های فتوحات، اوضاع و احوال مسلمانان را زیر نظر داشتند و منتظر فرصتی بودند تا ضربه مهلکی را بر پیکره جامعه مسلمین وارد سازند^۳ در گفتارهای آینده، به تفصیل راجع به تحرکات یهودیان در زمینه‌چینی برای فتنه عظیمی سخن خواهیم گفت.

۲- بروز تغییرات در ساختار فرهنگی جامعه آن روزگار

عامل مهم دیگری که در تغییرات و تحولات اجتماعی عهد عثمان بسیار تأثیرگذار بود، ساختار فرهنگی جامعه آن روز است. با ورود خیل عظیم اقوام و ملل مختلف به درون جامعه مسلمان، جریان خروشان از فرهنگ‌ها، افکار، عقاید و نظام‌ها به درون این جامعه سرازیر شد.

۱- تاریخ طبری (۱۴۶/۵).

۲- عبدالله بن سبأ و أثره فی أحداث الفتنه، ۱۵۷.

۳- دراسات فی عهد النبوة و الخلافة الراشدة، ۳۸۱.

وضعیت، آن‌گاه وخیم‌تر شد که اقلیت فاتح، با وجود پیوندها و روابط گسترده‌ای که با ساکنان سرزمین‌های جدید برقرار کردند و به سکونت در کنار آنان، ازدواج با ایشان، فراگیری زبان آن مردمان، پوشیدن لباس‌های آن دیار و رعایت آداب و رسومشان مبادرت ورزیدند، باز نتوانستند در آن برهه از زمان، مردمان آن سرزمین‌ها را کاملاً تحت تاثیر فرهنگ اسلام قرار دهند و از چشمه جوشان اخلاق و تربیت والای این شریعت ناب، سیراب سازند.^۱ قبایل بادیه‌نشین عرب نیز به همین سرنوشت دچار شدند و اگر چه اسلام توانست برای مدت زمانی مشخص، این قبایل را تحت تأثیر تربیت و تزکیه خود قرار دهد اما با وجود تمام این تلاش‌ها، به دلیل عدم توازن تعداد این مردمان و تعداد محدود بزرگان مهاجرین و انصار که پرچم نهضت تربیت و تزکیه را در دست داشتند امکان تحت پوشش قرار دادن همگان میسر نشد و به این ترتیب، موالیان نتوانستند از آن افکار و باورهای جاهلیت دست بکشند و بر همان بینش‌ها و رفتارهای پیشین خود مانندند. امر مسلم آن است که همگام با حرکت جهاد و نبرد با دشمنان دین، نهضت تربیت و آموزش مفاهیم و معارف قرآن و سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز واجب است تا هیچ‌گونه خلل و تزلزلی در میان صفوف و مسلمانان از یک طرف و از طرف دیگر شکافی میان فاتحان و مردمان آن سرزمین‌ها پدید نیاید که در غیر این صورت صفوف مستحکم مسلمانان از هم می‌پاشد و آن وحدت سیاسی و فکری و عقیدتی از میان می‌رود و این وظیفه خطیر تعلیم و تربیت را باید مبلغان و معلمان آگاه و خردمند، دوشادوش مجاهدان و رزمندگان سپاه اسلام انجام دهند تا توازن میان پیشروی‌های زمینی و نظامی و حرکت فکری و اخلاقی برقرار شود.^۲ اما همانطور که بیان شد با وجود تمام تلاش‌ها و از خود گذشتگی‌ها، به دلیل این که سرعت روند فتوحات در مشرق و مغرب جهان آن روز، بسیار سریع بود به نحوی که در عرض چند سال سر تا سر بلاد عراق و ایران و ماوراءالنهر و هند و شامات و شمال آفریقا به تصرف مسلمانان در آمد توان محدود مبلغان و صحابه قادر نبود در میدان تعلیم و تربیت پا به پای فتوحات جلو برود.^۳ مهمترین دلیل این عدم توازن این بود که

۱- دراسات فی عهد النبوة و الخلافة الراشدة، ۳۸۱.

۲- تحقیق مواقف الصحابة فی الفتنة (۳۵۸/۱).

۳- تحقیق مواقف الصحابة فی الفتنة (۳۵۸/۱).

بیشتر صحابه در میان کارزار کشته شده و تنها جماعتی اندک شمار از ایشان به جای مانده بودند که گرد ایشان را افرادی انگشت شمار را که علاقه‌مند به فراگیری و درک مفاهیم و معارف شریعت بودند فراگرفتند و به این ترتیب طبقه تابعین تشکیل شد. خود این تابعین نیز به دلیل خلوص نیت و شوق شدیدی که به جهاد در راه خدا داشتند در صف مقدم سپاهیان اسلام به نبرد با دشمنان می‌پرداختند و طبیعتاً بسیاری از ایشان نیز چونان صحابه به شهادت می‌رسیدند.^۱ علاوه بر این مسأله، نبود زمان کافی جهت نهادینه کردن مفاهیم و معارف شریعت اسلام در میان مردم، در کنار عوامل دیگر، موجب شد تا بحرانی فکری و عقیدتی در جامعه ظهور پیدا نماید که این، خود باعث گردید تا پایه‌ها و ارکان نظام و دولت متزلزل شوند که نتایج آن را در آشوب‌ها و فتنه‌های اواخر خلافت عثمان می‌توان مشاهده نمود.^۲

۳- ظهور نسل جدید

پس از گسترش فتوحات و انضمام سرزمین‌های جدیدی به قلمرو دولت اسلامی، نسل نوی در جامعه به وجود آمد که از نظر اعتقادات و اخلاق با نسل صحابه کاملاً متفاوت بودند. این نسل که آرام آرام قدرت سیاسی و اجتماعی را تصاحب می‌نمود در دنیایی غیر از دنیای صحابه می‌زیست و از خصوصیات و ویژگی‌های متمایزی برخوردار بود.^۳ اگر مهمترین خصوصیات صحابه را، قدرت ایمان، فهم درست از معارف شریعت و تسلیم بودن در برابر نظام و دولت برخاسته از دستورات قرآن و سنت دانست این ویژگی‌ها در نسل جدید بسیار کمرنگ‌تر از نسل نخستین به چشم می‌آمد. این نسل جدید که در خود آرزوهای دور و دراز بسیاری را جهت به دست آوردن ثروت و مکنّت می‌پروراند، به دلیل دور ماندن از تعلیم و تربیت صحیح اسلامی، همچنان گرفتار تعصبات نژادی و قومی و تأثیر فرهنگ‌ها و باورهای جاهلیت بود. شاید به دلیل زیاد بودن این نسل و نیز سرگرم بودن فاتحان به نبردها و فتوحات، سبب شد تا فرهنگ اصیل اسلام به آنان نرسد.^۴ در واقع

۱- الیمن فی صدر الإسلام، ۳۳۴.

۲- تحقیق مواقف الصحابة فی الفتنة (۳۵۹/۱).

۳- الدولة الأموية، یوسف العث، ۱۳۲.

۴- تحقیق مواقف الصحابة فی الفتنة (۳۵۶/۱).

جامعه مسلمانان، هر چه از عهد رسول صلی الله علیه و آله دورتر می‌شدند، عوامل و زمینه‌های تفرقه و اختلاف در میان ایشان، بیشتر و بیشتر می‌شد^۱ و احتمال هر نوع فتنه و آشوب، افزایش پیدا می‌کرد.

این نسل جدید از تفکرات و نگرش‌هایی برخوردار بود که تضاد بسیار با پیش و نگرش صحابه داشت. اینان، با دیدی دیگر به دنیا و لذائد و نعمت‌های آن می‌نگریستند که با نگرش صحابه که برگرفته از قرآن و سنت بود تفاوت داشت. از طرف دیگر این نسل جدید، به دلیل همان دور ماندن از تعلیم و تربیت صحیح و ریشه‌دار اسلامی، قادر به هضم دیدگاه و تفکرات صحابه نبود و حاضر نمی‌شد آن‌ها را بپذیرد^۲ و به همین دلیل افراد و گروه‌های منحرف و دنیا طلب این نسل جدید، به سرعت جذب فتنه‌انگیزان و غوغا سالاران شدند.

۴- مهیا شدن فضای جامعه برای پذیرفتن شایعات و اکاذیب

با شناخت این بافت ناهمگون و نامتوازن اجتماعی و فرهنگی، جای تعجبی نیست که به دلیل نبود یک هویت واحد و انسجام محکم در میان آحاد این جامعه، فتنه‌انگیزان و منافقان و دشمنان اسلام، بستر مناسبی را برای اشاعه افکار و نگرش‌های باطل خویش و نیز شایعات و جعلیات گوناگون بیابند^۳. شیخ الاسلام ابن تیمیه نیز با تاکید بر این مسأله، چنین می‌گوید: در دوران ابوبکر و عمر، به این دلیل که مردم هنوز عهد رسول خدا صلی الله علیه و آله را به یاد داشتند و از ایمان و تقوای بیشتری برخوردار بودند و هنوز دستور رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرموده بودند: «اقتدوا باللذین من بعدی ابي بکر وعمر» «از دو فرد (خلفای راشدین)؛ ابوبکر، عمر، که بعد از من می‌آیند اطاعت کنید» در گوششان طنین‌انداز بود و در عین حال خلفای مسلمین نیز در اجرای دستورات، قاطعانه‌تر عمل می‌کردند اوضاع آرام بود و با ثبات و امت از هر نوع اختلاف و فتنه‌ای مصون ماند. این دوران، عهد غلبه انسان‌های مؤمن و با اخلاص بر دنیاطلبان و افراد سست ایمان بود اما این تفوق و برتری در اواخر

۱- ذوالنورین عثمان بن عفان، مال الله، ۹۹.

۲- الدولة الأموية، يوسف العث، ۱۳۳.

۳- دراسات فی عهد النبوة والخلافة الراشدة، ۳۸۲.

خلافت عثمان و سر تا سر دوران علی بن ابی طالب، عکس شد و شهوت و هوا و هوس و شبهات، ایمان و یقین هم والیان و امرا و هم مردم را بیالود و آن اخلاص ایشان را تحت الشعاع خود قرار داد. هر چند در این ایام، مردم و دولتمردان، خود را پایبند ایمان و اطاعت از اولوالامر می دانستند اما شائبه هوی و هوس و شک و شبهات، به تدریج از میزان این اعتقاد و اطاعت کاسته و ایشان را به راهی پر لغزشگاه سوق داد که پس هر بوته‌ای دهان باز کرده بود.^۱ این واقعیت تلخ را می توان در این سخن امیرالمومنین علی بن ابی طالب رضی الله عنه دید که چون مردی از او پرسید چرا مردم علیه ابوبکر و عمر نشوریدند اما در مورد شما هر یک به راهی رفته‌اند، ایشان به او چنین پاسخی داد: ابوبکر و عمر بر افرادی چون من حکومت می کردند اما من بر امثال شما حکم می رانم.^۲ عثمان نیز با شناخت دقیق از اوضاع و احوال جامعه آن روز، خطاب به والیان و امرای خویش چنین نوشت: هوشیار باشید که مردم دچار تفرقه شده و به سوی پرتگاه هوی و هوس گام برداشته‌اند. بدانید که علت این تغییرات را نیز در سه چیز باید جستجو نمود. ثروت و رفاه، شهوات و امیالی که شیفته آن ثروت‌ها و لذائذ شده‌اند و کینه‌ها و دشمنی‌هایی که هر لحظه ممکن است طغیان کنند. بهوش باشید که این عوامل هر آن، احتمال دارد که مردم را به عصیان کشاند و آنان را نسبت به حکومت خویش بشورانند.^۳

سوم: عثمان رضی الله عنه بعد از عمر رضی الله عنه به خلافت رسید

با روی کار آمدن عثمان، او سیاست سخت گیرانه و شدید عمر را تغییر و سیاستی ملایم‌تر و مهربانانه‌تر را در قبال مردم در پیش گرفت، او هرگز چون عمر که به شدت و دقت بسیار، نفس خود و نیز دیگر مردمان را زیر ذره‌بین قرار می داد و آنان را محاسبه می نمود، رفتار نمی کرد بلکه تلاش می نمود آن‌جا که حلالی حرام و حرامی حلال نشود و حق هیچ کس ضایع نگردد. تا با روش ملایم‌تر، نسبت به محاسبه و بازخواست مردم رفتار نمود و با عطف و رحمت با ایشان برخورد می کرد. این تفاوت تا بدان حد بود که خود

۱- مجموع الفتاوی ابن تیمیه (۱۴۸/۲۸-۱۴۹).

۲- مقدمه ابن خلدون، ۱۸۹.

۳- التمهید و البیان، ۶۴.

عثمان راجع به روش عمر چنین گفته است: «خداوند عمر را بیمارزد، هیچ کس نمی‌تواند چونان او رفتار نماید»^۱. هر چند در سال‌های نخستین خلافت عثمان، مردم از این شرایط جدید ابراز رضایت می‌نمودند تا آن‌جا که عثمان را مثل رأفت و محبت می‌دانستند، اما به تدریج از این اخلاق نیکو و والای او سوء استفاده نمودند به نحوی که جریان حوادث و پیشامدهای عصر عثمان با روند رویدادهای عهد عمر کاملاً متفاوت بود و میزان برش دستورات و اوامر دستگاه خلافت، کاهش یافت. این تفاوت اقتدار را می‌توان در ماجرای بازداشت مردمانی دید که از فروش ما یملک و مستغلات خود به دولت که قصد داشت مسجد الحرام و مسجد النبی را توسعه دهد امتناع می‌کردند، مشاهده نمود، آن‌جا که عثمان خطاب به این افراد و در نکوهش مخالفت آنان با تصمیم خلیفه چنین گفت: تنها گذشت و آرامش من شما را چنین جسور و نافرمان کرده است.^۲

چون شورشیان و باطل‌گرایان، نیت شوم خود را آشکار کردند و آن فتنه بزرگ را به راه انداختند عثمان با دلایل قاطع و دندان شکن آشکارا و نزد همگان، پاسخ افتراها و انتقادات تند و نادرست آنان داد اما این بد طینتان ناپاک، جز رسیدن به هدف خویش که همانا قتل خلیفه بود. به هیچ چیز دیگری نمی‌اندیشیدند و در این شرایط است که خلیفه امت، درسی دیگر به مردم تاریخ می‌دهد که هرگز از یادها نمی‌رود. او در پاسخ درخواست اطرافیان برای سرکوب آن شورشیان کینه‌توز در کمال گذشت و رأفت چنین گفت: آنان را مورد عفو قرار می‌دهیم و تا زمانی که کار در خور مجازاتی را انجام نداده و کفر راعیان ننموده‌اند در برابر اعتراضاتشان صبر پیشه می‌کنیم و به انتقادات ایشان پاسخ می‌دهیم.^۳

چهارم: خروج بزرگان صحابه رضی الله عنهم از مدینه

عمر بن خطاب رضی الله عنه تا زمان وفات، مانع آن می‌شد که بزرگان قریش و مهاجرین از حجاز خارج شوند مگر با اذن او آن‌هم به صورت محدود و مدت‌دار. چون اعتراض و گلایه

۱- تاریخ طبری (۴۱۸/۵).

۲- تاریخ طبری (۲۵۰/۵).

۳- تحقیق مواقف الصحابه فی الفتنه (۳۶۴/۱).

ایشان به گوش عمر فاروق رضی الله عنه رسید آنان را فراخواند و خطاب به ایشان چنین گفت: بدانید که من از سال‌های نخستین اسلام با آن بوده‌ام و می‌دانم چه مرحله‌ای را گذرانده و به کجا رسیده‌ام. امروز اسلام در مرحله‌ای خطرناک و حساس قرار دارد و خطر ضعف و احتمال و تفرقه و نزاع امت آن را تهدید می‌کند. آیا قریشیان انتظار دارند که عمر درهای بیت‌المال را به روی ایشان بگشاید تا آنان آن را تصاحب نمایند و دیگر بندگان خدا را از سهم خویش محروم سازند؟ اما قریشیان بدانند که عمر زنده است و تا زمانی که من خلیفه هستم نمی‌گذارم یک مثقال از بیت‌المال، به ناحق از گلویش ایشان پایین برود. عمر اینجا است تا نگذارد قریشیان خود را در آتش غضب و انتقام خداوند تعالی گرفتار سازند.^۱ عمر از آن بیم داشت که بزرگان صحابه، با خروج از حجاز، در بلاد مختلف پراکنده شوند و به جمع مال و ثروت و به دست آوردن املاک و زمین مشغول گردند. نقل می‌کنند که چون یکی از ایشان نزد عمر می‌آید و از او درخواست می‌نمود تا اذن حضور در جنگ‌های فتوحات را به او بدهد عمر به او چنین جواب می‌داد: تو در غزوات رسول الله صلی الله علیه و آله و وظیفه خود را انجام داده‌ای اما امروز صلاح تو در آن است که تو و دنیا یکدیگر را نبینید.^۲ اما عثمان، سیاستی برخلاف عمر در پیش گرفت و به بزرگان صحابه اجازه داد تا به دیگر نقاط عزیمت کنند. شعبی در این رابطه چنین گفته است: با به خلافت رسیدن عثمان رضی الله عنه، او به قریشیان و صحابه اذن داد تا به دیگر بلاد و سرزمین‌ها عزیمت کنند. با ورود آنان بدان سرزمین‌ها، مردمان بسیاری گرد ایشان جمع شدند. در واقع، مردم عثمان را به خاطر آن سیاست‌های ملایم خویش، بیشتر از عمر رضی الله عنه دوست می‌داشتند.^۳ نتیجه این سیاست آن شد که دسته‌ای از قریشیان در بلاد مختلف، ما یملک فراوانی را به دست آورند و همین عامل، سبب گردید مردمان زیادی گرد آنان جمع شوند.^۴ روایت می‌کنند که چون عثمان اذن خروج از حجاز را به قریشیان و بزرگان داد، دسته‌ای از آنان به سرزمین‌های دور و نزدیک عزیمت نمودند. با حضور ایشان در آن

۱- تاریخ طبری (۴۱۳/۵).

۲- تاریخ طبری (۴۱۴/۵).

۳- تاریخ طبری (۴۱۴/۵).

۴- تاریخ طبری (۴۱۴/۵).

سرزمین‌ها مردمان بسیاری گرد ایشان را فرا گرفتند. در این میان آنانی که در اسلام از سابقه و اعتبار و منزلت بالایی برخوردار نبودند به این بزرگان ملحق شدند و آنان را به کسب املاک و زمین‌های متعدد تشویق و ترغیب کردند. این قبیل افراد چنین اعتقاد داشتند که چون این مردان بزرگ و بنام، زمین‌ها و مایملک بسیاری به دست آورند مردم آنان را بهتر خواهند شناخت و از همین رو گرد ایشان جمع می‌شوند تا از مزایای مال و ثروت آنان بهره‌مند شوند و این نخستین خدشه‌ای بود که بر پیکر اسلام وارد شد و نخستین فتنه‌ای را که در میان مردمان ظهور کرد همین مسأله می‌دانند.^۱

پنجم: تعصبات جاهلیت

ابن خلدون در تاریخ خویش در مورد تأثیر تعصبات قبیله‌ای جاهلیت چنین گفته است: چون حکومت اسلام توانست ارکان خویش را استوار نماید و سرزمین‌های بسیاری را فتح کند، عرب‌های فاتح در مناطقی چون بصره، کوفه، شام و مصر که مرز شبه جزیره با دیگر سرزمین‌های به تصرف در آمده محسوب می‌شدند سکنی گزیدند. در میان ایشان، تنها مهاجرین و انصار و دیگر صحابه و نیز قریش و مردمان حجاز بودند که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را درک نموده و به راه و روش او اقتدا می‌کردند اما دیگر عرب‌ها چون قبایل بنی بکر بن وائل، عبدالقیس، ربیع، ازد، کنده، تمیم، قضاعه و دیگران از این نعمت، بی‌بهره بودند. اینان که در جنگ‌های فتوحات، نقش فعال ایفا نمودند نتایج آن را حق خود می‌دانستند. از طرف دیگر ایشان، چون از تعلیم و تربیت ژرف اسلامی و درستی برخوردار نبودند، همچنان نسبت به حقانیت رسالت حضرت محمد صلی الله علیه و آله، قرآن و دیگر معارف شریعت، دچار تردید و حیرت بودند و چون حرکت خروشان فتوحات، متوقف شد و سلطه همه جانبه حکومت، جایگزین آن جنگ‌ها و لشکرکشی‌ها گردید، این قبایل بادیه‌نشین، احساس کردند که ریاست و مدیریت حکومت، در انحصار مهاجرین و انصار و قریش قرار گرفته و آنان از مقام‌ها و مناصب، بی‌بهره مانده‌اند. این احساسات جاهلی، جان‌های این مردمان را از اطاعت کارگزاران حکومت باز داشت و به این ترتیب، اولین گرایش فتنه‌انگیز در میان مسلمانان بروز پیدا کرد. این رویدادها و حوادث که با دوران

۱- تاریخ طبری (۴۱۴/۵).

خلافت عثمان مصادف بود در ابتدا با انتقاد و ایراد از والیان و عدم اطاعت از آنان و درخواست عزل و برکناری ایشان آغاز شد اما به تدریج به اعتراض علیه خود عثمان و خلافت او انجامید تا آنجا که از عثمان خواستند تا از مقام خویش استعفا دهد و والیان و امرای خود را بر کنار سازد. اما چون عثمان رضی الله عنه، هیأت‌های تحقیق و تفحصی را به بلاد مختلف فرستاد تا از حقیقت این جریانات اطلاع حاصل نمایند روشن شد که تمام این انتقادات و اعتراضات، تنها هیاهو و جاروجنجال افراد و گروه‌های ستیزه‌جو و غوغا سالار می‌باشد.^۱

ششم: توقف روند فتوحات

در اواخر خلافت عثمان رضی الله عنه به دلیل وجود موانع انسانی و طبیعی متعدد، روند فتوحات در اقصی نقاط قلمرو خلافت، متوقف شد. این مسأله باعث بروز شایعات و اکاذیب بسیاری در میان مردم و بالأخص اعراب بادیه‌نشین گردید. آنان چنین شایع می‌کردند که عثمان بنا به میل و خواست خود، زمین‌های فتوحات را در میان اطرافیان تقسیم نموده و دیگران را از آن‌ها محروم ساخته است.^۲ این دروغ‌ها و افتراها، تأثیر شگرفی بر روحیه اعراب بادیه‌نشین گذاشت که به دلیل توقف جنگ‌ها و فتوحات، اوقات خود را به خوردن و خوابیدن می‌گذراندند و یا به گوش دادن به شایعات و حرف و حدیث‌های مربوط به عثمان و والیان او سپری می‌کردند. عثمان، از بزرگان صحابه و والیان و امرای خود درخواست نمود که برای حل این مسایل، راهکارهایی ارائه دهند. در این میان عبد الله بن عامر که مردی دانا و از بزرگان و اهل رأی بود پیشنهاد داد جنگ نگه دارد تا دیگر دست از این هیاهو و جاروجنجال‌های ناروا بکشند.^۳ در واقع، تنها راه حل نیز همین بود؛ زیرا از این قبیل افراد که شناخت درست و عمیقی از دین نداشتند و از تزکیه و تربیت دینی و اسلامی بی‌بهره بودند انتظار هر نوع رفتار نادرست و ناپسندی را می‌توان داشت و تنها یک تلنگر کافی بود تا این اعراب، سر به شورش بر آورند و فتنه‌ها و آشوب‌های بسیاری

۱- تاریخ ابن خلدون (۲/۴۷۷).

۲- تحقیق مواقف الصحابة فی الفتنة (۱/۳۴۴).

۳- تاریخ طبری (۲/۳۴۰).

را ایجاد نمایند و عملاً نیز چنین شد و فتنه‌انگیزان و منافقان، با ترفندهای زیرکانه، از این خصلت ناپسند اعراب نهایت بهره‌برداری را نموده و آنان را درگیر فتنه‌ها و آشوب‌های عظیمی ساختند.^۱

هفتم: برداشت نادرست از مفهوم ورع

ورع، در شریعت امری است خوب و پسندیده و آن عبارت است از امتناع از امور حلال و مباح تا از خطر هر نوع حرام و گناهی در امان ماند. در واقع، ورع عبارت می‌باشد از این که در راه خداوند و به خاطر او از امور جائز اجتناب ورزید. این مسأله، مربوط به خود افراد است و نمی‌توان دیگران را بدان مجبور نمود. اما خود ورع، انواع و اقسامی دارد که خطرناک‌ترین آن‌ها ورع افراد نادان و جاهلی می‌باشد که امری حلال و واجب را حرام می‌کنند؛ و این همان ورعی است که دسته‌ای از اصحاب فتنه در آن گرفتار آمدند.^۲ دشمنان دین نیز با سوء استفاده از این افراد آنان را در راستای اهداف خویش به کار بستند. این قبیل افراد که ورعی جاهلانه و خلاف شریعت را در پیش گرفته بودند اقدامات جائز و مطابق شریعت و یا مصلحت‌آمیز عثمان را خروج از دین و سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله و خلفای پیشین می‌دانستند. آنان چنان در این تفکرات خود پیش رفتند که خون عثمان را مباح دانسته و در قتل او مشارکت نمودند. این ورع خطرناک و جاهلانه را امروز نیز می‌توان در میان مسلمانی دید که احکام و قوانین شریعت را بر اساس امیال و تفکرات باطل خود و یا از دریچه‌ی آداب و رسوم خویش می‌سنجند.^۳

هشتم: جاه طلبی‌های افراد

۱- تحقیق مواقف الصحابة في الفتنة (۱/۳۵۳).

۲- الأساس في السنة (۴/۱۴۷۶).

۳- احداث و احادیث فتنه المرح، ۵۱۷.

در نسل دوم مسلمانان که شامل فرزندان صحابه می شدند خود را لایق و درخور کسب مقامات و مناصب عالیه حکومتی می دانستند اما درهای ورود به این جایگاه را به روی خویش بسته می دیدند و به همین دلیل و برای به دست آوردن فرصت های مناسب، در هر جریانی که احتمال تغییر آن وضعیت را امکان پذیر می کرد مشارکت می نمودند. بدون شک مطالعه و پژوهش در موضع گیری ها و فعالیت های این نسل در حوادث مختلف، در شناخت بهتر حقایق، بسیار حائز اهمیت است.^۱

نهم: توطئه دشمنان کینه توز

از همان دوران رسول خدا صلی الله علیه و آله، منافقانی به ظاهر، اسلام آوردند که همیشه و در هر موقعیتی در پی ضربه زدن به تنه این درخت مبارک بودند. اینان که از هوش و ذکاوت بالایی نیز برخوردار بودند تلاش می کردند با شناخت نقاط ضعف امت اسلام، آن را نقطه آغازین یک فتنه و آشوب سازند و در این راه نیز، همیشه بودند جاهلان و افراد سست ایمانی که گوش به یاوه گویی ها و دروغ های آنان می دادند و سخنان ایشان را باور می کردند.^۲ در کنار این منافقان، به تدریج، جبهه ی خطرناک دیگری متشکل از یهودیان، مسیحیان و غیر عرب هایی شکل گرفت که خصومت و کینه آنان نسبت به اسلام و حکومت آن، آشکار بود. این گروه ها همیشه تلاش می کردند تا از هر فرصتی برای ضربه زدن به اسلام و مسلمین سوء استفاده نمایند و در این راه نیز از هیچ اقدامی فروگذار نبودند. بهترین این فرصت ها، مواقعی بود که خلیفه، یکی از والیان خود در شهرها و مناطق مهمی چون بصره، کوفه، مصر و مدینه را به دلیل انجام رفتاری در خور حد و تعزیر، مجازات می نمود. در این هنگام این گروه ها و دیگر دشمنان، در بوق و کرنا می زدند و تمام توان خود را به کار می بستند تا فتنه ها و آشوبی به پا کنند و مشروعیت نظام خلافت را زیر سؤال برند. در میان این گروه ها مردمانی چونان به غوغا سالاری و فتنه انگیزی شهرت یافتند که هر کس با ایشان برخوردی داشت آنان را غوغا سالار،

۱- الأساس فی السنة (۴/۱۶۷۶).

۲- الأساس فی السنة (۴/۱۶۷۶).

جنگ طلب، گرگان درنده خو^۱، سفله و پست^۲، جاهلان و نادانانی که از دین شناختی ندارند، ارادل و اوباش^۳ هرج و مرج، قلمداد می نمودند.^۴

آنان بد طینتانی بودند که کاملاً در اختیار شیاطین روزگار قرار داشتند^۵ و در جهت تأمین منافع شوم آنان گام می نهادند. در اسناد و مدارک تاریخی به هنگام سخن گفتن راجع به این شورشیان و غوغاسالاران، بارها و بارها سخن از فردی بنام عبدالله بن سبأ به میان آمده است. این مرد از یهودیان یمن بود که بنا به دلایلی اسلام آورد. در آن زمان، هیچ کس خطر این مرد را احساس نمی کرد. او در بیشتر شهرهای مهم قلمرو اسلامی به سیاست می پرداخت و در صدد بود تا مقدمات نیت شوم خویش را فراهم آورد.^۶ ما در صفحات بعد، راجع به این شیطان مجسم، صحبت خواهیم نمود.

دهم: نقشه‌ها و تدابیر زیرکانه فتنه‌انگیزان علیه عثمان رضی الله عنه

همان‌طور که گفتیم، در اواخر عهد عثمان، اوضاع و احوال جامعه به گونه‌ای بود که مردم پذیرای هر نوع افترا و دروغی بودند. فتنه‌انگیزان و غوغاسالاران نیز که در ابتدا به بهانه‌ی امر به معروف و نهی از منکر، والیان و امرای دستگاه خلافت را مورد انتقادات شدید و گاه اتهامات ناروا قرار داده بودند به تدریج نوک پیکان حملات ناجوانمردانه خود را به سوی شخص خلیفه مسلمین گرفته و به او افترا و دروغ می بستند. مهمترین انتقادات و اتهاماتی که متوجه خلیفه بود می توان در پنج حوزه زیر خلاصه و طبقه‌بندی نمود:

- ۱- اقداماتی که عثمان، پیش از به خلافت رسیدن انجام داده بود، مانند عدم حضور در تعدادی از غزوات و موقعیت‌های حساسی چون حدیبیه.
- ۲- سیاست‌های مالی عثمان، چون شیوه پرداخت دستمزدها.

۱- دراسات فی عهد النبوة و الخلافة الراشدة، ص ۳۹۲.

۲- دراسات فی عهد النبوة و الخلافة الراشدة، ص ۳۹۲.

۳- دراسات فی عهد النبوة و الخلافة الراشدة، ص ۳۹۲.

۴- طبقات ابن سعد (۳/۷۱).

۵- تاریخ طبری (۵/۳۲۷).

۶- دراسات فی عهد النبوة و الخلافة الراشدة، ص ۳۹۴.

۳- سیاست‌های اداری او چون به کار گماشتن خویشان و نزدیکان و نیز شیوه او در انتصاب والیان و امرا.

۴- اجتهادات و فتاوی او در خصوص قصر نماز چهار رکعت، توسعه مسجد الحرام و مسجد النبی و تدوین مصحف واحد قرآن.

۵- نوع رفتار او با صحابه‌ای چون عمار، ابوذر و ابن مسعود^۱

در مورد هر یک از مسایل فوق، در جای خود سخنی گفتیم و تنها حقیقت رابطه عثمان و عمار می‌ماند که آنرا در فرصتی مناسب تبیین خواهیم نمود. با وجودی که موج اتهامات دروغین علیه عثمان و عملکرد او، چه در دوران حیات آن حضرت و چه در لابه‌لای روایات و اخبار، بسیار زیاد و همه جانبه بود اما هرگز تا بدان حد نرسید که مرگ او را توجیه نماید.

تمام روایات و اخباری که از افراد مجهول و با اسناد ضعیف نقل شده‌اند و در منابع کتب تاریخی چون تاریخ طبری ثبت گردیده‌اند حقایق و واقعیات تاریخ خلفا و پیشوایان دین، به خصوص جریان فتنه‌ها و اختلافات را چنان در هاله‌ای از ابهام فرو برده‌اند که درک درست از آن تاریخ را بس دشوار می‌نمایاند. در واقع این جعل روایات، در راستای اهداف غالیان و منحرفان از دین قرار دارد که تلاش دارند چهره درخشان صحابه را مشوه و زشت نشان دهند. عثمان نیز با درک این فتنه و زمینه‌های بروز آن، در نامه خود خطاب به امرا و والیان، رفاه و وفور نعمت، رواج و تبعیت از هوی و هوس و وجود کینه و نفرت در میان مردم را مهمترین عوامل گرایش آنان به شر و فتنه می‌داند. ابن عربی نیز در مورد این نوع روایت‌ها چنین می‌گوید: مؤرخان با استناد به روایت دروغ‌پردازان بیان می‌کنند که عثمان در دوران خلافت خود، دچار ظلم‌ها و کارهای زشت شد؛ اما باید دانست که سند و متن تمام این سخنان، باطل و نادرست می‌باشند.

شیخ الإسلام ابن تیمیه در تبیین این مسأله چنین می‌گوید: ما، بعد از نبی اکرم صلی الله علیه و آله، هیچ کس را معصوم نمی‌دانیم؛ همه‌ی خلفا و غیر ایشان، ممکن است مرتکب اشتباه و گناه شوند؛ اما باید دانست که آنان می‌توانند از گناهان خود توبه کنند و یا با انجام

کارهای نیک و پسند، اشتباهات گذشته خود را جبران کنند. از طرف دیگر، خداوند متعال با مصائب و دردهای متعدد و نیز موارد دیگری که بر سر مردمان نازل می‌کند، گناهان و بدی‌های آنان را پاک می‌گرداند.

حال اگر در قضیه عثمان همه‌ی این شایعات را نیز بپذیریم و او را ستمکار و گناه‌کار تصور کنیم، مگر نه این است که او از نخستین مسلمانان و پیشگامان اسلام بود که در بسیاری از میادین کارزار حضور یافت، مگر نه این است که رسول خدا صلی الله علیه و آله او را به خاطر مصیبتی که بر او نازل خواهد شد به بهشت بشارت داد و مگر همو نبود که در ملامت عام از تمامی کارهایی که انجام نداده بود و یا به او نسبت می‌دادند اظهار توبه و استغفار نمود، همانا او در برابر آن فتنه بزرگ صبر پیشه نمود تا سرانجام مظلومانه جان به جان آفرین تسلیم نمود و این، خود، بزرگ‌ترین کفاره گناهان و اشتباهات اوست.

یازدهم: به کارگیری وسایل و روش‌های مختلف برای تحریک مردم

مهمترین این شیوه‌ها و ابزارها عبارت بودند از: اشاعه شایعات و رواج آن در میان مردم، مناظره و مجادله با خلیفه در مقابل دیدگان مردم، تهمت زدن به والیان و امراء، جعل نامه اعتراض آمیز علیه عثمان و انتساب آن به بزرگانی چون عائشه رضی الله عنها، طلحه رضی الله عنه، زبیر رضی الله عنه و علی رضی الله عنه، اعلام این مطلب که علی در امر خلافت، شایسته‌تر از عثمان است و این که او جانشین رسول خدا صلی الله علیه و آله بعد از وفات او می‌باشد، تشکیل و سازماندهی دسته و گروه‌های متعدد در سرزمین‌های مهم کوفه، بصره و مصر و اعزام چهار کاروان از هر یک از مناطق مذکور به مدینه و رواج این شایعه که این کاروان‌ها تنها بنا به دعوت صحابه به مدینه آمده‌اند. در کنار این شیوه و ابزارها، غوغاسالاران شعارهایی چون گفتن تکبیر را وضع نمودند و در میان مردم چنین وانمود می‌کردند که آنان تنها به خاطر اقامه امر به معروف و نهی از معروف، مبارزه با ظلم و ستم، درخواست عزل و تغییر والیان به شهر مدینه آمده‌اند. هر چند که این درخواست، بعدها به درخواست عزل خود عثمان از مقام خلافت منجر شد. شورشیان چنان پا را فراتر نهادند که خواهان مجازات و مرگ خلیفه شدند و چون خبر حرکت مردمان دیگر سرزمین‌های بلاد اسلامی به آنان رسید که برای یاری و

کمک خلیفه به جانب مدینه روانه شده بودند، تنها راه نجات خود را در ترور و قتل عثمان دیدند که توانستند به این نیت شوم خود دست یابند.^۱

دوازدهم: تاثیر سبیت بر روند ماجرای فتنه

۱- سبیت میان حقیقت و خیال

علمای قدیم بر این واقعیت اجماع نظر داشته‌اند که شخصیتی بنام عبدالله بن سبأ وجود داشته است و در این میان تنها تعدادی از معاصرین در وجود او شک نموده‌اند. دلیل این تعداد از افراد این است که شخصیت عبدالله بن سبأ، زائیده ذهن فردی بنام سیف بن عمر تمیمی می‌باشد که خود او از نظر علمای حدیث، چندان مورد اعتماد و اطمینان نمی‌باشد. اما باید دانست که در تاریخی چون آثار ابن عساکر، بارها و بارها از عبدالله بن سبأ نام برده شده است بدون این که در هیچ یک از این روایات و اخبار نامی از سیف بن عمر ذکر شود و خود شیخ ناصر الدین آلبنانی نیز صحت سند تعدادی از روایات را تأیید نموده است. از طرف دیگر، در خود کتاب‌های رجال و حدیث شیعه، به کرات، از عبدالله بن سبأ نام برده می‌شود بدون این که اثری از سیف بن عمر را در این روایات و اخبار دید.

همانطور که بیان شد تعدادی از محققان معاصر در وجود شخصیتی بنام عبدالله بن سبأ^۲ تشکیک ایجاد نموده و آن را بدون هیچ دلیل و برهانی محکم، زائیده توهمات مؤرخان دانسته‌اند. غالب این دسته از محققان یا شیعه هستند و یا خاورشناس می‌باشند که باید افراد غرب زده را نیز بدانان افزود. این در کمال پررویی و بی‌شرمی است، و در حالی وجود این شخصیت را انکار می‌کنند که زندگینامه و اقدامات او در کتب تاریخ به ثبت رسیده، راویان بسیاری کارها و اقدامات او را نقل کرده و مؤرخان، محدثان، نویسندگان کتابهای تاریخ، فرق، ملل و نحل، طبقات، انساب و ادبیات که در مورد سبیت صحبت کرده‌اند بر وجود این شخصیت تأکید کرده‌اند. از طرف دیگر نام این شخصیت هم در

۱- عبدالله بن سبأ، ملقب به ابن السوداء، از یهودیان صنعاء بود که پس از مسلمان شدن در دوران خلافت عثمان رضی الله عنه، به فعالیت‌های وسیعی در شام و عراق مصر دست زد و توانست افکار مخربی را در میان مسلمانان اشاعه دهد و آنان را از دین راستین منحرف ساخته و میان ایشان تفرقه افکند. تحقیق مواقف الصحابه فی الفتنه (۱/۲۸۴).

۲- تحقیق مواقف الصحابه فی الفتنه (۱/۷۰).

کتاب اهل سنت موجود است و هم در کتاب شیعه، بنابراین نمی‌توان ماجرای فتنه قتل عثمان و نقش عبدالله بن سبا در آن جریان را تنها به روایات تاریخ طبری و سیف بن عمر تمیمی محدود بدانیم، بلکه اخبار و روایاتی که در رابطه با این شخصیت هستند در لابه‌لای کتاب‌های تاریخ اسلام و تاریخ فرق و نحل وجود دارند و تاریخ طبری تنها به این دلیل از دیگر کتاب‌ها به این مساله شهرت یافته که بیشتر از دیگران به تفصیل و بسط آن پرداخته است. بنابراین، انکار بدون دلیل و برهان قاطع این حوادث و اتفاقات، در واقع زیر سؤال بردن همه رویدادهای آن برهه از زمان و تخریب شخصیت بدون دلیل راویان و مؤرخان و علما و نیز وارونه نشان دادن حقایق تاریخ است.^۱ در این جا به ذکر چندی از کتاب‌های اهل سنت اشاره می‌کنیم که می‌توان نام عبدالله بن سبا را در آن‌ها یافت:

- اعشی همدان^۲ (متوفی ۸۳ هـ) در شعری که پس از فرار از کوفه به بصره در هجو مختار ثقفی و یاران او سروده است از سبیت نام می‌برد:

شهدت علیکم انکم سبئیة و ائی بکم یا شرطة الکفر عارف^۳

(شهادت می‌دهم که شما از سبئیان هستید که ای گروه کافران من شما را خوب می‌شناسم).

همچنین ابن حبیب^۴ (متوفی ۲۴۵ هـ) ابن سبا را فرزند یک زن حبشی می‌داند^۵ و ابو عاصم خشیش بن اصدم (متوفی ۲۵۳) در کتاب «الاستقامه» نقل می‌کند که علی بن ابی طالب دسته‌ای از یاران ابن سبا را سوزانید حافظ (متوفی ۲۵۵) نیز من جمله افرادیست که در مورد عبدالله بن سبا صحبت کرده است.^۶

۱- عبدالرحمن بن عبدالله بن حارث از شعرا، فقها، قراء و فضلاتی بنام دوران خویش بود و چون شب کور بود و از قبیله همدان با اعشی همدان شهره شد. او در سال (۸۳ هـ) به قتل رسید.

۲- دیوان اعشی همدان، ص ۱۴۸.

۳- محمد بن حبیب بن امیه هاشمی از علمای انساب، اخبار، لغت و شعر بود. تاریخ بغداد (۲/۲۷۷).

۴- المحبر، ابن حبیب، ص ۳۰۸.

۵- تذکرة الحفاظ، ذهبی (۲/۵۵۱)، شذرات الذهب (۲/۱۲۹).

۶- البیان والتبیین (۳/۸۱).

قضیه سوزاندن دسته‌ای زنداقه در دوران خلافت علی بن ابی طالب رضی الله عنه مسأله‌ای است که روایات صحیحی در کتب صحاح، سنن و مسانید آن را تأیید می‌کنند.^۱ خود لفظ زنداقه، کلمه‌ای است که با نام عبدالله بن سبأ پیوندی عمیق یافته است. شیبه الاسلام ابن تیمیه در این رابطه می‌گوید: منشأ رفض (لعن و تکفیر صحابه) و بنیان‌گذار آن، زندیق مشهور، عبدالله بن سبأ می‌باشد.^۲ ذهبی نیز عبدالله بن سبأ را از غالیان زنداقه و فردی گمراه و منحرف از دین می‌داند.^۳ ابن حجر نیز او را از غالیان زنداقه می‌پندارد و بیان می‌دارد که ابن سبأ را یاران و پیروانی بود که به سببیت شهرت داشتند. اینان بر این باور غلط بودند که علی بن ابی طالب از مقام الوهیت برخوردار است. علی نیز در دوران خلافت خود تعدادی از این گمراهان را سوزانید.^۴ همچنین نام عبدالله بن سبأ را می‌توان در میان کتب جرح و تعدیل محدثان یافت. به عنوان مثال، ابن حبان (متوفی ۳۵۴ هـ) در مورد محمد بن سائب کلبی (متوفی ۱۴۶ هـ) چنین می‌گوید: او از سبثیان بود که اعتقاد داشتند علی بن ابی طالب نمرده است و پیش از فرا رسیدن روز قیامت به دنیا باز خواهد گشت.^۵ در میان کتب انساب نیز می‌توان به وضوح انتساب سبثیت به خود عبدالله بن سبأ را یافت. به عنوان نمونه، عبدالکریم بن محمد سمعانی (متوفی ۵۶۲ هـ) در کتاب الأنساب خود به این قضیه اشاره نموده است. نیز ابن عساکر (متوفی ۵۷۱ هـ) در مورد عبدالله بن سبأ چنین می‌گوید: عبدالله بن سبأ از رافضیان غالی بود که سبثیت را بدو منتسب می‌سازند. او از یهودیان یمن بود که بعدها به دین اسلام گروید.^۶ نکته مهم در آثار ابن عساکر این است که سیف بن عمر تیمیمی، تنها منابع ابن عساکر در مورد اخبار ابن سبأ نمی‌باشد و او روایات دیگری را از سایر راویان نقل می‌کند.^۷ ابن تیمیه (متوفی ۷۲۸ هـ) در این خصوص معتقد است که

- ۱- تحقیق مواقف الصحابه فی الفتنه (۱/۲۹۰).
- ۲- مجموع الفتاوی (۲۸/۴۸۳).
- ۳- میزان الاعتدال (۲/۴۲۶).
- ۴- لسان المیزان (۳/۲۹۰).
- ۵- المبروحین (۲/۲۵۳).
- ۶- الأنساب (۷/۲۴).
- ۷- تاریخ دمشق (۹/۳۲۸).
- ۸- تحقیق مواقف الصحابه فی الفتنه (۱/۲۹۸).

رافضیه را منافقان زندیقی ایجاد نمودند و عبدالله بن سبأ نیز خود زندقه را بنیان نهاد. او در شأن علی بن ابی طالب رضی الله عنه راه مبالغه را در پیش گرفت و چنین وانمود می کرد که علی بن ابی طالب براساس قرآن و سفارش نبی اکرم صلی الله علیه و آله امام و جانشین پس از اوست. همچنین ابن سبأ ادعا می کرد که علی از مقام عصمت برخوردار می باشد.^۱ شاطبی (متوفی ۷۹هـ) نیز در خصوص سبئیت چنین معتقد است: سبئیت، بدعتی است که باور دارد در کنار «الله» تبارک و تعالی، الهی دیگر موجود می باشد.^۲ در کتاب «خطط» مقریزی (متوفی ۸۴۵هـ) نیز آمده است که عبدالله بن سبأ در دوران خلافت علی بن ابی طالب چنین تبلیغ می کرد که پیامبر صلی الله علیه و آله پیش از وفات، علی را وصی و جانشین خود اعلام نمودند. همچنین ابن سبأ مسایل رجعت و بازگشت مجدد به دنیا و پیش از وقوع قیامت و نیز تناسخ را به علی بن ابی طالب نسبت می داد.^۳

در مورد کتب شیعی که از ابن سبأ یاد کرده اند می توان موارد زیر را ذکر نمود: کشی در کتاب رجال خود به نقل از محمد بن قولویه روایت می کند که سعد بن عبدالله از یعقوب بن یزید و او از محمد بن عیسی و او از علی بن مهزیار و او از فضاله بن ایوب و او نیز از أبان بن عثمان نقل می کند که أبو عبدالله گفت: خداوند عبدالله بن سبأ را لعن و نفرین کند که ادعای ربوبیت امیرالمؤمنین می کرد. امیر المؤمنین بنده ای بود فرمانبردار حق تعالی. هر که بر ما دروغی بندد خداوند او را به آتش دوزخ گرفتار آورد. مردمانی هستند که در شأن ما سخنانی ناروا می گویند که ما خود را از ایشان و سخنان نادرست آنان مبرا می دانیم.^۴ لازم به ذکر است که سند این روایت صحیح و درست می باشد.^۵ قمی نیز در کتاب «الخصال» خود همین خبر را البته با ذکر سندی دیگری نقل می کند. مؤلف «روضات الجنات» نیز در این کتاب بیان می کند که عبدالله بن سبأ به خاطر دروغ و تزویری که در شأن علی بن ابی طالب به کار بست و نیز تأویلاتی که در رابطه با آن

۱- مجموع الفتاوی (۴/۴۳۵).

۲- الاعتصام (۲/۱۹۷).

۳- المواعظ و الاعتبار (۲/۲۵۶).

۴- رجال کشی (۱/۳۲۴).

۵- عبدالله بن سبأ الحقیقة المجهولة، محمد علی المعلم، ص ۳۰.

حضرت جعل نمود مورد لعن و نفرین امامان مذهب قرار دارد.^۱ دکتر سلیمان بن حمد عوده در کتاب خود «عبدالله بن سبأ و اثره فی احداث الفتنه فی صدر الاسلام» روایت‌های بسیاری را در رابطه با عبدالله بن سبأ از کتب و منابع شیعی استخراج کرده است که در واقع هر کس را که بخواهد بدون دلیل و برهان و یا از روی منابع ضعیف، وجود این شخصیت را انکار نماید، محکوم می‌کند.^۲ در واقع، شخصیت عبدالله بن سبأ، هم در منابع سنی و هم در منابع شیعی، شخصیتی است حقیقی و واقعی، از طرف دیگر، خاورشناسانی چون یولیس فلهاوزن^۳، فان فولتن^۴، دیلاویدا^۵، گولدزهر^۶، رینولد نیکلسون^۷ و دوایت رونلدسن^۸ نیز بر وجود چنین شخصیتی در صدر اسلام تاکید نموده‌اند، هر چند در این میان، معدودی از خاورشناسان مانند کیتانی، برنارد لوئیس^۹ و فرید لندر^{۱۰} وجود عبدالله بن سبأ را مورد شک قرار داده‌اند اما به دلیل تزلزل دلایل و شیوه‌های آنان در نگارش تاریخ اسلام، چندان به دیدگاه این قبیل افراد اعتنایی نمی‌توان کرد.

هر کس در منابع و کتب شیعی و سنی، چه قدیم و چه متأخر، نظری بیافکند می‌بیند وجود عبدالله بن سبأ در سرتاسر این کتاب‌ها اعم از کتب عقاید، حدیث، رجال، أنساب و ادبیات، به عنوان شخصیتی حقیقی و واقعی به ثبت رسیده و محققان و پژوهش‌گران بسیاری در این مسأله هیچ گونه شکی به خود راه نداده‌اند. واضح است که مستشرقین نخستین افرادی بودند که در وجود شخصیت عبدالله بن سبأ تشکیک ایجاد کردند که بعدها محققان شیعه و اعرابی که شیفته نظریات خاورشناسان بودند، دیدگاه آنان را در این زمینه پذیرفتند. اما هر پژوهش‌گری که در مورد دلایل این قبیل افراد تحقیق نماید می‌بیند

۱- عبدالله بن سبأ، سلیمان العوده ص ۶۲.

۲- عبدالله بن سبأ، سلیمان العوده ص ۶۲.

۳- الخوارج و الشیعة، یولیس فلهاوزن، ص ۱۷۰.

۴- السیادة العربية و الشیعة و الإسرائیلیات، فان فولتن، ص ۸۰.

۵- تحقیق مواقف الصحابة فی الفتنه (۳۱۲/۱).

۶- العقیده و الشریعة الإسلامیة، گولدزهر، ص ۲۲۹.

۷- تاریخ الادب العربی فی الجاهلیة و صدرالإسلام، ص ۲۳۵.

۸- عقیده الشیعة، ص ۵۸.

۹- أصول الإسماعیلیة، ص ۸۶.

۱۰- تحقیق مواقف الصحابة فی الفتنه (۳۱۲/۱).

که تنها دلیل ایشان در انکار شخصیت ابن سبأ ایجاد شک و سپس بیان حدس و گمان و فرضیات در این رابطه می‌باشد^۱. پیشنهاد می‌شود جهت مطالعه بیشتر در زمینه منابع سنی، شیعی و نیز آثار خاورشناسان در مورد عبدالله بن سبأ به کتاب «تحقیق مواقف الصحابه فی الفتنه فی صدر الاسلام» نوشته دکتر سلیمان بن حمد عوده مراجعه شود تا اطلاعات عمیق‌تر و مبسوطی در اختیار محققان قرار گیرد.

۲- نقش عبدالله بن سبأ در ماجرای فتنه

همانطور که در مباحث پیشین بیان شد در اواخر خلافت عثمان رضی الله عنه اوضاع و احوال بلاد اسلامی به سرعت در حال تغییر و دگرگونی بود. یهودیان نیز که زمزمه‌های فتنه و اختلاف را می‌شنیدند دست به کار شدند و با تظاهر به اسلام و سوء استفاده از عوامل و زمینه‌های این فتنه، منتظر فرصتی بودند تا زهر خود را به پیکره اسلام وارد کنند. از جمله‌ای این یهودیان، عبدالله بن سبأ بود. نکته‌ای که در این میان باید در نظر داشت این است که از یک طرف، نباید نقش او را چنان برجسته نمود که همه‌ی حوادث و رویدادهای فتنه را از او بدانیم و از دیگر سو نباید نقش او در جریانات فتنه را آن‌چنان کوچک شمرد که گاه در وجود او شک نمود. اما باید دانست که این مرد، جزو خطرناک‌ترین و برجسته‌ترین افرادی بود که توانست با سوء استفاده از فضای موجود آن روزگار و عواملی دیگر، تأثیری بس شگرف در روند اتفاقات آن ایام به جا گذارد. او توانست با نشر باورها و افکار باطلی که از ذهن بیمار خود جعل کرده بود بدان هدف شوم و منحوس خود که همانا ایجاد تفرقه و اختلاف میان امت اسلام بود نائل آید^۲. در واقع، روش کار او بدین صورت بود که آن افکار و باورهای غلط و نادرست خود را براساس مسائلی درست بنیان می‌گذاشت و به این ترتیب توانست افراد نادان، افراط‌گرا و یا دنیاپرستان را گرد خود جمع کند. همچنین او در این روند، از روشی بغرنج و پیچیده سود می‌برد و با تأویلات دور و باطل از حقایق دین، افکار نادرست خود را به دیگران عرضه می‌داشت. به عنوان مثال، او با استناد به این آیه:

۱- همان.

۲- تحقیق مواقف الصحابه فی الفتنه (۱/۳۱۲).

﴿إِنَّ الَّذِي فَرَضَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لَرَادُّكَ إِلَىٰ مَعَادٍ﴾ القصص: ۸۵

همان کسی که (تبلیغ) قرآن را بر تو واجب گردانده است، تو را به محلّ بازگشت بزرگ (قیامت) برمی گرداند (و میان تو و تکذیب کنندگان ت داوری می نماید و به مقام محمود و بهشت موعودت می رساند).

چنین استنباط کرد که طبق این آیه، امکان بازگشت محمد صلی الله علیه و آله به دنیا بیشتر است تا امکان بازگشت عیسی علیه السلام به دنیا^۱. یا او ادعای می کرد که علی رضی الله عنه وصی و جانشین رسول خدا صلی الله علیه و آله است. به اعتقاد ابن سبأ، هر پیامبری را وصی و جانشین بوده است و چون علی رضی الله عنه همیشه همراه و همگام نبی خدا صلی الله علیه و آله بوده، بنابراین باید او را جانشین نبی اکرم صلی الله علیه و آله دانست^۲. چون این قضیه در میان پیروان او جا افتاد، او گام بعدی را برداشت و آن این بود که اعلام نماید صحابه در حق علی رضی الله عنه ستم روا داشته و او را از حق خلافت محروم کرده اند. سپس در گام های بعدی ادعا کرد که عثمان خلافت را به ناحق غصب نموده، پس باید مسلمانان قیام کنند و با اقامه امر به معروف و نهی از منکر و بازخواست و محاسبه امر او و والیان عثمان، حقایق را به مردم نشان داده و آنان را در این قیام، با خود همراه ساخت^۳. او در این مرحله، با تمام افرادی که از افکار فاسد و باطل او تأثیر پذیرفته بودند، به طور مخفیانه، مکاتبه می کرد و آنان نیز مردم را به آن عقاید باطل خویش فرا می خواندند. این افراد تا آن جا پیش رفتند که در طول مکاتباتی که با هم داشتند تلاش می کردند اشتباهات و عیوب والیان و امرای سرزمین خود را به هم بازگو کنند و به این ترتیب، بتوانند همه ی مسلمانان را دچار شک و تردید نسبت به لیاقت دستگاه خلافت عثمان نمایند. اما اینان، بدون تردید در ورای این گفته ها و ادعاهای مهم، هدفی دیگر را در سر می پروراندند.

به این ترتیب، شیوه پلید اما زیرکانه ابن سبأ بر ما آشکار می شود؛ او از یک طرف، چنان وانمود می کند که گویا میان دو صحابی جلیل القدر، بر سر قدرت و حکومت، خصومت و اختلافی بزرگ وجود دارد که در این میان، علی رضی الله عنه مظلوم است و عثمان رضی الله عنه

۱- تاریخ طبری (۳۴۷/۵).

۲- همان (۳۴۷/۵).

۳- تاریخ طبری (۳۴۸/۵).

غاصب و ستمکار و از دیگر سو تلاش می کند تا مردمان، بالاخص مردم کوفه را تحریک نماید و علیه والیان و امرای عثمان رضی الله عنه بشوراند. او در این برنامه شوم، از اعراب بادیه نشین، نهایت استفاده را می برد. او نه تنها توانست اعراب زاهد و مؤمن اما نادان و کم خرد را به بهانه امر به معروف و نهی از منکر با خود همراه سازد، بلکه موفق شد تا اعراب دنیاپرست و جاه طلب را متقاعد سازد که عثمان رضی الله عنه در مسایل مختلفی نسبت به آنان ظلم روا می دارد. مثلاً چنین شایع می کرد که عثمان به شدت به خویشاوندان خود تمایل دارد به نحوی که اموال بیت المال مسلمین را در اختیار آنان قرار داده است و چنین تبلیغ می کرد که عثمان منافع حاصل از زمین ها و مایملک حکومت را حق خود می داند. در کنار اشاعه این دروغ ها و تهمت ها، او به پیروان خود دستور داد تا با نوشتن نامه های اعتراض آمیز از وضعیت موجود و ارسال آن ها برای هم، چنان فضا را مسموم کنند که مردم واقعاً در این مورد دچار شک و تردید شوند و باور کنند که اوضاع و احوال مملکت به شدت وخیم می باشد و در این میان، این سببیان بودند که سود می بردند، زیرا اگر مردم اسیر این تبلیغات می شدند اولین گام های فتنه و آشوب برداشته می شد و سببیان می توانستند به اهداف شوم خود که همانا کاشتن بذر نامبارک نفاق و تفرقه بود در میان امت اسلام بکارند.^۱ عثمان رضی الله عنه نیز که زمزمه این فتنه ویران گر را احساس می نمود، خطاب به امت چنین گفت: به خداوند سوگند که می بینیم چرخ های آسیاب فتنه و آشوب به گردش در آمده اند. آرزو می کنم که بمیرم اما آب به این آسیاب منحوس نریزم.^۲

اما ابن سبأ، برای انجام نقشه های پلید خود، بنا به دلایلی مختلف، مصر را برگزید. او در آن جا قیام خود را سازماندهی کرد و مردم را تشویق نمود تا به جانب مدینه حرکت کنند. او ادعای باطل ظلم عثمان به علی و غصب خلافت از جانب او را اساس این حرکت مخرب خود قرار داد.^۳ در کنار این تهمت ناروا، او به جعل نامه هایی پرداخت که در آن ها از زبان بزرگان صحابه، مردم تشویق می شوند تا به مدینه بیایند. اما چون مردم فریب خورده قدم به مدینه گذاشتند دیدند که هیچ یک از صحابه از آنان استقبال ننمود و

۱- الدولة الأموية، يوسف العث، ص ۶۸.

۲- تاریخ طبری (۳۵۰/۵).

۳- تحقیق مواقف الصحابة فی الفتنه (۳۳۰/۱)، تاریخ طبری (۳۴۸/۵).

خود را از حقیقت آن نامه‌ها میرا اعلام کردند^۱. از طرف دیگر، عثمان به گفتگو و مناظره با آنان می‌پرداخت و حقایق را بر آنان آشکار می‌نمود. ذهبی بر این باور است که عبدالله بن سبأ عامل آشوب و بلوا در مصر بود و همو بود که بذر کینه و نفرت نسبت به والیان و امرای عثمان را در دل مردم کاشت و سپس مردم را علیه خود عثمان رضی الله عنه به عصیان و شورش واداشت^۲. اما باید دانست که ابن سبأ این سلسله کارها و اقدامات را به کمک شبکه‌ای از منافقان و توطئه‌گران انجام داد و با نیرنگ‌ها و دسیسه‌های بسیار توانست اعراب و مؤمنان متحجر و کم‌خرد را با خود همراه سازد و در راستای تحقق نقشه‌های خود به کار گیرد. ابن کثیر در این رابطه معتقد است که وجود شخصیتی بنام ابن سبأ و حضور او در مصر و عقاید باطلی که او در میان مردم رواج می‌داد از مهمترین عوامل شورش مردم علیه عثمان رضی الله عنه بود تا آن‌جا که این مرد شرور و فتنه‌انگیز توانست مردمان بسیاری را در مصر فریب دهد و با خود همراه سازد^۳.

تمامی علما و مؤرخان بنام امت بر این مسأله اتفاق نظر دارند که شخصیتی بنام عبدالله بن سبأ در میان مسلمانان ظهور کرد و توانست با نشر افکار و عقاید خود در بین آنان، ایشان را از دین راستین و اطاعت امام عصر خویش منحرف ساخته و بذر تفرقه و اختلاف را در میان آنان بکارد. در این میان، آشوب طلبان و افراد فرصت طلب نیز گرد او جمع آمدند و فرقه سبئیت را شکل دادند که خود، از مهمترین عوامل قتل امام عصر امت بود، به طور خلاصه، آنچه از مطالعه در مورد این فرقه گمراه می‌توان فهمید این است که آنان کاملاً منظم و سازمان یافته عمل می‌کردند و دلیل این ادعا مهارت و قدرت آنان در تفهیم و تبلیغ عقاید و افکار خود به دیگران است. همچنین آنان توانستند به طور وسیعی، دامنه فعالیت خود را به سرتاسر بلاد اسلامی و شهرهای مهمی چون بصره، کوفه و سرزمین مصر گسترش دهند و با سوء استفاده از تعصبای قبیله‌ای اعراب بادیه‌نشین و حس عدم تمکین آنان در برابر حکومت و نیز استفاده از احساسات و خواسته‌های بردگان

۱- تحقیق مواقف الصحابة في الفتنة (۳۳۰/۱)، تاریخ طبری (۳۶۵/۵).

۲- تحقیق مواقف الصحابة في الفتنة (۳۳۸/۱).

۳- البداية و النهاية (۱۶۷/۷-۱۶۸).

و غیر عرب‌های نو مسلمان، توانستند آتش فتنه و آشوب و تفرقه و جنگ را در میان پیکر اسلام شعله‌ور سازند.^۱

۱- تحقیق مواقف الصحابة فی الفتنة (۱/۳۳۹).

فصل هفتم

قتل عثمان بن عفان رضی اللہ عنہ

این فصل دارای چهار گفتار زیر می باشد:

گفتار اول: آغاز فتنه

گفتار دوم: روش عثمان رضی اللہ عنہ در برخورد با فتنه

گفتار سوم: اشغال مدینه به دست شورشیان

گفتار چهارم: مواضع صحابه رضی اللہ عنہم در قبال شهادت عثمان رضی اللہ عنہ

گفتار نخست آغاز فتنه

پس از موفقیت کینه‌توزان دروغگو در عزل ولید بن عقبه از ولایت کوفه، عثمان رضی الله عنه، سعید بن عاص را به ولایت این شهر منصوب نمود. چون سعید به کوفه رسید، بر منبر رفت و خطاب به مردم اعلام نمود که او علی‌رغم میل خود و فقط به خاطر اجرای دستور عثمان این منصب را پذیرفته است. او همچنین خطاب به آنان گفت: که زمره فتنه و تمرد را در این شهر می‌شنود اما مردم باید بدانند که او با شدت به مقابله با آن بر خواهد خواست و در این مبارزه یا من آن‌را از میان خواهم برد و آن را در نطفه خفه می‌کنم و یا فتنه‌انگیزان خواهند توانست او را شکست دهند اما هرگز با ایشان مدارا و مصالحه نخواهد نمود^۱. سعید پس از مدت زمانی کوتاه دانست که اوضاع کوفه بسیار نابسامان است و کینه‌توزان و سفلگان و بد طینتان و اعراب بادیه‌نشین خشن و سنگدل بر اوضاع شهر مسلط هستند^۲.

از این رو سعید نامه‌ای به امیرالمؤمنین نگاشت و ضمن آن از اوضاع نابسامان کوفه اطلاع داد که اهل کوفه در وضعیتی ناهنجار بسر می‌برند، چنان است که افراد شریف و سابقین مغلوب واقع شده‌اند و پسینان فرمان را به دست گرفته‌اند و بر دیگران غالب آمده‌اند و وضعیت طوری شده که هیچ‌گونه توجهی به تلاش گران و دعوت گران واقعی نمی‌شود و ...

عثمان رضی الله عنه نیز در جواب آن نامه، به او نوشت که باید تمام تلاش خود را در جهت سروسامان دادن به اوضاع آن شهر و باز گرداندن پیشگامان در اسلام و مجاهدان به صحنه قدرت و مقدم کردن آنان بر دیگران به کار برد. از جمله در این نامه آمده بود که: مردمانی دارای پیشینه پرافتخاری در اسلام هستند، آنان را بر دیگران مقدم بدار، زیرا که خداوند آن سرزمین‌ها را به دست ایشان فتح نمود و آنانی را که پس از ایشان در آن سرزمین‌ها سکنی گزیده‌اند در مرتبه پس از آنان قرار بده و تنها در صورتی که سابقین در

۱- تاریخ طبری (۳۸۰/۵).

۲- الخلفاء الراشدون، الخالدی، ص ۱۲۲.

اسلام از جهاد امتناع کردند و دیگران در میدان کارزار حضور یافتند، آن‌گاه این مجاهدین را بر آن سابقین در دین مقدم گردان. منزلت و جایگاه هر انسانی را بشناس و آن را رعایت کن و سهم هر یک را براساس حق و عدالت به ایشان واگذار کن؛ بدان که شناخت مردم امکان اجرای عدالت در مورد آنان را میسر می‌سازد.^۱ سعید بن عاص مو به مو دستورات و سفارشات عثمان رضی الله عنه را اجرا می‌کرد و روند کار را به او اطلاع می‌داد. در مدینه نیز عثمان رضی الله عنه اهل حل و عقد را - که مشکل از بزرگان صحابه بود - گرد هم آورد و وخامت اوضاع کوفه و شرایط بغرنج و خطرناک آن سامان و نیز اقدامات پیشگیرانه سعید در آن دیار را به اطلاع ایشان رسانید؛ آنان نیز با تأیید اقدامات او و سعید، خواستار برخورد قاطع حکومت با فتنه‌انگیزان و طرد آنان از صحنه قدرت و کوتاه کردن دست ایشان از بیت‌المال شدند و از عثمان خواستند تا آنان را از مناصب و مقام‌هایی که شایسته آن‌ها نیستند، دور نگاه دارد، زیرا سپردن امور به افراد نالایق، موجب فساد و تباه شدن منافع و مصالح می‌گردد. همچنین عثمان خطاب به مردم مدینه اعلام نمود که: ای مردم مدینه! بدانید افرادی قصد فتنه‌انگیزی در میان امت را دارند، پس خود را برای مقابله با این قبیل افراد آماده سازید. بدانید که من اخبار و اقدامات آنان را جزء به جزء و به طور مبسوط به شما اطلاع خواهم داد.^۲

نخست: دنیاخواهان و هواپرستان از اصلاحات سعید، احساس خطر می‌کنند

پس از انجام اصلاحاتی که سعید در نظر داشت و طی آن افراد پیشگام در اسلام و مجاهدین و فرزندان و فرهیختگان جامعه کوفه، مسئولیت‌ها و مدیریت مختلف را بر عهده گرفتند، افراد پست و اعراب بادیه‌نشین احساس کردند که در این مسایل، نسبت به آنان تبعیض و اجحافی صورت گرفته است و بنابراین شروع به ایراد گرفتن از والیان و امرا نمودند. کینه‌توزان و دشمنان نیز فرصت را غنیمت شمرده و تلاش کردند با نشر اکاذیب و شایعات، بذر کینه و نفرت نسبت به خلیفه و دولت او را در دل مردم بکارند اما چون با مخالفت و مقابله عموم مردم روبه‌رو شدند، در ظاهر سکوت اختیار کردند اما در

۱- تاریخ طبری (۲۸۰/۵).

۲- تاریخ طبری (۲۸۱/۵).

خفا همچنان به تحت تأثیر قرار دادن اعراب و غوغاسالاران و افرادی که بنا به دلایل متعدد از جانب حکومت مجازات شده بودند، ادامه دادند.^۱ یهودیان و مسیحیان و زردشتیان کینه‌توز نیز که همیشه در پی توطئه چینی برای مسلمین بودند دست به کار شدند و به نشر شایعات بی‌پایه و اساس علیه خلیفه و اطرافیان او پرداختند. آنان کوچک‌ترین اشتباه و لغزش والیان و امرا را غنیمت می‌شمردند و با دمیدن در بوق و کرنا و جعل دروغ و افترا علیه ایشان، تلاش می‌کردند مردم را بر ضد حکومت تحریک نمایند و به این ترتیب بذر آشوب و تفرقه را در میان ایشان بیافشانند. در واقع آنان کینه دینی را در دل داشتند که ادیان باطل ایشان را به چالش کشیده و حکومت‌های فاسد و ستمکارشان را از میان برداشته بود، آنان در راه ضربه زدن به وحدت مسلمانان و متزلزل کردن پایه‌های حکومت اسلام، افراد پست و نادان را آلت دست خود ساختند و توانستند هر آن‌که را که نسبت به خلیفه و حکومت او کینه‌ای به دل داشت، گرد خود جمع کنند و جمعیتی پنهان را تشکیل دهند. آنان همچنین پا را فراتر گذاشتند و تلاش کردند تا امثال این جمعیت پلید را در دیگر سرزمین‌های تحت سلطه خلافت تشکیل دهند.^۲ مهمترین شبکه‌های این جمعیت خبیث در کوفه و بصره و مصر قرار داشت که بعدها توانستند عناصری را نیز در مدینه و شام با خود همراه سازند.^۳

دوم: عبدالله بن سبأ یهودی، رئیس گروه فتنه‌انگیزان

ابن سبأ به پیروان و همفکران خود توصیه می‌کرد که باید این فتنه را گسترش داد و برای این کار نخست باید امرا و والیان حکومت را مورد طعن و انتقاد شدید قرار داد. اما در ظاهر می‌بایست چنین وانمود کنید که قصد امر به معروف و نهی از منکر را دارید تا بتوانید مردم را با خود همراه سازید.^۴ عبدالله بن سبأ جهت اجرای این نقشه شوم، دعوتگران خود را به سرتاسر بلاد اسلامی گسیل داشت و به مکاتبه با پیروان خود در آن

۱- الخلفاء الراشدون، الخالدی، ص ۱۲۴.

۲- الخلفاء الراشدون، الخالدی، ص ۱۴.

۳- همان، ص ۱۲۴.

۴- تاریخ طبری (۳۴۸/۵).

سرزمین‌ها پرداخت و به آنان اعلام نمود که باید به پا خیزند و در جهت برانگیختن قیامی فراگیر علیه حکومت تمام تلاش خود را مبذول دارند. این مردمان ناپاک، به ظاهر ادعای اقامه امر به معروف و نهی از منکر داشتند اما در نهان، قصد داشتند مردم را فریب دهند و آنان را گرد خود جمع کنند. آنان در این راه به نشر اکاذیب و افترا علیه امرا و والیان حکومت دست می‌زدند و با مکاتبه با همفکران خود در سرزمین‌های مختلف، این شایعات را در سرتاسر بلاد اسلامی می‌گستراندند تا بتوانند مردم دیگر بلاد را تحت تأثیر این دروغ‌پردازی‌ها و تبلیغات سوء خود قرار دهند. به این ترتیب این بد طینتان و این سبّیان ناپاک، وحدت مسلمانان را خدشه‌دار کردند و مردم را علیه والیان و امرای خود شوراندند و توانستند زمین خداوند عز و جلاله را به فساد کشانند. آنان در این دعوت خود چنان مهارت استادانه‌ای داشتند که کمتر کسی را توان آن بود تا باطن زشت و خطرناک این ظاهر فریبنده سخنان و اقدامات آنان را ببیند و هدف شوم آنان را که همانا عزل عثمان و نابود کردن حکومت اسلام بود، تشخیص دهد.^۱

ابن سبأ جهت اجرای نقشه پلید خود، نخست قصد شام نمود اما امیر معاویه رضی الله عنه، بلافاصله پی به نیت او برد و او را از شام اخراج کرد.^۲ ابن سبأ پس از این ماجرا به بصره رفت و نزد حکیم بن جبلة که فردی دزد و جنایتکار بود سکنی گزید.^۳ چون به عبدالله بن عامر خبر دادند که مردی ناشناس نزد حکیم بن جبلة اقامت کرده است او را فرا خواند. گفتن این نکته لازم است که حکیم بن جبلة، همراه سپاهیان اسلام به میدین فتوحات می‌رفت و چون سپاه به جانب بصره باز می‌گشت او خود را از سپاه جدا می‌کرد و به غارت و چپاول و اذیت و آزار اهل ذمه می‌پرداخت. اهل ذمه و مسلمانان قضیه را نزد عثمان رضی الله عنه مطرح کردند و او نیز به عبدالله بن عامر دستور داد تا حکیم را در بصره نگاه دارد و نگذارد که از شهر خارج شود مگر این که اصلاح شود و دست از این اقدامات خود بر دارد. ابن سبأ نیز از این خوی زشت حکیم سود جست و او را در جهت منافع خود مهیا نمود. حکیم نیز توانست افرادی منحرف و هوس‌ران را به ابن سبأ ملحق کند و

۱- الخلفاء الراشدون، الخالدی، ص ۱۲۶.

۲- الخلفاء الراشدون، الخالدی، ص ۱۲۶.

۳- همان، ص ۱۲۸.

به این ترتیب جمعیت پنهان در راستای اهداف شوم ابن سبأ تشکیل می‌گردد. همان‌طور که گفتیم ابن عامر، با شنیدن خبر ورود ابن سبأ به شهر و اقامت او در خانه حکیم، او را احضار نمود و در مورد هویت او و قصد او از سفر به بصره سؤال نمود. ابن سبأ نیز وانمود می‌کرد که او پیشتر از اهل کتاب بوده اما پس از شناخت اسلام، با رغبت به این دین گرویده است و قصد دارد در بصره سکنی گزیند. عبدالله بن عامر گفت: این چه حرف‌هایی است که در مورد شما می‌شنوم؟ هرچه زودتر از این‌جا خارج شو و چیزی از خود باقی نگذار. ابن عامر وی را از بصره بیرون راند و نگذاشت که در آن شهر اقامت گزیند. اما ابن سبأ زمانی بصره را وداع می‌گفت که پیروانی را برای خود به وجود آورده بود و شاخه‌ای از حزب سبئی یهودی را در آن‌جا کاشته بود.

ابن سبأ سپس عزم کوفه کرد و در آن‌جا بود که فضا را مناسب افکار و عقاید باطل خود دید اما به محض این که سعید بن عاص خبر ورود ابن سبأ به کوفه را شنید دستور داد تا او را از شهر بیرون کنند. پس از اخراج ابن سبأ از کوفه، او قصد سرزمین مصر کرد و در آن‌جا توانست نقشه‌های شوم خود را اجرا کند و افراد بسیاری را گرد خود جمع نماید. او در آن‌جا با پیروان خود در دیگر شهرها مکاتبات پنهانی داشت و دستورات لازم را به آنان ابلاغ می‌کرد.^۱ تلاش‌های ابن سبأ و پیروان او شش سال به طول انجامید تا این که سرانجام در سال سی و پنج بعد از هجرت، غوغاسالاران و فتنه‌انگیزان شورش خود را از کوفه آغاز کردند و با قتل عثمان رضی الله عنه آن‌را به منتها الیه وقاحت رسانیدند و در دوران خلافت علی بن ابی طالب رضی الله عنه نیز همچنان به شیطنت و خبثت خود ادامه دادند.^۲

سوم: فتنه‌انگیزان، مجلس سعید بن عاص را به آشوب می‌کشند

در یکی از روزهای سال سی و سوم بعد از هجرت که سعید در جلسه‌ای میان عموم مردم حضور یافته و با آنان در زمینه‌های مختلف گفتگو و بحث می‌کرد عده‌ای از منحرفان و افراط‌گران وارد این جلسه شده و آن‌را به آشوب کشاندند.

۱- الخلفاء الراشدون، الخالدی، ص ۱۲۹.

۲- همان، ص ۱۳۰.

در واقع، ماجرا از این قرار بود که میان سعید و فردی بنام خنیس بن حبیب اسدی مجادله‌ای در گرفت؛ در مجلس نیز افراط‌گرایانی چون جندب ازدی که فرزندش به خاطر ارتکاب قتل، قصاص شده بود و نیز افرادی مانند مالک اشتر نخعی، ابن کواء و صعصعه بن صوحان حضور داشتند، آنان این فرصت را غنیمت شمردند و برای برانگیختن آتش فتنه، به ظاهر و برای حمایت از سعید، به خنیس حمله‌ور شدند. پدر خنیس نیز که برای دفاع از فرزندش وارد معرکه شده بود به شدت مورد ضرب و شتم قرار گرفت به نحوی که پدر و پسر از شدت ضربات، بیهوش شدند، سعید نیز هر چه کوشید نتوانست مانع این اقدام وحشیانه جندب و مالک اشتر و دیگر همدستانشان شود. این اقدام باعث شد، کوفه در آستانه جنگی قبیله‌ای قرار گیرد که با درایت و عملکرد بموقع سعید، آتش آن فتنه در نطفه خفه شد. سعید طی نامه‌ای خطاب به عثمان رضی الله عنه واقعه را برای او بازگو نمود و عثمان نیز به او سفارش نمود که تا حد امکان سعی نماید مسأله را به صورتی آرام و بدور از هر نوع تشنج حل و فصل کند.^۱ پس از این ماجرا منحرقان از دین، اقدام به نشر شایعات و اکاذیب بر ضد سعید و عثمان رضی الله عنه و مردم و بزرگان کوفه کردند و به همین دلیل، مردم از سعید خواستند تا آنان را مجازات نماید. سعید به آنان پاسخ داد که عثمان مرا از ایجاد تشنج و بحران در شهر منع کرده است اما اگر در تصمیم خود اصرار می‌ورزید از خود امیر المؤمنین کسب تکلیف نمایید. مردم نیز عثمان رضی الله عنه را در جریان اوضاع و احوال شهر قرار دادند و از او خواستند تا به سعید فرمان دهد که این فتنه‌انگیزان و آشوب طلبان را از کوفه اخراج کند و عثمان نیز درخواست آنان را پذیرفت و به سعید دستور داد تا آن آشوب طلبان را از شهر تبعید نماید. سعید نیز این عده را که حدود ده تا پانزده نفر می‌شدند به شام و نزد معاویه فرستاد و طی نامه‌ای به معاویه به او چنین نوشت: من عده‌ای را نزد تو می‌فرستم که اهل فتنه و آشوب هستند. آنان را از مجازات بترسان و تلاش کن تا اصلاح شوند و اگر احساس کردی به راه راست آمده‌اند بار دیگر به ایشان فرصت جبران مافات را بده.^۲ از جمله افرادی که به شام تبعید شدند این

۱- تاریخ طبری (۳۲۳/۵).

۲- تاریخ طبری (۳۲۴/۵).

عده بودند: مالک اشتر نخعی، جندب ازدی، صعصعه بن صوحان، کمیل بن زیاد، عمیر بن ضابی و ابن کواء^۱.

چهارم: فتنه‌انگیزان به شام تبعید می‌شوند

با ورود این افراد به شام، معاویه آنان را در مکانی بنام کلیسای مریم سکنی داد و طبق دستور عثمان همان احکام را بر آنان اجرا می‌نمود که در عراق با آن مواجه بودند. او روز و شب با آنان غذا می‌خورد تا بتواند شناخت درستی از آنان به دست آورد. یک روز معاویه خطاب به این جماعت گفت: شما عرب هستید و شجاع و فصیح که خداوند تعالی با دین اسلام به شما عزت و شرف داد و با این دین توانستید بر دیگر ملت‌ها غلبه نمایید و ثروت‌های آنان را در دست گیرید، اما می‌بینم که نسبت به قریشیان احساس کینه و نفرت می‌کنید. آیا می‌دانید اگر قریشیان نباشند شما به همان دوران ذلت و ضعف پیش از اسلام باز خواهید گشت.^۲

در واقع، عثمان می‌دانست معاویه با آن فصاحت و بلاغت، ذکاوت و هوش و گذشت و آرامش و صبر کم نظیر خود می‌تواند هر مشکلی را حل و فصل نماید و به همین خاطر، به محض وقوع هر نوع آشوب و فتنه‌ای، آن را به پسر ابوسفیان محول می‌کرد تا گره آن را بگشاید. معاویه رضی الله عنه نیز در رابطه با این مسأله، تمام توان خود را به کار می‌بست تا بتواند این افراد آشوب طلب را سر راه آورد. او نخست ورود آنان به شام را گرمی داشت، سپس تلاش نمود با مجالست و مصاحبت با ایشان از کینه اسرار و نیات آنان با خیر شود و پیش از محکوم کردن این افراد، شناختی درست و بدور از آنچه در مورد آنان شنیده بود را به دست آورد. به این ترتیب کوشید ترس و خوفی را که در دل آنان بود از میان برد و دیوار عدم اعتمادی را که میانشان بود از میان بردارد، او پس از این مدت، فهمیده بود که علت این اقدامات فتنه‌انگیز این قبیل افراد همانا تعصبات قبیله و حس جاه طلبی و قدرت طلبی است. بنابراین برای اصلاح کردن آنان دو مسأله را مطرح نمود.

۱- الخلفاء الراشدون، ص ۱۳۱.

۲- تاریخ طبری (۵/۳۲۴).

نخست: تأثیر اسلام در عزت و قدرت عرب.

دوم: نقش قریشیان در نظر اسلام و حل و فصل مشکلات و معضلات مسلمانان. این آشوب طلبان با شنیدن این سخن و تأثیر بسزای اسلام در وضعیت عزتمندانه خود و مقایسه این وضعیت با آن شرایط نابسامان و قتل و غارت پیش از اسلام قاعدتاً باید از آن اقدامات مخرب خود دست بر می داشتند.^۱

معاویه در ادامه گفتگو با آنان چنین گفت: رهبران امروز شما بسان سپر شما هستند پس سپرهای خود را از خود نرانید. رهبران امروز شما در برابر عصیان و ظلم و ستم شما صبور هستند اما بدانید که خداوند تعالی شما را مجازات خواهد کرد و حاکمانی را بر شما مسلط می گرداند که با وجود صبر شما در برابر ظلم و جورشان باز هم شما را سرکوب می کنند و آن وقت است که شما نیز با این صبر نابجا در ظلم و ستم آنان نسبت به مردم شریک هستید. یک نفر از آن جمع به معاویه گفت: اما قریش که جمعیت اندکی دارد و در دوران جاهلیت نیز چندان قدرتمند نبود. حال بر ما حاکم شده است؟ حال اگر ما این -به قول تو- سپر خود را از هم بدریم می توانیم حکومت را به دست آوریم، معاویه به او پاسخ داد: حال می دانم که شما تنها از روی جهالت و نادانی دست به چنین کارهایی زده اید، تو که سخنگوی قومت هستی این گونه می اندیشی چه برسد به دیگر افراد قبیله‌ات؛ دوران جاهلیت را به یاد آورید و ببینید اسلام شما را به کجا رسانیده است، من از عزت و مکتبی که اسلام به شما داده است صحبت می کنم، اما شما دوران جاهلیت را به روی من می کشید. فکر می کنید اگر سپر حکومت از هم دریده شود آنگاه شما می توانید صاحب آن شوید اما سپری شکسته باشد دیگر به کار نمی آید. بدانید که خداوند مردمانی را که دنباله‌رو شما باشند و علیه خلیفه خود قیام کنند خوار و ذلیل می گرداند.^۲

معاویه می دانست که این سخنان نمی تواند آن افراد را قانع کند پس در ادامه چنین فرمود: بفهمید که قریش در جاهلیت و اسلام تنها و تنها به خاطر الطاف خداوند تعالی عزت یافت. قریش قوی ترین اعراب نبود اما با اصل و نسب ترین، نجیب ترین، مهمترین،

۱- معاویه بن ابی سفیان، منیر غضبان، ص ۱۰۱.

۲- تاریخ طبری (۵/۳۲۴).

جوانمردترین قبایل بود؛ تنها و تنها به خاطر عنایت خداوند توانست در دورانی که قبایل عرب، یکدیگر را قتل و غارت می‌کردند در امان بماند که خداوند ﷻ هر که را عزیز گرداند، او هرگز ذلتی نبیند و به هر که رفعت و منزلت والا دهد، هرگز حقیر نشود. تمامی ملل عرب و عجم، هر یک به بلا و مصیبتی بزرگ گرفتار آمده‌اند و سرزمین و حکومتشان را از دست داده‌اند اما به خاطر فضل خداوند، هر که چنین قصدی را در مورد قریش نماید خوار و ذلیل گردد و چون خداوند چنین اراده نمود که ایشان را از ذلت دنیا و عذاب آخرت برهاند محمد ﷺ را که بهترین خلق اوست از میان ایشان برگزید و یارانی را گرد او جمع آورد که بهترین ایشان، از قریش بودند. این حکومت نیز به خاطر درایت ایشان استوار است و به همین خاطر، خلافت در میان قریشیان قرار دارد. خداوند آنان را در جاهلیت از شر سلاطینی که به دین شما بودند حفظ نمود و امروز نیز که بر دین حق هستند. مطمئناً از ایشان حمایت و حفاظت خواهد نمود. از شما و دار و دستتان بیزارم. تو ای صعصعه! قبیله تو بدترین قبیله عرب است. بدترین نوع گیاهان در سرزمینتان می‌روید، در دورترین نقطه ساکن هستید، شرورترین قبایلید، بدترین رفتار را با قبایل همجوارتان دارید، هر که را که نزدیک شما باشد خوار کنید و دشنام دهید، پست‌ترین اصالت را دارید و چون در مرز مملکت فارس قرار دارید همیشه ذلیل و خوار ایشان بوده‌اید اما چون دعوت رسول الله ﷺ به قبیله‌ات رسید، شما را رفیع گردانید و بر دیگر ملت‌ها فضیلت داد. هر چند که تو ای صعصعه! بعد از قبیله‌ات و آن هم از روی ناچاری ایمان آورده‌ای حال قصد دارید این دین عزیز را منحرف سازید و خود را بار دیگر به ذلت افکنید. بدانید که هرگز نمی‌توانید قریش را ذلیل گردانید و به او آسیبی رسانید. شیطان بر شما مسلط است و راه شر و فتنه را به شما نشان داده و توانسته است شما را بفریبد. اما او باعث مرگ و هلاکت شما خواهد شد. او نمی‌تواند شما را از خواست خداوند برهاند پس اگر شری ایجاد کردید بدانید که خداوند نیز در مقابل شری بدتر را نصیب شما خواهد نمود و شما را خوار می‌گرداند و آنگاه شیطان شما را رها می‌کند تا در ضعف و ذلت نتوانید کاری از پیش ببرید.^۱

به این ترتیب، معاویه تمام تلاش خود را نمود تا این افراد آشوب طلب را سر عقل آورد:

- نخست در مورد وضعیت قریش در جاهلیت و اسلام سخن گفت.
- سپس در مورد وضعیت خفت بار قبایل آنان در دوران جاهلیت و نیز شرایط محل سکونت آن قبایل و ذلت و حقارت ایشان در برابر ایرانیان صحبت کرد و آن اوضاع را با عزت و کرامتی که اسلام به آنان عطا نمود، مقایسه کرد.
- او صعصعه بن صوحان را که سخنگوی دوستانش بود مورد خطاب قرار داد و به او یادآور شد که چون قبیله‌اش ایمان آوردند، او امتناع کرد تا این که به میان قبیله خود بازگشت و به ناچار اسلام آورد.
- معاویه نقشه‌های شوم صعصعه و همدستانش را که قصد ایجاد آشوب در میان امت و منحرف کردن ایشان از دین داشتند بر ملا ساخت، به آنان گوشزد نمود که سر منشأ این فتنه‌ها شیطان است که آنان را فریب داده و تحریک می‌کند همه‌ی آنان را رسوا نمود که قصد دارند با این دروغ‌ها و افتراها مردم را از دین خدا منحرف ساخته و به همان عقاید و باورهای باطل جاهلیت باز گردانند.^۱

جلسه‌ای دیگر میان معاویه و آشوب طلبان

بار دیگر معاویه نزد آن آشوب طلبان رفت و به آنان چنین گفت: یا پاسخی درست به من بدهید و یا ساکت باشید و بیشتر بیاندیشید. بنگرید که خیر و صلاح خود و خانواده و قبیله‌تان و همه امت اسلام در چه چیزی است، پس به دنبال به دست آوردن آن باشید تا بتوانیم در صلح و صفا در کنار هم زندگی کنیم.

صعصعه جواب داد که: هرگز در عصیان و گناه از تو اطاعت نخواهیم کرد. معاویه پاسخ گفت: من که شما را به اطاعت از خدا و رسولش صلی الله علیه و آله و تقوای او و حفظ وحدت میان امت فرا می‌خوانم. اما صعصعه جواب داد که: تو بر خلاف ادعایت ما را به تفرقه و عدم اطاعت از خدا و رسولش صلی الله علیه و آله دعوت کرده‌ای. معاویه در پاسخ به او گفت: بر فرض که ادعای تو درست باشد، حال من از آن حرف‌هایم توبه می‌کنم و شما را به اطاعت از

۱- معاویه بن ابی سفیان، منیر غضبان، ص ۱۱۱.

خدا و رسولش صلی الله علیه و آله و تقوای او، حفظ وحدت و اجتناب از تفرقه، اطاعت و احترام نسبت به رهبران خویش، مساعدت ایشان و ارشاد آنان فرا می‌خوانم. صعصعه جواب داد: حال ما نیز از تو می‌خواهیم از مقام کنار رفته تا فردی لایق‌تر از تو به این منصب برسد. معاویه گفت: موافقم اما آن فرد لایق کیست؟ ایشان گفتند: او مردی است که سابقه هم خود و هم پدرش در اسلام از سابقه تو و پدرت بیشتر و درخشان‌تر است. معاویه گفت: سوگند به خداوند که من پیشینه‌ای در اسلام دارم و دیگران نیز پیشینه‌ای بهتر از من دارند، اما مطمئن هستم در این دوران، هیچ کس چون من نمی‌تواند بر این اوضاع مسلط شود. عمر بن خطاب رضی الله عنه نیز همین دیدگاه را نسبت به من داشت و اگر فردی تواناتر از مرا سراغ داشت او را بر من ترجیح می‌داد که عمر را در امر دین و حکومت با هیچ کس سرسازش و مسامحه نداشت. از طرف دیگر، من هیچ خطایی نکرده‌ام که مستحق عزل و برکناری باشم و اگر امیر المؤمنین و شورای امت چنین اشتباهی بزرگ را از من می‌دید بیقین مرا از این منصب عزل می‌کرد. از خداوند نیز می‌خواهم که اگر امیر المؤمنین روزی بخواهد مرا عزل نماید این کار کاملاً به صلاح اسلام و مسلمین باشد، اما می‌دانم که این سخنان، براساس وسوسه‌های شیطان و هوا و هوس خودتان است و اگر قرار بود امور حکومت و دین براساس امیال و خواهش‌های نفس شما استوار باشد یک روز هم نمی‌توانست دوام بیاورد، اما خداوند عز و جل امور دین و حکومت اسلام را براساس خواست خویش استوار گردانیده است؛ بنابراین شما نیز خود را به امور خیر و نیک عادت دهید و تنها سخنان شایسته و بایسته یک مسلمان را بر زبان آورید. ایشان گفتند: ما مطمئن هستیم که تو لیاقت این مقام را نداری. معاویه رضی الله عنه نیز به آنان هشدار داد که مبادا از وسوسه‌های شیطان تبعیت کنند و به عصیان پروردگار پردازند که عذاب و ذلت این کار در دنیا و آخرت، دامنگیر آنان خواهد بود. ایشان به معاویه حمله کردند و ریش و موی سر او را گرفتند اما او به آنان گفت: اینجا سرزمین کوفه نیست، به خداوند سوگند اگر مردم شام با خبر شوند که با من چه رفتاری داشته‌اید شما را خواهند کشت و در آن صورت نیز من نخواهم توانست مانع آنان شوم. سپس بلند شد و گفت که هرگز نزد آنان نخواهد رفت! می‌بینیم که امیر

معاویه رضی الله عنه تمام توان و نیروی خود را به کار بست تا بتواند این قوم آشوب طلب را از آن راه نادرست خود باز گرداند و به تقوا و اطاعت خداوند و حفظ وحدت امت اسلام فرا خواند اما آنان در مقابل پاسخ دادند که هرگز در عصیان و گناهان معاویه از او اطاعت نخواهیم کرد^۱. معاویه با وجودی که می دانست ایشان تنها قصد سفسطه و مجادله دارند و نمی خواهند از راه باطل خویش باز گردند باز صبر پیشه کرد و با آرامش و متانت به آنان اعلام نمود که اگر ادعای آنان در مورد عصیان و تمرد او از دستورات خدا و رسول صلی الله علیه و آله و سلم درست باشد که نیست، باز او توبه می کند و خود آنان را به تقوا و اطاعت خدا و رسول صلی الله علیه و آله و سلم و اجتناب از تفرقه و آشوب در میان امت بر حذر می دارد تا شاید بتواند به قلب چون سنگ آنان نفوذ کند و آنان را تحت تاثیر قرار دهد و اما آنان در مقابل روش نرم و ملایم معاویه و سخنان زیبا و خیرخواهانه او چنان جسور شدند که صراحتاً راز درون را هویدا کردند و اعلام کردند که از معاویه می خواهند تا از مقام کنار برود تا فردی لایق تر جای او را بگیرد. معاویه نیز که نیت و قصد آنان را شناخته بود اصرار داشت تا آنان این فرد لایق را به او نیز بشناسانند اما می بینیم که این فتنه انگیزان منافق، هرگز نام این فرد را آشکار نکردند و تنها به یک مشت شعار دهن پرکن اکتفا کردند. آنان ادعا می کردند که اگر معاویه کنار برود فردی جایگزین او خواهد شد که هم خود او و هم پدرش در اسلام از سوابق بیشتر و درخشان تری نسبت به معاویه و پدر او برخوردار است. معاویه با وجود جسارت و رفتارها و سخنان ناشایست ایشان باز در قبال آنان آرامش و صبر خود را حفظ نمود و با دلایل محکم به ادعاهای آنان پاسخ می گفت. پاسخهای معاویه به ادعاهای بی پایه و اساس آن آشوب طلبان را می توان در چند مورد زیر خلاصه و جمع بندی نمود:

۱- معاویه به آن افراد بیان نمود که او را نیز سابقه ای در خور توجه در اسلام است و هموست که از زمان وفات بردارش، یزید بن ابی سفیان، در برابر رومیان از مرزهای قلمرو اسلامی دفاع می کند.

۲- بدون شك هستند افرادی که در اسلام از سابقه بیشتر و درخشان تری نسبت به معاویه برخوردارند اما با این وجود معاویه معتقد بود او تواناترین فردی است که می تواند از مرزهای شام حفاظت به عمل آورد. او از بدو به قدرت رسیدن در شام، چنان اوضاع آن دیار را سروسامان بخشید که مردمان آن سرزمین را دوست و حامی خود ساخته بود.

۳- بیقین روش عمر بن خطاب رضی الله عنه در تعیین والیان و کارگزاران دولت خویش بسیار سختگیرانه و دقیق بود. حال اگر او در معاویه انحراف و ضعفی می دید هرگز یک روز نیز او را به ولایت شام منصوب نمی کرد. اما با وجود آن سیاست موشکافانه و ریزبینانه عمر فاروق در امر حکومت، معاویه توانست در دوران خلافت او، والی شام بماند. هر چند پیشتر و در دوران رسول خدا صلی الله علیه و آله و ابوبکر رضی الله عنه نیز مشاغل را بر عهده داشت و این بیانگر میزان اعتماد رسول خدا صلی الله علیه و آله و ابوبکر صدیق رضی الله عنه به او بود تا آنجا که رسول الله صلی الله علیه و آله او را کاتب خویش نمود.

۴- عزل و برکناری از هر سمت و منصبی، باید بنا به عواملی صورت پذیرد که بر کناری یک نفر از مقام خود را عادلانه و درست جلوه دهد. حال عاملی که فتنه انگیزان را بر آن داشت تا خواستار استعفا و کناره گیری معاویه شدند چه بود؟!

۵- تنها فردی که حق عزل و نصب والیان و امرای دولت را داشت امیر المؤمنین عثمان رضی الله عنه بود و هیچ کس دیگر، از جمله آن آشوب طلبان، را حق دخالت در این مسأله نبود.

۶- در صورتی که امیر المؤمنین عثمان رضی الله عنه تصمیم بگیرد که معاویه را عزل نماید، بدون شك باید پذیرفت که این تصمیم کاملاً به صلاح اسلام و مسلمین است و معاویه نیز به عنوان امیری فرمانبردار باید به این خواست خلیفه گردن نهد.^۱

نتیجه این جلسات و گفتگوها میان معاویه و آشوب طلبان بسیار تأسف برانگیز بود. معاویه که بارها و بارها آنان را از خشم و عقاب پروردگار بیم داد و به آنان هشدار نمود تا مبادا از وسوسه های شیطان تبعیت کنند و موجبات تفرقه و آشوب میان صفوف مسلمانان را فراهم آورند، باز این قوم لجوج و خودسر، در مقابل این نصایح دلسوزانه به

۱- معاویه بن ابی سفیان، صحابی کبیر و ملک مجاهد، ص ۱۱۴-۱۱۷.

او حمله بردند و ریش و موی سر او را کشیدند و از آن پس بود که معاویه آنان را از خود می‌راند و با خشونت و تهدید با این قبیل افرادی که جز زبان زور هیچ زبان دیگری را نمی‌فهمند برخورد می‌کند. معاویه پس از چند جلسه گفتگو و مجادله با این بد طینتان دانست که آنان را با حق کاری نیست و هرگز در راه حق گام نخواهد نهاد. پس بر خود لازم دید تا حقیقت وجودی این نابکاران و خطری را که از جانب ایشان کیان وحدت مسلمانان را تهدید می‌کند به امیر المؤمنین عثمان رضی الله عنه اطلاع دهد.^۱

- نامه معاویه به عثمان رضی الله عنه در رابطه با آشوب طلبان کوفه

بسم الله الرحمن الرحيم: از معاویه بن ابی سفیان به امیر المؤمنین عثمان بن عفان: ای امیر المؤمنین! شما قومی را نزد من فرستادید که با زبان شیطان سخن می‌گویند. آنان به زعم خود با زبان قرآن با مردم صحبت می‌کنند اما در واقع، مردم را دچار شبهات می‌سازند. متأسفانه همه‌ی مردم نیز به کینه سخنان آنان پی نمی‌برند و ادعاهای ایشان را باور می‌کنند. آنان تنها قصد دارند امت را دچار تفرقه کنند و می‌خواهند اسلام و مسلمین را به محاق ضعف و ذلت بفرستند. آنان بسیاری از مردم کوفه را چنان خود از راه بدر برده‌اند و حال از آن بیم دارم که مردم شام را نیز بدان راه ضلالت بکشانند، پس از شما می‌خواهم که آنان را به سرزمینشان باز گردانید.^۲

پنجم: عثمان رضی الله عنه بازگشت آشوب طلبان به کوفه و تبعیدشان به جزیره

عثمان دستور داد تا آشوب طلبان را نزد سعید بن عاص باز گردانند. اما چون آنان به کوفه بازگشتند بار دیگر زبان علیه سعید و عثمان گشودند و به دروغ و افترا پرداختند. سعید بار دیگر از دست آنان به عثمان شکایت برد و عثمان این بار فرمان داد تا آنان را به حمص و نزد عبدالرحمن بن خالد بن ولید تبعید کنند.^۳ چون آنان به حضور عبدالرحمن رسیدند، او با ایشان با خشونت و پرخاش سخن گفت و از آنان چنین استقبال نمود: ای آلت‌های دست شیطان! در اینجا هیچ کس از حضور شما خوشحال نیست. شما اصلاح نمی‌شوید و

۱- معاویة بن ابی سفیان، منیر غضبان، ص ۱۱۷-۱۱۸.

۲- تاریخ طبری (۳۳۱/۵).

۳- تاریخ طبری (۳۳۱/۵).

همچنان در باطل هستید. اگر عبدالرحمن نتواند شما را رام کند و به ذلت کشاند زیان کار خواهد بود. نمی دانم شما از چه قوم و ملتی هستید، عربید یا عجم که این چنین اصلاح ناپذیرید. مراقب باشید با من همچون سعید و معاویه برخورد نکنید. من فرزند خالد بن ولید رضی الله عنه هستم که رشادت های بی نظیری را از خود نشان داد و همو بود که مرتدین را قلع و قمع نمود. آنان یک ماه نزد عبدالرحمن ماندند و او در طول این مدت با درایت و قاطعیت با ایشان رفتار می نمود و هرگز چون سعید و معاویه در قبال آنان از خود نرمش نشان نداد. او هر جا که می رفت آنان را با خود می برد و آنان را در جنگ و صلح نزد خود نگاه می داشت تا کاملاً مراقب رفتار و کردارشان باشد و در هر شرایطی که اقتضا می نمود آنان را خوار و ذلیل می گردانید و هر وقت که سر دستشان، صعصعه بن صوحان را می دید به او می گفت: ای فرزند گناه! بدان هر که را خیر و صلاح، به راه راست نیآورد، شر و بلا او را اصلاح می کند و هر که با نرمش و ملایمت اصلاح نگردد باید با خشونت و شدت او را سر عقل آورد. نیز به آنان می گفت: چرا همان گونه که با سعید و معاویه مجادله می کنید با من صحبت نمی کنید و جواب حرف های مرا نمی دهید؟!

این شدت و برخورد قاطعانه عبدالرحمن مفید واقع شد و باعث گردید تا آشوب طلبان اظهار ندامت کنند و از عبدالرحمن بخواهند که آنان را ببخشاید و رفتاری ملایم تر با ایشان در پیش بگیرد. عبدالرحمن نیز از میان آنان مالک اشتر را نزد عثمان رضی الله عنه فرستاد تا به او اطلاع دهد که آنان از کردار سابق خود توبه کرده و پشیمان شده اند. عثمان رضی الله عنه نیز آنان را بخشود و به آنان اجازه داد تا به شهر خویش باز گردند. اما مالک اشتر از عثمان رضی الله عنه درخواست کرد تا عثمان به آنان اجازه دهد در جزیره و نزد عبدالرحمن بمانند که او با این تقاضای آنان موافقت کرد^۱. پس از این اتفاقات بود که شعله فتنه کوفه فروکش کرد. در واقع، در حوادث سال سی و سوم بعد از هجرت، منافقان و فتنه انگیزان که شاهد تبعید رؤسای خود بودند سکوت را بهترین راه حل نجات خود دانستند.^۲

۱- تاریخ طبری (۳۲۷/۵).

۲- الخلفاء الراشدون، ص ۱۳۴.

۱- فتنه‌انگیزان بصره علیه «اشح عبدالقیس» توطئه می‌چینند

در بصره نیز فتنه‌انگیزان آن شهر به رهبری حکیم بن جبلة بر ضد فضلا و صلحای شهر توطئه می‌چینند و دروغ‌ها و تهمت‌های بسیاری را به آنان نسبت می‌دادند. از جمله این فضلا، عامر بن عبدالقیس ملقب به اشح عبدالقیس بود که همراه هیأت نمایندگان قبیله خود نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله رفته و مدتی را نزد ایشان معارف دین را فراگرفته بود. این فرد چنان مورد احترام رسول خدا صلی الله علیه و آله قرار داشت که ایشان در مورد او چنین فرمودند:

«إن فيك خصلتين يحبهما الله ورسوله: العلم والأناة».

«تو را دو خصلت نیکوست که خدا و رسولش صلی الله علیه و آله آن‌ها را می‌پسندند و آن دو

خصلت عقل و صبر و آرامش و متانت توست»^۱

عامر بن عبدالقیس از فرماندهان قادسیه و دیگر نبردهای فتوحات بود که در بصره جزو صلحا و پرهیزکاران آن دیار محسوب می‌شد. اما منحرفان از دین و منافقان در راستای تخریب شخصیت و اعتبار بزرگان و معتمدان شهر، اتهاماتی ناروا را بر او وارد کردند. عثمان نیز او را به شام و نزد معاویه فرستاد و چون معاویه با او به گفتگو نشست دانست که او از تمام آن اتهامات مبرا است. اما سر دسته افرادی که این تهمت‌ها را به عامر بن قیس نسبت دادند حمران بن ابان بود که جزو افراد بی‌دین و شرور به حساب می‌آمد تا آن‌جا که زنی را در ایام عده او به عقد خود در آورد و چون عثمان از این ماجرا با خبر شد، آن زن را به او طلاق داد و امر نمود تا حمران را تازیانه زنند و به بصره تبعید کنند و در آن‌جا بود که با حکیم بن جبلة، سر دسته سبثیان بصره آشنا شد و به جرگه آنان پیوست.^۲

۲- ابن سبأ سال سی و چهارم بعد از هجرت را زمان آغاز شورش و قیام اعلام می‌کند

در این سال بود که ابن سبأ تصمیم گرفت اولین گام‌های شورش و قیام علیه نظام خلافت را بر دارد. او از زمانی که در مصر مستقر شده بود به طور دائم با پیروان خود در کوفه و

۱- به روایت مسلم، کتاب الإيمان (حدیث ۲۵).

۲- تاریخ طبری (۳۳۳/۵).

بصره و مدینه در ارتباط بود و با آنان مکاتبه می کرد تا این که سرانجام به یک نقشه واحد دست یافتند. پس از تبعید آن آشوب طلبان به شام و سپس به جزیره، سردسته سبئیان کوفه مردی به نام یزید بن قیس بود.^۱ در سال سی و چهارم، اوضاع کوفه کاملاً به نفع آشوب طلبان رقم می خورد، زیرا در این سال مؤمنان راستین و بزرگان شهر به قصد جهاد از کوفه خارج شده بودند و بیشتر افرادی که در شهر ماندند، انسان های سست ایمان و آشوب طلب بودند که تحت تأثیر سبئیان و منافقان قرار داشتند و توانستند آنان را بر ضد سعید بن عاص تحریک کنند.^۲

۳- اوضاع و شرایط کوفه هنگام شورش آشوب طلبان

طبری در تاریخ خود راجع به حوادث سال سی و چهارم چنین می نویسد: در این سال سعید بن عاص به مدینه رفت. اما پیش از رفتن نزد عثمان رضی الله عنه سرداران خود را به مناطق مختلف فرستاد. او اشعث بن قیس را به آذربایجان، سعید بن قیس را به ری، نسیر عجلی را به همدان، سائب بن اقرع را به اصفهان، مالک بن حبیب را به ماه، حکیم بن سلامه را به موصل، جریر بن عبدالله را به گرجستان، سلمان بن ربیع را به باب الابواب (نخجوان)، عتیبه بن نهاس را به حلوان اعزام کرد. او قعقاع بن عمرو تمیمی را به عنوان امیر لشکر کوفه گماشت و عمیر بن حریث را جانشین خود در کوفه نمود. به این ترتیب، می بینیم که با خروج بزرگان و سرداران کوفه این شهر، عملاً بدون محافظ، در اختیار آشوب طلبان و فتنه انگیزان قرار می گیرد.^۳ در این شرایط یزید بن قیس، رهبر سبئیان این شهر، پس از توافق با عبدالله بن سبأ، به پیروان و همدستان خود دستور می دهد تا علیه حکومت قیام کنند.^۴

۱- الخلفاء الراشدون، ص ۱۳۵.

۲- الخلفاء الراشدون، ص ۱۳۵.

۳- تاریخ طبری (۳۳۷/۵).

۴- الخلفاء الراشدون، ص ۱۳۶.

۴- قعقاع بن عمرو اولین تحرکات شورشیان را سرکوب می کند

چون یزید بن قیس علیه حکومت اعلام خروج کرد، به مسجد رفت و در آنجا بود که دیگر سبئیان و شورشیان گرد او تجمع کردند. به محض این که قعقاع بن عمرو از این اقدام آنان با خبر شد، به مسجد رفت و آنان را باز داشت نمود. یزید چون قاطعیت و بصیرت قعقاع را در یافته بود، نیت پلید خویش را پنهان نمود و ادعا کرد تنها خواستار عزل سعید بن عاص است و قصد نداشته علیه حکومت و عثمان رضی الله عنه طغیان کند. قعقاع نیز آنان را آزاد کرد اما بدیشان دستور داد به منازل خویش باز گردند و هیچ جا تجمع نکنند و اگر خواستار عزل سعید هستند آن را از خود خلیفه درخواست بکنند!

۵- یزید بن قیس با آشوب طلبانی که در تبعید (نزد عبدالرحمن بن خالد) هستند مکاتبه می کند

چون قعقاع توانست اولین حرکت سبئیان در کوفه را سرکوب کند، یزید بن قیس تصمیم گرفت در تحرکات خود جانب اعتدال را رعایت کند. به همین دلیل، او فردی را مأمور کرد تا نامه‌ای را به شورشیانی که در تبعید هستند برساند. او در آن نامه خطاب به آنان گفته بود که به محض دریافت این نامه، گریخته و خود را به کوفه رسانند، چرا که با دوستانمان در مصر به این توافق رسیده‌ام که قیام علیه عثمان را آغاز کنند. چون مالک اشتر این نامه را دریافت کرد، به سرعت خود را به کوفه رسانید و بار دیگر به یزید بن قیس پیوست، آن‌گاه همه با هم در مسجد تجمع کردند و در این میان، مالک اشتر توانست افراد سست ایمان و ساده لوح را بفریبد. او به آنان چنین وانمود کرد که او از مدینه به کوفه آمده است و اطلاع یافته که سعید و عثمان تصمیم گرفته‌اند تا سرانه مردم کوفه از بیت‌المال را از دویست درهم به یکصد درهم کاهش دهند. واقعیت این است که سعید و عثمان، هرگز در این زمینه با هم صحبت نکردند اما مالک اشتر توانست با جعل این دروغ، مردمان ساده لوح و سست ایمان و افراد آشوب طلب بسیاری را با خود همراه سازد. چون مسجد به آشوب کشیده شد، یزید بن قیس آنان را فراخواند تا راه ورود سعید به کوفه را بر او ببندند و خواستار عزل او شوند و به این ترتیب، توانست جمعیتی قریب به

یک هزار نفر را به این کار تشویق کنند^۱ در این میان، هر چقدر بزرگان و صلحای شهر چون ابوموسی اشعری، عبدالله بن مسعود، قعقاع بن عمرو و دیگران کوشیدند تا آن مردمان را از این اقدام نادرست منصرف کنند نتوانستند توفیقی به دست آورند.^۲

۶- قعقاع بن عمرو، کشتن رؤسای این آشوب را تنها راه حل می‌داند پس از آغاز این آشوب و بلوا، عمیر بن حرث بر منبر رفت و از مردم خواست تا وحدت خود را حفظ کنند و از تفرقه و تبعیت فتنه‌انگیزان پرهیزند.^۳ در این اثنا، قعقاع بن عمرو خطاب به او گفت: آیا می‌خواهید، در مسیر جریان سیل بایستید و جلوی آن را بگیرید. باید جلوی آن را از سرچشمه و سر منشأ آن گرفت. من اطمینان دارم که شمشیر، تنها راه حل خاموش کردن آتش این فتنه است، باید برق شمشیر را به آنان نشان داد تا دیگر دست به چنین کارهایی نزنند. حال اگر به حرف من گوش نمی‌دهید صبر کنید و ببینید که سرانجام این قصور ما به کجا می‌انجامد.^۴

۷- آشوبگران مانع ورود سعید بن عاص به کوفه می‌شوند یزید بن قیس و مالک اشتر همراه یک هزار نفر از کوفه خارج شده و در راه کوفه به مدینه در محلی بنام «جرعه» توقف کرده و منتظر بازگشت سعید از مدینه شدند، چون سعید از مدینه بازگشت راه را بر او بستند و به او گفتند: که به مدینه باز گردد، چرا که آنان مانع ورود او به کوفه خواهند شد و به او اعلام کردند که به عثمان اطلاع دهد تا ابوموسی اشعری را به جای او به ولایت کوفه منصوب کند. سعید به آنان گفت: که اگر می‌خواهید والی‌ای دیگر به جای من انتخاب شود لزومی نداشت یک هزار مرد عاقل به این جا بیایند تا این مطلب را به من اطلاع دهند کافی بود نامه‌ای به عثمان رضی الله عنه ارسال

۱- تاریخ طبری (۳۳۸/۵).

۲- تاریخ طبری (۳۳۸/۵).

۳- الخلفاء الراشدون، ص ۱۳۹.

۴- تاریخ طبری (۳۳۸/۵).

می کردید و درخواست خود را در آن مطرح می نمودید و یک نفر نیز این مطلب را به من خبر می داد.^۱

در واقع سعید چون آن وضعیت را مشاهده نمود، صلاح و خیر امت را در آن دید که دیگر با آنان وارد جروبحث نشود تا آتش آن فتنه بیشتر از قبل، شعله ور نگردد.^۲ پس از بازگشت سعید به مدینه، او عثمان را در جریان ما وقع قرار داد، عثمان از او پرسید که آیا قصد طغیان علیه خلافت را دارند؟ و سعید پاسخ داد که به ظاهر، تنها خواهان عزل من و تعیین والی ای دیگر می باشند، عثمان از او سؤال کرد که چه کسی را مد نظر دارند و سعید بیان داشت که آنان گفته اند خواهان ولایت ابوموسی اشعری هستند، عثمان نیز موافقت کرد تا ابوموسی اشعری را به جای سعید به ولایت کوفه انتخاب کند اما هشدار داد که ما در برابر این اقدام کوفیان صبر پیشه می کنیم اما از این به بعد دیگر هیچ بهانه ای از آنان پذیرفته نمی شود.^۳

پیش از این که نامه عثمان مبنی بر عزل سعید و تعیین ابوموسی اشعری به ولایت کوفه به این شهر برسد، صحابه ای که در شهر بودند تلاش کردند تا اوضاع را آرام و سر و سامان دهند اما منافقان و فتنه انگیزان چنان بر شهر حاکم شده بودند که اصلاح اوضاع، چندان آسان نمی نمود؛ در آن زمان دو نفر از صحابه رسول خدا صلی الله علیه و آله در مسجد حضور داشتند؛ آن دو حذیفه بن یمان و ابو مسعود عقبه بن عمرو انصاری بودند. ابو مسعود که سخت از این اقدام شورشیان به خشم آمده بود معتقد بود که عثمان سپاهی را به جانب کوفه خواهد فرستاد و همه ی شورشیان را سرکوب می کند؛ اما حذیفه بن یمان بر خلاف ابو مسعود می اندیشید و اطمینان داشت که عثمان چنین کاری را نخواهد کرد، در واقع، حذیفه سال ها پیش و از زبان خود رسول الله صلی الله علیه و آله احتمال وقوع چنین فتنه ای را شنیده بود و حال می دید که سخنان رسول خدا صلی الله علیه و آله تحقق یافته اند؛ او گفت: که رسول خدا صلی الله علیه و آله به ما فرمودند:

۱- تاریخ طبری (۳۳۸/۵).

۲- الخلفاء الراشدون، ص ۱۴۰.

۳- تاریخ طبری (۳۳۹/۵).

«أن الرجل يصبح على الإسلام ثم يمسي وليس معه من الإسلام شيء، ثم يقاتل المسلمين، فيرتد وينكص قلبه ويقتله الله غدا، وسيكون هذا فيما بعد».

«روزگاری فرا می‌رسد که فرد مسلمان چون شب کند بر اسلام باشد و چون روز بعد فرا رسد بر کفر باشد؛ آن‌گاه با دیگر مسلمانان به کارزار پردازد. او قبلاً از دین برگشته است اما خداوند شر او را از سر مسلمانان کم می‌کند و او را به هلاکت می‌رساند»^۱

حذیفه که کاملاً به جریان‌ات فتنه‌ها آشنا بود تلاش می‌کرد با مدارا، فتنه را آرام کند و با عنایت به سخنان رسول خدا صلی الله علیه و آله هرگز از وقوع چنین فتنه‌ای متعجب نشد.^۲

۸- ابو موسی اشعری، اوضاع را آرام می‌کند

پس از این ماجرا، ابوموسی اشعری بر منبر رفت و به مردم چنین گفت: ای مردم! دیگر اقدام به چنین کاری نکنید و از عصیان و تمرد پرهیزید؛ وحدت خود را حفظ کنید و از رهبران خود اطاعت نمایید. از شتاب و تعجیل در مسایلتان اجتناب ورزید و بدانید که بزودی عثمان امیری را بر شما تعیین خواهد نمود. مردم از او خواستند که امام جماعت آنان را بر عهده گیرد اما او نپذیرفت و شرط گذاشت که مردم اعلام کنند از دستورات امیرالمؤمنین اطاعت خواهند کرد. مردم نیز چنین کردند و اعلام نمودند عثمان هر چه بگوید از او اطاعت کنند.^۳

اما حقیقت چیز دیگری بود و فتنه‌انگیزان به دروغ و برای فریب مردم چنین عهدی بستند. به این ترتیب ابوموسی تا زمانی که عثمان او را به ولایت کوفه تعیین نمود امامت جماعت مردم شهر را بر عهده داشت و چون نامه عثمان مبنی بر انتصاب او به ولایت آن دیار به او رسید توانست اوضاع و احوال شهر را سر و سامان دهد. پس از آرامش اوضاع

۱- تاریخ طبری (۳۴۲/۵).

۲- حذیفه بن الیمان، ابراهیم العلی، ص ۸۶ و الخلفاء الراشدون، ص ۱۴۱.

۳- تاریخ طبری (۳۳۹/۵).

نیز حدیفه بن یمان به آذربایجان بازگشت تا روند فتوحات ادامه یابد. همچنین دیگر والیان و امرا نیز هر یک به مناطق تحت امر خود در ایران مراجعت نمودند.^۱

۹- نامه عثمان رضی الله عنه به شورشیان کوفه

پس از شورش منافقان و فتنه‌انگیزان کوفه، عثمان نامه‌ای خطاب به آنان نوشت که بیانگر میزان درک بالای او از مسایل و رویدادهای آن روزگار است. همچنین در این نامه می‌توان به روش حکیمانه عثمان رضی الله عنه در مهار فتنه‌ها و آشوب‌ها را مشاهده نمود. هر چند او یقین داشت که طغیان فتنه‌ها در راه است و او قادر نخواهد بود مانع شعله‌ور شدن آن‌ها شود. او در این نامه چنین می‌گوید: «من فردی را که خود به جای سعید برگزیدید، به امارت بر شما تعیین نمودم، بدانید که من آبرویم را به خطر می‌اندازم و در برابر شما صبر پیشه می‌کنم تا بتوانم شما را اصلاح کنم، شما هر چه را که دوست دارید از من بخواهید و من نیز آن را تا زمانی که مخالف دستورات خداوند سبحانه و تعالی نباشد به شما خواهم داد و هر چه را که نمی‌پسندید به من بگویید تا آن را مادام که گناهی در آن نباشد از شما دور سازم. این را می‌گویم تا دیگر شما را بر من حجتی نباشد». عثمان، علاوه بر کوفه، نامه‌هایی با این مضمون را به دیگر مناطق ارسال نمود تا بر مردم قرائت شوند.^۲ خداوند سبحانه و تعالی از عثمان رضی الله عنه خشنود باشد که این چنین نیکوکار بود و در برابر دروغ‌ها و افتراهای سبشیان به چه میزان سعه صدر داشت.

۱- الخلفاء الراشدون، ص ۱۴۲.

۲- تاریخ طبری (۳۴۳/۵).

گفتار دوم

روش عثمان رضی الله عنه در مواجهه با فتنه و آشوب

از مطالعه اسناد و مدارک تاریخی می‌توان دریافت که عثمان برای مواجهه با این فتنه و آشوب، چندین روش را در پیش گرفت که عبارتند از:

نخست: عثمان رضی الله عنه به پیشنهاد صحابه رضی الله عنهم هیأت‌های تحقیق و تفحص را به مناطق مختلف اعزام می‌کند

با شیوع شایعات و اکاذیبی که سبب آن در اقصی نقاط بلاد اسلامی پراکنده بودند محمد بن مسلمه و طلحه بن عبیدالله رضی الله عنهما نزد عثمان آمدند و از او سؤال کردند که آیا آن شایعات را شنیده است؟ عثمان نیز که تا آن زمان آن شایعات به گوشش نرسیده بود از ایشان خواست تا آن‌ها را برای او بازگو کنند. چون عثمان از آن مسایل باخبر شد با صحابه مشورت نمود تا راه حلی را برای مقابله با آن‌ها بیابد. صحابه به او پیشنهاد کردند تا او هیأت‌هایی را برای تحقیق و تفحص و تشخیص صحت و سقم این اخبار و شایعات به مناطق مختلف اعزام نماید. عثمان نیز چنین کرد و صحابه‌ای را که کاملاً مورد اعتماد و اطمینان او بود به آن سرزمین‌ها فرستاد. او محمد بن مسلمه رضی الله عنه را که در عهد عمر رضی الله عنه مسئول محاسبه و بازخواست از والیان و امرا بود به کوفه اعزام نمود. اسامه بن زید بن حارثه را که رسول خدا صلی الله علیه و آله هم خود او و هم پدرش را بسیار دوست می‌داشت و بدو اعتماد کامل داشت تا آن‌جا که پیش از وفات، او را امیر لشکری نمود که قصد داشت به جانب روم بفرستد و در هنگام وفات نیز، به صحابه سفارش فرمود که حتماً لشکر اسامه را اعزام کنند، به بصره فرستاد. عمار بن یاسر را که از سابقین در اسلام بود و جزو مجاهدین در راه خدا به حساب می‌آمد به مصر گسیل داشت و عبدالله بن عمر را که مردی صالح و با تقوا بود به شام اعزام نمود. تمامی این صحابه، کار مهم و طاقت فرسای خود را با موفقیت انجام دادند و همزمان با هم به مدینه بازگشتند و تنها عمار بود که پس از تأخیری

کوتاه، بعد از آنان نزد عثمان برگشت. آنان پس از پرس و جو از ساکنان آن سرزمین‌ها و تحقیق و تفحص از عملکرد والیان و امرا، اجماعاً به یک نتیجه واحد رسیده بودند.^۱ آنان خطاب به مردم مدینه چنین گفتند: ای مردم! بدانید ما در آن سرزمین‌ها هیچ مسأله‌ای نیافتیم که خلاف دین و مصالح امت باشد. امرا و والیان، عدالت را در حق مردم رعایت کرده و به طور تمام و کمال حق و حقوقشان را پرداخت می‌نمایند و به طور شایسته امور ایشان را اداره می‌کنند هر چند در این میان، روایاتی وجود دارند که ادعا می‌کنند عمار بن یاسر علیه عثمان رضی الله عنه قیام کرد، اما باید دانست که سند و متن این روایات ضعیف است و از اشکالات بسیاری برخوردار می‌باشند.^۲

چون بازرسان نزد امیرالمؤمنین بازگشتند به او اطلاع دادند که هیچ مورد خاصی را در ارتباط با والیان مشاهده نکردند تا خلیفه آنان را عزل نمایند. آنان اعلام کردند که مردم در امنیت و رفاه و آرامش و عدالت بسر می‌برند و بذر این شایعات و شبهات را تنها کینه‌توزان و دشمنان اسلام و مسلمین در خفا و در میان مردم می‌افشاند تا نتوان آنان را شناخت و با ایشان برخورد کرد. اما عثمان رضی الله عنه به اعزام این بازرسان اکتفا ننمود و نامه‌هایی را به سرزمین‌های مختلف ارسال کرد.^۳

دوم: ارسال نامه به سرزمین‌های مختلف

عثمان در این نامه‌ها که به مثابه اعلامیه‌ای خطاب به عموم مسلمانان بود چنین نوشت: «ای مردم! بدانید که هر وقت کارگزاران من به حج می‌آیند آنان را مورد بازخواست قرار داده‌ام و هرگز از عملکرد آنان بی‌خبر نبوده‌ام. من از زمانی که خلیفه امت شده‌ام براساس امر به معروف و نهی از منکر حکومت کرده‌ام و چون فردی از من یا کارگزاران حکومتم درخواستی نموده است به خواست خود دست یافته. من حق و حقوق مردم را بر حقوق خود و خانواده‌ام ترجیح داده‌ام و هرگز در خصوص حقوق آنان ظلمی ننموده‌ام. اما حال می‌بینم که افرادی به من تهمت‌های ناروا می‌زنند و شایعاتی را در مورد من بر زبان

۱- تاریخ طبری (۳۴۸/۵).

۲- فتنه مقتل عثمان (۱۱۷/۱).

۳- تاریخ طبری (۳۴۹/۵).

می‌رانند. از همین جا اعلام می‌کنم که هر کس از من شکایتی دارد و گمان می‌کند که حق او را پایمان کرده‌ام به حج امسال بیاید و آن را از من و یا کارگزاران دولت‌م بگیرد و اگر هم خواست آن را بر من ببخشد که خداوند نیکوکاران را پاداش نیک عطا فرماید». نقل است چون مردم از محتوای این نامه‌ها با خیر شدند بسیار گریستند و عثمان را دعا نمودند.^۱

حال باید نگریست که آیا دنیا چنین گذشت، صبر، درایت و شجاعتی را به خود دیده است که این پیرمرد هشتاد و دو ساله از خود به نمایش گذاشت؟! آیا می‌توان حاکمی را یافت که چنین تلاش ورزد تا ریشه ظلم و ستم را بخشکاند؟! آیا مردم تا به حال، چنین عدالت‌والایی را به چشم خود دیده‌اند؟! این عدالت تا بدان حد عظیم بود که خلیفه اعلام می‌دارد که در راه احقاق حقوق مردم، از حق و حقوق خود و خانواده‌اش نیز می‌گذرد و تنها حد و مرز این عدالت را حدود شریعت پاک اسلام می‌داند که نباید پا را فراتر از آن گذاشت. عثمان به این مسأله اکتفا نکرد که بازرسانی امین و قابل اعتماد را به میان مردم بفرستد تا از اوضاع و احوال ایشان خبردار شود، بلکه رسماً به همه‌ی مردم اعلام می‌دارد که هر کس را علیه او و کارگزارانش شکایتی است به حج آن سال بیاید و آن را در ملأعام مطرح نماید. نیز دستور داد تا همه‌ی والیان و امرا در قلمرو خود همین رویه را در پیش گیرند و به شکایت مردم گوش فرا داده و آن‌گاه آن را به خود خلیفه اطلاع دهند و دیدگاه‌های راه‌گشای خود را در این مسایل بر خلیفه عرضه دارد.^۲

سوم: مشورت عثمان رضی الله عنه با والیان و امرای شهرها

همچنین عثمان در راستای اقدامات پیشگیرانه خود، والیان بصره، شام و مصر را که عبارت بودند از عبدالله بن عامر، معاویه بن ابی سفیان و عبدالله بن سعد بن ابی سرح و نیز سعید بن عاص و عمرو بن عاص، والیان پیشین، را فراخواند و در رابطه با مسایل مهم جامعه مسلمانان و خطراتی که وحدت ایشان را تهدید می‌کند با آنان به مشورت پرداخت

۱- همان (۳۴۹/۵).

۲- عثمان بن عفان الخلیفة الشاکر الصابر، ۲۱۲.

تا بتوانند راهکاری اساسی برای حل آن بحران بیابند^۱. عثمان رضی الله عنه نخست خطاب به والیان اعلام نمود که نگران آن است که این اخبار و شایعات درست باشد و والیان او در حق مردم ظلم و ستمی روا داشته باشند. والیان نیز با استناد به گزارش بازرسان، بیان داشتند که بدون شک این شایعات دروغ محض است و کاملاً بی پایه و اساس می باشند و نباید بدانها اعتنایی نمود. پس از این گفتگو، عثمان نظر و پیشنهاد هر یک از آنان را خواست. سعید بن عاص به او چنین گفت: که این شایعات در خفا و پنهان جعل شده و در میان مردم پراکنده می شوند و آن گاه ایشان که از همه جا بی خبرند آن را در مکان ها و مجالس مختلف بازگو می کنند؛ او اعلام نمود که به اعتقاد او تنها راه حل این معضل این است که هر کس این شایعات را جعل می کنند دستگیر و سپس کشته شود تا دیگر مردم دست از این حرف و حدیث های دروغین بردارند. عبدالله بن سعد نیز بیان نمود که باید در قبال حقوقی که به مردم اعطا می شود از آنان خواست تا به وظایف خویش نسبت به حکومت عمل کنند و نباید آنان را به حال خود رها نمود. معاویه هم در مقام سخنی بر آمد و گفت: که مردم شام مردمانی مطیع و فرمانبردار هستند و عثمان تنها اخبار نیک از ایشان دریافت می کند و علت آن را رفتار خوب و عملکرد پسندیده حکومت در قبال آنان می داند. عمرو بن عاص نیز چون به سخن آمد از عملکرد عثمان رضی الله عنه انتقاد کرد و به او گفت: که او نسبت به مردم بسیار مهربانانه و با رأفت زیاده از حد برخورد می کند و باید به همان شیوه حکومت عمر رضی الله عنه باز گردد که در هنگام لزوم، قاطعیت و شدت از خود نشان می داد و چون شرایط اقتضا می کرد با نرمی و ملایمت رفتار می نمود. باید با افراد شرور و بد ذات با خشونت و شدت برخورد نمود و در مقابل مردمانی که خیر و صلاح امت را می خواهند با عطف و ملایمت برخورد شود؛ اما تو نسبت به همه به یک صورت رفتار نموده ای و هیچ فرقی میان ایشان قائل نشده ای. در این هنگام، عثمان شروع به سخن گفتن نمود و پس از حمد و ثنای پروردگار، خطاب به حاضرین چنین گفت: «تمام پیشنهادات شما را شنیدم. اما بدانید که هر مسأله ای را راه حلی است و راه حل این معضلی که گریبان گیر امت شده است ملایمت و مدارا با ایشان می باشد اما نباید این مدارا و

۱- معاویة بن ابی سفیان، ۱۲۶.

مسامحه از چارچوب حدود خداوند بزرگ فراتر روند و آن مرزها را زیر پا بگذارد، چرا که هیچ کس را چنین حقی نیست که در اجرای حدود پروردگار خللی ایجاد نماید. بدانید اگر مشاجره، در سعادت امت را بسته است، محبت و مدارا و مسامحه با خلق خدا این در را به روی ایشان می‌گشاید. یقین دارم که هیچ کس را بر من حقی نیست که آن را حجت و دلیل شورش خود گرداند، چرا که خداوند عز وجل خود، شاهد است که در راه خیر و صلاح خود و امت اسلام از هیچ کوششی فرو گذار نبوده‌ام. اما بدانید اگر چرخ‌های آسیاب فتنه و آشوب به حرکت در آید، هیچ کس را توان آن نیست که آن را از حرکت باز ایستاند. من از خداوند عز وجل خواهانم که پیش از این که آتش این فتنه سر تا سر جهان اسلام را فراگیرد، جان مرا بستاند تا عثمان، هرگز به این بلا گرفتار نیاید که هیزم کش این آتش ویرانگر باشد. شما نیز با ملایمت و محبت، تلاش کنید که مردم از این فتنه دور بمانند، حق و حقوق ایشان را تمام و کمال به آنان پرداخت نمایید، از اشتباهات ایشان در گذرید اما به هوش باشد که در مورد حدود شریعت خداوند با هیچ کس مصالحه ننمایید»^۱.

هر چند عثمان پیشنهاد عمرو بن عاص را نپذیرفت اما در واقع، او همان روش ابوبکر و عمر را در پیش گرفت، چرا که در هنگام بروز فتنه و آشوب میان امت، می‌بایست از در محبت و مدارا و عفو و گذشت به مقابله با آن پرداخت و نباید با اعمال خشونت و شدت عمل، بر شدت آن فتنه افزود. عثمان آرزو داشت که بمیرد اما عامل شدت یافتن آن فتنه میان امت نباشد. اما در عین حال، تأکید داشت که نباید از چارچوب دستورات خداوند عز وجل خارج شد و آن‌ها را زیر پا گذاشت. او معتقد بود که ملایمت و مدارا بهترین روش مقابله با فتنه می‌باشد و عفو و گذشت، بهترین پاسخ به آن است و در طول این بحران‌ها نباید مردم را از حق و حقوق خود محروم ساخت و آنان را تحت فشار قرار داد.^۲ لازم به ذکر است که در این میان، باز دستان کینه‌توزان و دروغ‌گویان به کار افتاد و با جعل روایاتی ضعیف که راویان آن‌ها یا غیر معتبر هستند و یا گمنام و نامعلوم، تلاش کرده‌اند تا روابط میان عثمان رضی الله عنه و عمرو بن عاص رضی الله عنه را بد جلوه دهند تا آن‌جا که عمرو

۱- تاریخ الطبری (۳۵۱/۵).

۲- عمرو بن العاص الأمیر المجاهد، الغضبان، ص ۴۴۷.

قصده داشته عثمان رضی الله عنه را به قتل رساند اما با ترور عثمان رضی الله عنه او فرصت را غنیمت شمرده و در راه رسیدن به آمال و آرزوهای جاه طلبانه خود، ادعای خونخواهی خلیفه مقتول را می‌کند.^۱ این روایت را مؤرخان و محدثان رد کرده و آن را نادرست می‌دانند.^۲ همچنین در روایتی دیگر که راویان آن افرادی غیر معتبر و یا گمنام هستند آمده است که عمرو به عثمان گفت: تو از طریق خاندان بنی امیه بر مردم حکومت رانده‌ای و در طول این سال‌ها هرکاری که تو انجام داده‌ای از تو میرا کرده‌اند و به هر بی‌راهه که گام نهاده‌ای قدم گذاشته‌اند. حال و در این شرایط، یا شیوه حکومت خود را اصلاح کن و یا از این مقام کنار رو، در غیر این صورت تصمیمی قاطع بگیر و آن را اجرا کن.^۳ در همان روایت نیز آمده است که عبدالله بن عامر به عثمان رضی الله عنه پیشنهاد کرد تا مردم را به میداین کارزار بفرستد تا به مسایل دیگر مشغول شوند و از این حرف و حدیث‌هایی که راجع به حکومت تو می‌گویند، دست بردارند.^۴

اما عثمان بر خلاف تمام این پیشنهادها، والیان و امرای خود را فرمان داد تا با ملایمت و مدارا با مردم رفتار کنند و از بازداشت یا قتل آشوب طلبان پرهیزند.^۵ در واقع، در آن شرایط حساس، هر فرد با بصیرت و خردمندی می‌دانست که دیر یا زود آتش فتنه‌ای بزرگ شعله‌ور خواهد شد و سر تا سر جهان اسلام را در بر می‌گیرد.^۶

۱- عثمان رضی الله عنه پیشنهادهای امیر معاویه را نمی‌پذیرد

معاویه پیش از این که مانند دیگر والیان به قلمرو خود باز گردد به عثمان رضی الله عنه پیشنهاد کرد تا او را همراه خود به شام ببرد اما عثمان این پیشنهاد را رد نمود و بدو گفت: من هرگز سرزمین رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را ترک نخواهم کرد هر چند این کار به قیمت جانم تمام شود. چون معاویه چنین پاسخی را از عثمان رضی الله عنه شنید از او خواست تا به او اجازه دهد لشکری را

۱- عمرو بن العاص الأمیر المجاهد، ص ۴۴۷.

۲- عمرو بن العاص الأمیر المجاهد، ص ۴۴۷.

۳- تاریخ الطبری (۵/۳۴۰).

۴- تاریخ الطبری (۵/۳۴۰).

۵- خلافة عثمان، د. السلمي، ص ۷۷.

۶- الخلفاء الراشدون، ص ۱۵۱.

جهت دفاع از خلیفه و دیگر ساکنان مدینه بدان دیار گسیل دارد. اما عثمان بار دیگر این درخواست را نپذیرفت و به معاویه چنین فرمود: من هرگز ارزاق و نیازمندی‌های مردمانی را که در سرزمین رسول الله صلی الله علیه و آله سکنی گزیده‌اند کم نخواهم کرد و هرگز در پرداخت حقوق و سهم بیت‌المال بر مهاجرین و انصار رسول الله صلی الله علیه و آله سخت نمی‌گیرم. معاویه که می‌دید تلاش‌هایش برای قانع کردن خلیفه به جایی نمی‌رسد، به عثمان رضی الله عنه گفت که: ای امیر المومنین! می‌دانم با این اوضاع و احوال، این فتنه‌انگیزان سرانجام یا شما را ترور می‌کنند و یا به بر شما لشکر می‌کشند. عثمان این بار نیز با صلابت و قاطعیت چنین پاسخ داد: خداوند تعالی مرا در برابر ایشان بس است که او بهترین کار ساز مشکل گشا است.^۱

در واقع، معاویه نیز چون دیگر بزرگان صحابه مطمئن بود که در پشت تمام این شائعات و دروغ‌ها، دستان پلیدی نهفته است که قصد دارد وحدت امت اسلام و بنیان به حق خلافت را از میان بردارد. اما عثمان، این خلیفه‌ی ره‌یافته، فکری دیگر در سر داشت؛ او می‌خواست تا آخر راه با آن آشوب‌طلبان و فتنه‌انگیزان به مدارا و مسامحه بپردازد تا دیگر ایشان را بر او هیچ حجت و بهانه‌ای نباشد و به این ترتیب، این بدطینتان گمراه را در دنیا و آخرت و نزد خداوند و مردمان خوار و رسوا می‌نمود و این تصمیمی بود شجاعانه که تنها از چنین مرد دادگر و بزرگواری بر می‌آمد.^۲

۲- عثمان رضی الله عنه نقشه توطئه‌گران را برملا می‌سازد

عثمان می‌دانست که توطئه‌گران در مدینه حضور دارند و در حال تحریک مردم علیه او می‌باشند. به همین دلیل برای این که بتواند از جزئیات نقشه‌های آنان اطلاع یابد مردی مخزومی و مردی زهری را به میان منافقان توطئه‌گر فرستاد تا در بین ایشان نفوذ کنند. این دو مرد بر اثر تربیت خاصی که نزد عثمان یافته بودند هیچ کینه و نفرتی از خلیفه به دل نداشتند و کاملاً مورد اعتماد عثمان بودند. در واقع، عثمان آن دو مرد را سال‌ها پیش، به خاطر ارتکاب گناه، مجازات و محاکمه نموده بود و می‌دانست همین سابقه می‌تواند در جلب اعتماد منافقان به آن دو مؤثر واقع شود. آن دو مرد نیز در این مأموریت خود سربلند

۱- تاریخ الطبری (۳۵۳/۵).

۲- عثمان بن عفان الخلیفة الشاکر الصابر، ص ۲۱۴.

بیرون آمدند و توانستند با جلب اعتماد منافقان، تعداد آنان و جزئیات نقشه ایشان را به عثمان رضی الله عنه خبر دهند. منافقان به آن دو گفته بودند که قصد دارند نزد عثمان بروند و شایعاتی را که بر سر زبان‌هاست به او منتقل کنند، آن‌گاه به نزد مردم باز گردند و به ایشان بگویند آنان حقایق را به عثمان بازگو کردند اما عثمان قصد ندارد از اقدامات پیشین خود دست بر دارد و اشتباهاتش را جبران نماید. پس از این که توانستیم ذهن مردم را تحت تاثیر خود قرار دهیم، مرحله‌ی دوم نقشه را آغاز می‌کنیم. در این مرحله، در هیأت حجاج، خود را به عثمان می‌رسانیم و او را وادار می‌کنیم که علناً از مقام خلافت استعفا دهد و در صورت مقاومت او را خواهیم کشت، همچنین آنان نزد آن دو مرد اعتراف کردند که آنان در حال حاضر، تنها سه نفر هستند. چون عثمان از این نقشه با خبر شد لبخندی زد و آن‌گاه دست به دعا برداشت و از خداوند تعالی تقاضا نمود تا آن منافقان را هدایت کند و از شقاوت دنیا و آخرت برهاند. سپس به مسجد رفت و کوفیان و بصریان را فراخواند، صحابه نیز گرداگرد آن جمعیت جمع شدند تا به سخنان عثمان رضی الله عنه گوش فرا دهند. چون عثمان حقیقت ماجرا را به آن مردمان گفت، همه فریاد زنان از او خواستند تا آن چند نفر را به قتل برسانند. اما عثمان با این درخواست مخالفت نمود و به ایشان پاسخ داد که آن منافقان به ظاهر مسلمان هستند و نمی‌خواهم که دیگران در مورد این اقدام من بگویند که عثمان چند مسلمان را به خاطر مخالفت با او به قتل رسانید. ما آنان را نمی‌کشیم، بلکه از این اقدام آنان چشم‌پوشی می‌کنیم و آنان را می‌بخشانیم و تلاش خواهیم کرد تا آنان را به راه راست آوریم و چشمانش را به حقیقت ناب روشن سازیم. هیچ کس حق ندارد مسلمانی را به قتل برساند جز آن که مرتکب قتل شود و یا ارتداد و کفر خویش را عیان نماید.^۱

چهارم: اقامه حجت و برهان بر ضد توطئه‌گران

آن‌گاه عثمان، سبّیان را دعوت نمود تا در مسجد و جلوی دیدگان همه‌ی صحابه و دیگر مسلمانان ادعاهای خود را اثبات کنند و گناهان و اشتباهات و ظلم و فساد او و دستگاه خلافتش را به همگان نشان دهند. چون آن منافقان چنین نمودند، عثمان نیز با ارائه دلایل

۱- تاریخ الطبری (۵/۳۵۴-۳۵۵).

و توضیحات روشن گرانه پاسخ آنان و اتهامات ایشان را داد. او تک تک اتهامات سبّیان علیه او را تبیین نمود و جواب‌های محکمی را به آنها داد و تمامی صحابه و بزرگان اسلام را گواه و شاهد آن ادله و توضیحات خود گرفت که هیچ کدام از آنها دروغ نمی‌باشند.^۱

۱- او گفت از من انتقاد می‌کنند که من نماز در سفر را برخلاف سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله و ابوبکر و عمر کامل خوانده‌ام. باید بگویم من نماز را هنگام مسافرت به مکه کامل خواندم و همانطور که همه می‌دانند اقوام و خویشان من در آنجا ساکن هستند و در واقع من در میان اقوام و نزدیکان خود اقامت داشتم و مسافر محسوب نمی‌شدم. صحابه نیز سخنان او را تأیید کردند.

۲- او بیان داشت که او را متهم می‌کنند که چراگاه‌های وسیعی را به شتران حکومت اختصاص داده و دیگر مردمان را در تنگنا قرار داده است. باید گفت: که چراگاه شتران در عهد رسول خدا صلی الله علیه و آله و ابوبکر و عمر نیز وجود داشتند و من تنها آنها را توسعه دادم؛ چرا که شتران زکات و جهاد به میزان بسیار زیادی افزایش یافته بودند. از طرف دیگر من هرگز فقرا و مساکین را منع نکردم که نباید از آن چراگاه‌ها استفاده کنند. خود من هرگز حیواناتم را در آن چراگاه‌ها به چرا نفرستادم و همانطور که می‌دانید قبل از به خلافت رسیدن بیشتر از همه‌ی مسلمانان شتر و گوسفند داشتم اما حالا فقط گوسفند دارم و از آن همه شتر، تنها دو شتر برایم مانده که آنها را نیز برای رفتن به مکه و ادای مراسم حج نگه‌داشته‌ام. پس از گفتن این سخنان، صحابه کلام او را تصدیق نمودند.

۳- مرا متهم می‌کنند که همه‌ی نسخه‌های قرآن را سوزانده‌ام و تنها یک نسخه از آنها را باقی گذاشته‌ام. مگر نه این است که قرآن، کلام خدا و از جانب او بر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نازل شد. این کتاب واحد است و چند چیز نمی‌باشد. تنها کاری که من کردم این بود که همه‌ی مسلمانان را بر یک نسخه گرد آوردم و مانع تفرقه و اختلاف آنان شدم. پیش از من نیز ابوبکر رضی الله عنه همین کار را کرد و همه‌ی قرآن را در یک مصحف جمع نمود.

۱- الخلفاء الراشدون، ص ۱۵۴-۱۵۵.

۴- گویند که من حکم بن ابی العاص را که رسول خدا صلی الله علیه و آله از مکه به طائف تبعید کرده بودند به مدینه آوردم. مگر نه این است که حکم اهل مکه است و از مردمان مدینه نیست. رسول خدا صلی الله علیه و آله او را از مکه به طائف تبعید نمود اما بعد از این که مورد ستایش پیامبر صلی الله علیه و آله واقع شد، او را به مکه باز گردانید. صحابه نیز سخنان او را تصدیق کردند.

۵- ایراد می‌گیرند که من افراد جوان و کم سن و سال را در مقامات و مناصب مختلف به کار گماشته‌ام. من تنها افراد خردمند، صبور و مقاوم و مورد اعتماد را به این مسئولیت‌ها گماشته‌ام و می‌توانید لیاقت آنان را از افرادی که زیر دست آنان بوده‌اند، سؤال کنید. از طرف دیگر خود رسول خدا صلی الله علیه و آله و ابوبکر و عمر رضی الله عنهما نیز افراد جوان را در مسئولیت‌های مختلفی به کار گرفتند، مثلاً خود حضرت رسول صلی الله علیه و آله اسامه بن زید را که از همه‌ی جوانانی که من استخدام کردم کم سن و سال‌تر بود امیر لشکر نمود و انتقاداتی به مراتب شدیدتر از این انتقاداتی که از من می‌کنند در حق ایشان روا داشتند. صحابه نیز با تایید سخنان عثمان رضی الله عنه گفتند که این مردمان هر آنچه را که نمی‌توانند درک کنند به باد انتقاد می‌گیرند.

۶- گویند که من خمس غنایم فتح آفریقا را به عبدالله بن سعد بن ابی سرح بخشیدم. اما من تنها یک پنجم خمس را که یکصد هزار درهم می‌شد به او دادم و این مبلغ را به عنوان پاداش تلاش او در فتح آفریقا به او بخشیدم. پیش از من نیز ابوبکر و عمر رضی الله عنهما چنین پادشاهی را تعیین می‌کردند. هر چند هنگامی که سربازان از این پاداش با خبر شدند به این اقدام من اعتراض کردند و حال آنکه آنان را چنین حقی نبود. من نیز به خاطر گلایه‌ها و اعتراضات آنان، آن پاداش را در میان خودشان تقسیم کردم و به ابن سعد چیزی نرسید.

۷- از من ایراد می‌گیرند که من خانواده‌ام را دوست دارم و به آنان پول پرداخت می‌کنم. بدانید که این محبت به خانواده‌ام هرگز باعث نشده که حق دیگران را ضایع کنم و به آنان ستم روا دارم و آن را به خانواده خود بدهم، بلکه بالعکس گاه حق و حقوق خانواده‌ام را به دیگر مسلمین داده‌ام. پولی را نیز که به خانواده‌ام می‌دهم از ثروت خود تأمین می‌کنم و هرگز از بیت‌المال چیزی به خانواده خود نداده‌ام، چرا که اموال بیت‌المال نه تنها بر من حرام است بلکه بر دیگر مسلمانان نیز حرام می‌باشد، من در دوران رسول

خدا ﷻ و ابوبکر و عمر رضی الله عنهما بخشش‌های بسیاری می‌کردم و امروز نسبت به آن دوران بسیار خسیس شده‌ام. امروز که پیر شده‌ام و قصد دارم اموالم را میان خانواده و نزدیکانم تقسیم کنم این مردمان از من ایراد می‌گیرند که چرا اموالت را به خانواده‌ات داده‌ای؟! سوگند به خدا جز خمس غنایم، همه اموالی را که از دیگر سرزمین‌ها به مدینه می‌آمد به همان‌جا باز گردانم تا در همان دیار هزینه شود و خمس غنایم را نیز خود مسلمانان، تقسیم می‌کردند و به مستحقان آن پرداخت می‌نمودند. بدانید که من یک فلس بی‌ارزش نیز از آن خمس‌ها دریافت نکرده‌ام. من و خانواده‌ام تنها و تنها از ثروت خود استفاده کرده‌ایم و هیچگاه پولی از بیت‌المال اخذ ننموده‌ایم.

۸- می‌گویند که من زمین‌ها را به افرادی خاص بخشیده‌ام و دیگر مهاجرین و انصار و مهاجرینی را که در فتح آن سرزمین‌ها شرکت داشته‌اند محروم نموده‌ام. من آن‌گاه که آن زمین‌ها را تقسیم کردم همه فاتحان را از آن‌ها بهره‌مند ساختم. اما در این میان دسته‌ای از ایشان در همان‌جا ماندند و دسته‌ای دیگر به شهرهای خود بازگشتند. همچنین از میان این دسته هم هستند افرادی که آن زمین‌ها را فروختند.^۱

این مسایل، مهمترین انتقاداتی بود که علیه عثمان بن عفان رضی الله عنه مطرح می‌شود و عثمان با دلایلی محکم و توضیحاتی روشن به همه‌ی آن‌ها پاسخ گفت و همه‌ی اراجیف و دروغ‌های سبّیان را برملا ساخت. اما چه سود که سبّیان انسان‌های حق طلبی نبودند که با دیدن دلایل و شواهد روشن آن را بپذیرند و به راه راست آیند. آنان تنها و تنها قصد داشتند عثمان رضی الله عنه را از میان ببرند و در راستای این هدف، تمام تلاش خود را مبذول می‌داشتند تا مردم از او رویگردان شوند.^۲ حقا که هر کس را خداوند به راه ضلالت برد کس نتواند او را به راه راست هدایت کند.

همه‌ی مردم اعم از صحابه و مسلمانان و رؤسای نفاق و سبّیت، سخنان عثمان بن عفان رضی الله عنه را شنیدند و همگی نیز صدق گفتار او را تایید کردند. سخنان عثمان چنان محکم و نافذ بود که همه‌ی حضار در مسجد را تحت تاثیر خود قرار داد. اما سران نفاق و سبّیت

۱- العواصم من القواصم، ص ۶۱-۱۱۱ تاریخ الطبری (۳۵۵/۵) الخلفاء الراشدون، ص ۱۵۸ الفتنه، احمد عرموش، ص ۱۰-۱۴.

۲- تاریخ الجدل، محمد ابو زهره، ص ۹۸-۹۹.

که هرگز به دنبال حقایق نبودند و تنها قصد داشتند میان امت تفرقه ایجاد کنند و آنان را به دام مهلکه اختلاف و شکاف سوق دهند با این سخنان نیز دست از شرارت خود بر نداشتند. پس از افشا شدن دروغها و افتراهای آنان، مسلمانان از عثمان رضی الله عنه خواهان آن شدند که او سران فتنه‌انگیز سبئیت را به قتل رساند تا امت اسلام از شر آنان در امان بماند و بلاد مسلمین بار دیگر، رنگ آرامش و امنیت به خود ببیند. عثمان مکررا با درخواست آنان مخالفت می‌نمود. او باور داشت که در صورت قتل آن افراد منافق و فتنه‌انگیز، فتنه آنان به سرعت سر تا سر جهان اسلام را در بر می‌گیرد و ایشان به اهداف خود دست خواهند یافت. او به آنان اجازه داد تا به سرزمین‌های خود باز گردند حال آن‌که می‌دانست که ایشان نقشه‌های خود را در راستای ضربه زدن به بدنه وحدت امت اسلام دنبال خواهند کرد.^۱

پنجم: اجابت تعدادی از درخواست‌های معترضان

عثمان به تعدادی از درخواست‌های معترضان چون تقاضای عزل والیان و انتصاب افرادی دیگر به جای آنان پاسخ مثبت داد. در واقع این اقدام، می‌توانست در راه اقامه عدل و قسط و رعایت حقوق مردم مفید واقع شود اما متأسفانه در ورای این درخواست‌ها اهدافی پلید وجود داشت که تنها ایجاد شکاف میان صفوف مسلمین و شعله‌ور کردن آتش فتنه و جنگ میان ایشان را مد نظر داشت و این همان فتنه‌ای بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله سال‌ها قبل، خبر از وقوع آن و شهادت حضرت عثمان رضی الله عنه در جریان آن را داده بودند.^۲

ششم: اصولی که عثمان رضی الله عنه بر اساس آن‌ها با فتنه برخورد می‌کرد

۱- الخلفاء الراشدون، ص ۱۵۸-۱۵۹.

۲- خلفاء عثمان، د. السلمي، ص ۷۸.

با دقت در عملکرد عثمان رضی الله عنه در جریان وقوع فتنه می‌توان اصولی را استنباط نمود که او در نحوه‌ی برخورد با آن فتنه، براساس آن‌ها عمل می‌کرد. این اصول عبارتند از:

۱- آیا واقعا شایعات و اتهامات درست است؟

عثمان، هیأت‌های تحقیق و تفحص متعددی را به سرزمین‌های گوناگون فرستاد تا در مورد صحت و سقم این شایعات تحقیق نمایند. همچنین شخصاً با مردم آن سرزمین‌ها به گفتگو پرداخت و توانست به شکلی زیرکانه پی به نقشه‌های شوم سبّیان ببرد و حقیقت وجودی آنان را بشناسد. اما هرگز در صدور حکم علیه آنان شتاب نکرد و منتظر اقدامات آنان ماند.

۲- عدل و انصاف باید رعایت شود

او در نامه‌های خود خطاب به مردمان سرزمین‌های مختلف اعلام نمود که هر کس ادعا می‌کند عثمان یا والیان او در حق او ظلمی روا داشته‌اند به حج آن سال بیاید و آن حق را از او و یا والیان او بگیرد.^۱

۳- صبر و گذشت و آرامش

این اصل را می‌توان به وضوح در نامه او به مردم کوفه که خواستار عزل سعید بن عاص و انتصاب ابوموسی اشعری به جای او بودند، مشاهده نمود. او در آن نامه چنین می‌گوید: «من آبرویم را به خطر می‌اندازم و در برابر شما صبر پیشه می‌کنم شاید بتوانم شما را اصلاح نمایم. من آنچه را که شما دوست دارید تا آن زمان که خلاف دستورات خداوند نباشد به شما خواهم داد و آنچه را که شما نمی‌پسندید تا آن هنگام که گناهی در آن نباشد از شما دریغ نخواهم نمود».^۲

۱- تاریخ الطبری (۳۴۹/۵).

۲- تاریخ الطبری (۳۴۳/۵).

۴- تلاش برای حفظ وحدت و اجتناب از عوامل اختلاف برانگیز

عثمان به خاطر حفظ وحدت امت اسلامی بود که دستور داد یک مصحف واحد از قرآن تدوین و در اختیار مسلمانان قرار بگیرد و بقیه نسخه‌های قرآن از میان بروند. همچنین در جریان فتنه و خطاب به مردم چنین گفت: «بدانید من هیچ کاری که قتل ما را روا دارد انجام نداده‌ام. اگر مرا به قتل رسانید وحدت میاتنان از بین می‌رود، همدیگر را دوست نخواهید داشت و نمی‌توانید در یک صف واحد علیه دشمنانتان بجنگید».^۱

۵- سکوت و اجتناب از اطاله کلام در این نوع مسایل

عثمان رضی الله عنه جز هنگام رد اتهامات و در مسایلی که موجب معرفت و هدایت مردم شود عادت داشت سکوت اختیار کند و از سخن گفتن بسیار پرهیزد.

۶- مشورت با افراد صالح و پرهیزگار

او رضی الله عنه در مسایل مختلف با علمای صالح و پرهیزکاری چون علی بن ابی طالب، زبیر بن عوام، طلحه بن عبیدالله، محمد بن مسلمه، عبدالله بن عمر و عبدالله بن سلام رضی الله عنهم مشورت می‌کرد و نظر ایشان را جویا می‌شد. در واقع، علما به این دلیل که از علم و معرفت و بصیرت و شناخت بیشتری نسبت به امور و قضایا برخوردار هستند می‌توانند هر که را که با آنان مشورت نماید به فهم و درک بهتر و درست‌تری از آن مسایل سوق دهند.^۲

۷- تبعیت از احادیثی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در مورد وقوع فتنه‌ها ایراد کرده بودند

روشی را که عثمان در مواجهه با فتنه‌ها و آشوب‌های فتنه‌انگیزان در پیش گرفت نه بر اساس روند حوادث و فشارهای اوضاع و احوال، بلکه براساس رهنمودهای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بود. عثمان طبق فرمایشات رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم صبر را پیشه خود نمود و رضوان الهی را در آن جستجو می‌کرد و هرگز حاضر نشد با آشوب طلبان به جنگ بپردازد و منتظر فرا

۱- البدایة و النهایة (۱۸۴/۷).

۲- أحداث و احادیث فتنة المرح، ص ۷۲۸.

رسیدن تقریر الهی ماند. به حقیقت که عثمان به پیمانی که با رسول خدا صلی الله علیه و آله بسته بود پایبند ماند تا این که سرانجام در همین راه در خون پاک و مطهر خویش غلتید.^۱

محب الدین خطیب در همین رابطه چنین توضیح می‌دهد: از مجموع اخبار و روایات می‌توان چنین برداشت نمود که او تلاش نمود از هر نوع فتنه و آشوبی میان مسلمین اجتناب ورزد، هر چند که در اواخر دوران خلافت خویش دوست داشت از چنان ابهت و اقتداری برخوردار می‌شد که فتنه‌انگیزان و آشوب طلبان را از آن اقدامات مخرب خود باز دارد. او با وجود تمام آن خطرات، هرگز حاضر نشد که از نیروی اسلحه علیه معترضان و آشوب طلبان استفاده کند و چون معاویه به او پیشنهاد داد تا لشکری را از شام به مدینه بفرستد، عثمان این پیشنهاد را نپذیرفت و حاضر نشد تا عرصه را بر ساکنان شهر رسول خدا صلی الله علیه و آله تنگ گرداند. اما او گمان نمی‌برد جسارت و جهالت عده‌ای انگشت شمار از اهل هوی تا بدان حد برسد که خون اولین مهاجر الی الله را به ناحق بریزند.

چون باغیان بر ایشان هجوم بردند و به یقین دانست که اگر قصد دفاع از خویش را بنماید، جنگی خونین میان مدافعان او و شورشیان در خواهد گرفت و به همین دلیل به مدافعی که کاملاً فرمانبردار او بودند دستور داد تا از هر نوع درگیری با معترضان پرهیزند.

بدون شک اگر در آن روزگار، نیرویی قدرتمند و خوفناک در برابر عصیان و شورش آشوب طلبان وجود می‌داشت و می‌توانست به طور مسالمت‌آمیز آنان را سر جایشان بنشانند عثمان رضی الله عنه از آن استقبال می‌نمود هر چند که او مطمئن بود سرانجام او در این بحبویه فتنه و آشوب، شهید خواهد شد.^۲

۱- استشهاد عثمان و وقعة الجمل، ص ۱۱۶.

۲- العواصم من القواصم، ص ۱۳۸.

گفتار سوم شورشیان، مدینه را اشغال می‌کنند

نخست: حرکت فتنه‌انگیزان از سرزمین‌های خود

پس از توافق فتنه‌انگیزان بر آغاز قیام علیه حکومت، بر این اصل متفق القول شدند که پس از ورود به مدینه، عثمان رضی الله عنه را به هر شکل ممکن وادار کنند که از مقام خود استعفا دهد و در صورت امتناع، او را به قتل رسانند. نقشه آنان به این صورت بود که حرکت آن به سوی مدینه از سه نقطه کوفه، بصره و مصر آغاز شود و خود را همراه دیگر حجاج به آن شهر برسانند و چون حجاج و اکثریت ساکنان مدینه به قصد ادای مناسک حج، عزم مکه نمودند می‌توانند در نبود بیشتر مردان شهر، عثمان رضی الله عنه را به محاصره خود در آورند و او را مجبور کنند تا از مقام خلافت استعفا دهد.^۱ در شوال سال سی و پنجم بعد از هجرت، فتنه‌انگیزان توانستند خود را به مدینه برسانند.^۲ آشوب‌طلبان مصر در قالب چهار کاروان به جانب مدینه حرکت کردند که هر کاروان را امیری واحد بود. در میان این کاروانیان، خود عبدالله بن سبا؛ شیطان بزرگ نیز حضور داشت. امرای این چهار کاروان عبارت بودند از عبدالرحمن بن عدیس بلوی، کنانه بن بشر نجیبی، سودان بن حرمان سکونی و قتیبه بن فلان سکونی که تحت نظر غافقی بن حرب عکی عمل می‌کردند. آشوب‌طلبان کوفه نیز چونان مصریان در قالب چهار کاروان که هر یک زیر نظر امیری بود به جانب مدینه رهسپار شدند. این امرای عبارت بودند از زید بن صوحان عبدی، مالک اشتر نخعی، زیاد بن نضر حارثی و عبدالله بن اصم که عمرو بن اصم، امارت همه‌ی آن امرای را بر عهده داشت. بصریان نیز چونان دیگر همدستانشان در کوفه و بصره در قالب چهار کاروان حرکت نمودند، و حکیم بن جبلة عبدی، ذریح بن عباد عبدی، بشر بن شریح قیسی و ابن محرش بن عبد حنفی تحت نظر حرقوص بن زهیر سعدی امارت چهار کاروان بصریان را به دست داشتند. مجموع نفرات آشوب‌طلبان هر یک از این سرزمین‌ها قریب به هزار نفر می‌شده است که هر یک را نامزدی جهت جانشینی عثمان رضی الله عنه مد نظر

۱- الخلفاء الراشدون، ص ۱۵۹.

۲- الخلفاء الراشدون، ص ۱۵۹.

بود. مصریان از علی بن ابی طالب رضی الله عنه حمایت می کردند و کوفیان و بصریان، هر یک به ترتیب، جانب زبیر بن عوام رضی الله عنه و طلحه بن عبیدالله رضی الله عنه را گرفته بودند.^۱ در واقع، هدف گردانندگان ابن بلوا و آشوب از چنین موضعگیری‌هایی ایجاد اختلافات عمیق میان خود صحابه بزرگوار رضی الله عنهم بود. امام آجری در این رابطه چنین سخن می گوید: خداوند تعالی، صحابه بزرگوار رضی الله عنهم چون علی رضی الله عنه، زبیر رضی الله عنه و طلحه رضی الله عنه را از تمامی آن شایعات مبرا نمود. آن منافقان تنها به این خاطر، آن نامه‌ها را به صحابه نسبت می دادند تا مردم را فریب دهند و صحابه را با هم درگیر نمایند. اما خداوند کریم، صحابه رسول الله صلی الله علیه و آله را از آن فتنه حفظ نمود.^۲

پیش از ورود معترضان به مدینه، عثمان از حرکت آنان خبردار شده بود اما هیچ اقدامی برای مقابله با آنان انجام نداد. چون معترضان به مدینه رسیدند، عثمان در روستایی خارج از شهر حضور داشت و چون نزد او رفتند از آنان استقبال نمود. مؤرخان نام این روستا را ذکر نکرده و اولین گروه معترضان، مصریان بودند. آنان نزد عثمان رفتند و با او به مجادله پرداختند. نخست از او خواستند تا مصحفی بیاورند و چون مصحف را آوردند به عثمان گفتند: سابعه (یعنی سوره یونس) را بگشای. آن گاه این آیه را بر او خواندند:

﴿ قُلْ أَرَأَيْتُمْ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ لَكُمْ مِنْ رِزْقٍ فَجَعَلْتُمْ مِنْهُ حَرَامًا وَحَلَلًا قُلْ إِنَّ اللَّهَ أَدْرِكُ

لَكُمْ أَمْرًا عَلَى اللَّهِ تَفَتَرُونَ ﴿٥٩﴾ یونس: ۵۹

(بگو: به من بگوئید: آیا چیزهایی را که خدا برای شما آفریده و روزی شما کرده است و (خودسرانه) بخشی از آن‌ها را حرام و بخشی از آن‌ها را حلال نموده‌اید، بگو: آیا خدا به شما اجازه داده است (که از پیش خود چنین کنید) یا این که بر خدا دروغ می‌بندید (و از زبان خدا چیزهایی می‌گوئید و می‌کنید که خدا بدان‌ها دستور نداده است؟)

سپس از او پرسیدند بر چه اساس چراگاه‌هایی را مختص شتران و اسبان حکومت قرار داده و دیگران را از آن‌ها محروم نموده است؟ آیا خداوند چنین مجوزی را به تو

۱- تاریخ الطبری (۳۵۷/۵).

۲- استشهاد عثمان و وقعة الجمل، خالد الغیث، ص ۱۱۸

داده و یا بر خداوند دروغ بسته‌ای؟ عثمان در مقام پاسخ بر آمد و شأن نزول و مصادیق این آیه را برای ایشان تبیین نمود و به ایشان گفت: که پیش از او پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله ابوبکر و عمر رضی الله عنهما نیز چنین چراگاه‌هایی را ایجاد کرده بودند و چون در عهد او تعداد آن شتران و اسبان بسیار شدند ناچار شد که وسعت آن چراگاه‌ها را افزایش دهد. چون قانع شدند عثمان با آنان میثاقی بست و از آنان قول گرفت تا هرگز علیه او شورش نکنند. پس از این ملاقات، همه‌ی معترضان به منطقه ذی‌المروه رسیدند.

عثمان، علی بن ابی طالب را برای گفتگو با فتنه انگیزان فرستاد

گروهی از ذومره یک ماه و نیم قبل از شهادت عثمان آمدند عثمان رضی الله عنه، علی رضی الله عنه را نزد آنان فرستاد تا با آنان مذاکره نماید. او همراه مردی دیگر که نام او بر ما معلوم نیست نزد معترضان رفت و آنان را به ارشادات قرآن فراخواند و آنان نیز پذیرفتند.^۱ در روایتی دیگر آمده است که او چندین بار با آنان بحث و گفتگو کرد تا توانست آنان را قانع کند که قرآن را معیار این رفتارهای خود قرار دهند.^۲

آنان در پنج مسأله به توافق رسیدند: تبعید شدگان به دیار خود بازگرداند، سهم محروم شدگان پرداخت شود، فیء و خمس در بیت‌المال ذخیره شود، در تقسیم ثروت‌ها جانب عدالت رعایت شود و تنها افراد امین و توانمند به کار گماشته شوند. سپس این مواد را به روی کاغذ آوردند. همچنین آنان اعلام کردند که باید عبدالله بن عامر در امارت بصره و ابوموسی اشعری در امارت کوفه ابقا شوند.^۳ به این ترتیب، عثمان رضی الله عنه با هر یک از گروه‌های معترض مصالحه نمود و آنان نیز هر یک راه دیار خود را در پیش گرفتند.^۴

نامه جعلی‌ای که حکم مرگ معترضان مصری بود

۱- تاریخ دمشق؛ ترجمه عثمان، ص ۳۲۸. تاریخ خلیفه، ص ۱۶۹.

۲- فتنه مقتل عثمان (۱/۱۲۹).

۳- فتنه مقتل عثمان (۱/۱۲۹).

۴- فتنه مقتل عثمان (۱/۱۲۹).

پس از بازگشت معترضان به دیار خود، فتنه‌انگیزان نقشه دیگری را طرح‌ریزی کردند تا آن صلحی را که میان معترضان و عثمان رضی اللہ عنہ بسته شده بود از میان ببرند. آنان نامه‌ای را جعل کردند و به دست مردی سپردند تا آن را به جانب مصر ببرد. او در میانه راه از کنار کاروان مصریان عبور کرد و به گونه‌ای رفتار می‌کرد که نظر آنان را به خود جلب نمود. او وانمود می‌کرد که از مصریان می‌ترسد گویا که نزد او چیزی است که نباید مصریان آن را ببینند؛ چون مصریان او را دستگیر کردند نامه‌ای را نزد او یافتند که در آن عثمان خطاب به عبدالله بن ابی سرح، حاکم مصر، دستور داده بود تا همه معترضان را که به مصر باز می‌گردند یا به قتل رساند و یا مثله نماید.

مصریان نیز خشمگین به مدینه بازگشتند و آن را بر عثمان رضی اللہ عنہ عرضه داشتند.^۱ عثمان به آنان گفت: که او چنین نامه‌ای را نوشته است و به آنان پیشنهاد کرد که یا دو مرد مسلمان را که شاهد بوده‌اند او این نامه را نوشته نزد او بیاورند و علیه او شهادت دهند و یا به خداوند یکتا و بی‌همتا سوگند یاد کند که او نه خود، نامه را نوشته و نه دستور نوشتن آن را داده است. او به آنان اعلام نمود که از وجود چنین نامه‌ای خبر نداشته است و هیچ بعید نیست که دیگران این نامه نوشته و به عثمان نسبت داده‌اند و سپس مهر خاتم او را جعل کرده‌اند. اما با وجود توضیحات عثمان رضی اللہ عنہ باز معترضان قانع نشدند و سخنان او را باور نکردند.^۲

مهمترین دلایل مجعول بودن این نامه که عثمان در آن حکم مرگ معترضان مصری را امضا نموده و سپس آن را به غلام خود داده که آن را به دست عبدالله بن ابن سرح برساند تا او نیز آن حکم را اجرا کند، عبارتند از:

۱- حامل نامه وانمود می‌نمود که عثمان با رفتارهای خود شک مصریان را برانگیخته و به گونه‌ای وانمود می‌کرد که گویا او از مصریان می‌هراسد. در واقع، این رفتار او این گمان را نزد مردم تقویت می‌کرده که نزد او چیزی است که نباید مصریان از آن اطلاع یابند. اگر واقعاً این نامه را عثمان رضی اللہ عنہ نوشته بود به حامل آن دستور می‌داد از راهی

۱- تاریخ الطبری (۳۷۹/۵).

۲- فتنه مقتل عثمان (۱۳۲/۱). البدایة و النہایة (۱۹۱/۷).

برود که به مصریان برخورد نکند و در اسرع وقت آن را دست عبدالله بن ابی سرح برساند تا آن را اجرا کند.

۲- باید این سؤال را مطرح کرد که عراقیان که فاصله بسیاری با مصریان داشتند چگونه از وجود آن نامه با خبر شدند. آنان که در شرق بودند چگونه اطلاع یافتند که مصریان چنین نامه‌ای را یافته‌اند؟ عجیب‌تر آنکه هر دو گروه همزمان و در آن واحد به مدینه رسیدند. تنها می‌توان چنین جواب داد که آنان که این نامه را جعل کرده و آن را به دست فردی داده تا به مصر ببرد، مردی دیگر را اجیر نموده تا خبر این ماجرا را به عراقیان اطلاع دهد!! این همان سؤالی است که علی بن ابی طالب رضی الله عنه از کوفیان و بصریان پرسید که شما با وجود آن فاصله بسیار با مصریان چگونه از وجود آن نامه با خبر شدید؟!^۱ علی رضی الله عنه خود، پاسخ این پرسش را چنین بیان داشت که این ماجرا در مدینه طرح‌ریزی شده بود تا بار دیگر، مردم دچار فتنه و آشوب شوند.^۲

۳- این سؤال مطرح است که عثمان چگونه به عبدالله بن ابی سرح دستور می‌دهد تا معترضان مصری را به قتل برساند حال آن که خود عبدالله پس از عزیمت معترضان به مدینه و پس از شورش محمد بن ابی حذیفه، مصر را ترک گفته و قصد مدینه نموده بود. او در عقبه فلسطین منتظر بود تا عثمان به نامه او مبنی بر اذن ورود به مدینه پاسخ دهد.

۴- چگونه ممکن است که عثمان رضی الله عنه در نامه خود به عبدالله بن ابی سرح، فرمان قتل معترضان را داده باشد حال آن که در طول مدتی که آنان، عثمان را به محاصره خود در آورده بودند، او همه صحابه و دیگر مسلمانان را از جنگ با معترضان و سرکوب آنان منع می‌نمود.

۵- سوال دیگری که این‌جا مطرح می‌شود این است که حکیم بن جبلة و مالک اشتر چرا و بدون هیچ دلیل روشنی در مدینه ماندند و با دیگر عراقیان به سرزمین خود برنگشتند. شاید بتوان چنین ادعا نمود که آنان با پیشنهاد ابن سبأ آن نامه دروغین را جعل

۱- عثمان بن عفان الخلیفة الشاکر الصابر، ص ۲۲۷.

۲- تحقیق مواقف الصحابة (۱/۳۳۴).

کردند و سپس آن سناریوی ننگین را به راه انداختند. در واقع، این سبثیان بودند که از وجود این نامه، سود می بردند و می توانستند از طریق آن به اهداف پلید خود دست یابند.^۱ از طرف دیگر، آنان با انتساب آن به مروان بن حکم قصد داشتند تا عثمان را فردی بی خیر از حکومت خود و طبیعتاً نالایق جلوه دهند و چنین وانمود کنند که فساد، دستگاه حکومت عثمان رضی الله عنه را فراگرفته است. اگر مروان چنین نامه ای را نوشته بود به حامل آن توصیه می کرد از راهی حرکت کند که به مصریان بر نخورد و در غیر این صورت، اگر او عمداً چنین شیوه رفتاری را به نامهرسان گفته باشد تا مصریا را به شک اندازد، باید گفت که خود مروان نیز همدست آشوب طلبان بوده است که این احتمال، براساس شواهد و قراین و اقدامات بعدی او، کاملاً غیر ممکن می نمایاند.

۶- این نامه، اولین نامه مجعولی نبود که مسلمانان را دچار فتنه می کرد بلکه فتنه انگیزان پیشتر از قول ام المؤمنین عائشه رضی الله عنها و صحابه ای چون علی رضی الله عنه، طلحه رضی الله عنه و زبیر رضی الله عنه چنین نامه های را جعل کرده بودند که در آن ها آن بزرگواران، مردم را به شورش علیه عثمان رضی الله عنه تشویق می کردند. بعدها خود عائشه رضی الله عنها در رد این اتهام چنین گفت: سوگند به پروردگاری که مؤمنان به او ایمان دارند و کافران او را انکار می کنند من هرگز چنین نامه ای را ننوشته ام.^۲ همچنین آنان نامه های دیگری را به سایر صحابه رضی الله عنهم منتسب کرده بودند که آن بزرگواران در آن نامه ها چنین گفته اند که دین محمد در خطر است و باید همه ی مردم به مدینه بیایند که در این شرایط، جهاد در مدینه واجب تر از جهاد در مرزهاست.^۳ حافظ ابن کثیر نیز در این رابطه چنین گفته است: فتنه انگیزان نامه هایی را جعل و سپس به صحابه ای چون علی، زبیر و طلحه رضی الله عنهم منتسب می کردند و چنین وانمود می کردند که این نامه ها را آن صحابه به آنان نوشته اند، اما صحابه با انکار و رد این اتهام، خود را از این افترا مبرا نمودند. منافقان چنان گستاخ بودند که نامه ای را از قول خلیفه جعل کردند که در آن حکم مجازات معترضان مصری به حاکم مصر ابلاغ

۱- تاریخ خلیفه بن خیاط، ص ۱۶۹.

۲- تحقیق مواقف الصحابه (۱/۳۳۵).

۳- تحقیق مواقف الصحابه (۱/۳۳۵).

شده بود، حال آن که عثمان رضی الله عنه از وجود چنین نامه‌ای نیز خبر نداشت.^۱ در واقع، این گفته‌های ابن کثیر تأکیدی است بر روایتی که طبری و خلیفه بن خیاط نقل کرده‌اند که طبق آن، علی، عائشه رضی الله عنها، زبیر و طلحه خود را از آن نامه‌ها مبرا اعلام نمودند.^۲ بیقین وجود این نامه‌های دروغین تاثیر بسیار مهمی در آغاز و انجام آن فتنه بزرگ داشت. منافقان از طریق جعل آن نامه‌ها توانستند اذهان مردم را فریب دهند و افرادی ساده لوح و نادان را با خود همراه سازند. باید دانست که در این میان عثمان رضی الله عنه شهید شد و فدای کج فهمی‌ها و ندانم کارهای مسلمانان گردید، اما قربانیان حقیقی این نامه‌ها و شایعات، خود اسلام، تاریخ آن و نسل‌هایی است که فریب این روایات نادرست و مجعول را خورده‌اند، اما امروز دیگر نباید چنین اسیر و دربند این تاریخ مشکوک شد، باید دست به کار شد و تاریخ واقعی و بدور از کینه‌ها و هوی و هوس دشمنان اسلام و مسلمین را یافت؛ باید با تحقیق و کاوش موشکافانه به مطالعه این تاریخ پرداخت تا بار دیگر چون پیشینیان، زبان و دست خود را به تهمت‌ها و دروغ‌هایی که به ناحق در مورد بزرگ مردان پاک سیرت تاریخ این امت جعل شده‌اند نیالاییم و در پیشگاه پروردگارمان سربلند باشیم.^۳

دوم: آغاز محاصره و موضع عثمان رضی الله عنه در مورد اقامه نماز به امامت رؤسای فتنه
روایات معتبر کیفیت دقیق آغاز محاصره خانه خلیفه رضی الله عنه را بیان نکرده‌اند اما شاید بتوان با مطالعه حوادثی که خواهیم دید، تا حدودی به این مطلب دست یافت. در روایت نقل کرده‌اند که پس از بازگشت شورشیان به شهر، روزی عثمان رضی الله عنه در مسجد، مشغول ایراد خطبه بود که ناگهان مردی بنام اعین بن ضبعیه تمیمی حنظلی سخنان او را قطع کرد و به او گفت: ای نعثل!^۴ تو تغییراتی به وجود آوردی، عثمان گفت: این چه کسی بود؟ عرض کردند: اعین بود، فرمود: بلکه خودت این هستی، سپس مردم به سمت او حمله‌ور شدند

۱- البدایة و النهایة (۱۷۵/۷).

۲- تحقیق مواقف الصحابة (۳۳۵/۱).

۳- عثمان بن عفان الخلیفة الشاکر الصابر، ص ۲۲۸.

۴- لقبی بود که آشوب‌گران کینه‌توز به ذی‌النورین این داماد و خلیفه‌ی رسول خدا داده بودند.

اما در این میان مردی از بنی لیث او را از میان جمعیت نجات داد و به خانه خود برد.^۱ قبل از آغاز محاصره، عثمان می توانست به مسجد برود و نماز گذارد و هر کس را که با او کاری می بود می توانست نزد او برود اما با شروع ما اجرای محاصره دیگر او نمی توانست حتی برای ادای نمازهای پنجگانه نیز از خانه خود خارج شود.^۲ در طول این مدت، یکی از سران فتنه، امامت جماعت مردم را بر عهده داشت. نقل می کنند که مردی بنام عبیدالله بن عدی بن خیار نزد عثمان آمد و به او گفت: که حاضر نیست پشت سر آن مرد نماز گذارد اما عثمان او را از این کار منع نمود و به او گفت: که نماز بهترین کارهاست و چون مردم کار نیکی انجام دادند، تو نیز در انجام آن کار نیک با ایشان سهیم باش اما اگر دست به انجام کار ناشایستی زدند، تو از آن اجتناب کن.^۳ در روایاتی ضعیف چنین بیان شده است که غافقی بن حرب، امامت جماعت را عهده دار بود.^۴ واقدی نیز در روایتی که سند آن ضعیف می باشد ادعا می کند در طول محاصره بیت خلیفه، علی بن ابی طالب رضی الله عنه، ابو ایوب انصاری را مأمور نمود تا امامت جماعت را به عهده بگیرد و خود نیز امامت نماز عید را عهده دار شد.^۵ اما این روایت علاوه بر ضعف سند روایت آن، با مشکلی دیگر نیز روبه روست و آن این است که اگر علی رضی الله عنه و یا ابو ایوب انصاری رضی الله عنه عهده دار امر امامت جماعت مسجد بودند، عبیدالله بن عدی بن خیار، هرگز از حضور در نماز جماعت و اقامه نماز پشت سر آن دو امتناع نمی کرد.^۶

سوم: مذاکرات عثمان رضی الله عنه با محاصره کنندگان

پس از این که معترضان، بیت عثمان رضی الله عنه را به محاصره خود در آوردند او را تهدید کردند که باید از مقام خود استعفا دهد و در صورت امتناع از این کار، آنان او را خواهند

۱- فتنه مقتل عثمان (۱/۴۳) و تاریخ دمشق، ترجمه عثمان ص ۲۴۷.

۲- تاریخ دمشق، ترجمه عثمان، ص ۱۴۱.

۳- صحیح البخاری، کتاب الصلاة (حدیث ۱۹۲).

۴- فتنه مقتل عثمان (۱/۴۵).

۵- تاریخ طبری (۵/۴۴).

۶- فتنه مقتل عثمان (۱/۴۵).

کشت^۱. اما عثمان به آنان پاسخ داد که او هرگز لباسی را که خداوند بر تن او کرده است از تن بیرون نخواهد آورد^۲. این کلام، یادآور همان سفارش رسول خدا صلی الله علیه و آله به اوست که سالها پیش او را به صبر و مقاومت در برابر آن فتنه فراخوانده بود. در این میان، عده‌ای از صحابه چون مغیره بن اخنس رضی الله عنه چنین دیدگاهی نداشتند و معتقد بودند که عثمان باید از مقام خود استعفا دهد تا جان او در امان بماند.^۳

۱- عبدالله بن عمر، عثمان را فرا می‌خواند تا از مقام خود کناره‌گیری نکند در جریان محاصره خانه‌ی عثمان، ابن عمر رضی الله عنهما نزد او رفت تا با او ملاقاتی داشته باشد. چون عثمان او را دید به او گفت: بین این مردمان چقدر گستاخ و بی‌شرم هستند که خلیفه منتخب امت را تهدید می‌کنند که یا استعفا دهد و یا خود را برای مرگ آماده کند. ابن عمر به عثمان گفت: اگر تو به درخواست نامشروع آنان تن داده و استعفا بدهی، آیا این شورشیان در به بهشت رفتن و یا به جهنم رفتن تو نقش دارند؟ عثمان هم پاسخ داد: خیر، آن‌گاه ابن عمر به عثمان گفت: پس این خلعتی را که خداوند بر تو پوشانیده است از تنت بیرون نیاور و با استعفای خود، سنتی ناپسند را در میان مردم رواج مده که چون از امام و خلیفه خود بیزار شدند، به ناحق او را بکشند.^۴

خداوند از عبدالله بن عمر خشنود باشد که این قدر دور اندیش بود. او نمی‌خواست که عثمان رضی الله عنه پایه‌گذار سنتی شوم باشد. عثمان اگر در برابر خواست نامشروع شورشیان کوتاه می‌آمد که هرگز نیز چنین نمی‌کرد، در آن صورت، منزلت خلفا و برگزیدگان امت، پس از او چنان بی‌ارزش می‌شد که در حد بازیچه و ملعبه دست دنیا طلبان و بد طینتان، تنزل می‌یافتند و دیگر ایشان را نزد امت هیچ اعتبار و منزلتی نمی‌بود. اما عثمان راهی نیک را در پیش گرفت و با صبر و استقامت در برابر تهدیدات شورشیان، از مقام خلافت کناره نگرفت و در عین حال نگذاشت خون مسلمانی نیز بر زمین ریزد.^۵

۱- طبقات ابن سعد (۳/۶۶).

۲- التمهید، ص ۴۶-۴۷.

۳- فتنه مقتل عثمان (۱/۴۷).

۴- فضائل الصحابه (۱/۴۷۳). سند این روایت صحیح می‌باشد.

۵- الخلفاء الراشدون، ص ۱۷۹.

در واقع، اجابت خواسته نامشروع آن شورشیان که نه از جانب همه‌ی امت سخنی می‌گفتند و نه جزو شورای حل و عقد و از بزرگان و فرزندگان امت به حساب می‌آمدند، سرنوشت امت اسلام و خلافت برخاسته از خود آنان را با خطری بسیار بزرگ روبه‌رو می‌ساخت و تنها راه مقابله با این خطر، ریخته شدن خون خلیفه بود و او نیز با علم به این سرنوشت محتوم، مصالح اسلام و مسلمین را بر خود ترجیح می‌دهد و خود را فدای سعادت امت می‌کند. بی‌یقین این تصمیم جسورانه از افرادی بر می‌آید که از قدرت اراده و شجاعت کم‌نظیری برخوردار باشند و این، خود، بهترین پاسخی است برای همه‌ی آن تهمت‌هایی که به آن راد مرد راه حقیقت می‌بستند و او را مردی ناتوان، ترسو و سست اراده می‌خواندند. بدون شک، او از چنان قدرتی برخوردار بود تا به یک اشاره، آن فتنه و گردانندگان آن را سرکوب نماید و اوضاع را تحت کنترل خویش در آورد، اما او خوب می‌دانست که اگر چنین کند ریشه آن فتنه در بطن جامعه مسلمانان رسوخ خواهد کرد و فتنه‌های دیگری از آن جوانه می‌زند و به همین دلیل از سرکوب آن اجتناب ورزید. با این توضیح، به برداشت نادرست عقاد از موضعگیری عثمان در قبال آن فتنه پی می‌بریم، آن‌جا که در کتاب خود، در توصیف این فتنه چنین گفته است: ماجرای قتل عثمان رضی الله عنه بی‌یقین، فتنه‌ای بود عظیم که هیچ کس را یارای مهار آن نبود^۱. این تعبیر، خود، اهانتی است به ساحت پاک آن مرد راستین. هر چند آن ماجرا، فتنه عظیمی بود اما عدم سرکوب آن از افتخارات عثمان بن عفان رضی الله عنه است. او با وجودی که می‌توانست آن را مهار کند اما به خاطر حفظ مصالح امت و دور نگه داشتن آنان از اختلافات و آشوب و نیز عمل به سفارشات رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در این نوع مسایل از سرکوب آن بلوا اجتناب کرد.^۲

۲- محاصره‌کنندگان، عثمان رضی الله عنه را به قتل تهدید می‌کنند

یک روز که عثمان وارد دالان خانه خود شده بود صدای تهدیدآمیز شورشیان را شنید که او را تهدید به قتل می‌کردند، او با غم بسیار نزد ساکنان منزل رفت و ماجرا را برای ایشان تعریف نمود، آنان نیز به او گفتند: که خداوند عز و جل ما را در برابر این ستمکاران

۱- ذوالنورین عثمان بن عفان، ص ۱۲۲.

۲- فتنه مقتل عثمان (۱/۴۹).

کفایت است؛ عثمان به آنان گفت: آنان چرا می‌خواهند مرا بکشند؟! من از خود رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود:

«لا يحل دم امرئ مسلم إلا في إحدى ثلاث: رجل كفر بعد إيمانه، أو زنى بعد إحصانه، أو قتل نفسا بغير نفس».

«نخستین خون فرد مسلمان تنها در صورتی جائز است که یا بعد از ایمان آوردن کافر شود یا بعد از ازدواجش، مرتکب زنا گردد و یا فرد دیگری را به ناحق به قتل رساند».

سوگند به خداوند که من نه در دوران جاهلیت مرتکب زنا شده‌ام و نه در عهد اسلام، هرگز دینی به غیر از اسلام را آرزو نداشته‌ام و هیچ‌گاه دستم را به خون فردی بی‌گناه آغشته نکرده‌ام؛ پس به چه دلیل می‌خواهند مرا بکشند؟!^۱

سپس عثمان رضی الله عنه به گفتگو با شورشیان پرداخت و تلاش نمود با مذکره با ایشان، آنان را آرام کند و حقایق را بر آن مردمان نادان روشن نماید، آن‌گاه از آنان خواست تا یک نفر از جانب ایشان نزد او بیاید تا با او گفتگو کند. آن مردمان نیز جوانی بنام صعصعه بن صوحان را نزد عثمان فرستادند. عثمان رضی الله عنه نیز از آن جوان خواست تا علل شورش و اعتراض این مردمان را به او بازگو کند.^۲

۳- عثمان رضی الله عنه به استدلال نادرست و دروغ صعصعه پاسخ می‌دهد

صعصعه به عثمان گفت: شما ما را تنها به این دلیل از سرزمین خود اخراج و تبعید کرده‌اید که سخن حق می‌گفتیم و خواستار اقامه شریعت ناب بودیم. آن‌گاه به این آیه استناد کرد:

﴿أَذِنَ لِلَّذِينَ يُقْتَلُونَ بِأَنَّهُمْ ظَلَمُوا وَإِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ نَصْرِهِمْ لَقَدِيرٌ﴾

اما عثمان رضی الله عنه دلیل او و همدستانش را رد نمود و اثبات کرد که مصداق این آیه او و دیگر مسلمانان راستین است که چنین به ناحق مورد افترا و ستم آن شورشیان قرار گرفته

۱- مسند احمد (۱/۶۳).

۲- فتنه مقتل عثمان (۱/۱۵۰).

است، سپس به تبیین آیه پرداخت تا این دروغ صعصعه بر مردمان آشکار شود. او این آیه و آیات بعد از آن را که با هم در ارتباط بودند قرائت نمود:

﴿أَذِّنْ لِلَّذِينَ يَمْتَلِكُونَ بِيَدِهِمْ ظُلْمًا وَإِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ نَصْرِهِمْ لَقَدِيرٌ ﴿٣٩﴾ الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِينِهِمْ بِغَيْرِ حَقٍّ إِلَّا أَنْ يَقُولُوا رَبُّنَا اللَّهُ وَلَوْلَا دَفْعُ اللَّهِ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَفَسَدَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ وَمَنْ فِيهِنَّ لَاقْتُلُوا بَعْضَهُمْ بَعْضًا وَكُنْتُمْ لَكَاذِبِينَ ﴿٤٠﴾﴾
 ﴿الْحَجَّ: ٣٩ - ٤١﴾

(اجازه (دفاع از خود) به کسانی داده می‌شود که به آنان جنگ (تحمیل) می‌گردد، چرا که بدیشان ستم رفته است (و آنان مدتهای طولانی در برابر ظلم ظالمان شکیبائی ورزیده‌اند و خون دل خورده‌اند) و خداوند توانا است بر این که ایشان را پیروز کند. همان کسانی که به ناحق از خانه و کاشانه خود اخراج شده‌اند (و از مکه و امداد به هجرت گشته‌اند) و تنها گناهشان این بوده است که می‌گفته‌اند پروردگار ما خدا است! اصلاً اگر خداوند بعضی از مردم را به وسیله بعضی دفع نکند (و با دست مصلحان از مفسدان جلوگیری ننماید، باطل همه‌جاگیر می‌گردد و صدای حق را در گلو خفه می‌کند، و آن وقت) دیرهای (راهبان و تارکان دنیا) و کلیساهای (مسیحیان) و کشتیهای (یهودیان)، و مسجدهای (مسلمانان) که در آنها خدا بسیار یاد می‌شود، تخریب و ویران می‌گردد. (اما خداوند بندگان مصلح و مراکز پرستش خود را فراموش نمی‌کند) و به طور مسلم خدا یاری می‌دهد کسانی را که (با دفاع از آئین و معابد) او را یاری دهند. خداوند نیرومند و چیره است (و با قدرت نامحدودی که دارد یاران خود را پیروز می‌گرداند، و چیزی نمی‌تواند او را درمانده کند و از تحقق وعده‌هایش جلوگیری نماید). (آن مؤمنانی که خدا بدیشان وعده یاری و پیروزی داده است) کسانی هستند که هرگاه در زمین ایشان را قدرت بخشیم، نماز را برپا می‌دارند و زکات را می‌پردازند، و امر به معروف، و نهی از منکر می‌نمایند، و سرانجام همه کارها به خدا برمی‌گردد (و بدانها رسیدگی و درباره آنها داوری خواهد کرد، همان گونه که آغاز همه کارها از ناحیه خدا است)).

عثمان شأن نزول و مصادیق این آیات را به نحو شایسته‌ای تبیین نمود تا مردم را از دروغ‌های فتنه‌انگیزان آگاه نماید که با استناد به آیات قرآن، برداشت‌های باطل خویش را توجیه می‌کردند.^۱ او بیان نمود که صعصعه و دیگر همدستانش را براساس همین آیه و دیگر آیات قرآن و جهت حفظ دین خداوند ﷻ و نصرت آن و دور نگه‌داشتن امت از آشوب و بلوا، تبعید کرده است اگر صعصعه به این آیه استناد کرد این آیه صراحتاً حاکمان زمین را به اقامه امر به معروف و نهی از منکر فرا می‌خواند و عثمان نیز به عنوان خلیفه مسلمین، صعصعه و همفکرانش را به خاطر تجاوز به حقوق دیگر مسلمانان و تلاش در جهت ایجاد فتنه و آشوب در میان امت از سرزمین خود تبعید نموده است.^۲

۴- عثمان رضی الله عنه فضائل و سوابق خود در اسلام را به مردم یادآور می‌شود چون عثمان رضی الله عنه به ادعاهای دروغین فتنه‌انگیزان پاسخ گفت، در برابر اهانت‌ها و تهمت‌های آنان، فضائل و سوابق خود در اسلام را به مردم یادآور شد. او گفت: که چون روزی همراه رسول خدا ﷺ، ابوبکر، عمر، علی، طلحه و زبیر رضی الله عنهم بر کوه حراء رفتیم کوه به لرزه افتاد؛ پیامبر ﷺ با پای مبارک خود بر کوه زد و بدو گفت:

«اسکن حراء، لیس علیک إلا نبی أو صدیق أو شهید».

«ای حراء! آرام گیر که بر تو پیامبر خدا ﷺ و صدیق او و شهید راه خدا ایستاده‌اند»^۳

آن‌گاه [در برابر اتهاماتی چون حضور نیافتن در بیعة الرضوان] گفت: که چون روز بیعة الرضوان رسول خدا ﷺ مرا برای مذاکره با مشرکان مکه نزد ایشان فرستاده بود به جای دست من با دست مبارک خود بیعت نمودند و به صحابه رضی الله عنهم فرمودند: «که این دست من به جای دست عثمان بیعت می‌کند». سپس [در برابر تهمت‌های فتنه‌انگیزان که او را به اختلاس از بیت‌المال و بخیل بودن متهم می‌کردند] بیان داشت که چون رسول خدا ﷺ فرمود هر کس در توسعه مسجد کمکی نماید و خانه کنار آن را بخرد و به مسجد اضافه کند خداوند نیز خانه‌ای در بهشت برای او خواهد ساخت، من نیز آن خانه را خریدم و به

۱- فتنه مقتل عثمان (۱/۱۵۱).

۲- همان (۱/۱۵۲).

۳- به روایت مسلم، کتاب فضائل الصحابة (حدیث ۲۴۱۷).

مسجد بخشیدم. عثمان سپس ادامه داد که در یوم العسره (غزوه ی تبوک)، چون رسول خدا صلی الله علیه و آله ندا بر آورد که هر که امروز در راه خدا صدقه‌ای پرداخت کند خداوند آن را قبول نماید، من از مال خود، نصف هزینه‌های تجهیز سپاه را متقبل شدم. سپس اضافه نمود که من چاه رومه را بنا به سفارش رسول خدا صلی الله علیه و آله خریدم و آب آن را در راه خدا در اختیار مسلمانان گذاشتم.^۱

ابو ثور فهمی نقل می‌کند که چون از پیش عثمان باز می‌گشتم دیدم که معترضان مصری به مدینه باز گشتند. سریعاً نزد عثمان رفتم و ماجرا را برای او بازگو کردم. او به من گفت که آنان را چگونه یافتم؛ من نیز به او گفتم: که شر را در صورت آنان می‌توانستم بینم. رهبر ایشان ابن عدیس بلوی بود و چون روز جمعه فرا رسید، این مرد بر منبر رسول خدا صلی الله علیه و آله برای مردم خطبه خواند، او در خطبه علیه عثمان رضی الله عنه سخنان بسیاری گفت. من نیز آن‌ها را برای عثمان بازگو نمودم؛ عثمان رضی الله عنه نیز به من و دیگران بیان داشت که تمام ادعاهای ابن عدیس دروغ است و خداوند او را به خاطر این اکاذیب، عذاب دهد. آن‌گاه به ما گفت: که من چهارمین فردی بودم که اسلام آوردم؛ رسول خدا صلی الله علیه و آله دو دختر خویش را یکی پس از دیگری به نکاح من در آورد. چه در دوران جاهلیت و چه در عهد اسلام، هرگز در حقانیت آن شک نمودم. از زمانی که با دست راستم، با رسول خدا صلی الله علیه و آله بیعت نمودم، هرگز شرمگاهم را با آن لمس نکرده‌ام. براساس نسخه معتبر دوران رسول خدا صلی الله علیه و آله قرآن را در یک مصحف جمع نمودم و از هنگامی که اسلام آوردم هر جمعه برده‌ای را در راه خدا آزاد نمودم و اگر نمی‌توانستم در یک جمعه برده‌ای را آزاد نمایم در جمعه بعد دو برده را آزاد می‌کردم. این را می‌گویم چون ابن عدیس آن تهمت‌های ناروا و دروغ را به من می‌بندد.^۲

چون عثمان رضی الله عنه می‌دید که تمام این سخنان، سودی به حال آن شورشان ندارد خطاب به آن مردمان کج فهم و گمراه چنین گفت: «از کشتن من حذر کنید که به خداوند سوگند با قتل من دیگر نمی‌توانید در کنار هم به جنگ با دشمنان روید و با هم به جهاد با کفار پردازید. بدانید که پس از قتل من چنان با هم درگیر می‌شوید که این

۱- مسند احمد (۱/۵۹).

۲- المعرفة و التاريخ (۲/۴۸۸). خلافة عثمان بن عفان، ص ۹۱.

انگشتان من در هم فرو رفته‌اند»^۱. در روایتی دیگر این مطلب این گونه نقل شده است: «ای مردم! مرا نکشید که من حاکم و برادر مسلمان شما هستم. به خداوند سوگند که در طول خلافتم، تا آن جا که توانسته‌ام در راه خیر و صلاح اسلام و مسلمین تلاش نموده‌اند. بدانید که اگر مرا به قتل رسانید دیگر نمی‌توانید در یک صف، با هم نماز بخوانید و در کنار هم به جنگ با دشمنان پردازید و غنائم حاصل از فتوحاتتان را میان هم تقسیم کنید». همچنین خطاب به آن مردمان ناسپاس و کج‌رو چنین گفت: «اگر مرا به قتل رسانید دیگر یکدیگر را دوست نخواهید داشت و نمی‌توانید در کنار هم با دشمنانتان به نبرد پردازید». همانا پس از قتل آن مرد بزرگ، تمام آن هشدارهای او به وقوع پیوست و امت اسلام دیگر نتوانست به آن وحدت یکپارچه و عظیم خویش دست یابد. حسن بصری نیز در همین رابطه چنین گفته است: به خداوند سوگند که اگر مردم با هم نماز گذارند باز هم قلب‌هایشان از هم دور است و هر یک به راه خود رود.

چهارم: عثمان رضی الله عنه صحابه را با وجود درخواست آنان از نبرد با معترضان منع می‌کند

عثمان رضی الله عنه در طول جریان محاصره خانه خود با صحابه رضی الله عنهم به مشورت پرداخت و در این رابطه، نظر ایشان را جویا شد و هر یک از آنان نیز نظرات را به او اعلام نمودند که در زیر به تعدادی از آنان می‌پردازیم:

۱- علی بن ابی طالب رضی الله عنه

ابن عساکر از جابر بن عبدالله رضی الله عنه روایت می‌کند که علی رضی الله عنه به عثمان رضی الله عنه اعلام نمود که او می‌تواند پانصد مرد جنگجو را نزد او بفرستد تا از او در برابر شورشیان دفاع کنند؛ چرا که عثمان رضی الله عنه هیچ کار ناشایست و ظالمانه‌ای انجام نداده تا مستحق مرگ باشد. عثمان رضی الله عنه نیز از علی رضی الله عنه تشکر کرد و او را دعای خیر نمود اما پیشنهاد او را نپذیرفت تا خون هیچ مسلمانی به خاطر حفظ جان او ریخته نشود.^۲

۱- طبقات ابن سعد (۳/۷۱). تاریخ ابن خیاط، ص ۱۷۱.

۲- تاریخ دمشق، ص ۴۰۳.

۲- زبیر بن عوام رضی الله عنه

ابو حبیب، مولای زبیر بن عوام، نقل می‌کند که زبیر مرا نزد عثمان فرستاد تا پیغامی را به او برسانم. چون نزد او رسیدم، دیدم که حسن بن علی، ابوهریره، عبدالله بن زبیر و عبدالله بن عمر کنار او نشسته‌اند. به عثمان رضی الله عنه گفتم: که زبیر به شما سلام می‌رساند و اعلام می‌دارد که همچنان تحت فرمان شماست و اگر بخواهید نزد شما آید و از شما دفاع نماید. همچنین بنی عمرو بن عوف نیز به او قول داده‌اند تا در دفاع از عثمان رضی الله عنه دنباله‌رو او خواهند بود؛ عثمان پس از شنیدن این پیغام گفت: الله اکبر سپاس خداوند را که برادرم زبیر را از این مهلکه محفوظ نگه داشته است. سلام مرا به او برسان که اگر خداوند چنین تقدیر نمود که صحابه از او دفاع کنند من دوست دارم که مدافع من زبیر باشد. آن‌گاه ابوهریره از جای خود برخاست و گفت: به خداوند سوگند که با گوش‌های خود از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که فرمود شما پس از من دچار فتنه و اختلافات بسیار می‌شوید. عرض می‌کردیم یا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم راه نجات از این فتنه‌ها به ما نشان بدهید. ایشان در حالی که به عثمان اشاره می‌کردند. فرمودند که امین خدا و امت و یاران او را حمایت نمایید. چون ابوهریره این را بگفت، مردم حاضر در آن مجلس، از جای برخاستند و از عثمان خواستند به آنان اذن جهاد با شورشیان، را بدهد. اما عثمان به آنان گفت: من به هر آن که از من فرمان می‌برد می‌گویم که نباید با معترضان به جنگ پردازد.^۱

۳- مغیره بن شعبه رضی الله عنه

در اخبار است که در جریان محاصره خانه، مغیره بن شعبه نزد عثمان آمد و به او پیشنهاد داد که یا با شورشیان وارد کارزار شود که او امام امت است و مردان بسیاری از او فرمان می‌برند. و بطلان کار آن شورشیان بر همگان مسلم است یا مخفیانه به جانب مکه رود که شورشیان را یارای قتل او در آن شهر نیست و یا به شام و نزد معاویه بن ابی سفیان رود. اما عثمان رضی الله عنه هیچ یک از پیشنهادات او را نپذیرفت و در پاسخ به مغیره چنین گفت: من با شورشیان نمی‌جنگم؛ چرا که نمی‌خواهم اولین حاکمی باشم که در میان امت رسول

۱- فضائل الصحابة (۵۱۱/۱) سند این روایت، صحیح می‌باشد.

الله ﷻ جنگ و خونریزی به راه اندازد. به مکه نیز نخواهم رفت، چون از رسول خدا ﷺ شنیدم که می فرمود:

«يلحد رجل من قريش بمكة يكون عليه نصف عذاب العالم».

«در مکه و از میان قریشیان مردی حرمت حرم را خواهد شکست و او مستحق عذاب نصف مردمان عالم است». و من نمی خواهم که او من باشم. به شام هم نمی روم؛ چرا که دوست ندارم سرزمین رسول الله ﷺ را ترک گویم و سعادت بودن در جوار مرقد او ﷺ را از دست بدهم.^۱

۴- عبدالله بن زبیر رضی الله عنه

همه‌ی اصحاب بر این اتفاق نظر داشتند که باید از عثمان رضی الله عنه دفاع نمود و به همین دلیل، عده‌ای از ایشان وارد منزل او شدند. اما عثمان رضی الله عنه با قاطعیت آنان را از هر نوع درگیری و جنگ با شورشیان باز می داشت. از جمله این صحابه‌ای که اصرار داشت تا با شورشیان به نبرد پردازد عبدالله بن زبیر رضی الله عنه بود. او به عثمان می گفت که: خداوند آنان را لعنت کند. ای عثمان! خداوند جنگ با آنان و ریختن خون این فتنه‌انگیزان را بر تو روا داشته است. اما عثمان رضی الله عنه باز هم او را از این کار منع می نمود و می گفت: به خداوند سوگند که هرگز با ایشان جنگ نخواهد کرد.^۲

در جای دیگر است که عبدالله بن زبیر رضی الله عنه به عثمان رضی الله عنه گفت: ای امیر المؤمنین، جمعیتی مؤمن و هوشیار نزد تو آمده‌اند که بیقین خداوند آنان را در برابر آن فتنه‌انگیزان نصرت می دهد، پس به ما اذن نبرد با آنان را بده. اما عثمان رضی الله عنه در جواب او می گفت: خداوند آن که را که به خاطر دفاع از من کشته می شود مورد رحمت و غفران خود قرار دهد.^۳ سپس ابن زبیر را مسئول نگهبانان منزل خویش نمود و به همه اعلام کرد که هر کس از او فرمان می برد باید از دستورات ابن زبیر نیز اطاعت کند.^۴

۱- البداية و النهایة (۲۱۱/۷).

۲- طبقات ابن سعد (۷۰/۳) سند این روایت، صحیح است.

۳- طبقات ابن سعد (۷۰/۳).

۴- طبقات ابن سعد (۷۰/۳) این روایت با سندی صحیح به عبدالله بن زبیر بر می گردد.

۵- کعب بن مالک رضی الله عنه و زید بن ثابت رضی الله عنه

کعب بن مالک که از انصار بود، در جریان محاصره خانه، آنان را دعوت می کرد تا سلاح بردارند و به یاری عثمان بشتابند. او به آنان می گفت که: ای انصار! بار دیگر انصار و یار دین خداوند باشید. چون ایشان نزد عثمان آمدند، زید بن ثابت رضی الله عنه را که او نیز از انصار بود نزد آن حضرت فرستادند تا به آنان اذن جنگ با فتنه انگیزان را بدهد. اما عثمان ایشان را از جنگ منع می نمود و می گفت: مرا در برابر این آزمایش به کسی جز خداوند نیازی نیست^۲

۶- حسن بن علی بن ابی طالب رضی الله عنهما

در اخبار است که حسن بن علی رضی الله عنه نزد عثمان رضی الله عنه آمد که به او اعلام نمود حاضر است که با شورشیان بجنگد. اما عثمان پیشنهاد او را نپذیرفت و به او چنین گفت: هرگز حاضر نیستم که باعث ریخته شدن خون تو باشم، پس شمشیرت را غلاف کن و نزد پدرت بازگرد.^۳

۷- عبدالله بن عمر بن خطاب رضی الله عنهما

با شدت یافتن وخامت اوضاع، عده ای از اصحاب رضی الله عنهم مصلحت را در این دیدند که با وجود مخالفت عثمان رضی الله عنه لباس رزم بپوشند و با شورشیان به نبرد پردازند. به همین دلیل، این عده، خود را به داخل منزل عثمان رضی الله عنه رسانده و خود را مهیای جنگ نمودند. از جمله این افراد، عبدالله بن عمر رضی الله عنهما بود. عثمان با دیدن این صحنه او را از این اقدام منع نمود و از او خواست تا خانه او را ترک گوید مبادا که در جریان جنگ با شورشیان به قتل برسد.^۴

۸- ابو هریره رضی الله عنه

گویند که در ایام محاصره خانه، ابو هریره رضی الله عنه نزد عثمان آمد و از او اذن جنگ با شورشیان را خواست. عثمان به او گفت: آیا تو دوست داری که من و همه ی مردمان را به

۱- طبقات ابن سعد (۷۰/۳) فتنة مقتل عثمان (۱/۱۶۲).

۲- فتنة مقتل عثمان (۱/۱۶۲).

۳- فتنة مقتل عثمان (۱/۱۶۲) المصنف، ابن ابی شیبة (۱۵/۲۲۴).

۴- فتنة مقتل عثمان (۱/۱۶۳).

قتل رسانی؟ ابو هریره گفت: هرگز، و عثمان گفت: بدان که با قتل یک نفر، گویا همه‌ی مردم را کشته‌ای؛ پس از این سخنان، ابوهریره به منزل خود بازگشت و دست به شمشیر نبرد.^۱

۹- سلیط بن سلیط رضی الله عنه

او روایت می‌کند که اصحاب رضی الله عنهم تنها به خاطر مخالفت عثمان رضی الله عنه با نبرد بر ضد شورشیان، دست به شمشیر نبردند و اگر عثمان اذن این کار را به اصحاب رضی الله عنهم می‌داد بدون شک، تمامی آن یاغیان را از مدینه بیرون می‌راندند.^۲

ابن سیرین بیان می‌دارد که در ایام محاصره‌ی خانه، در خانه عثمان رضی الله عنه قریب به هفتصد مرد جنگجو چون عبدالله بن عمر، حسن بن علی و عبدالله بن زبیر حضور داشتند که به محض فرمان عثمان، تمامی شورشیان را از مدینه بیرون می‌راندند. او همچنین روایت می‌کند که در روز شهادت عثمان رضی الله عنه، خانه او مملو از جنگجویانی چون ابن عمر و حسن بن علی بود اما عثمان رضی الله عنه خود، خواهان جنگ و خونریزی نبود.^۳

با این توضیحات، می‌توان نادرست بودن تمامی تهمة‌هایی را که در مورد عدم حمایت اصحاب از عثمان رضی الله عنه روایت شده‌اند دانست. این روایات، بلا استثنا، هم در سند خود و هم در هستی و محتوا دچار اشکالات و ضعف‌های بسیاری هستند که در واقع، از دروغ بودن و یا تحریف شدن آن‌ها حکایت دارد.^۴

۱۰- عده‌ای از اصحاب رضی الله عنهم به عثمان رضی الله عنه پیشنهاد می‌کنند که به مکه عزیمت نماید چون اصحاب رضی الله عنهم می‌دیدند که با وجود اصرار شورشیان بر عزل یا کشتن عثمان رضی الله عنه، او همچنان حاضر به جنگیدن با آنان نیست، صلاح کار را در این دیدند که او را متقاعد سازند که به مکه برود تا از شر شورشیان در امان بماند. نقل می‌کنند که صحابه‌ای چون عبدالله بن زبیر، مغیره بن شعبه و اسماء بن زید، هر یک جداگانه، این پیشنهاد را مطرح

۱- تاریخ خلیفه بن خیاط، ص ۱۶۴.

۲- فتنه مقتل عثمان (۱/۱۶۵).

۳- تاریخ دمشق، ترجمه عثمان، ص ۳۹۵.

۴- فتنه مقتل عثمان (۱/۱۶۶).

کردند اما عثمان رضی الله عنه هر بار با این پیشنهادها مخالفت می نمود و حاضر نبود مدینه، شهر رسول الله صلی الله علیه و آله را ترک گوید.^۱

چرا عثمان رضی الله عنه اصحاب را از نبرد با شورشیان باز می داشت؟

با مطالعه دقیق اخبار و روایات این فتنه عظیم، می توان پی به این نکته مهم برد که چرا عثمان رضی الله عنه حاضر به سرکوب شورشیان نشد:

۱- عمل به وصیتی که سالها قبل از وقوع آن رویداد، رسول خدا صلی الله علیه و آله آن را با عثمان رضی الله عنه در میان گذاشته بود و عثمان نیز آن را در روز فاجعه برای مردم بیان نمود و اعلام کرد که پیمانی است که او باید با صبر و ایثار، آن را به فرجام رساند.^۲

۲- او نمی خواست که اولین حاکمی باشد که بعد از رسول الله صلی الله علیه و آله در میان امت او فتنه و جنگ و خونریزی به راه اندازد.^۳

۳- او یقین داشت که طغیان گران تنها قصد جان او را دارند و به همین دلیل، هیچ مسلمان دیگری را سپر جان خویش قرار نداد.^۴

۴- او می دانست که او در این فتنه کشته خواهد شد و مطمئن بود این همان آزمایش است که مدت ها پیش، رسول خدا صلی الله علیه و آله او را به خاطر صبر و استقامت در برابر آن و دفاع از حق در برابر بطلان این فتنه، بشارت به بهشت و جنت المأوی دادند. او می دانست که دیر یا زود در این ماجرا به قتل خواهد رسید. به ویژه، پس از خوابی که در آن رسول خدا صلی الله علیه و آله به او گفته بود که روز بعد نزد آن حضرت صلی الله علیه و آله افطار خواهد نمود، عثمان مطمئن شد که زمان شهادت او بسیار نزدیک است.

۵- عبدالله بن سلام رضی الله عنه به او پیشنهاد کرده بود که در برابر این فتنه، خویشان دار باشد؛ چرا که صبر و گذشت او در برابر شورشیان از هر اقدام دیگری مؤثرتر است.^۱

۱- فتنة مقتل عثمان (۱/۱۶۶).

۲- فضائل الصحابة (۱/۶۰۵) سند آن صحیح است.

۳- فتنة مقتل عثمان (۱/۱۶۷)، مسند احمد (۱/۳۹۶).

۴- فتنة مقتل عثمان (۱/۱۶۷) در سند این روایت، ضعیف وجود دارد.

به این ترتیب حدیثی را که عبدالله بن حواله رضی الله عنه^۲ از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل می کند که «من نجا من ثلاث فقد نجا - ثلاث مرات - موتی، والدجال، وقتل خلیفه مصطبرا بالحق معطیه».

«هر کس از آزمایش مرگ من، فتنه دجال و مصیبت خلیفه‌ای که در راه دفاع از حق به قتل می‌رسد، نجات یابد رستگار شده است».

تحقق یافت و عثمان در راه دفاع از حق و مقابله با فتنه و فتنه‌انگیزان به شهادت رسید.^۳

در طول جریانات این فاجعه شوم، می‌بینیم که با وجود تمام غوغاها و آشوب‌ها، عثمان رضی الله عنه همچنان آرامش و صبر خود را از دست نمی‌دهد و در کمال حلم و گذشت به یافتن بهترین راه مقابله با شعله‌ور شدن آتش این فتنه می‌اندیشد.^۴ شیخ الإسلام ابن تیمیه در توصیف این حلم و آرامش و صبر و مقاومت عثمان چنین می‌گوید: همه‌ی مسلمانان بر این اتفاق نظر دارند که عثمان تا آن‌جا که می‌توانست مانع جنگ و خونریزی می‌شد و در برابر آنان که قصد تخریب شخصیت و آبروی او را داشته و آشکار می‌خواستند که او را به قتل رسانند به صورت کم‌نظیری صبر پیشه می‌نمود. او با وجود اعلام حمایت صحابه و مسلمانان از او در برابر شورشیان، هرگز اقدام به سرکوب آنان نمی‌کند و تلاش می‌نماید تا از هر نوع جنگ و خونریزی جلوگیری به عمل آورد. او در مقابل اصرار صحابه که معتقد بودند او باید به مکه برود، پاسخ می‌دهد که حاضر نیست باعث شکسته شدن حرمت حرم شود. چون به او پیشنهاد می‌کنند که به شام عزیمت کند، بیان می‌دارد که تحت هیچ شرایطی سرزمین هجرت را ترک نمی‌گوید و آن‌گاه که دیگران تنها راه حل را جنگ با شورشیان و بیرون راندن آن‌ها از مدینه می‌دانند اعلام می‌کند که او هرگز نخستین حاکمی نخواهد بود که در میان امت محمد صلی الله علیه و آله جنگ و خونریزی به راه بیاندازد. و عثمان صبر در پیش می‌گیرد تا آن هنگام که مظلومانه و ناجوانمردانه به

۱- طبقات ابن سعد (۷۱/۳) سند آن، حسن است.

۲- فتنه مقتل عثمان (۱۶۸/۱) سند آن طبق یک قول، حسن است و طبق قولی دیگر صحیح.

۳- مسند احمد (۴۱۹/۴) (۳۴۶/۵).

۴- فتنه مقتل عثمان (۱۶۸/۱).

شهادت می‌رسد و این خود از بزرگترین فضائل کم نظیر اوست که قاطبه مسلمانان بدان اعتراف دارند.^۱

پنجم: موضع امهات المؤمنین و زنان صحابه رضی اللہ عنہم

۱- ام حبیبه دختر ابو سفیان

چون شورشیان آب را بر منزل عثمان قطع کردند او پسر همسایه خود، عمرو بن حزم انصاری را نزد علی بن ابی طالب، طلحه، زبیر، عائشه رضی اللہ عنہا و دیگر همسران رسول خدا صلی اللہ علیہ و آله و سلم می‌فرستاد تا شاید آنان بتوانند به خانه او آب برسانند. در این میان علی و ام حبیبه زودتر از دیگران اقدام به آوردن آب به خانه عثمان می‌کنند. چون ام حبیبه قصد داشت آب را به داخل منزل عثمان برد بر اثر مخالفت و مقاومت شورشیان در برابر این اقدام، نزدیک بود که جان خود را نیز به خاطر این مسأله از دست بدهد. ماجرا از این قرار بود که چون ام حبیبه سوار بر استر خود به میان شورشیان رفت و توانست که خود را به خانه عثمان برساند، شورشیان جلوی او را گرفتند و پس از مجادله‌ای مختصر با او طناب پالان استر را با شمشیر قطع کردند و سپس استر را رم دادند؛ دیگر مردمان که این صحنه را دیدند به کمک ام حبیبه شتافتند و او را که نزدیک بود زیر سم‌های استر خود بیافتد نجات دادند.^۲ او پس از مراجعت به منزل خود به مولایش ابن جراح دستور داد تا به خانه عثمان برود و او را تنها نگذارد و این فرد خود، از شاهدان ماجرای قتل عثمان رضی اللہ عنہ و حوادث ناگواری بود که پس از شهادت عثمان رضی اللہ عنہ در منزل او روی داد.^۳

۲- صفیه همسر رسول خدا صلی اللہ علیہ و آله و سلم

۱- منهاج السنة (۲۰۲/۳).

۲- دور المرأة السیاسی، أسماء محمد، ص ۳۴۰.

۳- تاریخ المدینه (۲۹۸/۲).

صفیه نیز چون ام حبیبه تلاش نمود که خود را به خانه عثمان رساند اما شورشیان باز هم مانع او شدند. کنانه بن عدی بن ربیع بن عبدالعزی بن عبد شمس بن عبد مناف نقل می کند که چون افسار مرکب صفیه را گرفتم تا او را به خانه عثمان برم مالک اشتر جلوی ما را گرفت^۱ و مانع نزدیک شدن صفیه به منزل عثمان شد. صفیه نیز که شرایط را این گونه دید به خانه خود برگشت و از طریق نصب نردبان چوبی غذا و آب را از منزل خود به خانه عثمان می فرستاد.^۲

۳- ام المؤمنین عائشه رضی الله عنها

پس از اتفاقی که برای بانو ام حبیبه رخ داد، عائشه رضی الله عنها با حالتی خشمگین از مدینه خارج شده و عزم مکه نمود، در میانه راه، مروان بن حکم از او خواست تا در مدینه بماند و از موضع عثمان رضی الله عنه حمایت کند، اما عائشه رضی الله عنها این درخواست را نپذیرفت و پاسخ گفت: که حاضر نیستم چونان ام حبیبه به او تعرض شود و هیچ کس نیز از او حفاظت نکند؛ چرا که هیچ کس نمی داند عاقبت کار این مردمان به کجا می انجامد و تا کجا پیش خواهند رفت.^۳ در واقع، عائشه رضی الله عنها قصد داشت تا با این هجرت اعتراض آمیز، در صفوف معترضان شکاف ایجاد کند.

دیگر امهات المؤمنین نیز قصد عزیمت به جانب مکه را نمودند تا با ترک اعتراض آمیز مدینه دامن خویش را از این فتنه پاک نگه دارند. از طرف دیگر، این اقدام امهات المؤمنین راهی بود تا عثمان رضی الله عنه از شر این فتنه انگیزان نجات یابد. به عنوان نمونه، عائشه رضی الله عنها تلاش بسیار نمود تا برادرش، محمد بن ابی بکر را که از شورشیان حمایت می کرد متقاعد سازد تا با او به مکه آید اما محمد پیشنهاد او را نپذیرفت. حنظله کاتب که از کاتبان وحی نیز بود، با دیدن این صحنه، خطاب به محمد گفت: که آیا او دعوت خواهرش را نمی پذیرد اما به جار و جنجال آن فتنه انگیزان و گرگ صفتان لیبک می گوید.^۴ آن گاه عائشه رضی الله عنها به برادرش گفت: به خداوند سوگند اگر می توانستم این

۱- دور المرأة السیاسی، ص ۳۴۰.

۲- سیر اعلام النبلاء (۲/۲۳۷).

۳- تاریخ الطبری (۵/۴۰۱).

۴- تاریخ الطبری (۵/۴۰۱).

حرکت شما را حرام گردانم بیقین آن را انجام می‌دادم^۱. این سخن، خود بیانگر موضع عائشه رضی الله عنها در محکومیت این حرکت باطل شورشیان است. در واقع او و دیگر امهات المؤمنین به خاطر اعتباری که میان مردم داشتند می‌توانستند صفوف معترضان را دچار شکاف نمایند. آن زنان بزرگوار با این هجرت اعتراض‌آمیز خود قصد داشتند مردمان را بار دیگر به جانب مادران خویش فراخوانند و آنان را به رعایت حرمت نوامیس پیامبرشان دعوت کنند تا شاید با شنیدن سخنان ایشان و ارشادات و رهنمودهای لازم از طرف آنان، این مردمان حقایق را ببینند و دست از آن اقدامات جاهلانه بردارند^۲ و این همان نکته‌ای است که امام ابن عربی نیز در کتاب خود بدان پرداخته است.^۳

بدون شک آن بانوان بزرگوار از فرجام آن فتنه آگاه نبودند و هرگز نمی‌پنداشتند که آن مردمان دستان خود را به خون خلیفه بر حق خویش بیالایند. در حقیقت، همانطور که گفتیم آنان می‌خواستند تا آن مردمان چون گذشته که آرا و دیدگاه ایشان را جویا می‌شدند و از آن‌ها تبعیت می‌کردند بار دیگر به جانب آنان رجوع کند و از دنباله‌روی سران فتنه دست بردارند.^۴

۴- موضع زنان صحابه

الف: اسماء بنت عمیس نیز چون عائشه رضی الله عنها تلاش نمود به مقابله با فتنه پردازد و به همین دلیل، پسرانش؛ محمد بن ابی بکر و محمد بن جعفر بن ابی طالب را فراخواند و به آنان چنین گفت: بدانید که چراغ، خود می‌سوزد تا به مردم نور برساند. شما نیز بر حذر باشید در حق مردی که به شما ستم روا نداشته مرتکب گناه و ظلمی نشوید؛ چرا که این اقدامات نادرست امروز شما، فردا به سود دیگران خواهد بود. پس مراقب باشید که این کارهای امروزتان، باعث حسرت و ندامت فردایتان نشود. اما آن دو، بر تصمیم خود اصرار می‌ورزیدند و به همین دلیل، خشمگین از نزد اسماء رفتند. اما پیش از رفتن به مادر خود گفتند: که هرگز ستمی را که عثمان به آنان کرده است از یاد نمی‌برند. اسماء به

۱- تاریخ الطبری (۴۰۱/۵).

۲- العواصم من القواصم، ص ۱۵۶.

۳- دور المرأة السیاسی، ص ۳۴۲.

۴- همان، ص ۳۴۳.

آنان پاسخ داد که عثمان رضی الله عنه تنها کاری که با شما انجام داد این بود که شما را در راه حق نگه داشت و از انحراف شما جلوگیری نمود.^۱ در روایتی دیگر آمده است که این لیلی دختر أسماء بود که با برادران خود به مجادله پرداخت.^۲

در واقع پس از حضور معترضان در مدینه و گفتگو با خود عثمان و مجادله با او و عزیمت آنان به جانب شهر و دیار خود، جعل آن نامه دروغین و انتساب آن به عثمان رضی الله عنه بار دیگر آنان را به مدینه باز گرداند. آنان ادعا می کردند که عثمان قصد داشته قاصدانی را که محمد بن ابی بکر نیز جزو آنها بوده است.^۳ به جانب امرا و والیان بفرستد تا هنگام بازگشت معترضان به سرزمین خود، دستگیر و مجازات شوند. شاید این همان مسأله‌ای است که باعث کدورت روابط محمد بن ابی بکر و عثمان رضی الله عنه شد و محمد نیز خطاب به مادر خود با این عبارت که ما هرگز ستمی را که عثمان به ما روا داشت فراموش نمی کنیم، بدان اشاره کرد. اما حقیقت چیز دیگری بود و همانطور که خود عثمان رضی الله عنه نیز اعلام نمود او هرگز از جریان آن نامه خبر نداشته است و اگر مردم در اثبات ادعای خود، شاهدانی دارند آنان را بیاورند تا علیه او شهادت دهند، در غیر این صورت بدانند که او نه آن نامه را نوشته و نه دستور نوشتن آن را داده است. او به مردم اعلام کرد که می توان از قول یک نفر و با دست خط او نامه‌ای نوشت و مهر او را جعل نمود و سپس آن نامه را بدو منتسب کرد.^۴

بانو أسماء با آن موضع هوشیارانه در قبال آن فتنه نشان داد که کاملاً از آن نقشه پنهانی که قصد دارد ارکان خلافت و وحدت امت اسلام را به لرزه در آورد، آگاه است و از آن خبر دارد و به همین دلیل، بدون در نظر گرفتن رابطه مادر و فرزندی، پسرانش را از افتادن در دام آن مهلکه بر حذر می دارد و در برابر آنان می ایستد تا شاید آنان را بار دیگر به راه راست آورد. در واقع، نزد او تنها حق و حقیقت اهمیت داشت و این مسأله‌ای کوچک و بی ارزش نیست که بتوان راحت با آن برخورد نمود. در حقیقت، این نوع

۱- تاریخ الطبری (۲۰۲/۵).

۲- تاریخ الطبری (۲۰۲/۵).

۳- دور المرأة السیاسی، ص ۳۴۳.

۴- العواصم من القواصم، ص ۱۲۰.

مواضع و برخوردهای صحابه بزرگوار، خود دلیلی دیگر است بر عدالت ایشان و گناهکار نبودن آن بزرگواران.^۱

ب - صعبه دختر حضرمی

با شدت یافتن بحران و تنگ شدن محاصره خانه عثمان رضی الله عنه، صعبه بنت حضرمی، فرزندش، طلحه بن عبیدالله رضی الله عنه را فراخواند و از او خواست تا نزد عثمان رضی الله عنه رود و او را قانع نماید تا به صحابه و دیگر مسلمانان اذن دهد که از او و شهر مدینه در برابر آن شورشیان دفاع کنند.^۲ در واقع، این روایت، بیانگر میزان ترس و نگرانی صعبه برای عثمان رضی الله عنه است که این چنین تلاش می‌کند تا از طریق فرزند خود عثمان را قانع کند تا نگهبانان و محافظانی را برای خود اختیار کند. همچنین این روایت نشان می‌دهد که ام عبدالله بن رافع که این خبر را نقل کرده است^۳، خود، تا چه حد به اخبار و رویدادهای آن فتنه اهمیت می‌داده است که با پرس‌وجو از افرادی چون صعبه بنت حضرمی از جزئیات آن رویداد با خبر شده است.^۴

در حقیقت، این موضعی که در صفحات قبل دیدیم، موضع تمام صحابه در قبال آن فتنه بود. آنان با وجود تمام ابرهای شایعات و اکاذیب، باز هم می‌توانستند خورشید حقیقت را از ورای آنها ببینند و جانب آن را بگیرند.^۵

ششم: در آن سال، امیر حج که بود؟ و آیا عثمان از والیان خود طلب کمک نمود؟

۱- در آن سال، امیر حج که بود؟

۱- دور المرأة السیاسی، ص ۳۴۴.

۲- دور المرأة السیاسی، ص ۳۴۵.

۳- دور المرأة السیاسی، ص ۳۴۵.

۴- دور المرأة السیاسی، ص ۳۴۵.

۵- همان، ص ۳۴۵-۳۴۶.

عثمان از عبدالله بن عباس رضی الله عنه خواست تا امیر حج آن سال باشد. هر چند در ابتدا ابن عباس از این کار سر باز می‌زد و از عثمان می‌خواست تا بگذارد او در کنارش بماند و از او در برابر آن شورشیان منحرف از دین دفاع نماید اما عثمان بدو گفت: که اصرار دارد که حتماً مراسم حج آن سال را بر مردم به جای آورد. ابن عباس نیز که اصرار عثمان را دید آن در خواست را پذیرفت و قصد مکه نمود، عثمان پیش از عزیمت ابن عباس، نامه‌ای را به او داد تا آن را که بیانگر ما وقع آن ماجرا و مواضع عثمان در برابر معترضان و نیز خواست‌ها و اقدامات آنان بود بر حجاج بخواند تا آنان از آن رویداد و حقایق آن آگاه باشند.^۱ مشروح نامه بدین قرار است:

بسم الله الرحمن الرحيم. حمد و سپاس پروردگاری را که جز او هیچ معبود و فرمانروای دیگری نیست. سلام و درود بر شما امت اسلام، من نعمت بزرگ خداوند را که همانا این شریعت پاک است به شما یادآور می‌شود که به یاد داشته باشیم که پروردگاران ما را از آن ضلالت رهانید و از گرداب کفر و شرک نجات داد، آیات خویش را به شما تعلیم داد و قدرت خویش را به شما نمایاند. رزق شما را فزونی داد و شما را بر دشمنانتان پیروز گردانید. این آیات را به یاد بیاوریم که خداوند خطاب به ما بندگان خویش چنین می‌گوید:

﴿وَأَتَاكُمْ مِنْ كُلِّ مَا سَأَلْتُمُوهُ وَإِنْ تَعَدُّوا نِعْمَتَ اللَّهِ لَا تَحْصُوهَا إِنَّ الْإِنْسَانَ لَظَلُومٌ كَفَّارٌ﴾ (۳۴) ایبراهیم: ۳۴

(و به شما داده است هر آنچه که خواسته باشید، و اگر بخواهید نعمتهای خدا را بشمارید (از بس که زیادند) نمی‌توانید آنها را شمارش کنید. واقعاً انسان ستمگر ناسپاسی است (اگر نعمتهای خدا را نادیده بگیرد و به جای پرستش دهنده نعمتها، چیز دیگری را پرستش بکند و سر از خط فرمان آفریدگار برتابد)).

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تَقَاتِهِ وَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ﴾ (۱۰۲) واعتصموا بحبل الله جميعاً ولا تفرقوا وأذكروا نعمت الله عليكم إذ كنتم أعداء فألف بين قلوبكم فأصبحتم بنعمته إخواناً وكنتم على شفا حفرة من النار فأنقذكم منها كذلك يبين الله لكم آياته لعلكم تهتدون﴾ (۱۰۳)

وَلَسَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ﴿١٠٤﴾ وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ تَفَرَّقُوا وَاخْتَلَفُوا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ وَأُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ ﴿١٠٥﴾ آل عمران: ۱۰۲ - ۱۰۵

(ای کسانی که ایمان آورده‌اید آن چنان که باید از خدا ترسید از خدا بترسید (و با انجام واجبات و دوری از منہیات گوهر تقوا را به دامن گیرید) و شما (سعی کنید غافل نباشید تا چون مرگتان به ناگاه در رسد) نمیرید مگر آن که مسلمان باشید. و همگی به رشته (ناگسستی قرآن) خدا چنگ زنید و پراکنده نشوید و نعمت خدا را بر خود به یاد آورید که بدان گاه که (برای همدیگر) دشمنانی بودید و خدا میان دلهایتان (انس و الفت برقرار و آن‌ها را به هم) پیوند داد، پس (در پرتو نعمت او برای هم) برادرانی شدید، و (همچنین شما با بت پرستی و شرکی که داشتید) بر لبه گودالی از آتش (دوزخ) بودید (و هر آن با فرا رسیدن مرگتان بیم فرو افتادنتان در آن می‌رفت) ولی شما را از آن رهانید (و به ساحل ایمان رسانید)، خداوند این چنین برایتان آیات خود را آشکار می‌سازد، شاید که هدایت شوید. باید از میان شما گروهی باشند که (تربیت لازم را ببینند و قرآن و سنت و احکام شریعت را بیاموزند و مردمان را) دعوت به نیکی کنند و امر به معروف و نهی از منکر نمایند، و آنان خود رستگارند. و مانند کسانی نشوید که (با ترک امر به معروف و نهی از منکر) پراکنده شدند و اختلاف ورزیدند (آن هم) پس از آن که نشانه‌های روشن (پروردگارشان) به آنان رسید، و ایشان را عذاب بزرگی است).

﴿وَأَذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَمِيثَاقَهُ الَّذِي وَاثَقَكُمْ بِهِ إِذْ قُلْتُمْ سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا وَأَتَقُوا اللَّهَ﴾
 إِنَّ اللَّهَ عَلَيْهِمْ بِذَاتِ الصُّدُورِ ﴿٧﴾ المائدة: ٧

(و (ای مؤمنان!) به یاد آورید نعمت (هدایت دین) خدای را بر خود، و به یاد آورید پیمانی را که (توسط پیغمبر در عقبه دوم) با شما بست، بدان گاه که گفتید: شنیدیم و اطاعت کردیم (و در خوشی و ناخوشی و گنج و رنج، ای پیغمبر با تو همراهیم!). و از خدا بترسید که خدا از درون سینه‌ها آگاه است).

﴿يَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِِنْ جَاءَهُمْ فَاسِقٌ بِنِيءٍ فَتَبَيَّنُوا أَنْ تُصِيبُوا قَوْمًا بِجَهْلَةٍ فَتُصْحَبُوا عَلَىٰ مَا فَعَلْتُمْ﴾
 نَدِيمِينَ ﴿٦﴾ وَأَعْلَمُوا أَنَّ فِيكُمْ رَسُولَ اللَّهِ لَوْ يُطِيعُكُمْ فِي كَثِيرٍ مِنَ الْأَمْرِ لَعَنِتُّمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ حَبِيبٌ إِلَيْكُمْ

الْإِيمَانَ وَزَيَّنَهُ فِي قُلُوبِكُمْ وَكَرِهَ إِلَيْكُمْ الْكُفْرَ وَالْفُسُوقَ وَالْعِصْيَانَ أُولَئِكَ هُمُ الرَّاشِدُونَ ﴿٧﴾ فَضَلًّا
مِّنَ اللَّهِ وَنِعْمَةً وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ﴿٨﴾ الحجرات: ۶ - ۸

(ای کسانی که ایمان آورده‌اید! اگر شخص فاسقی خبری را به شما رسانید درباره آن تحقیق کنید، مبادا به گروهی - بدون آگاهی (از حال و احوالشان و شناخت راستین ایشان) - آسیب برسانید، و از کرده خود پشیمان شوید. بدانید که پیغمبر خدا در میان شما است (قدر او را بدانید و بدو احترام بگذارید). هرگاه در بسیاری از کارها از شما اطاعت کند، به مشقت خواهید افتاد. اما خداوند ایمان را در نظرتان گرامی داشته است و آن را در دلهایتان آراسته است، و کفر و نافرمانی و گناه را در نظرتان زشت و ناپسند جلوه داده است، فقط آنان (که دارای این صفات هستند، یعنی ایمان در نظرشان محبوب و مزین، و کفر و فسق و عصیان در نظرشان منفور و مطرود است) راهیابند و بس. این، لطف و نعمتی از سوی خدا است (که بدانان ارزانی داشته است) و خداوند دارای آگاهی فراوان و فرزاندگی بیشمار است (و می‌داند چه کسی شایسته هدایت، و بایسته مرحمت و نعمت است)).

﴿ إِنَّ الَّذِينَ يَشْتَرُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَأَيْمَانِهِمْ ثَمَنًا قَلِيلًا أُولَئِكَ لَا خَلْقَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ وَلَا يُكَلِّمُهُمُ اللَّهُ وَلَا يَنْظُرُ إِلَيْهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَا يُزَكِّيهِمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿٧٧﴾

آل عمران: ۷۷

(کسانی که پیمان خدا و سوگندهای خود را به بهای کمی (از مادیات و مقامات دنیوی هر اندازه هم در نظرشان بزرگ و سترگ جلوه‌گر شود) بفروشد، بهره‌ای در آخرت نخواهند داشت و خداوند با ایشان در آخرت (با مرحمت) سخن نمی‌گوید، و به آنان در قیامت (با محبت) نمی‌نگرد، و ایشان را (از کثافات گناه) پاک نمی‌سازد، و عذاب دردناکی دارند).

﴿ فَاتَّقُوا اللَّهَ مَا اسْتَطَعْتُمْ وَأَسْمِعُوا وَأَطِيعُوا وَأَنْفِقُوا خَيْرًا لِّأَنْفُسِكُمْ وَمَنْ يُوقِ شَحِّ

نَفْسِهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ﴿١٦﴾ التغابن: ۱۶

(پس آن قدر که در توان دارید از خدا بهراسید و پرهیزگاری کنید، و (درسها و اندرزهای آسمانی را) بشنوید و بپذیرید، و (از قوانین و فرمان‌های خدا) اطاعت کنید. و

(در راه خدا، صدقه و احسان و) بذل و بخشش کنید، (انجام این کارها) به سود شما خواهد بود. کسانی که از بخل و حرص نفس خویش، مصون داشته شوند، آنان قطعاً رستگارند).

﴿ وَأَوْفُوا بِعَهْدِ اللَّهِ إِذَا عَاهَدْتُمْ وَلَا تَنْقُضُوا الْأَيْمَانَ بَعْدَ تَوْكِيدِهَا وَقَدْ جَعَلْتُمُ اللَّهَ عَلَيْكُمْ كَفِيلًا إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا تَعْمَلُونَ ﴿٩١﴾ وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِي نَقَضَتْ غَزْلَهَا مِنْ بَعْدِ قُوَّةٍ أَنْكَا تَتَّخِذُونَ أَيْمَانَكُمْ دَخَلًا بَيْنَكُمْ أَنْ تَكُونَ أُمَّةٌ هِيَ أَرْبَى مِنْ أُمَّةٍ إِنَّمَا يَبُلُوكُمْ اللَّهُ بِهِمْ وَلِيَبَيِّنَ لَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَا كُنتُمْ فِيهِ تَخْلِفُونَ ﴿٩٢﴾ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَلَكِنْ يَضِلُّ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَلَسْتَ لَنْ عَمَّا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿٩٣﴾ وَلَا تَتَّخِذُوا أَيْمَانَكُمْ دَخَلًا بَيْنَكُمْ فَتَزِلَّ قَدَمٌ بَعْدَ ثُبُوتِهَا وَتَذُوقُوا سُوءَ مَا صَدَدْتُمْ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَلَكُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ ﴿٩٤﴾ وَلَا تَشْتَرُوا بِعَهْدِ اللَّهِ ثَمَنًا قَلِيلًا إِنَّمَا عِنْدَ اللَّهِ هُوَ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿٩٥﴾ مَا عِنْدَكُمْ يَنْفَدُ وَمَا عِنْدَ اللَّهِ بَاقٍ وَلَنَجْزِيَنَ الَّذِينَ صَبَرُوا أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿٩٦﴾ ﴾ النحل: ٩١ - ٩٦

(به پیمان خدا (که با همدیگر می‌بندید) وفا کنید هرگاه که بستید، و سوگندها را پس از تأکید (آنها با قسم به نام و ذات خدا) نشکنید، در حالی که خدای را آگاه و گواه (بر معامله و وفای به عهد) خود گرفته‌اید. بی‌گمان خدا می‌داند آنچه را که می‌کنید (و پاداش و پادافره کردارتان را می‌دهد). شما (که با پیمان بستن به نام خدا تعهدی را می‌پذیرید، به عهد خود وفا کنید و) همانند آن زنی نباشید که (به سبب دیوانگی، پشمهای) رشته خود را بعد از تابیدن، از هم وا می‌کرد. شما نباید به خاطر (ملاحظه این و آن و) این که گروهی، جمعیتشان از گروه دیگری بیشتر است، (پیمان‌ها و) سوگندهای خود را (بشکنید و آن را) وسیله خیانت و تقلب و فساد قرار دهید. (آگاه باشید که) خداوند با امر به وفای به عهد، شما را مورد آزمایش قرار می‌دهد. و (خداوند نتیجه این آزمایش و) آنچه را در آن اختلاف می‌ورزیده‌اید در روز قیامت برای شما آشکار می‌سازد (و پرده از اسرار دلها برمی‌دارد). اگر خدا می‌خواست شما را ملت واحدی می‌کرد (و در جنس و رنگ و استعداد و ایمان فرقی نمی‌داشتید و همچون فرشتگان راهی را به اجبار در پیش می‌گرفتید و از خود اختیاری نمی‌داشتید. اما خدا خواست که

شما را متفاوت بیافریند و آزاد بگذارد تا با اختیار خود کارهای نیک یا بد بکنید و مستوجب بهشت یا دوزخ بشوید). لیکن (بدانید که در هر حال از حیثه قدرت خدا خارج نیستید، و) هر که را بخواهد گمراه می‌نماید و هر که را بخواهد هدایت عطاء می‌فرماید، (اما برابر قوانین و سنن الهی، لذا این هدایت و اضلال، هرگز سلب مسؤولیت از شما نمی‌کند) و به طور قطع در برابر کارهایی که می‌کنید (مسئولید و) از شما بازخواست می‌شود. سوگندهایتان را در میان خود وسیله نیرنگ و فساد نسازید (و مردمان را با قسمهای دروغ گول نزنید و از راه راست به در نکنید. اگر سوگند و قسم یاد کنید و بدان وفا نکنید، این امر) سبب می‌شود که گامهای ثابت (بر ایمان و گذارده در جاده مستقیم مردمان) از جای بلغزد، و به سبب جلوگیری از راه خدا (با رفتار ناهنجاری که می‌ورزید، در دنیا) دچار بلا و بدی بشوید، و در آخرت عذاب بزرگی داشته باشید. پیمان یزدان را به بهای اندک (جهان) نفروشید (و به خاطر منافع ناچیز مادی، عهدشکنی نکنید). بی‌گمان آنچه نزد خدا برای شما (محافظین عهد) است، بهتر است (از آنچه برای آن پیمان‌شکنی می‌کنید)، اگر از حقیقت کار و واقعیت روزگار آگاه باشید و خوب و بد خود را بدانید. آنچه نزد شما (مردمان از نعمت جهان) است ناپایدار و فانی است، و آنچه نزد خدا است ماندگار و باقی است. و ما پاداش زیباترین اعمال شکیبایان را می‌دهیم (که ایستادگی بر پیمان و وفای به عهد است)).

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِن تَنَزَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ

وَالرَّسُولِ إِن كُنتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا ﴿٥٩﴾ النساء: ٥٩

(ای کسانی که ایمان آورده‌اید! از خدا (با پیروی از قرآن) و از پیغمبر (خدا محمد مصطفی با تمسک به سنت او) اطاعت کنید، و از کارداران و فرماندهان مسلمان خود فرمانبرداری نمائید (مادام که دادگر و حَقِّگرا بوده و مجری احکام شریعت اسلام باشند) و اگر در چیزی اختلاف داشتید (و در امری از امور کشمکش پیدا کردید) آن را به خدا (با عرضه به قرآن) و پیغمبر او (با رجوع به سنت نبوی) برگردانید (تا در پرتو قرآن و سنت، حکم آن را بدانید. چرا که خدا قرآن را نازل، و پیغمبر آن را بیان و روشن داشته است. باید چنین عمل کنید) اگر به خدا و روز رستاخیز ایمان دارید. این کار (یعنی رجوع به قرآن و سنت) برای شما بهتر و خوش فرجام‌تر است).

﴿ وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا أَصْحَفَ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُم مِّن بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا وَمَن كَفَرَ بَعْدَ ذَلِكَ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ ﴿٥٥﴾ ﴾ النور: ٥٥

خداوند به کسانی که ایمان آورده‌اند و کارهای شایسته انجام داده‌اند، وعده می‌دهد که آنان را قطعاً جایگزین (پیشینیان، و وارث فرماندهی و حکومت ایشان) در زمین خواهد کرد (تا آن را پس از ظلم ظالمان، در پرتو عدل و داد خود آبادان گردانند) همان گونه که پیشینیان (دادگر و مؤمن ملت‌های گذشته) را جایگزین (طاغیان و یاغیان ستمگر) قبل از خود (در ادوار و اعصار دور و دراز تاریخ) کرده است (و حکومت و قدرت را بدانان بخشیده است). همچنین آئین (اسلام نام) ایشان را که برای آنان می‌پسندد، حتماً (در زمین) پابرجا و برقرار خواهد ساخت، و نیز خوف و هراس آنان را به امنیت و آرامش مبدل می‌سازد، (آن چنان که بدون دغدغه و دلهره از دیگران، تنها) مرا می‌پرستند و چیزی را انبازم نمی‌گردانند. بعد از این (وعده راستین) کسانی که کافر شوند، آنان کاملاً بیرون شوندگان (از دایره ایمان و اسلام) بشمارند (و متمردان و مرتدان حقیقی می‌باشند)).

﴿ إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ فَمَن نَّكَثَ فَإِنَّمَا يَنكُثُ عَلَىٰ نَفْسِهِ ۗ وَمَن أَوْفَىٰ بِمَا عَاهَدَ عَلَيْهِ اللَّهُ فَمَسِيْرِيْهِ أَجْرًا عَظِيْمًا ﴿١٠﴾ ﴾ الفتح: ١٠

(بی‌گمان کسانی که (در بیعه‌الرضوانِ حدیبیه) با تو پیمان (جان) می‌بندند، در حقیقت با خدا پیمان می‌بندند، و در اصل (دست خود را که در دست پیشوا و رهبرشان پیغمبر می‌گذارند، و دست رسول بالای دست ایشان قرار می‌گیرد، این دست به منزله دست خدا است و) دست خدا بالای دست آنان است! هر کس پیمان‌شکنی کند به زیان خود پیمان‌شکنی می‌کند، و آن کس که در برابر پیمانی که با خدا بسته است وفادار بماند و آن را رعایت بدارد، خدا پاداش بسیار بزرگی به او عطاء می‌کند).

بدانید که خداوند تعالی، شما را امر به طاعت و حفظ وحدت نموده و شما را از طغیان و تفرقه و اختلاف نهی کرده است. آن ذات اقدس، سرنوشت اقوام پیشین و سرانجام عصیان و نافرمانی آنان را به شما نشان داده است تا شاید شما را از نافرمانی و طغیان باز

دارد. پس دستورات خداوند را با جان و دل بپذیرید و از خشم و عذاب او بترسید. بدانید امت‌ها و اقوام، تنها آن هنگام از میان رفته‌اند که دچار اختلاف شدند و تا آن زمان که دچار آن اختلافات و نزاع‌ها هستند نمی‌توانید در کنار هم نماز را به جماعت گذارید و در آن هنگام که چنین هستید، نمی‌توانید دین راستین را بر پا دارید و همیشه فرقه فرقه و چند دسته خواهید بود. خداوند در نکوهش این امت در حال تفرقه و نزاع چنین می‌گوید:

﴿إِنَّ الَّذِينَ فَرَّقُوا دِينَهُمْ وَكَانُوا شِيعًا لَسْتَ مِنْهُمْ فِي شَيْءٍ إِنَّمَا أَمْرُهُمْ إِلَى اللَّهِ ثُمَّ يُنَبِّئُهُم بِمَا

كَانُوا يَفْعَلُونَ ﴿۱۵۹﴾ الأنعام: ۱۵۹

(بیگمان کسانی که آئین (یکتاپرستی راستین) خود را پراکنده می‌دارند (و آن را با عقائد منحرف و معتقدات باطل به هم می‌آمیزند) و دسته دسته و گروه گروه می‌شوند (و هر دسته و گروهی از مکتبی و مذهبی پیروی می‌کنند) تو به هیچ وجه از آنان نیستی و (حساب تو از آنان جدا و) سروکارشان با خدا است و خدا ایشان را از آنچه می‌کنند باخبر می‌سازد (و سزای آنان را خواهد داد)).

من شما را به اجرای دستورات خداوند متعال فرا می‌خوانم و شما را از خشم و عذاب او بر حذر می‌دارم و شما را به این کلام حضرت شعیب رضی الله عنه که خطاب به قوم خود گفت دعوت می‌کنم:

﴿وَيَقَوْمٍ لَا يُجْرِمَنَكُمُ شِقَاقِي أَنْ يُصِيبَكُمْ مِثْلُ مَا أَصَابَ قَوْمَ نُوحٍ أَوْ قَوْمَ هُودٍ أَوْ قَوْمَ صَالِحٍ وَمَا قَوْمُ لُوطٍ مِنْكُمْ بِبَعِيدٍ ﴿۸۹﴾ وَأَسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ ثُمَّ نُوبُوا إِلَيْهِ إِنَّ رَبِّي رَجِيمٌ وَدُوْدٌ ﴿۹۰﴾

هود: ۸۹ - ۹۰

(ای قوم من! مخالفت (موجود میان شما و) من، شما را بر آن ندارد که بر عناد با حق و اصرار بر کفر خود بیفزائید و سبب شود که همان بلائی به شما برسد که به قوم نوح یا قوم هود و یا قوم صالح رسید، و (مکان و زمان وقوع هلاک) قوم لوط از شما چندان دور نیست (و دست کم از ایشان عبرت بگیرید و خویشتان را بیائید)).

ای مردم! بدانید افرادی که مصداق این آیه هستند نزد من آمده‌اند که خود را حق طلب و خیرخواه نشان داده‌اند و ادعا می‌کنند که خواستار اجرای دستورات قرآن هستند و در این راه هیچ چشم داشتی به مال دنیا ندارند. اما چون حق را به آنان نشان می‌دهیم می‌بینیم که دو دسته می‌شوند؛ دسته‌ای از ایشان آن را می‌پذیرند اما دسته‌ای دیگر در

مقابل آن جبهه می‌گیرد، گویا می‌خواهند حرف خود را به زور و به ناحق به اثبات رسانند. من اینان را خوب می‌شناسم، این افراد آرزوی رسیدن به قدرت را در سر می‌پرورانند و به همین دلیل تلاش می‌کنند تا به هر شکل ممکن به این هدف خود دست یابند. آنان مرا پیمان‌شکن می‌خوانند، حال آن‌که به یاد ندارم که هیچ کدام از بندهای عهدنامه خود با ایشان را زیر پا گذاشته باشم. می‌گویند که خواستار اجرای حد و مجازات جرایم پیشه گان و ظالمان و ستم‌کاران هستند. من به آنان پاسخ دادم شما آزاد هستید که آن را در مورد هر آن‌که از چارچوب شریعت خارج شده و ظلم و ستمی را در حق بندگان روا داشته است اجرا کنید. می‌گویند که می‌خواهد طبق آیات قرآن رفتار شود و من به آنان جواب داد آیات قرآن را خوب و بدون افراط و تفریط و مبالغه در آن بخوانید و فهم کنید آنگاه خواهان اجرای دستورات آن باشید. ادعا می‌کنند که در هزینه بیت‌المال، جانب عدالت رعایت نشده‌اند و باید از این به بعد به همگان سهمی از بیت‌المال برسد و ثروت به نحو شایسته‌ای در میان مردم تقسیم گردد، زکات و خمس غنایم نباید حیف و میل شود، تنها افراد توانا و امین باید به قدرت برسند و حق و حقوق ستمدیدگان احقاق شود. من نیز با وجودی که این ادعای آنان را قبول نداشتم اما باز به درخواست آنان تن دادم. اما بدانید که همین افراد به ظاهر حق طلب، مرا از رفتن به مسجد و حضور در نماز جماعت منع کرده‌اند، امور شهر مدینه را به زور در اختیار خود گرفته‌اند. حال من این نامه را خطاب به شما امت اسلام می‌نویسم که بدانید این افراد سه راه پیش پای من گذاشته‌اند و مرا مجبور می‌کنند تا یکی از آن‌ها را انتخاب کنم؛ آنان به من گفته‌اند یا باید در قبال مجازات‌های درست و یا به اشتباه خاطیان، قصاص پس بدهم و مرا بکشند، یا از مقام خلافت کناره گیرم و یا تمام همفکران خود را فرا می‌خوانند تا علیه من سر به طغیان بر دارند. اما من به آنان اعلام کردم که خلفای قبل از من نیز به اشتباه و یا درست خاطیان را مجازت کرده‌اند اما هیچ کس از آنان انتقام نگرفت و من می‌دانم که این افراد با این سخنان قصد جان مرا دارند، نیز به آنان گفتم که هرگز از مسئولیتی که بر عهده من است شانه خالی نخواهم نمود ولو مرا مورد آزار و اذیت قرار دهند و اگر می‌خواهند مرادم را به طغیان و شورش علیه من فرا خوانند بدانند که من هیچ کس را مجبور نکردم تا از من اطاعت کند. آنان خود، داوطلبانه با من بیعت کردند تا شاید در راه

دین خدا و اصلاح امت حرکت کنند. بدانید که تمامی انسان‌ها براساس تقدیر خداوند به سهم خود از دنیا می‌رسند و نمی‌توانند بیش از نصیب خود چیزی به دست آورند. و هر کس بخواهد رضای خداوند و سعادت آخرت را به دست آورد و اصلاح امت و تبعیت از سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله و ابوبکر و عمر را سرلوحه کار خویش قرار دهد بداند که پاداش او را تنها خداوند می‌داند و تنها او جزای این کار را به او می‌دهد، بدانید که تمام مال دنیا را به شما ببخشم باز هم این ثروت‌های کلان در برابر این دین، ارزش ندارد و سعادت دنیا و آخرت شما را تضمین نمی‌کند. پس از خداوند عز و جل بترسید و به رحمت او نیز امیدوار باشید. اگر می‌خواهید که پیمان خود با من را بشکنید بدانید که این کار شما نزد خدا و خلق او ناپسند است و بدانید که من در دوران خلافتم دستورات خداوند را مد نظر داشته‌ام و از هر نوع رفتار ناپسند و ایجاد اختلاف و تفرقه و جنگ و خونریزی میان امت حذر نموده‌ام. شما را به رعایت دستورات خداوند و تبعیت از دستورات شریعت فرا می‌خوانم و از شما می‌خواهم که جانب حق را بگیرد و از ستم روا داشتن پرهیزید، عدالت میان یکدیگر را از یاد نبریم و به عهد و پیمان میانمان پایبند باشیم که خداوند می‌فرماید:

﴿ وَلَا تَقْرَبُوا مَالَ الْيَتِيمِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ حَتَّىٰ يَبْلُغَ أَشُدَّهُ وَأَوْفُوا بِالْعَهْدِ إِنَّ الْعَهْدَ كَاتَمٌ ﴾

مَسْئُولًا ﴿۲۴﴾ الإسراء: ۳۴

(و در مال یتیم تصرف نکنید مگر به شیوه‌ای که (در حفظ و بهره‌وری آن مفیدتر و) بهتر باشد. (بدین کار ادامه دهید) تا این که یتیم به سن بلوغ می‌رسد (و می‌تواند در دارائی خود تصرف کند و به نحو احسن آن را مورد بهره‌برداری قرار دهد). و به عهد و پیمان (خود که با خدا یا مردم بسته‌اید) وفا کنید، چرا که از (شما روز رستاخیز درباره) عهد و پیمان پرسیده می‌شود).

من هرگز خود را از اشتباه و گناه معصوم و پاک ندانسته‌ام همانطور که قرآن

می‌فرماید:

﴿ وَمَا أُبْرِيٓ نَفْسِيٓ إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌۭ بِالسُّوءِٓ إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّيٓ ۚ إِنَّ رَبِّيٓ غَفُورٌ رَّحِيمٌ ﴾ ﴿۵۳﴾

یوسف: ۵۳

(من نفس خود را تبرئه نمی‌کنم (و خویشتن را بیگناه نمی‌دانم) چرا که نفس (سرکش طبیعاً به شهوات می‌گراید و زشتیها را تزئین می‌نماید و مردمان را) به بدیها و نابخاریها می‌خواند، مگر نفس کسی که پروردگارش بدو رحم نماید (و او را در کنف حمایت خود مصون و محفوظ فرماید). بی‌گمان پروردگارش دارای مغفرت و مرحمت فراوانی است).

در دوران خلافتم نیز اگر افرادی را مجازات کرده‌ام تنها به این دلیل بوده است که دستورات خداوند را اجرا نموده باشم و تنها خیر و صلاح امت را در نظر داشته‌ام. حال و در این سن و سال از خداوند می‌خواهم که مرا مورد عفو و بخشایش خود قرار دهد و مرا از رحمت بی‌منتهای خود محروم نسازد؛ تنها افراد گمراه هستند که از درگاه خداوند و عفو و رحمت او مأیوس و ناامید می‌شوند و تنها اوست که توبه بندگانش را می‌پذیرد و از گناهان و بدی‌های آنان چشم‌پوشی می‌کند. او دانای به اعمال و گفتار ماست و از او می‌خواهم که گناهان من و شما را ببخشاید و ما را به راه راست هدایت فرماید و ما را از فسق و فجور و گناه و عصیان در امان دارد. والسلام علیکم و رحمه الله و برکاته.

ابن عباس نقل می‌کند که من این نامه را در مکه و قبل از مراسم (یک روز قبل از ترویج)، برای حجاج و دیگر مسلمانان حاضر در آنجا قرائت نمودم و آنان را از محتوای آن آگاه ساختم.^۱

۲- آیا عثمان رضی الله عنه از والیان خود درخواست کمک نمود؟

طبری از سیف بن عمر روایت می‌کند که چون محاصره بیت عثمان آغاز شد او نامه‌هایی را خطاب به والیان خود نوشت و در آن از ایشان خواست به او کمک کنند. معاویه نیز حبیب بن مسلمه فهری را با سپاهی به جانب مدینه اعزام نمود. همچنین عبدالله بن سعد، معاویه بن حدیج را با سپاهی به کمک عثمان فرستاد و قعقاع بن عمرو نیز در رأس سپاهی از کوفه عازم مدینه شد.^۲ باید دانست که این خبر به هیچ عنوان با روش و سیره عثمان که بر پایه صبر، گذشت، اجتناب از جنگ و حفظ جان و مال مسلمانان بود منطبق نمی‌باشد،

۱- تاریخ الطبری (۴۲۵/۵-۴۳۱).

۲- تاریخ الطبری (۳۷۹/۵).

عثمان یقین داشت که در این فتنه به قتل خواهد رسید و به همین دلیل تمامی صحابه و فرزندان ایشان و نیز غلامان و موالیان خود را از هر نوع درگیری و زد و خورد با شورشیان بر حذر می‌داشت. در واقع، در تبیین این خبر، تنها می‌توان گفت که عده‌ای از صحابه با دیدن وخامت اوضاع، بدون درخواست و یا اذن عثمان رضی الله عنه دست به کار شده و تلاش نمودند تا از خلیفه خویش دفاع کنند. نمی‌توان تصور نمود معاویه رضی الله عنه که از خویشاوندان نزدیک عثمان بود با وجود درخواست کمک خلیفه از او در اعزام نیرو و تعلق کند؛ آیا می‌توان باور کرد که یاران و دوست‌داران، عثمان در مصر به ندای او لبیک نگویند و او را در برابر شورشیان تنها گذارند اما پس از شهادت او، دست به شمشیر برند و در این راه جان خویش را به خطر بیاندازند. همانطور که بیان شد تنها می‌توان گفت که این مردمان، خودجوش و بدون درخواست عثمان به جانب مدینه حرکت کردند تا شاید بتوانند او را از جنگال یاغیان و شورشیان برهانند.^۱

۳- آخرین خطبه عثمان رضی الله عنه

پس از گذشت چند هفته از آغاز محاصره خانه، روزی عثمان مردم را فرا خواند تا با آنان سخنی بگوید. مردم اعم از شورشیان و ساکنان شهر گرد او جمع شدند تا سخنان او را بشنوند؛ در پیشاپیش آنان نیز بزرگانی چون علی، طلحه و زبیر رضی الله عنهم حضور داشتند، سپس عثمان خطاب به آنان چنین گفت: ای مردم! بدانید که خداوند عز و جل دنیا و نعمت‌های آن را به شما عطا فرمود تا بدان، آخرتتان را آباد کنید، آگاه باشید تا به آن دل نبندید؛ چرا که دنیا فناپذیر است و آخرت جاودان، پس این دنیای فانی شما را به گناه نکشاند و شما را از آخرتتان غافل نکند، آخرت جاودان را بر این دنیای فناپذیر ارجحیت دهید که دنیا از میان می‌رود و همه‌ی شما نزد پروردگارتان باز می‌گردید؛ از خداوند بترسید و بدانید که تقوای او سپری است در برابر خشم و عذاب او و اتحادتتان را حفظ کنید و از تفرقه پرهیزید که خداوند می‌فرماید:

۱- الدولة الإسلامية في عصر الخلفاء الراشدين، ص ۲۷۸.

﴿ وَأَعْنَصُمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا وَاذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ أَعْدَاءً فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْوَانًا وَكُنْتُمْ عَلَىٰ شَفَا حُفْرَةٍ مِنَ النَّارِ فَأَنْقَذَكُمْ مِنْهَا كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ ﴾ ﴿۱۰۳﴾ آل عمران: ۱۰۳

(و همگی به رشته (ناگسستی قرآن) خدا چنگ زنید و پراکنده نشوید و نعمت خدا را بر خود به یاد آورید که بدان گاه که (برای همدیگر) دشمنانی بودید و خدا میان دلهایتان (انس و الفت برقرار و آن‌ها را به هم) پیوند داد، پس (در پرتو نعمت او برای هم) برادرانی شدید، و (همچنین شما با بت پرستی و شرکی که داشتید) بر لبه گودالی از آتش (دوزخ) بودید (و هر آن با فرا رسیدن مرگتان بیم فرو افتادنتان در آن می‌رفت) ولی شما را از آن رهانید (و به ساحل ایمان رسانید)، خداوند این چنین برایتان آیات خود را آشکار می‌سازد، شاید که هدایت شوید).

آن‌گاه خطاب به مردم چنین ادامه داد: ای مردم مدینه! من شما را به خداوند می‌سپارم و از او مسألت می‌کنم که بعد از من خلیفه شایسته‌ای را بر شما گمارد؛ من از امروز دیگر نزد هیچ یک از شما نخواهم آمد و منتظر فرا رسیدن تقدیر و سرنوشت خود خواهم ماند؛ بدانید که من این شورشیان را پشت در منزلم به حال خودشان رها می‌کنم و به هیچ یک از خواسته‌های نامشروعشان تن در نمی‌دهم تا آن‌ها را در ضربه زدن به دین و دنیایتان اعانت کرده باشم و در انتظار سرنوشتی می‌مانم که خداوند برای من رقم زده است، آن‌گاه مردم به منازل خود بازگشتند و تنها جوانانی چون حسن بن علی، محمد بن طلحه، عبدالله بن زبیر، به امر پدرانشان بر در خانه او ماندند. سپس به تدریج مردمان بسیاری به منزل عثمان بازگشتند و بر در خانه او تجمع نمودند تا از او در برابر متجاوزان دفاع کنند.^۱

هفتم: شهادت عثمان رضی الله عنه

علاوه بر حرکت سپاهیان مختلف از اقصی نقاط بلاد اسلامی به سمت مدینه، با پایان یافتن مناسک حج، احتمال عزیمت حجاج به جانب مدینه نیز قوت گرفت؛ به ویژه آن‌که

۱- تاریخ الطبری (۴۰۰/۵).

بزرگانی چون ابن عباس و عائشه رضی اللہ عنہا و دیگر صحابه مردمان را از وخامت اوضاع مدینه آگاه کرده و آنان را به عزیمت به جانب مدینه تشویق می نمودند. در این شرایط شیاطین و رؤسای فتنه، تنها راه نجات خود را قتل خلیفه می دانستند، زیرا با مرگ خلیفه، مسلمانان به این قضیه سرگرم شده و از درگیر شدن با سران فتنه غافل می گشتند.^۱

۱- آخرین روز محاصره خانه عثمان رضی اللہ عنہ

در شب آخرین روز محاصره ی خانه، عثمان در خواب رسول خدا صلی اللہ علیہ و آله و سلم را همراه ابوبکر و عمر می بیند که به او می فرماید تا نزد آنان افطار کند. چون عثمان قضیه را برای اطرافیان بازگو نمود به آنان گفت: او مطمئن است که مرگ او بسیار نزدیک می باشد^۲ و به همین دلیل، امروز را روزه گرفته تا پس از مرگ نزد رسول خدا صلی اللہ علیہ و آله و سلم افطار نماید و همین طور نیز شد و او همان روز به شهادت رسید.^۳

۲- ماجرای شهادت او رضی اللہ عنہ

در روز آخر محاصره خانه، شورشیان تصمیم گرفتند به خانه عثمان هجوم برند و خلیفه را به شهادت رسانند اما جوانانی چون حسن بن علی، عبدالله بن زبیر، محمد بن طلحه، مروان بن حکم، سعید بن عاص و تنی چند از فرزندان صحابه در مقابل آنان مقاومت کردند. عثمان چون این صحنه نبرد را دید آنان را فرا خواند و به آنان گفت: که هیچ کس نباید خود را موظف به دفاع از من بداند و جان خود را به خطر اندازد. او حتی از مقاومت غلامان خود در برابر شورشیان جلوگیری به عمل آورد و آنان را از درگیر شدن با معترضان منع نمود.^۴ در واقع، عثمان رضی اللہ عنہ می دانست که او در این ماجرا کشته خواهد شد و به همین دلیل نمی خواست که به خاطر دفاع از او کسی کشته شود و در این میان، فتنه ای دیگر بر پا شود.^۵ در روزهای آخر محاصره خانه نیز مغیره بن اخنس همراه عده ای دیگر،

۱- همان (۴۰۲/۵).

۲- طبقات ابن سعد (۷۵/۳) فتنة مقتل عثمان (۱/۱۷۲).

۳- طبقات ابن سعد (۷۵/۳).

۴- الدولة الإسلامية فی عصر الخلفاء الراشدين، ص ۲۸۲ البدایة و النهایة (۷/۱۹۰).

۵- الدولة الإسلامية فی عصر الخلفاء الراشدين، ص ۲۸۳.

پس از انجام مناسک حج، خود را به سرعت به مدینه رساندند تا از خلیفه دفاع کنند. پس از رسیدن به مدینه، خود را به خانه عثمان رسانید و با شورشیان درگیر شد و دیگر مسلمانان را به مقاومت در برابر یاغیان تشویق می نمود و به آنان می گفت: ما که امروز قدرت و توان دفاع از خلیفه مسلمین را داریم اگر در این حرکت، کوتاهی نمایم، فردا در دادگاه عدل الهی، هیچ عذر و بهانه‌ای از جانب ما پذیرفته نمی شود. چون شورشیان دیدند با وجود مقاومت مدافعان، قدرت نفوذ به داخل خانه را ندارند قصد آتش زدن در را کردند که باز هم با یورش مدافعان از این کار منصرف شدند. در آن روز همه‌ی مدافعان، با شجاعت کامل و با ایمانی خالصانه به دفاع از خلیفه پرداختند و توانستند حملات جسته و گریخته شماری از شورشیان را دفع کنند. اما عثمان رضی الله عنه با دیدن این وضعیت خطرناک، به آنان دستور می دهد تا دست از جنگ بردارند و آنجا را ترک نمایند. آن گاه به نماز می ایستد و سوره مبارکه طه را تا به آخر تلاوت می کند. سپس دعا نمود، نشست و این قول خداوند متعال را خواند: **﴿قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِكُمْ سُنَنٌ فَسِيرُوا فِي**

الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكْذِبِينَ﴾ (آل عمران: ۱۳۷).

در آن روز سرنوشت ساز چهار نفر از جوانان قریش که عبارت بودند از حسن بن علی، عبدالله بن زبیر، محمد بن حاطب و مروان بن حکم، در طول نبرد مجروح می شوند^۱ و دلیر مردانی نیز به شهادت رسیدند. اینان عبارت بودند از مغیره بن اخنس، نبار بن عبدالله اسلمی و زیاد فهري^۲. چون عثمان توانست مدافعان خود را قانع کند که باید معرکه را ترک گویند و از خانه به بیرون روند، آن گاه در را به روی معترضان باز کرد و خود و اهل بیتش را بدون محافظ و نگهبان در معرض خطر شورشیان قرار داد^۳.

پس از رفتن مدافعان، عثمان به داخل خانه خود بازگشت، مصحف خود را گشود و به تلاوت آن پرداخت، در این هنگام مردی بر او داخل شد و چون عثمان او را بدید به او گفت: میان من و تو قرآن قرار دارد، آن مرد با شنیدن این سخن اتاق را ترک گفت، پس

۱- فتنه مقتل عثمان (۱/۱۶۹) تاریخ الطبری (۴۰۴/۵).

۲- الخلفاء الراشدون، ص ۱۸۴ البداية و النهایة (۷/۱۹۶).

۳- فتنه مقتل عثمان (۱/۱۸۸).

از او مردی از بنی سدوس که به «الموت الاسود» مشهور بود بر عثمان وارد شد و به او حمله کرد، او نخست تلاش نمود تا عثمان را خفه کند آنگاه شمشیرش را از نیام کشید و بر پیکر عثمان فرود آورد، عثمان ذی النورین با دست راستش سعی نمود تا جلوی ضربه شمشیر را بگیرد و همین دلیل، دستش قطع شد، او بدان مرد خطاب نمود که: به خداوند سوگند، این دست، اولین دستی بود که آیات قرآن را نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله کتابت کرد.^۱ عثمان اولین کاتب رسول خدا صلی الله علیه و آله بود که به نوشتن آیات قرآن پرداخت و حال نیز در برابر مصحف قرآن به شهادت می‌رسد. چون خون آن دست بر صفحه مصحف پاشید قطرات آن بر این آیه شریفه نقش بست:

﴿فَسَيَكْفِيكَهُمُ اللَّهُ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ﴾ البقرة: ۱۳۷

(و خدا تو را بسنده خواهد بود و او تو را از (اذیت و آزار و نیرنگ و دسیسه‌های) ایشان نجات خواهد داد، و او شنوا و بینا است (و گفتار ایشان را می‌شنود و کردار آنان را می‌بیند)).

در روایت دیگری آمده است که نخست مردی بنام رومان یمانی او را با چوب زد و چون دسته قاتلان بر عثمان وارد شدند، این مرد این ابیات را می‌سرود:

أرى الموت لا يبقی عزیزاً ولم يدع

لعاد ملاذا فی البلاد ومرتقی

بیت أهل الحصن والحصن مغلق

و یأتی الجبال فی شماریحها العلی^۲

(به یقین هیچ فرد مقتدری نمی‌تواند از چنگال مرگ رهایی یابد همانطور که مردمان عاد [با آن قدرت و هیبت] هیچ مفر و گریزگاهی را نیافتند تا در پناه آن از شر مرگ نجات یابند. اگر مردم خود را در دژهای بلند و مستحکم پنهان نمایند باز مرگ از آن دیوارهایی که بسان کوه‌های مرتفع هستند عبور می‌کند و به جان آن مردمان دست می‌یازد).

چون قاتلان پیکر نیمه جان عثمان را احاطه کردند، همسرش، نائله دختر فرافصه بر آنان فریاد زد که شما مردی را می‌کشید که نیمه‌های شب، تمام قرآن را در یک رکعت

۱- تاریخ ابن خیاط، ص ۱۷۴ سند این خبر، صحیح و بنا به قولی نیز حسن است.

۲- البداية و النهایة (۱۹۲/۷).

نماز تلاوت می کرد؛^۱ آن گاه خود را بر جسم شوهر انداخت تا از او دفاع کند اما سودان بن حمران سکونی، شمشیر را بر آن زن بی دفاع فرود آورد و انگشتان دستش را قطع کرد.^۲

نجیح، از غلامان عثمان، با دیدن این اوضاع، شتابان خود را به سودان رسانید و با ضربه‌ای محکم آن ابلیس را به هلاک رسانید؛ قتیبه بن فلان سکونی از قاتلان حاضر در آن صحنه، به دفاع از سودان شتافت و نجیح را به شهادت رساند، آن گاه صبیح، غلام دیگر عثمان، شمشیری برداشت و قتیبه، آن ناپاک نابکار را از پای در آورد، چون عثمان به شهادت رسید، قاتلان فریاد می زدند: حال که خون او بر ما حلال است پس اموال او را نیز بر خود حلال می دانیم، به این ترتیب، آن ناجوانمردان دست به غارت و چپاول اموال منزل عثمان زدند و همه چیز حتی لباس‌ها و زیورآلات زنان را نیز به یغما بردند. گویند مردی بنام کلثوم تجیبی به نائله، همسر عثمان رضی الله عنه حمله کرد و چون او را از تن در آورد سخنان زشت و رکیکی را به او گفت که از آن نفس هوس‌ران و لجام گسیخته او سرچشمه می گرفت، صبیح، غلام عثمان، با دیدن این صحنه، خود را به نائله رسانید و در دفاع از آن زن، کلثوم ناپاک را به قتل رساند.^۳ از آن طرف، یکی دیگر از سبّیان، -چون غارتگران اموال خانه عثمان را چپاول کردند- فریاد زد: حال نوبت گرفتن سهم خود از بیت المال است، پس قبل از این که دیگران بدان دست یابند به آن جا روید و همه اموال آن را تصاحب کنید، نگهبانان بیت‌المال نیز که داد و فریاد آن یاعیان را شنیدند گفتند که این مردمان جز مال دنیا به چیز دیگری نمی‌اندیشند پس جان خود را بردارید و خویشتن را از دست این خونخواران نجات دهید. سبّیان دنیاپرست چون به بیت‌المال رسیدند دیدند که تنها دو جوال غذا در آن جا وجود دارد اما باز از آن نیز صرف نظر نکردند و هر آنچه را که در آن جا بود چپاول کردند.^۴

۱- طبقات ابن سعد (۷۶/۳). فتنه مقتل عثمان (۱۹۱/۱).

۲- تاریخ الطبری (۴۰۶/۵).

۳- تاریخ الطبری (۴۰۷/۵).

۴- تاریخ الطبری (۴۰۷/۵).

و به این ترتیب سبثیان منحرف و گمراه به هدف شوم خود که همانا کشتن امیر مؤمنان عثمان ذی النورین رضی اللہ عنہ بود دست یافتند؛ دیگر همراهان آنان که چنین فرجامی را متصور نمی‌شدند و گمان نمی‌بردند که آلت دست آن یاغیان خونریز قرار بگیرند قتل عثمان را محکوم کردند و خود را از این ماجرا میرا دانستند. قضیه این افراد دقیقاً ماجرای گوساله پرستان قوم موسی که نادانسته فریب گمراهان قوم خویش قرار گرفتند و چون حقیقت را دانستند اظهار توبه و ندامت می‌کردند:

﴿ وَأَخَذَ قَوْمٌ مُوسَىٰ مِنْ بَعْدِهِ، مِنْ حُلِيِّهِمْ عَجَلًا جَسَدًا لَهُ خَوَارٌ أَلَمْ يَرَوْا أَنَّهُ لَا يُكَلِّمُهُمْ وَلَا يَهْدِيهِمْ سَبِيلًا اتَّخَذُوهُ وَكَانُوا ظَالِمِينَ ﴿١٤٨﴾ وَلَمَّا سَقَطَ فِي أَيْدِيهِمْ وَرَأَوْا أَنَّهُمْ قَدَ صَلُّوا قَالُوا لَئِن لَّمْ يَرْحَمْنَا رَبُّنَا وَيعْفِرْ لَنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ ﴿١٤٩﴾ ﴾

الأعراف: ۱۴۸ - ۱۴۹

(بعد از رفتن) موسی (به کوه طور برای مناجات رب غفور)، قوم او از زیورهایشان گوساله‌ای ساختند و آن را معبود خود گرفتند که پیکر (بی‌جان) بود و (تنها با مهارتی که سامری در آن به کار گرفته بود) صدای گاو داشت. مگر نمی‌دیدند که چنین پیکر گوساله‌گونه‌ای با آنان سخن نمی‌گوید و به راهی ایشان را راهنمایی نمی‌کند. (به هر حال، اندیشه گاوپرستی پیشین و بت‌پرستی پسین ایشان گُل کرد و غیبت موسی را غیبت شمردند و) گوساله را به خدائی گرفتند و (به خود) ستم کردند. هنگامی که پشیمان و سرگردان شدند و دانستند که گمراه گشته‌اند، گفتند: اگر پروردگاران بر ما رحم نکند و ما را نیامرزد، بیگمان از زیانکاران خواهیم بود).

مرگ عثمان، خلیفه مسلمین، فضای مدینه را آکنده از غم و اندوه نمود و هر فرد حق‌طلبی را ناگزیر کرد تا سر در گریبان خویش برد و بر حال این خلیفه مظلوم اشک بریزد. پس از مرگ خلیفه بر حق، گروهک منحرف سبثیان امور شهر را در دست گرفتند و یکی از شیاطین خود بنام «عافقی بن حرب عکی» را امیر شهر رسول خدا صلی اللہ علیہ و آله و سلم کردند؛ در این میان عبدالله بن سبا، رهبر و سر سلسله این حرکت ناپاک از این موفقیت بزرگ بسیار شادمان بود و خود را به اهداف شیطانی و اهریمنی خود نزدیکتر می‌دید. بزرگان

صحابه نیز با شنیدن خبر شهادت عثمان رضی الله عنه این اقدام را محکوم می کردند و عثمان را از تمامی آن اتهامات تبرئه می کردند ما در این جا گفته های چند نفر از بزرگان صحابه در این رابطه را بازگو می کنیم:

الف: زبیر بن عوام رضی الله عنه: او با شنیدن خبر شهادت عثمان رضی الله عنه ناراحت شد و چنین گفت: **إنا لله و انا اليه راجعون** خداوند عثمان را قرین رحمت خویش سازد. چون به او گفتند که معترضان از سرانجام این کار ناراحت هستند و پشیمان شده اند، گفت: آنان در طول این مدت، همیشه مشغول نقشه کشیدن و توطئه علیه عثمان بودند اما سرانجام آنان همین آیه شد:

﴿وَحِيلَ بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ مَا يَشْتَهُونَ كَمَا فُعِلَ بِأَشْيَاعِهِمْ مِّن قَبْلُ إِنَّهُمْ كَانُوا فِي شَكٍّ مُّبِينٍ ﴿٥٤﴾﴾

سبأ: ۵۴

(میان ایشان و آنچه آرزو دارند (که پذیرش ایمان ایشان و نجات از عذاب است) جدائی افکنده می شود، همان گونه که با گروههای همسان و همکیش آنان قبلاً چنین عمل شده است. آخر ایشان (در جهان) سراپا در شک بوده اند (و زندگی را پیوسته با ظن و گمان به سر برده اند و اینک چنین سرنوشتی باید داشته باشند)).

ب: طلحه بن عبیدالله رضی الله عنه او نیز با شنیدن خبر شهادت عثمان رضی الله عنه ناراحت شده و چنین گفت: **انا لله و انا اليه راجعون** خداوند عثمان را قرین رحمت خویش قرار دهد. و چون به او گفتند که معترضان از کار خود پشیمان شده اند، گفت: خداوند آنان را هلاک کند. سپس این آیه را تلاوت نمود:

﴿مَا يَنْظُرُونَ إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً تَأْخُذُهُمْ وَهَمَّ يَصْحُمُونَ ﴿٤٩﴾﴾ فَلَا يَسْتَطِيعُونَ تَوْصِيَةً وَلَا إِلَىٰ

أَهْلِهِمْ يَرْجِعُونَ ﴿٥٠﴾ یس: ۴۹ - ۵۰

((پاسخ استهزاء ایشان، این است که آنان، چندان) انتظار نمی کشند مگر صدائی را که (ناگهان طنین انداز می گردد و موج آن) ایشان را در بر می گیرد (و نابودشان می گرداند) در حالی که با یکدیگر (به معامله و کار و بار روزمره زندگی، سرگرم و) درگیرند)).

ج: علی بن ابی طالب رضی الله عنه: او نیز چون دیگران با شنیدن خبر شهادت عثمان رضی الله عنه اندوهگین شده و چنین گفت: **انا لله و انا اليه راجعون**. خداوند عثمان را قرین رحمت

خویش سازد. و چون شنید که معترضان از این حرکت خود پشیمان شده‌اند، گفت: مثل آنان مثل این آیه قرآن است که:

﴿ كَمَثَلِ الشَّيْطَانِ إِذْ قَالَ لِلْإِنْسَانِ اكْفُرْ فَلَمَّا كَفَرَ قَالَ إِنِّي بَرِيءٌ مِّنكَ إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ رَبَّ الْعَالَمِينَ ﴿١٦﴾ فَكَانَ عَاقِبَتَهُمَا أَنَّهُمَا فِي النَّارِ خَالِدِينَ فِيهَا وَذَلِكَ جَزَاءُ الظَّالِمِينَ ﴿١٧﴾ ﴾

الحشر: ۱۶ - ۱۷

((داستان منافقان با یهودیان) همچون داستان اهریمن است که به انسان می‌گوید: کافر شو (تا مشکلات تو حل شود). اما هنگامی که (بر اثر وسوسه‌های اهریمن) کافر می‌گردد، اهریمن می‌گوید: من از تو بیزار و گریزانم! چرا که من از خدا، یعنی پروردگار جهانیان می‌ترسم. سرانجام کار (اهریمن و کسی که او گمراهش کرده است) بدانجا می‌انجامد که هر دو تا در آتش دوزخ جاودانه می‌مانند، و این سزای ستمگران است).

د: سعد بن ابی وقاص رضی الله عنه: او نیز چون دیگر مسلمانان با شنیدن خبر شهادت عثمان اندوهگین شد و از خداوند خواست تا او را قرین رحمت خویش قرار دهد. آنگاه این آیه قرآن را تلاوت نمود:

﴿ قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا ﴿١٠٣﴾ الَّذِينَ ضَلَّ سَعِيَّهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا ﴿١٠٤﴾ أُولَئِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ وَلِقَائِهِمْ فَحَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فَلَا نُقِيمُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَزْنًا ﴿١٠٥﴾ ذَلِكَ جَزَاءُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِمَا كَفَرُوا وَاتَّخَذُوا آيَاتِي وَرُسُلِي هُزُوًا ﴿١٠٦﴾ ﴾

الکھف: ۱۰۳ - ۱۰۶

((ای پیغمبر! به کافران) بگو: آیا شما را از زیانکارترین مردم آگاه سازم؟ آنان کسانیند که تلاش و تکاپویشان (به سبب تباهی عقیده و باورشان) در زندگی دنیا هدر می‌رود (و بیسود می‌شود) و خود گمان می‌برند که به بهترین وجه کار نیک می‌کنند (و طاعت و عبادت شرک‌آلودشان موجب رستگاریشان می‌شود). آنان کسانیند که به آیات (قرآنی و دلائل قدرت) پروردگارشان و ملاقات او (در جهان دیگر، برای حساب و کتاب) بی‌باور و کافرند، و در نتیجه اعمالشان باطل و هدر می‌رود، و در روز رستاخیز ارزشی برای ایشان قائل نمی‌شویم (و قدر و منزلتی در پیشگاه ما نخواهند داشت). (حال

و احوال ایشان) همان گونه است (که بیان کردیم)، و به سبب کفر ورزیدنشان و به خاطر مسخره کردن آیاتم و پیغمبرانم توسط ایشان، سزای آنان دوزخ است). سپس دست به دعا برداشت و از خداوند درخواست نمود تا قاتلان عثمان را خوار و ذلیل کند و انتقام خون به ناحق ریخته شده عثمان را از آنان بگیرد.^۱ گویند سعد، مستجاب الدعوه بود و چون او دعا بنمود خداوند آن را اجابت می کرد. خداوند نیز به حق، انتقام خون آن خلیفه مظلوم را از قاتلان ستم پیشه او گرفت به نحوی که تا چند سال بعد از این واقعه، همه ی قاتلان او به انحای مختلف به هلاکت رسیدند. به عنوان نمونه، عبدالله بن سبا، غافقی بن حرب، مالک اشتر، حکیم بن جبله و کنانه تجیبی بعدها هر یک به طرق مختلف، به قتل رسیدند.^۲

هشتم: تاریخ شهادت عثمان رضی الله عنه، سن ایشان هنگام شهادت و مراسم کفن و دفن آن حضرت

۱- تاریخ دقیق شهادت عثمان رضی الله عنه

اکثریت قریب به اتفاق مؤرخان براساس گفته های بزرگانی چون عبدالله بن عمرو بن عثمان، عمار بن شر حیلل شعبی، نافع مولای ابن عمر، مخرمه بن سلیمان و دیگران بر این باورند که حضرت عثمان رضی الله عنه در سال سی و پنجم بعد از هجرت شهید شدند.^۳ تنها روایت شاذ و نادری از مصعب بن عبدالله نقل می شود که سال شهادت ایشان را سی و ششم بعد از هجرت می داند.^۴ نیز مؤرخان متفق القولند، و شهادت آن حضرت را ذی الحجه می دانند و تنها در روز و ساعت ایشان اختلاف نظر دارند. مؤلف با مطالعه آرای مختلف علما و مؤرخان، معتقد است که حضرت در هجدهم ماه ذی الحجه سال سی و پنجم بعد از هجرت شهید شده اند.^۵ در مورد روزی که ایشان در آن شهید شده اند، قول جمهور

۱- تاریخ الطبری (۴۰۷/۵) البداية و النهایة (۱۸۹/۷).

۲- الخلفاء الراشدون، ص ۱۹۲.

۳- فتنه مقتل عثمان (۱۱۹۳).

۴- الخلفاء الراشدون، ص ۱۹۲.

۵- تاریخ الطبری (۴۳۵/۵).

علما بر آن است که ایشان در روز جمعه شهید شدند. هر چند که در این رابطه دو قول دیگر نیز وجود دارد اما چندان محکم و مستند نمی‌باشند.^۱ در ارتباط با ساعت شهادت حضرت نیز، جمهور علما و مؤرخان بر این اتفاق نظر دارند که ایشان صبحدم به مقام شهادت دست یافته‌اند.^۲

۲- سن ایشان هنگام شهادت

از قدیم، مؤرخان و علما در سن حضرت هنگام شهادت دچار اختلاف شده‌اند تا آنجا که خود طبری نیز اذعان می‌کند که علمای پیش از او نیز در این مسأله اختلاف نظر داشته‌اند.^۳ اما قول جمهور بر آن است که سن ایشان هنگام شهادت، هشتاد و دو سال بوده است و بر این نظر نیز دو دلیل وجود دارد:

۱- با سال تولد و سال شهادت آن حضرت می‌توان به این نتیجه رسید. ایشان شش سال پس از عام الفیل به دنیا آمدند و در سال سی و پنجم بعد از هجرت به شهادت رسیدند.

۲- این قول، نظر جمهور علماست و هیچ قول محکم و مستندتر از این رأی وجود ندارد.^۴

۳- کفن و دفن آن حضرت

چون عثمان ذی النورین رضی الله عنه به شهادت رسید عده‌ای از صحابه چون حکیم بن حزام، حویطب بن عبد العزی، ابو الجهم بن حدیفه، نیار بن مکرم اسلمی، جبیر بن مطعم، زبیر بن عوام، علی بن ابی طالب و زنان و فرزندان و یاران او چون نائله و ام البنین دختر عتبه بن حصین و دو پسر او اقدام به غسل و کفن و دفن او نمودند. در این که جبیر بن مطعم یا زبیر بن عوام یا حکیم بن حزام یا مروان بن حکم و یا مسور بن مخرمه بر جنازه او نماز

۱- تاریخ الطبری (۵/۴۳۶).

۲- تاریخ الطبری (۵/۴۳۷).

۳- تاریخ الطبری (۵/۴۳۸).

۴- فتنه مقتل عثمان (۱/۲۰۴).

گذارد اختلاف نظر وجود دارد^۱. اما به اعتقاد مؤلف و به استناد به روایت امام احمد حنبل، زبیر بن عوام نماز میت را بر جنازه آن حضرت به جای آورد. در این روایت بیان شده است که این زبیر بود که طبق وصیت خود عثمان هم بر او نماز گذارد و هم حضرت را دفن نمود^۲. بنا به روایت ابن سعد و ذهبی حضرت را شامگاه و در فاصله بین مغرب و عشاء دفن کردند^۳. در این جا لازم می‌نماید که به بیان روایتی پردازیم که کاملاً نادرست و خلاف واقع است. طبرانی در معجم خود از طریق عبدالملک بن ماجشون از قول امام مالک نقل می‌کند که پس از شهادت حضرت عثمان، جسد ایشان به مدت سه شبانه‌روز در زباله‌ی بنی فلان رها شده بود^۴. باید گفت که هم سند این روایت باطل است و هم متن آن. سند آن به دو دلیل غیر قابل قبول می‌باشد:

۱- اعتبار خود عبدالملک بن ماجشون از نظر علمای حدیث و رجال‌شناسان، ضعیف

می‌باشد.

۲- این روایت مرسل می‌باشد، زیرا امام مالک متولد سال ۹۳ ه می‌باشد و بنابراین

امکان ندارد که ماجرای قتل عثمان رضی اللہ عنہ را دیده باشد^۵.

متن آن نیز کاملاً نادرست و باطل است. ابن حزم در رد این ادعای غلط می‌گوید که هر کس ادعا نماید جسد عثمان رضی اللہ عنہ سه شبانه‌روز در میان زباله‌ها رها شده بود دروغی محض بر زبان رانده است. این سخنان را تنها افرادی می‌گویند که هیچ شرم و حیایی از خدا و امت ندارد و هر چه دلشان بخواهد می‌گویند. مگر نه این است که پس از جنگ بدر، رسول الله صلی اللہ علیہ و آله و سلم به صحابه دستور داد تا اجساد کفار را در چاه بیاندازند. نیز در جنگ با یهودیان بنی قریظه امر فرمودند تا زمین را حفر کنند و کشته‌های آنان را در آن‌ها دفن نمایند. اگر رسول خدا صلی اللہ علیہ و آله و سلم اجساد بدترین و ناپاک‌ترین مردمان را دفن می‌کرد بر مسلمانان نیز واجب است که اجساد مردگان کافر یا مسلمان را دفن نمایند. حال این سؤال

۱- البداية و النهاية (۱۹۹/۷).

۲- الموسوعة الحديثية مسند الإمام أحمد (۵۵۵/۱) این روایت هر چند منقطع می‌باشد اما راویان آن ثقة هستند.

۳- طبقات ابن سعد (۷۷/۳) تاریخ الإسلام (عهده الخلفاء)، ص ۴۸۱.

۴- المعجم الكبير (۷۸/۱).

۵- التهذيب ابن حجر (۴۰۸/۶).

مطرح می‌شود که چطور ممکن است علی بن ابی طالب رضی الله عنه و دیگر صحابه حاضر در مدینه که خود را کاملاً پایبند به قرآن و سنت رسول الله صلی الله علیه و آله می‌دانستند، جسد مردی را سه شبانه‌روز در میان زباله‌ها رها کرده و آن را دفن نکنند؟^۱

به هیچ عنوان نمی‌توان تصور نمود که آن صحابه‌ای که خداوند تعالی در توصیفشان می‌فرماید: «در راه دین پروردگارشان از ملامت و توهین هیچ کس ترسی به دل راه نمی‌دهند»، جسد رهبر و امام خود را سه شبانه‌روز در میان زباله‌ها رها کرده و برای کفن و دفن او هیچ اقدامی ننمایند. قدرت شورشیان و قاتلان نیز هر مقدار که باشد بدون شک، صحابه بزرگوار، در برابر آنان هیچ هراسی به خود راه نداده‌اند. در واقع، رد پای این روایات باطل و متناقض را باید در میان رافضیان جست که خصومتشان با صحابه، شهره همگان است.^۲

۴- محمد بن ابی بکر صدیق در قتل عثمان رضی الله عنه دست نداشته است

روایات به صراحت نام قاتل عثمان را ذکر نکرده‌اند اما بدون شک، او مردی مصری و از بنی سدوس بوده است که به خاطر سیاه پوست بودنش به «جبله» و «الموت الأسود» ملقب بود. محب الدین خطیب بر این باور است که قاتل عثمان خود عبدالله بن سبأ بود، او در اثبات سخنان خود بیان می‌دارد که بی‌یقین عبدالله بن سبأ هنگام عزیمت کاروان معترضان مصر از فسطاط به مدینه، همراه آنها بوده است، او در طول فعالیت‌های خود، همیشه تلاش می‌نمود که هیچ کس ماهیت او را نشناسد. شاید هم او لقب «الموت الاسود» را بر خود نهاد تا با این نام بتواند به صورتی ناشناس به اهداف پلید و دسیسه‌های ننگین خود دست یابد.^۳ از طرف دیگر، چون علی بن ابی طالب رضی الله عنه نیز او را توصیف می‌کند این مرد را سیاه خبیث می‌خواند.^۴

براساس روایات صحیح نیز محمد بن ابی بکر در قتل عثمان دست نداشته‌است و قاتل او مردی مصری تبار بود و روایاتی نیز که او را متهم به قتل عثمان می‌کنند ضعیف و

۱- المفضل (۲۰۴/۴)

۲- عقیده اهل السنة (۱۰۹۱/۳)

۳- فتنه مقتل عثمان (۲۰۷/۱).

۴- لسان المیزان (۲۹۰/۳).

باطل می‌باشند.^۱ دکتر یحیی الیحیی دلایل زیر را در اثبات این مدعا که محمد بن ابی بکر در قتل عثمان دست نداشته است بیان می‌کند:

الف: هدف عائشه رضی الله عنها از رفتن به بصره، این بود که تا قاتلان عثمان دستگیر و مجازات شود و اگر محمد بن ابی بکر، به هر نحوی از انحاء، در قتل عثمان دست داشته بود، عائشه رضی الله عنها از قتل او که در مصر روی داد ناراحت نمی‌شد.

ب: علی بن ابی طالب رضی الله عنه قاتلان عثمان رضی الله عنه را نفرین گفت و از آنان بیزاری جست. حال اگر محمد بن ابی بکر جزو قاتلان عثمان بود علی رضی الله عنه هرگز او را به ولایت مصر بر نمی‌گزید.^۲

ج: ابن عساکر از محمد بن طلحه بن مصرف نقل می‌کند که: از کنانه مولای صفیه بنت حبیب شنیدم که گفت: من در ماجرای قتل عثمان شخصاً حضور داشتم. در آن هنگام نیز چهارده ساله بودم، یک بار صفیه از من پرسید که آیا محمد بن ابی بکر در قتل عثمان دست داشت، من گفتم: هرگز او در قتل عثمان دستی نداشت، تنها به یاد دارم چون بر عثمان وارد شد عثمان به او گفت: ای فرزند برادر! این تو نیستی که مرا می‌کشی. چون محمد این را بشنید از آن‌جا خارج شد و هنگام قتل عثمان در آن‌جا حضور نداشت.^۳

نیز خلیفه بن خیاط و طبری در روایتی که رجال آن ثقه هستند از حسن بصری که خود محاصره بیت را دیده بود^۴ نقل می‌کنند که چون محمد بن ابی بکر ریش عثمان را می‌گیرد، عثمان رضی الله عنه به او می‌گوید: تو با من به گونه‌ای رفتار می‌کنی که اگر پدرت جای تو بود هرگز چنین برخوردی با من نداشت. چون محمد این را بشنید خارج شد و منزل عثمان را ترک گفت.^۵

در واقع باید گفت که اتهام محمد در قتل عثمان چونان اتهام گرگ در کشتن یوسف است که برادرانش به آن حیوان وارد کردند. تنها دلیل این تهمت نادرست، این

۱- فتنه مقتل عثمان (۲۰۹/۱).

۲- این دلیل زیاد قوی نیست زیرا علی رضی الله عنه مالک اشتر نخعی که از رؤوس فتنه‌گران و شورشیان بود و در قتل عثمان نقش داشت به ولایت مصر گماشت. (مصحح)

۳- مرویات ابی مخنف فی تاریخ الطبری، ص ۲۴۳.

۴- مرویات ابی مخنف فی تاریخ الطبری، ص ۲۴۴ تهذیب الکمال (۹۷/۶).

۵- مرویات ابی مخنف فی تاریخ الطبری، ص ۲۴۴.

است که محمد اندکی پیش از قتل عثمان بر او داخل شده بود^۱. ابن کثیر بیان می کند چون عثمان رضی اللہ عنہ با محمد سخن گفت او از کار خویش پشیمان و از خانه او خارج شد^۲.

۱- فتنة مقتل عثمان (۱/۲۰۹).

۲- البداية و النهاية (۷/۱۹۳).

گفتار چهارم

مواضع صحابه رضی الله عنهم در قبال شهادت عثمان رضی الله عنه

تعدادی از کتب تاریخ، تصویری کاملاً نادرست از صحابه رضی الله عنهم را در جریان قضیه قتل عثمان رضی الله عنه نشان می‌دهند که علت آن را باید در روایاتی جستجو نمود که این کتاب‌ها به آن‌ها استناد کرده‌اند. با استناد به تاریخ امام طبری و سایر کتابهای تاریخی از خلال مطالعه روایاتی که ابو مخنف، واقدی و ابن اعثم و دیگران گزارش داده‌اند، چنین تصویری در ذهن نقش می‌بندد که اصحاب رضی الله عنهم خود، علیه عثمان رضی الله عنه توطئه نمودند و شورشیان را تشویق بدان طغیان کردند. اما باید دانست که امثال این راویان چون ابو مخنف از طعنه زدن و توهین به عثمان هیچ ابایی نداشته‌اند و او را چنان ستمکار و گناهکار نشان داده‌اند که گویا او را چنین سرنوشتی سزاوار بوده است. به عنوان نمونه، در روایات او، طلحه رضی الله عنه مردی است که شورشیان را بر ضد عثمان تشویق و تحریک می‌کند. روایات واقدی نیز چندان با روایات ابو مخنف تفاوتی ندارد. مثلاً، در روایات او، عمرو بن عاص، چون به مدینه می‌آید به انتقاد شدید از سیاست‌های عثمان می‌پردازد. در تمام این نوع روایات که از تفکر رافضی‌گری نشأت گرفته‌اند صحابه رضی الله عنهم خود، علیه عثمان رضی الله عنه توطئه می‌کنند و مردم را بر ضد او می‌شورانند. بدون شک، تمام این روایات، دروغ و باطل می‌باشند.^۱ اما بر خلاف این روایات، محدثان روایات صحیحی را ثبت کرده‌اند که در آن‌ها تصویری دیگر از صحابه ارائه شده است. در این روایات، صحابه از حامیان و مدافعان عثمان رضی الله عنه هستند و چون عثمان به شهادت می‌رسد از قاتلان او اعلام انزجار می‌کنند و خواهان مجازات و قصاص قاتلان اویند.^۲

در واقع، تمام صحابه رضی الله عنهم از هر نوع دخالت در قتل عثمان رضی الله عنه مبرا هستند و تمام سخنانی که خلاف این اصل را بازگو می‌کنند بر هیچ دلیل صحیح و مستندی استوار نمی‌باشند. خلیفه بن خیاط در همین رابطه از عبدالاعلی بن هیشم نقل می‌کند که چون پدر او از حسن سؤال کرد که آیا صحابه در قتل عثمان نقشی داشته‌اند، حسن پاسخ می‌دهد

۱- تحقیق مواقف الصحابة (۲/۱۴-۱۸).

۲- همان.

که مهاجرین و انصار به هیچ عنوان در آن ماجرا نقش نداشته‌اند، بلکه قاتلان عثمان از مردمان مصر بودند. امام نووی نیز می‌گوید که هیچ یک از صحابه در قتل عثمان رضی الله عنه دخالت نداشتند، بلکه قاتلان او مشتی اراذل و اوباش بودند که در مصر گرد هم آمدند و از آن‌جا به جانب مدینه حرکت کردند. صحابه موجود در مدینه نیز نتوانستند جلوی خیل عظیم آنان را بگیرند تا این که سرانجام خلیفه مسلمین را به قتل رسانیدند^۱. نقل است که زبیر بن عوام رضی الله عنه آن شورشیان را غوغاگران شهرها می‌دانست و عائشه رضی الله عنها آن‌ها را ستیزه‌جویان قبایل می‌خواند^۲. ابن سعد در توصیف آنان می‌گوید که آنان مردمان پستی بودند که در شرارت با هم اتفاق نظر داشتند^۳. شیخ الإسلام ابن تیمیه نیز آنان را منحرفانی مفسد و گمراه می‌داند که به حریم امت تجاوز کردند^۴.

ذهبی نیز آنان را سران و رؤسای شرارت می‌خواند^۵ و ابن عماد در کتاب شذرات الذهب، ایشان را اراذل و اوباش می‌داند^۶.

در واقع، رفتار و عملکرد این شورشیان در طول محاصره بیت عثمان رضی الله عنه، خود، مؤید این سخنان است. آنان در طول دوران محاصره، از رسیدن آب و غذا به ساکنان خانه عثمان رضی الله عنه ممانعت به عمل می‌آوردند. حال آن که عثمان رضی الله عنه همیشه از مال خود، آب را به رایگان در اختیار مسلمانان قرار می‌داد^۷ و به مردمان در هنگام قحطی و سختی غذا می‌رساند و چون مصیبت و مشکلی بر مردم عارض می‌شد آنان را از بخشش‌های خود بهره‌مند می‌ساخت^۸. این رفتار شورشیان تا بدانجا صحابه را ناخونش می‌آمد که علی رضی الله عنه خطاب به آنان گفت: ای مردم! این کاری که شما با عثمان می‌کنید هیچ مسلمان و کافری

۱- شهید الدار عثمان بن عفان، ص ۴۸.

۲- شرح النووی علی صحیح مسلم (کتاب فضائل الصحابه ۱/۴۸).

۳- تحقیق مواقف الصحابه (۴۸۱/۱) طبقات ابن سعد (۷۱/۳).

۴- منهاج السنه (۱۸۹/۳-۲۰۶).

۵- دول الاسلام، ذهبی (۱۲/۱).

۶- نگا: تحقیق مواقف الصحابه (۴۸۲/۱) صحیح البخاری (کتاب مناقب عثمان ۴/۲۰۲). شذرات الذهب (۴۰/۱).

۷- نگا: تحقیق مواقف الصحابه (۴۸۲/۱) صحیح البخاری (کتاب مناقب عثمان ۴/۲۰۲). شذرات الذهب (۴۰/۱).

۸- التمهید و البیان، ص ۲۴۲.

آن را انجام نمی‌دهد، آب و غذا را از این مرد و اهل بیتش قطع نکنید. ایرانیان و رومیان نیز به اسرای خود آب و غذا می‌دهند و آنان را چنین زجر نمی‌دهند.^۱ با مطالعه دقیق و درست تاریخ، می‌توان دید که حوادث و رویدادهای تاریخ، خود، بهترین گواه برائت صحابه از قتل عثمان و یا هر نوع مشارکت در آن می‌باشد.^۲

موضع صحابه رضی الله عنهم دلیلی بر برائت آنان از قتل عثمان رضی الله عنه است

نخست: برائت اهل بیت رسول الله صلی الله علیه و آله از شهادت عثمان رضی الله عنه

۱- موضع سیده عائشه رضی الله عنها

الف: فاطمه بنت عبدالرحمن یشکری نقل می‌کند که مادرش نزد عائشه رضی الله عنها رفت و به او گفت: عمویش به ام المؤمنین سلام می‌رساند، او مرا نزد شما فرستاده تا از شما پیرسم نظر شما در مورد سخنان ناروایی که مردم در مورد عثمان می‌گویند چیست؟
ام المؤمنین عائشه رضی الله عنها گفت: خداوند هر که عثمان را نفرین کند از رحمت خویش محروم سازد.

سوگند به خداوند که به یاد دارم روزی را که رسول خدا صلی الله علیه و آله به من تکیه داده و عثمان نیز کنار او نشسته بود که ناگاه جبرئیل بر رسول خدا صلی الله علیه و آله نازل شد. آن‌گاه رسول خدا صلی الله علیه و آله به عثمان گفت: عثمان! بنویس، و بدان که خداوند لیاقت کتابت وحی را تنها به فردی می‌دهد که نزد او و رسولش عزیز و محترم باشد.^۳

ب: از مسروق روایت شده آنگاه که عثمان رضی الله عنه شهید شد عائشه رضی الله عنها فرمود: او را مانند لباسی که کاملاً پاک شده باشد رها کردید، و چون نزد او رفتید بی‌رحمانه و ظالمانه او را چون گوسفندی سر بریدید. عائشه رضی الله عنها گفت: مسروق گوید من نیز به او گفتم: این همان خواست شما بود، مگر نه این که به مردم نامه نوشتید تا علیه عثمان دست به شورش

۱- تاریخ الطبری (۴۰۰/۵).

۲- تحقیق مواقف الصحابة (۱۸/۲).

۳- تحقیق مواقف الصحابة (۳۷۸/۱)، المسند (۲۵۰/۶-۲۶۱)، البداية و النهاية (۲۱۹/۷)

بزنند، عائشه رضی الله عنها پاسخ داد: به خداوند سوگند که یک کلمه را نیز در این رابطه ننوشته‌ام و چنین درخواستی از هیچ کس ننموده‌ام.^۱ در مباحث قبل، بیان نمودیم که سبّیان، نامه‌هایی را از قول بزرگان صحابه جعل و به ایشان منتسب می‌کردند تا بدین طریق بتوانند مردم را با خود همراه سازند.

ج: چون عائشه رضی الله عنها قصد بازگشت از مکه به مدینه را نمود در میانه راه خبر شهادت عثمان رضی الله عنه را دریافت نمود، به همین خاطر، به مکه بازگشت و خود را به حجرالأسود رسانید، چون مردم گرد او جمع شدند خطاب به آنان چنین گفت: ای مردم! مردمانی از دیگر سرزمین‌ها و غلامان مدینه گرد خلیفه مسلمین جمع شدند و او را به باد انتقاد گرفتند، از او ایراد گرفتند که چرا جوانان را به امارت و ولایت انتخاب می‌کند و او را مورد بازخواست قرار دادند که چرا زمین‌هایی را چراگاه شتران و اسبان حکومت قرار داده است، حال آن‌که تمام این مسایل، پیش از عهد او نیز وجود داشتند، اما او با این وجود به سخنان آنان گوش داد و به خواست‌های آنان تن در داد تا شاید به راه راست آیند، آنان نیز که دیگر عذر و بهانه‌ای را برای عصیان و شورش نیافتند راه خیانت و تجاوز را در پیش گرفتند، و دست خود را به خونی حرام آغشته کردند، آنان با این ستم و ظلم خود حرمت سرزمین وحی و ماه حرام را شکستند و اموال بیت‌المال را به یغما بردند. به خداوند سوگند که یک انگشت عثمان از تمامی آنان بهتر بود؛ ای مردم بدانید که اگر بر فرض محال، ادعای آن یاغیان در مورد عثمان راست باشد و او مرتکب گناهانی شده بود، با این جنایتی که در حق او نمودند آن گناهان پاک شده و از میان رفته است.^۲

در مقابل این روایات مستدل و درست که تصویری زیبا از روابط میان عثمان و عائشه رضی الله عنها را به نمایش می‌گذارند، در تاریخ طبری و دیگر کتب تاریخ به روایات دیگری بر می‌خوریم که تصویری کاملاً متضاد از روایات قبل را ارائه می‌دهند. این

۱- فتنه مقتل عثمان (۳۹۱/۱)، تاریخ خلیفه، ص ۱۷۶.

۲- تاریخ الطبری (۴۷۳/۵).

روایات، آن نقش درخشان و هوشیارانه ام المؤمنین عائشه رضی الله عنها در دفاع از شعائر دین و حرمت آن‌ها و نیز حمایت از عثمان رضی الله عنه را به شدت مخدوش کرده‌اند.^۱

در واقع، روایاتی که در کتاب‌های «العقد الفرید»، «الاعانی»، تاریخ یعقوبی، تاریخ المسعودی و «انساب الاشراف» در مورد نقش ام المؤمنین عائشه رضی الله عنها در اوضاع و احوال آن دوران نقل شده‌اند، این نقش را کاملاً مشوش و ضد و نقیض به تصویر کشیده‌اند. اما باید دانست این روایات نادرست و غیر معتبر می‌باشند؛^۲ نخست به این دلیل که این روایات یا بدون سند هستند و یا در سند آن‌ها ایراد و ضعفی وجود دارد. دوم آن که متن و محتوای این روایات در تضاد کامل با روایات صحیحی است که در کتب حدیث موجود می‌باشند.^۳

خانم أسماء محمد أحمد زیاده، همه روایاتی را که در رابطه با مواضع و اقدامات ام المؤمنین عائشه رضی الله عنها در جریان حوادث فتنه نقل شده‌اند گردآوری نموده و سند و متن روایاتی را که ادعا می‌کنند میان عثمان رضی الله عنه و عائشه رضی الله عنها اختلافات بسیار عمیقی وجود داشته مورد نقد قرار داده و ضعف و بطلان این روایات را تبیین نموده‌است، او در این کتاب بیان می‌دارد که شایسته آن است که هرگز به این روایات که راویان آن به دلایل مختلف چون گرایش به تشیع و یا شهرت داشتن به رافضی بودن غیر قابل اعتماد می‌باشند توجهی ننماییم، اما متأسفانه می‌بینیم که این روایات در بیشتر مطالعات معاصر مورد استناد محققان قرار گرفته‌اند. در واقع، این نوع روایات باطل تلاش دارند با ایجاد این تصور غلط که میان صحابه رضی الله عنهم اختلافات شدیدی وجود داشته است تاریخی مجعول را به ما تحمیل کنند که به هیچ عنوان با حقایق منطبق نمی‌باشند.^۴ حال اگر فرض را بر این بگیریم که عائشه رضی الله عنها همدست شورشیان بود و آنان را علیه عثمان تحریک می‌کرد بنابراین لازم می‌آمد به انحاء مختلف تلاش نماید تا قتل عثمان را موجه جلوه دهد. اما بر خلاف این فرضیه، تاریخ درست و صحیح، چنین موضعی را از ام المؤمنین عائشه رضی الله عنها به یاد ندارد.

۱- دور المرأة السیاسی فی عهد النبی و الخلفاء الراشدين، ۳۵۲.

۲- نگا: الصدیقة بنت الصدیق، العقاد، ص ۱۱۶-۱۲۴.

۳- دور المرأة السیاسی، ص ۳۷۰.

۴- دور المرأة السیاسی، ص ۳۷۰.

حقیقت امر آن است که این روایات مجعول می‌کوشند تا عائشه رضی الله عنها و دیگر صحابه بزرگوار رضی الله عنهم ناپرهیزکار و غیر قابل اعتماد نشان دهند حال آن که خود قرآن و رسول صلی الله علیه و آله و سلم آنان را عادل اعلام داشته‌اند و همین ما را در رد این روایات باطل و نادرست کفایت است. از طرف دیگر، اگر ما تمام حقایق و دلایل دینی، علمی و تاریخی را در این نوع مسایل، کنار هم قرار دهیم، این حقایق و دلایل محکم و مستدل هیچ نوع تضاد و تناقضی با هم ندارند و این خود، دلیلی است بر بطلان آن روایات ضد و نقیض و طبیعتاً نادرست بودند تحقیقات و استدلال‌هایی که براساس این روایات شکل گرفته‌اند.^۱

۲- علی بن ابی طالب رضی الله عنه

هم خود علی و هم اهل بیت او احترام بسیاری برای عثمان رضی الله عنه قائل بودند و او را خلیفه بر حق مسلمین می‌دانستند.

الف: علی بن ابی طالب رضی الله عنه بعد از عبدالرحمن بن عوف رضی الله عنه نخستین فردی بود که با عثمان رضی الله عنه بیعت نمود.^۲ از قیس بن عباد نقل می‌کنند که چون در مجلس صحبت از عثمان شد علی گفت: عثمان مردی است که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم در شأن او فرمود که:

«الا استحیی ممن تستحی منه الملائکة»^۳

«آیا نباید در برابر مردی شرم داشت. که فرشتگان از او حیا می‌کنند.»

ب: علی رضی الله عنه، عثمان رضی الله عنه را از اهل بهشت می‌دانست. از نزال بن سبره نقل است که چون در مورد عثمان از علی پرسیدند او پاسخ داد: او مردی است که فرشتگان او را «ذوالنورین» خوانند. همین که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم دو دختر خویش را به عقد او در آورد ثابت می‌کند که عثمان از اهل بهشت است.^۴

ج: علی رضی الله عنه در دوران خلافت عثمان رضی الله عنه کاملاً مطیع و فرمانبردار او بود. ابن ابی شیبه از طریق محمد بن حنفیه نقل می‌کند که علی رضی الله عنه اعلام نمود: اگر عثمان مرا به طناب کشد

۱- دور المرأة السیاسی، ص ۳۷۱.

۲- صحیح البخاری (کتاب فضائل الصحابة، حدیث ۳۷۰۰).

۳- صحیح مسلم (کتاب فضائل الصحابة، حدیث: ۲۴۰۱).

۴- العقیة فی اهل البیت بین الإفراط و التفریط، ص ۲۲۷.

باز هم از او اطاعت خواهم نمود و فرمانبردار او خواهم بود.^۱ و این خود، دلیلی است بر میزان اطاعت و فرمانبرداری علی رضی الله عنه نسبت به عثمان رضی الله عنه.^۲

د: پس از این که عثمان رضی الله عنه با مشورت بزرگان صحابه رضی الله عنهم اقدام به تدوین مصحف واحدی از قرآن نمود علی در ستایش این عمل چنین گفت: اگر من به جای عثمان خلیفه بودم، همین کار را انجام می‌دادم.^۳

ه: بر خلاف ادعای رافضیان^۴، علی بارها و بارها قتل عثمان را محکوم نمود. صراحتاً بیان داشت که به هیچ شکلی در قتل او دخالت نداشته است.^۵ حاکم در کتاب خود، پس از ذکر حوادث فتنه بیان می‌دارد که بر خلاف ادعای اهل بدعت که می‌گویند علی در قتل عثمان دخالت داشت براساس روایات معتبر، او هیچ نقشی در این ماجرا نداشته است.^۶ شیخ الإسلام ابن تیمیه نیز در این رابطه می‌گوید: علی به هیچ عنوان در جریان قتل عثمان دخالتی نداشت و به شدت با این قضیه مخالف بود و هر کس خلاف این را ادعا نماید سخن او دروغ محض می‌باشد.^۷ از خود علی رضی الله عنه روایت می‌کنند که گفت: خداوندا! دستان مرا از آغشته شدن به خون عثمان پاک نگاه دار.^۸ حاکم از طریق قیس بن عباد روایت می‌کند که علی رضی الله عنه در روز جنگ خطاب به مردم چنین گفت: خداوندا! دستان مرا از متهم شدن به ریختن خون عثمان پاک نگاه دار. در روز شهادت عثمان، این مردمان نزد من آمدند و درخواست کردند تا با من بیعت کنند. و من به آنان گفتم من از خداوند شرم می‌کنم که با مردمانی بیعت نمایم که خون مردی را بر زمین ریخته‌اند که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در مورد او فرمود: باید از مردی که فرشتگان از او شرم می‌کنند حیا نمود. آن‌گاه به آنان گفتم: تا زمانی که جسد عثمان بر زمین است و او را

۱- السنة، الخلال (۱/۳۲۵).

۲- العقیة فی اهل البيت بین الإفراط و التفریط، ۲۲۷.

۳- سنن البیهقی (۲/۴۲).

۴- العقیة فی اهل البيت بین الإفراط و التفریط، ص ۲۲۹، حق الیقین، عبدالله شبر، ص ۱۸۹.

۵- البداية و النهایة (۷/۲۰۲).

۶- المستدرک (۳/۱۰۳).

۷- منهاج السنة (۴/۴۰۶).

۸- العقیة فی اهل البيت، ص ۲۳۰، طبقات ابن سعد (۳/۳).

دفن نکرده‌اند با هیچ کس بیعت نخواهم نمود. و چون او را دفن نمودیم مردم نزد من بازگشتند و خواهان بیعت با من شدند. من دست به دعا برداشتم و گفتم که خداوند! تو خوب می‌دانی که من از عاقبت این بیعت، بیمناکم. اما پس از اصرار مردم با ایشان بیعت نمود.^۱ امام احمد نیز از طریق محمد بن حنیفه روایت می‌کند که چون خیر رسید عائشه رضی الله عنها در منطقه «مرید» قاتلان عثمان را لعن و نفرین کرده است او نیز دست به دعا برداشت و دو یا سه بار چنین گفت: خداوند! قاتلان عثمان را هر جا که هستند مورد لعن و نفرین خود قرار بده.^۲ ابن سعد از طریق ابن عباس رضی الله عنه نیز نقل می‌کند که علی اعلام نمود که او هرگز در قتل عثمان دست نداشته و دیگران را نیز بدان کار امر نکرده است، بلکه همه را از دست زدن به چنین کاری منع نمودم اما با این وجود نتوانستم جلوی آن مردمان را بگیرم.^۳ در اخبار است که او به مردم اعلام کرد که هر کس از عثمان و راه و روش او بیزاری جوید، بداند که از ایمان راستین دور گشته است. به خداوند سوگند که هرگز در قتل او نقشی نداشتم و مردمان را از اقدام به چنین کاری بر حذر می‌داشتم.^۴

و: از علی نقل می‌کنند که در شأن عثمان رضی الله عنه چنین گفت: او بیشتر از همه ما به صله رحم اهتمام می‌ورزید و بیشتر از همه ما از خداوند بزرگ و عذاب او بیم داشت.^۵

ز: ابو عون روایت می‌کند که از محمد بن حاطب شنیدم که چون او در مورد عثمان از علی سؤال کرد او پاسخ گفت: عثمان از آن مردمانی بود که چون ایمان آوردند تقوا و ترس از خداوند را پیشه خود ساختند.^۶

ح: از عمیره بن سعد نقل می‌کنند که او روزی با علی رضی الله عنه بر ساحل رود فرات قدم می‌زد که ناگاه چشمشان به کشتی‌ای افتاد بادبان بر افراشته، آن‌گاه علی به همراهان گفت: خداوند می‌فرماید:

۱- المستدرک (۹۵/۳).

۲- فضائل الصحابة (۵۵۵/۱).

۳- طبقات ابن سعد (۸۲/۳)، البداية و النهاية (۲۰۲/۷).

۴- الرياض النضرة، ص ۵۴۳.

۵- صفة الصفوة (۳۰۶/۱).

۶- فضائل الصحابة (۵۸۰/۱) سند این روایت، صحیح می‌باشد.

﴿وَلَهُ الْجَوَارِ الْمُنشَآتُ فِي الْبَحْرِ كَالْأَعْلَمِ﴾ (۲۴) الرحمن: ۲۴

(خدا کشتیهائی ساخته و پرداخته (آفریدگان خود به نام انسانها) در دریاها دارد که همسان کوهها هستند).

سپس چنین ادامه داد: به خداوندی که دریاها را مسخر نموده تا کشتی‌ها بر آنها روان باشند سوگند می‌خورم که هرگز دستم را به خون عثمان نیالودم و بدان کار خشنود نبودم.^۱

ط: امام احمد از محمد بن حاطب نقل می‌کند که او از علی رضی الله عنه شنید که گفت:

﴿إِنَّ الَّذِينَ سَبَقَتْ لَهُمْ مِنَّا الْحُسْنَىٰ أُولَٰئِكَ عَنْهَا مُبْعَدُونَ﴾ (۱۰۱) الأنبياء: ۱۰۱

(آنان که (به خاطر ایمان درست و انجام کارهای خوب و پسندیده) قبلاً بدیشان وعده نیک داده‌ایم، چنین کسانی از دوزخ (و عذاب آن) دور نگاه داشته می‌شوند).
آنگاه فرمود که عثمان از جمله این افراد بود.^۲

نیز نقل است که علی در مورد قتل عثمان چنین گفته است: آن روز که عثمان به قتل رسید کمر من نیز شکست.^۳ حافظ ابن عساکر در رابطه با مبرا بودن علی رضی الله عنه از قتل عثمان رضی الله عنه سخنان خود او را تدوین نموده است تا این قضیه را از زبان خود علی بن ابی طالب رضی الله عنه به اثبات رسانیده باشد. علمای حدیث نیز در این زمینه کوشش‌های بسیاری از خود به یادگار گذاشته‌اند تا آنان نیز به نوبه‌ی خود این اتهام نادرست را از ساحت پاک علی بن ابی طالب رضی الله عنه بزدانند.^۴

۳- ابن عباس رضی الله عنه

امام احمد از ابن عباس روایت می‌کند که او گفته است اگر همه امت در قتل عثمان رضی الله عنه با هم متحد می‌شدند خداوند، فرشتگان عذاب را بر ایشان نازل می‌فرمود تا آنان را چون قوم لوط علیهم السلام سنگباران کنند.^۵ نیز از اوست که در مدح عثمان و ذم قاتلان او چنین گفت:

۱- فضائل الصحابة (۵۰۶/۱).

۲- فضائل الصحابة (۵۸۰/۱).

۳- المنتظم فی تاریخ الملوک و الأمم (۶۱/۵).

۴- نگا: البداية و النهاية (۱۹۳/۷).

۵- فضائل الصحابة (۵۶۳/۱).

خداوند، ابو عمرو (عثمان) را بیمارزد که از بزرگوارترین و نیکوکارترین مردمان بود، بسیار شب زنده‌داری می‌کرد، چون به یاد آتش دوزخ می‌افتاد بسیار می‌گریست و از سخاوتمندترین مسلمانان به حساب آمد، بسیار وفادار بود. مناعت طبع والایی داشت و نزد مسلمانان، بسیار مورد احترام بود. او همان مردی بود که سپاه تبوک را بیاراست و رسول خدا صلی الله علیه و آله او را داماد خویش نمود. خداوند هر آن کس را که لعن عثمان کند تا روز قیامت از رحمت خویش بدور دارد.^۱

۴- زید بن علی رضی الله عنه

ابن عساکر با سند خویش از سدی روایت نموده و می‌گوید: نزد زید آمدم و او در «بارق»^۲ بود، به ایشان گفتم: شما از بزرگان و اولیای امور ما هستید، در مورد ابوبکر و عمر چه می‌گویید؟ فرمود: آنان را به عنوان ولی و سرپرست خود پذیرید، همچنین می‌گفت: هر کس از ابوبکر، عمر و عثمان رضی الله عنهم تبری جوید در واقع او از علی رضی الله عنه تبری جسته است.^۳

۵- علی بن حسین رضی الله عنهما

نقل است که علی بن حسین اعلام نمود که او با سخنان رافضیان در مورد ابوبکر و عمر و عثمان رضی الله عنهم کاملاً مخالف است. ابو نعیم از طریق محمد بن علی روایت می‌کند که روزی جماعتی از مردمان عراق نزد پدرم، علی بن حسین آمدند، آنان در حضور پدرم آشکارا به ابوبکر و عمر اهانت می‌کردند؛ آن‌گاه با پدرم به گفتگو پرداختند و نظر او را در مورد صحابه، به ویژه عثمان، جویا شدند؛ پدرم به آنان گفت: به من بگویید آیا شما از نخستین مهاجرین در راه اسلام هستید که خداوند در شأن آنان می‌گوید:

﴿لِلْفُقَرَاءِ الْمُهَاجِرِينَ الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَأَمْوَالِهِمْ يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا
وَيَنْصُرُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ﴾ (الحشر: ۸)

۱- العقيدة في أهل البيت، ص ۲۳۴، مروج الذهب (۶۴/۳).

۲- یکی از باغ‌های کوفه است.

۳- العقيدة في أهل البيت، ص ۳۳۵ و تهذيب تاريخ دمشق ۱۲/۶.

(همچنین غنائم از آن فقرای مهاجرینی است که از خانه و کاشانه و اموال خود بیرون رانده شده‌اند. آن کسانی که فضل خدا و خوشنودی او را می‌خواهند، و خدا و پیغمبرش را یاری می‌دهند. اینان راستانند).

آن مردمان گفتند که خیر، آنان جزو آن مهاجرین نیستند. سپس از آنان سؤال کرد آیا جزو انصاری هستید که این آیه در مورد آنان است:

﴿وَالَّذِينَ تَبَوَّءُوا الدَّارَ وَالْإِيمَانَ مِنْ قَبْلِهِمْ يُحِبُّونَ مَنْ هَاجَرَ إِلَيْهِمْ وَلَا يَجِدُونَ فِي صُدُورِهِمْ حَاجَةً مِمَّا أُوتُوا وَيُؤْتُونَ عَلَى أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ وَمَنْ يُوقِ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ﴿٩﴾﴾ الحشر: ٩

(آنانی که پیش از آمدن مهاجران خانه و کاشانه (آئین اسلام) را آماده کردند و ایمان را (در دل خود استوار داشتند) کسانی را دوست می‌دارند که به پیش ایشان مهاجرت کرده‌اند، و در درون احساس و رغبت نیازی نمی‌کنند به چیزهایی که به مهاجران داده شده است، و ایشان را بر خود ترجیح می‌دهند، هرچند که خود سخت نیازمند باشند. کسانی که از بخل نفس خود، نگاهداری و مصون و محفوظ گردند، ایشان قطعاً رستگارانند).

آن مردمان بار دیگر به پدرم گفتند که جزو انصار نیز نمی‌باشند. چون پدرم این را بشنید خطاب به آنان گفت: که شما خود اذعان می‌کنید که نه از مهاجرین می‌باشید و نه از انصار، حال من نیز به شما می‌گویم که شما جزو آن مؤمنانی نیز نیستند که خداوند در توصیف آنان چنین می‌گوید:

﴿وَالَّذِينَ جَاءُوا مِنْ بَعْدِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ وَلَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًّا لِلَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنَا إِنَّكَ رَءُوفٌ رَحِيمٌ ﴿١٠﴾﴾ الحشر: ١٠

(کسانی که پس از مهاجرین و انصار به دنیا می‌آیند، می‌گویند: پروردگارا! ما را و برادران ما را که در ایمان آوردن بر ما پیشی گرفته‌اند بیامرز. و کینه‌ای نسبت به مؤمنان در دل‌هایمان جای مده، پروردگارا! تو دارای رأفت و رحمت فراوانی هستی).

حال از نزد من بروید که شما تنها می‌خواهید اسلام را بی‌ارزش کنید و به استهزاء

کشید.

دوم: موضع عمار بن یاسر رضی اللہ عنہ

در مورد روابط فی مابین این صحابی جلیل القدر و عثمان بن عفان نیز چون دیگر صحابه رضی اللہ عنہم روایات باطل و ضعیفی به دست ما رسیده است که گاه جاعلان آن‌ها سندی را بر این روایت ثبت کرده‌اند و گاه چنان ضعیف هستند که از هیچ سندی برخوردار نمی‌باشند و به همین دلیل و وضوح بطلان این روایات، تنها نگاهی گذرا به اهم این اتهامات خواهیم داشت. در واقع، هر فرد منصفی می‌داند که نمی‌توان چنین روایاتی را که ایمان و شخصیت بهترین افراد امت و محبوب‌ترین آنان نزد خدا و رسول صلی اللہ علیہ و آله و سلم مورد حمله و اتهام قرار می‌دهد باور نمود و به آن‌ها اعتماد کرد.^۱

۱- تازیانه زدن عمار بن یاسر رضی اللہ عنہ

از جمله مشهورترین و جنجال برانگیزترین این روایات معجول، ماجرای دروغین تازیانه زدن عمار بن یاسر است. جالب آن‌جاست که در هر یک از این روایات روش و شیوه تازیانه‌زدن عمار متفاوت است و همه‌ی آن‌ها بلا استثناء، علاوه بر بطلان محتوا و مفهوم خویش، از سند بسیار متزلزل و ضعیفی برخوردار می‌باشند.^۲ ابوبکر بن عربی در کتاب خود، ضمن رد این اتهامات نادرست، بیان می‌کند که باید دانست و مطمئن بود که براساس قراین و شواهد، عثمان بن عفان رضی اللہ عنہ، هیچ‌گاه فرمان تازیانه زدن عبدالله بن مسعود رضی اللہ عنہ و عمار بن یاسر رضی اللہ عنہ را صادر نکرده است و این سخنان کذب محض می‌باشند. اگر طبق این روایات، ضربات تازیانه چنان سهمگین بوده است که شکم عمار شکافته و امعا و احشای او بیرون ریخته‌اند باید مطمئن بود که عمار بعد از آن ماجرا زنده نمی‌ماند. علما، دلایل بسیاری را در رد این اتهامات و اکاذیب ذکر کرده‌اند و به همین دلیل، چندان لزومی ندارد که ما نیز خود را درگیر این جعلیات بی‌پایه و اساس کنیم.^۳

به واقع، چطور ممکن است عثمان در آن سن و سال بالا و با آن درجه از ایمان و شرم و حیا و سابقه درخشان در اسلام چنین رفتار زشت و ناپسندی با بزرگان صحابه

۱- العقیة فی اهل البيت بين الإفراط و التفریط، ص ۲۳۶، البداية و النهایة (۱۱۲/۹)، الجامع لأحكام القرآن (۳۱/۱۸).

۲- عمار بن یاسر، اسامة احمد سلطان، ص ۱۲۲.

۳- العواصم من القواصم، ص ۸۲-۸۴.

رسول الله ﷺ انجام دهد آیا ممکن است او که در نرمش و ملایمت و آرامش و متانت شهره خاص و عام بود مردی را تازیانه و تحقیر نماید که خود، به سابقه درخشان و زحمات کم نظیر او در راه دین خدا آگاه بود. مگر نه این که عثمان مانع از آن شد که معترضان را سرکوب کنند تا آتش فتنه‌ها شعله‌ور نگردد و خون مسلمین بر زمین ریخته نشود، حال چگونگی است که همان مرد، یکی از بزرگان صحابه را تنها و تنها به دلیل اختلاف نظر و دیدگاه با او مورد آزار و اذیت قرار می‌دهد و بنا به قول آن روایات دروغین او به غلامش دستور می‌دهد که عمار را تازیانه بزند که او نیز بر اثر شدت ضربات از هوش می‌رود، آن‌گاه خود بر روی شکم عمار رود و او را تحقیر می‌کند. آیا می‌توان باور کرد که عثمان چنین کاری را که یادآور شکنجه‌های دوران جاهلیت است مرتکب شود سپس بدان اکتفا نموده و عمار را به خاطر داشتن مادری چون سمیه رضی الله عنها تحقیر و تمسخر کند. حال آن که هم عثمان و هم دیگر صحابه رضی الله عنهم خوب می‌دانستند که داشتن مادری چون سمیه رضی الله عنها که اولین زن شهید در اسلام است تا چه میزان باعث شرف و افتخار بود.

تمام روایات و اخبار مستند و صحیح، هرگز چنین اقدام نادرستی را به شخصیت والا و بلند مرتبه‌ای چون عثمان که از نظر اخلاق و طبع ملایم و صبر و گذشت زبانزد همگان بود منتسب نکرده‌اند. در حقیقت، با مقایسه اخلاق و طبیعت کم نظیر آن صحابه کرام رضی الله عنهم به راحتی می‌توان نادرست بودن و بطلان این گونه روایات مجعول و بی‌پایه و اساس را تشخیص داد و به دروغ و اکاذب جااعلان آن‌ها پی برد.^۱

۲- عمار در تحریک فتنه دخالت نداشت

دومین مسأله‌ای که کاملاً باطل و نادرست است متهم نمودن عمار به تحریک و تداوم روند فتنه می‌باشد. تمام روایاتی که چنین مسأله‌ای را بیان می‌کنند هم از نظر سند دچار تزلزل و ضعف می‌باشند و هم متن و محتوای آن نادرست است. از طرف دیگر، این روایات در نوع و کیفیت دخالت عمار در جریان فتنه با هم اختلاف دارند و هر یک، داستانی مجزا از دیگران را ساخته و پرداخته است. از جمله آن‌ها روایتی است که طبری

۱- الخلیفة المقتدری علیه عثمان بن عفان، ص ۱۴-۴۱، عمار بن یاسر، ص ۱۳۷.

نقل می‌کند. او می‌گوید که عمار چون از جانب عثمان جهت تحقیق و تفحص اوضاع و احوال مصر به آنجا رفت با سیئان آشنا می‌شود و جذب افکار و دیدگاه‌های آنان می‌گردد.^۱ لازم به ذکر است که در میان سلسله راویان این خبر، شعیب بن ابراهیم تمیمی کوفی وجود دارد که رجال شناسان او را گمنام می‌دانند که به ضدیت با صحابه و سلف مشهور است.^۲ همین روایت را عمر بن شبه در «تاریخ المدینه» خود آورده است که در میان راویان آن استاد عمر، علی بن عاصم وجود دارد که بنا به قول ابن مدینی، او در روایات خود اشتباهات بسیاری داشته و چون از او انتقاد می‌کردند به این انتقادات پاسخ نمی‌گفته است و هر چند او در روایت حدیث مشهور بود اما او را احادیث و روایات زشت و نادرستی نیز می‌باشد.^۳ یحیی بن معین او را غیر قابل اعتماد می‌داند.^۴

و مره او را دروغگو و غیر قابل اطمینان می‌خواند.^۵ نسائی نیز معتقد است که نباید به روایات او اطمینان نمود.^۶ بخاری هم راجع به علی بن عاصم می‌گوید که او نزد محدثان چندان مورد اعتماد نمی‌باشد و در مورد او حرف و حدیث‌های بسیاری است.^۷ ابن حجر او را در روایت فرد راستگو و صادقی دانسته است اما در مورد او چنین ادامه می‌دهد: چون در روایاتش دچار اشتباه می‌شد بر آن اشتباهات اصرار می‌ورزید و آن‌ها را اصلاح نمی‌کرد و از طرفی او را به تشیع نیز متهم کرده‌اند.^۸ غیر از ضعف و تزلزل سند و راویان این روایت، از نظر متن نیز نمی‌توان قبول کرد که عمار با آن ورع و تقوای کم نظیری که داشت خود را درگیر چنان گرداب مهلکی نماید که ریشه در کینه و نفرت دشمنان از

۱- تاریخ الطبری (۳۴۸/۵).

۲- استشهاد عثمان ووقعة الجمل، ص ۳۰.

۳- سیر اعلام النبلاء (۲۵۳/۹).

۴- سیر اعلام النبلاء (۲۵۵/۹).

۵- همان (۲۵۷/۹).

۶- همان (۲۵۵/۹).

۷- همان (۲۵۵/۹).

۸- تقریب التهذیب، ص ۴۰۳.

دین اسلام داشت. خالد غیث در این رابطه می‌گوید که این نوع روایات نه تنها با اصل عدالت و تقوای صحابه منافات دارد بلکه از ضعف و تزلزل در سند خویش رنج می‌برند.^۱ از دیگر روایات از این دست، روایتی است منسوب به سعید بن مسیب، از تابعین جلیل القدر، که در آن از سعید نقل می‌کنند که همه صحابه به دلایل مختلف از دست عثمان خشمگین و ناراحت بودند که در میان آنان خشم و اعتراضات ابن مسعود، ابوذر و عمار تبلور بیشتری یافتند.^۲ بزرگترین ایراد این روایت آن است که با حذف نام یکی از راویان آن تلاش شده است ضعف آن پنهان بماند. این راوی که جمهور علما او را جاعل حدیث و دروغگو می‌دانند اسماعیل بن یحیی بن عبیدالله است و محدثان به همین دلیل، این روایت را ضعیف می‌دانند. آنان در هنگام بیان زندگی‌نامه محمد بن عیسی بن سمیع که این خبر را از ابن ابی ذئب نقل کرده است دلایل مجعول بودن این روایت را توضیح داده‌اند. به عنوان مثال، بخاری چنین می‌گوید: گویند که ابن سمیع این روایت را نه از ابن ابی ذئب که از اسماعیل بن یحیی روایت کرده است اما با حذف نام اسماعیل بن یحیی سعی نموده که ضعف این روایت را پنهان دارد. حاکم نیز بیان می‌دارد که ابن سمیع، روایت عجیبی را در مورد ماجرای قتل عثمان از ابن ابی ذئب نقل کرده است که علما بر این باورند که او آن را از اسماعیل بن یحیی روایت نموده اما نام او را که به اعتقاد جمهور علما روایاتش نادرست و غیر قابل اعتماد است. از سلسله راویان حذف کرده است.^۳ دکتر یوسف العث در همین رابطه چنین می‌گوید: باید دانست این روایتی که به سعید بن مسیب منسوب کرده‌اند مجعول است و نباید هیچ‌گاه بدان اعتماد نمود. حاکم نیشابوری صراحتاً بیان کرده است که یکی از راویان این خبر که به جعل روایات نادرست و موهن مشهور می‌باشد حذف شده است. واقعیت این است که این روایت با باورهای شخصیت بزرگی چون سعید بن مسیب و نیز احترام و تکریم خاصی که نسبت به ساحت

۱- استشهاد عثمان و وقعة الجمل، ص ۸۶.

۲- تاریخ دمشق (۴۱۵/۳۹)، عمار بن یاسر، ص ۱۴۴.

۳- تحقیق مواقف الصحابة (۱۸-۱۶/۲)، تاریخ الكبير (۲۰۳/۱)، التهذیب (۳۹۱/۹)، تهذیب التهذیب (۳۹۲/۹).

صحابه رسول خدا صلی الله علیه و آله قائل بود و در سخنان و اخبار او عیان است در تضاد کامل می‌باشد.^۱

۳- عمار در قتل عثمان رضی الله عنه دخالت نداشت

از دیگر روایات مجعولی که به تخریب روابط میان عمار و عثمان پرداخته است روایتی است که به بزرگانی چون مسروق و ابو موسی رضی الله عنهما منسوب شده و طبق آن عمار هنگامی که برای بسیج مردم به کوفه آمده بود متهم می‌شود که در قتل عثمان دست داشته است. همانند چند روایت پیشین این روایت نیز از حیث سند ضعیف می‌باشد و علت آن نقل روایت از جانب شعیب بن ابراهیم گمنام و ناشناس است. همچنین در صحیح بخاری نیز این قسمت از روایات وجود ندارد. از طرف دیگر، همانطور که در سطرهای بالا نیز تکرار شد نمی‌توان این اتهامات بی‌پایه و اساس را در مورد صحابی جلیل القدری چون عمار یاسر که رسول خدا صلی الله علیه و آله از خداوند خواسته بود که او را از شر شیطان حفظ نماید^۲ و در وصف این مرد بزرگ فرموده بود که عمار سر تا سر پر از ایمان راستین است باور کرد.^۳

علما دلایل بسیاری را در رد این نوع روایاتی که ساحت پاک صحابه را مورد حملات ناجوانمردانه خویش قرار داده‌اند ذکر نموده‌اند. ابن کثیر بیان می‌دارد که به هیچ عنوان، هیچ یک از صحابه رسول الله صلی الله علیه و آله در قتل عثمان رضی الله عنه دخالت نداشته و از آن حمایت نکرده‌اند و هر آن که را که در چنین جنایت فجیعی مشارکت داشته محکوم نموده و مورد لعن و نفرین خود قرار داده‌اند.^۴ ابوبکر بن عربی نیز می‌گوید که هیچ یک از صحابه در قتل عثمان رضی الله عنه دخالت نداشته و در دفاع از او قصور نکرده‌اند و اگر هم عثمان از آنان کمک می‌خواستند بدون شک در دفاع از او شمشیر بر می‌داشتند و آن هزار یا چهار هزار معترض را سرکوب می‌کردند اما عثمان خود خواست تا به آن سرنوشت دچار شود.

۱- الدولة الأموية، ص ۳۹.

۲- صحیح البخاری (حدیث ۳۷۴۳).

۳- عمار بن یاسر، ص ۱۴۷.

۴- البداية و النهاية (۲۰۷/۷).

۵- العواصم من القواصم، ص ۱۲۹.

افراد منحرف و نادان تا بدان حد گستاخانه سخن گفته‌اند که ادعا می‌کنند همه‌ی اصحاب از او خشمگین و ناراحت بودند و از سرنوشتی که او دچار آن شد خشنود گشتند. آنان همچنین نامه‌هایی را جعل و منسوب صحابه‌ای چون علی رضی الله عنه کرده‌اند تا اثبات کنند که علی و دیگر صحابه به این نامه‌های طلب کمک و یاری عثمان پاسخ نگفته و او را به حال خود رها کرده‌اند. باید دانست که تمام این روایات مجعول و دروغین است و هدف از آن‌ها تنها این می‌باشد که شخصیت آن صحابه بزرگوار را نزد مسلمانان تخریب کنند. تنها یک اصل وجود دارد و آن این است که عثمان مظلومانه و بدون هیچ دلیلی به شهادت رسید و هیچ یک از صحابه نیز در قتل او دخالت نداشتند و تنها به این خاطر، در دفاع از او دست به سلاح نبردند که عثمان، خود، چنین می‌خواست تا مبادا فتنه‌های دیگری در میان امت پدید آید.^۱

سوم: عمرو بن عاص نیز در قتل عثمان دخالت نداشت

با آغاز محاصره بیت عثمان، عمرو بن عاص همراه دو فرزند خود، عبدالله و محمد، به جانب شام عزیمت کرد. نقل می‌کنند که او پیش از رفتن به صحابه چنین گفت: بدانید هر کس شاهد قتل این مرد (عثمان) باشد خداوند تعالی او را به ذلت خواهد کشاند و هر کس نیز قدرت دفاع از او را ندارد، از شهر خارج شود تا از شاهدان این فاجعه نباشد. حسان بن ثابت نیز به دنبال او از مدینه خارج و رهسپار شام شد.^۲ نقل است چون در میانه راه، خبر شهادت عثمان رضی الله عنه و ماجرای بیعت مردم با علی رضی الله عنه را به او رسانیدند به همراهان چنین گفت: من از همین حالا می‌گویم که چون این زخم چرکین را قبل از آن که بهبودی یابد باز کردند باید منتظر جنگی بزرگ در میان امت بود. سلامه بن زنباع جدامی که از همراهان او بود خطاب به حاضرین در آن مجلس گفت: ای مردم عرب! پناخیزید و پل اتحاد و مودت خود با دیگر اعراب را که با قتل عثمان ویران شد بار دیگر مرمت کنید. عمرو به او گفت: این همان چیزی است که ما نیز خواهان آنیم اما تنها راه آن قدرتی

۱- همان، ص ۱۳۲.

۲- عمرو بن العاص، الغضبان، ص ۴۶۴.

است که حق را بار دیگر در میان مردمان بر پا داشته و عدالت را در میانشان گسترانده شود. آن گاه این ابیات را بر زبان راند:

فيا لهف نفسي على مالك وهل يصرف مالك حفظ

القدر

انزع من الحر اودي بهم فاعذرهم أم بقومي سكر

(باید بر مرگ مالک آه و ناله سر داد. اما مگر مالک می توانست سر نوشت خویش را تغییر دهد. [از همراهان او می پرسیم] آیا تاریکی ها چشم شما را در بر گرفت تا او را [در صحنه نبرد] نبینید [و از او دفاع نکنید] یا در آن هنگام مست بودید. [به من بگویید] عذر و بهانه تان چیست).

سپس به راه خویش ادامه داد و با اندوه و حسرت می گفت: باید برای دین و شرم و حیا گریست تا به دمشق رسید.^۱

این حقیقت حال این مرد بزرگ و سردار دلیر اسلام است. اما آن روایاتی که شخصیت او را به این گونه ترسیم کرده اند که گویا او مردی بود فرصت طلب، آزمند و جاه طلب که تنها به دنیا و کسب قدرت و ثروت می اندیشید که در این میان می توان به روایت واقدی از موسی بن یعقوب اشاره نمود.^۲ دیگر مؤرخان نیز از این دست روایات ضعیف و نادرست را در آثار خود نقل کرده و شخصیت این مرد را تا حقیقت ذلت به زیر کشیده اند. نویسندگان معاصر نیز چون محمود شیث خطاب^۳، عبدالخالق سید ابو رایبه^۴ و عباس محمود عقاد، بدون تحقیق در ضعف سند این نوع روایات، تصویری زشت و کریه از معاویه و عمرو را به نمایش گذاشته اند که مخاطب با مطالعه کتاب های این افراد، گمان می برد که معاویه و عمرو افراد جاه طلب و فرصت طلبی بودند که چنان مواضعی را اتخاذ نمودند. هر چند در این میان هستند نویسندگانی چون عقاد که به قول خود اگر تمام مورخان و محققان جمع شوند و اثبات کنند که این روایاتی که او در

۱- عمرو بن العاص، الغضبان، ص ۴۸۱.

۲- همان.

۳- سفراء النبی، ص ۵۰۸.

۴- عمرو بن العاص، عبدالخالق سید ابورایبه، ص ۳۱۶.

کتاب خود در مورد عمرو بن عاص و معاویه ذکر کرده‌اند هم از نظر سند و هم از نظر متن ضعیف و غیر قابل اعتماد هستند باز هم بر این اعتقاد است که این دو مرد تنها و تنها براساس پیمانی که بر سر به خلافت رسیدن معاویه به امارت رسیدن عمرو با هم بسته بودن آن چنان متحد در کنار هم ایستادند و در غیر این صورت چرا باید معاویه و عمرو دوشادوش هم چنان مواضعی را اتخاذ نمایند.^۱

واقعیت این است که عمرو همان مرد پاک طینتی بود که چون دانست نمی‌تواند از عثمان دفاع کند مدینه را ترک گفت و چون خبر قتل او را شنید برای او اشک ریخت. او همان مردی است که از نزدیکترین افراد به عثمان و از مشاوران او محسوب می‌شد و با وجودی که ولایت هیچ کجا را بر عهده نداشت. به خاطر اعتبار و تجارب و هوش بالا، در جلسات مهم عثمان با والیان و بزرگان صحابه شرکت می‌جست. او تنها به این دلیل به شام رفت تا بتواند با کمک معاویه رضی الله عنه انتقام خون به ناحق ریخته شده عثمان رضی الله عنه را از قاتلان بی‌رحم او بگیرد.^۲ او می‌دانست که در مدینه قادر به چنین کاری نخواهد بود و نمی‌تواند در آنجا قاتلان سفاک و جنایتکار را که حرمت شهر رسول الله را شکستند و خون خلیفه‌ای مظلوم را به ناحق و جلوی دیدگان مردم بر زمین ریختند، مجازات کند. هر کس نیز در این واقعیت شک کند و تصویری دیگر از این شخصیت را نشان دهد باید دانست که پایه و اساس سخنان او همان روایات مجعول و ضعیف است که از عمرو مردی را ساخته‌اند جاه‌طلب، دنیاپرست و فرصت طلب.^۳

چهارم: گفتار صحابه رضی الله عنهم در محکومیت فتنه

۱- انس بن مالک رضی الله عنه

نقل است چون به او گفتند که نمی‌توان هم علی را دوست داشت و هم عثمان را، او در پاسخ گفت که این دروغ است که ما صحابه هم علی را دوست داریم و هم عثمان را.^۴

۱- عمرو بن العاص، عقاد، ص ۲۳۱-۲۳۲.

۲- عمرو بن العاص، الغضبان، ص ۴۸۹-۴۹۰.

۳- عمرو بن العاص، الغضبان، ص ۴۹۲.

۴- تحقیق مواقف الصحابة (۲۵/۲)، تحذیب ابن حجر (۱۴۱/۷).

۲- حذیفه بن یمان رضی الله عنه

از خالد بن ربیع نقل می‌کنند که چون حذیفه در بستر مرگ افتاد، ابو مسعود انصاری همراه تنی چند از تابعین به مدائن، نزد او رفتند و چون در آن ملاقات، صحبت از ماجرای قتل عثمان شد، حذیفه به آن جماعت اعلام نمود که او نه در قتل عثمان دخالت داشته، نه در طول جریان، در مدینه حضور داشته و نه از آن حمایت کرده است.^۱ احمد بن حنبل از طریق ابن سیرین نقل می‌کند که حذیفه گفته بود: خداوندا! تو خوب می‌دانی که من در قتل عثمان نقش نداشتم، اگر قاتلان او، این مرد را به حق کشتند من جزو آنان نبودم و اگر او را به ناحق به قتل رساندند من در کشتن او دخالت نداشتم. مردمان، در آینده خواهند دید که اگر قتل او درست بوده باشد منافع آن را می‌بینند و اگر قتل او ناحق بوده باشد ضرر و زیان این کار را می‌بینند و به خاطر آن، همیشه در جنگ با یکدیگر خواهند بود.^۲ ابن عساکر نیز از جنذب بن عبدالله نقل می‌کند که چون در مورد سرنوشت عثمان از حذیفه سؤال نمود او در پاسخ گفت: آن مردمان او را خواهند کشت اما بیقین او به بهشت می‌رود و قاتلان او به دوزخ.^۳

۳- بانو ام سلیم انصاری رضی الله عنها

نقل است چون خبر شهادت عثمان را به او دادند، بسی ناراحت شد و گفت: این امت پس از شهادت این مرد به جان هم می‌افتند و خون یکدیگر را بر زمین خواهند ریخت.^۴

۴- ابوهریره رضی الله عنه

از ابو مریم نقل است که او در روز قتل عثمان، ابوهریره را دید که ناراحت و خشمگین چنین می‌گفت: به خداوند سوگند که این مردمان عثمان را به ناحق کشتند.^۵

۵- ابو بکره رضی الله عنه

۱- تحقیق مواقف الصحابة (۲۷/۲).

۲- همان (۲۸/۲).

۳- تحقیق مواقف الصحابة (۲۸/۲)، تاریخ دمشق: عثمان بن عفان، ص ۳۸۸.

۴- البداية و النهاية (۱۹۵/۷).

۵- تحقیق مواقف الصحابة (۳۱/۲)، تاریخ دمشق: عثمان بن عفان، ص ۴۹۳.

ابن کثیر در «البدایه و النهایه» از ابوبکره نقل می‌کند که در جریان فتنه قتل عثمان چنین می‌گفت: اگر از آسمان بر زمین می‌افتادم و می‌مردم بهتر از آن است که در قتل عثمان دخالت داشته باشم.^۱

۶- ابو موسی اشعری رضی الله عنه

از ابو عثمان نه‌دی روایت می‌کنند که ابوموسی اشعری رضی الله عنه پس از شهادت عثمان چنین گفت: اگر این مردمان، عثمان را به حق کشته باشند منافع آن را خواهند دید اما اگر او را به ناحق به قتل رسانده باشند ضرر آن را می‌بینند که جز جنگ و خونریزی میان آنها نیست.^۲

۷- سمره بن جندب رضی الله عنه

ابن عساکر نقل می‌کند که گویند سمره بن جندب پس از قتل عثمان این چنین لب به سخن گشود: اسلام در دژی مستحکم قرار داشت اما این مردمان با قتل عثمان، در دیوار این دژ شکافی عظیم ایجاد کردند که تا روز قیامت نیز نمی‌توان آن را ترمیم نمود. مردمان مدینه نیز که تا این زمان، سکان خلافت را در دست داشتند از این به بعد در آن هیچ نقشی نخواهند داشت.^۳

۸- عبدالله بن عمرو بن عاص رضی الله عنه

ابو نعیم در کتاب «معرفة الصحابة» از عبدالله بن عمرو بن عاص رضی الله عنه روایت می‌کند که او گفت: آن مردمان، عثمان را مظلومانه و به ناحق کشتند و او را به همین دلیل، دو چندان پاداش شهادت است.^۴

۹- عبدالله بن سلام رضی الله عنه

۱- تحقیق مواقف الصحابة (۳۱/۲)، تاریخ دمشق: عثمان بن عفان، ص ۴۹۳.

۲- تاریخ المدینه (۱۲۴۵/۴).

۳- تحقیق مواقف الصحابة (۳۱/۲)، تاریخ دمشق: عثمان بن عفان، ص ۳۸۸.

۴- معرفة الصحابة (۲۴۵/۱).

از او نقل می‌کنند که خطاب به مردمان گفت: عثمان را نکشید که پس از قتل او دیگر نمی‌توانید در کنار هم و در یک صف، نماز گذارید.^۱ در روایت دیگری نیز آمده است که او گفت: بدانید که با ریختن خون عثمان از دین راستین خداوند دورتر می‌شوید.^۲

۱۰- حسن بن علی رضی الله عنه

از طلق بن خشاف نقل است که چون او همراه قرط بن خیشمه به جانب مدینه رهسپار شد؛ به حسن برخورد کردند و هنگامی که قرط در مورد عثمان از او سؤال کرد، او پاسخ داد که عثمان مظلومانه به شهادت رسید.^۳

۱۱- سلمه بن اکوع رضی الله عنه

از یزید بن ابی عبیده نقل است که چون عثمان به شهادت رسید، سلمه بن اکوع، به نشانه اعتراض از مدینه خارج شد و در منطقه نزدیک «ربذ» ساکن شد و تا مدتی پیش از مرگش در آن جا ماند.^۴

۱۲- عبدالله بن عمر رضی الله عنه

از ابو حازم نقل می‌کنند که چون از عبدالله بن عمر در مورد عثمان سؤال شد، او فضایل و خوبی‌های او را بر شمرد و چون از او در مورد علی پرسیدند، باز به بیان فضایل و خوبی‌های او پرداخت، آن‌گاه گفت: هر کس می‌خواهد در مورد این دو تن سخنی بگوید تنها فضایل و مناقب آن‌ها را ذکر کند و در غیر این صورت، در مورد آنان چیزی

۱- تحقیق مواقف الصحابة (۳۴/۲).

۲- طبقات ابن سعد (۸۱/۳).

۳- تاریخ المدینة (۱۲۴/۴).

۴- همان (۱۲۴/۴).

بر زبان نیاورد.^۱ در جای دیگر است که ابن عمر رضی الله عنهما گفت: عثمان را دشنام و ناسزا ندهید که ما صحابه او را از بهترین افراد می دانستیم.^۲

پنجم: تأثیر قتل عثمان در ایجاد فتنه‌های دیگر

بدون شک قتل عثمان رضی الله عنه تأثیر زیادی بر فتنه‌ها و جنگ‌های پس از آن داشت. این رویداد باعث تضعیف ایمان مردمان و رواج دروغ و نفاق در میان ایشان شد.^۳ به واقع، گزاف نگفته‌ایم اگر بگوییم با مرگ عثمان رضی الله عنه اختلاف و شکافی در میان امت پدید آمد که تا امروز نیز ادامه دارد.^۴ پس از این فاجعه دلخراش، مصائب بسیاری گریبان گیر این امت شد و به طبع بد طیتان و مردمان پست فطرت توانستند ذات ناپاک خویش را به همگان بنمایانند و زهر خود را بر دین و دنیای امت بریزند. پس از این واقعه، اگر چه مردمان با امیر المؤمنین علی بن ابی طالب رضی الله عنه - که در آن شرایط، بهترین گزینه خلافت و امامت امت بود - بیعت نمودند اما اوضاع و احوال آنچنان نابسامان بود که هیچ کس نمی توانست آن شعله‌های سوزان فتنه و آشوب را که از میان شکاف‌های موجود در صفوف وحدت امت اسلام زبانه می کشید خاموش کند و امت را بار دیگر به همان شاه راه ایمان و اتحاد باز گرداند.^۵

ششم: ظلم و تجاوز به حقوق دیگران باعث هلاک در دنیا و آخرت است

بیقین، ظلم و تجاوز به حقوق دیگران باعث هلاک در دنیا و آخرت می شود، کما این که قرآن نیز صراحتاً بیان می دارد که هر قوم و ملتی که به ستم و تجاوز رو آورند فرجامشان هلاک و نابودی است:

﴿وَتِلْكَ الْقُرَىٰ أَهْلَكْنَهُمْ لَمَّا ظَمَمُوا وَجَعَلْنَا لِمَهْلِكِهِم مَّوْعِدًا﴾ الکھف: ۵۹

۱- تحقیق مواقف الصحابة (۱/۳۹۷).

۲- همان (۲/۳۹۷). در کتاب «فضائل الصحابه» سند این روایت، صحیح است.

۳- احداث و احادیث فتنة المرج، ص ۵۹۰.

۴- مجموعة الفتاوى (۱۶۲/۲۵).

۵- مجموعة الفتاوى (۱۶۲/۲۵).

(و اینها شهرها و آبادیهای است (از عاد و ثمود و قوم لوط و امثال ایشان) که ما (در) رساندن عذابشان شتاب ننموده‌ایم و بلکه) موعدی برای هلاکشان تعیین کرده‌ایم و زمانی آن‌ها را نابود ساخته‌ایم که ایشان ظلم و ستم پیشه کرده‌اند).

آنان هم که ظالمانه و به ناحق، آن ظلم و ستم را بر عثمان، آن خلیفه مظلوم، روا داشتند و سرانجام، دستان خویش را به خون او آلودند نتوانستند از این سنت الهی، خود را نجات دهند و به خاطر آن جنایت هولناک، به ذلت و خواری در دنیا گرفتار آمدند و هر یک به طریقی قصاص آن کار را پس دادند.^۱

خلیفه بن خیاط در روایتی که سند آن صحیح است از عمران بن حدیر نقل می‌کند که عبدالله بن شقیق به او گفته است که چون اولین ضربه بر پیکر عثمان وارد آمد، اولین قطرات خون او بر مصحف و آیه:

﴿فَسَيَكْفِيكَهُمُ اللَّهُ﴾ البقرة: ۱۳۷

(و خدا تو را بسنده خواهد بود).

چکیده؛ گویند این قطرات خون تا امروز نیز بر آن مصحف است و آن را پاک نکرده‌اند. ابن عساکر نیز از محمد بن سیرین روایت می‌کند: هنگامی که من مشغول طواف بیت بودم ناگاه صدای مردی را شنیدم که دعا می‌کرد و از خدا طلب آمرزش می‌خواست اما پس از لحظاتی می‌گفت: گمان نمی‌برم که او مرا عفو کند؛ این سخن مرا شگفت آمد، پس به او نزدیک شدم و علت این گفتار نادرست را از او جویا شدم، او گفت: من با خدایم پیمان بسته بودم که سیلی‌ای بر صورت عثمان بزنم و چون او به قتل رسید جنازه‌اش را در منزلش بر تختی گذاشتند تا مردم بر او نماز میت گذارند، من نیز به دنبال فرصتی می‌گشتم تا به عهد خود وفا کنم و چون این فرصت فراهم آمد بر جنازه عثمان رفتم و ملحفه را از روی صورت او برداشتم و آنگاه سیلی‌ای بر صورت او زدم، اما خداوند به مجازات این کار دست مرا فلج کرد. ابن سیرین نقل می‌کند: چون به دست او نگاه کردم، دیدم مثل چوب خشک شده بود.^۲ به واقع، اگر آن جنگ‌ها و اختلافاتی را

۱- تحقیق مواقف الصحابة في الفتنة (۴۸۳/۱).

۲- سير الشهداء دروس و عبر، ص ۶۷ تحقیق مواقف الصحابة في الفتنة (۴۸۵/۱).

که تا امروز نیز ادامه داشته‌اند تنها آثار و تبعات این فتنه عظیم باشد، این، خود، بهترین دلیل در محکومیت قتل عثمان رضی الله عنه است.

قاسم بن محمد روایت می‌کند که چند روز پس از شهادت عثمان، علی رضی الله عنه به دو مرد برخورد می‌کند که به همدیگر می‌گفتند با قتل عثمان، تا دنیا دنیاست، امت اسلام به جنگ و اختلاف با هم دچار خواهند شد؛ علی نیز رو به آنان می‌کند و می‌گوید: همین طور است. به خداوند سوگند این امت تا ظهور مسیح نسل اندر نسل به روی هم شمشیر می‌کشند و به جنگ و نزاع با یکدیگر مشغول خواهند بود.^۱

هفتم: مرثیه‌ی اصحاب برای شهادت امیر المؤمنین

فاجعه شهادت امیر المؤمنین عثمان رضی الله عنه همه‌ی اصحاب و مؤمنان راستین و بیدار دل را در غمی جانکاه فرو برد و دل‌های ایشان را مالمال از اندوه و حسرت نمود. در این میان، آنان که چون حسان بن ثابت رضی الله عنه و کعب بن مالک رضی الله عنه دستی در شعر و ادبیات داشتند به ذکر مناقب و فضایل این راد مرد تاریخ اسلام پرداخته و در ملامت و سرزنش قاتلان ناجوانمرد او شعرها سرودند.^۲

* از حسان بن ثابت رضی الله عنه است که می‌گوید:^۳

أ ترکتم غزو الدروب وراءکم	وغزوتموننا عند قبر محمد
فلبئس هدی المسلمین هدیتهم	ولبئس امر الفاجر المتعمد
ان تقدموا نجعل قری سرواتکم	حول المدینة کل لین مذود
او تدبروا فلبئس ماسافرتم	و لمثل امر امیر کم لم یرشد
وکان اصحاب النبی عشیة	بدن تذیح عند باب المسجد
ابکی ابا عمرو لحسن بلائنه	امسی مقیما فی بقیع الغرقد

([ای ناکسان روزگار] آیا نبرد با دشمنان اسلام را رها کردید و در کنار قبر محمد [رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم] بر ما می‌تازید. حقا که ارمغانی بس زشت را به مسلمین دادید؛ چرا که از رهبران فاسد و منحرفی اطاعت کردید. [اما بدانید] اگر به مدینه باز آید با شمشیرهایی تیز

۱- تحقیق مواقف الصحابة فی الفتنة (۴۸۵/۱).

۲- سر الشهداء دروس و عبر، ص ۶۲.

۳- تاریخ الطبری (۴۴۵/۵).

و بران از شما استقبال خواهیم نمود و اگر پا به فرار بگذارید خواهید فهمید که این [ذلت فرار] به خاطر اطاعت از رهبران گمراهان بود. [خداوندا!] یاران [با وفای] رسول خدا صلی الله علیه و آله را در جلوی در مسجدش، چونان شتران، می کشند. [خداوندا!] بر ابا عمرو (کنیه عثمان) باید گریست. آن مرد [بزرگی] بود که در آن آزمایش سربلند بیرون آمد و سرانجام در قبرستان بقیع، آرام گرفت).

* نیز از اوست که گفت:

یُدُّالله فی ذلک الادیم المقدد	ماذا اردتم من اخى الدين بارکت
و جنتم بأمر جابر غیر مهتد	قتلتم ولی الله فی جوف داره
و اوفیتم بالعهد عهد محمد	فهلأ رعیتم ذمة الله بینکم
و اوفاکم عهداً لدی کل مشهد	ألم یک فیکم ذا بلاء و مصدق
علی قتل عثمان الرشید المسدد	فلا ظفرت أیمان قوم تبایعوا

(چرا [عثمان] این مرد دین را کشتید که به حقیقت، برکت خداوند بر زمین بود، چرا آن مرد مؤمن و خدا ترس را تنها به خاطر امیال مردمانی ستمکار و گمراه، در خانه اش به قتل رساندید. بدانید که با این جنایت پیمان خود با خدا و رسولش را شکستید و به آن پشت نمودید. شما خون مردی را بر زمین ریختید که از آزمایشات بسیاری سربلند بیرون آمده بود و در هر شرایطی به عهده و پیمان خود [با خدا و رسولش] پایبند بود. خداوند ناپود کند آن مردمان [ستم کاری] را که بر سر کشتن عثمان، آن خلیفه ره یافته و با ایمان، با هم پیمانی [شوم] بستند).

• باز حسان در رثای عثمان رضی الله عنه چنین گفته است:

فلیأت مأسدة فی دار عثمانا	من سره الموت صرفا لا مزاج له
قبل المغاطم بیض زان ابدانا	مستشعری حلق الماذی قد شفعت
قد ینفع الصبر فی المکروه احیانا	صبرا فدی لکم امی و ما ولدت
و بالامیر و بالاخوان اخوانا	فقد رضینا بأهل الشام نافرة
مادمت حیا و ما سمیت حسانا	ینی لمنهم و إن غابوا و ان شهدوا
الله اکبر یا ثارات عثمانا	لتسمعی و شیکا فی دیارهم

هر آن کس را که دوست دارد [شجاعانه] و یا مرگی افتخارآمیز بمیرد به خانه عثمان آید که [با وجود مدافعان] چون بیشه شیران بی‌باک شده است. این [مدافعان] شمشیرها به دست گرفته‌اند و تن خویش را به سلاح رزم بیاراسته‌اند. مدافعان عثمان صبور باشید و استقامت کنید که صبر در بلایا و مصائب، به کار آید. امیدمان [پس از خدا] سپاهیان و امیر [شجاع] شام است که برادروار به جانب ما در حرکتند. چه شامیان به موقع برسند و چه نتوانند خود را سر وقت به این‌جا رسانند، در هر حال تا زمانی که زنده‌ام خود را عضو این مردمان [دلیر] می‌دانم. بدانید که به زودی صدای «الله اکبر» ایشان را که به خونخواهی عثمان می‌آیند، در مدینه طنین‌انداز خواهد شد.

* همچنین از اوست که چنین گفته است:

باب صریع و باب محرق خرب	إن تمس دار ابن اروی منه خاویة
فیها و یهوی إلیها الذکر و الحسب	فقد یصادف باغی الخیر حاجته
لا یستوی الصدق عندالله و الکذب	یا أیها الناس أبدوأ ذات أنفسکم
بغرة عُصب من خلفها عصب	قوموا بحق ملیک الناس تعترفوا
مستلثا قدبدا فی وجهه الغضب	فیهم حبیب شها بالموت یقدمهم

(خانه پسر اروی (نام مادر عثمان) را ویران و بدون سکنه می‌بینم، یک دروازه ی آن افتاده است و دیگری سوخته و خراب شده. این خانه، جایی بود که در آن‌جا هر نیازمندی به خواسته خود می‌رسید. خانه‌ای بود که ایمان سرتاسر آن را فراگرفته و اصالت و افتخار از سر روی آن می‌بارید. ای مردمان [عصیان‌گر] درون [ناپاک] خود را به همگان بنامیید، هر چند که خداوند حق و باطل را ولو پنهان باشند، خوب می‌داند. [ای مردمان با ایمان] بپاخیزید و همگام با سپاهیان [حق] که پیشاپیش آنان، [دلیر مردی] چون حبیب [بن مسلمه] است، انتقام آن امیرالمؤمنین مظلوم را [از ناکسان] بگیرید).

* همچنین از کعب بن مالک رضی الله عنه است که می‌گوید:

هد الجبال فانغضت برجوف	ویح لأمر قد أتانی رائع
والشمس بازغة له بکسوف	قتل الإمام له النجوم خواضع

بالنّش فوق عواتق و كتوف	يالهدف نفسى إذ تولوا غدوة
ماذا اجن ضريحه المستوف	و لوا و دلوا فى الضريح اخاهم
سبقت له فى الناس او معروف	من نائل او سؤدد و حمالة
امسى بمنزله الضياع يطوف	كم من يتيم كان يجبر عظمه
كادت و ايقن بعدها بحتوف	فرجتها عنه برحمك بعد ما
حتى سمعت برنة التلهيف	مازال يقبلهم و يراب ظلمهم
متفرقين قد اجمعوا بحفوف	امسى مقيما بالبقيع و أصبحوا
عثمان صهر فى البلاد غفيف	النار موعدهم بقتل إمامهم
و الخير فيه مبين معروف	جمع الحمالة بعد حلم راجح
مادمت حيا فى البلاد تطوف	يا كعب لا تنفك تبكى هالكاً

((خداوندا!)) قتل امام و پیشوایی که ستارگان و خورشید درخشان در برابر [نور ایمان و علو درجه] او هیچ بودند مصیبتی بس عظیم بود تا بدان حد که [از شدت غم] گویا کوه‌ها نیز به رعشه افتادند. [خداوندا!] آن روز را هرگز از یاد نمی‌برم که آن مرد و برادر خویش را بر شانه‌های خود به آرامگاهش بردند و این انسان بزرگ را در آن آرامگاه سکنی دادند. او همان مردی بود که در کمک و احسان به مردم و کرم و بزرگی، از همگان بیشتر بود. چه بسیار یتیمان را که نوازش نمود و آنان را از میان خرابه‌ها نزد خود پناه داد و به دردها و رنج‌هایشان گوش داد و آن‌گاه دست ایشان را می‌گرفت و دست نوازش بر سرشان می‌کشید. اما همین مرد، آن‌گاه که به دست مردمان [گمراهی] شهید شد، خود در بقیع، تنها، آرמיד. آن مردمان بدانند که به خاطر این جنایت و کشتن پیشوا و رهبر امت، سرانجامی جز دوزخ در انتظارشان نخواهد بود. صبر و استقامت و آرامش و گذشت را با هم در خود یکجا داشت و هیچ کس نیز نمی‌تواند فضایل و خوبی‌های او را انکار کند. ای کعب! تا آن زمانی که زنده‌ای بر مرگ این [خلیفه] مظلوم گریه کن و اشک بریز).

* نیز از او است که گفته:

فكفّ يديه ثم اغلق بابيه و ايقن ان الله ليس بغافل

و قال لأهل الدار لا تقتلوهم
عفا الله عن كل امرئ لم يقاتل
فكيف رأيت الله صب عليهم
العداوة و البغضاء بعد التواصل
و كيف رأيت الخير أدبر بعده
عن الناس ادبار النعام الجوافل

([عثمان] در برابر آنان دست به شمشیر نبرد، چرا که یقین داشت خداوند از حال او و حقانیت او آگاه است. نیز به یارانش امر کرد که با شورشیان پیکار نکنند. که چون به امر او عمل کنند، خداوند ایشان را مورد عفو و رحمت خویش قرار خواهد داد. حال می‌بینم که پس از کشتن او خداوند یگانه، بذر عداوت و کینه را در میان امت کاشته است و خیر و برکت را پس از آن دوران خوش، از ایشان باز گرفته است).

* همچنین شاعری ملقب به «راعی الابل» در رثای عثمان رضی اللہ عنہ چنین گفته است^۱:

عشية يدخلون بغير إذن
علی متوکل اوفی و طابا
خلیل محمد وزیر صدق
و رابع خیر من وطىء الترابا

(در شبانگاه، ناگهان و بدون اذن بر مردی هجوم می‌برند که تنها بر خدا توکل داشت و تا زنده بود به عهد و پیمانش با خدا و رسولش پایبند ماند و خود را از گناه پاک نگه داشت. آنان مردی را کشتند که دوست محمد بود و وزیر و مشاور ابوبکر صدیق و پس از رسول خدا صلی اللہ علیہ و آله و سلم و ابوبکر و عمر، بهترین انسان روی زمین بود).

چکیده کتاب

- ۱- عثمان رضی الله عنه در عهد جاهلیت نیز از بزرگان قریش بود و به دلیل منزلت والا، ثروت، شرم و حیای بسیار و گفتار نیک و رفتار شایسته، بسیار مورد محبت و احترام مردمان قرار داشت؛ خود او گفته است که در جاهلیت، نه در برابر هیچ بتی سر بر خاک نهاد، نه مرتکب فحشایی شد و نه لب به شراب زد.
- ۲- سی و چهار سال از عمرش می گذشت که با دعوت ابوبکر صدیق رضی الله عنه و بدون تأمل و درنگی به اسلام ایمان آورد و به این ترتیب، افتخار آن را یافت که جزو «سابقین اولین» باشد.
- ۳- با اسلام آوردن عثمان، پیوندی محکم و ناگسستنی میان او و دیگر برادران و خواهران مسلمانش به وجود آمد تا آن جا که رسول خدا صلی الله علیه و آله رقیه، دختر بزرگوار خویش، را به عقد او درآورد.
- ۴- همه اقوام و ملل باید سنت آزمایش الهی را بگذرانند و صحابه بزرگوار رضی الله عنهم نیز از این قانون مستثنی نبودند. آنان در راه اقامه دین حق، رنجها و سختی‌هایی را به جان خریدند که کوه‌های سر به فلک کشیده نیز توان تحمل آنها را نداشتند. این مردان و زنان با ایمان و مخلص در این راه طاقت فرسا از جان و مال خویش دست شستند و برای اعتلای لوای اسلام از هیچ کوششی فروگذار نبودند. در این راه هیچ یک از آنان از آن رنجها و مصائب مستثنی نبودند و همه اعم از فقرا و ثروتمندانی چون عثمان بن عفان که عمویش، حکم بن ابی العاص، او را به خاطر دین جدیدش شکنجه می داد، رنجهای بسیار بردند.
- ۵- عثمان از همان زمانی که به اسلام ایمان آورد در کنار رسول خدا صلی الله علیه و آله و همراه و همگام او بود و جز هنگام هجرت و یا زمانی که دستور می یافت مأموریتی را به انجام رساند، هرگز حضرت رسول صلی الله علیه و آله را تنها نگذاشت.

- ۶- عثمان از همان روزهای نخستین ظهور اسلام، ارتباط دائم و تنگاتنگی با رسول خدا ﷺ و دیگر بزرگان صحابه داشت و این باعث شد که او در جریان روند رو به رشد تأسیس و تحکیم پایه‌ها و ارکان شریعت اسلام قرار داشته باشد.
- ۷- عثمان همچون دیگر صحابه بزرگوار ﷺ از همان چشمه نبوت پرورش و تزکیه و سیراب شد و در مکتب رسول خدا ﷺ و در محضر خود ایشان تربیت یافت.
- ۸- همانطور که بیان شد عثمان از همان بدو اسلام آوردن، همراه و همگام پیامبر خدا ﷺ بود و در همه‌ی شرایط و لحظات حساس، چه در مکه و چه در مدینه، در کنار رسول خدا ﷺ حضوری فعال داشت و این باعث آن شد که در مدرسه رسول خدا ﷺ پرورش یابد که خود، مهمترین عامل در شکوفا شدن استعدادها و توانمندی‌های او و پرورش و تزکیه کم نظیر شخصیت او بود.
- ۹- بر خلاف اتهامات منحرفان و گمراهان، عثمان تنها به این دلیل در جنگ بدر حضور نیافت که به امر خود رسول خدا ﷺ و وظیفه داشت از رقیه، دختر بزرگوار رسول خدا ﷺ، که در بستر بیماری بود مراقبت به عمل آورد. در واقع، او چون دیگر صحابه می‌دانست فضل و اجر حضور در این جنگ، نزد خدا و رسولش ﷺ تا چه میزان است و به همین دلیل، او نیز همراه سپاه اسلام به راه افتاد اما بنا به دستور رسول خدا ﷺ به مدینه بازگشت تا از دختر رسول خدا ﷺ مراقبت کند. مهمترین دلیل این ادعا آن است که چون رسول خدا ﷺ به مدینه بازگشت عثمان را در ثواب و غنائم آن جنگ سرنوشت ساز سهیم نمود.
- ۱۰- در جریان صلح حدیبیه، عثمان از چند جنبه نسبت به دیگر صحابه فضیلت یافت: نخست آن که چون از طرف رسول خدا ﷺ به مکه رفت رسول خدا ﷺ هنگام بیعت با صحابه، به جای دست عثمان با دست خویش بیعت نمود. دوم آن که او مأموریت یافت تا پیغام رسول خدا را به مسلمانان حاضر در مکه برساند. از طرف دیگر، نبی اکرم ﷺ اعلام نمودند که عثمان هرگز بدون رضایت رسول خدا ﷺ طواف نخواهد کرد و تنها آن هنگام که رسول خدا ﷺ حج را بجای آورد عثمان نیز آن فریضه را انجام می‌دهد.

- ۱۱- رسول خدا ﷺ، شفاعت عثمان در مورد عبدالله بن سعد بن ابی سرح را پذیرفت و او را مورد بخشایش خود قرار دادند.
- ۱۲- بعد از وفات رقیه، دختر رسول خدا ﷺ، آن حضرت ام کلثوم، دختر دیگرشان را به عقد عثمان در آوردند.
- ۱۳- از مهمترین اقدامات اقتصادی عثمان می‌توان خرید چاه «رومه» به قیمت بیست هزار درهم و وقف آن برای استفاده همگان، توسعه مسجد النبی و پرداخت هزینه‌های تجهیز سپاه تبوک را نام برد.
- ۱۴- احادیث معتبر بسیاری در بیان فضیلت عثمان به دست ما رسیده است که از مقام و منزلت او نزد خدا و رسولش ﷺ خبر می‌دهد. نیز مسلم است که رسول خدا ﷺ وقوع آن فتنه بزرگ را به او خبر داده و او را از حوادث آن مطلع نموده بود.
- ۱۵- عثمان جزو صحابه‌ای بود که هم در دوران رسول خدا ﷺ و هم در دوران خلافت ابوبکر و عمر از رجال مهم و صاحب نظر به حساب می‌آمد تا آن‌جا که در بیشتر مسایل مهم، رأی و نظر او را جویا می‌شدند. نقل است که او در عهد ابوبکر به دلیل عطوفت و ملایمت بسیار پس از عمر که به سختگیر و قاطع بودن شهرت داشت، از اعتبار و نفوذ بسیاری برخوردار بود به نحوی که اگر عمر را وزیر ابوبکر می‌گفتند، عثمان را معتمد و صاحب سرّ ابوبکر و کاتب اول او می‌دانستند.
- ۱۶- عثمان همچنین در دوران خلافت عمر نیز از اعتبار خاصی نزد خلیفه برخوردار بود به نحوی که مردمان چون می‌خواستند مسأله مهمی را نزد عمر مطرح کنند. نخست عثمان یا عبدالرحمن بن عوف را پیشقدم می‌نمودند. این اعتبار تا بدانجا بود که دیگر مسلمانان، عثمان را «ردیف» می‌خواندند. در لغت، ردیف به فردی گفته می‌شود که پشت سر سوارکار بر مرکب می‌نشیند و عرب، هر آن‌که را که بعد از رؤسا از اعتبار و نفوذ بسیاری برخوردار بود و به تعبیر امروز، مرد شماره

دوم محسوب می‌شد، ردیف می‌گفتند. آن‌گاه چون از طریق آن دو به هدفشان نمی‌رسیدند عباس، عموی پیامبر خدا ﷺ، را نزد عمر می‌فرستادند.

۱۷- در جریان مذاکرات شورای خلافت، از مهمترین اقدامات عبدالرحمن بن عوف این بود که خود را از رقابت بر سر منصب خلافت کنار کشید و سپس با مشورت و نظر دیگر اعضای شورا، عثمان را به این مقام برگزید و توانست به بهترین شکل ممکن، اجماع امت را در این ارتباط فراهم آورد.

۱۸- در ارتباط با مذاکرات شورای خلافت، روایات جعلی‌ای وجود دارند که بدون شک، ساخته و پرداخته توهمات رافضیان کینه‌توز هستند. متأسفانه هم خاورشناسان و هم نویسندگان و تاریخ‌نویسان معاصر نیز، این روایات باطل و دروغین را که هم از نظر سند و هم از نظر متن ضعیف و متزلزل می‌باشند، پایه و اساس مطالعات و پژوهش‌های خود قرار داده‌اند.

۱۹- بنا به دلایل متعدد، بعد از شهادت عمر رضی الله عنه، عثمان رضی الله عنه لایق‌ترین افراد برای امر خلافت بود. تمام صحابه و آنان که از راه و روش ایشان تبعیت می‌کنند بر این نکته، اتفاق نظر دارند.

۲۰- چون عثمان، به خلافت رسید، خطیبی از جانب او برخاست و به مردم اعلام نمود که عثمان در حکومت خویش، براساس قرآن، سنت و راه و روش ابوبکر و عمر حکم می‌راند. جز در موارد اجرای حدود، صبر و گذشت و عطوفت و حکمت را اساس رفتار و کردار خویش قرار می‌داد؛ سپس خود او برخاست و در لابه‌لای سخنانش، مردم را از گرایش به دنیا و شیفته آن شدن بر حذر داشت تا مبادا بر سر جیفه آن، دچار رقابت ناسالم و بغض و حسد و نفرت نسبت به یکدیگر شوند که آن‌گاه اتحاد خویش را از دست می‌دهند و قدرت و هیبتشان از میان می‌رود.

۲۱- داشتن صفات و خصوصیتی چون، ایمان، علم، قدرت هدایت و مدیریت، صبر و آرامش، گذشت، ملایمت، سخاوت، تواضع، شرم و حیا، عفت، کرم و مروت، شجاعت، خردمندی و دوراندیش بودن، عدالت، عابد و زاهد و شاکر بودن، خوف خدا را در دل داشتن، نظارت دائم بر اوضاع و احوال مردم و انتصاب افراد

لایق و توانا در مناصب مختلف، این امتیاز را به عثمان می‌داد که رهبر و پیشوایی توانا و کارآمد باشد.

۲۲- شناخت ویژگی‌ها و خصوصیات منحصر به فرد هر یک از خلفای راشدین، این امکان را به مسلمانان می‌دهد تا در میان خود، بهترین و شایسته‌ترین رهبران را انتخاب کنند.

۲۳- سیاست‌های مالی و اقتصادی عثمان بر این اصول استوار بود: اجرا نمودن سیاست‌های کلی اسلام در زمینه پول و اقتصاد، تعیین آن مقدار از مالیات و خراجی که لطمه‌ای بر مردم نزند، گرفتن حق و حقوق بیت‌المال از مردم، گرفتن خراج و جزیه‌ای که بر اهل ذمه واجب است، اعطای حق و حقوق مردم از بیت‌المال، کارگزاران امور مالیاتی باید امانت‌دار و وفادار باشند و ریشه کن کردن هر نوع انحرافی که بر اثر رفاه و ثروت در میان مردم پدید می‌آید.

۲۴- هزینه‌های دولت عثمان نیز عبارت بودند از: پرداخت حقوق و پاداش والیان و سربازان، تأمین بودجه حج، بازسازی و گسترش مسجد النبی و مسجد الحرام، تأسیس اولین ناوگان دریایی سپاه اسلام، انتقال بندر حجاز از شعبیه به جده، حفر چاه‌های متعدد برای ساکنان شهرها و روستاها و مسافران، تعیین حقوقی برای مؤذنان و بسیاری موارد دیگر.

۲۵- در جریان شورش معترضان، آنان براساس شایعات و اکاذیب سبّیان، عثمان را متهم نمودند که او دست به اسراف و تبذیر اموال بیت‌المال می‌زند و آن‌ها را در اختیار خویشان و نزدیکان خود قرار می‌دهد. بعدها رافضیان این دروغ‌ها را در قالب روایات بی‌پایه و اساس به نسل‌های بعد منتقل کردند و امروز می‌بینیم که محققان و نویسندگان آن‌ها را به چشم حقایق نگریسته و پژوهش‌های خود را براساس آن‌ها تدوین می‌کنند.

۲۶- دوران خلافت عثمان در امتداد عصر خلفای راشدین از ابوبکر تا علی علیه السلام است که به دلیل نزدیک بودن به دوران رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و ارتباط تنگاتنگ با آن عهد و

اجرای کامل و دقیق سنت رسول الله، از اهمیت خاصی نزد مسلمانان برخوردار است.

۲۷- مهمترین برنامه‌های نظامی عهد عثمان رضی الله عنه را می‌توان این موارد دانست: سرکوب شورش ایرانیان و رومیان بر ضد حکومت اسلامی و بازگرداندن آرامش و امنیت به آن سرزمین‌ها، ادامه روند فتوحات تا از این طریق بتوان حملات مکرر دشمنان اسلام را خنثی نمود، تأسیس پایگاه‌ها و مراکز نظامی مهم و ثابتی که مسلمانان از طریق آن‌ها بتوانند از مرزهای حکومت اسلامی محافظت و پاسداری نمایند و تشکیل نیروی دریایی تا بتواند نیازهای نظامی سپاه اسلام را تأمین کند.

۲۸- پادگان‌ها و مراکز نظامی در این عهد، همان مراکز ولایات بودند که مسئولیت محافظت از مرزها را برعهده داشتند. این مراکز عبارت بودند از کوفه و بصره در عراق، دمشق در شام و فسطاط در مصر که همه‌ی این شهر، موظف بودند شرایط و امکانات دفاع از قلمرو اسلامی و استمرار روند فتوحات و نشر و گسترش اسلام به دیگر مناطق را تأمین نمایند.

۲۹- از مشهورترین سرداران جنگ‌های فتوحات عهد عثمان، می‌توان، حیب بن مسلمه، احنف بن قیس، سلمان بن ربیع و عبدالرحمن بن ربیع را نام برد.

۳۰- نبرد بزرگ و سرنوشت ساز «ذات الصواری» از بزرگترین مظاهر و جلوه‌های پیروزی حق بر باطل و برتری ایمان راستین و خلل ناپذیر بر قرن‌ها تجربه و انبوه امکانات و نفرات، مجرب و ورزیده سپاه روم بود که چندین قرن، تجربه جنگ‌های عظیم دریایی را پشت سر داشتند و در مقابل ایشان، مسلمانانی قرار داشتند که تنها چند سالی بیش نبود که با این نوع جنگ آشنا شده بودند.

۳۱- مهمترین درس‌ها و عبرت‌هایی که مسلمانان در جریان فتوحات عهد عثمان به دست آوردند عبارت بودند از: تحقق وعده خداوند به مؤمنان بر نصرت ایشان در برابر کفار و مشرکان قدرتمند، پیشرفت در فنون و تاکتیک‌های جنگ و سیاست، قدم گذاشتن بر پهنه دریاها، لزوم به دست آوردن اطلاعات اوضاع و

شرایط سپاهیان دشمن و شناخت اهمیت و نقش حفظ وحدت کلمه در مواجهه با دشمنان.

۳۲- از جریان تدوین مصحف واحد در عهد عثمان رضی الله عنه می توان میزان فهم و درک صحابه رضی الله عنهم را از آیاتی که مؤمنان را از تفرقه و اختلاف بر حذر می دارد، دریافت. به خاطر فهم درست و عمیق صحابی ای چون حذیفه بن یمان بود که چون اختلافات به وجود آمده بر سر نحوه قرائت قرآن را در میان عراقیان و شامیان دید، بلافاصله خود را به مدینه و نزد عثمان رسانید و خطر این جریان را به او گوشزد نمود و عثمان نیز بنابر همان شناخت عمیق از قرآن، با تدوین مصحفی واحد، در این فتنه را برای همیشه بست.

۳۳- فراهم نمودن مقدمات وحدت میان امت اسلام از بزرگترین جهادهاست و این مسأله، گامی بسیار مهم در احیای عزت و کرامت مسلمانان و حاکم گردانیدن شریعت خداوند می باشد. این مهم را می توان به وضوح در رفتار و کردار خلفای راشدین، به خصوص، آن هنگام که عثمان، جهت حفظ وحدت میان مسلمانان، اقدام به تدوین مصحفی واحد نمود، مشاهده کرد.

۳۴- مهمترین سرزمین های عهد عثمان رضی الله عنه عبارت بودند از: مکه، مدینه، بحرین، یمامه، یمن، حضرموت، شام، ارمنستان، مصر، بصره و کوفه.

۳۵- از مهمترین روش های عثمان رضی الله عنه برای مطلع شدن از شیوه حکومت و عملکرد والیان و کارگزاران خود می توان این موارد را نام برد: گفتگو با حجاجی که در موسم حج، از مناطق مختلف به حجاز می آمدند، گفتگو با مسافران و بازرگانانی که از دیگر ولایات و سرزمین ها به مدینه وارد می شدند، اعزام بازرسانی معتمد به ولایات، احضار خود والیان و کارگزاران و صحبت با خود ایشان و ...

۳۶- حقوقی که مردم و خلفا در عهد خلفای راشدین در قبال والیان، موظف به رعایت آن ها بودند، عبارتند از: اطاعت از والیان تا آن هنگام که ایشان در چارچوب شریعت حکم رانند، انجام امر به معروف و نهی از منکر نسبت به ایشان، رساندن اطلاعات درست و مهم در مورد دشمنان به والیان، حفظ احترام و

کرامت ایشان در همه‌ی احوال ولو از مقام خود عزل شوند و پرداخت بموقع حقوق و تأمین نیازهای ایشان.

۳۷- وظایفی که والیان در این عهد در قبال خلفا و امت، موظف به رعایت آن‌ها بودند عبارتند از: اقامه و اجرای دستورات شریعت، حفظ امنیت و جان و مال و نوامیس مردم، جهاد در راه خدا، تلاش در جهت تأمین مایحتاج مردم، تعیین و انتصاب کارگزاران و کارمندان امین و درستکار، حفظ حقوق اهل ذمه، مشورت با بزرگان و فرزنانگان جامعه، اهتمام در جهت عمران و آبادانی قلمرو خویش و عنایت داشتن به مسایل اجتماعی و فرهنگی مردم.

۳۸- عثمان، خلیفه‌ای است ره‌یافته که چون دیگر صحابه، لیاقت اقتدا نمودن به او را دارد. بنابراین اقدامات او، سنتی است حسنه که می‌توان از آن‌ها تبعیت نمود و بدان‌ها اقتدا کرد همانطور که عمر، بنا به دلایلی خاص، خویشان و نزدیکان خود را از حکومت دور نگه داشت، بر خلاف او، عثمان، آن خویشان و نزدیکان خود را که توان و لیاقت منصبی را داشتند به کار می‌گماشت تا بتواند بهترین نتایج را از این اقدام، به نفع اسلام و مسلمین به دست آورد. بنابراین اوصاف، تمام حرف و حدیث‌هایی که به ناحق در مورد او و روابطش با خویشان و نزدیکان خود داشت نادرست و ناعادلانه است و باید دانست تمام اقدامات او در چارچوب شریعت و قابل پذیرفتن می‌باشند.

۳۹- تمام خویشان و نزدیکان عثمان که او آنان را در مناصب مختلف به کار گماشت، همه از توان و لیاقت لازم جهت انجام وظایف خود برخوردار بودند و براساس همین توانایی‌ها و شایستگی‌ها بود که توانستند قلمروهای تحت امر خویش را به نحو احسن اداره کنند، سرزمین‌های بسیاری را فتح و به قلمرو اسلامی ضمیمه نمایند، عدل و احساس را در میان مردمان تحت حکومت خویش بگسترانند. از طرف دیگر، برخی از آنان در عهد ابوبکر رضی الله عنه و عمر رضی الله عنه نیز مقامات و مناصب مهمی داشته و مأموریت‌های متعددی به ایشان محول شده بود.

۴۰- هر آن که بدون هیچ نوع غرض یا کینه‌ای، به مطالعه عمیق و ژرف تاریخ اسلام و سیره بزرگان این امت که در طول دوران خلفای راشدین و بالخصوص عهد عثمان بن عفان، خدمات بسیاری را در راستای توسعه قلمرو اسلامی، نشر و گسترش و مدیریت کم نظیری که در آن شرایط، از خود به نمایش گذاشتند، بدون شک، دچار فخر و مباهات نسبت به این تاریخ و این مردان بزرگ می‌شود.

۴۱- متأسفانه، شخصیتی چونان عثمان، هیچ‌گاه از شر اتهامات و اکاذیبی که محققان و نویسندگان، ناعادلانه و غیر منصفانه، آن‌ها را براساس روایات ضعیف رافضیان در آثار خویش به این شخصیت منتسب کرده در امان نبوده است. نویسندگانی چون طه حسین در کتاب «الفتنة الكبرى»، راضی عبدالرحیم در کتاب «النظم الاسلامیه»، محمد الریس در کتاب «النظریات السیاسیه»، علی حسین خربوطلی در کتاب «الاسلام و الخلافه»، ابو الاعلی المودودی در کتاب «الملک و الخلافه» و سید قطب در کتاب «العدالة الاجتماعیه» چنین رفتار کرده‌اند و احکامی غیر مسئولانه و ناعادلانه را در مورد این شخصیت بواقع مظلوم صادر کرده‌اند و او را به باد افترا و انتقادات شدید گرفته‌اند.

۴۲- براساس اسناد و مدارک معتبر تاریخی و حدیثی، عثمان هرگز اقدام به تبعید ابوذر ننمود بلکه این خود ابوذر بود که در آن شرایط حساس، مصلحت را در این دید که از مدینه خارج شود و در اطراف آن سکنی گزیند و به همین دلیل، از عثمان اذن خواست تا چنین کند و عثمان نیز در همین راستا چنین اجازه‌ای به او داد. اما باز در این مورد نیز، دشمنان عثمان، دست به شیطنت زدند و چنان وانمود کرده‌اند که این عثمان بود که ابوذر را تبعید نمود.

۴۳- بدون شک، ابوذر به هیچ عنوان، تحت تأثیر افکار و عقاید عبدالله بن سبأ قرار نگرفت و به هیچ نحوی از انحاء در جریانات فتنه نقش نداشت تا سرانجام در منطقه ربذه دار فانی را وداع گفت و به جانب دوست شتافت.

۴۴- مهمترین دلایل و علل بروز فتنه را می‌توان در موارد ذیل گفت: رفاه و ثروت موجود در جامعه آن روز، تغییر و تحول اجتماعی در عهد عثمان، به خلافت رسیدن عثمان با آن خصوصیات منحصر به فرد بعد از خلافت بی‌نظیر عمر بن خطاب، خارج شدن بزرگان صحابه از مدینه و متفرق شدن ایشان در بلاد مختلف [که طبیعتاً این مجال را به دیگران می‌داد تا در پایتخت دولت، جولان دهند]، گسترش مجدد تعصبات عصر جاهلیت، توقف روند فتوحات [که قاعدتاً بی‌یکار شدن آن خیل عظیم سربازان و کاهش غنایم را در پی داشت]، رواج فهم نادرستی از ورع و زهد در جامعه، جاه طلبی‌ها و آزمندی‌های جاه‌طلبان و آزمندان، توطئه دشمنان و کینه‌توزان اسلام، نقشه‌های دقیق و حساب شده دشمنان و منافقان جهت تضعیف پایه‌های حکومت و به کار گرفتن شیوه‌ها و تاکتیک‌های متعدد که بتوان از طریق آن‌ها مردم را بر ضد حکومت تهییج و تحریک نمود و وجود مرد مکار و شیطان صفتی چون عبدالله بن سبا در بطن حوادث فتنه.

۴۵- اولین جرقه‌های فتنه در کوفه زده شد اما پس از تبعید سران این فتنه به شام و سپس به منطقه جزیره و نزد مردی قاطع چون عبدالرحمن بن خالد بن ولید، اوضاع، به طور موقت، آرام شد اما با مکاتبه یزید بن قیس، از سران فتنه، با تبعیدیان، آنان به کوفه گریخته و علناً فتنه را آغاز کردند.

۴۶- سیاست عثمان در مواجهه با جریان فتنه براساس صبر و آرامش و گذشت استوار بود، او بر همین اساس، این شیوه‌ها را در جهت حل و فصل این ماجرا در پیش گرفت: اعزام هیأت‌های تحقیق و تفحص به ولایت مختلف، ارسال نامه‌هایی متعدد به همه‌ی ولایات، که به مثابه بیانیه از جانب خلیفه به امت بود، مشورت با والیان، گفتگو با معترضان و پاسخ به انتقادات آنان و نیز تأمین تعدادی از خواسته‌ها و مطالبات ایشان.

۴۷- با دقت در نحوه برخورد عثمان با آن فتنه، می‌توان درس‌هایی از آن آموخت تا در مواقع بروز چنین جریاناتی، آن‌ها را به کار بست. مهترین این نکات، عبارتند

از: استقامت، رعایت عدالت، حفظ آرامش و متانت، تلاش در جهت حفظ وحدت کلمه، اجتناب از تبلیغات و به راه انداختن جار و جنجال، مشورت با بزرگان و فرزندگان خدا ترس و با ایمان، رجوع به احادیثی که در مورد فتنه‌ها هستند.

۴۸- مهمترین دلایلی که عثمان را واداشت تا مانع شود صحابه و مردم مدینه و دیگر بلاد به جنگ و نبرد با معترضان بشتابند، عبارتند از: عمل به وصیتی که رسول خدا ﷺ او را به رعایت آن سفارش فرموده بود که نزد عثمان، چون پیمانی بود میان او و رسول خدا ﷺ که می‌بایست تا پای جان نیز به آن پایبند باشد، عثمان نمی‌خواست اولین حاکمی باشد که در میان امت رسول الله ﷺ جنگ و خونریزی به راه می‌اندازد، او خوب می‌دانست که معترضان، تنها او را می‌خواهند و قصد دارند او را از میان ببرند و به همین دلیل، جائر نمی‌دید که جان دیگر مسلمانان را فدای جان خویش گرداند، عثمان یقین داشت که براساس حدیث رسول خدا ﷺ که او را به خاطر صبر و استقامت در برابر مصیبتی که به آن دچار می‌شود، به بهشت بشارت داده بود، او در آن ماجرا کشته خواهد شد و او همان خلیفه‌ای است که به خاطر دفاع از حق، جان خویش را از دست می‌دهد، و عمل به نظر و نصیحت عبدالله بن سلام که به او گفته بود که با معترضان درگیر مشو که صبر و استقامت تو بهترین حجت و برهان در رد ادعاهای دروغین ایشان است.

هر چند روایات، نام قاتل عثمان را ذکر نکرده‌اند اما می‌دانیم که او مردی بود که از مصری آمده بود. نکته مهم دیگر این است که محمد بن ابی‌بکر صدیق، به هیچ عنوان، در قتل عثمان، نقش نداشت و همه‌ی روایاتی که چنین مطلبی را بیان می‌کنند، ضعیف و مخالف با روایات صحیح و مستندی هستند که بر تبرئه او در این جریان تأکید می‌کنند.

۴۹- طبق روایات معتبر و مستند، هیچ یک از صحابه در قتل عثمان، نقشی نداشتند و همه‌ی ایشان از این جنایت مبرا می‌باشند و به هیچ عنوان، مردم را علیه او تحریک نمودند.

۵۰- عثمان رضی الله عنه مردی هوشیار و روشن ضمیر بود و به همین دلیل، توانست با شجاعتی کم‌نظیر و اتخاذ سیاستی مناسب، توطئه‌های شورشیان را نقش بر آب و خود آنان را نزد مسلمانان رسوا کند. او چون نمی‌خواست اولین فردی باشد که آتش جنگ را میان امت شعله‌ور سازد، تصمیم گرفت با ایثار جان خود، کیان امت را از چنان مهلکه‌ای نجات بخشد.

۵۱- فتنه قتل عثمان رضی الله عنه، حادثه‌ای بود که تأثیرات بزرگ و دامنه‌داری را در میان امت به جای گذاشت، پس از این فاجعه، فتنه‌ها و جنگ‌های متعدد دیگری روی دادند که حاصل تمامی آن‌ها، تضعیف ایمان مردم و شیوع وسیع دروغ و نفاق و خیانت در میان ایشان و انحراف از شریعت راستین بود.

۵۲- همانطور که خداوند در قرآن می‌فرماید:

﴿وَتِلْكَ الْقُرَىٰ أَهْلَكْنَاهُمْ لَمَّا ظَلَمُوا وَجَعَلْنَا لِمِيعِهِم مَّوْعِدًا ﴿٥٩﴾﴾ الکهف: ۵۹
 (و اینها شهرها و آبادیهائی است (از عاد و ثمود و قوم لوط و امثال ایشان) که ما (در رساندن عذابشان شتاب نموده‌ایم و بلکه) موعده‌ی برای هلاکشان تعیین کرده‌ایم و زمانی آن‌ها را نابود ساخته‌ایم که ایشان ظلم و ستم پیشه کرده‌اند).
 هر آن کس را که به دیگری ظلم و ستم روا دارد و به ناحق به حقوق او تجاوز کند هم در دنیا و هم در آخرت، عذابی دردناک خواهد بود و چون به سرنوشت رؤسا و رهبران شورشیان و آنکه مستقیماً در قتل عثمان دخالت داشتند می‌نگریم می‌بینیم که خداوند آنان را در دنیایشان ذلیل گردانید و انتقام خون به ناحق ریخته عثمان را از یکا یک آنان گرفت.

۵۳- فاجعه قتل عثمان رضی الله عنه همه‌ی صحابه و دیگر مسلمانان را چنان متأثر و اندوهگین نمود که مدت‌ها نتوانستند آن را از یاد ببرند شده این تأثر و اندوه عمیق خویش را به هر نحوی که شده بازگو می‌کردند. شاعر رسول خدا صلی الله علیه و آله حسان بن ثابت، از

این قاعده مستثنی نبود و با سرودن قطعات سوزناکی در رثای عثمان و هجو قاتلان او در این ماتم و حزن شرکت جست تا همچنان عمق این فاجعه از ورای گذشت قرن‌های بسیار در گوش‌ها طنین انداز باشد.

۵۴- در آخر، خداوند را سپاس می‌گوییم که این توان و فرصت را به من داده تا کتابی در مورد عثمان ذی النورین رضی الله عنه به رشته تحریر در آوردم. اعتراف می‌کنم آنچه را که از مطالب آن، درست است به فضل خداوند نوشته‌ام، و در مورد هر آنچه از مطالب آن به راه اشتباه رفته‌ام از خداوند طلب آمرزش می‌کنم. تنها مرا این کفایت است که در نیت و قصد خود، هدفم این بوده است که برادران و خواهران مسلمانم از آن بهره‌مند شوند. از خوانندگان عزیز خواهشمندم که مرا هنگام دعا و عبادت خویش از یاد نبرند، و از خداوند متعال برای این برادر خود، طلب آمرزش و رحمت کنند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس برادر مسلمان خویش را در نهان و بدور از چشم خود او دعا کند، دعایش مستجاب شود. کتاب را با این آیه از قرآن و چند بیت شعر حکمت‌آمیز به پایان می‌رسانم:

﴿وَالَّذِينَ جَاءُوا مِنْ بَعْدِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ وَلَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًّا لِلَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنَا إِنَّكَ رَءُوفٌ رَحِيمٌ﴾ (الحشر: ۱۰)
 (کسانی که پس از مهاجرین و انصار به دنیا می‌آیند، می‌گویند: پروردگارا! ما را و برادران ما را که در ایمان آوردن بر ما پیشی گرفته‌اند بیامرز. و کینه‌ای نسبت به مؤمنان در دل‌هایمان جای مده، پروردگارا! تو دارای رأفت و رحمت فراوانی هستی).

إن تجد عيبا فسد الخلالا	جل من لا عيب فيه وعلا
اطلب العلم ولا تكسل، فما	أبعد الخير على أهل الكسل
احتفل للفقهِ في الدين ولا	تشتغل عنه بهمال و حوّل
واهجر النوم و حصله فمن	يعرف المطلوب يحقر ما بذل
لا تقل قد ذهب أربابه	كل من سار على الدرب وصل

(اگر [در این کتاب] عیبی را می‌بینی آن را برطرف کن؛ چرا که هیچ کس و هیچ چیزی را نمی‌توان کامل و بدون عیب یافت.

به کسب علم و معرفت پرداز و بدان که خیر و برکت به افراد تنبل نمی‌رسد. در راه فرا گرفتن علوم دین و معارف آن تلاش کن و عمر خویش را صرف جمع کردن مال و به دست آوردن قدرت مگذران، از خواب [غفلت و آرزو] پرهیز و بدان هر آن کس که ارزش هدف خویش را بداند، به آنچه در این راه صرف می‌کند بها نمی‌دهد. مگوی که بزرگان دین رفته‌اند، چرا که هر کس در شاهراه هدایت و دین راستین گام بردارد به سعادت [دنیا و آخرت] می‌رسد).

توضیح مناطق نامبرده در کتاب

- ۱- طبرستان: منطقه‌ای بوده در جنوب دریای خزر و با مرکزیت شهر همدان. نام این منطقه از دو کلمه «طبر» به معنای تبر و «زنان» تشکیل شده است.
- ۲- آذربایجان: این کلمه به معنای سرزمین آتش است و نام منطقه‌ای است در غرب دریای خزر و با مرکزیت اردبیل.
- ۳- ارمنستان: منطقه‌ای بود در شرق آسیای صغیر و جنوب دریای سیاه، این سرزمین را از آن جهت ارمنستان نام نهادند که بیشتر ساکنان آن را آرامنه تشکیل می‌دادند، این قوم، نژادی هندی و اروپایی بود که در قرن اول بعد از میلاد به دین مسیحیت گروید اما بعدها تفکر منوفیست (گروهی که عیسی عَلَيْهِ السَّلَام را دارای یک طبیعت می‌دانستند) بر اعتقادات آنان غلبه یافت. در دوران فتوحات، ساکنان این منطقه به شدت در برابر سپاهیان اسلام مقاومت می‌کردند و بر مسیحیت خویش اصرار فراوان می‌ورزیدند.
- ۴- طخارستان: سرزمینی بود واقع در جنوب غرب منطقه ماوراءالنهر و با مرکزیت شهر بلخ. هم اکنون این منطقه جزو خاک افغانستان است و مهمترین مراکز آن شهرهای قندوز و خوست می‌باشند.
- ۵- خراسان: به معنای محل طلوع خورشید است، و آن سرزمینی بود در شرق فلات ایران و با مرکزیت شهر مرو.
- ۶- سجستان یا سیستان: منطقه‌ای بود در جنوب خراسان و با مرکزیت شهر بست. این کلمه از دو بخش «سگ» و «آستان» به معنای منطقه تشکیل شده است اما ظاهراً این سرزمین را به این خاطر سجستان می‌نامیدند چرا که ساکنان آن دیار را «ساکا» می‌خواندند.
- ۷- ماوراءالنهر: منطقه‌ای است ما بین دو رود بزرگ جیحون (آمو دریا) و سیحون (سر دریا). مهمترین شهرهای آن بخارا، سمرقند و تاشکند می‌باشد. این سرزمین، هم اکنون جزو قلمرو کشورهای ترکمنستان، ازبکستان و تاجیکستان است.

۸- جرجان یا گرگان: منطقه‌ای است در شرق دریای خزر، ظاهراً نام آن سرزمین در عهد باستان، «باکتريا» بوده است و بنا به قولی، زردشت، دعوت خویش را از این سرزمین آغاز نمود.

۹- خوزستان: سرزمینی است در جنوب غرب فلات ایران و هم مرز با کشور عراق مرکز آن شهر اهواز می‌باشد و به داشتن ذخایر عظیم نفت مشهور است. اعراب، آن را عربستان می‌نامند و بر این باورند که رضاشاه با اشغال آن در سال ۱۹۲۵ م و برکنار کردن شیخ خزعل کعبی از حکومت آنجا، آن سرزمین را به سرزمین ایران ضمیمه کرد.

فهرست منابع

- ١- أباطيل يجب أن تمحى من التاريخ، إبراهيم شعوط، بيروت، المكتب الإسلامي.
- ٢- أثر التشيع على الروايات التاريخية، د. عبد العزيز نور ولي، دار الخضير، المدينة.
- ٣- أحداث وأحاديث الفتن الأولى، عبد العزيز صغير دخان، زير چاپ.
- ٤- الأحكام السلطانية، أبو الحسن علي بن محمد بن حبيب ماوردي، دار الفكر، بيروت، بى تا.
- ٥- أدب صدر الإسلام، واضح صمد.
- ٦- الأدب في الإسلام في عهد النبوة وخلافة الراشدين، د. نايف معروف، دار النفائس، چاپ اول، ١٤١٠هـ - ١٩٩٠م.
- ٧- الأساس في السنة وفقهها السيرة النبوية، سعيد حوى، دار السلام، ١٤٠٩ - ١٩٨٩م.
- ٨- أسد الغابة في معرفة الصحابة، عز الدين ابن الأثير، أبي الحسن بن علي بن محمد جزري، دار إحياء التراث العربي، بيروت، چاپ اول، ١٤١٧هـ - ١٩٩٦م.
- ٩- أشهر مشاهير الإسلام، رفيق عظم، دار الرائد العربي، بيروت، لبنان، ١٤٠٣هـ - ١٩٨٣م.
- ١٠- أصول الإسماعيلية، لويس بارنارد، ترجمه به عربي، خليل أحمد جلو، جاسم محمد الرجب، بغداد، كتابفروشى: المثنى، ١٣٦٧هـ - ١٩٤٧م.
- ١١- أصول مذهب الشيعة الإمامية، ناصر بن عبد الله غفاري، دار الرضا للنشر والتوزيع.
- ١٢- أضواء البيان في تاريخ القرآن، صابر حسن محمد أبو سليمان، دار عالم الكتب.
- ١٣- أعلام المسلمين، خالد بيطار.
- ١٤- الاكتفاء بما تضمنه من مغازي رسول الله ﷺ والثلاثة الخلفاء، أبي ربيع سليمان بن موسى كلاعي أندلسي، عالم الكتب، بيروت، لبنان، ١٤١٧هـ - ١٩٩٧م.
- ١٥- الأموال: أبي عبيد قاسم بن سلام.
- ١٦- أمير المؤمنين علي بن أبي طالب من الميلاد إلى الاستشهاد، د. أحمد سيد يعقوب يوسف رفاعي، دار الفضيلة، القاهرة.
- ١٧- الأمين ذو النورين، محمود شاکر، المكتب الإسلامي، چاپ اول ١٤١٨هـ.
- ١٨- الأنساب، أبو سعيد عبد الكرم بن محمد بن منصور تميمي، تحقيق عبد الرحمن بن يحيى معلمي يماني، بيروت، ناشر: محمد أمين دمج.
- ١٩- أوليات الفاروق، د. غالب عبد الكافي قريشي، المكتب الإسلامي، بيروت، كتابفروشى: الحرمين، رياض، چاپ اول، ١٤٠٣هـ - ١٩٨٣م.

- ٢٠- الإبانة في أصول الديانة، أبي الحسن أشعري، چاپ خانہی: الجامعة الإسلامية.
- ٢١- الإتقان، سيوطي، دار ابن كثير، دمشق، بيروت، ١٤٠٧هـ- ١٩٨٧م.
- ٢٢- إتمام الوفاء في سيرة الخفاء، محمد حضري، دار المعرفة، بيروت، ١٩٩٦م.
- ٢٣- الإدارة العسكرية في الدولة الإسلامية، نشأتها وتطورها، دكتور سليمان بن صالح بن سليمان آل كمال، دانشگاه أم القرى، مؤسسهی تحقیق و احیاء میراث اسلامی.
- ٢٤- إرشاد العباد للاستعداد ليوم المعاد، عبد العزيز محمد سلمان، چاپ خانہی: خالد، رياض، چاپ اول ١٤٠٦هـ.
- ٢٥- الإصابة في تمييز الصحابة، أحمد بن علي بن حجر، دار الكتب العلمية، بيروت.
- ٢٦- الانشراح ورفع الضيق بسيرة أبي بكر الصديق، د. علي محمد صلابي، كتاب فروشي: الصحابة، الشارقة، چاپ اول، ١٤٢١هـ- ٢٠٠٠م.
- ٢٧- الاجتهاد في الفقه الإسلامي، عبد السلام السليمان، وزارت أوقاف وشؤون إسلامي در كشور مغرب، چاپ ١٤١٧هـ- ١٩٩٦م.
- ٢٨- استشهاد عثمان ووقعة الجمل في مرويات سيف بن عمر في تاريخ الطبري.. دراسة نقدية، د. خالد بن محمد غيث، دار الأندلس الخضراء، جدة، ١٤١٨هـ.
- ٢٩- الاستيعاب في معرفة الأصحاب، أبي عمر يوسف بن عبد الله بن عبد البر، دار الجليل، بيروت، چاپ اول، ١٤١٢هـ- ١٩٩٢م.
- ٣٠- الاعتصام، أبو إسحاق إبراهيم بن موسى لخمى.
- ٣١- اقتضاء الصراط المستقيم مخالفة أصحاب الجحيم، تقي الدين ابن تيمية، تحقيق د. ناصر العقل، طبع مطابع العبيكان، الرياض، چاپ اول، ١٤٠٤هـ.
- ٣٢- البحرين في صدر الإسلام وأثرها في حركة الخوارج، عبد الرحمن عبد الكريم نجم، دار الحرية، بغداد، ١٩٧٣م.
- ٣٣- البداية والنهاية، أبو الفداء الحافظ ابن كثير الدمشقي، دار الريان.
- ٣٤- البيان والتبيين، جاحظ، أبو عثمان عمرو بن بحر، دار الخانجي در كشور مصر.
- ٣٥- تاريخ الدعوة الإسلامية في زمن الرسول والخلفاء الراشدين، د. جميل عبد الله مصري، چاپ اول، ١٤٠٧هـ- ١٩٨٧م.
- ٣٦- تاريخ ابن خلدون، دار النفائس، رياض، چاپ اول، ١٤١٩هـ- ١٩٩٩م.
- ٣٧- تاريخ الأمم والملوك: أبو جعفر طبري، دار الفكر، بيروت، ١٤٠٧هـ- ١٩٨٧م.
- ٣٨- تاريخ الإسلام، عهد الخلفاء الراشدين، محمد بن أحمد بن عثمان ذهبي، دار الكتاب العربي،

- چاپ اول، ١٤٠٧هـ - ١٩٨٧م.
- ٣٩- التاريخ الإسلامي مواقف وعبر، د. عبد العزيز عبد الله حميدي، دار الدعوة، الإسكندرية، دار الأندلس الخضراء، جدة، چاپ اول ١٤١٨هـ - ١٩٩٨م.
- ٤٠- تاريخ التشريع الإسلامي، محمد خضري، كتاب فروشي: التجارية الكبرى، چاپ خانہی: السعادة، چاپ ششم، ١٣٧٣هـ - ١٩٥٤م.
- ٤١- تاريخ الجدل، محمد أبو زهرة، دار الفكر العربي، چاپ اول، ١٩٣٤م.
- ٤٢- تاريخ العرب الأدبي في الجاهلية وصدر الإسلام، نكلسن رينولد، ترجمه از: صفاء خلوصي، بغداد، چاپ خانہی: المعارف ١٣٨٨هـ - ١٩٦٩م.
- ٤٣- تاريخ القضاء في الإسلام، د. محمد زحيلي، دار الفكر، دمشق، دار الفكر المعاصر، لبنان، چاپ اول، ١٤١٥هـ - ١٩٩٥م.
- ٤٤- تاريخ القضاء، كتاب عيون المعارف وفنون أخبار الخلائف: إمام القاضي محمد بن سلامة بن جعفر شافعي، چاپ خانہی دانشگاه أم القرى.
- ٤٥- تاريخ المدينة، أبو زيد بن شبه نميري بصري، تحقيق محمود شلتوت، نشر سيد حبيب محمود أحمد، مدينة، ١٣٩٣هـ.
- ٤٦- تاريخ اليعقوبي، دار بيروت للطباعة والنشر، چاپ ١٤٠٠هـ - ١٩٨٠م.
- ٤٧- تاريخ اليمن السياسي في العصر الإسلامي، حسن سليمان محمود، بغداد ١٩٦٩م.
- ٤٨- تاريخ خليفة بن خياط، أبو عمر خليفة بن خياط بن أبي هبيرة ليشي، تحقيق أكرم ضياء عمري، مؤسسة الرسالة، ودار القلم، بيروت، ١٣٩٧م.
- ٤٩- تاريخ دمشق، ابن عساكر، ترجمه از: عثمان رضي الله عنه، تحقيق، سكينه شهباي، نشر المجلس العلمي در دمشق، ١٩٨٤م.
- ٥٠- تبصير المؤمنین بفقہ النصر والتمكين في القرآن الكريم، على صلابي، دار الصحابة، چاپ اول، ١٤٢١هـ.
- ٥١- التبيين في أنساب القرشيين، موفق الدين أبي محمد عبد الله بن أحمد بن محمد بن قدامة مقدسي، تحقيق: محمد نايف دليمي، عالم الكتب.
- ٥٢- تجريد أسماء الصحابة، شمس الدين محمد بن أحمد بن عثمان ذهبي، تصحيح صالحه عبد الحكيم شرف الدين، چاپ خانہی: شرف الدين كتي وأولاده، بمبئي، الهند، ١٣٨٩هـ.
- ٥٣- تحفة الأحوذی بشرح سنن الترمذی، محمد عبد الرحمن مبارکپوري، تصحيح عبد الرحمن محمد عثمان، چاپ خانہی: الاعتماد، نشر محمد عبد المحسن كتي.

- ٥٤- تحقيق مواقف الصحابة في الفتنة من روايات الطبري والمحدثين، تأليف د. محمد أمخزون، دار طيبة، كتاب فروشى: الكوثر، الرياض ١٤١٥هـ - ١٩٩٤م.
- ٥٥- تذكرة الحفاظ، شمس الدين محمد بن أحمد بن عثمان ذهبي، دار إحياء التراث، بيروت.
- ٥٦- التربية القيادية، منير غضبان، دار الوفاء، المنصورة، مصر ١٤١٨هـ - ١٩٩٨م.
- ٥٧- تفسير القرطبي، أبي عبد الله محمد بن أحمد أنصار، قرطبي، دار إحياء التراث العربي، بيروت، لبنان ١٩٦٥م.
- ٥٨- التفوق والنجاة على نهج الصحابة، حمد بن بيله بن مرهان عجمي، كتاب فروشى: العبيكان، رياض، چاپ اول.
- ٥٩- تقريب التهذيب، ابن حجر.
- ٦٠- التمهيد والبيان في مقتل الشهيد عثمان، محمد بن يحيى بن أبي بكر مالقي أندلسي، تحقيق د. محمود يوسف زايد، دار الثقافة، الدوحة، چاپ اول، ١٤٠٥هـ - ١٩٨٥م.
- ٦١- التنظيمات الاجتماعية والاقتصادية في البصرة في القرن الأول الهجري، صالح علي، چاپ دوم، دار الطليعة، بيروت ١٩٦٩م.
- ٦٢- تهذيب ابن عساکر، دار إحياء التراث العربي، بيروت، ١٤٠٧هـ - ١٩٨٧م.
- ٦٣- تهذيب التهذيب، أحمد بن علي بن حجر، دار صادر، بيروت.
- ٦٤- جامع العلوم والحكم: ابن رجب حنبلي، كتاب فروشى: طيبة، مدينة منورة، مؤسسة الكتب الثقافية، بيروت، چاپ دوم، ١٤١٠هـ - ١٩٩٠م.
- ٦٥- الجرح والتعديل، أبو محمد عبد الرحمن بن أبي حاتم رازي، چاپخانه‌ی: مجلس دائرة المعارف العثمانية در حيدر آباد، الدکن، الهند، ١٣٧٢هـ.
- ٦٦- جمهرة أنساب العرب، علي بن أحمد بن حزم أندلسي، تحقيق عبد السلام هارون، قاهرة، ١٣٨٢هـ.
- ٦٧- جولة تاريخية في عصر الخلفاء الراشدين، د. محمد سيد وكيل، دار المجتمع، چاپ پنجم، ١٤١٦هـ - ١٩٩٥م.
- ٦٨- حذيفة بن اليمان، إبراهيم علي، دار القلم، دمشق، ١٤١٧هـ - ١٩٩٦م.
- ٦٩- حروب الإسلام في الشام في عهود الخلفاء الراشدين، محمد أحمد باشميل، چاپ اول، ١٤٠٠هـ - ١٩٨٠م.
- ٧٠- حروب الردة وبناء الدولة الإسلامية، أحمد سعيد بن سالم، دار المنار.
- ٧١- الحضارة العربية في الإسلام، د. واضح صمد، المؤسسة الحديثة للكتاب، طرابلس، لبنان.

- ٧٢- حقبة من التاريخ، عثمان الخميس، دار الإيمان، اسكندريه.
- ٧٣- الحكمة في الدعوة إلى الله، سعيد قحطاني، مؤسسة جريسي، رياض.
- ٧٤- حلية الأولياء وطبقات الأصفياء، أبي نعيم أحمد بن عبد الله أصفهاني، دار الكتب العلمية، بيروت.
- ٧٥- الخراج: قاضي أبي يوسف، منشورات كتاب فروشي: الرياض الحديثة، بي تا.
- ٧٦- الخراج وصناعة الكتابة، أبو الفتوح قدامه بن جعفر بن قدامه بن زياد بغدادي، شرح وتحقيق د. محمد حسين زبيدي، دار الرشيد، بغداد، ١٩٨١م.
- ٧٧- الخلافة الراشدة والدولة الأموية من فتح الباري، يحيى بن إبراهيم يحيى، دار الهجرة.
- ٧٨- الخلافة بين التنظير والتطبيق، محمود مرداوي، ١٤٠٣هـ- ١٩٨٣م.
- ٧٩- خلافة عثمان بن عفان، د. محمد بن صامل سلمي، كتاب فروشي: سالم، عزيزيه، دانشگاه: أم القرى، چاپ اول، ١٤١٩هـ.
- ٨٠- الخلافة والخلفاء الراشدون بين الشورى والديمقراطية، مستشار سالم بهنساوي، كتاب فروشي: المنار الإسلامية، چاپ دوم، ١٤١٨هـ- ١٩٩٧م.
- ٨١- الخلفاء الراشدون أعمال وأحداث، د. أمين قضاة، دار الفرقان، أردن.
- ٨٢- الخلفاء الراشدون بين الاستخلاف والاستشهاد، صلاح عبد الفتاح خالد، دار القلم، دمشق، الدار الشامية، بيروت، چاپ اول ١٤١٦هـ- ١٩٩٥م.
- ٨٣- الخلفاء الراشدون، حسن أيوب، دار التوزيع والنشر الإسلامية، ١٤١٨هـ- ١٩٩٧م.
- ٨٤- الخلفاء الراشدون، عبد الوهاب نجار، دار القلم، بيروت، لبنان. ١٤٠٦هـ- ١٩٨٦م.
- ٨٥- الخليفة الفاروق عمر بن الخطاب، عبد الرحمن عبد الكريم عاني، د. حسن فاضل زغين، دار الشؤون الثقافية العامة، بغداد، چاپ ١٩٨٩م.
- ٨٦- الخوارج والشيعة، يوليوس فلهاوزن.
- ٨٧- دراسات في الأهواء والفرق والبدع، وموقف السلف منها، د. ناصر بن عبد الكريم، مركز دار إشبيليا، چاپ اول، ١٤١٨هـ- ١٩٩٧م.
- ٨٨- دراسات في عهد النبوة والخلافة الراشدة، د. عبد الرحمن شجاع، چاپ اول، ١٤١٩هـ- ١٩٩٩م، دار الفكر المعاصر، صنعاء.
- ٨٩- الدراهم المضروبة على الطراز الساساني للخلفاء الراشدين في المتحف العراقي، مجله مسكوكات، مديرية الآثار العامة بغداد، ١٩٦٩م، وداد علي قزاز.
- ٩٠- دماء علي قميص عثمان بن عفان، دار البشير، ١٤٢١هـ- ٢٠٠١م.

- ٩١- الدوحة النبوية، د. فاروق حمادة، دار القلم، دمشق، ١٤٢٠هـ- ٢٠٠٠م.
- ٩٢- دور المرأة السياسي في عهد النبي ﷺ والخلفاء الراشدين، تأليف أسماء محمد أحمد زيادة، دار السلام در مصر، چاپ اول، ١٤٢١هـ- ٢٠٠١م.
- ٩٣- الدولة الأموية المفتى عليها. دراسة الشبهات ورد المفتریات، د. حمدي شاهين، دار القاهرة للكتاب، ٢٠٠١م.
- ٩٤- الدولة الأموية، يوسف العث، دار الفكر، چاپ دوم ١٤٠٦هـ- ١٩٨٥م.
- ٩٥- الدولة الإسلامية في عصر الخلفاء الراشدين، د. حمدي شاهين، دار القاهرة.
- ٩٦- الدولة والسيادة، د. فتحي عبد الكريم، كتاب فروشى: وهبة، مصر، ١٤٠٤هـ- ١٩٨٤م.
- ٩٧- الدين الخالص، محمد صديق حسن قنوجي بخاري، تحقيق محمد زهري بخار، كتاب فروشى: الفرقان.
- ٩٨- ديوان أعشى همدان، عبد الرحمن بن عبد الله بن الحارث، تحقيق د. حسن عيسى أبو ياسين، رياض، دار العلوم، ١٤٠٣هـ- ١٩٨٣م.
- ٩٩- ذات الصواري، شوقي أبو خليل، دار الفكر، ١٤٠٠هـ- ١٩٨٠م.
- ١٠٠- ذو النورين عثمان بن عفان، محمد رشيد رضا، دار الكتب العلمية، چاپ دوم، ١٤٠٢هـ- ١٩٨٢م، بيروت، لبنان.
- ١٠١- ذو النورين عثمان بن عفان، محمد مال الله، كتاب فروشى: ابن تيمية، ١٤١٠هـ- ١٩٨٩م.
- ١٠٢- الرد على الرافضة، أبي حامد محمد مقدسي، تحقيق عبد الوهاب خليل الرحمن، الدار السلفية، بمبئي، هند، چاپ اول ١٤٠٣هـ.
- ١٠٣- الرقة والبكاء، موفق الدين عبد الله بن أحمد بن قدامة، دار القلم، دمشق، الدار الشامية، بيروت، چاپ دوم، ١٤٢٢هـ- ٢٠٠١م.
- ١٠٤- الروض الأنف في شرح السيرة النبوية لابن هشام، أبو قاسم سهيلي، تحقيق عبد الرحمن وكيل، دار الكتب الحديثة، ط ١٣٨٧هـ.
- ١٠٥- الرياض النضرة في مناقب العشرة، أبو جعفر أحمد مشهور به محب طبري، الكتاب فروشى: القيمة، قاهره.
- ١٠٦- زاد المعاد في هدي خير العباد، أبو عبد الله محمد بن أبي بكر ابن قيم، تحقيق شعيب أرنؤوط، مؤسسه: الرسالة، بيروت، ط ١٣، ١٤٠٦هـ.
- ١٠٧- الزهد، إمام أحمد بن حنبل، تحقيق محمد سعيد بسويوني زغلول، دار الكتاب العربي، بيروت، ١٤٠٩هـ- ١٩٨٨م.

- ١٠٨- سفراء النبي ﷺ، محمود شيت خطاب، مؤسسة الريان، ودار الأندلس الخضراء در جدة، چاپ أول، ١٤٠٧هـ-١٩٩٦م.
- ١٠٩- سنن أبي داود، إمام أبو داود، تحقيق وتعليق عزت دعاس، سوريا.
- ١١٠- سنن ابن ماجه، حافظ أبو عبد الله محمد بن يزيد قزويني، دار الفكر.
- ١١١- سنن الترمذي، أبو عيسى محمد بن عيسى ترمذي، دار الفكر، ١٣٩٨هـ.
- ١١٢- السنن الكبرى، حافظ أحمد بن الحسين بيهقي، چاپخانه دار المعارف، بيروت، لبنان، توزيع كتاب فروشى: المعارف، الرياض.
- ١١٣- السنة والبدعة، عبد الله باعلوي حضرمي، دار القلم، دمشق، الدار الشامية، بيروت، چاپخانه دار القلم، چاپ اول، ١٤١٣هـ-١٩٩٢م.
- ١١٤- السنة، أبو بكر أحمد بن محمد خلال، تحقيق د. عطية زهراني، دار الراية، الرياض، ط١، ١٤١٠هـ.
- ١١٥- السيادة العربية والشيعية والإسرائيليات، فان فولتن، ترجمه از حسن إبراهيم حسن، ومحمد زكي إبراهيم، قاهرة، كتاب فروشى: النهضة المصرية، ط٢، ١٩٦٥م.
- ١١٦- السياسة الشرعية في إصلاح الراعي والرعية، تقي الدين أحمد بن تيمية، دار المعرفة، بيروت، چاپ چهارم، ١٩٦٩م.
- ١١٧- السياسة المالية لعثمان بن عفان، قطب إبراهيم محمد، الهيئة المصرية العامة للكتاب، ١٩٨٦م.
- ١١٨- سير أعلام النبلاء، شمس الدين محمد بن أحمد بن عثمان ذهبي، چاپ دوم، مؤسسة الرسالة، بيروت، ١٤٠٢هـ.
- ١١٩- سير الشهداء دروس وعبر، عبد الحميد بن عبد الرحمن سحيباني، دار الوطن.
- ١٢٠- السيرة النبوية في ضوء القرآن والسنة، د. محمد أبو شهبة، دار القلم، دمشق.
- ١٢١- السيرة النبوية في ضوء المصادر الأصلية، د. مهدي رزق الله أحمد، مركز ملك فيصل براى تحقيق و پژوهش های اسلامي، رياض، ط١، ١٤١٢هـ-١٩٩٩م.
- ١٢٢- السيرة النبوية: ابن هشام، دار إحياء التراث، ١٤١٧هـ-١٩٩٧م.
- ١٢٣- السيرة النبوية دروس وعبر، مصطفى سباعي، المكتب الإسلامي، بيروت لبنان، چاپ نهم، ١٤٠٦هـ-١٩٨٦م.
- ١٢٤- السيرة النبوية عرض وقائع وتحليل أحداث، د. علي محمد صلابي، دار الصحابة، الشارقة، چاپ اول، ٢٠٠١م.
- ١٢٥- شذرات الذهب في أخبار من ذهب، أبو فلاح عبد الحي بن أحمد بن حمد حنبلي، بيروت،

- المكتب التجاري للطباعة والنشر.
- ١٢٦- شرح صحيح مسلم، إمام نووي، بيروت، دار الفكر، ط ١٩٨١ م.
- ١٢٧- الشرف والتسامي بحركة الفتح الإسلامي، د. علي محمد صلابي، كتاب فروشي: الصحابة، الشارقة، چاپ اول، ١٤٢٢هـ - ٢٠٠١ م.
- ١٢٨- شعراء الخلفاء، نبال تيسير خماش.
- ١٢٩- شهيد الدار.. عثمان بن عفان، أحمد خروف، دار البيارق، دار عمار.
- ١٣٠- الصارم المسلول على شاتم الرسول، تقي الدين ابن تيمية.
- ١٣١- صبح الأعشى في صناعة الإنشاء، أبو العباس أحمد بن علي قلقشندي، وزارت فرهنگ و ارشاد ملی، قاهرة، بی تا، نسخه‌ای تصویری از چاپ‌خانه‌ی: الأميرية.
- ١٣٢- صحيح بخاري، أبي عبد الله محمد بن إسماعيل بخاري، دار الفكر.
- ١٣٣- صحيح التوثيق في سيرة وحياة ذي النورين، مجدي فتحي سيد، دار الصحابة در طنطا، مصر.
- ١٣٤- صحيح السيرة النبوية، إبراهيم علي، دار النفائس، ط ٣، ١٤٠٨هـ - ١٩٩٨ م.
- ١٣٥- صحيح النسائي: ألباني، مكتب التربية العربي لدول الخليج، رياض.
- ١٣٦- صحيح سنن ابن ماجه، ألباني، مكتب التربية العربي لدول الخليج، رياض.
- ١٣٧- صحيح سنن الترمذي، محمد ناصر الدين ألباني، كتاب فروشي: التربية العربي لدول الخليج، رياض، ط ١، ١٤٠٨هـ.
- ١٣٨- صحيح مسلم، تحقيق محمد فؤاد عبد الباقي، دار إحياء التراث العربي، بيروت، لبنان، چاپ دوم، ١٩٧٢ م.
- ١٣٩- الصديقة بنت الصديق، عقاد، چاپ‌خانه‌ی: المعارف، مصر، ١٩٤٣ م.
- ١٤٠- صفة الصفوة: إمام أبي الفرج ابن جوزي، دار المعرفة، بيروت.
- ١٤١- صلاح الأمة في علو الهمة، د. سيد بن حسين عفاني، دار الرسالة.
- ١٤٢- الصواعق المحرقة في الرد على أهل البدع والزندقة، شهاب الدين أبو عباس أحمد بن حجر هيثمي، دار الكتب العلمية، بيروت.
- ١٤٣- الطبقات الكبرى، محمد سعيد بن منيع هاشمي، دار صادر، بيروت.
- ١٤٤- عائشة والسياسة، سعيد أفغاني، دار الفكر، بيروت، ١٣٩١هـ - ١٩٧١ م.
- ١٤٥- عبد الله بن سبأ وأثره في أحداث الفتنة في صدر الإسلام، سليمان بن حمد العودة، دار طيبة، رياض، چاپ دوم، ١٤١٢هـ.
- ١٤٦- عبد الله بن مسعود، عبد الستار شيخ، دار القلم، دمشق، ١٤١٠هـ - ١٩٩٠ م.

- ١٤٧- عبد الملك بن مروان والدولة الأموية، ضياء الدين ريس، مطابع سجل العرب، چاپ دوم، سال ١٩٦٩م.
- ١٤٨- عثمان بن عفان.. الخليفة الشاكر الصابر، عبد الستار شيخ، ١٤١٢هـ- ١٩٩١م.
- ١٤٩- عثمان بن عفان، صادق عرجون، الدار السعودية، ١٤١٠هـ- ١٩٩٠م.
- ١٥٠- عثمان بن عفان، محمد حسنين هيكل.
- ١٥١- العشرة المبشرون بالجنة، محمد صالح عوض، مؤسسة المختار، القاهرة.
- ١٥٢- عصر الخلافة الراشدة، الدكتور أكرم ضياء عمري، كتاب فروشى: العلوم والحكم.
- ١٥٣- عصر الخلفاء الراشدين، د. عبد الحميد بخيت، دار المعارف در مصر.
- ١٥٤- عقائد الشيعة، رونلديسن دوايت، تعريب (م.ع) قاهرة، كتاب فروشى: خانجي، ١٣٦٥هـ- ١٩٤٦م.
- ١٥٥- العقد الفريد، أبو عمر أحمد بن محمد بن عبد ربه بن حبيب، دار الفكر، بيروت.
- ١٥٦- عقيدة السلف وأصحاب الحديث ضمن الرسائل المنبرية، شيخ إسماعيل صابوني، نشر محمد أمين دمج، بيروت ١٩٧٠م.
- ١٥٧- عقيدة أهل السنة والجماعة في الصحابة الكرام، دكتور ناصر بن علي عايض حسن شيخ، كتاب فروشى: الرشد، رياض.
- ١٥٨- العقيدة في أهل البيت بين الإفراط والتفريط، د. سليمان بن سالم بن رجاء سحيمي، كتاب فروشى: إمام بخاري، چاپ اول ١٤٢٠هـ- ٢٠٠٠م.
- ١٥٩- العقيدة والشريعة الإسلامية، جولد تسيهر، أجناس ترجمه از، د. محمد يوسف موسى و...، قاهرة، دار الكتب الحديثة.
- ١٦٠- عمار بن ياسر.. رجل المحنة وميزان الفتنة، أسامة محمد سلطان، كتاب فروشى: المكية، مكة المكرمة، چاپ اول، ١٤٢٠هـ- ١٩٩٩م.
- ١٦١- عمدة القاري شرح صحيح البخاري.
- ١٦٢- عمرو بن العاص.. الأمير المجاهد، د. منير محمد غضبان، چاپ خانهدی: أم القرى.
- ١٦٣- عمرو بن العاص، عبد الخالق سيد أبو رايه، ١٤٠٨هـ- ١٩٨٨م.
- ١٦٤- عمرو بن العاص، محمود عقاد، ناشر: دار الكتاب العربي، بيروت، لبنان.
- ١٦٥- العواصم من القواصم، أبوبكر بن العربي، تحقيق: محب الدين خطيب، آماده سازی از: محمد سعيد مبيض، دار الثقافة، قطر، دوحه، چاپ دوم، ١٩٨٩م.
- ١٦٦- غزوة الحديبية: أبي فارس، دار الفرقان، عمان، أردن.

- ١٦٧- فتح الباري بشرح صحيح البخاري، تحقيق: استاد محب الدين خطيب، دار الريان، القاهرة، ط١، ١٤٠٧هـ.
- ١٦٨- فتح القدير الجامع بين فني الرواية والدراية من علم التفسير، محمد علي شوكتاني، دار الفكر للطباعة والنشر، ١٤٠٣هـ-١٩٨٣م.
- ١٦٩- الفتنة الكبرى، عثمان، طه حسين، دار المعارف در مصر، ١٩٤٧م.
- ١٧٠- الفتنة الكبرى، علس وبنوه، طه حسين، دار المعارف در مصر، ١٩٦٦م.
- ١٧١- فتنة مقتل عثمان، د. محمد عبد الله غبان، كتاب فروشى: العبيكان، ١٤١٩هـ-١٩٩٩م.
- ١٧٢- الفتنة، أحمد عرموش.
- ١٧٣- فتوح البلدان، أبو عباس، أحمد بن يحيى بلاذري، مؤسسة المعارف بيروت، لبنان، ١٤٠٧هـ-١٩٨٧م.
- ١٧٤- فتوح مصر وأخبارها، ابن عبد الحكم، أبو القاسم عبد الرحمن بن عبد الله بن عبد الحكم، نسخة من چاپخانهى لندن، ١٣٣٩هـ-١٩٢٠م، ناشر كتاب فروشى: المثني بغداد.
- ١٧٥- فرائد الكلام للخلفاء الكرام، قاسم عاشور، چاپ اول ١٤١٩هـ-١٩٩٨م.
- ١٧٦- فصل الخطاب في مواقف الأصحاب، محمد صالح غرسي، دار السلام، مصر.
- ١٧٧- الفصل في الملل والأهواء والنحل، أبي محمد بن حزم ظاهري، كتاب فروشى: الخانجي، مصر.
- ١٧٨- فضائل الصحابة، أبي عبد الله أحمد بن محمد بن حنبل، دار ابن الجوزي، سعودية، چاپ دوم، ١٤٢٠هـ-١٩٩٩م.
- ١٧٩- فقه الأولويات، محمد وكيلى، المعهد العالمى للفكر الإسلامى، هيرنندن، فيرجينيا، ١٤١٦هـ-١٩٩٧م، چاپ اول.
- ١٨٠- فقه الخلافة وتطورها لتصبح عصبة أمم شرقية، د. عبد الرزاق أحمد سنهوري، مؤسسه: الرسالة، چاپ اول، ١٤٢٢هـ-٢٠٠١م.
- ١٨١- الفكر الإسلامى بين المثالية والتطبيق، كامل شريف.
- ١٨٢- فيض القدير: مناوي.
- ١٨٣- قادة الفتح الإسلامى في أرمينية، محمود شيت خطاب، دار الأندلس الخضراء، دار ابن حزم، چاپ اول: ١٤١٩هـ-١٩٩٨م.
- ١٨٤- قادة فتح السند وأفغانستان، محمود شيت خطاب، دار الأندلس الخضراء، دار ابن حزم، چاپ اول، ١٤١٩هـ-١٩٨٨م.
- ١٨٥- قادة فتح بلاد المغرب، محمود شيت خطاب، دار الفكر، ١٤٠٤هـ-١٩٨٤م.

- ١٨٦- القاموس المحيط، فيروز آبادي، مؤسسه: الرسالة، بيروت، لبنان.
- ١٨٧- القواعد الفقهية.. مفهومها تطورها، دراسة مؤلفاتها، أدلتها، تطبيقها، على محمد ندوي، بيروت، دار القلم، ط١، ١٤٠٦هـ- ١٩٨٦م.
- ١٨٨- القيود الواردة على سلطة الدولة، عبد الله كيلاني، دار البشير، عمان، مؤسسه: الرسالة.
- ١٨٩- الكامل في التاريخ، أبو الحسن علي بن أبي مكارم شيباني معروف به ابن الأثير، تحقيق علي شيري، دار إحياء التراث العربي، بيروت ١٤٠٨هـ- ١٩٨٩م.
- ١٩٠- الكامل في اللغة والآداب، أبي العباس محمد بن يزيد، ناشر: الباي الحلبي، مصر، ط ١٣٥٦هـ- ١٩٣٧م، مؤسسه: الرسالة.
- ١٩١- كتاب الإمامة والرد على الرافضة لأبي نعيم الأصبهاني، كتاب فروشى: العلوم والحكم، مدينه منوره، چاپ دوم، ١٤٢٢هـ- ٢٠٠١م.
- ١٩٢- الكفاءة الإدارية في السياسة الشرعية، د. عبد الله قادري، دار المجتمع، جدة.
- ١٩٣- كيف نكتب التاريخ الإسلامي؟ محمد قطب، دار الوطن السعودية.
- ١٩٤- لسان العرب، محمد بن مكرم بن منظور، دار صادر، بيروت.
- ١٩٥- لسان الميزان، أحمد بن علي بن حجر، حيدر آباد دكن، چاپخانهی: دائرة المعارف العثمانية، ١٣٣١هـ- ١٩١٢م.
- ١٩٦- ليبيا من الفتح العربي حتى انتقال الخلافة الفاطمية إلى مصر، د. صالح مصطفى مفتاح مزيني، منشورات جامعة قاريونس، بيغازي، چاپ دوم، ١٩٩٤م.
- ١٩٧- مبادئ الاقتصاد الإسلامي، سعاد إبراهيم صالح، دار عالم الكتب، رياض.
- ١٩٨- المحروحو من المحدثين، أبو حاتم محمد بن حبان بن أحمد تميمي، تحقيق إبراهيم محمود زايد، حلب دار الوعي.
- ١٩٩- مجله: البحوث الإسلامية، ش ١٠.
- ٢٠٠- مجله: المؤرخ العربي، ش ٢١.
- ٢٠١- مجمع الأمثال: ميداني، تحقيق محمد محيي الدين عبد الحميد، دار المعرفة، بيروت، ١٣٧٤هـ- ١٩٥٥م.
- ٢٠٢- مجمع الزوائد ومنبع الفوائد، نور الدين علي بن أبي بكر هيثمي، بتحريه الحافظين العراقي وابن حجر، دار الكتاب العربي، بيروت، ط٣، ١٤٠٢هـ.
- ٢٠٣- مجموعة الفتاوى، تقي الدين أحمد بن تيمية حراني، دار الوفاء، ١٤١٨هـ.
- ٢٠٤- مجموعة الوثائق السياسية في العهد النبوي والخلافة الراشدة، محمد حميد الله، دار النفائس،

- چاپ پنجم، ١٤٠٥هـ - ١٩٨٥م.
- ٢٠٥- المدينة المنورة.. فجر الإسلام والعصر الراشدي، محمد محمد حسن شراب، دار القلم، دمشق،
الدار الشامية، بيروت، چاپ اول، ١٤١٥هـ - ١٩٩٤م.
- ٢٠٦- مرويات أبي مخنف في تاريخ الطبري، يحيى إبراهيم يحيى، دار العاصمة، رياض، چاپ اول،
١٤١٠هـ.
- ٢٠٧- مرويات العهد المكي، عادل عبد الغفور.
- ٢٠٨- مرويات خلافة معاوية في تاريخ الطبري، خالد غيث، دار الأندلس الخضراء، جدة.
- ٢٠٩- المستدرک على الصحيحين، أبي عبد الله محمد بن عبد الله نيسابوري، دار الكتب العلمية،
بيروت، لبنان، چاپ اول، ١٤١١هـ - ١٩٩٠م.
- ٢١٠- مسند الإمام أحمد، المكتب الإسلامي، بيروت، لبنان.
- ٢١١- المعارف: ابن قتيبة.
- ٢١٢- معاوية بن أبي سفيان صحابي كبير وملك مجاهد، منير محمد غضبان، دار القلم، دمشق،
چاپ سوم، ١٤١٧هـ - ١٩٩٦م.
- ٢١٣- معجم البلدان، ياقوت حموي، دار صادر، بيروت، ١٣٩٧هـ - ١٩٧٧م.
- ٢١٤- معجم الطبراني الكبير، أبي القاسم سليمان بن أحمد الطبراني، كتاب فروشى: العلوم والحكم،
چاپ دوم، ١٤٠٦هـ - ١٩٨٥م.
- ٢١٥- معرفة الصحابة: أبي نعيم متوفى سال: ٤٣٠هـ، تحقيق محمد راضي ابن حاج عثمان،
كتاب فروشى: الدار في المدينة النبوية، وكتاب فروشى: الحرمین في الرياض، ١٤٠٨هـ.
- ٢١٦- المعرفة والتاريخ للفسوي، أبي يوسف فسوي، تحقيق: أكرم ضياء العمري، چاپخانهی:
الإرشاد، بغداد، ١٣٩٤هـ.
- ٢١٧- المغازي، محمد عمر واقدی، د. مارسدن جونسن، عالم الكتب، بيروت، ط ٣، ١٤٠٤هـ -
١٩٨٤م.
- ٢١٨- المغني، موفق الدين أبو محمد عبد الله بن أحمد بن قدامة، تحقيق د. عبد الله التركي، د. عبد
الفتاح الحلو، دار هجر، القاهرة، ط ١، ١٤١٢هـ.
- ٢١٩- المنار المنيف في الصحيح والضعيف، القاهرة، چاپخانهی: السنة المحمدية.
- ٢٢٠- مناقب الشافعي: بيهقي، تحقيق: أحمد صقر، كتاب فروشى: دار التراث، ١٣٩١هـ.
- ٢٢١- المنتظم في تاريخ الملوك والأمم، أبي الفرج عبد الرحمن بن علي بن محمد بن جوزي، دار الكتب
العلمية، بيروت.

- ٢٢٢- منهج السنة النبوية، ابن تيمية، تحقيق محمد رشاد سالم، مؤسسه: قرطبة.
- ٢٢٣- منهج التربية الإسلامية، محمد قطب، دار الشروق، ط ٥، ١٤٠٣هـ- ١٩٨٣م.
- ٢٢٤- منهج الرسول في غرس الروح الجهادية في نفوس أصحابه، د. سيد محمد نوح، انتشارات: الإمارات العربية المتحدة، ط ١، ١٤١١هـ- ١٩٩٠م.
- ٢٢٥- موارد الظمان إلى زوائد ابن حبان، تحقيق حسين داراني، عبده كوشك، دار الثقافة العربية، دمشق، ط ١، ١٤١١هـ.
- ٢٢٦- المواعظ والاعتبار بذكر الخطط والآثار، المعروف بالخطط مقريري، أحمد بن علي بن عبد القادر تقي الدين أبو العباس مقريري.
- ٢٢٧- موسوعة التاريخ الإسلامي، أحمد شليبي، كتاب فروشى: النهضة المصرية، ١٩٩٦م.
- ٢٢٨- الموسوعة الحديثية، مسند الإمام أحمد، وزارت شئون إسلامي وأوقاف و دعوت و ارشاد در سعودي، چاپ دوم، ١٤٢٠هـ- ١٩٩٩م.
- ٢٢٩- موسوعة فقه عثمان بن عفان، دكتور محمد رواس قلعجي، دار النفائس، طبعة ١٤٠٤هـ- ١٩٨٣م.
- ٢٣٠- ميزان الاعتدال في نقد الرجال، محمد بن عثمان الذهبي، تحقيق: علي البحايوي، دار إحياء الكتب العربية، قاهره، چاپ اول، ١٣٨٢هـ.
- ٢٣١- النجوم الزاهرة في ملوك مصر والقاهرة، جمال الدين أبي المحاسن يوسف بن تغري بردي، وزارت فرهنگ و ارشاد ملی، قاهره، بی تا.
- ٢٣٢- نساء أهل البيت، أحمد خليل جمعه، دار ابن كثير، دمشق، سوريا.
- ٢٣٣- نشأة الفقه الاجتهادي وأطواره، محمد سايس، چاپ خانہی: الأزهر، ١٣٨٧هـ- ١٩٦٧م، مجمع البحوث بالأزهر، مجلس چهارم.
- ٢٣٤- نظام الأراضي في صدر الدولة الإسلامية، محمد حسن أبو يحيى، دار عمار، عمان.
- ٢٣٥- نظام الحكم في الإسلام، عارف أبو عبيد، دار النفائس، اردن، ١٤١٦هـ- ١٩٩٦م.
- ٢٣٦- نظام الحكم في الشريعة والتاريخ الإسلامي، ظافر قاسمي، دار النفائس، بيروت، چاپ دوم، ١٤٠٧هـ- ١٩٨٧م.
- ٢٣٧- نظام الحكم في عهد الخلفاء الراشدين، حمد محمد صمد، المؤسسة: الجامعية للدراسات والنشر والتوزيع، بيروت، چاپ اول، ١٤١٤هـ.
- ٢٣٨- نظام الخلافة في الفكر الإسلامي، دكتور مصطفى حلمي، دار الدعوة، اسكندريه.
- ٢٣٩- النظم الإسلامية، صبحي صالح، دار العلم للملايين، بيروت، لبنان.

- ٢٤٠- النظم الإسلامية، وقائع ندوة أبوظبي، مكتب التراث العربي لدول الخليج.
- ٢٤١- نهاية الأرب في فنون الأدب، شهاب الدين أحمد بن عبد الوهاب نويري، الهيئة المصرية العامة للكتاب، تحقيق محمد أبو الفضل إبراهيم، قاهره ١٣٩٥هـ.
- ٢٤٢- الهجرة في القرآن الكريم، أحزمي سامعون جزولي، كتاب فروشى: الرشد، الرياض، ط ١، ١٤١٧هـ- ١٩٩٦م.
- ٢٤٣- وجوب التعاون بين المسلمين: سعدي، دار المعارف، رياض، ط ١٤٠٢هـ.
- ٢٤٤- الوحدة الإسلامية، محمد أبو زهرة.
- ٢٤٥- وفيات الأعيان وأنباء الزمان، ابن خلكان أبو العباس شمس الدين أحمد، تحقيق: إحسان عباس، دار صادر، بيروت.
- ٢٤٦- ولاية مصر، أبو يوسف محمد يوسف كندي، تحقيق د. حسن نصار، دار صادر، بيروت، بي تا.
- ٢٤٧- ولاية الشرطة في الإسلام، د. نمر حميداني، دار عالم الكتب، رياض.
- ٢٤٨- الولاية على البلدان، في عصر الخلفاء الراشدين، د. عبد العزيز إبراهيم عمري.
- ٢٤٩- اليمن في صدر الإسلام، د. عبد الرحمن شجاع، دار الفكر، دمشق.
